بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذی توحد بالملك فلا شريك له فی ملكوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له فی جبروت كبريائه
وحارت الاذهان الثاقبة فی بيداء عظمته وقدرته واعترفت الالباب الطامحة فی بدايع صنعه وغرائب
فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة تنزعن باحديته ووحدانيته واعترف به وبجميع رسله وسفرائه
وملائكته وارضه وسمائه وان علی بن ابيطالب والائمة الاحد عشر عليه وعليهم الاف التحية حججه الكاملة
علی عباده وان من اعتصم بهم واهتدی بهديهم فقد نجا ونفسه للفوز برضوانه ومن فارقهم ومنكر
سبيلهم فقد مكن نفسه عن درك نيرانه وبعد خادم شريعت فخر انبيا و سيد رسل وچاكر درگاه عليا
اوليا هادی سبل ابن محمد تقی المدعو بمحمد باقر اوتيا كتابهما بيمينهما وحوسبا حسابا يسيرا بعرض
برادران دينی واخلاء ايمانی ميرساند كه اين كلمات است در بيان صلوة واحكام آن مسمى بتحفة الابرار
الملتقط من آثار الائمة الاطهار لتنوير قلوب الاخيار مرتب كردانيدم ان شاء الله بر مقدمه وچند باب
وخاتمه و هر يك از ابواب مشتملست بر مباحث بسيط **مقدمه** در بيان فضيلت صلوة وحكمت آن جناب
مهيمن مطلوبی در اين مقام است بدانكه نظر بمضمون حق متعال كه وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
غرض حق تعالی وجدی از ايجاد بنی آدم در اين بستان سرای ابداع اين بود كه بمعرفت الهی وتحصيل معرفت
وعبادت حضرت احديت جل شانه وبمقتضای مفهوم حديث حق مشحون الدنيا مزرعة الاخرة مزارع
اين سرای سريع الزوال است كه مكلف عاقل ذريع دار القرار كرداند نعل ونعم انات كه انسان در آن
كسب اعمالی شود كه موجب رفع درجات وباعث استحقاق مثوبات وعطايای جليله حضرت منعم
رفيع الشان دودار قرار وچونكه عقول ناقصه انسانی از درك چنين اعمالی كه اركان آن موجب
درجات وباعث تعرض عطايای حضرت رحمن شود قاصر است لهذا خلاق عالم جهانيان از نهايت عطوفت
كمال رأفت وعطوفت خلق خود بتوسط انبيا ورسل معز هدايت وارشاد عباد فرموده اعمالی كه
موجب فوز بان مقامات وباعث استحقاق آن مثوبات است از قبيل صلوة وصوم وزكوة وخمس وحج وغير
اينها در كتاب الهی نازل ساخته بعضی را محكم گردانيده وبعضی را در رسالت بعد بيان فرموده واز ميان
مرتبه آنها در كتاب اعمال حسنه سعادت انتظام نيز دليل تمامی شرح عطايای جليله خداوند جليل آنست
اوان عرض اكبر از عبادات وبعد از شهادتين علی الاتمام واز ثلث تا ثلث تعبدات محكمه واعظم
بر شرع شريف بيان كثير الفضائل معتبر محفوظ از خواص ائمه معصومين كه نهايت تعظيم كرده دفاع الطاف
محفوظ كرده وعقل تمام اداء اعمال مذكوره باشتراك در اصل مطالب متفاوت المراتب باشد در فضيلت

ببسم ان مهدی مهیا ... صلی الله علیه و آله سلم ... دعوات ... انبیاء ...

ورجحان لكن اشرف انواعها وافضل اركان نماز است كه موقوف كل طاعات بدنيه وعبادات شرعيه افعال فاضله وزيارات
وموجب اخلاص از دوزخ نيران وباعث استحقاق نعيم جنان وداعی قبول سائر اعمال است چنانچه
از اركان دين واسناد حضرت رب العالمين ملوق وارد است اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت ردت ما
سواها فقی الحقيقة عن مولانا الصادق ع اول ما يحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سائر عمله
واذا ردت عليه رد عليه سائر عمله حاصل معنی ظاهر اين كلام حقيقت انجام اينست كه در موقف حساب
از جانب مواخذه ومحاسب حقيقی اول كاری كه در مقام حساب سوال ميشود سوال از حال نماز بنده
است پس اگر نماز شخص وبنده مقبول شد مقبوليت آن موجب مقبوليت سائر اعمال ميشود گويا
مراد اين باشد كه بعد از مقبوليت نماز ديگر سوال از سائر اعمال نميشود ببركت نماز مقبول كل
اعمال مقبول ميشود واگر العياذ بالله بجهة نماز اين شخص رد شد هر گاه احاديث جليله نماز مردود شد
ناطبه طلعات واعمال مردود نيز ميشود بعضی ترتيب بر انفاذ مترتب ميشود بدانكه اشكال در ظاهر
اين حديث ميتوان نمود و بيان آن اينست كه از جمله واجبات الهيه زكوة وصوم وخمس وصوم
ونحو آنها است هر گاه فرض شود مكلف عاصی نموده هر يك از آنها اخبار بی حكم مشروعيت
و ثابت است عبادات مذكوره متعلق مقبوليت بر تو ترتب تمام آنست بلحاظ اجزاء صلوة مقبول شود بانه
مردود شدن آنها باعث امور معتبره در آنها است مردود شدن صلوة نظر باحوال بعضی
از امور معتبره در آنها ملازم با افضل حكيم علی الاطلاق ومناسب با كرم كريم واهب متعال نيست
واحتمال آنكه مقبوليت صلوة معتبر وشرط بوده باشد در قبول سائر اعمال متصف است باحكام
دعوی اجماع بر خلاف آن نظر بآنكه تصحيح كلمات اصحاب كاشف بر خلاف اين احتمال است ودر بيان
هر يك منعرض شده از اغيار امور معتبره در هر يك وتا سال ننديدم احدی متعرض اين شده باشد
در كتب فقهيه كه معتبر در مقبول نكوه مثلا رعايت امور معتبره در صلوة يا مقبوليت صلوة است وحديث
مذكور اگرچه ناطق بر آن است لكن نظر باريكتر اعراض اصحاب از ظاهر آن قابل اين نيست كه تواند
اعتماد بر آن نمود ودر اين مطلب خطر بس عظيم ممكن است كه حديث حمل شود در صورت عدم رعايت
امور معتبره در غير صلوة بنابر اينكه حديث چنين ميشود هر گاه نماز مقبول شود بركت نماز سائر اعمالی كه
صحيح شرائط قبول نبوده باشد مقبول ميشود وهر گاه نماز مردود شد مردود ميشود يعنی سلب ملازم
مردود شدن سائر اعمالی است كه به بركت نماز مقبول ميشد حاصل كلام آنكه هر يك از عبادات
كه غير صلوة بوده باشد مقبوليت نفس دارد ومقبوليت غير آن اول در صورت است كه صحيح شرائط

مترتب بر جمیع اعمال بوده باشد خواه شرائط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه و مقبول است غیر صلوة بسبب صلوة
که مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرائط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت
صلوة همچنین خلل کفایت میکند در تفضیل صلوة لیکن با انصاف ممکن است که حمل کرده شود قبول بر قبول
برتبه کمال و حمل شود بر دو وجه بر عدم آن بنابر این اشکالی نخواهد بود و ملک کلام بر خلاف ظاهر لکن
امر در آن سهل است بجهة اخبار در تفضیل نماز بلکه افضلیت آن بر ناطقه اعمال لب اثبات او
حدیثی است که مذکور شد و این حدیث اگر چه در نفس حسن و صحیح است لکن ثقة الاسلام
مدار اول کتاب صلوة از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات روایت فرموده است بسند موثق
کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن مذکور نیست مذکور در کافی با این نحو است بسند موثق کالصحیح
عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر ع یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله تعالی یتم بالنوافل ان اول ما
یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها و ذیل حدیث یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور
نیست بنابر این معنی که در حدیث مذکور شد چندان بخلاف ظاهر در آن نیست یعنی اعمال غیر صلوة
که مستجمع شرائط قبول نیست ببرکت صلوة مقبوله مقبول میشود و حقیقة مفهوم شرط اینست که
اگر صلوة مقبول نشود آن اعمال نیز مقبول نمیشود نظر با نتفای شرائط قبول در آنها سبب با تحقیق است
که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب
الاعمال ذکر فرموده اند با سند ضعیف هکذا اول ما یسئل العبد اذا وقف بین یدی الله عز و جل
عن صلوته فان زکت صلوته زکا سائر عمله و ان لم تزک صلوته لم تزک اعماله یعنی بنده وقتیکه حاضر
کرده شد در محل حساب اول سؤالیکه از او میشود سؤال از نماز است اگر نماز صادر از او مرضی
درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله چنانکه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود
متعال نشد جمیع عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ طبرسی قدس الله نفسه و روح الله روحه در ... بسند
دیگر با این نحو روایت فرموده از ... جناب ابراهیم ... که آن سرور ابرار از
سید انبیاء صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرموده اند اول ما یحاسب به العبد الصلوة و هی اول ما ینظر فیه
من عمل ابن آدم فان صحت نظر فی عمله و ان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله حدیث دوم حدیث معتبر است
مروی در کافی و تهذیب و مؤید حدیثی است که مذکور شد و آن حدیث اینست که جناب کاشف الاسرار
و الدقائق جناب امام جعفر الصادق ع روایت فرموده از فخر انبیاء و سید رسل و فخر ازکیاء و هادی
سبل جناب فخر کائنات صلی الله علیه و آله که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن اینست مثال صلوة مثل ستون

و اما آن مثال ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و غیر آنها مثل طناب و میخ و پرده خیمه است
هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد ثمره مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده آن و اگر ستون
مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته باشد مطلقا ثمره بر آنها مترتب نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند
دلالت میکند بعضی از مراتب مدح و صریح است با فضلیت صلوة نسبت بما عداء عبادات سوم حدیثی
است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه اسکنهم الله فی جنة عالیة بسند صحیح در کافی
و فقیه و تهذیب از معاویة بن وهب که از ثقات رواة است روایت فرموده اند که او گفته بوده که
استفسار مسئلت کردیم از حضرت کاشف الاسرار و الدقائق جناب امام جعفر صادق ع که عزیزترین چیزها
باشند از میانه عبادات که وسیله قرب عباد میشود بخدا و نزد عالم جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خلاق
عالم چیزی است آن حضرت در جواب فرمودند نمیدانم چیزی را که بعد از معرفت افضل از نماز بوده باشد
یعنی نماز بعد از معرفت خدا و معرفت نبوت فخر انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین افضل
از ما عداء عبادات است چهارم حدیثی است در فقیه و تهذیب مروی است از جناب رسول خدا ص قال
ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم یعنی نیست هیچ نمازی که ... مگر اینکه ندا میکند ... فلا فی الکافی
و النار معلوم ... قال فی الصحاح النار ... و الجمع
الانوار الی ان قال و النار مؤنثة و هی من الواو لان تصغیرها نویرة و الجمع نار و انوار و نیران انقلبت
الواو یاء لکسرة ما قبلها ... ظاهر است ... بنابر این معنی
استعمال ... باشد ... بسبب ...
بام سبب در شأن استعاره است ...
داخل ... بخطاب ... ایها الناس
... مشتعل ... آتش ...
... خاموش کردن آتش ...
بجای ... جهنم ...
و ... آتش جهنم ...
... مکان در جهنم بوده باشد ... مشتعل ... اشتغال ...
موجب اشتغال ... نماز ... در صلوة باعث الطفاء

ان الشی شود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که کلام مخالف متقدم باب بطلان نحو و الی استحلال و حکم
من تهاون بکم او ضیعها الی الطفاء ایراد کنم و الاول اقرب معنی و الثانی لفظا این معنی بنابر آنست که تهاون
حمل شود بظاهر خود و اما هرگاه حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد که هر که سعی
ننماید باقامه نماز و محافظت آن در اوقات آن عطا صادر شده از شما که موجب عقاب در قیامت است بنا
بر آنکه اعمال حسنه مکفر اعمال معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب و السنة قال الله تعالی ان الحسنات
یذهبن السیئات و ذکر [illegible] ان ملائکه مشعر به است بعبارة اخری که از ملائکه ممنوع
للفظ بر آن است بجهت تنبیه به کمال [illegible] کانه نفس [illegible] است بنابر این استعاره [illegible]
خواهد بود **پنجم** حدیثی است کالصحیح که فقه مشایخ عظام اعلی الله مقامهم فی [illegible] الکرام الخالق روایت
کرده اند حاصل معنی آن این است که ثواب نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه
که مملو از طلا بوده باشد تصدق کرده شود از آن تا تمام شود [illegible] اشکالات چند در این حدیث واقع
بیان آن اشکالات و جواب آنها مذکور [illegible] **ششم** حدیثی است معتبر مروی است
از منبع الاوائل و الاواخر جناب امام محمد باقر ع قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه
بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز و جل حتی یفرغ من صلوته حاصل معنی آنست
بنده از شیعیان ما که بایستند بجهت ادای نماز مگر آنکه احاطه میکنند بر آن بنده ملائکه بعدد آنچه مخالف
آن بنده بوده باشد و این ملائکه نماز میکنند بعقب سر او و کل آن ملائکه دعا میکنند
از خداوند عالم جل شانه بجهت او تا آنکه فارغ شود از نماز ممکن است مراد از مخالف هر کس بوده
باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی باشد یا غیر [illegible] سایر فرق شیعه
بنابر این عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کس که در سطح ارض است غیر از شیعیان بنابر این است
که مراد از مخالف مخالف در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد از مخالف مخالف در فعل
صلوة بوده باشد بدان وقت یعنی مخالفت او کرده باشد که در آن وقت مشغول نماز نباشد
پس عدد ملائکه معادل میشود با هر کس که در سطح ارض هست مگر کسانیکه موافق او باشند در فعل صلوة
در آن وقت از جمله کسانیکه نماز ایشان صحیح بوده باشد بنابر این عدد ملائکه اکثر از اول میشود و چون [illegible]
تامل ظاهر میشود و علی التقدیرین باید متعجب بود فی کل [illegible] **هفتم** حدیثی است معتبر مروی است
از منبع الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر از آنجناب حکایت فرموده از مخبر کائنات جناب
رسالت مآب ص که فرموده ان الله تبارک [illegible] عبدا [illegible] مشغول بنماز شد التفات میشود از جناب خداوند [illegible]

استهانت ورزیدن

ورزیدن بسوی او تا آن نماز فارغ شود و حق جل شانه احاطه میکند بر او تا آسمان با رحمت جل شانه
ملائکه ماموریت میشود که بایستند بالای سر او و آن ملائکه ندا میکنند که ای نمازکننده اگر بدانی که
کیست التفات بجانب او کرده ای و کیست معبود تو هرگز از نماز فارغ نمیشوی و از محل خود التفات نمیکنی
یعنی روی خود بجانب دیگر از نماز فارغ شده بگردانی مخفی نماند که مراد از التفات الهی بآن بنده مومن آن
است که نسبت بحضرت او در آن وقت با او مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات و اعتنا فرماید بشخصیکه
در حضور او ایستاده و اظهار حاجت بنماید باو **هشتم** حدیث صحیح است مروی از کاشف الاسرار
و الدقائق جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده است محبوب ترین اعمال و عبادات نزد
خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز آخر وصایای انبیاء است مخفی نماند که نماز آخر وصایای
انبیاء بودن دال بر کمال المدح و نهایت مبالغه در آن است نظر بآنکه آخر وصیت در حین ظهور امارات فوت
[illegible] بیان که نهایت اهتمام و نهایت اعتنا ایشان بآن بوده باشد **نهم** حدیثی است صحیح است مروی از منبع
الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده هرگاه آنکه مکلف بنماز را با
جمیع آداب و شرایط قبول [illegible] از جمیع نمازهای او اگر چه سایر نمازهای او جمیع شرایط قبول
نبوده باشد و اگر هیچ نمازش جمیع شرایط قبول بوده باشد [illegible] آن مقبول نمیشود
[illegible] ثقة الاسلام [illegible]
[illegible] امام محمد باقر ع
و مدلول صحیح این حدیث سعادت [illegible] بنده [illegible] هرگاه سعی و اهتمام نماید در آنکه نماز
را بعمل آورد بنحویکه مقبول درگاه [illegible] اسمان و زمین شود این باعث این میشود که سایر نماز
او مقبول شود اگر چه جمیع شرایط [illegible] بوده باشد [illegible] مضمون این حدیث [illegible]
که در اول مذکور شد که نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود [illegible]
مردود است با سایر [illegible] پس از ملاحظه [illegible] مستفاد میشود که هرگاه مکلف ایشان نماز نماید بنحویکه
مقبول درگاه [illegible] جمیع طاعات و عبادات او [illegible]
[illegible] اگر چه جمیع شرایط قبول بوده باشد [illegible] کرم و احسان و غایت [illegible]
تفضل و امتنان است [illegible] عبادانا است که سعی و اهتمام نموده ما کل نماز خود را ایشان
[illegible] بنحویکه جمیع شرایط قبول بوده باشد [illegible] از نمازهای خود را سعی نماید که چنین باشد تا خود را
از چنین سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیلت [illegible] بهره نکند [illegible]

و جرت انما يعقد بسرانه هي كه عليهم الا ان الخمر ما اشاء فاطمه نفوس را توفيق خاص عطا فرموده تا موجب
تنبه از خواب غفلت كبرا لحسنات و باعث توصل بابواب فضائل سراسر سعادت جليل المنقبت
كردد دوم حديث موثقى است مروى از فخر كائنات صلوات الله و سلامه عليه و آله كه خطاب فرمودند
بكسانيكه بشرف شرافت سراسر سعادت حضور حضرت ايشان مشرف بودند فرمودند
كه آيا حاصل مضمون حديث مروى اين است كه هر گاه در خانه يكى از شما نهرى بوده باشد كه آن كس هر
روز خود را بشويد در آن نهر در هر روزى پنج مرتبه آيا باقى بماند در بدن او كثافتى عرض كردند خير
فرمودند مثال نماز پنجگانه مثال آن نهر جارى است ملخص مراد از اين حديث سعادت انتظام آن است
معصيتى كه از كسى صادر ميشود از معصيت محبت خباثتى ميشود در نفس اين شخص همانا كه همان شخص
اتيان نماز نمود اين نماز باعث تطهير اين نفس ميشود از آن خباثت و هم چنين هر گاه آن شخص بسبب غلبه
هوا و هوس نفسانيه و مناسبتى به بهيمه بعد از آن نماز بجا بعمل آورد باز آن معصيت موجب
انضاف نفس آن شخص ميشود بخباثتى باطنى و در وقت نماز ديگر كه اتيان بنماز نمود باز آن نماز موجب
رفع خباثت باطنى ميشود و هم چنين است حال نماز بعد ذلك پس با وجود محافظت صلوات پنجگانه در
پنج وقت خباثتى در نفس اين شخص باقى نخواهد ماند چنانچه هر گاه كسى در شبانه روز پنج
دفعه بدن خود را در آب نهر بشويد چركى و كثافتى در بدن او باقى نمى ماند احاديث در باب فضيلت نماز
بسيار است آنچه مذكور شد كفايت ميكند در اين مقام بجهة اختصار است كه استدلال كرده شود
در اثبات فضيلت نماز بلكه افضليت آن از سائر عبادات از چند وجه اول بنظر نصوص وارده
از حجج الهيه جل عظمته در اين باب چنانچه دانسته شد دوم ملاحظه شارع است رعايت امور زمر
مستحسنه و اجتناب از امور مضره در حال اشتغال بنماز بخلاف غير نماز از عبادات و بيان توضيح مطلب
مقتضى اين است كه گفته شود كه معتبر در حال اشتغال بنماز آن است كه بايد مصلى با وضو بوده باشد و بدن
و ثوب او از نجاسات پاك بوده باشد و متوجه بشود بجانب كعبه معظمه كه اشرف مواضع است و هم چنين متوجه
شود بقلب و عقل بمعبود خود مثال ممنوع است از دخول در نماز بالبسه و نجاسات بودن با
لباس و لازم است اجتناب نمايد از اكل و شرب و تكلم بالجمله و ضحك عمداً از تكلم كردن بلكه رد هم از جمله
كردانيدن واجب نمودن از كشف عورت و از اجزاء حيوان غير مأكول اللحم در هيچ يك از عبادات غير از
نماز اعتبار امور مذكوره نشده و لهذا جايز است در حال صوم اداى زكوة و خمس با وجود نجاست ثوب
و بدن و در حال پشت بقبله كردن نموده و با تكلم با غير و در حال اكل و شرب و ضحك از اين شخص ميشود كه

نماز افضل

نماز افضل و اشرف از نماز جماعت كه لازم بوده است شارع رعايت امور مخصوصه در حال اشتغال بان و نفى
نموده از امور غير لائقه بآن حالت نظر بشرافت و فضيلت نماز بخلاف غير نماز پس نماز افضل از افعال
خواهد بود سيم نظر بملاحظه جامعيت نماز است بيان اين مطلب مقتضى اين است كه گفته شود كه امور
جليه معتبر است در نماز از زكوة و خمس و صوم و حج و عمره و جهاد و غيره بملاحظه هر يك شخص ميشود جامع
كه در نماز هست در هيچ يك از عبادات مذكوره نيست توضيح مرام مقتضى اين است كه گفته شود نماز مركب است
از افعال و اقوال الحكيمه كه حكمت بالغه الهيه مقتضى تركيب آن شده بكيفيت مخصوصه در هر يك از افعال
و اقوال الحكم جليله و فضيلت و ثواب عجيبه است كه اطلاع بر آن كاشف از حقيقت حال است كه ممتاز
اصل صلوة باشد نسبت بسائر عبادات اول از آنها افعال قيام يعنى ايستادن است حكمت ظاهره در آن بوده
اين است كه منبه دليل ملتفت شود كه در حضور چنين سلطان ايستاده است كه اعظم سلاطين
جهان را كه ملاحظه ميكنيم از سطوت كه قاطبه عساكر و امراء و وزرا و رعايا از خوف سطوت او در اضطراب
و ارتعاش بوده باشند در جانب سلطنت و سطوت الله جل شانه معهود و مضمحل نيست سلطان با اين اشكال
كه از سطوت او هر عبد در قلب قاطبه اهل مملكت او مستولى شده ملاحظه كن ببين كه هر گاه حيوان
ضعيف سلطنت با عظمت متوجه او شود چگونه آثار خوف و اضطراب از آن مشاهده ميشود خصوصاً
هر گاه چنين چيزى نيست كه سلطان در غلبت است اتفاق افتد عملاً كه حكمت در قيام اعتبار در نماز آن است
كه ملتفت اين شود كه اين قيام در خدمت كيست و از براى چه چيز است و در حديث معتبر وارد شده كه
بنده مومن ايستاده بجهت نماز ملكى از جانب خداوند عالم بر او موكل ميشود در مقام انحلال الا ترا
معلوم است نداء ميكند با وى كه اى نماز كننده اگر ميدانستى كيست نظر ميكند و كيست كه تو در بندگى
و اطاعت او ايستاده هر گز از مقام عبادت خود دور نمى شدى دوم از افعال نماز ركوع است
در مصباح الشريعه در مدح ركوع حديثى وارد شده از كاشف اسرار ربوبى قائد جناب امام جعفر صادق
كه حاصل مضمون آن اين است بنده كه ركوع كند بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه فى الحقيقه
مثل آنكه زينت بخشد خداوند عالم جل شانه آن بنده را بنور بهاء و بزرگى خود و پناه دهد او را در سايه عظمت
و كبريائى خود و بپوشاند او را لباس اصفيا و اولياء خود را دور حكمت در تعقيب قيام بركوع
اين بوده كه بنده اول در قيام بجهت آنكه مذكور شد متذكر عظمت خداوند عالم جل شانه نشود سيما تذكر
ملتفت متذكر بعظمت معبود شد آن تذكر موجب اظهار ذلت و خشوع ميشود پس بركوع ميرود
بقصد اظهار ذلت و خشوع سيم از افعال مذكوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه بر آنات

که ثواب استقصا نمود جمله آنان را در مجمع بعونه الملک الودود مطلع خواهی شد در کتاب مسطور در این
باب حدیثی صحیح وارد است که ماحصل مضمون آن این است که قسم خداوند عالم جل شانه خسران کل و موجب
کسی که در مدت عمر یکبار این تلاوت بخوبی نموده باشد مجملا ذکر استقصاء حکم و فضیلت افعال واجبه
و مندوبه نماز موجب طول کلام مشهود در این مقام مناسب نیست علاوه اشاره بطریق در مقام
خود شد بیکم مناسب مقام شده و اما فوائد ثانیه در نماز بس او لکن این است بعبادات ذکر آن بجا
سوره مبارکه فاتحة الکتاب سوره دیگر از سوره قرآنیه بعبادات تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادة
بالوحدة و رسالت و صلوات بر فخر کائنات و آل اطهار آن سرور در تشهد اخبار ائمة اطهار ع در بیان
فضیلت و مثوبات مترتبه بر هر یک از امور مذکوره اکثر از آن است که ثواب استقصا نمود نماز جامع
همه اینها هست پس اجتماع حسنات بنحویکه در نماز محقق شود در هیچیک از عبادات نیست لهذا
نماز افضل و اشرف از همه خواهد بود و چون که اطلاع نصیب واقعه نصیب و کرده در بیان فضیلت
امور مذکوره در هر حال که در حق غالب اشخاص ممکن نیست و اطلاع بر فوائد و فضیلت را مدخلیت
تامی است در تأثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا مناسب دانسته است اشاره بجمله از اخبار در فضیلت
فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت طالبان و موجب زیادت میل قلوب مؤمنان گردد
و در اتمام مکتوبیم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف اسرار العلن جناب حضرت امام
حسن ع که آن حضرت تخریج نموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا ص لیس علی
ایشان سؤال کردند از آن سرور از چند مطلب از جمله مطالبیکه سؤال کردند این بود که اخبار نموده باشی
ما را از هفت خصلتی که خلاق عالم جل شانه شما را ممتاز نموده از سائر انبیا کدام است آنجناب خاتم
الانبیاء در جواب فرموده اند اول از آن هفت چیز آن است که خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است
بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی عرض کرد صحیح فرموده عرض نموده باشید که چه قدر است ثواب
کسی که بخواند فاتحة الکتاب را جناب رسول خدا ص فرمودند کسیکه بخواند فاتحة الکتاب را عطا فرماید
خداوند عالم جل شانه او را ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده و در تفسیر منسوب بجناب کاشف
اسرار العلن جناب حضرت امام حسن ع روایت نموده از سرخیل ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر
المؤمنین ع که آنحضرت فرموده که جناب رسول خدا ص فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده که قسمت
کردم تمام سوره فاتحة الکتاب را میان من و میان بنده که نصف آن از برای من است نصف آن را بجهة خود قرار داده ام
و نصف دیگر را بجهة بندگان خود پس هرگاه بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل اسمه میفرماید

ابتدا کرد

ابتدا کرد بنده من باسم من و سزاوار است بر من که تمام امور او را باتمام برسانم و مبارک گردانم از برای او
در احوال او وقتی که گفت الحمد لله رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد و شکر مرا
ادا کرد و دانست نعمتهائی که در دست دارد همه از جانب من بوده و بسبب آن شد بفضل و احسان خود
بلاها را که متوجه او بود دفع کرده ام ای ملائکه من شاهد باشید شما بر اینکه نعم دنیا را باو عطا کرده ام
نعمات عقبی را نیز باو عطا خواهم کرد و چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام بلاهای آخرت را نیز از او
دفع خواهم کرد و هرگاه بنده گفت الرحمن الرحیم میفرماید خلاق عالم عز شانه میفرماید بنده من اعتراف نمود
باینکه من رحمن و رحیم میباشم شاهد باشید شما ملائکه من او را در بخشش زیاد میکنم و نصیب
او را از عطای خود خواهم افزود پس هرگاه بنده گفت مالک یوم الدین خلاق عالم جل
شانه میفرماید ملائکه من شاهد باشید چنانچه بنده اعتراف نمود که سلطنت و مالکیت روز
جزا مختص است و روز حساب را برای ایشان آسان خواهم کرد آنچه شاهد باشید که از معاصی و گناهان
او خواهم گذشت پس هرگاه بنده گفت ایاک نعبد میفرماید خلاق عالم میفرماید راست گفت بنده
من عبادت کند ذات پاک مرا و مجتمع حسنات ملائکه من شاهد باشید ثواب میدهم در مقابل عبادت
او باو بدهم که عبادت را تمام بجهة کسیکه عبادت سال او را بوده باشد و هرگاه گفت و ایاک نستعین
خداوند عالم عز جلاله میفرماید بنده من از من طلب استعانت نمود و التجا بمن آورد گواه باشید
ای ملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور او و بفریاد او خواهم رسید در شدائد بنحوی که وارد
میشود پس هرگاه تلاوت نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند جل شانه میفرماید
این سهم بنده من است و از برای بنده است هر مطلبی که خواهد عطا کنم و اثر اجابت فرموده
عطا میکنم باو هر تمنای که میکند و ایمن میگردانم او را از هر چه خائف است که این اشاره ۳ ظاهرا این است
باشد بتفسیر غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ایضا در تفسیر مذکور روایت شده از جناب حضرت
امیر المؤمنین که جناب رسول خدا ص فرموده که خداوند عالم جل شانه فرموده یا محمد و لقد آتیناک
سبعا من المثانی و القرآن العظیم فی التفسیر المذکور نقلا عن الامام ع ثم افرد الامتنان علیه بفاتحة الکتاب
و جعلها بازاء القرآن العظیم مقصود از این کلام بلیغ بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است باینکه
فاتحه جزء قرآن است خلاق عالم جل جلاله در مقام امتنان بر فخر کائنات او را سبع المثانی که مراد سوره
مبارکه حمد است بسبب حمد مبارکه حمد را در مقابل کل قرآن در مقام امتنان ذکر نموده این دلالت میکند
بر کمال مدح این سوره مبارکه و ایضا در کتاب شده از تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا ص

سوره مبارکه فاتحه که نموده فاتحة الکتاب افضل از سوره‌ها است بلکه در وجه تسمیه این سوره مبارکه
بفاتحة الکتاب چند وجه گفته‌اند اول آنست که فاتحة الکتاب را فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول
سوره قرآنیه است بحسب ترتیب سور در مصاحف بنابر آنکه بعضی ادعا کرده‌اند که ترتیب سور قرآنیه
توقیفی بوده در عصر آنحضرت صلی الله علیه و آله کما ثبت شده منقبتی از نموده آن جناب دویم آنست
که این سوره فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول سوره نازله است لکن این مخالف چیزیست که دلالت
علیه بر بعض احادیث است که اول سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین
بر این تصریح نموده‌اند سیم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه بعضی ادعا نموده‌اند که اول
سوره مثبته در لوح محفوظ این سوره است چهارم این است که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه بمقتضای
آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة مبارکة کل قرآن در شب قدر نازل شد باسمان دنیا یکدفعه بعد تدریج
بمقتضای مصالح نازل شد بجناب رسول صلی الله علیه و آله و این سوره مبارکه اول قرآن بود که یکدفعه نازل
شد پنجم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه اول قرائت که ثابت در نماز است این باب
این است که کتاب چنانچه اطلاق میشود بکل قرآن اطلاق میشود در بعض آن چنانچه بعضی
از مفسرین در قول الله اسم اشاره در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب فیه گفته‌اند سوره است
یا میگوییم تسمیه مثلا ثابت از قرآن در نماز بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل بعبارة یا ثانی
طلب که خارج از وضع این رساله بود میگوییم مقصود بیان است که نماز جامع عامی است که در مجمل
از عبادات حقیقیه است مانند حلیه تحقق آن و آنست که شرافت و فضیلت او بحیثیتی است که دلالت
شده هم چنین سائر اجزاء پس چنانچه که در نماز هست در مجمل از عبادات [illegible] و دلالت
بر اینکه نماز اشرف است از سائر عبادات و صلة المطلوب کفایت میکنند روایات در آن همان حدیث
معتبر که سابق بر این از کتاب کافی و تهذیب نقل شد و هو الذی روی عبید بن زرارة است که از
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت
الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط الخیمة الفارسی و کسرها
و تبدیل الطاء الاولی تاء و الطائین تائین هکذا فسطاط و فستاط و فستات کما فی القاموس و غیره طنب
بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد [illegible] مقتضی این حدیث چنانچه در بابت
بیان شده است که نماز الصلوة مثل العمود و سنون [illegible] و سائر اعمال مثل الزکوة و خمس و صوم
و نظیر آنها بمنزله اطناب میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود خیمه محکم و ثابت باشد نفعی مترتب میشود

بطناب

بطناب و میخ و پرده خیمه است و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب نمیشود بطناب و میخ و پرده خیمه
مخفی نماند این حدیث دلالت [illegible] مرتبه بمرتبه فضیلت دارد کمال است مناسب در این مقام ختم کلام است
بایراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس الله روحه در مجالس روایت نموده ملخص معنی
آن حدیث شریف آنست که ابن عباس مشهور که اسم او عبدالله است رحمه علامه در کتاب خلاصه
ذکر نموده ایشان را بکمال تعظیم و احترام نموده است حال این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص
خدمت جناب حضرت امیرالمؤمنین مشهورتر از آنست که محتاج به بیان باشد مجملا همین ابن
عباس روایت نموده از آنحضرت که فرموده‌اند خداوند عالم را ملکی است اسم او سخائیل
عادت او این است که اخذ برات میکند از خداوند جل جلاله در وقت هر نماز از برای
مصلین پس هرگاه صبح کرده مؤمنین برخاستند مشغول وضو شدند بعد از آن اقامت نماز صبح نمودند
آن ملک برات میگیرد از خداوند عالم جل شانه از برای نماز گذارنده که آن مکتوب بعد این برات اینست
انا الله الباقی [illegible] بندگان و کنیزان من در پناه خود کرده‌ام
شما را در حفظ خود کرده‌ام شما را [illegible] و دلیل [illegible] گردانیدم شما را در معاصی
[illegible] مشغول [illegible] وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستادند مؤمنین و اتیان
بوضو و نماز ظهر نمودند همان ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات دویم را [illegible] شده است
در آن انا القادر [illegible] که قدرت من محیط بهمه چیز است ای بندگان من و کنیزان من
همه گناهان شما را [illegible] همه گناهان شما را باعمال حسنه و حلال کردانیدم بر شما عیب
[illegible] از شما [illegible] وقت نماز عصر داخل شد و ایستادند
مؤمنین بجهة نماز و اتیان بوضو و نماز نمودند همان ملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد برات سیم
را که مکتوب بعد از آن انا الله الجلیل [illegible] خداوند جلیل [illegible] ذکر من و عظیم است
سلطنت من ای بندگان من و ای کنیزان من حرام کردانیدم بدنهای شما را بر آتش جهنم و ساکن میکردانم شما را
در خانهای بهشت ابرار [illegible] و دفع کردیم از شما [illegible] اشرار [illegible]
وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند مؤمنین و اتیان بوضو و نماز مغرب نمودند [illegible]
میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات چهارم را مکتوب است در آن برات انا الله الجبار الکبیر المتعال [illegible]
[illegible] بصعود [illegible] است [illegible] خداوند عظیم که [illegible] از کل [illegible] صفات [illegible]
من و کنیزان من ملائکه من [illegible] از [illegible] شما [illegible]

داخل کنم مطالب [illegible] اعلام [illegible] تمام [illegible] بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد مؤمنین

آمدند و ایشان بوضو و نماز عشا مشغول شدند آنحضرت [illegible] از خداوند عالم عز شانه [illegible]

بدان ان انا الله لا اله غیره ولا رب سواه یعنی منم خداوندی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه از جمیع

نقایص و معایب و زوال معبودی که سزاوار معبودیت باشد بجز من نیست [illegible] ای

بندگان و کنیزان من در رضای خود [illegible] باشد بخضوع

و خشوع مشغول ذکر من شده اید و معرفت حقوق من [illegible]

بجا آورید شاهد باشید ای [illegible] ملائکه من که منم [illegible] بندگان خود راضی شدم پس

[illegible] در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا میکند [illegible] ملائکه [illegible] حق

تعالی شانه [illegible] مصلین [illegible] آسمان [illegible] استغفار

میکنند از برای مصلین و دعا میکنند از برای [illegible] آنکه موفق شوند [illegible] بطاعت و عبادت خداوند

عالم جلت عظمته ای عزیز من نماز [illegible] ثابت است و افضل از همه عبادات

بلکه موقوف علیه [illegible] طاعات است [illegible]

نیست چنانچه در حدیث [illegible] وارد است که جناب رسول خدا در مسجد تشریف داشتند مردی داخل

در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود نماز را فقال [illegible] نقر کنقر الغراب لان مات هذا

و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب در نماز نیست

بلکه سر بر زمین زدن است مثل [illegible] زدن [illegible] از زمین برداشتن [illegible] این شخص [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در این عالم

معرفت [illegible] مطلب است [illegible] صورت نماز است یعنی باید [illegible] نماز [illegible] مکلف [illegible]

نماز [illegible] که خداوند عالم جلت شانه از او خواسته در هر شب و روز پنج دفعه [illegible] چه چیز است و شرایط

آن چیست و منافیات آن کدام است [illegible] لازم است که معرفت او بنماز [illegible] بوده باشد

که اگر در موقف حساب سؤال از جناب خلاق عالم [illegible] متوجه شود که ای بنده

من [illegible] نماز [illegible]

[illegible] جواب [illegible] باشد [illegible]

عرض نماید [illegible] جواب [illegible] بوده باشد [illegible] نماز

[illegible] مقام [illegible]

نماز

۸

نماز چنین نیست [illegible] بجهة امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم جل شانه پس باید بداند

که مقصود [illegible] است که [illegible] خلاق عالم عز شانه [illegible] باشد و چونکه نماز [illegible]

پروردگار عالم است یعنی نمازیکه واجب نموده است بر بندگان خود که ایشان [illegible] نموده باشند

مصلحت [illegible] جل عظمته [illegible] باشد [illegible] مکلف باید [illegible]

اطاعة الله جل شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن رکوع نموده

و در رکوع ذکر [illegible] بعد از فراغ از آن سر [illegible] نماید [illegible]

بعد از آن بسجده [illegible] که عبارت [illegible] بوده [illegible]

[illegible] بعد از آن مشغول [illegible] شود بعد از فراغ [illegible] از سجده نماید [illegible]

[illegible] ثانیا بسجده رود [illegible] تا آخر نماز و شرایط [illegible] بجهة [illegible] بوده [illegible]

آنکه با وضو یا با غسل یا با تیمم [illegible] بوده باشد [illegible] بوده باشد در

مکان مباح [illegible] بوده باشد و

[illegible] نبوده باشد لکن [illegible] مگر آنچه استثنا شده در

جمیع احوال نماز متوجه قبله بوده باشد [illegible] نماز باید در جمیع احوال [illegible]

[illegible] مجملا لازم است که عالم باشد که

مکلف [illegible] که مسمی باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترکیب از جعل خداوند عالم است جلت

[illegible] پس [illegible]

هر کس [illegible] نظر [illegible] جل شانه [illegible] نموده باشد

[illegible] اخبار [illegible] عبادات را [illegible] تعلیم ایشان [illegible] ایشان را امر

[illegible] نموده که تبلیغ [illegible] عباد نموده باشند [illegible] نموده باشند [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] است [illegible]

خداوند عالم [illegible] آنکه [illegible] از جانب خداوند عالم جل شانه [illegible] عباد [illegible]

[illegible] آنکه فرستاده [illegible] است از جانب پروردگار عالم عز شانه [illegible]

حکمت بالغه حکیم [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است ایشان را [illegible]

نماز [illegible] تعلیم [illegible] ایشان را امر [illegible] که تبلیغ [illegible] نموده باشند

چنانچه امت والامر مرحومه که از ایشان اخذ نموده متفقند از عمل داشته باشد حسب الامر خلافاً فی حجاج
آن شده دو کاه رحمت در عصر شریف خود تبلیغ بندگان فرموده‌اند خلفا و مخالفین در زمان ایشان که معهوده
جهان بوده حال ایشان معروف بود بعضی عجمی فرموده‌اند که بعد از آنکه روح مقدس ایشان بسوی عالم
عالم قدس زینت بخش فاطمه اهل انس کردد آن حجج منصوبه بمکه حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه
سعداء ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد باشند و از آنکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی عدم
ظهور حجة عجل الله فرجه در بعض ازمان شده که در مصلحت عباد از غیبت [illegible] سعادت
اجتناب فاما لحفظ اصولنا للشریعة من الاندراس و حفظ الطریقة عن الاندراس فرموده‌اند علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل و در اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرمودند انا العلماء ورثة
الانبیاء و اعتماد در اصول کافی است بسند معتبر صحیحات از کاشفه الاسرار الدقائق حضرت جناب
امام جعفر صادق فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سید عالی مقدار از جناب ائمه الدین
روایت نموده که فرمودند لابنه محمد الحنفیة تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام
الوری و کتاب احتجاج روایت فرموده‌اند از ثقة الاسلام که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که گفت سئلت
الناس کرام ان محمد بن عثمان العمری که نایب ثانی از نواب جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه
که عریضه که در آن مسائل چند بود که بر من مشکل بود و بنده بهر سؤال بجناب امام زمان عجل
الله فرجه بلاواسطه توجه نموده جواب خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و محمد بن موسی در کتاب کشف الغمه نیز همچنین روایت
نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام اما مظنون آن است که در آن کتاب نیز
ماخوذ از اینها [illegible] بوده باشد پس مستفاد از حدیث سحابه اقتضا نموده در هر عصر جماعت
جمله از علماء عاملان باشند از ساحت نفوس [illegible] عالیه [illegible] زاکیه که قابل استفاضه
باشند از فیوضات الهیه و علما شده باشند از انوار مطهره و قابل باشند که از کتاب احکام
الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام [illegible]
نموده باشند تا حافظ [illegible] و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد [illegible]
الهیه جلت عظمته خلاصه آنکه انسان در امور معیشت محتاج باموری بسیار است مثل ملابس
و مساکن و مآکل و مشارب و سایر امور محتاج الیها و هر یک از اینها اسبابی است [illegible] نفوس
متکثره تا مباشر نشوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف باین است که پنبه دانه مثلاً کاشته شود و این موقوف

برآن است

بر آن است که زمین شخم شود و تخم شدن زمین موقوف دارد به بیل و بیل از آهن است و آهن امری باید از معدن
اخذ کردن موقوف دارد به مقدماتی چند تا آنکه آهن بجایی رسد که مستعد این باشد که توان او را
بیل ساخت آن وقت موقوف به عمل صناعی است و [illegible] کفایت نمیکند مادام که محتاج است بعمل
و تحصیل آن موقوف دارد به آلات قاطعه که توان به آن قطع اشجار نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات
آن آلت کنیم همین شبه کلام منقطع نشود مگر از قطع اشجار و نحو آن که توان [illegible] نمود موقوف دارد بر حفر
[illegible] مقدمات بسیار دارد بعد از آنکه [illegible] موجود شد [illegible] نمود بعد از طی مقدمات [illegible] که
عباد در سبب موقوف [illegible] اشتغال محتاج به بنا است فقط کلام در مقدمات بنای [illegible]
مطلبات بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج است بآلات [illegible] که بدون آن [illegible] المشتعل شود تا اینکه
در [illegible] کنیم تا از بیل ساخت و آن [illegible] مهیا شود پس محتاج به [illegible] است
مقدمات [illegible] را مثل مقدمات امور مذکوره [illegible] تمیز آن نمود و هم چنین است حال در هر یک از آن
و غیرها بعد از همه اینها که بیل موجود شد موقوف است بکسی که [illegible] باشد که تواند به بیل زد تا زمین کنده
شود و مقدمات آن مثل آنها است که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوف است باینکه
تخم را تحصیل کند بعد از همه مراتب مسطوره که پنبه دانه کاشته شد موقوف بآب دادن و [illegible]
[illegible] و مقدمات [illegible] موقوف دارد [illegible] مقدمات اینها مثل سابق
است بعد از آنکه سبز شد پنبه [illegible] بعد از آن طایفه [illegible] که پنبه را از محل
او در آرند محتاج است بعد از آن بچرخی که پنبه [illegible] از چرخ از تخم آن جدا نماید بعد از آن محتاج
بندافی که پنبه را [illegible] نموده چه کند بعد از آن [illegible] شود و این موقوف
دارد بچرخ و [illegible] خراط است و [illegible] چرخ از نجار و خراط موقوف دارد [illegible]
و لا بد است بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوف است باینکه [illegible] شود [illegible]
بعد از آن محتاج است باینکه [illegible] شود بعد از آن داخل [illegible] شود و آن موقوف است [illegible]
و [illegible] از آن وقت محتاج است [illegible]
بعد از آن [illegible] موجود [illegible]
[illegible] خارج از [illegible]
شود تا لباس [illegible]
[illegible]

لحصول یقین ممکن نیست مگر بعبارات نفوس متکثره پس قطعا مطلوب بخلاف حکم حلیت عقلیه نیست که هر فردی از افراد
مکلفین مسائل تکلیفیه خود را از تمام وجوه واقعیه باید از ادله اربعه از کتاب و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام
چه اشتغال تمامیه نفوس بدین مطلب جهت معاش موجب خلل در انتظام عالم است قطعا مگر
این منصب غریب مطلوب است از جماعتی که متمکن بوده باشند از زهد اتقیا و زکاوت و ورع و تقوی
و تکلیف دیگران این است که اخذ از اتقیا نموده باشند اغلب که استفاده تکلیف الهیه حلیت عقلیه
را از کتاب و سنت نمایند اتقیا را مجتهد نامند چنانکه هستند که استنباط احکام شرعیه نموده‌اند
و نمایند آن را اخذ و عوام مطلوبه آن است که بذل جهد در حفظ طاقت خود را در آن و دیگران را که اخذ
احکام شرعیه را نمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بواسطه اتقیا مقلد نامند و اما طریقه احتیاط
پس در آن نیز مسائلی است بجهت مسائلی که امر در آن مردد است مابین وجوب و غیر مثل
مثلا آنکه کسی شک کرده در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجب است که برود برکوع بعد از آن
در رکوع متحصل او شد که رکوع کرده بوده است در این صورت جماعتی از فقها را اعتقاد این است که واجب
است از حال رکوع بسجود رفتن و نماز او محکوم بصحت است و قطع نماز در حق او جایز نیست و جمعی
حکم زعم آن‌ها بطلان نماز است و در مختار نماز ثانی است و هم چنین هر گاه کسی داخل در سجده اول شد
متحصل او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعضی دیگر را اعتقاد این است که نماز صحیح است
لازم است عود نماید برکوع بعد از آن بسجود رفته نماز را اتمام نماید و قطع نماز حرام است مختار این است
که نماز باطل است قطع آن لازم است حکم متمکن است که کسی احتیاط نماید و هم چنین هر گاه
کسی جهرا سلام کرد بر مصلی او مصلی در این صورت مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن مختار
اول است و هم چنین هر گاه کسی سلام کرد بر جماعتی که مشغول نماز بوده‌اند از جمله صبی ممیز
بوده آن صبی مبادرت کرد در رد سلام امر در حق دیگران مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن
بنا بر آنکه رد آن صبی آیا مسقط وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز می‌باشند پس رد در حق ایشان
حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد و بر یکی از ایشان واجب خواهد بود مختار عدم سقوط وجوب
رد است و اما عمل باحتیاط در صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام
یا مردد بوده باشد مابین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هر گاه
امر مردد بوده باشد مابین واجب و حرام پس در آن عمل ممکن باحتیاط نیست مفری نیست در مثل
این واقعه مگر ترجیح که شغل مجتهد است یا تقلید پس کسی که مجتهد نبوده باشد و هم چنین مقلد مجتهد نباشد

بگوییم

بگوییم مراد احتیاط است که در مثل این صورت چه کار خواهد کرد علاوه بگوییم در موضعی که امر مردد بوده باشد مابین
وجوب و غیر حرام مثل مراد از احتیاط قرائت سوره در نماز و مثل این در این صورت نیز بگوییم عمل باحتیاط
باز ممکن نیست چه مراد از احتیاط آن است که این شخص اتیان بعمل نماید بنحوی که قاطع بوده باشد بحصول
برائت ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و در این مورد حصول برائت نیز محقق نیست نظر باینکه جمع کثیری از فقها
نیت وجه را در عمل لازم دانسته‌اند و این شخص که ترجیح وجوب و استحباب هیچ یک را ننموده باشد
اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و هم چنین هر گاه قصد استحباب
نماید و اگر قصد هیچ یک از وجوب و استحباب نماید باز عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول ملتزم
اعتبار وجه پس مفر از اجتهاد و تقلید نخواهد بود اگر کسی این شخص را اعتقاد این باشد که نیت
وجه معتبر نیست میگوییم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد علی التقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقین
پس طریقه ثالثه مدرک نباشد و هو المطلوب علاوه میگوییم عمل باحتیاطی که قاطع بوده باشد که مبری
به او برائت ذمه است قطع نظر از تخفیف خلاف فایده است چه در کلمات متعارف فقها اخبار معتبره
که زعم ایشان این است در این اعتقاد منحصر است در اجتهاد و تقلید بنا بر این هر گاه نماز کسی مستند بیکی از این
اثنان در طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود پس در اینجا معلوم شد که مقامات اول متعین عنوان است
در صورتی که مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد و دوم بطلان نماز است در صورت عدم
استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام ابتدای کلام است در مسئله بحث اول در بیان
صحت نماز است در صورتی که اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد در این مطلب مطلق الشمول است
نظر بقطع ثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز و قطع
بعدم تکلیف بما لا یطاق پس هر گاه چنین جوابی عرض شود در مقام القا سؤال سائلی در موقف
حساب بعقل ثابت است بقبول آن و دفع مؤاخذه پس هر گاه فرض شود سؤال از جانب خلاق عالم
عز شأنه القاشع بچنین شخصی که اعتنا بچه نمودی این نماز که اتیان نمودی آنکه شخص چه شد که مبری
لو مطلوب من بوده است این جواب را عرض نماید که ای پروردگار من اتیان نماز را بنحوی که واجب
زعم بوده بجهت وجود شواهد من قبیل دلالت سعادت شجعان بر سلک کتاب نبوی اخبار
بوده در میان بود هر چه استعداد و طاقت خود صرف نمودم و تامل در آن نمودم
باین کیفیت بوده اتیان بان نموده‌ام قطعا چنین جواب معقول و مقبول و دفع مؤاخذه از آن
معنی معقول است بنا بر این پس هر گاه بمقتضای اجتهاد مجتهدین بوده باشد مطلق الصحة است لکن

عمده در این باب که موجب لغزش اقدام و باعث القای نفس است بمهالک ضلالت انتظام و دعوت است
یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بتقصیر در مبانی و مبادی چه در این وقت تکلیف این
غمض تطلبات در عمل و عمده آن تقلید موجب و اشکال بفهم خود و خروج از منصب و بطلان
عمل است و دوم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر باینکه مکرر تجربه شده و بار عار کسی مطلبی
را که رجوع نموده تحریر و تفهیم بعد از تفحص بلیغ و تامل تام ظاهر میشود فساد آن اما سبب که ذکر شد
بان موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است مجملا چه بسیار دیده شده از طائفه که
فتح باب طعن کرده اند بر سلاطین دین مبین و انا صوب القائلین و ثواب با استحقاق ائمه طاهرین
بعد از تامل در مقالات واهیه ایشان تحقیق شده است باعث این طعون یکی [illegible] ضعف
و فضل در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مبانی آن نعوذ بالله ثم تبرا چنانچه در مواضع متعدده
بر بسط تمام توضیح این مطلب داده و ما هم در [illegible] مکرر ملاحظه شده اما شخصی که بمقتضای اعتقاد
آن است که نقصان در آنها باعتبار اوست و مع ذلک مسالک طریقه شده اند ظاهر میشود مشایخ
ان ذلک تحمل و تامل است چنانچه در موارد بسیار در مطالع الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی
منه و نحمده التوفیق فی العصمة عن الخطاء و الزلل انا نسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک و حبیبک
سید رسلک و علیک سید اوصیائک و محمد الحجج لعبادک العام لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة
عین و تعصمنی بما تعصم به من عصمته من الغفلة عن مذهبک و استنباط احکامک و تفقه عما سلک فی
ما سلف من عمری عن المشاهدة و التقصیر و تهدینی بحق کل حقیقتک فی الوصول الی رضاک و تمن بشاملی
و توصلنی الیک بانجح الارشاد انه رحمن عظیم الکمال ای عزیز من حجابه فقد بسیار است محاسن منه عفی
از تبشیرات کفایت میکند بیان که حفظ نوامیس الهیه جانب عظمت [illegible] بیان و اقامه وظایف شرعیه
و اتکال علماء دینیه موکول است بر آنجا اینکه بعث انبیاء و ارسال رسل بجهت نشر وظایف دینیه
و حفظ محاسن شرعیه است پس است در این باب از آیات که وارد شده است ان العلماء ورثة الانبیاء
مشخص است حاصل از وراثت این است که منصب انبیا بجهة ایشان ثابت است و همچنین معنی است که
جناب پیغمبر فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل این مدحا است حق کل علما را از ائمه
الطاهرین در معنی آن بسیار است مرحوم شیخ صدوق در کتاب فضائل روایت نموده از جابر که
کرا از اجله روات است روایت نموده از کاشف الاسرار و الدقائق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده
در مقام ذکر وصایا بحضرت [illegible] کلامی را که حاصل مضمون آن این است که علمی که سزاوار است

که تمام عمر را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله و علم بحجج او یعنی اول علم بوجود خداوند عالم
و صفات او جل شانه است دوم علم با آنچه محبوب خداوند عالم است این شامل عبادات و عقود و ایقاعات
و احکام همه هست سیم علم با آنچه مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات
یعنی احضار است اول موکول بعلم کلام است دوم و سیم بعلم فقه و اصحاب [illegible] کتاب عیون
الاخبار بسند صحیح روایت نموده صدوق که حاصل مضمون آن این است شخصی مشرف شد خدمت جناب
امام جعفر صادق ع عرض کرد دوست میدارم خویش چه دارم که [illegible] شود و سوال نمایم از حلال
و حرام حضرت در جواب فرمود آیا ممکن است که سوال کرده شود از چیزی که افضل از حلال و حرام
بوده باشد و در کتاب عوالی اللآلی روایت نموده از جناب رسول خدا ص که فرمود لکل شیء عماد و عماد
هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی را ستونی هست که قوام آن چیز بآن ستون است و ستون دین اسلام
فقه است و اصحاب در آن کتاب از آن سرور اخبار [illegible] فرموده الفقهاء امناء الرسل [illegible]
عندی انه قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال الذین یاتون من بعدی یروون حدیثی
و سنتی [illegible] صلی الله علیه [illegible] یوم
القیمة و هو علیه غضبان و [illegible] کتاب [illegible] شکور جناب امیر المومنین روایت
نموده که فرموده ان الفقهاء ورثة الانبیاء و اصحاب در آن کتاب از بعض انبیاء روایت نموده که فرموده
ان الفقیه [illegible] علی الشیطان من الف عابد و در اصول کافی بسند صحیح روایت نموده از بعض اوائل
و اواخر جناب [illegible] امام [illegible] که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که
منتفع شود بعلم خود بلکه مردم از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد [illegible]
و فضیلت این علم شریف اگر چه بسیار است لکن خطر منصب آن [illegible] بشهادت بلکه از اعظم مهالک
دینیه و اشد مهالک مفاسد مهلکات است نظر باینکه هر گاه مسلمانی در مقام حاجت از علای سوال
کرده خواهد در عبادات بوده باشد یا در معاملات این شخص که متکفل جواب میشود اگر اصل جواب از آن
بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی فهم محبت خود کرده باشد این شخص امینی خواهد بود از امناء خداوند
عالم جل شانه بر عباد و مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که علمی که از علم او نفع عابد
شد که از ستاره عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس این شخص [illegible] خواهد بود
عطایای الهیه و مثوبات غیر متناهیه و هم چنین امینی خواهد بود از جانب سرور انبیاء صلوات
الله علیه و آله نسبت باست و اکثر العباد بالله از اهل آن نموده باشد یا [illegible] بنفس کرده باشد چنین

علیه و آله
کہ خائنه و دین مبین معتقد به است خلاق آسمان و زمین و خطا که کذاب است جناب سید المرسلین علیه و علی آله
التحیة و الثنا، من رب العالمین کفایت میکند در سفاهت او آیه کریمه فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست
ظالم تر از کسیکه افترا بندد بخداوند عالم جل شانه استفهام انکاری بمعنی نفی است یعنی چنین کسی ظالم
تر از ان نخواهد بود در عالم این مفتری بمعنی کافه مفاسد و مفسده ایست اعظم از کل مفاسد و چگونه
چنین نباشد و حال آنکه مستوجب لعن خالق آسمان و زمین و مستحق طعن ملائکه مقربین خواهد بود
چنانچه همین مطلب مصرح به است در بسیاری از اخبار معتبره صادره از حجج المنتجبین عظام
در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در اوائل اصول کافی و هم چنین در اواخر فروع
آنه و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت نموده اند حدیث صحیح … از جناب امام
محمد باقر که فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب
و لحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی این کلام … آنکه …
آنحضرت این است هر کس فتوی بگوید در میان مردمان با عدم علم و با عدم دلیل معتبر که اعتماد بتوان نمود بآن
شرعا باشد که آن فتوی ماخوذ از آن دلیل بوده باشد با عدم دلیل که دلالت کند بر آنکه چنین
فتوی دادن جائز باشد یعنی چنین دلیلی هم نبوده باشد لعنت میکنند او را ملائکه رحمت
و ملائکه عذاب و ملحق میشود و عاید میشود به آن مفتی گناه کسیکه عمل بفتوای او کرده باشد مخفی
نماند که این حدیث شریف اشعار دارد بعدم جواز … که منتهی بدلیل قطعی نبوده باشد کما
ظهر للمتامل و ایضا شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از سرور ارباب
اتقیا موسی بن جعفر روایت نموده که فرموده من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الارض و ملائکة السماء
و ایضا در کتاب محاسن و در اصول کافی مروی است از جناب امام … که فرموده من افتی الناس بغیر علم
و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک یعنی کسیکه فتوی بگوید بمردم
با عدم علم … یعنی تمیز ندهد مابین ناسخ و منسوخ و مابین محکم از آیات
قرآنیه و متشابه آن یا تمیز ندهد مابین محکم و متشابه مطلقا پس چنین کسی خودش هلاک شده و
هلاک کرده دیگران را نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در کافی و شیخ صدوق در کتاب
خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق که فرموده … انهیکم عن خصلتین
… دو خصلت هلاک میشوند مردمان یکی از آن دو خصلت فتوی گفتن است با عدم علم …
فتوی دادن با عدم علم … بالجمله فساد … بوده باشد … اختلافات از جانب

حقیقت …

خلاق آسمان و زمین … اقدام بچنین جرئت العیاذ بالله با عدم علم بحکم کذب است بخداوند عالم
عز شانه فی کذب در هر جا … محض کذب بر خداوند عالم … اولاد آدم … کذب باشد که موجب
بطلان صوم است در ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است … باید … بلکه
احتمال با عدم علم بعدم رخصت نموده باشد ما بین آنکه فتوی او مطابق واقع اتفاقا افتاده باشد یا
مخالف واقع چنانچه ناطق باین است حدیث معتبره که ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه
و خصال و شیخ الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق که فرموده
قضاة بر چهار قسم میباشند سه قسم از ایشان در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت …
… قسم را که مستوجب دوزخ … خواهند بود … بباطل … که حکم او … باطل است …
که حکم بجور و باطل میکنند لکن … اند که حکم او … باطل است … آنست که حکم بحق میکند لکن نمیداند
که حکم او بحق است لکن در واقع اتفاقا افتاده که مطابق با حق بوده … نموده اند که در جهنم خواهند
بود و اما قسم چهارم که ناجی در بهشت خواهد بود آن قاضی است که حکم بحق میکند و میداند که حکم او بر
حق است … شیخ صدوق قدس الله روحه … ذکر
نموده اند لکن اسناد داده اند بجناب حضرت امیر المؤمنین و عبارت آن … در کتاب … آنست
ذکر … امیر المؤمنین انه قال القضاة اربعة ثلثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم
فقال رجل قضی بجور و هو یعلم … قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاض قضی بالباطل
و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو
یعلم انه حق فهو فی الجنة و این حدیث معتبر اگر چه در قاضی وارد شده است و لکن … ما بین
مفتی و قاضی … پس فتوی آن کسیکه جمیع
شرائط فتوی نبوده باشد حرام و موجب عقاب است اگر چه مطابق واقع شده باشد بلکه …
… مابین مطابق واقع و غیر آن در حکم … ماه مبارک اگر چنین
چیزی صادر شده باشد حکم بفساد صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاقا افتاده باشد نخواهند نمود
و این مطلب … کلام در اجتهاد … اجمالا … مذکور شد … اگر چه حکم
… کسیکه … جمیع شرائط
… نباشد … چنین کسی … بوده باشد … جمیع
شرائط فتوی نبوده … مقتضای عقل … حکم مستلزم اختلاف احوال الناس و تعرف

در فروج و دماء و انساب است خلاف فتوی به خلاف فتوی که معتقد آن اهل است حکم کند و اثم بر خلاف
واقع معتقد دلالت اشد از معتقد در فتوی بخلاف فتوی است و اما اغلظ نظر باینکه بعضی اثبات شده
که در حکم بغیر ما انزل واقع هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب آنست که بعضی از آنها در
این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر آن موجب تنبه ما غافلان گردد تا از مفاسد شدیده آن
اجتناب نمائیم پس میگوئیم ادله داله بر معتقد شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و حدیث بسیار است
اما کتاب یعنی قرآن پس میگوئیم آیات قرآنیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است
لکن در این مقام اقتصار میکنیم بر سه آیه متقاربه در سوره مائده که ما بعد هم واقع شده و من لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است که گفته شود که نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در
ثانی بظلم و در ثالث بفسق بجهت اختلاف مرتبه باختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف که
حاصل در حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در جائیکه موجب بجهت موجب سفک دماء و غصب فروج بوده باشد
اشد است و اقبح است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال غیر بوده باشد و هم
چنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالی که خلاف نظام اهل شأن الخ
مال کرده باشد اشد و اقبح است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد
از اموال ایشان و بعد بلحاظ صاحب المال است با ایتام بغیر تکفیر و در تحتم اول بوده باشد معتقد بظلم در مثل
ثانی و بغیر تفسیر در مثل ثالث صحیح بکفر بوده باشد و در مثل ذکر معلوم و تأکید ممکن است که گفته
شود وجه دیگر سبب اختلاف تعبیر در آیات ثلثه بیان آنچه است ممکن است اختلاف تعبیر اشاره
باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد بعلم
باینکه باطل است و بغیر تظلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد بجهل باینکه آن باطل
نظر باینکه موجب حرمان غیر است از حق آن مناسب است اما اطلاق ظلم است و حکم بفسق در صورتی که
بوده باشد که حکم بحق بوده باشد با علم باینکه حق است مناسب بکفر بدلالت آن در ظلم در ثانی و فسق در
ثالث ظاهر است نحو تحقیق باشد که ممکن است حکم در آیات مذکوره اعم بوده باشد از حکم عام و خاص یعنی اعم از کلی و حکم
انحاکم صادر میشود بغیر ما انزل الله بجهت رفع بغیر ما انزل الله بنابراین مفتی در مقام واقعه نیز مندرج
در تحت عموم آیات شریفه خواهد بود و اما احادیث داله بر کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است
ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفه بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف حقایق نوح جناب امام جعفر صادق

کرد بوده

کرد بوده من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند بدو درهم بغیر آنچه فرو فرستاده
شده است از جانب خداوند عالم جل جلاله پس آن شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شأنه و در کتاب من لا یحضره
در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثیکه مذکور شد در باب تقسیم قضاة باقسام اربعه
مذکور و چه کسی که مستفتی واقعه و حکم ما بین مسلمانان میشود با عدم اجتماع شرایط یا حکم میکند بباطل
با علم باینکه باطل است مثل آنکه زید ادعا میکند بر عمرو که فلان مبلغ از تو طلبکارم و عمرو منکر است و زید
رجوع میکند در مقام رافعه بکسی که متصدی مرافعه میشود لکن مستجمع شرایط افتاء و حکم نیست و این شخص
العیاذ بالله با علم اینکه این شخص مدعی در ادعای خود کاذب است العیاذ بالله نظر باغراض و مقاصد فاسده
حکم میکند باینکه عمرو این مبلغ را داده باشد معلوم است این قسم اشد و اسوء اقسام است و لهذا در حدیث حکم
داشته شده است لکن این قسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است لکن نادر است نعوذ بالله از قضیه که متصدی
چنین شقاوتی بوده باشد یا اینکه حکم میکند بباطل لکن با علم باینکه این باطل است بلکه باعتقاد اینکه این
حق است این شایع است مثل آنکه ضعیفه بعد از فوت شوهر خود وارث اراده است و بعد از صلح شرعی محقق شده
بعد زوج بجهت کلیه که اتفاق میکنند در این باب رجوع میکنند باین شخص مرافعه در مسأله آن شخص حکم میکند
بصحت زوجه بفسخ نظر باینکه آن رضعه در صورت فرض مادر برادر زوج میشود چنین فرض میکند که
مادر برادر در حکم حرام است پس حکم میکند بفسخ ما بین آن زن و شوهر بجهت اینکه اعتقاد که اگر فرض چنین
نیست هر کز چنین حکمی نمیکند باینکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر داده و عقد رضاع محقق شده بعد
نکاح ما بین دختر و شوهر میشود زوجه مکرر به زوج که من در رضاع دختر حرام شدم زوج انکار میکند طرفین
رجوع میکنند باین شخص مرافعه و این شخص بدوا حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق و در فتوای حکم میکند
بعدم حرمت نظر با اعتنای نسب جانبین و این واقعه را خود در اصفهان مشاهده کردیم از بعضی
جهال امثال این شایع و بسیار است یا آنکه حکم بحق میکند لکن نمیداند که حق است بلکه بعضی حکمی کرده است
مطابق واقع است لکن قدرت و استعداد آن ندارد که استفاده حقیقیه از ادله شرعیه نماید با وجود
استعداد آن را داده ولکن مسامحه در تحقیق مطالبی که در حکم منتهی باستنباط میکند جاهل بسیط قضیه بالاجتهاد
رجوع بالخفیه مطالبه حکم بنماید معلوم است که نزد صاحب مذکوران است که هر سه قسم ما الا و معذب
عذاب بآتش جهنم خواهند بود پس حاکم و مفتی در صورتیکه از وضع ثلث مذکوره اثم و عاصی بلکه معاند شریعت
و صاحب بدعت است چه مخفی است که مخالفت شریعت عامدا و اعتمادا باعتناب شریعت نعوذ بالله سبحانه
منها و آن شخص رافعه رسیده در هر یک از صور ثلث مذکوره مقام و نیابت خداوند عالم است از کاشف اسرار و دقایق

جناب امام جعفر صادق ع مرویست که فرموده ایاکم والتهاون بامر الله عز وجل فمن تهاون بامر الله اهانه الله
یوم القیمة حاصل معنی اینکه البته تحرز نمائید از اینکه اجتناب نمائید از تهاون و مساعد و باعث آن شود که حکم
خداوند عالم جل شانه بیشتر بهم رسیدن که تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه نمایند خار و ذلیل کرداند خداوند
عالم او را در روز قیامت نعوذ بالله منه من الذعاء عن اذله الله سبحانه پس از تعلیم مجلس مرافعه شرعیه
که از امور عظیمه و خصال محسنه در شریعت مطهره طیبه است بلکه مجلس محامد معانه باخلاق عظام عز شانه
صیانت باز لازم الایمان حمی الابنائ الخلاق زمین و آسمان جل شانه بر ناظر به اهل ایمان اجتناب ازان
مجلس لازم است و فضلا طلبه و مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ
الطائفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیر هم روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از
اجله اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع بیا شد که گفته من در مجلس قاضی در مدینه
نشسته بودم که جناب باقر الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع از انجا عبور
فرمودند فردا که خدمت ایشان مشرف شدم در مقام مواخذه از من سوال فرمودند که چه مجلس بود در روز
دیروز نشسته بودی عرض کردم که خداوند عالم مرا فدای تو کرداند آن شخص قاضی احترام است بمن منظور
میدارد بخدمت ایشان بیا منفرد در مجلس مرا نشیم حضرت فرمودند ایمن مباش از انکه لعنت انجناب خداوند
عالم عز شانه نازل شود پس احاطه کند همه اهل ان مجلس را این شخص قاضی اگر چه ظاهرا مرد است که از عامه
بوده لکن مستحضر است شیعه از حضرت ان جناب سید مجلس نه محض علی بودن بو مطلقا منع انجناب شده
منع نموده‌اند بلکه بجهة آنکه متصدی منصب قضا بوده با عدم قابلیت اجتماع شرایط و الخبائثة الاسلام
در اصول کافی از حضرت معلوم الحق امام جعفر صادق ع روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس
مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مومن آنکه بنشیند در مجلسی که در آن
مجلس معصیت خداوند عالم عز شانه میشود و آن شخص قدرت بر تغیر آن نداشته باشد بدرازحکم
بغیر ما انزل الله تعالی که خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید بعید از انکه فرموده منبسط الفتنا
ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطائفه در کتب معتبره مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المومنین
که فرمود یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی یعنی حضرت امیر المومنین مر شریح
که یکی از قضات عامه بوده که ای شریح تحقیق که نشسته و مجلسی که نمی‌نشیند در آن مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر
یا شقی مراد از وصی امام است از وصی خاص و از وصی عام که جامع شرایط فتوی باشد نظر بحصر در اقسام
ثلثه که مستفاد است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود و جامع شرایط فتوی نبوده باشد چنین

کسی را جناب سید اوصیا علیه الاف التحیة والثنا حکم فرموده‌اند که شقی نعوذ بالله سبحانه کسی که جناب سید اوصیا
حکم فرموده باشند به شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله روحه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده از
کاشف اسرار ودقائق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز وجل شدة حرها
فقال لها اسکنی فان مواضع القضاة اشد حرارة منک نواویس جمع ناووس است بعضی گفته اند ناووس
اسم موضعی است در جهنم که شدت حرارت ان از مواضع دیگر جهنم زیاده تر است بعضی گفته اند ناووس مقبره
نصاری است پس ظاهر یعنی حدیث بنا بر معنی اول مراد از مواضع قضاة جائی است که موضع معین از
جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است بنا بر معنی دوم نصاری شکایت کرده باشند و نیز محتمل است از شدت
حرارت خود خطاب شده باشد که ساکت باش که شکوه از شدت حرارت ممکن بدتر است که مواضع که
قضاة در ان محبوس شدند بجهة مرافعه و رسیدگی حرارت از مواضع شدید تر است انجا است نعوذ بالله
تعالی منه مجملا متصدی شدن مرافعه و قضا مطلقا و ثنا امری است خطیر و متصدی ان محتاج است
جناب شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالک مرتبه واسع مفاتیح مهلکه است جناب
بنده امت بعضا ساکن بانسه باشد اختلاف ائمة الهدی علیهم الاف التحیة فالله الحیط در این باب سیاست
استقضا منافات مقام بنیت بالکلیه اضر منکود شد اگر اعتقاد موقوف حاصل بعض از
مواعقه در باب ارباب حسب جمیع نحو کفایت میکنند و در صورت اجتماع شرایط بنا بر ان خطر ان
متنوعان بوجه نظر بعموم البلوی در عدم تحقیق در بیان و اطراف حکم نعوذ بالله سبحانه از تقصیر حقوق
مسلمانان و متعدی شدید به تسلط و تضییع حقوق ارباب حقوق چه ان مکروهات عقاب شد بدون تجلی
در تحقیق جید و رد بید بلکه اقتحم مفاتح غفلة و اوعد موبقات شرعیات ابعد اکبرا از خلاف وجه
در تبیان است که حقیقت نظر تمیز نکاه اصحاب و با بیان حزن قلوب خاصان خدا بر احاد اینجا هم از منبر برادری
عقبات و ضلال انار سیاسات شیطان و از مکر نفس اماره محافظت نماید بجهة در این مقام سعی از تحصیل
استعداد تضرع و ابتهال است و دعا نکاه حضرت متعال به اعانة الهی از جاده مستقیم مهالک الخطوب و هادیهم
الی سبیل الحق و سائل الهدی و نسئلک اللهم تتفضل علینا بان تفضل من الخطیئة الظاهرة و الزلل فی الحکم
و الفتوی و العمل بحق اشرف خلیقتک سید الرسل و اماثل الانبیاء فی البلاد و الکاملین هداة السبل و ائمة الحق
الی فضل المبادرة الی المسارعة و الفقه الطالبین و الاغنیاء الی الرشاد فی بسط الفضلاء کالعاملین و الامانة
بالسعی و التصفیه و القادة عن مناهج الحق و سلوک النفع و انتم انعصلتم الی الحق و الصلاب احبار الملک
من الدنیا فما یوجب المواخذة والعقاب فاصلا لما صوحب عند کما ومعین عما الانتهی انا انا فیه

علی و علی کانه خلیفتک الذی لا یکاد یحجبه العمد و لهشاشته لا یحیط الا ستفهام فی الذهن و الابهام و الاذهان
عیانا لکن این مطالب منقح شد و میکردیم با اصل مدعا پس میگوییم تا آنکه مستند با اجتهاد نبوده
باشد و مسامحه در مقام استنباط ان عدالت و ماخذ ان نشده باشد این شخص هم از اهل آن نبوده
باشد چنین نیز تاثیری ندارد این اعتقاد که حجة الله القائم عجل الله فرجه غایب از انظار است فظلی الحجة
است چنانچه متخصص شد و اما هر گاه از اهل آن نبوده باشد لازم است عمل او ان تقلیدا تقلید
از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین نبوده باشد نماز او باطل و خود این شخص آثم
خواهد بود از جهت عدم تقلید و بیان خواهد شد هر چند در این باب خصوصا ما بین آنکه رجوع باید بکند یا نه چه
رجوع بعد حصول شرایط مثل عدم رجوع است و هم چنین است هر گاه اهل اجتهاد بوده باشد
لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد و بنا عمل خود را بر فهم خود گذارده باشد با تقصیر
در استفاده چنانچه مفروض است چه جواب این شخص این بنایش نیز فاسد خواهد بود و بنی عمل او باطل
شد مثل آنچه است در این مقام بلکه میتوان گفت اخص بنا بر اعتقاد باین معنی صحیح است
و بنا بر مقتضای بطلان است کما لا یخفی و در این مقام است ان بار است که اگر مذکور شد اگر چه مطابق
بالواقع و مقرون با عمل است لکن مستفاد از جماعتی از احادیث مذکوره که هر گاه کسی جاهل بحقیقت حال
بوده باشد و پیش خود عملی بکند و متحقق شد که آن عمل مطابق بالواقع بوده همین قدر کفایت میکند
در صحت عمل اگر چه حینا العمل عالم نبوده باشد بحقیقت حال مثل ما یستفاد من الفقیه المذکوره فمنها
صحیحة زرارة المرویة فی الفقیه عن ابی جعفر ع قال قال رسول الله ص ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار
بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله ص فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار
افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینه باصابعه و کفیه احدیهما
بالاخری ثم لم یعد ظاهر حدیث این است که جناب فخر الاولین و الاخرین جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده اند که جناب مخزن اسرار الهی جناب رسول خدا ص در سفری بعمار بن یاسر فرموده اند که ای عمار آیا
رسید که تو جنب شدی و چه کار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود در خاک غلطیدم
جناب رسول خدا فرمودند که این عمل خر است که بابنخود در خاک میغلطاند چرا چنین نکردی بعد
دو دست مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد از آن دو جبین خود را با انگشتان خود مسح کردند بعد از آن دو
کف دست را هر یک را بدیگری مسح کردند و وجه استفاده آن است که فرموده افلا صنعت کذا استفاده از این کلام
آن است که اگر چنین کرده بودی عمل تو صحیح بود پس مقتضای این کلام شریف آن است که جاهل مسئله

هر گاه

بمسئله هر گاه پیش خود عملی بکند و متحقق شود مطابقت با واقع بوده است همچنین کفایت میکند در صحت
عمل او و هو المطلوب و منها التصحیح المرویة فی باب العلة التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثة احجار
و العلة التی من اجلها صاروا یستنجون بالماء فی العلل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله ع قال کان الناس
یستنجون بثلثة احجار لانهم کانوا یاکلون البسر و کانوا یبعرون بعرا فاکل رجل من الانصار الدبا فلان
بطنه و استنجی بالماء فبعث الیه النبی ص قال فجاء الرجل و هو خائف یظن ان یکون قد نزل امر یسوءه فی
استنجائه بالماء فقال له هل عملت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله انی والله ما حملنی
علی الاستنجاء بالماء الا انی اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء فقال
له رسول الله ص هنیئا لک فان الله عز و جل قد انزل فیک آیة فابشر ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین و اورده فی الفقیه ایضا لکن مرسلا قال کان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل من الانصار
طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله تبارک و تعالی فیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین فدعاه رسول الله ص
فخشی الرجل ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فلما دخل قال له رسول الله ص هل عملت فی یومک هذا شیئا
قال نعم یا رسول الله ص اکلت طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارک و تعالی
قد انزل فیک ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین فکنت اول التوابین و اول المتطهرین و یقال ان هذا الرجل
کان البراء بن معرور الانصاری حاصل ترجمه مذکوره در علل آن است که عادت ناس این بود که
استنجا بسنگ میکردند چونکه ماکول ایشان بسر یعنی خرما قبل از آنکه بعد طلبه برسد بود و فضله ایشان چون
فضله گوسفند مثل پشکل بود چونکه مردی از اهل مدینه از کسانیکه نصرت جناب رسول
خدا کرده بودند کدو خورده بودند و لینت در مزاج او هم رسیده بود این سبب او را استنجا بآب
باستنجاء باب کرد ان وقت آیه شریفه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین بر آن سرور انام نازل شد
پس جناب حضرت رسالت پناه احضار آن شخص فرموده اند آن شخص با خوف و اضطراب حضرت آن سرور انام مشرف
شد بگمان آنکه مذمتی درباره او نازل شده جهة استنجا نمودن باب جناب فخر انام از او سؤال فرمودند
در این روز عملی از تو صادر شده است عرض کرد بلی استنجا کردم باب لکن باعث بر آن بود
آنکه چیزی که خورده بودم لینت در مزاج من بهم رسید از آن نجاست بسنگ پاک نشد لهذا استنجا باب نمودم
پس جناب رسول خدا فرمودند که ترا بشارت باد که جناب باری تعالی شانه آیه در تحسین عمل تو نازل کرده
این آیه این است ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و خداوند تعالی دوست میدارد توبه کاران را و دوست
میدارد کسانی را که در صدد این هستند که خود را پاک کنند از کثافات ذکر نمود این شاهد بجهة این باشد که هر گاه

راغب بآن شوند یا همان شخص از جملهٔ تابعین بوده با وجه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است نظر بآنکه
با جهل بآنکه استحباب باب منوال کرد بانه استحبا نمود در باب چنانکه عمل او مطابق واقع شده بود محکوم
بصحت شد با عدم علم بآن بحقیقت حال و منها الخبر الصحیح فی باب احکام السهو فی الصلوة من التهذیب عن
علی بن نعمان الرازی انه قال کنت مع اصحابی فی سفر وانا امامهم فصلیت بهم المغرب فسلمت فی الرکعتین
الاولیین فقال اصحابی انما صلیت بنا رکعتین فکلمتهم وکلمونی فقالوا اما نحن فنعید فقلت ولکنی لا
اعید واتم برکعة فاتممت برکعة ثم سرنا فاتیت ابا عبد الله ع فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی
انت اصوب منهم فعلا انما یعید من لا یدری ما صلی وجه الدلالة ان قول المأمومین اما نحن فنعید
یشعر بان الامام لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان برکعة بل کان متحیرا مترددا فی ذلک والا
تابعه المأمومون فی ذلک ومع ذلک صوبه المعصوم ع فی فعله ومنها ما دل علی صحة حج من وقف بالموقف مع
الجهل بعدم الوقوف کالخبر المروی فی الکافی عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله ع جعلت
فداک ان صاحبی هذین جهلا ان یقفا بالمزدلفة فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر ساعة قلت فانه
لم یخبرهما احد حتی کان الیوم وقد نفر الناس قال فنکس راسه ساعة ثم قال الیسا قد صلیا الغداة
بالمزدلفة قلت بلی فقال الیسا قد قنتا فی صلوتهما قلت بلی فقال تم حجهما ظاهر ترجمهٔ این حدیث
اینست که ابا بصیر عرض کرد بخدمت جناب امام جعفر صادق ع که فداوند عالم مرا فدای تو کرداند این
دو نفر رفیق من جاهل بودند بوجوب وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همان وقت که
عالم شدند بوجوب وقوف لازم است که عود نمایند بمشعر وساعتی در آنجا وقوف نمایند راوی میگوید
عرض کردم که احدی اخبار ایشان نکرد تا امروز که کوچ کردند مردمان یعنی تا حال که مطلع نشده بودند بمسئله
وحالا که مطلع شده اند فرصت برگشتن ندارند نظر بآنکه کوچ کرده اند مردم راوی گفت این را عرض
کردم حضرت سر مبارک را بزیر انداختند ساعتی آنوقت فرمودند آیا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه
که مشعر باشد اتیان کرده اند عرض کردم بلی فرمودند آیا در نماز صبح قنوت خوانده اند عرض کردم بلی
قنوت خوانده اند پس فرمودند که حج ایشان تمام وصحیح است وجه استدلال بر مدعی اینست که این حدیث
دلالت میکند بر اینکه هرگاه اتفاقا چیزی از مکلف صادر شده با جهل بر اینکه آن چیز مطلوب از او هست
در واقع وفی نفس الامر مطلوب بوده باشد آن چیزیکه از او صادر شده قائم مقام آن چیز مطلوب میشود در صحت
عمل بنا بر این هرگاه کسی در نماز اتیان بچیزی نمود بقصد مطلوبیت آن در نماز لکن ماخذ درستی در دست او نباشد
و سبب متحقق شد آن چیز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او باید صحیح بوده باشد بطریق اولی از اینکه

است معتقد او دلیل درست فرموده الله هرگاه کسی چیزی را اعتقاد نمود که مطلوب است از او هست از هر راه که باشد
باشد این کفایت میکند در صحت عمل او و معاملات او [illegible] علی الارشاد فی مباحث اوقات الصلوة
اینست کل من فعل ما هو فی نفس الامر وان لم یعرف کونه کذلک ما لم یکن عالما بنهیه وقت الفعل صح لو اخذ
المسائل من غیر اهله بل لو لم یاخذ من احد وظنها کذلک فانه یصح ما فعله وکذا فی الاعتقادات وان لم یاخذها
من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده دلیلا واوصله الی المطلوب ولو کان تقلیدا کما یفهم من کلام منسوب الی المحقق
نصیر الملة والدین قدس الله سره العزیز فی کلام له شایع اشارات الیه مثل مدح جماعة للطهارة بالجری بالماء
مع عدم العلم بجنسها وصح حج من وقف بالموقف وغیرها مما یدل علیه الخبر ویطلع علیه ان تاملت مثل قوله ع لعمار
حین غلط فی التیمم افلا فعلت کذا فانه یدل علی انه لو فعل کذا یصح مع انه ما کان یعرف وفی الصحیح من نسی رکعة فعلها
استحسنه ع مع عدم العلم انتهی کلامه رفع مقامه ممکن است جواب از آنچه حادث شد کرده اما مناسب اول پس
مناسب اینست که نقل کلام شود در اینجند راه اول در بیان اختلاف در لفظ حدیث است
بزیاده ونقصان پس میگوییم حدیث عمو مذکور بعضی است در تهذیب و ما در کافی و تهذیب پس مطابق
با مذکور در تهذیب اما در کافی پس مذکور در آن بسند صحیح باب تیمم روایت کرده است پس
بسند صحیح از ابی ایوب خزاز از جناب امام جعفر صادق ع قال سألته عن التیمم فقال ان عمار بن
یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال رسول الله ص یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلت
له کیف التیمم فوضع یده علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا روایت کرده است همین حدیث را
بسند دیگر از ابی ایوب مذکور بعینه اما در تهذیب پس مذکور در آن باب تیمم روایت کرده بسند صحیح
از داود بن نعمان قال سألت ابا عبد الله ع عن التیمم فقال ان عمار اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة
فقال له رسول الله ص وهو یهزأ به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یده علی
الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق الکف قلیلا و در استبصار نیز همین طریق همین حدیث روایت
کرده است همین حدیث را از ابی ایوب بسند دیگر او از خزاز آنجه که مخالف با حدیث اینها است نظر بآنکه روایت
کرده است از زراره از جناب محمد بن ابی عمیر که از ابن بکیر روایت کرده از عبد الله بن بکیر از زرارة از جناب
حضرت امام محمد باقر ع که فرموده اتی عمار بن یاسر رسول الله ص فقال یا رسول الله اجنبت اللیلة
ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید فتمعکت فیه فقال هکذا یصنع الحمار
انما قال الله عز وجل فتیمموا صعیدا طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح
بجبینیه ثم مسح کفیه کل واحدة علی الاخری فمسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری دویم در بیان

داعی و باعث بجهت عمار بر اینکه در مقام غسل خود را بخاک غلطانیده بوده نیست داعی بر این مطلب این
بوده باشد بجهت که جناب رسول خدا در مقام صاحب غسل جنابت چنین فرموده اند یکفیک الصعید
عشر سنین این یا مثل این مثل اینکه فرموده اند جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یا مثل اینکه
ان الله ثم جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا مقتضای همه اینها آن است که تراب مثل آب قائم مقام آب
میشود در مقام حاجت بغسل و شخص [illegible] در مقام صاحب غسل با این [illegible] که عمار بایست
را جمیع اجزاء بدن رسانید یا مثل اینکه غسل ارتماسی که میباید بدن را در جوف آب داخل نمود یا اینکه
بر اینکه تراب نیز مطهر است چنین توهم کرده بود کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر باب است لهذا بدن
خود را بخاک غلطانیده بوده است بعبارة نزع لباس این بنا بر غفلت از آیه تیمم بوده که فرموده فتیمموا
صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه تیمم در اصل مطلب است که هر جا [illegible] باین نحو بوده
باشد در اثبات آنکه هر گاه جاهل بمسئله در مقام امتثال اتیان بعمل نزد خود [illegible] اتفاقا آن
عمل مطابق واقع شد عملش در چنین صورت [illegible] خواهد بود پس میگوییم [illegible] که دلالت حدیث مذکور
بر این مطلب ظاهر نیست مگر بجهت اشتمال الحدیث بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال الخاک باین نحو بوده
بعد صحیح بوده میگوییم که اعتماد بان حدیث در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولا بجهت آنکه ظاهر میشود این
واقعه در سفر بوده که این عمار در خدمت جناب رسول خدا نبوده با وجود تمکن از استکشاف از
حقیقت حال [illegible] که [illegible] بوده باشند که اگر پیش خود چنین کاری بکند
صحیح بود مخصوصا در مثل چنین واقعه و اما ثانیا میگوییم [illegible] است که عمار جاهل بود از کیفیت تیمم
و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیات است که میباید دو دست را بخاک زند و بعد کف [illegible] جبهه و ظهر
کفین نماید [illegible] از امور [illegible] که بدون تعلیم معلمی نتواند بان رسید با وجود اینکه [illegible] بجناب
رسول خدا که اگر چنین عملی نزد خود نموده بود [illegible] صحیح نبود با وجود آنکه نظر [illegible]
بود که [illegible] کسی نزد خود چنین عمل نماید بقصد امتثال [illegible] غلطیدن [illegible]
توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم و اما ثالثا میگوییم [illegible] دلالت حدیث
بجهت همین لفظی است که مذکور شد از الخبر ذکر کردیم در [illegible] کلام [illegible] است در کتب
معتبره این لفظ در هیچ یک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است که این واقعه [illegible] بوده است عمار
نظر بطریق [illegible] که مذکور شد خود را بخاک غلطانید جناب [illegible] فرموده اند که این
فعل [illegible] مناسب [illegible] چنانچه مذکور [illegible] فقیه [illegible] است علاوه

سنی فقیه

سنی فقیه منهی میشود بزراره چنانچه در اواخر سرایر چنین است در هر دو کتاب روایت نموده است از جناب حضرت
امام محمد باقر مصحح بر در اواخر سرایر است که زراره روایت نموده که جناب حضرت امام محمد باقر فرمود
که عمار بعبارة [illegible] واقعه خود خدمت جناب رسول خدا مشرف شد و عرض کرد چنین [illegible] بجهت
من در سفر اتفاق افتاد و آب نداشتم از بخاک غلطیدم که در شب [illegible] که و [illegible]
ان حضرت [illegible] عرض کرد [illegible] کردم حضرت [illegible] فرمودند که [illegible]
[illegible] و دست [illegible] انداخت آیه تیمم [illegible] فرمود [illegible] کیفیت تیمم را بفعل تیمم تعلیم عمار فرمود
[illegible] مطابق اعتبار است [illegible] مذکور در فقیه است که آنست که جناب رسول خدا
خود [illegible] واحد است [illegible] مثل [illegible]
[illegible] نقل شده مطابق [illegible] کیفیت مسطوره در اواخر سرایر است پس کلام [illegible]
که عبارت افلا صنعت کذا [illegible] باشد [illegible] که توان بان اعتماد نمود پس [illegible] بان [illegible]
در چنین مقام [illegible] که [illegible] غسل [illegible] است [illegible] در
کتب [illegible] این زیادتی که عبارت افلا صنعت بوده باشد در هیچ یک از کتب [illegible]
است مگر در فقیه اما [illegible] پس [illegible] و [illegible] کتاب مصابیح که از کتب معتبره
عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی فقال
انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی بکفیه علی الارض و نفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه و فی مشکوة المصابیح
[illegible] عمار [illegible] و جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار [illegible]
اما تذکر انا کنا فی سفر انا و انت فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعکت فصلیت فذکرت ذلک للنبی فقال انما
کان ذلک یکفیک هکذا فضرب النبی بکفیه الارض و نفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه قال رواه البخاری
و مسلم و فی کتاب [illegible] الجامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت فلم اجد ماء فقال
[illegible] فقال عمار اما تذکر یا امیر المؤمنین اذ انا و انت فی سریة فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل
و اما انا فتمعکت فی التراب و صلیت فذکرت ذلک للنبی فقال انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک
الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک و کفیک مطلق [illegible] که [illegible] شخص [illegible]
عبارتی که در فقیه مذکور شد [illegible] مخالف طریقه ثابته در طرق خاصه و عامه است علاوه
آنچه مذکور شد پس مطلقا اتفاق باین زیادتی نیست و اما جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت
استنجا با آب است پس میگوییم اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور بر اینکه در آن وقت [illegible]

این بوده باشند که استنجا با احجار متعین بوده باشد نه آنکه استنجا با آب جایز نبوده باشد چه این حدیث را سبب ورود حدیث
بنا بر این عمومات مذکوره دالست بر طهوریت آب بعنوان اطلاق فادکتاب بر خصوصا قوله تعالی و انزلنا من السماء
ماء طهورا و قوله تعالی و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم خصوصا بعد از التفات بآنکه آیه اول بر طهوریت للناس
القسم اما طهورا جزء از سوره فرقانست و سوره فرقان از سوریست که در مکه معظمه زادها الله شرفا نازل
شده و حکایت انصار در مدینه شریفه بوده بعد از هجرت است پس ظاهر آنکه قبل از ورود حکم
همین انصار عمل بوده باشند که بآب استنجا با لباس فی السراویل بغایط مینمودند اگر میگوید مطلقا تطهیر میکردند
با تطهیر میکردند بغیر آب هر یک از این دو فعل که بر طور کرده بودند که معلوم بیان آنست که
تطهیر لباس که ملوث بغایط شده باشد میکردند چنانچه شنیدن نظر ... در تطهیر آن اکتفا با احجار
نمی نمودند ... چنین در تطهیر مخرج بوده پس شاید سبب استبعاد تطهیر لباس از غایط مثلا
باب متعین بوده باشد در تطهیر مخرج غایط باب جاری نباشد ... متعین بوده باشد بلی ظاهر حدیث
مذکور این است که شیوع داشت استنجا با احجار و عادت بآن جاری شده بوده و در حدیث شیوع و اطراد
عادت بآن بجهت ندرت آب در مدینه مشرفه در آن زمان بوده ملکه میگوییم دلالت حدیث بر شیوع و اطراد
استنجا با احجار بعنوان اطلاق قصه نیست نظر بعبارت حدیث که فرموده لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا
یبعرون بعرا یعنی اسبابی عادت انصار آنکه در مقام استنجا استنجا با احجار میکرده اند بجهه آن بوده چیزی که
رفع میشد از انصار در مقام شوط مثل پشکل بوده بجهت در این صورت حاجت باب نبوده و آب هم
ندرت داشت لهذا عادت مطرد بوده در استنجا با احجار و مگر کسی بگوید که استنجا بالاحجار متعین بوده
و این شخص معتقد افضلیت احجار نبوده پس نشستیم اضطراب اوراد این صورت امر انصار که با ادم
باحضار بجهه سبب بوده ممکن است جواب گفته شود چنانکه عادت مطرد شده بوده در استنجا با احجار
بجهه ندرت آب و این شخص هم بآن عادت کرده بوده و باین جهه اضطراب بجهه او هم رسیده دان
وقت بر فرض تخصیص عمومات و تسلیم بعد آنکه اضطراب بجهه این بوده باشد میگوییم استبعاد آنکه او را
ذکر کنیم عزیب زنده بر این بچه باشد اما از جهه اینکه شاید در صحیح این عمل پس ممکن است بجهه اختیار اولی
بوده باشد و نظر بآنکه استنجا بآب اولی است از اقتصار باستنجا با احجار و منع بکار از بر آنچه مذکور
شد که بنا بر این و ... استنجا منحصر باشد در احجار در فرض تجاوز نجاست از اطراف مخرج الزام
حصول تطهیر با احجار در این صورت بعد از ... لا جزبه و در این مقام میتوان گفت آنست که حکایت
انصار مروی در کافی ... و انا ... استنجا در آن وقت مثل از فعل آن شخص محکم

انصار

انصار در احجار روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز و جل ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف و الاحجار ثم احدث الوضوء و هو خلق
کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه و آله و صنعه فانزل الله فی کتابه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین ظاهر حدیث این است
عادت مردم چنین مطرد شده بوده که استنجا بکرسف و احجار میکردند بعد از آن حادث شد استنجا با آب
استنجا با آب صفت خوبیست پس ماموره بودند بآن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خود شان نیز عمل او بودند
ممکن است جواب گفته شود از این حدیث باین نحو که حدیث نزد ما ظاهر است نظر بآنکه مقتضای
ظاهر آن این است که منع بر استنجا بغیر احجار فقط بر آن منسوخ شده متعین شده
استنجا با آب فقط با آنکه ... اجماع است ... لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در میان
ما بین الناس این بوده که استنجا میکرده اند بکرسف و سنگ مطلقا بعد از آن حادث شد استنجا با آب یعنی شد
آب ... حمل میکنیم در صورتیکه نجاست تجاوز کرده باشد از اطراف مخرج و این حمل است نحو
در این حدیث مطلقا مگر آنکه مقابله مقتضی این است که مثل آن در آن وقت استنجا بغیر احجار نبوده است
بوده است مطلقا اگرچه تجاوز نکرده باشد نجاست این حمل نیست جواب این اما باین نحو که
الخ ... داد بنا بر کلام آنست که ... چنین کار میکرده اند اما آنکه این مقتضی عموم
مطلق بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود
که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بیک بوده باشد یا مخرج غایط نجاست
ملطخ کرده باشد بآن این منسوخ شد و استنجا با آب متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج
غایط لکن اطلاق کلام نسبت بهمه صحیح است و لکن نسبت به غایط متجاوز است در صورتیکه ملطخ کرده باشد
نظر باجماع و غیره که دلالت میکند بر بودن استنجا با احجار در مخرج غایط بجهه حجیت در این تعریف در
صورتی هم ملطخ نباشد بنا بر این مطلقا اشکال در حدیث نیست اگرچه حمل شود احدث الوضوء در این
حدیث بر فعل انصار نظر بآنکه چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد اهل کل بوده اهل در صورت
... نظر بحسب عقل و نقل عمومات کتاب و سنت که مقتضی طهوریت آب است مطلقا بعد از
از اخبار ساقط میکردند ... پس بعد از ملاحظه جمیع آنچه مذکور شد باید آن نظر و در آنجا
میشود که ... عمل اگرچه اضطراب ... باشد در صورتیکه مخصص نبود
که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا بر فرض تخصیص از آنچه مذکور شد و تسلیم دلالت
حدیث این معنی که حدیث حمل شود بر آنکه استنجا با آب نبوده و دلیل شرعی که مقتضی آن بود در نظر آن شخص

نبود و در نظر آن شخص نزد خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاقاً از اذکار مطابق با رضای الهی بنا شد
لهذا عمل آن شخص محکوم بصحت شد میگوییم اعتماد بآن حدیث در اثبات این مطلب … در محل کلام
بسیار بیوجه است نظر باینکه کلام در عبادات است و صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر
و قصد قربت است و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر ثابت است و کجا ممکن است که
قصد قربت شود بر خلاف … حسب نظر باینکه مقصود از آن ازالهٔ نجاست است معلوم است
در وقوع آب است هرگاه چیز نجسی را کسی در آب غسل نماید بر عمل که ازالهٔ نجاست باشد بر آن
مترتب میشود اگرچه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست هست بنا بر این
میگوییم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که بآب ازالهٔ غایط میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال
داد که ازالهٔ غایط بآن میشود و بمقتضای این احتمال آب را در آن استعمال نمود قطعاً اثر بر آن
مترتب میشود لکن این چگونه … شود در عبادات که با جهل با حقیقت حال
اگر کسی عملی از او صادر شود و اتفاق افتد مطابق واقع بود حکم شود بصحت آن نظر بحدیث مذکور
با … المقامین چنانچه مذکور شد و اما جواب از حدیث سیم یعنی حدیثی که مشتمل بر حکایت فعل
ماموم و امامیکه اخلال بیک رکعت از نماز صبح کرده بود سهواً پس میگوییم این حدیث نیز …
… بعضی … از ادعا نمود که اجماع بر خلاف آن منعقد است … در بیان این مطلب
مقتضی این است که گفته شود که اجماع منعقد است بر اینکه تکلم عمداً در اثنای نماز مقتضی فساد
نماز است پس کلام ماموم نسبت با امام … کلام او است در اثنای نماز …
مقتضی بطلان نماز است قطعاً پس چگونه میتوان کلام معصوم … فعل او را اجمال نمود
بر ظاهر خود که مقتضی این است که … بیک رکعت از نماز … باعاده نماز
شود بلکه حکم در حق ایشان … قبل از تکلم … تمام نماز نماید باتیان یک رکعت باقی و همچنین
است حال نسبت با امام نظر باینکه کلام امام … ولیکن لا اعهد … کلام او است صادر از
امام بعد از اعتقاد بر اینکه اخلال بیک رکعت از نماز کرده و چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعاً
و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشند در حق او که … فعل او یعنی عمل او
آن عمل اتفاقاً صحیح نیست این در صورتی بود که حمل شود حدیث بر ظاهر خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود
میگوییم مراد این است که ماموم بفهم امام … بطریقی تکلم که مفسد باشد که اخلال بیک رکعت
از نماز نموده و امام بعد از اعتقاد … تفهیم اعتقاد اتفاق نمود بهمان طریق که … نماز بکنیم بلکه

صحیح و تدبر

رکعتا

19

اکتفا میکنیم باتیان رکعت باقیه و در این صورت حکم بصحت نماز … چنین حکم بالصواب فعل امام از
فعل اتفاقاً لکن حمل کردن آن را بر اینکه امام جاهل بوده است از حقیقت حال … چه شود که امام
دانستن مسئله بود لهذا بعقیده اعتقاد خود عمل نمود و لکن چونکه از فعل امام چیزی که مظنون آن باشد
که ماموم اعتماد بآن … نمود نشود و ماموم نیز خود هم عالم بحکم مسئله نبوده لهذا استیناف نماز نمودند
و عرض کردن … خدمت معصوم … اطمینان … چه شود
زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه نکرده بوده است با جهة اعتماد ماموم الیه … چنین
بوده باشد لکن … امام نیز مثل ماموم جاهل بوده چگونه ممکن بود که قصد امتثال نمایند …
متحقق است قصد امتثال ممکن نیست مگر با اعتقاد تحقق امر و اعتقاد تحقق امر با شک در اصل عمل
از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات مطلب مسطور … ضعیف … است
و اما جواب از حدیث رابع یعنی حدیثی که مشتمل بر … است اولاً میگوییم چگونه ممکن است
که عاقل احتمال این را تواند داد که هرگاه فعلی از کسی صادر شد با جهل باینکه آن فعل مطلوب شارع
و مورد امر مطلوب شارع بوده باشد محض صورت فعل آن از شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل
بر اینکه مطلوب است کفایت میکند در تحقق امتثال … ممکن نیست
که عاقلی تفوه بر آن تواند نمود … مقتضای … میگوییم اگر چنین
چیزی کفایت میکرد پس … امر بر جمع … فعل …
آن است این طور کفایت میکند … کفایت میکند در صورتیکه ممکن … در وقت آن فعل
نباشد میگوییم … از سؤال ثانی … کردن … که فرض شود که
… در … باشکال در این نظر باینکه الامتثال بالاخبار لا ینافی الاخبار
مبحث چهارم در بیان صحت نماز مکلفین … در صورتیکه مستند بوده باشد …
اهل الاجتهاد این مطلب نیز … است فی الجمله … از …
نظر باینکه ثبوت تکالیف الهیه … مقطوع به است و استفاده … کتاب و سنت …
… عباد با … ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله
شرعیه مطلوب … مکلفین … تکلیف
باتیان نماز مثلاً ثابت است جز … اتیان نماز موقوف بر علم با … و معلوم است
نماز از مرکبات اعتباریه معینه شرعیه است بنا بر این … اجزاء … چنانچه جزو صورتی

نیز لابد منه است پس لازم است که علم شود باجزای مادیه که بعبارة اخری علت مادیه اند است و هم چنین
جزء صوریه که بعضی از آن علت صوریه [illegible] و هر یک از جزء مادی و صوری آن منقسم میشود بمقوم که
بانتفاء آن انتفاء اصل نماز لازم می آید و مکمل و محسن [illegible] است که بانتفاء قسم
اول موجب انتفاء اصل ماهیت است مثلا و قسم ثانی که انتفاء آن موجب انتفاء کمال و حسن است
پس لازم است [illegible] قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع و سجود
و ذکر در هر دو و تشهد و تسلیم و قسم ثانی مثل تکبیرات افتتاحیه و ادعیه ماثوره و استعاذه قبل از
قرائت [illegible] تکبیر رکوع و دعای در رکوع مثل اشتغال بذکر مکرر و در اصل ذکر و صلوات
بر [illegible] و اطمینان [illegible] و دعا [illegible] رفع راس و تکبیرات اربع بجهت رفتن بسجود
و رفع راس از آن و رفع یدین در احوال کل تکبیرات و دعاء مثل اشتغال بذکر در سجود و تکرار در ذکر
و صلوات و آن دو دعا ما بین السجدتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما طول باستقصائه الکلام و در
هر یک از اجزاء مقومه و محسنه معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج
حروف از مخارج در قرائت و اجتناب [illegible] و وصل ساکن [illegible] بکلمه لاحقه [illegible]
وصل [illegible] کلمه سابقه واحد بکلمه لاحقه مخل [illegible] باشد و هم چنین
رعایت [illegible] و اما امر محسن [illegible] مثل رعایت [illegible] قرائت و در قرائت
مثل رعایت [illegible] حروف و رعایت [illegible] منفصل [illegible] کرده شد
[illegible] امر مقوم در جزء محسن و هم چنین امر محسن در جزء محسن [illegible] شد در جزء
[illegible] بود و هم چنین [illegible] در جزء [illegible] مثل قیام و رکوع و سجود [illegible] در رکوع [illegible]
است که ممکن بوده باشد [illegible] بلوغ یدین برکبتین و طمانینه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] نماید [illegible]
[illegible] نماید برکبتین و هکذا الحال [illegible] ذکر [illegible] باستقصائه الحال [illegible]
شد در اجزای مادیه نماز بود و اما جزء صوری پس [illegible] است از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوصه [illegible]
مثل اجزاء مادیه منقسم میشود بجزء مقوم که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال [illegible]
و جزء محسن و مکمل که رعایت آن موجب کمال نماز است پس اخلال [illegible] موجب اخلال [illegible] ترتیب
بکل موجب اخلال [illegible] است اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائة [illegible]
تقدیم [illegible] سابقه [illegible] حمد و سوره [illegible] لاحقه بلکه [illegible] بر کلمات

وحروف

وحروف لاحقه و تقدیم قرائة حمد بر سوره و سوره بر رکوع و هکذا الحال فی اجزاء [illegible] کما لا یخفی [illegible]
موجب اخلال بامتثال است و دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در نماز که رفع [illegible] است
راجح [illegible] و اخلال بآن و اتیان بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح [illegible] است لکن اخلال [illegible]
راجح نموده است و هم چنین رفع یدین در حالت قنوت [illegible] است و [illegible] صورت اخلال بآن
و اتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال [illegible] راجح نموده است پس [illegible]
[illegible] و مثل اینکه در قنوت هر گاه دعائی که مشتمل بر ثنای احدیت جل جلاله بوده باشد و هم چنین
مشتمل باشد بر اظهار مسکنت و حاجت اولی آن است مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت
پس هر گاه اخلال بآن ترتیب نماید [illegible] اظهار حاجت در قنوت نماید بعد از اتیان [illegible]
[illegible] نماید اخلال [illegible] که منافی با کمال باشد [illegible] لکن اخلال بامتثال [illegible]
و هر یک از این اجزاء مادیه و صوریه مقومه و محسنه [illegible] منقسم اند [illegible] اخلال بآن
ساهیا و عامدا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و قیام و در ضمن تکبیرة الاحرام
و قیام متصل برکوع [illegible] برکوع [illegible] صوری [illegible] و قسم دیگر آن است که چنین
نیست یعنی اخلال بآن عامدا موجب اخلال بامتثال [illegible] لکن اخلال بآن ساهیا چنین نیست مثل
اخلال بقرائة فاتحه یا بقرائة سوره [illegible] بعد از دخول در رکوع [illegible] جزء [illegible]
[illegible] مقدم [illegible] فاتحه [illegible] بعد از دخول در رکوع [illegible] جزء صوری پس [illegible]
[illegible] امور داخله در نماز است و اما امور معتبره خارجه از نماز پس آن
نیز [illegible] مثل وضو و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر عورت و اباحه مکان و لباس و طهارت بدن
[illegible] و لباس [illegible] مکان [illegible] و سجود [illegible]
السجود علیه و طهارت [illegible] اگر چه [illegible] نماید و هم چنین
اجتناب از اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم [illegible] اجتناب از [illegible] و در هر یک از
امور مذکوره مسائل [illegible] مثل مسائل وضو و غسل و غیر اینها و اینها امور معتبره خارجه از
نماز [illegible] منقسم [illegible] اخلال بآن موجب اخلال بامتثال [illegible] پس [illegible] لازم است
مثل اینها که مذکور شد و قسم دیگر آن است که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال نیست مثل اذان مثل
[illegible] و بعضی ادعیه [illegible] منقسم [illegible] که اخلال بآن
ساهیا و عامدا موجب اخلال بامتثال است و قسم دیگر چنین نیست بلکه اخلال بآن عامدا موجب اخلال بامتثال

لکن اطلاع بآن سامعین بیشتر بعد از این مراحل میگوییم تا معلوم شود چنین حاجت بفتوای حیّ هست
که از کتاب اجتهاد در تمام موجب بطلان و اختلال با فتن است مثل عقل و کمال شرع در بکار استعمال
با موضوع خارجه از آن که ما در صورت تمام بوده باشد و استبداد بر عدم استغنا منحصر است بعد از آنکه اغلب
دانسته شد عمده میگوییم باصل مطلب میگوییم تکلیف تمام ثابت مطلقا و ایمان تمام نیست مگر که مجموع از
عمده تکلیف بوده باشد موقوفست بعلم بآنچه مذکور شد از امور داخله و خارجه و بعد از اینها
و علم مکلفین از علما تمامیان مردمی غیر ممکن و هم چنین دست حاجت عباد از تمسک بذیل
دامن بهجت انتظام سعادت ارتسام حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه قاصر است استفاده از آیات
و آثار نبویه و احتمال ائمه و آثار و الحجة [illegible] از ازاله و مکلفین غیر مطلوب بلکه
غیر مقدور پس معلوم نیست مگر اینکه امور معتبره در تمامیت ایمان که مذکور شد اخذ شود از شخص عالم
بالفاظ احتمالات تا از شخص عالم بآن مسائل واجب و لابد منه و محل اقتضای آن لازم چنین
عمل را عمل بمقتضای تقلید میگوییم و آن شخص عالم ملحوظ را مجتهد مینامند و این شخص عالم را مطلق
ظاهر ایمانست اشاره بچنین در وصف باشد حدیث شریف مروی در اصول کافی عن النبی صلی الله علیه و آله قال
لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر بیکی زندگی نیست مگر دو کس
اول شخص عالم بامور ثابته در دین که مطاع بوده باشد یا مستمع او [illegible] این بوده که دوم
مطیع او بوده باشد دوم ثانی کسیکه از این شخص عالم اخذ میکند امور دین خود را حافظ تمام باز
سهو و نسیان محل تفصیل آن تمام عمل این شد که بر مکلفین لازم است که امور دین خود را
اخذ کند از شخص عالم با امور دین عمل بکند و ریب نیست لکن عمده در این مقام شخص مجتهد در
طلب معرفت [illegible] اوایل اصول کافی از حضرت اسراء الحق جناب امام جعفر صادق ع در
تفسیر طعام مذکور در آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه مروی است که فرموده علمه الذی یاخذه عمن
یاخذه حاصل معنای حدیث شریف آنست که مراد از طعام در آیه شریفه علم است که [illegible] آن شخص
است پس معنی آیه بنابر این آنست که لازم است بانسان که تأمل و تفحص نماید در حال شخصی که امور
دین خود را از او اخذ نماید بعد از تفحص و [illegible] شخص [illegible] در امور دین حضرت
رب العالمین هست از وی امور دین خود را اخذ کند پس مقتضای آیه شریفه نظر بحدیث مذکور آن
است مثل از تأمل و تفحص در امور دین اعتماد [illegible] در اصول کافی از [illegible]
عز شانه مروی است که فرموده انظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه

تحریف

تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین حاصل معنای این حدیث شریف آنست که لازم است که
تأمل و تفحص کنید از حال کسیکه امور دین خود را از او اخذ مینمایید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند
که سزاوار این هستند که دیگران در امور دین رجوع بایشان نمایند و کسانی هستند که قابل نیستند سزاوار
این هستند که رجوع بایشان شود تامل کنید که مبادا [illegible] در صنف دوم بوده باشد بعلت ذلک فانا اهل
البیت فی کل خلف عدولا [illegible] و مبطلین و جاهلین [illegible] است پس حاصل
مضمون حدیث آنست که شما تأمل و نظر کنید در کسانیکه امور دین خود را از ایشان اخذ مینمایید
نظر باینکه هر کسی قابل این نیست بسبب اینکه جماعتی از عدول از علمای اهل بیت جناب رسول خدا هستند
در هر عصری بوده باشند عادل [illegible] که دفع مینمایند از دین خداوند عالم جل شانه تحریف الغالین یعنی تجاوز
کننده کان از جاده شریعت [illegible] و تغییر داده [illegible] و هم چنین دفع مینمایند انتحال المبطلین زیاد کرده اند [illegible]
[illegible] اند و هم چنین تأویل الجاهلین تاویل نموده اند از کتاب [illegible] بعض حرف کرده اند که [illegible]
ظواهر خود را حمل کرده اند بر خلاف ظاهر [illegible] شاهد [illegible]
از ایشانست که حمل شود باینکه [illegible] امام زمانست [illegible] امام زمان در هر عصری از اعصار
که بوده باشد پس حدیث محمول است بر اعم از امام و غیر او [illegible] باید از جماعت عدول از
ذریه جناب رسول خدا بوده باشد [illegible] باشد که [illegible] جماعت [illegible]
بوده باشند خواه از ذریه فخر کائنات بوده باشند یا غیر اگرچه قائلست لکن حق ظاهر حدیث
است لکن سهل است بنابراین حمل بامام زمان نیز ممکن است مگر اینکه مخالف ظاهر در این صورت است
از سیاق حدیث [illegible] ظاهر آنحدیث آنست در هر عصری از اعصار میباید جماعتی از ذریه فخر کائنات صلی
الله علیه و آله عارف باحکام الهیه جل عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام دینیه و فروع
[illegible] مهلکه [illegible] معصوم [illegible] آنست که میباید چنین [illegible] باشد [illegible]
باشد که در امور دین رجوع بایشان شود [illegible] شخص عالم در این مقام [illegible] مکلف
در مقام ایشان [illegible] است که اطاعت خدا و [illegible] در ایشان [illegible] الحق عز شانه
پس باید دانست که [illegible] ایشان [illegible] مطلوب خداوند عالم است [illegible] مذکور
مذکور شد پس هر کس اعتماد [illegible] باید از کسی سؤال نماید که متصف [illegible]
باشد که این شخص [illegible] است [illegible] در این مقام سؤالی [illegible]
شود بجهت توضیح حال [illegible]

هرگاه که حاضر شود به رسول که شاه امر کرده است به غیر فلان به بلد را تسخیر نموده اهل آن را ملک گرداند
رؤساء عسکر بمحض استماع این خبر بلا ملاحظه حال تسخیر مینمایند که اگر انجر اس الدولة السلطانیة ملاحظه بان
خبر نمایند به اعتنا نمیشوند اما هرگاه مخبر کسی است که اعتماد بان نیست اعتماد بشان آن نمی نمایند
امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین اعتماد بقول ایشان نمود مگر کسی که متخصص باشد که
این شخص بین خدا و بندگان است در دین او چنانچه از اظهر مذکور شد والنسب بمقام این است که فرض بشود
کل عسکر و رعایا و ارکان دولت سلطان شد که شاه معروف خود ترتیب داده و اوامر عند و برایکه
هر یک از افراد رعایا و عسکر و ارکان دولت در نزد معنی ایشان بان معروف نموده باشند معقول
دانسته که هر کس ایشان نمود باید عطایای سلطانیه خواهد شد هر کس ایشان نه نمود او عقاب خواهد بود
این طور متخصص وصف شده است که بعضی عالم باین شد که اخذ آن معروف و کیفیت ترتیب آنچه
خواست [illegible] در این صورت عقل قاضی بان است که به کل رعایا و عسکر لازم است در صدد
این برایند که علم بان معروف بهم رسانند و متحصل است در صدد معروف کسی را تحصیل نمایند که معروف بان
سلطان بوده باشد نه هر کسی که اتفاقا [illegible] که این شخص بدعوای آن بوده باشد در مقام اینهمه
پس هرگاه کسی غیر متعین ادعا نماید که کیفیت آن معروف این است که من مکوم که اعتنا بقول او نباید
حقیقت حال در محل کلام چنین است که این صلوة بمنزله آن معروف است که حکیم شارع جلت عظمته
از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه داد ران اعتبار فرموده
و معرفی فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه اتیان بان نموده باشند و بعقلا آن وعده ثواب
و در ترک آن ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلم بان باید شخصی این روش [illegible] عمل نموده بر
عالم و آن خارج از طاعت [illegible] پس مطلوب امر نشوانند نمود چنانچه گذارش [illegible] بیدلیل
برا جزاء و اعتماد بر آن نداریم تفصیل آن را اعیان این مطلع خواهی شد صحت سبب در بطلان نماز
کسانیکه مستند باجتهاد و تقلید صحیحی نموده باشند این مطلب اگر چه از مطالب متفرقه در رسائل
ظاهر میشود لکن چون اتمام این مطلب احکام اکتفا بان نمودن الست شایسته که بیان اعتماد این شخص
در اضطر عمل [illegible] بابایا و انهمات است با امثال و از آن خود است با کتبا حات است مثل [illegible]
وارشاد والفیه ملحه و شرح لمعه و حاشیه آنها پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان نماز کسی که
ماخوذ نبوده باشد [illegible] و انهمات با امثال و از آن [illegible] چنین [illegible] در موقف [illegible] در جواب
سوال سابق [illegible] چه [illegible] خواهد نمود [illegible] خود را [illegible] چنین عمل از اهل [illegible]

تشکیک

نیشد مناسب اتفاق کردم با آنکه بمکتب که رفتم مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود اکتفا بهمان نمودیم بلا
مواخذه کردن در چنین مقام مستحسن و بموقع است بلکه احتمال استحقاق عقاب در مقابل چنین اهمال
اولیست از استحقاق ثواب نظر با اینکه در سابق بیان شد که لازم است اخذ کردن امور دینیه
از کسی که امین خدا در نظام بوده باشد پس مکلف باین شخص است که ماخوذ باشند از آنچه از امناء
صاحب شریعت ماخوذ از غیر مکلف بر خواهد بود پس همان بهر مکلف بر غیر بانی به پس آنچه را اتیان
نموده است مخرج از عهده تکلیف نخواهد بود و این معنی بطلان است بلکه آن شخص در اتیان بانچه
مطلب خواهد بود نظر با اینکه امر لست با جزاء آن نموده پس همان به منهی عنه خواهد بود نه مامور به
فان الامتثال [illegible] کلاشاره باین مطلب بوده باشد حسب معتبر مروی [illegible] الکافی
انه قال کما ان که [illegible] من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسیکه عمل میکند با عدم بصیرت
و عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود بیشتر است از مصلحتی که مترتب بران میشود از اینجا است که
فقهاء کرام که نواب با استحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله فرجه و ورثه معنویه انبیاء میباشند حکم
صریح فرموده اند به بطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد نبوده باشد چونکه حکم
صحیح فقهاء در این باب معلوم نیست بسیاری از عباد [illegible] لهذا عمل انکار رسیده چنانچه خود هم از بعضی که خود را
از اعاظم علماء میدانست استماع نمودم که منکر این مطلب را که وجوب تقلید مجتهد بوده باشد
فقهاء کم نموده اند بلکه این کلام ناشی شده است از آن اشخاص که در این عصر خود را مجتهد میدانند لهذا
مناسب دانستم که در این مقام ایراد نمایم جمله از عبارات اجله فقهاء که صریح در این مطلب است
تا اطلاع بر آن موجب بصیرت اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریق پر خطر اهل طغیان که [illegible]
قال العلامة نور الله تعالی ضریحه فی التذکرة المقصد الثانی فی افعال الصلوة و [illegible] و کل منها اما واجب
او مندوب و یجب معرفة ذلک کله اما بالدلیل او بالتقلید للمجتهد فلو صلی من غیر تحقیق الاحکام لم یصح صلوته وقال
فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة واجب [illegible] الی ان قال لکن یشترط استناده
الی دلیل او تقلیده لما اجله التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة ثم المکلف بها الان من الرعیة صنفان
مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال [illegible] و مقلد و کیفیته الاخذ عن المجتهد ولو بوسائط او بواسطة
مع عدالة الجمیع [illegible] ذکرناه [illegible] کما وصفناه فلا صلوة له [illegible] المحقق الثالث [illegible]
و طریق معرفة احکامها [illegible] الاخذ بالادلة التفصیلیة فاعلم ان المسائل
ان کان مجتهدا [illegible] الرجوع الی المجتهد ولو بواسطة [illegible] شیخنا الشهید الثانی [illegible]

نوع من الایمان والجزم بما عرفه المذکوره مما کان من دلیل تفصیلی للقادر علیه وهو المجتهد فی الاحکام الشرعیه
او التقلید للمجتهد ولو بواسطة بشرائطها المقرره فی الاصول انتهی انما یکون مجتهدا ولا یکفی مطلق المعرفه مضافه
المکلف بمجرد اخذ الامرین باطله وان طابقا اعتقاده وان فاعله بالواجب والندب المطلوب نعم هاهنا الفاضل
القسم اسالی فی الروضه یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر فیها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه
الامتثال ولا بد من ان تکون تلک المعرفه مستندة الی الدلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال
ودلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ رتبة کما تقرر فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر مجتهد و معاصرین
مرحوم در کفایه مثل همین خبر است بلکه در باب اعمال بحث خلاف کرده اند در عدم کفایه اجتهاد اما ان
غیر مجتهد در صحت عبادت مجتهد بطلان چنین عبادت که ماخوذ بوده باشد از آبا و امهات یا از
امثال و اقران مطلع به مطلب و از این مقامات علما است و این ظاهر میشود از مقالات ایشان در مقام ثانی
علاوه کلمات مذکوره در این مقام نظر باینکه اینها در مقام ثانی ذکر کرده شد خواهد شد انشاء الله که
اما تقلید اموات از مجتهدین هم جائز است یا اینکه تقلید اموات جائز نیست بلکه متعین است تقلید
احیاء از مجتهدین مقتضای این کلام اینست که تقلید مجتهد متعین است کلام اینکه [illegible]
که یا متعین است تقلید احیاء از مجتهدین یا تقلید اموات نیز جائز است [illegible] در بطلان نماز
نیست در صورتیکه مستند به تقلید نبوده باشد مطلقا [illegible] و فی الکفایه یجب علی المکلف معرفة کیفیة
الصلوة وما یعتبر فیها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال ولابد ان تکون تلک المعرفه مستندة
الی الدلیل تفصیلیا ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة الاجتهاد
علی ما بین فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف ولا تقلید الاموات انتهی کلامه [illegible] مقام
ملخص کلام اینکه عمل مکلف در صورتیکه مستند بچیزی از اجتهاد و تقلید نبوده باشد چه مخفی است
عمل در چنین صورت با عدم بصیرت است در اموری که [illegible] در کتاب حضرت امام جعفر صادق
مروی است که [illegible] العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض
النسخ لا یزیده کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در این مقام اینست که نماز یکه از آبا و امهات یا از امثال
و اقران بوده باشد نقل کلام در نماز هائیکه از ماخوذ [illegible] بیشتر نمازهای [illegible] و
با امثال اقران اگر نماز [illegible] مستند نبوده باشد بیکی از دو طریقیکه مذکور شد یعنی اجتهاد و تقلید
[illegible] نیست [illegible] مستند بچیزی نبوده باشد نماز او اصلا باطل [illegible]
نماز [illegible] بطلان نماز در [illegible] محل [illegible] این مقام صحت ایشان

کرایا

که ایا حکم ببطلان مخصوص است بصورتیکه اخلال به بعضی از امور معتبره در نماز شده باشد یا اعم است یعنی نماز این
طائفه محکوم بفساد است اگر چه مطابق با رای مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله علما [illegible] کرده
و غیرهم نیز همین است چه مخصص است [illegible] در چنین صورتی ظاهر میشود نظر باینکه بطلان نماز در صورت
اخلال به بعضی از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که محتاج به بیان بوده باشد [illegible]
حکم بفساد است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما رحمهم الله [illegible] در صورت
ثانیه بوده باشد نظر باینکه ظاهر از کلمات علماء بطلان نماز است بجهة انتفاء تقلید نه بجهة اخلال
دیگر مثل اخلال به بعضی امور واجبه چه در صورت اخلال به بعضی از امور واجبه نماز محکوم بفساد
است اگر چه مستند بوده باشد به تقلید تحقیق مقام مقتضی این است که گفته شود نماز یکه از کسی صادر
شده و مستند باجتهاد و تقلید نباشد خالی از چند صورت نیست اول آن است که اخلال کرده باشد
به بعضی از امور یکه اعتبار او ثابت است در نماز باعتبار کل فقهاء خواه اخلال به بعضی از شرایط کرده
باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضو یا بعضی از امور معتبره در وضو مثل اینکه آب وضو
غصبی بوده با علم بغصبیت یا [illegible] کرده در ابطال آب وضو به بعضی از اصابع [illegible]
شده و در غسل [illegible] [illegible] که [illegible] خواه [illegible]
نموده باشد در ابطال [illegible] با آنکه اخلال کرده باشد بعضی
اجزاء مثل اینکه اخلال نموده باشد بعضی کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه بعضی حروف
آن اگر چه [illegible] حرف دیگر بوده باشد قسم دوم آن است که ایشان نماز نموده [illegible] باقی
به محکوم [illegible] نزد بعضی از علما حکم بفساد است نزد بعضی دیگر مثل اینکه در مقام تشهد
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده و اشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه صحت
در چنین صورت [illegible] ما بین علما [illegible] حکم نموده اند [illegible] الله
به بطلان [illegible] ایشان [illegible] با آنکه تقلیدا [illegible] که نماز ایشان
[illegible] در مقام صلوات [illegible] و [illegible] در تشهد
ایشان [illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد با آنکه ایشان [illegible] الرکوع [illegible]
[illegible] رکوع با آنکه [illegible] با [illegible] با استقلال [illegible] لازم است یا
آنکه ایشان نماز [illegible] با اشتغال الذمه [illegible] آنکه بناء علماء [illegible]
بوده باشد که با اشتغال الذمه بعضا ایشان بنماز [illegible] نموده باشد [illegible]

از مسجد نمود با تمکن از ازاله آن و در آن وقت اتیان بنماز نمود یا آنکه دینی در ذمه او بوده و متمکن از ادا
آن بوده و عالم بوده بمطالبه صاحب دین از آن تأخیر در اداء ومع ذلک تأخیر در ادا نمود در آن وقت
مشغول بنماز شد یا آنکه خمس یا زکوة واجب در ذمه او بوده و ترک ادا و آن نموده و اتیان
بنماز نمود در سعه وقت در کل موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علماء عظام است قال العلامة في
كتاب الدين من التذكرة ويجب على المديون المبادرة الى قضاء الدين ولا يحل له تأخيره مع حلوله وتمكنه
من الاداء ومطالبة صاحب الدين فان اخر مع الحال فانه كان عاصيا الى ان قال ولا تصح صلوته في اول
الوقت بل اذا ضاق ولا يصح منه فعل شيء من الواجبات الموسعة المنافية للقضاء في اول الوقت
بل اذا تضيق وقتها وكذا غير المديون من الحقوق الواجبة كالزكوة والخمس وان لم يطالب بها الحاكم
لان اربابها في العادة مطالبون وقال في القواعد ويحكم بوجوب السعي على المديون في قضاء الدين
الى ان قال ولا يصح صلوته في اول وقتها ولا شيء من الواجبات المنافية في اول اوقاتها قبل القضاء
مع المطالبة وكذا غير الدين من الحقوق الواجبة كالزكوة والخمس وقال في الحج كل من عليه دين
يجب قضاؤه عند المطالبة مع القدرة وان اخر مع الاثم ولا يقبل صلوته في اول وقتها بل يجب [illegible] وقال
شيخنا الشهيد في مباحث منافيات الصلوة من كتاب البيان ولو ترك رد السلام او رد الوديعة او المطالب
لها في الصلوة وهو قادر على ادائها من غير ابطال او قضاء الدين الواجب كذلك فالاقرب عدم الابطال
سواء قلنا [illegible] منافيات الصلوة ذلك كالمطالبة او لا اما المطالبة بالوديعة او الدين مع تضيق سعة
الوقت مع المطالبة فالمشهور بطلانها وكذا في العبادة الموسعة كلها التي منها المنافات لا واحدة الاهم
فلا يمكن الجمع بينهما فلا ابطال وحكم الزكوة والخمس كذلك وان لم يطالب انتهى كلام البيان و این مقالات
صریح است در بطلان نماز در سعه وقت در صورتیکه ذکر شد یا خمسی در ذمه او بوده باشد و متمکن
بوده باشد از ادا، آن ترک ادا و آن نموده و هم چنین دینی در صورت تمکن از ادا و عدم رضای صاحب دین
بتأخیر کلام شیخ شهید صریح است در آنکه مشهور بطلان نماز است و جماعتی دیگر از اجلۀ علماء را اعتقاد
این است که این شخص در چنین صورت اگرچه آثم و عاصی است لکن نماز باطل نیست کما عاده بانضمام
آن واجب بوده باشد چنین نیست کلام در این است جمعی از علما آن که [illegible]
حقوق بوده و در صورت تمکن از ادا، ترک آن نموده اتیان بنماز نموده در سعه وقت لکن چه ازین راه که
عمل خود را مستند ساخته باشد بقول [illegible] که حکم به بطلان نماز نمیکنند [illegible] این بوده که این
عمل نموده عبادتیکه نماز او صحیح است بنا بر فتوای بعضی مجتهدین لکن از این راه که این شخص عمل خود را مستند

ساخته

شرع

ساخته باشد بقول آنان تا شخص که صحیح میدانند عمل را در این صورت بلکه با عدم تجویز چنین عمل از او صاحب دین
باشد بعد مطالع شرح که آن عمل بنا بر مقتضیات جز بوده بعضی باطل و بمقتضای ظن بوده بعضی دیگر صحیح بوده
تشکیکی نیست در بطلان آن صلوة در قسم اول یعنی در صورتیکه اصلا تقلید نموده مکلف بعضا مورد را
که اجماع علما منعقد است بر اعتبار وی در نماز و همچنان ظاهر است نظر بآنکه صحت عمل در صورتی متحقق است
که مکلف اتیان بمامور به نموده باشد بوجهیکه امر او بآن خواسته باشد و مفروض این است که مکلف
مامور به را بوجهیکه امر خواسته است اتیان ننموده است بسبب آنکه به غیر مامور به است و مامور به غیر
مامور به است پس این شخص معاقب است بترک مامور به بلکه بمقتضای برهان این شخص مستحق ملامت است
نیست بلکه که با اراده اتیان نماز نموده باشد نظر باشتراک هر دو در اثم بترک مامور به علاوه بر این
شخص نظر بارتکاب غیر مامور به بقصد آنکه مامور به است محکما است که گفته تشریع شده مستحق مواخذه
بوده علاوه اشتباه در بطلان نماز در صورتیکه مفروض شد نیست و اما قسم ثانی پس وجه این است اگر چنین
بوده باشد نظر بآنکه هرکاه مفروض شود صحت عمل در این صورت مکلف به حکم بصحت با وجه اعتقاد
مکلف است که منجز او مامور به است با تحقیقان است که اتفاقا نماند که عمل از بطلان شد باز مدعی
نقض [illegible] لزوم دو وجه موجب حکم بصحت مختلف شد اما الاول فبالنقض والحل
اما نقض پس بکویم اگر محض اعتقاد مامور به ان مکلف کفایت میکرد در صحت عمل لازم می آمد که
به حکم بصحت شود نظر بآنکه اتیان باعتقاد مامور به در اینجا نیز ثابت است و حال آنکه بطلان عمل در
اینجا مقطوع به است و اما حل پس میکوییم اعتقاد مکلف [illegible] نمی شود که دلیل قائم بر
جواز اعتماد بر آن اعتقاد مثلا آنکه هرکاه این اعتقاد مستند میبود بقول مجتهدی در این
صورت حکم بصحت عمل ظاهر مقطوع به بود اگرچه فی الحقیقه مطابق با نفس الامر نبوده باشد و اما
هرکاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد بر آن ماخوذ نیست و مجرد آن اعتقاد بالعدم ان مسامحات
مثل آنکه قرین شود چنین اعتقادی مستند بقول باشد یا بخبری دیگر مثلا آن مجرد اعتقاد ما غیر
در صورتیکه [illegible] که شرعا ماخوذ باشد بر جواز اعتماد ثابت شد ان اعتقاد مفروض است
که اعتقاد این جماعت مستند است بقول [illegible] یا بیلا آنکه دلیل بر جواز اعتقاد او نداریم بلکه
دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه از سابق ظاهر میشود علاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد
کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی نقض مطابقه با واقع مجتهد
با عدم علم مکلف باین پس بجهه آنکه متحقق است منافات در [illegible] حلیت عظمیه اختیار داده

مکلفات معروض این است که این تخصیص حیثیة العمل مبنی اعتقاد او جزئیه بوده که اعتقاد به آن صحیح نبوده بعد از آن
وقوع عمل خواه مصادف مختلّ شده باشد یا نه مشخص شد که بعضی علما عمل را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم
کان این تخصیص صحیح و در معنی میباشد که اتیان عمل بجهة متابعت موافقت اعتقاد او بوده باشد نه اینکه
مبنای عمل او جزئیه بوده باشد عدم اتیان عمل بجهة انحصار غیر صحیح بوده باشد بعبارت اخری مثلا
مشخص شده مطابق نظر مالک به او با اعتقاد بعض از مجتهدین بما عملا امتثالا در نظر عمل مقتضای قواعد
عدلیه اتیان عمل است بجهة مبنای صحیح و این در نحو کلام مختلف نیست بلکه تحقیق در کلام مخصوص طائفه
علماست بارای بعض از مجتهدین که مناط در صحت عمل مکلف غیر صحیح است در عمل کلام
در موجبه که محض مطابقه بوده باشد منع از اراده کفایت میکند در صحت پس حاصل در این قسم
نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است مجملا اینجا که مبنای عمل این شخص است که اعتقاد او مرکب بوده باشد
مثلا قائل این باشد که حج نیابة شد نیست انچه که مشهور اندر حج شد حج عالم این شخص نیست پس
نظر بالقای مرجع محکوم بفساد است نفع مقام مقتضی این است که گفته شود که عمل اینجا نظر
که احدهما عمل او مصادف فعل قسم اول است و ثانی عمل او مصادف قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه
باید بیه ر و معقول شود با امر دو مرد و در معقول است هر دو نظر الحقیقة است نظر با انتفای شرط
شمول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض این است که اخلال شده است بعض از امور معتبره در
انتفا فانیس معنی این است که باید هر دو صحیح و در شرع لطف نه مرد و به اولاد معتبر است ثانی بجهة بعض
مطابقه اتفاقیه معقول است بجهة برهان عقل که ممکن است علل العلة در موقف حساب عوض
نماید و نظر حکیم متعال عادل تقرر دامن اعتبار به که مناط در تکلیف است مساوی بوده و تفرقه
که مابین معتقد صحیحا است که اتفاق افتاده با عدم شعور و اراده و صحیح در عمل او ظاهر شود در
عمل نبود عدالت مقتضی این است که هر دو مجزی بجهت عامه شویم چنین کلامی مطابق عقل و مخصوص
است نظیر این انا که دو نفر دو کاسه که حلوا باشد از نامی قصد آنکه مانع کاسه شراب است
تناول کردند بعد اتفاقا افتاده احدهما شراب بوده و ثانی غیر شراب حکیم هر دو شریک اند در معاقب
بوده نظر باینکه هر دو احد نکه مناط تکلیف است که عبارت از اراده و اختیار بوده باشد هر دو
مساوی بوده و محض اتفاق که احدهما شراب بوده یا مساوات هر دو در احد اختیار منهم غیر نیست
و هم چنین است حال هر کاه دو نفر بود ضعیفه در شب تار مقاربت نموده باعتقاد آنکه هر دو اجنبیه
بعد مشخص شد که یکی اجنبیه بوده است و دیگری معقوده دانی ظاهر این است که استحقاق اثم و مذمت

است بجهة ثابت باشد واقعا ممکن است که کسی که عارف بمقام عبد است بخصوصها آورده بود دعوی انطباق بما لو الله تعالی
بطلان چنین عملا اما بنابر اعتقاد مجتهد بلکه این تخصیص اخلال بواجب نموده ظاهر است و اما بر اعتقاد مجتهد
دیگر که معتقد این است که چنین عمل صحیح است نظر باینکه مخصص است آن تخصیص حکم صحت در حق ...
که معتقد الحمل مکلف عالم بوده باشد که مطابق او چنین حکم نموده علت اختیار اوان عمل را نه قبیه معنی
او بوده باشد مفروض این است که در این مقام چنین نیست پس مقتضاه بهمان این است چنانچه
عبادت محکوم به بطلان است در قسم اول باطل است در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم
سیم اتیان آن بجهة مرکب که بمقتضای اعتقاد کل مجتهدین اخلال بواجب از واجبات نمانع نموده است
پس حکم آن قسم اگر چه لسبیل بعید الوقوع است لکن بفرض وقوع حکم صحت در این قسم نیز محل اشکال
است بلکه مقتضای عایض در قسم ثانی مذکور شد این است که در این صورت نیز حکم شود ببطلان نظر
نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یکی است و دلیل بجواز اتکال بان نیست و در دست
نیست بلکه دلیل بخلاف آن موجود است هر جا مخصص نقل پس ظهور مطابقه با اعتکال شد امر مطابقه
بالواقع بعض کفایت نمیکند در حکم بصحت در صورتی است که مبنای عمل مکلف بر نوعی منفی بوده باشد
که دلیل بر وجه شرعی باشد که دلالت کند باینکه فتوی او مبنی عمل میتواند شد چنانچه در قسم
ثانی منفی بوده در این قسم نیز منفی است و اتفاقی مطابقه با احکام شرعی اتفاقی مطابقه با بعض است
پس منشاء شیئی نمی آید شد پس اینجا بنای عمل التفصیل بجهة است بنابراین پس هر جا باید در تمام تفصیل
داده شود مابین امکان تدارک در وقت و عدم آن در اول حکم شود به بطلان بخلاف ثانی و حال آنکه چنین
تفصیل در کلام اینها دلیل نیست مجملا حاصل نیست بجهت ملکی صحیح نیست بلکه حکم غالب انچه مدلول علیه
عبث نیست این است که در چنین وقتی بجهت آن شخص محکوم بصحت است و این مسئله ای نیست که انچه
مجملا از او صادر شده کفایت کند در حصول امتثال باینکه مخالف عقل و نقل است چه شود و چه آن این
بوده باشد که در چنین صورت آن نقل در حق چنین شخص مطلوب بوده است پس حکم در صحت در صورت
عدم صدور آن نیز بجهة عدم مطلوبیت آن چیز است از آن شخص عقیده نه اینکه بجهة مطلوب بمعنی مطلق
بوده باشد این از بیان مشهور که مدار اختیاری عبادات را مجزی بوده باشد و بدل مشروع نموده
باشد نه اختیار به مشروع که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس بوده دخیل بوده باشد و نه مثلا
مشروع اگر عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال هم مذکور هر چند چنین شخص محکوم بصحت است نه اداء
اگر چه ... در کلام در تنقیح مرام خارج از اقتضا است لکن از آنجا که مطلب بسیار مهم بود محل نزاع الکلام

بوده جايز نبوده بلكه كلام و اطناب مقال در تنقيح مرام متعهد والله العالم عن الخطأ والزلل في الحكم والفتوى والقول
والعمل پس از جميع مباحث مذكوره ظاهر شد وجه كلمات علماء كه فرموده اند اجماعي ولازم است كه مستند
بوده باشد باجتهاد يا بتقليد از مجتهدي كه چنين باشد ان عمل محكوم بفساد است هرگاه اخذ نموده
باشد از اباء و امهات يا از امثال و اقران يا بپيش خود حدس و تخمين جمع نموده باشد جمله از كلمات
اعاظم اصحاب كه دال بر اين مطلب بوده مذكور شد وليكن بعضى از كلمات اصحاب كه مقتضى اين مطلب
ان شاء الله تعالى بعد از اين مذكور خواهد شد ظاهر از صاحب معالم دعوى اتفاق است بر اين مطلب
قال في معالم الاصول لا خلاف لانه لا يجوز تخصيص اهل الذكر في الآية الشريفة بمن جمع الشرائط الفتوى
ما صفا اللفظ للاتفاق على عدم وجوب استفتاء غيره بل عدم جوازه انتهى كلامه رفع مقامه ومعلوم است
ان الاتفاق على عدم جواز الاستفتاء من غير المستجمع للشرائط مستلزم الاتفاق على عدم جواز العمل بقوله
وظاهر اين است كه [illegible] در اين باب عليت انكه عمل العاطل بي مانع شده باشد بالمخالف ان
بر سلطنتهم مخصوص مقام [illegible] در بيان عدم جواز اتكال است بر اقوال اموات و در عمل و بطلان اين عمل
در صورتيكه مستند بوده باشد بتقليد اموات ابتداء [illegible] قال العلامة اعلى الله
تعالى مقامه الكريم في النهاية اختلفوا في انه هل يجوز لمن ليس من اهل الاجتهاد هل يجوز له الافتاء بمذهب غيره من
المجتهدين الى ان قال ان حكاه من ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت لانعقاد الاجماع مع خلافه
بعد موته دون حياته فدل على انه لم يبق له قول وفائدة تصنيف الكتب مع موت مصنفيها استفادة طريق
الاجتهاد من تصرفهم في الحوادث وكيفية بناء بعضها على بعض ومعرفة المجمع عليه من المختلف فيه الى ان قال
وان حكى عن مجتهد حي فان سمعه مشافهة جاز له العمل به وجاز للغير المحكي له العمل ايضا ثم قال العلامة اعلى الله درجته
عنده قال في التهذيب هل لغير المجتهد الفتوى بما يحكيه عن المجتهد الاقرب انه ان حكى عن ميت لم يجز له العمل
به اذ لا قول للميت ولهذا ينعقد الاجماع لو خالف حيا وان حكى عن حي من اهل الاجتهاد فان كان قد سمعه
منه مشافهة جاز له العمل ولغيره ايضا وكذا لو سمعه من غيره عن المجتهد وان كتابه فالاقرب جواز العمل
به امنا من الغلط والتدليس انتهى وقال في مبادئ الاصول اذا افتى غير المجتهد بما يحكيه عن المجتهد فان كان
يحكي عن ميت لم يجز الاخذ بقوله اذ لا قول للميت فان الاجماع لا ينعقد مع خلافه حيا وينعقد بعد موته
وان كان يحكي عن حي مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به وان وجده مكتوبا وكان
موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ايضا انتهى وقال في القواعد لا يحل الفتوى الا للجامع لشرائط [illegible] الحكم ولا الافتاء
ولا ينفذ حكمه ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد المتقدمين فان الميت لا قول له وقال في الارشاد لا يحل الحكم

ولا افتاء

ولا افتاء الا للمجتهد الجامع للشرائط ولا يكفيه فتوى العلماء ولا تقليد المتقدمين فان الميت لا قول له وان كان
مجتهدا وقال شيخنا الشهيد في الذكرى لا يشترط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه ما دام حيا
على الشرائع وقد صرح جمع من الاصوليين والفقهاء باشتراط كون المجتهد حيا في جواز العمل بفتواه فلا يجوز العمل بقول
المجتهد بعد موته وهو متجه وقال شيخنا الشهيد الثاني في شرحه على اللمعة يجوز تقليد الفقيه الحي نقل الاحكام الى
غيره وذلك لا ينافي ما نحن فيه الحكم يشترط للاجماع على اشتراط اهلية الفتوى في الحكم حال حضور الامام وغيبته وقال
الفاضل الخراساني في الكفاية لا يجوز العمل لفاقد الشرائط كلا او بعضا الحكم ولا الافتاء ولا ينفذ حكمه ولا يكفيه
فتوى العلماء ولا تقليد العلماء القدماء فان الميت لا قول له يعمل بقوله وان كان مجتهدا ولا يخفى عليك ان
العبارات المذكورة باسرها صريحة في عدم جواز تقليد الاموات ولو كانوا من اعاظم المجتهدين بل الظاهر من كثير
من عبارات جماعة من اعاظم الاصحاب دعوى الاتفاق على ما قلناه منها ما ذكره شيخنا الشهيد في الذكرى في الشرائط قال
وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر العلماء المنع منه محتجين بانه لا قول له ولهذا ينعقد الاجماع مع خلافه ميتا وجوزه
بعضهم انتهى والظاهر ان مراده من البعض بعض علماء العامة كما ستقف عليه في كلام شيخنا الشهيد الثاني والفاضل
المدقق السيد الشهير بالداماد ره ايضا ومنها ما ذكره المحقق الثاني في شرحه على الالفية في شرح قوله ع والمكلف
بها الآن من الرعية صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال [illegible] ومقلد وفرضه الاخذ [illegible] ولا يكفيه الاخذ
عن المجتهد من [illegible] في نقله عن المجتهد للعهد الذكري فكانه قال عن المجتهد المذكور ويكون فيه ايماء لطيف
الى اشتراط كون المجتهد الماخوذ عنه حيا فان ذلك مذهب الاصحاب [illegible] في مصنفاتهم الاصولية
والفقهية فاسمع من كان نجا ومنها ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في المسالك حيث قال وقد صرح الاصحاب في
هذا الباب في كتبهم المختصرة والمطولة وفي غيرها باشتراط حياة المجتهد في جواز العمل بقوله وان الميت لا يجوز العمل
بقوله ولم يتحقق الى الآن في ذلك خلاف ممن يعتد بقوله من اصحابنا وان كان للعامة في ذلك خلاف مشهور
ومنها ما ذكره في المقاصد العلية قال اللام في قوله عن المجتهد للعهد الذكري وهو المذكور بقوله [illegible] عن المجتهد المتقدم
الاخذ بالاستدلال [illegible] وفيه اشارة لطيفة الى اشتراط حياة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلك هو المعروف من مذهب الاصحاب
لا نعلم فيه خلافا منهم وان كان الجمهور قد اختلفوا في ذلك ومنها ما ذكره في منية المريد قال في جواز تقليد المجتهد
الميت مع وجود الحي ولا مع عدمه قولان اجودهما عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها ولهذا
يعتد بها بعدهم في الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحكم لا يمنع الحكم بشهادته بخلاف فسقه والثاني لا يجوز
مطلقا لفوات اهليته بالموت ولهذا ينعقد الاجماع بعده ولا ينعقد في حياته على خلافه وهذا هو المشهور بين اصحابنا
خصوصا المتاخرين منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه ممن يعتد بقوله لكن هذا القائل لا نعلم على اصولنا من ان

انما هو مدخول المعصوم كما لا يخفى ما فات المخ فيه مع وجود الحي كلام عديده ومنها ما ذكره شيخنا الشيخ حسين
والد شيخنا البهائي نور الله مرقده في شرح الالفية حيث قال واللام في المجتهد للعهد الذكري فيعتبر ايمانه
الى اشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا ومنها ما ذكره ابن الجمهور في المسالك الجامعية في شرح الالفية قال
ولا يكفي الماخوذ عن قول المفتي بل لا بد في جواز العمل بقوله من بقائه فلو مات بطل العمل بقوله ووجب الرجوع
الى غيره اذ الميت لا قول له وعلى هذا انعقد اجماع الامامية وبه نطقت مصنفاتهم الاصولية والفروعية لا
نعرف فيها مخالفا منهم ومنها ما ذكره المقدس قال لا نعلم خلافا في عدم اشتراط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية
عنه ما دام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية عن الميت ظاهر الاصحاب الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف
من اجازه ومنها ما قاله ايضا انا القول بالجواز تقليد الميت مع ان اصولنا لا في المسائل الاجتهادية في زمن الغائب بها الرجوع
الى فتوى المجتهد ثم قال القائل بالجواز ان كان مستندا الى رجوع الى فتواه فيها دون ظاهر وانكاره حينئذ فانما ... فيها ... العمل
بفتاوى الموتى في زمان يعلم الاعتبار غالبا مخالف لما ظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى
الميت مع وجود المجتهد الحي بل قد حكي الاجماع فيه صريحا بعض الاصحاب ومنها ما ذكره ايضا قال لا نجاة للمكلف
من اخطار التكليف في جنب الله والخروج عن عهدته بدون الوصول الى مرتبة الاجتهاد اعني استنباط الاحكام
التكليفية واثباتها من اصولها وماخذها بالقوة القريبة او بالتقليد لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط
عدل فصاعدا بشرط كونه حيا والاشتراط في ذلك الى فتاوى الموتى كما يصنعه الاخبارية الذين يبنون دينهم
على غير اساس هذا ان يبطل فساده بادنى نظر وصريح به علاوة كلام اصحابنا في التقليد من حيث هو
غير حصل اليقين ودلت الادلة العقلية والنقلية على المنع منا بناء على اعتقاد الظن ومن كل جهة حصل
بل بخصوص موانع شيء كما بينا بل قلنا لاطبق فان اعتماد الظن في ذلك دون صريح يقتضي البديهة بطلانه
ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع من الشارع على الاشتباه ومنظر الشك للمجتهد الحي في قول جمهور العلماء
في الفقه الا ان وجب الاجتهاد عينا على كل واحد يحتاج اتباع الظن الحاصل من تقليد الميت الى حجة ودليل
قاطع وكيف يتحقق وجوده ولا يعرف من علمائنا الماضين قائل بذلك ولا عامل به ومنها ما ذكره الفاضل المدقق
المسمى الشهير بالداماد في تعليقاته على العبارة السابقة من الذكرى حيث قال قوله وجوز بعضهم يعني بعضا
من العلماء العامة على ما كتب الاصحابنا لا نعرف الى الآن خلافا في ذلك من اصحابنا رضوان الله عليهم وقال
الفاضل المحقق الاستاد في حاشيته على شرح المختصر ... من المذهب والعقل ما هو الظن وايضا المستند
لنفيس الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي مرشدة هي موجودة في حال الحياة دون الموت ومنها الاجماع وهنا
نقلوا الاجماع على عدم الجواز بل يجعل من المعلوم من مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله مقامه ومراده قدس سره

بزبده

بزبده انه جعل عدم جواز العمل بقول الميت من الاصول المعلومة والثابتة على مذهب الشيعة وقال سيد الفضلاء المحققين
سيد العلماء والمدققين استادنا بل استاد البرية في عصره حشره الله مع اجداده في روضات الجنان في المصابيح
ان القول بالجواز لبعض العامة بناء على اصلهم الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع كما نص عليه غير واحد وحكى
المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب الآداب المذكور من الشرائع عن شيخه المحقق انه حكى عن والده العلامة
جواز تقليد الميت بما اذا نقل العدل عن المجتهد واستبعده حيث قال بعد حكايته ذلك هذا بعيد جدا لا نرده
مع تكثر الاصولية والفقهية بان الميت لا قول له وانا كما تحسب الراجح لا قول له لم تفاوت في عدم
جواز الرجوع حال الضرورة مما لا اختيار فالحق جواز الاستعانة بقول المقدمين في بعض مسائل
الاحكام مع انتفاء المرجح ثان بالنسبة على صحة الضرورة لا انه اراد تقليده حتى يخرج الحمد عبارته
انتهى كلامه وكتاب علماء مسطور صريح است در عدم جواز تقليد اموات واينكه لكن ان علماء شيعه قدس سرهم
العامة در حيات ... فيما غير فتاوى الجنان نظير ... تقريره الله ...
در ضعف الجبر رحمهم مغفور الشيخ السيد نعمة الله اخبار ... تحريره الذكر ...
عبارات مذكوره كه صريح است در اينكه حكم انه علماء شيعه تأمل باين مطلب شده مكرر قول بجواز
بعض علماء علامات كه است مكتب بعد الذهب وتضعيف ابن قول حاجب باشد كه بعد اظهار وفساد آن
است بعلاوه كن من طلب لا احكام والقائل مطلب شده بعض طلاب بحدا تمام تعمد رسالجات نيست
مكونيم باطل جبرية وتعطل الاطريقه جيد واعتبار وتمام خبط ظاهر وهويدا است كه با وقت علما
باين مطلب تأمل بخود نموده ان با سند باطل فان تو نمود تمثيل انظار سه تأمل در مسئله واطلاق آن است
نتيجه ساز مقتضى اثبات كه گفته شده در ماتن بيان شده كه نظر بعض قبر ظلم محقق است كه سلطان
زنيت داده باشد به وانا ثابت مقروره باشد به عباد خود كه اثبات باين مجوز بنامه معلوم است كه عقل قاطع
بان قاضي بران است كه به عباد لازم است كه در صورت تحصيل علم بان مجوز بيامده باشند و در صورت
عدم تمكن از علم از سلطان از اشخاصيكه اهل سلطان بهره باشند فهم نمايند خطابهار ساليا مفصلا
بيان شده منقول و در انجا مقام اثبات كه بيان ما فيه ساده ومامن حضره در آن كه بمنزله مجوز مذكوره است
و هم چنين ساير تكاليف الهيه حيث عظمه در عصر غيبت امام عليه الله فرجه مخطر است در حقايق عظام هم اما
اطيعوه في ملاء الاله الحاكم و سالك بيان شد كه جوان اعتماد بر عقل باهم بر قطعيه قدس الله اسرارهم
جمله امور كه محل تشكيك نيست و نظر باينكه طريقه استعلام و استنباط احكام غالبا مشروع
و منحصر است در ادله ظنيه و اختلاف افكار و انظار و تفاوت سليقه ها و استعداد و افهام آن ابعاث

بلاد دوم

ظاهر و صریح لهذا اختلاف شده و مشهور ما بین فقها، تا آنکه سخن به زمین و آسمان جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله
تعالی فرجه و مقتدی عینی ما نیز ... اجماع علما منعقد است بلکه از امور ضروریه است که مکلفین در امور دین
هرگاه اعتماد کنند به احیاء از مجتهدین معذب نیستند بلکه ماجور و مثاب می باشند کلام در آنکه ... اعتماد نمودن
به اموات از مجتهدین است مقصود این است که به بیان حضرت اله جل شانه توضیح خوب به سهل ترین بیان شود
که اعتماد به اموات در این باب ممنوع است نمود و مکرر بر تشکیک در این جهت که مجتهد ... زمان
غیبت امام علیه و علی آبائه التحیة و السلام بر طایفه مکلفین که متمکن از استنباط احکام الهیه از مدارک معلومه آن نیستند
فقهاء عظام که امنای حضرت رب العالمین و ورثه علوم انبیاء و مرسلین و حفظه طریقه طاهرین علیهم
الاف التحیة و السلام می باشند و این مطلب به عقل و نقل ثابت است چنانچه در رسایل مفصلا بیان شد
و جمله ای از آنها هم دلالت دارد در این باب بعلاوه آنچه در رسایل بیان شد بیان خواهد شد بنابراین می گوییم مفروض آن
است که امنای خالق آسمان و زمین ... ظاهر ... اختلاف بوده اند که در امور متعلقه
به آن مثلا اعتماد به قول اموات از فقها، نمی توان نمود تا باب این می گوییم ذکر کرده در رسائل بیان خود اعتماد می کنی
به کتاب ... به ارشاد ... به لمعه ... هرگاه مستغرق ... رحمه الله رحمة
علامه ... آسمان و زمین ... امین خداوند عالم ... در احکام الهیه ... مخصوص
است در جواب خواهی گفت ... هرگاه ... امین خداوند ... لهذا بناء تکلیف
خود را ... کتاب ... مطلق خود را ... صحیح کردم
بلکه صریح بود که عبارات ... اعتماد ... در مقام امتثال
حلال و حرام ... جواب ... امور و صلوة و غیر
هر یک از شهیدین سعیدین ... علامه ... کلام
شهیدین سعیدین و غیرهم که صحیح در این باب در رسائل بیان شد ... از عمده
جواب ... علامه ... خلاق آسمان و زمین ...
پس هرگاه فرض شود ... سؤال ... خلاق عالم جل شانه ...
عالم ... مطلب ... اند ...
در آنکه ... اعتماد ... می نمود ...
این نبود که ... اعتماد ... جواب
خواهی گفت ... از سلطان تأمل کن به بین هرگاه ... که

سابق بر این از امنای سلطان بوده اند در بیان اجزای ... هر یک ... باشند عمل به مقتضای
قول هر یک در حال حیات او بی اشکال باشد نظر به اینکه هر یک از امنای آن سلطان بوده اند ... در حال
حیات خود چنین احتمال نموده باشند که بعد از فوت ... در ایشان مطلوب سلطان اکتفا به قول ایشان
تأمل کن به بین هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله ... اکتفا خواهد نمود در ایشان به آن چیزی که گفته اند
امنائی که سابق بوده اند و هم چنین هرگاه فرض شود از امنای سابق چیزی در این باب وارد شده
لکن امنای سلطان که موجود هستند در این عصر مشخص ... باشد که امنای سلطان هستند هرگاه
چنین چیزی از همه الفاظ ... شایع نموده باشند ... اکتفا خواهی نمود در مقام ایشان
مطلوب سلطان ... شخص و هرگاه فرض شود کسی اکتفا نمود به قول یکی از امنای سابقه و در ایشان
مطلوب سلطان هرگاه از سلطان در مقام سؤال ... که ای فلان شخص ... از امنای ... شده
کرده و ایشان مطلب ... اکتفا به قول آن شخص ... پس ... اکتفا بآن نموده به چه کار جواب
دوان ... کشف ... عتاب ...
و عتاب و ملامت و عتابات ... اهل ...
جدود ... حاجت به بیان ... اعتماد ... اموات
حاجت باشد ... مشخص ... کلام
... مخصوص ... عدم
... اعتماد ... مشخص
... اموات
... عدم ...
علمای شیعه ... در بیان
شیعه ... تضعیف
اما و الله الموفق للاصابة الی الحق و الصواب و الاجتناب عن الخطاء و الزلل ... بعلاوه ...
... کتاب ...
روایت نموده از حسن بن محبوب عن یعقوب بن السراج ... لابی عبدالله ... الارض بلا عالم
ظاهر ... الناس ... لابی عبدالله یا ابا یوسف ... که
موقوف علیه ... عبادت ... در مسائل ... عبادت ... علم

کرده باشد پس در صورت عدم رجوع بتخصیص عالم زنده عبادت متحقق نخواهد بود و هو المطلوب بعلاوه
تشکیکی در ضعف قول مذکور نیست کما اینکه در این مقام هست زیرا که سابقا دانستی که آیا منع مختص است بتقلید
ابتدائی پس بنا بر این هرگاه در حال حیات مجتهدی کسی عمل بقول آن مجتهد نموده و بعد فوت شده و مقلد
باقی است پس باقی بر تقلید خود میتواند بماند بلکه خبر منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل
استمراری و ابتدائی هر دو هست پس بمقتضای قول اول جایز نیست اگرچه در حال حیات تقلید او نموده
باشد پس در این صورت عدول از قول مجتهد لازم و متعین است میگوییم آنچه ظاهر میشود از کلمات
اصحاب ثانی است ملاحظه و تامل کنید عبارات مذکوره نظر باینکه در بسیاری از آنها حکم بعدم جواز
تقلید میت مطلقا این شده است کما ان المیت لا قول له مقتضای اینها است که بعد از فوت
مجتهد بقاء تقلید او جایز نیست نظر باینکه میگوییم این شخص که در وقت حیات مجتهد تقلید عمل خود را بمقتضای
قول او قرار داده و بعد از فوت عمل نموده بعد از فوت سبب آن مجتهد مثل حال مرده بود میگوییم
بنا بر بقاء این شخص در این وقت با مجتهد است باعتبار متحقق است انتفاء اجتهاد پس متعین خواهد بود
میگوییم عمل این شخص در اغلب بنا بر قول اوحال است بنا بر قول بنا بر فرض الانتفاء است پس متعین
است ثانی پس صادق است در حق این شخص که عمل در این وقت بمقتضای قول میت است پس اعتماد نموده
این شخص در این وقت بقول میت و حال آنکه مقتضای کلمات جماعت از اجله علما قدس الله اسرارهم
ان المیت لا قول له انا شککنا اعتماد بقول میت در تحقیق مطلب ثابت و جایز نیست و واضح از این در
افاده این مطلب کلام شیخ سعید شهید ثانی است در رساله که فرموده اند و قد صرح الاصحاب باشتراط حیوة
المجتهد فی جواز العمل بقوله و ان المیت لا یجوز العمل بقوله کما سابق بیان شد وجه دلالت و اوضح
این مطلب اوضح از جهه کلام محقق ثانی است فان المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله شرعا
بحیث لا یعتد به و ما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی آخر ما ذکره وجه دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید
میت اگرچه بطریق بقاء تقلید بوده باشد ظاهر است و هم چنین این کلام مستفاد است از عبارت الفقیه فسق
العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا یجب اختلال فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع و لو کان قد قلده
مقلد قبل ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان یقتضی الاستناد الیه و قد خرج عن الاهلیة
لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه وجه دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید
میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق بقاء بوده باشد ظاهر است و این قول مختار اعالم از مشایخ عظام
است که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم و الاستاد الاکمل

الاکمل

الاکمل الحجی للشریعة المحمدیة ما کاد نطیس مولانا آقا محمد باقر و منهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق
اعالی المحققین المدقق الذی یروی العباد عن ... و ... سید المحققین
سیدنا محمد مهدی و منهم المحیی لطریقة المجتهدین و المقدم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا
الاغ الفاضل سیدنا السید علی اعلی الله مقامهم و حشرهم مع اجدادهم فی جنانهم و یدل علیه المروی السالف
الحدیث عن الحسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی
ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم و حرامهم فقال لی اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت این حدیث بر
مدعی آن است که مقتضای حدیث آن است که موقوف علیه تحقق عبادت معبود در هر زمان رجوع بعالم
زنده است پس در صورتیکه رجوع بعالم حی باشد در هر زمان عبادت متحقق نخواهد بود و اما آنچه از اینکه
اعتقد مسائل نموده باشد باستعداد عالی در حق او بانه مجلا واضح ظاهر میشود از کلمات اصحاب آن است که تقلید
میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد خواه استمراری بلکه قول بالمنع از منع تقلید ابتدائی و جواز استدامی
قائل باین ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور سید الشارحین السید صدر الدین در شرح وافیه الاصول کتابی
نموده اند بعضی از متاخرین قبل از این قول شده اند که اخبار او بقول نموده قال در حال بعض المتاخرین
لعدم التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته و عدم جواز تقلید المیت ابتداء ... انتهی کلامه
رفع ... این قول دو چیز است اولا استصحاب و دوم ... و ... ثانیا
پس میگوییم آنکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط در وقت دیگر مشکوک الثبوت
بوده باشد باعتبار ... وقت شک ... در زمان اول کفایت میکند در حکم بثبوت آن در
زمان که مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد
پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما آنکه جواز تقلید
ثابت است بشرط حیوة مجتهد پس بجهت آنکه عمومات دال بر عدم جواز عمل بظن از کتاب و سنت مقتضی عدم
جواز است مطلقا خارج شد ظن مجتهد مادام حیات بوجود با جماع و غیر آن که در سابق بیان شد
و باقی ماند ما عدای آن از جمله عمل بمقتضای ظن مجتهد است بعد از ممات اگرچه در حال حیات تقلید
آن نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات است و آنچه ... کلام اصحاب است
بیان شد کفایت میکند در این باب کلام ... در رساله فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیوة المجتهد
فی جواز العمل بقوله ... شرط استصحاب بقاء موضوع است و این
در این مقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در حال حیات مجتهد وجوب ...

حال ثالث نیست نظر بامکان ادعاء قطع بجواز عمل بقول مجتهد میت و کلام در جواز تقلید غیر سابق و عدم آن است
از این راه است که مرحوم الشیخ السید صدر الدین بعد [illegible] بطلان تقلید فرموده اند فی مؤلفاته و بعض
الثالث فی الجواب عن الدلیل [illegible] المجتهد الذی نقله فی حجیة الاخبار السابقة [illegible] استصحاب
که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس در اینجا تمسک باستصحاب صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید
مسلم نداریم ثابت شد حال حیوة مجتهد وجوب عمل بفتوای مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول کسی است که مجتهد
است و اما ثابت [illegible] مجتهد معین [illegible] جواب میگوییم [illegible] کلام [illegible] است نه قبل از [illegible] شخص
است ثابت [illegible] وجوب عمل است [illegible] مجتهد معین در صورتیکه [illegible] نبوده باشد
کلا بلکه [illegible] عدم لزوم [illegible] نظر باینکه اصل جواز [illegible] است با احکام
اربعه که عبارت از وجوب و ندب و اباحه [illegible] بوده باشد و ظاهر این است که تحصیل
[illegible] بوده باشد پس در چنین صورت جواز [illegible] نخواهد بود و اما [illegible]
پس انتیجه تمام نیست نظر باینکه [illegible] مسائل لازم است و در [illegible]
و این شخص [illegible] مسائل [illegible] نموده از آن مجتهد معلوم است [illegible]
خود را [illegible] مجتهد و [illegible] شود [illegible] که [illegible] پس [illegible]
تقلید جایز نیست بلکه [illegible] است [illegible] شخص [illegible] که [illegible] مکلفین
لازم است در زمان غیبت امام علیه الصلوة والسلام اخذ مسائل و احکام دین خود را از مجتهد نموده باشد
لکن لازم نیست از خود مجتهد بیواسطه اخذ نماید بلکه [illegible] بواسطه عادل [illegible] اخذ میتوان
نمود مشخص است که اخذ جمیع مسائل بلا واسطه از مجتهد [illegible] ممکن نخواهد
چنانچه در عصر ائمه [illegible] بود که [illegible] ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشند از امام علیه السلام عرض
کردند در این باب اذن از حضرت صادر شده که رجوع نماید بفلان شخص مثل ابی بصیر اسدی
چنانچه [illegible] عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر الصادق [illegible] که محتاج میشوم در مسائل
[illegible] از ابا بصیر [illegible] حنیف محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از عبدالله بن
ابی یعفور که گفت عرض کردم خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق [illegible] ممکن نمیشود در هر ساعت [illegible]
خدمت برسم [illegible] سؤال میکند [illegible] سؤال میکند [illegible] جواب [illegible]
حال [illegible] از محمد بن مسلم [illegible] محمد بن مسلم [illegible] اخذ کرده است [illegible]
بالجمله چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفت عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا [illegible]

درباب [illegible] بعضی مسائل [illegible] از [illegible] بوده باشد

و دلالت در عصر زمان ممکن نمیشود [illegible] خدمت شما [illegible] از که اخذ کنم [illegible] فرمودند اخذ کن
از یونس بن عبدالرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بدون واسطه مراجعه بکتاب یا بواسطه
بلکه [illegible] متعدده [illegible] اکتفا میتوان نمود اما [illegible] مثل اینکه کسی دو یا سه مسائل
متعدده در [illegible] خدمت مجتهد [illegible] جواب [illegible] اعتماد
باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص باشد که جواب از مجتهد بوده باشد و اما واسطه یا وسائط
پس این نیز چنین است لکن در صورتیکه سائل معتقد [illegible] بوده باشد لکن با امکان سؤال
از مجتهد بدون [illegible] اکتفا بواسطه نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی
این است [illegible] از شخص واسطه از مجتهد [illegible] باشد [illegible] مقتضی این است که با امکان
اخذ از مجتهد [illegible] بخط مجتهد یا بخط [illegible] در صورتیکه [illegible] شد
لکن در صورتیکه [illegible] باشد [illegible] از این واسطه که یقینا از مجتهد شده باشد
[illegible] از واسطه عادل [illegible] ترجیح دهد [illegible] با امکان [illegible]
اکتفا [illegible] در صورت عدالت راسطه است [illegible] در صورتیکه
[illegible] بوده باشد بعد از آنکه کلام باتمام رسید مطلب این است که [illegible]
از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوییم در این مقام دو بحث است بحث اول در طریق ثبوت
اجتهاد است [illegible] مکلفین که فلان شخص مجتهد است میگوییم طریق آن اختبار است و [illegible]
اما اختبار [illegible] استعلام [illegible] است [illegible] ذات [illegible]
خواه [illegible] اجتهاد بوده باشد پس کسیکه عالم [illegible] مجتهد بوده
باشد [illegible] این شخص [illegible] مشخص [illegible]
[illegible] اجتهاد است [illegible] در این مقام [illegible] این است که [illegible] اجتهاد
کفایت [illegible] باجتهاد این شخص میکند [illegible] از علم [illegible] فلان شخص
مجتهد است [illegible] اکتفا [illegible] نیست بلکه [illegible] اکتفا است پس [illegible]
علم [illegible] است [illegible] مقتضی [illegible] اما [illegible]
باجتهاد شخص [illegible] عادل [illegible] اکتفا [illegible]
اهل معرفت باجتهاد بوده باشد [illegible] مجتهد بوده باشند [illegible]
عادل عالم [illegible] اجتهاد [illegible] اجتهاد این شخص [illegible] بلکه ظاهر این است که اعتماد [illegible]

عادل واحد نیز میتوان نمود در صورتیکه آن شخص مخبر از اهل خبره در جبر باجتهاد بوده باشد لکن اینکه اعتماد
در صورت مذکوره میتوان نمود که آن شخص مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد
پس هرگاه مخبر واحد احتمال غلط نماید مثل اینکه بگوید مظنون من این است که فلان شخص مجتهد است
اکتفا بان نمیتوان نمود و هم چنین است هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در صورتیکه هر دو احتمال
غلط نمایند و اما هرگاه احدهما احتمال غلط نماید و دیگری احتمال بجزم نماید ظاهر این است که اعتماد
میتوان نمود و کلام در اثبات آنچه مذکور شد که اعتماد باحتمالیکه مستند غلط بوده باشد نمیتوان
نمود مانند در صورتی است که ظن آن شخص مخبر هست لسبب شرعی نباشد یا مخبر یکه عام است
پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد احتمال نماید باجتهاد شخص غلط و ظن هر دو یا یکی هست نبوده
باشد مثل عدل واحد یا عدلین که احتمال من علم نموده باشند یا اعتماد میتوان نمود ظاهر این است
پس در این صورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود نه در حق مخبر الیه محقق نباشد از آنچه
مذکور شد مشخص میشود که گاه هست مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد آن شخص میتوانند
نمود و گاه هست نه مخبر و نه مخبر الیه هیچ یک اعتماد نمیتوانند نمود و گاه هست مخبر اعتماد میتواند
نمود لکن مخبر الیه اعتماد نمیتواند نمود اول در صورتی است که مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد مخبر
بعلم و جزم نماید دویم در صورتی است که مخبر احتمال غلط نماید و ظن مستند بسبب شرعی
نبوده باشد مثل اینکه از اخبار مظنون کسی شد که ملکه اجتهاد فلان شخص ثابت است و اعتماد
باین ظن نموده و احتمال اجتهاد آن شخص در این صورت هیچ یک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد آن
شخص نمیتوانند نمود سیم در صورتی است که مخبر مخبر غلط بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده
باشد مثلا اینکه عدل واحد یا عدلین احتمال باجتهاد شخصی نموده باشند و هر دو یا یکی هست
شده از احتمال عدل واحد یا عدلین که احتمال علم نموده باشند در این صورت مخبر اعتماد باجتهاد آن شخص
میتواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر این است که اعتماد نمیتواند نمود اینها در صورتی بود که تعیینها صادر باشد
از اهل خبرت و معرفت حقیقت اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه
دو نفر عادل مسلم العدالة باین نفر عادل احتمال نمود که فلان شخص مجتهد است لکن مبدا اینکه این شخص
مخبر است عارف بحقیقت اجتهاد نیست و در این صورت ممکن است تفصیل داده شود در مسئله
باینکه هرگاه آن دو نفر عادل باین نفر مفید مظنه شد یا اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد در این
صورت اعتماد میتوان نمود و الا اعتماد آن شخص و اما هرگاه خبر دو عادل یا یکی مفید مظنه نشد پس ظاهر

اثبات

اثبات اکتفا بان حتی نمیتوان نمود پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر عادل یا عدلین واحد عارف بحقیقت اجتهاد
احتمال باجتهاد شخص نماید بنحو جزم اعتماد بان میتوان نمود اما این در صورتی است که مخبر بنحو جزم
مجتهد بوده باشد یا آنکه عام است باین معنی هرگاه مخبر از اعتماد شخص مخبر در حق خود مخصوص بوده باشد
یا در حکم یا اجتهاد او اعتماد بقول خود بان شخص میتوان نمود مثل اینکه شخصی عادل از اهل علم از اول علوم
نزد او احتمال میکند باجتهاد خود میگوید من مجتهدم مطلع این احتمال اعتماد میتوان
نمود در حکم باجتهاد او یا بخلاف خود او و بانه این مقول میشود اول آن است که قول آن شخص
مطلقا مفید مظنه نیست دویم آن است که قول او مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارض نیست
بامر موجود است مثل اینکه مخبر عامل اختلاط میکند با اینکه او اشتباه کرده است از احتمال یا که مظنه
ملکه اجتهاد در تام نیست سیم آن است که قول آن شخص مفید مظنه هست و معارض نیست آن
است که قول او مفید قطع است در این احتمال متعدد بان تشکیکی نیست در جواز اعتماد بان در قسم
رابع چنانچه تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد بان در قسم اول ملکه چنین است مثل اینکه
هست در قسم ثالث است این محل اشکال است لکن ظاهر عدم جواز اعتماد است
نظر باینکه عدم جواز اعتماد و عدم ملکه اجتهاد در حق او و لیس استصحاب
انحصار مقتضی عدم است معارضی که نتوان بان نمود در نظر نیست مثل اطلاق با عموم ادله
با لکن اقوال در تحصیل کلام با مظنون اقوام است یا شکوک علی الفقه نیست
مذکور شد میتوان نمود محقق نیامده از آنچه مذکور شد شخص مشتبه عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد
آن شخص مشاهده کردن او و اما آنکه مشتمل بر اصول فقهیه و ما لیفات مسائل الفقهیه نیست
او بوده باشد و این امور اگر چه مختلف عند الشخص هست او بوده باشد مثل در صورتیکه
مطرح نفس مفید علم باشد او وصف اجتهاد یا احتمال مفید علم بان بوده باشد و این قول ظاهر
از سید جلیل سید مهدی و مرحوم محقق صاحب ریاض است و مرحوم علامه اکتفا نموده اند در حکم باجتهاد
بظن تحقق ملکه اجتهاد نموده اند این مظنه حاصل شود مثل مشاهده کردن شخصی که متصدی
بوده باشد در محافل و اجماع خلاف نموده این شخص در اصول فقهیه با جمعی از متاخرین با اثبات
موافقت نموده اند و این در مطلب تمام نیست پس مشاهده کردن کسی که متصدی منصب فتوی است
موجب مظنه باینکه ملکه اجتهاد دارد ثابت است مسلم نیست و بر فرض تسلیم اجرای این ظن در این مقام میتوان نمود
چنانچه بیان شد بدانکه هرگاه کسی مطلع باشد باینکه فلان شخص در فلان بلد مجتهد است خواه آن شخص از اهل

این بلد نبوده باشد یا آنکه باشد ممکن نیست اکتفا نمودن بتقلید آن شخص بلکه لازم است تفحص صحیح نماید تا آنکه
مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه اگر آن شخص هرگاه منحصر شد اعتقاد مجتهد در آن شخص و اما ظاهر است هرگاه
منحصر نشد و وجود مجتهد دیگر در آن بلد احتمال داد لازم است تفحص صحیح نماید تا آنکه کدام یک اعلم می‌باشند
تا تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر این است که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود
در این مقام چند احتمال است اول آنکه انسان کسی وارد بلدی شد عالم نبود مگر آنکه در آن مجتهدی
هست بعد از ورود مطلع شد بر آنکه فلان شخص در آن بلد مجتهد است دویم آن است که می‌داند
در آن بلد فلان شخص مجتهد است لکن عالم نیست در آنکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه ظاهر
این است در هر دو صورت در امور دین خود اعتماد بآن مجتهد می‌توان نمود تفحص از وجود مجتهد دیگر
لازم نیست سیم آن است که عالم است بوجود مجتهدین در آن بلد خواه این علم در ابتدای امر حاصل بوده باشد
یا بعد از تفحص بهم رسید لکن نمی‌داند اعلم مجتهدین بود دیگری معلوم این شخص نیست احتمال اند
در مقام تقلید اکتفا نمود هر یک که خواهد نماید یا آنکه تقلید نماید در بعض مسائل تقلید بعضی
نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری یا لازم است تفحص از اعلمیت بعضی از بعض دیگر نماید بعد از تفحص
اگر مشخص شد بعضی و توانست از بعض در مسئله از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا مخیر
خواهد بود ظاهر تفصیل است در این مقام است اگر عامی مطلع شد در مسئله که محل حاجت این شخص
است اختلاف کرده‌اند مجتهدین بعضی بنحو دیگری بر خلاف آن گفته در این صورت ظاهر این است
که لازم بوده باشد تفحص تا متفحص نموده باشد اعلم اگر او متفحص احدهما الا دیگری متفحص شد
عمل بمقتضای فتوای او متعین است و اگر متفحص نشد در این صورت مخیر است در تقلید هر یک که خواسته
باشد اما عدم لزوم تفحص در صور ثلث مذکوره نظر باطلاق ادله داله بر حجیت فتوی مجتهد مثل قول
صاحب الامر عجل الله فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي
عليكم ومثل علماء امتي كانبياء بني اسرائيل ومثل العلماء ورثة الانبياء ومقبولة عمر بن حنظلة
مروية در اصول کافی و غیر آن و در زیادات تهذیب ينظر الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر
في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما ومثل فاسئلوا اهل الذكر
ان كنتم لا تعلمون واما لزوم تفحص از اعلم او در صورت معرفت مجتهدین و ظهور احتمال اختلاف ایشان و اختیار هر یک
خلاف آن دیگری که دیگری را اختیار نموده پس وجه آن ظاهر است نظر بآنکه هر یک اختیار نمایند از جانب
خداوند عالم جل شانه ... است حق و ثابت در واقع نیست مگر یک چیز ... است احدهما ...

را بانک

ایثار

اثبات که این حکم واجد این حیثیت است که او اخذ نماید و دیگری معنی آن است که چنین نیست ملکه در بعض
اثبات در این صورت عقل حاکم است کم تفحص شود از حال مجتهدین تا متفحص شود اعتماد بکدام یک بیشتر است
پس بعد از تفحص هرگاه متفحص او شد که اعتماد بر او بیشتر است پس ظن او مظنون الحقیقه بیشتر
خلاف قول دیگری پس عمل بقول او متعین خواهد بود و دلالت دارد بر این مقبوله عمر بن
حنظلة قال قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا الناظرين في حقهما واختلفا
فيما حكما وكلاهما اختلفا في حديثكم قال الحكم ما حكم به اعدلهما وافقههما واصدقهما في الحديث مورد حدیث
اگر چه در مرافعه و منازعه است لکن مناط کلی است بجهت آن است که متفحص است الله مجتهد
در آن بلد و هم چنین متفحص است او فقیه یعنی فرد دیگر هم در این صورت عمل بقول او متعین است
ظاهر این است که ظن باو فقیه کفایت میکند و اما الحرمی موصل او فقیه پس ان ملاحظه ... صادره
از هر یک است این در صورتی است که آن شخص از اهل علم بوده باشد با اشتهار ما بین علما بلد آنکه
که فلان شخص اعلم و او توان است با اشتهار ما بین عوام ... اهل البلاد است ... در حکم عدول از
فتوی المجتهد است بقول المجتهد دیگر میگوییم این منقسم به سه صورت میشود واجب العدول و ممنوع العدول
جائز الامرین واجب العدول در صورتی است که کسی تقلید مجتهدی نمود و بعد مطلع شد مجتهد دیگر
که او اعلم از است و در فتوی مجتهد نظر او ممنوع العدول مثل عدول از او در فتوی مجتهد دیگر او متساوی
الامرین در صورتی است که او فقیه و عدم آن مجهول متفحص نبوده باشد بعبارة اخری مثل عدول
از قول مساوی است بقول مساوی معتمد به در معتبره جمله از کتب معتبره مرحوم علامه جواز عدول
است و در این صورت قال في التهذيب اذا اعتقد شيئا من الفروع ثم خالفه فلا يقدح في عدالته وكذا الحكم
اذا افتاه العالم اما لو عدل الحاكم الاخر مع لساعتها في العلم والعدالة لم يقدح في عدالته ولم يف الحكم بالذكر
اذا اعتقد المجتهد شيئا من الفروع وعمل بمقتضاه ثم ظهر له خطاء اجتهاده فرجع في عدالته وكذا المقلد اذا افتاه العالم اما
لو عدل من عالم الى اعلم منه او مساو له لم يقدح في العدالة و مثله ذکر فی نهایة الاحکام و مصرح به در کلام علامه
در تهذيب الاصول خلاف ان است و اذا اتفق له المقلد يعمل الفتوى احدهما لم يجز له الرجوع عنه في ذلك الحكم
والاقرب جوازه في غيره فما يظهر منه في النهاية من دعوى الاجماع على عدم جواز الرجوع فلا يخفى ما فيه قال اذا تبع
العامي بعض المجتهدين في حكم حادثة وعمل بقوله فيها لم يجز له الرجوع عنه في ذلك الحكم بعد ذلك الى غيره اجماعا
والوجه عندي جواز العدول المجتهد في مساويه لا من نفسه ولا يمكن حمله على العدول من المفضول الى
الفاضل ولا على العدول من الفاضل الى المفضول للزوم العدول في الاول وعدم جوازه في الثاني قطعا بل

را بوده صورت تساوی مجتهدین است چنانچه این تصریح به آن شده عبارت السید السید عمید الدین در شرح
الاصول قال و اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة و عمل علی فتواه فلم یجز له الرجوع عنه
فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا و جوّز بعضهم العدول الی فی مسائل غیر ذلک الحکم لا فیه بعینه و هو اختیار المصنف پس
عبارت نهایه محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی اجماع در عدم جواز عدول در این صورت
منافی با حکم به جواز این است در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از این از مرحوم محقق در معتبر و عبارت نیز
در بند کوکر مذکور شد مخفی نماند که در این مقام مقتضی این است که گفته شود تامل نباید نمود در جواز
رجوع به مجتهد در مسئله احکام نظر بعموم ادله دالّه بر حجیت قول مجتهد علی وجه الاطلاق و رجوع به بعض
از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمی شود که قول دیگری از حجیت خارج شود در حق این شخص
سلامکه در این مقام هست آن است که آیا این بعد جواز رجوع خارج شود در حق این شخص کلامیکه در
این مقام هست این است که آیا این بعد از آن مجتهد در صورتی است که در بعد او عازم نشده باشد که در کل
امور تقلید آن مجتهد کرده باشد یا عام است پس رجوع جایز نخواهد بود اگر چه عازم شده که در کل
مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر این است که جمیع در بعضی دیگر جایز بوده باشد اگر چه
در ابتدا عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید او را نموده باشد تنقیح مقام مقتضی این
است که گفته شود مسئله مفروض چند صورت است اول آنست که شخص مقلّد در ابتدا قرار
داده که تقلید دو مجتهد … نموده باشد در بعضی مسائل تقلید و عدم التفات اصل مجتهدین
را نموده باعتقاد یکی و در بعضی دیگر تقلید دیگری دوم آن است در بعضی مسائل تقلید احد مجتهدین
را نموده باعتقاد و عدم التفات از تقلید در بعضی سیم آن است که قرار داده در کل مسائل تقلید
یکی از دو مجتهد نموده باشد مثل آنکه این عزم فعلیه … نماید یعنی قبل از آنکه تقلید نماید اگر چه
در بعضی مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفته که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل
یا در بعضی مسائل چهارم مثل سیم است لکن بعد از تقلید در بعضی مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد
ظاهر این است که منع تجویز … در جمیع … بوده باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است
نظر بآنکه مفروض این است در مجتهد مثلاً هر دو مساوی اند نظر بآنچه با دله سابقه معلوم شد از ادله
حجیت در حق این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعضی نماید توزیع نیز جایز خواهد
بود دلیلی که دلالت کند بر آنکه … احکام شرعیه بالاضافه به مکلف واحد بوده باشد در دست
نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف آن است و اما قسم ثالث که عازم این شده که در

که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد از آن عدول از آن کرده در کل مسائل تقلید دیگری را نموده باشد
یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال نباید نمود نظر با دله دالّه بر حجیت قول مجتهد نسبت به مقلد علاوه آنکه ظن
حاصل است که مثل از این عزم در حق این شخص حجت نبوده هر یک از اقسام مذکوره مطلقا این است که قضیّه
عقل آن است عزم مکلف بر آنکه در کل مسائل تقلید کسی خواهد نمود موجب تقسیم آن ادله بر این حکم استصحاب
نموده اند شده و هم چنین است حال در قسم رابع و وجه آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و کلامیکه هست
در آن بعض است که تقلید آن مجتهد نموده را یا منع نموده اند در آن بعض تقلید مجتهد دیگر نمود یا نه این منقسم
بدو قسم میشود نظر بآنکه مجتهد دیگر یا موافق است با آن مجتهد یا حکم با مخالف در صورت اول نیز تامل
در جواز آن نباید نمود یا … چنانچه در اول مطابق خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطابق خود را آن نیز
مجتهد قرار داده یعنی حین العمل چنین التفات نماید بمرتبه در حال عمل احد مجتهدین ظاهر میشود در تقلید
بر تقلید و عدم آن بنا بر آن مبنای عمل این سه طریقه ممکن خواهد بود مثل آنکه آن مجتهد و مثل این مجتهد
و لکن تشریک و این اکمل است و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول
مجتهد اول مثلا آنکه احدهما محتمل بوده باشد و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب
اشکالیکه در این صورت میشود آن نحو این است که بعد از آنکه این شخص قول اول مجتهد اول اختیار نمود
در مقام عمل پس حکم الهی در حق این شخص این خواهد بود بنابر این هر گاه مجتهد ثانی عدول از آن
تقلید نمائیم و تجویز تقلید قول مخالف نمائیم در همان مسئله لازم می آید قول صحت و قول بطلان
هر دو نسبت بشخص واحد حق بوده باشد و این محال است جواب آن این است که محال اجتماع صحت
و فساد است یعنی دلالت واحد چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم نیست بلکه
لازم آن است چیزی صحیح بود باعتقاد شخصی در وقتی باعتبار چیزی و همان چیز در وقت دیگر باعتبار چیز
دیگر حکم به بطلان نموده باشد و استحاله این مسلم نیست مثل آنکه مجتهد چیزی را واجب دانسته
در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت دیگر همان چیز را حرام دانسته باعتبار دلیل دیگر بعد از حکم بعدم جواز
عدول در این صورت نیز بعنوان کلی نمی توان گفت دو نسبت که عدول نیز در اینجا جایز بوده باشد چنانچه صحیح
بر در کلام محققان در معتبر و کلام مرحوم علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم
جواز عدول ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول و غیره مسلم نیست چنانچه مشخص شد لکن احتمال
این است که گفته شود عدول در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر بآنکه حکم ثابت … نیست مگر وجوب …
فرض این است احد مجتهدین چنین استنباط نموده که آن حکم ثابت است نسبت بشخص معین و جواب … حرمت

و مجتهد دیگر چنین استنباط نموده که این حکم ثابت حضرت نه وجوب مفروض این است رجحانی و نفی
در حق احد مجتهدین نیست مثل آنکه ثابت نیست و مفروض این است مثلا با عدم اطلاع مفتی مجتهد
دیگر بالا اطلاع لکن نظر بعبارات ماتن مجتهدین مخیر بود در اختیار هر یک که خواسته باشد وجوب
را اختیار نموده بمقتضای آن عمل داشت مع ذلک اعتقاد حرمت در آن در رجحان مثلا با اعتقاد
آنکه در واقع نیست مکرر وجوب یا حرمت ممکن نیست و حال این دارد آنکه مجتهد عالم بوجوب چیزی شود باعتبار
دلیلی و بعد حکم بحرمت آن نموده باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست بجهة آنکه در ثانی که حکم بحرمت آن نماید
باعتبار دلیل معتقد این هست که در اول اشتباه نموده بوده است حکم بجواز نموده است مکرر حرمت
و در حاضر چنین نیست نظر بآنکه فرض مساوات بین مجتهد بعد عدم رجحان احدهما است بر دیگری
در نظر آن مقلد مفروض این است نظر بمقتضی احد مجتهدین معتقد وجوب است بمقتضای آن
عمل داشت مع ذلک معتقد حرمت آن شده که در این قطع چنین است غرض مطلب است بیش
از نحو اجتهاد مقلد مجتهد دیگر در مسئله واحد در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بلکه هرگاه
احدهما در نظر او رجحانی بهم رساند پس اعمل کلام نیست بلکه آن از قبیل عدول از مفضول است بسوی افضل
و دانسته شد که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود
هرگاه دو دلیل متعارض باشد در نظر مجتهد بی عیبکه رجحان احد دلیلین بر دیگری مطلقا ممکن نبوده
باشد در این صورت تکلیف مجتهد تخییر است در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام عمل اختیار احدهما نموده
که در مقام دیگر اختیار دیگری نمیتواند نمود با بقاء اعتقاد مساوات مابین دلیلین و ممکن است حمل
مشهور عبارت محقق مذکوره و نهایة الاحکام بر عدم جواز عدول مساوی در حکم دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر
است لکن ارتکاب خلاف ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر خواهد بود وجه آن بعد از تامل در آنچه مذکور شد
ظاهر میشود و اما آنچه ذکر نموده شیخنا الشهید الثانی حیث قال و لو تعدد المفتی و تساووا فی العلم والدین و قلنا بتخییره
مطلقا فقلد من شاء فهل له ان یتخیر ثانیا کما اذا وقعت واقعة اخری فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان و عدمه
اوجه و کذا القول فی تلک الواقعة فی وقت آخر فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام المحقق المذکور شاید
وجه آن بوده باشد در واقعه که در آن رجوع نموده بود باحد مفتیین متساویین هرگاه عین آن واقعه در وقت
دیگر اتفاقا افتاد اعتماد بآنچه در سابق از مفتی شنیده مشکل است نظر باحتمال تجدد رای او متعین
فرموده شیخ شهید این است که رجوع در آن واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول بوده باشد
میتواند نمود و این منافی آن نیست که یا این اولی باشد حکم خواهد بود یا مخالفت با اقلید بمقتضای آن عمل میتواند نمود لا

بنا بر او دو پس وجه آن ظاهر است و اما بنا بر اینکه ثانی پس نظر باحتمال عدم بقاء مفتی اول بر آن فتوی با او لا این شخص عمل
عمل بمقتضای فتوی مفتی ثانی میتواند نمود و اشکالی که مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه
آن بعد از تامل دقیق ظاهر میشود بنابر آنکه اگر متوهم آن که اگرچه او مصاحب در نهایة عظیم و حفظ آن خطر عات
در غایت جسیم لکن مفتی بعد از آنکه اهلیت این منصب جلیل بهم رسانید و صرف طاقت و بذل جهد خود
نمود در معرفت شریعت مطهره و انقاذ عباد از خسارت جهالت و ضلالت و احتراز از در نشر محاسن
شریعت و مبالغه در قلع و قمع مغفوریات المیه حلت عظمته نموده فائز خواهد بود بمواهب غیر متناهیه
واهب متعال جل شانه احتیاط از سوق مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم الاف التحیة منا انصار در مع
بلیغ این منصب شریعت علاوه بیان است که توان استقصا نمود اگرچه در رسایل الاجله از اخیار
مشتمله بر این مطلب ذکر کرده شد لکن نظر بآنکه تکرر اطلاع موجب مزید رغبت مومنان است بتقدیم
اهتمام بآن لهذا مناسب دانسته ختم مقام نماید باحادیث چند که دیگر آن احادیث پس یکی از جمله آن
است مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه و علی آبائه و خلفه
الاف التحیة والسلام که از حضرت روایت فرموده از جناب علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده وحی کرد خداوند جل
آن اثبات از جانب خداوند عالم جل شانه وحی بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی حبیب
در قلوب عباد من داخل کن و محکوم گردان و محبوب گردان نبودکان را یعنی من حضرت موسی عرض کرد
ای پروردگار من چه کار کنم که این نعمت در آن شریف شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان مرا نعم
ظاهره و باطنه من تا آنکه محبت من در قلوب ایشان جا کند اما بعد هرگاه فراگیرند از در کار
کردن پاکی شغال درگاه ما هیات نمائی این نعمت است از برای نفاذ عبادت مثل آنکه روزهای آن
را روزه باشی و شبها را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد که ای پروردگار من
کیست آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید آن شخص کسی است که طغیان ورزیده
معصیت کرده باشد و عرض کرد آن که گم شده از درگاه تو کی است فرمود آن کسی است که جاهل
بامام زمان خود بوده باشد نشناسد آن نفاد را امام زمان او وقت چنین آن کم شده کسی است
که غایب بوده باشد از امام زمان خود بعد از آنکه عارف بامام زمان خود شده باشد در صورتیکه جاهل
بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما او را شریعت دین او را و کیفیت عبادت پروردگار او را و چیزیکه
موجب تحصیل رضای الهی است باو تعلیم نما بعد از آن جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرموده اند بشارت
دهید علمای شیعیان ما را بثواب بسیار و جزای و اعتماد تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت

امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که آنحضرت روایت فرموده از جناب پدر خود و پدران بزرگوار خود از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
که فرموده کلامی که حاصل مضمون آن این است که کسیکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد پس
بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمی که ما باو عطا نموده‌ایم می‌آید در روز
قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور که نور می‌کشد او را احاطه کند جمیع اهل عرصات و بر
بدن او جامه باشد که جمیع دنیا و مافیها مقاومت نمیکند بیک رشته از او و بعد از آن منادی ندا میکند
باهل محشر ای بندگان خدا این شخص عالمی است از جملهٔ تلامذه بعضی علمای آل محمد صلی الله علیه و آله
پس هر کسیکه در دنیا این شخص عالم از حیرت جهل خارج نموده باشد باید متمسک شود بنور او
تا آنکه بیرون برد او را از حیرت ظلمت و تاریکی این عرصات بسوی درجات جنت پس بیرون میرود از
ظلمت عرصات هر کس که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر خیری یا او را گشوده باشد از قلب او
قفل جهل را یا شبهه را از او دفع نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر این آیهٔ شریفه و اذ اخذنا
میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین
و هم چنین در کتاب احتجاج از آن امام عالی مقام یعنی جناب امام حسن عسکری علیه السلام ماثور است
که فرموده که جناب رسول خدا فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر احسان بایتام
بجهت منقطع شدن ایشان از پدران خود پس هر کس محافظت کند ایشان را اعانت نماید خداوند
عالم او را و کسیکه نوازش و احسان کند در حق ایتام احسان نماید بحق او خداوند عالم جل شانه در خانهٔ او
و کسیکه در حق ایتام احسان نماید خداوند عالم جل شانه در خانه او و کسیکه دست خود را بر
سر یتیمی بکشد بجهت محبت نمودن باو و مهربانی خداوند عالم عز شانه بجهت او در بهشت بازای هر موئی
که دست بآن رسیده است قصری کرده وسیع‌تر بوده باشد از دنیا با آنچه در دنیا است و در آن قصر
هست هر چه را که خواسته باشد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعد از آن فرمودند که
اشد از این یتیمی است که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر رسیدن بخدمت امام خود
نداشته باشد و در مسائل دین خود متحیر باشد متنبه شود بیکی از شیعیان ما که عالم باشد
بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهدهٔ جمال ما یتیمی است
در دامن او پس کسیکه هدایت و ارشاد و تعلیم نماید او را بشریعت ما میباشد با ما در منازل
عالیهٔ ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام که روایت نموده‌اند از کاشف اسرار حقائق جناب امام حسن علیه السلام که فرموده [illegible]

یتیمی

کرا

کرامی

کسیکه متکفل ایتام آل محمد بوده باشد ایتامیکه منقطع از ائمهٔ خود بوده باشند و متحیر باشند در
جهل بیرون نماید ایشان را از آنکه هر جهل و دفع شبهات ایشان کند بر فضیلت کسانیکه متکفل ایتام
هستند با طعام و آب ایشان مثل فضیلت آفتاب است که اعظم کواکب مشتهرات بر سهی که
اصغر کواکب است و ایضا در کتابین مذکورین مرویست از آن امام عالی مقام که روایت فرموده از
جناب امام حسین که آنحضرت فرمودند کسیکه متکفل یتیمی که دست او بما نرسید لیکن محبتهای
که باو رسیده و سبب مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما شود پس تعلیم نماید او را
از علومی که افاضه باو شده است تا آنکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد باو از جناب خداوند
عالم جل شانه یا ایها العبد الکریم [illegible] بکرم [illegible]
در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم نموده است هزار هزار قصر [illegible]
با آنچه [illegible] در تفسیر مذکور از آن امام عالی مقام مرویست که زن ضعیفه
[illegible] حضرت جناب سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام [illegible] ضعیفه مادر
شده است [illegible] بعضی [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] حضرت جواب فرمودند تا آنکه سؤال کرد جواب فرمودند تا آنکه سؤال کرد جواب فرمودند
[illegible] سؤال کرد [illegible] از ضعیفه [illegible] معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال
[illegible] شما را مشقت [illegible] ای دختر رسول خدا حضرت سیدة نساء فرمودند سؤال کن
هر چه خواهی [illegible] سؤال از امور [illegible] شما تا آنکه [illegible] جواب آن مشغول باشد آیا
کسیکه اجیر [illegible] بعد از آنکه بار [illegible] اجرت [illegible]
صد هزار اشرفی بوده باشد آیا این شخص حال آنچه کرا است بار اجرت [illegible]
[illegible] بعد [illegible] فرموده الله اجر بعدد جواب هر مسئله [illegible] از آنچه
[illegible] شخص معلم که [illegible]
[illegible] که فرموده [illegible] علمای شیعیان ما محشور [illegible]
در روز قیامت پس خلعت داده [illegible] بقدر [illegible] علوم الهی
[illegible] ارشاد و تعلیم شده [illegible] خلعت داده [illegible]
عالم [illegible] از نور [illegible] جناب [illegible] عالم جل شانه [illegible]
[illegible] متکفل ایتام آل محمد بوده اید [illegible] ایشان را از جهالت [illegible]

ما منقطع بوده از افاضات بیان نموده که ائمه طاهرین ع نبوده باشند ایشان از اخلاص شیعیان که تعلیم نموده اند
شما افاده و باغاث شما افاده را [illegible] شما را از کوه جهالت خارج شده اند پس خلعت بر صید
را افاده بر ایشان عطا خلعت [illegible] بهر ایشان از ایتام ائمه انام علیهم السلام عوض [illegible] که اخذ کرده اند
از افادات معانی رسید که است بیان نفس صد هزار خلعت داده خواهند شد و هم چنین خلعت صد چند
از ایتام بر کسانی که از افادات گرفته اند از وی خطاب از جانب رب العزت [illegible] علم از اصل شان زیاد
که [illegible] علما عوض [illegible] داده اند [illegible] بلکه ضعف ان لا یبلی [illegible] و اکثر [illegible]
خود داده بودند صد هزار بلکه صد ضعف ان را [illegible] و نیز جناب سیده نساء فرموده اند بان
ضعیف [illegible] از ان خلعتها بهتر است از هر چه در دنیا [illegible] است بان [illegible] هزار هزار بار و ایضا در
تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از ان امام عالی مقام ع منقول است که روایت فرموده از کاشف العلوم
و الرضا و جناب امام جعفر صادق ع که فرموده اند حدیثی که حاصل مضمون ان این است که علمای شیعه
ما ساکن سرحدها [illegible] شیطان و اعوان او مسلط [illegible] بر انسان و منع می نمایند ان شیاطین را
از مسلط شدن به ضعفای از شیعیان ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را نصب نموده از برای
مطلب مذکور بهتر این شخص [illegible] از کسانی که جهاد میکنند با ترک و روم و زنگ
هزار هزار مرتبه بجهة انکه این شخص عالم دفع میکند دشمن را از دین شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند
با روم و ترک و زنگ دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا در همان کتاب مذکور روایت است
از جناب امام حسن عالی مقام ع که روایت نموده فقیهی که افاده و خلاص نماید یتیمی از ایتام ما که
منقطع بوده باشد از حضرت ما و محروم است از سعادت مشاهده جمال ما از شر شیطان [illegible] بسبب
تعلیم نمودن او را از امور یکه محتاج الیه است [illegible] چنین فقیهی شدید تر است بر ابلیس از هزار عابد
بجهة انکه عابد اهم او اصلاح نفس خود است و این شخص فقیه چنانچه مقصود او اصلاح نفس خود
هست مصلحت کافه [illegible] و رهائی ان [illegible] هم هست تا انکه مستخلص نماید افاده را از دست
ابلیس و تابع او پس چنین شخصی بهتر است [illegible] و نزد [illegible] عالم [illegible] از هزار هزار عابد و هزار
هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری ع مرویست
است که ان حضرت روایت نموده از جناب محمد بن علی که ظاهرا این است که مراد جناب امام محمد تقی ع
بوده باشد جناب [illegible] است که ان حضرت فرموده اند کسیکه متکفل شود از ایتام ال محمد
را که منقطع میباشند از امام زمان خود و متحیر اند در جهالت و اسیر باشند در دست شیاطین و در

دست

دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص کند ایشان را از دست این شیاطین و نواصب
و بیرون اورده ایشان را از ظلمت جهالت [illegible] شعاع [illegible] شیاطین بسبب باطل کردن وسواس
ایشان و [illegible] کردن نواصب [illegible] حجج پروردگار را و ایشان [illegible] انچه [illegible] این اشخاص
فضیلت داده شده اند از جانب پروردگار عالم [illegible] زیاده از فضل اسمان بر
زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب اسمان و فضل ایشان [illegible] و عابد [illegible] فضل ماه شب
در شب چهارده بر ضعیف ترین ستاره که در اسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن
عسکری ع روایت نموده که ان حضرت فرموده اند علمای شیعیان ما [illegible] که حفاظ ضعفا هستند
از شیعیان ما [illegible] از علما در روز قیامت [illegible] انکه در سر هر یک از ان علما تاجی است که نور ان ساطع
است در عرصات قیامت [illegible] از معادل [illegible] سیصد هزار سال [illegible] شعاع تاج ان علماست و [illegible]
است در عرصات پس باقی نمانده اند در انجا یتیمی که [illegible] علمای ما را از ظلمت جهل از نجات
خلاص [illegible] نموده باشند مگر انکه [illegible] از شعاع انوار ان [illegible] تا انها را
بلند میکنند تا انکه مجاذات [illegible] خدا
بجهة افاده [illegible] علما [illegible] افاده [illegible] ائمه ع [illegible]
ناصبی از نواصب مگر اینکه برسد چیزی از شعاع ان تاجها بچشمهای افاده [illegible] کور میکند
و کور [illegible] میکند [illegible] و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج مرویست
از امام عالی مقام ع که فرموده که جناب سیده نساء فاطمه زهرا ع فرموده که روزی زنی با هم دو دیگری
[illegible] در خدمت ان معصومه نزاع کردند یکی از ان دو زن معانده و دیگری مؤمنه بود پس جناب
سیده نساء تعلیم ضعیفه مؤمنه فرموده اند حجتی را که بسبب ان مؤمنه غالب شد بر معانده پس [illegible]
ان ضعیفه مؤمنه بسیار خوشحال شد پس جناب سیده نساء ع فرموده اند [illegible] فرح و سرور ملائکه به غالب
شدن [illegible] زیاده از سرور [illegible] شیطان و تابعین او [illegible] محزون شدن ان
معانده زیاده شد از حزن خود ان معانده و [illegible] از جانب خدا [illegible] عالم [illegible]
رسیده بملائکه که مهیا نمایند از برای حضرت فاطمه ع [illegible] تعلیم ان ضعیفه مسکینه مؤمنه [illegible]
در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهة ایشان در بهشت مهیا نموده بودیم [illegible]
ظرف [illegible] در حق هر کسیکه [illegible] معانده [illegible] غالب گرداند پس از برای او مهیا نمایند در بهشت
هزار هزار معادل انچه بجهة او مهیا شده بود در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهة او مهیا شده بود در

هزار هزار سعادات انجه محتاج الیها شده بوده در احادیث اهل بیت در این باب بعد تفحص هم کروی کتاب احتجاج
لیسا ولات ولکن ظاهر از کتاب احتجاج آنست که نقل آنها نموده باشند مجملا احادیث در این باب باید
همین قدر دو انتظام کفایت می‌کند با اطلاع بعضی از اینها چه ببیند پس نظر در حکم محبت که
است که خود را از سعادات کثیره بلکه عن قریب صاحب محروم کرداند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان
بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة وارجو بفضله منه الفوز بنیل المراتب العالیة
یعنی عدالت حاصل نمی‌شود مگر آنکه شخص بیگوییم اما عدالت پس آن عبارتست از حالت نفسانیه در بیان
که باعث می‌شود از ارتکاب واجبات و ترک محرمات را و هم چنین ترک منافیات مروت را و بعبارة اخری
عبارتست از حالت نفسانیه که باعث می‌شود اجتناب از محرمات و منافیات مروت را و نظر با آنکه ترک
واجب حرام است پس مندرج می‌شود عبارت شخص بوده و تحقیق این مطلب که مستغنی باشد به بسط
و تطویل بعضی از آن است در اینجا محل آن نیست تحقیق آن که در صفحه در جلد رابع از مطالع الانوار شده است
در این مطلب بعنوان اجمال میگوییم محرمات بر دو قسم است بعضی صغیره و کبیره از ارتکاب کبیره اگرچه مطلقا
منافی با عدالت هست لکن از ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب
اموری است که نزد عقلا مستحسن و مستحسن نباشد مثلا مطالبه بیجا از کسی است که منافیات
مروت از جمله امور مقبوحه نموده باشد لکن دال بر خست نفس و دنائت فاعل و بیحیایی باشد در
نظر عقلا و امثال چنین چیزها در عدالت مشهور منافی ثوابها است بلکه صریح بر خلاف آن قبل از صاحب
مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند راه است اول اختبار است یعنی معاشرت
یعنی بسبب معاشرت ظاهر می‌شود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بعدالت است اگر محل مرجع
شیبا و معصیت یعنی جمیع عادات و هابط نمی‌شود باشد از حالت ملکه باشد از ارتکاب معصیت عفو چنین
حالت که مدلول علیه است بعبارت مختلف میشود شدت و ضعف تام معاشرت است مطلق و مقصر
کماه است معاشرت بجایی برسد که موجب قطع علم بقبح آن میشود و گاه هست موجب ظن میشود ظاهر
این است که اکتفا بظن هم میتوان نمود پس عقوبت حالت مذکوره مخروز نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی
دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل نمایند یعنی بگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه قول
این دو نفر عادل مفید ظن باشد بعدالت آن شخص شخص میشود آن شخص نزد آن شخص حکم بعدالت او میشود
اعتماد بآن شخص در جمیع امور بلکه میتوان بعدالت او مطمئن نمود بلکه با اعتقاد این خادم شریعت مطهره
هرگاه تعدیل از یک نفر که کافی و مفید اعتماد و وثوق باشد کافی است میتوان نمود سیم استفاضه است یعنی هرگاه شخصی

در بلاد مشهور معروف بعدالت بوده باشد و با شهار موجب ظن بعدالت آن شخص شود اعتماد بآن
میتوان نمود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد لازم است خواه
بلاواسطه یا با واسطه که یکی عدالت آن یکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن در مسائل این
شد با امکان اخذ بلاواسطه یا عدم عسر اکتفا بواسطه نماید پس اخذ از مجتهد از خود مجتهد یا از
کتابی که معلوم است با واسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف میشود بالتفات
مختلف مجتهد و احوال مقلد پس گاه است اختفا از کتاب اولی است در صورتیکه مقلد صاحب فهم
باشد و مسئله مختلف شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد و گاه است بعکس این است تحقیق تمام شد
تمام الحمد بیان مطلب بعد مطلب اول بود مطلب ثانی در بیان معرفت اسرار احوال اعمال صلوة
و تنبیه بر رعایت آن حجه و ابتلا است حضرت کریم متعال در اوان اشتغال بنماز که روح حقیقت
نماز است این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها مبین خواهد شد ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

کتاب الصلوة و در آن چند باب است **باب اول** در بیان حقیقت نماز است و در آن چند فصل
است **فصل اول** در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم میشود بواجب و مستحب هر یک از این دو
قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس اقسام آن شش است اول نماز یومیه است دوم نماز
جمعه است سیم نماز عیدین است چهارم نماز آیات است پنجم نماز طواف ششم نماز میت که به نذر
و عهد و نحو آنها لازم میشود بر مکلف و افضل از همه نماز یومیه است یعنی پنج نماز بلکه در شب و روز
اتیان میشود و وجه تسمیه این نماز بیومیه با آنکه بعضی در روز واقع میشود و بعضی در شب چنین
است و اکتفا میشود در این مقام بیکی از اقسام پس میگوییم ممکن است وجه آن این بوده باشد چونکه
انجه در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب تا این سبب تسمیه شده بیومیه تسمیه
للشیء باسم اکثر اجزائه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم عصر سیم مغرب چهارم نماز عشا
پنجم نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز مغرب
سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت در حضر و در این نماز در سفر و حضر نیست **فصل دویم** در بیان اوقات
این پنج نماز است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه
اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و مراد از زوال شمس ظاهر شدن آفتاب است از دایره
نصف النهار و علامت آن زیاد شدن ظل شاخص است بعد از نقصان و متمایل بطرف زیاد شدن

خلاف است بعبارت نقصان و در بعضی اوقات و عادت شرعی خلاف است بعبارت نقصان در بعضی اوقات و حادث شدن
خلاف است بعبارت انعدام آن در وقت دیگر در بعضی بلاد و حاصل آنست که اول وقت نماز ظهر زوال
شمس است بنحوی که مذکور شد بعبارت تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق
مسافر مختص است بنماز ظهر و بعبارت انقضاء این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت نماز عصر
و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب آفتاب بنحوی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند تا غروب شمس
مقداری که کفایت کند ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر و بعد از این
مقدار مختص بنماز عصر است چنانچه در اول بعبارت این مقدار مختص بنماز ظهر میباشد و ما بین
حدین مشترک خواهد بود بین الصلوتین و معتبر در چهار رکعت در این مقام همان قدر واجب است از
فعل و قول در حق کسی که معتدل القراءة بوده باشد در سرعت و بطوء و هم چنین در فعل
توضیح این اجمال مقتضی آنست که گفته شود چون که مذکور شد بعبارت تحقق زوال مقدار چهار رکعت
در حق حاضر مختص بنماز ظهر است مخفی نیست که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان
باعتبار اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوییم مراد در این مقام رکعت مشتمل بر واجب است
و چونکه مقدار واجب نیز مختلف میشود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوییم مراد اقل واجبات
اخف سوره فی الیسرات و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قراءت و بطوء آن میگوییم مراد آن
مقدار عادت که ادا شود در آن ماهیت مصنف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف
اشخاص در مراتب سرعت و بطوء میگوییم مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در
فعل بعضی اشخاص که فعل بسرعت از افعال او معتاد است بخلاف بعضی دیگر میباید بعضی رکعات
معتدل است بالاضافه علی الاغلب اشخاص و بعبارت اطلاع بر این مرتبه میگوییم
دقایق مذکوره چند است اول آنست که در وقت فرض میکنیم در اول زوال شروع کرده اند بنماز ظهر
یکی دو رکعت اول طول داده بسبب آداب و سنن و دیگری با انتظار نموده یا اقل واجب
از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز از رکعت اول فارغ نشده باز چه مذکور شد میگوییم جایز است
در حق شخص ثانی که داخل کند در صلوة عصر خود با آن شخص بعلت آنکه وقت ظهر و عصر
الخ مذکور شد داخل شده است اگر چه امام هنوز از رکعات اول نماز ظهر فارغ نشده باشد با
آنکه در صورتیکه آن مشغول بنماز ظهر شده اند دوم آنست هر گاه فرض شود شخصی بطیء القراءة بعد از
انقضاء مقدار یک رکعت از زمان حال ادا از اول زوال شروع کرده بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز ظهر را بجا

اورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقة حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنا بر آنکه آن مقدار وقت
وسعت کل اقل واجب از صلوة ظهر را داشته باشد بخلاف آنکه اگر مقدار یک رکعت مختص بالاضافه بوجود
این شخص بطیء القراءة بوده باشد سیم آنست هر گاه فرض شود کسی باعتقاد آنکه زوال محقق شده
مشغول بنماز ظهر شد و بعد از ادا اعتقاد او منکشف شد هر گاه بعضی از صلوة ظهر مصادف با وقت
شده باشد بعد یکی از وقت وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته باشد در این وقت من
غیر تامل حکم میکنیم بجواز اتیان صلوة عصر من غیر فصل بخلاف آنکه هر گاه وسعت آن را داشته باشد
چهارم هر گاه فرض شود بالاضافه به بطیء القراءة بمقدار چهار رکعت از آخر وقت باقی بوده باشد
و همین مقدار نسبت باغلب اشخاص معادل هشت رکعت نماز ادا شده باشد در این صورت در حق این
شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد
در حق این شخص اتیان صلوتین بجماعت آن متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و ممکن
بوده باشد بترک قراءت سوره در هر دو نماز از درک تمام صلوة ظهر و درک رکعت از عصر را اقتضا
مثال از غروب چنین نماید اگر فرض شود که چنین ممکن نبوده باشد در وقت که میگوییم و در چنین
صورت این شخص مخیر است ما بین آنکه اتیان صلوة ظهر نماید ادا و نماز عصر را قضا نماید و یا بالعکس
و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر لازم بوده متعین بوده باشد در حق این نماز عصر نماز ظهر را
بعد از آن قضا نماید نظر بآنکه مقدار دو رکعت آخر مختص بنماز عصر است با اشکال و مقدار دو
رکعت اول مشترک است ما بین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر هم نماز عصر در وقت خود
اتیان شده خواهد بود و دو رکعت آنهم در وقت مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت دیگر وقت
مختص بخود نماز عصر خلاف آنکه هر گاه اختیار کند نماز ظهر را در این صورت اگر چه دو رکعت اول از آن
در وقت مشترک شده خواهد بود لکن دو رکعت آخر آن در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص نماز
عصر اتیان شده خواهد بود و اگر چنین نماید بعد از آن نماز ظهر قضا، نماز عصر را نیز اعاده نماید
قضا اکمل تمام خواهد بود **تتمیم** در ذکر خلاف است در تحدید وقت صلوتین بدایة و نهایة اما
در بدایت پس آنچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضاء مقدار ادای نماز ظهر است از
اول زوال این مذهب اصحاب ما است و قولی از شیخ صدوق نقل شده حاصل آن این است که آن بزرگوار
منکر اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب وقت هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر
عصر و ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند موضع اول آن است هر گاه کسی شروع بنماز ظهر نموده

باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر شد بعد بکه قبلی از نماز در وقت واقع شده اند وقت حقیقت
حال منکشف شد بنابر مشهور لازم است تامل نماید تا بمقدار ادای ظهر منقضی شود از زوال
آن وقت شروع نماید بنماز عصر خلافا للشیخ صدوق که مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز است
شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر بی فصل دوم در صورت اتیان بصلوة عصر بعد
بعد از زوال من غیر فصل باعتقاد آنکه نماز ظهر را بعمل آورده است و بعد از فراغ از صلوة خلاف
اعتقاد او منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر باطل است و بنابر قول ثانی صحیح است پس در صورتیکه
بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچ یک از دو نماز ننموده باشد و در این
صورت بنابر مشهور معین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در این حال جایز نیست
بآنکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی آن است که مخیر بوده باشد
نظر بآنکه این مقدار نیز مشترک ما بین هر دو نماز خواهد بود بلکه مقتضای این قول آن است که اشتغال
بنماز ظهر در این وقت نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند که این قول اگرچه مشهور شده از صدوق
لکن از کتب آن بزرگوار کلامیکه صریح در این مطلب بوده باشد بهم نرسیده و در نظر نیست بلکه کلام آن مرحوم
در هدایه ظاهر در خلاف این است و هم چنین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر و عصر را
نکرده باشد تا آخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یک نماز متعین است که اتیان بنماز عصر نماید اما اختلاف
در مختلف نسبت بکسی داده بعد از اطلاق اصحاب بآنکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر مشهور
از کلمات ایشان در آخر وقت آن بچهار قول است اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت ظهر بعد
از زوال است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود بقدر دو سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است در
نهایه که فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بقدر چهار سبع آن
سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه
سایه شاخص زیاد شود بقدر شاخص و تنگی در ضعف این قول نیست بلکه ظاهر این است که مراد
شیخین ... نیز این نحو که ظاهر میشود از کلام ایشان نبوده باشد چنانچه ... در مطالع الانوار
بیان شده ... ابی الصلاح است در کافی ایشان فرموده ... نماز ظهر در حق
مضطر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص بشود اینکه ذکر شد ذکر اختلاف بود در وقت نماز ظهر
مختار الانتهاء و وقت نماز عصر بحیث البدایه و اما اختلاف نماز عصر بحیث الانتهاء پس آن نیز محل
خلاف شده بعضی از ... اشهر ما بین اصحاب مختار ما بعضی فضلا است و آن این است که وقت نماز

مختار ممتد است تا آنکه
ظل شاخص بقدر سبع شاخص
برسد و وقت آخر
نماز ظهر در حق مختار
ممتد است تا آنکه ظل شاخص
بچهار سبع شاخص برسد
و وقت نماز ظهر در حق مضطر

بلغ

تا این وقت هم

عصر ممتد است الی الغروب و تفاوتی ما بین مختار و مضطر نیست و در اصل جواز تاخیر عبث نیست بلی چیزیکه
این است که تاخیر در حق مختار تا آن وقت بلا ضرورت مرجوح و مذموم است و اما بالاضافه بارباب معاذیر
پس چنین نیست قول ثانی آن است که وقت صلوة عصر ممتد است در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل
شاخص شود و در اینحال وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب اعذار
پس وقت باقی است تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن البراج سیم ظاهر
میشود از شیخ ... اصحاب آن است که وقت عصر اگرچه در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب
لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن شعاع آفتاب بزردی چنانچه منقول از ابی الصلاح است در کافی چهارم
آن است که وقت فضیلت نماز عصر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بقدر چهار سبع شاخص
برسد و وقت اجزای آن در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص بقدر شش سبع شاخص برسد
و وقت اجزای آن در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص برسد و وقت آن در حق
مضطر ممتد است تا غروب شمس **مغرب** در بیان وقت نماز مغرب بدانکه اجماع علما
منعقد است بآنکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس و اشکال در این نیست و
خلافیکه هست ما بین علما در این است که غروب شمس بچه چیز است اختلاف کرده اند در این علما
بسه قول اول آن است که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی پنهان گردیدن
آفتاب اگر ابر و مانع دیگر نباشد ملاحظه افق مخفی شد که قرص شمس پائین رفته و مرئی نشود متحقق میشود
که غروب شده است و این قول صدوق است و موافق مذهب عامه است و مشهور ما بین علمای شیعه
آن است که استتار کافی نمیکند در تحقق غروب و اینها متفرق بدو فرقه شده اند طایفه فرموده اند که
علامت غروب انتفای حمره است از مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ
طوسی است و بعضها و این قول ثانی است و جماعتی دیگر فرموده اند علامت غروب میل کردن حمره
مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب این قول سیم است و توضیح این اقوال آن است بعد از آنکه قرص
شمس از افق بجانب مغرب پائین میرود سرخی که از جانب مشرق است میل بارتفاع مینماید و هر قدر
که قرص آفتاب پائین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالا میرود تا آنکه آن سرخی بمحاذات سر میرسد
بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب نمود بلا اشکال وقت نماز مغرب و وقت افطار
خواهد بود و قبل از آن شروع بنماز مغرب نمیتوان نمود و هم چنین جایز نیست افطار و این قول ما بین
دو قول است بنا بر قول اول که علامت غروب استتار قرص است هنگامیکه قرص آفتاب مخفی شد شروع

نماز مغرب و افطار صایم مختص خواص بود و بنابر آنکه جاهل نخواهد بعد مکرر و در علم فقیه هم چنین هر گاه
فرض شود که کسی نماز عصر نکرده باشد تا آنکه قرص شمس مخفی شد بنابر مختار نماز عصر را به نیت ادا
میتواند شروع نمود بنابر قول اول قضا اظهر بود و لکن احتیاط در ما نحن فیه آن است که کسی
تاخیر نماز عصر را تا آن وقت نماید و اگر اتفاقا تاخیر شد تا آن وقت اگرچه نماز عصر را ادا
است لکن احتیاط این است که متعرض ادا و قضا نشود و کالفقیه مطلقه نماید بدانکه شخص
شد که اول وقت نماز مغرب غروب شرعی است و علامت غروب میل حمره مشرقیه است از سمت
راس جانب مغرب و اشکال در این وقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و هم چنین است
کلام در افطار در حق صائم و بعضی از فقها عقب غروب مقداریکه کفایت نماز مغرب کند یعنی که در نماز ظهر
مذکور شد مختص نماز مغرب است بعبارة اخری انفصالا از زمان اول غروب تا اول وقت نماز عشا
داخل میشود و وقت هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانچه از اول وقت بقدر ادای نماز مغرب
مختص باوست هم چنین در آخر وقت بقدر ادای نماز عشا مختص است بنماز عشا پس وقت نماز مغرب داخل
میشود بغروب آفتاب و ممتد است تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقداریکه کفایت نماز عشا نماید
و وقت نماز عشا داخل میشود و بعبارة آنکه از غروب منقضی شد بمقداریکه کفایت نماز مغرب نماید
و ممتد است تا نصف شب و قول با اشتراک هر دو نماز در تمام وقت چنانکه در ظهرین منقول از شیخ
بزرگوار صدوق رحمه الله بوده در اینجا نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار در مقنعه معتبره مطابق با این
حکایت نیست و آنچه مذکور شد در حد بقا خروج وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف ما بین فقهاست
و ظاهر بیش از جماعه از علما قدما اصحاب خلاف در مسئله بچندین قول اول آن است که وقت نماز
مغرب منقضی میشود بزوال شفق که عبارت از حمره مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام
در کافی و شیخ صدوق در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرها
قول ثانی آن است که وقت نماز مغرب ممتد است تا طلوع فجر صادق و این قول را شیخ طوسی در خلاف
نقل نموده از بعضی علماء ما آنجا علمای علیه بل خلاف در متنبه در آخر وقت نماز مغرب سه قول
اول آن است که وقت نماز مغرب منتهی میشود بزوال حمره مغربیه و ثانی آن است که ممتد است تا آنکه
باقی بماند از نصف شب بمقداریکه کفایت نماز عشا نماید و سیم آن است که وقت آن ممتد است تا
طلوع فجر صادق فخر الاسلام اوسطها ... و سیم هر دو ضعیف است خصوصا سیم و هم چنین بعد
در وقت نماز عشا مذکور شد بنابر فقها مشهور و معروف ما بین اصحاب است و در این نیز خلاف شده است

بیه قول

بیه قول اول آن است که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا داخل میشود بعد از انقضاء زمانیکه کفایت نماز مغرب کند
از اول غروب و ممتد است تا نصف شب قول ثانی آن است که وقت آن داخل میشود بزوال حمره
مغربیه و منقضی میشود تا ثلث شب و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه
و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایه و انتخاب سلار بن عبد العزیز دیلمی در مراسم موافق مشایخ
عظام فرموده در نهایه مخالفت نموده در نهایه چنانچه فرموده اول وقت نماز عشا زوال حمره است
و ممتد است تا آنکه باقی بماند نصف شب بمقدار ... و چونکه مشایخ مذکوره از اعاظم
علماء شیعه میباشند بنابر این احتیاط مقتضی این است که شروع بنماز عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه
و اگر نماز جماعت بوده باشد و چون تعجیل در آن مطلوب است اولی آن است که اندکی تاخیر در نماز
مغرب نماید بحدیکه تا فارغ میشود از نماز مغرب و نافله آن زوال حمره شده باشد آن وقت شروع
بنماز عشا نماید لا سیما بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ در خلاف این قول را نسبت بمذهب اصحاب داده
و بعد ذلک گفته هر گاه کسی رعایت این احتیاط بکند مانعی ندارد و قول ثالث قولی است که در
نماز مغرب مذکور شد که ممتد است تا طلوع فجر صادق و این قول را شیخ الطایفه در خلاف و در وقت
نماز مغرب مختص نسبت به بعضی اصحاب داده لکن بیان است آنکه کسی که این قول را در نماز مغرب قائل
شده البته قائل خواهد بود در نماز عشا و این ظاهر است لکن ممکن هست که کسی ادعا نماید که این
قول اگرچه از کلام شیخ در خلاف ظاهر میشود که چنین قائلی در علمای شیعه بوده باشد لکن چونکه
از مبسوط ظاهر میشود این قائل که قائل این قول است در حال ضرورت است نه مطلقا بنابر این
بالاطلاق قائلی نداشته ... در حال ضرورت بس قائل این قول محقق ... خواهد بود بلکه جماعتی از
اعاظم متاخرین این قول را اختیار نموده اند لکن مختار نزد حقیر این است که فرقی ما بین عمد و
مضطر در این باب نباشد بس وقت نماز عشا منقضی میشود بانتصاف لیل مطلقا بنابر این
هرگاه کسی در اول شب خوابید قبل از ادای نماز عشا و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر
این است که نماز او قضا بوده باشد ... و در این مقام ... روزه
بگیرد ... کفاره این عمل ... ظاهر این است که واجب بوده باشد خواه خوابیدن با اختیار
این شخص بوده باشد یا باضطرار خواه متعمد بوده باشد به بیدار شدن یا نه ظاهر این است که صوم
واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و هم چنین ظاهر این است که وجوب صوم ثابت بوده باشد
خواه صوم او بعد از آنکه قضای نماز مغرب بوده باشد یا قبل از آن ... لکن ظاهر این است که ...

در روزه کفاره ترک عشا

صوم مختص بوده باشد بصورتیکه اثنای نوم نموده باشد بیدار نشود الی انقضای زمانیکه وسعت
هر دو نماز را داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل آنکه قبل از مغرب خوابیده و بیدار نشد
مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر این است که صوم واجب نبوده باشد و هم چنین هرگاه خوابید بعد
تحقق غروب لکن قبل انقضای زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد بدانکه مفروض و نقض
و کلام اصحاب آن است که بیدار نشد بعد از نصف شب مثل الخ پس هرگاه مریض شود خوابیده
و بیدار نشد مگر بعد از طلوع صبح ظاهر این است در این وقت نیز روزه واجب بوده باشد و هم چنین
علی الحال در حدیث معتبر که شنیدی حکم در مسئله است که هم مراد است لکن فرق در میان باب حایض
مرد و زن نباشد پس هرگاه زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل
روزه آن روز بر او نیز واجب خواهد بود و آنچه مذکور شد در صورتی بود که اخلال بنماز عشا
شده باشد در وقت آن بجهة نوم و اما هرگاه اخلال بآن شده باشد بسبب اغما یا
سهوا یا بسبب مستی یا شعورا ترک نماز کرده باشد آیا در این صورت روزه آن روز بر این شخص واجب
خواهد بود یا نه میگوئیم اما اغما پس بنا باشکال مبتنی است که روزه بر مغمی علیه واجب نبوده
باشد لکن این در صورتی است که اغما باختیار خود آن شخص نبوده باشد یا بمعنی که این شخص از جهة
خود احداث سبب اغما نه نموده باشد و اما هرگاه باختیار خود احداث سبب اغما نموده ممکن است
که گفته شود که این شخص در حکم آنچه عامد خواهد بود و حکم عامد عنقریب مذکور خواهد شد و اما اخلال
بنماز عشا از جهة سهو پس میگوئیم که سهو بر دو قسم است قسم اول آن است که معتقد این بود که نماز عشا را
بعمل آورده باشد و بعد از نماز عشا نکرد بعد از انتصاف شب منکشف شد فساد اعتقاد او ظاهر این است
در این صورت حکم بوجوب روزه آن روز نتوان نمود و اکتفا بهمان قضای نماز نماید و قسم دوم آن
است که غافل شد از نماز نکرد و در وقتی متنبه شد که نصف شب بوده احتیاط در وی مقتضی این است
در این صورت اخلال بروزه آن روز ننماید و اما اخلال بنماز عشا بجهة مستی پس میگوئیم آن نیز
بر دو قسم است یک قسم آن است که مستی باختیار خود نباشد در این صورت اگرچه حکم بوجوب روزه
آن روز ممکن نیست لکن طریقه احتیاط مقتضی آن است که اخلال بروزه آن روز ننماید و قسم دوم آن
که مستی باختیار خود این شخص بوده که احداث سبب سکر را باختیار خود نموده در وقت حکم این شخص
حکم عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد یعنی کسیکه عمدا ترک نماز عشا کرده تا نصف شب گذشت آیا روزه
آن روز بر این شخص واجب است یا نه در این شک نیست که واجب بوده باشد پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب

خواهد

41

صح

خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و بالجمله از روایات نیز مستفاد میشود که حکم
شود باید چند مطلب اول آن است که وجوب صوم مذکور را با تخصیص بصورتیکه اخلال بنماز عشا
شده باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر هر دو این است که تفصیل داده شود در مسئله باین
که کثیر السهو و ساهی بلکه سفر او معصیت بوده باشد مثل آنکه اگر کثیر السفر بوده باشد این شخص که اخلال
بنماز عشا نموده یا آنکه سفر او سفر معصیت بوده باشد ظاهر این است که واجب بوده باشد که روزه
گرفته باشد در آن روز و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بر این شخص واجب نخواهد بود و هم چنین
هرگاه این امر در شبی اتفاق افتاده که روزه آن روز در شریعت حرام و محرم نبوده باشد مثل آنکه
در شب عیدین اتفاق افتاده و هم چنین است هرگاه عائق از صوم در آن روز هم رسید مثل آنکه مریض
شد یا آنکه ضعیفه حایض شد و هکذا الحال هرگاه سبب صوم در شبی هم رسید که صوم آن روز در شرع
ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب نیست بلکه جایز نخواهد بود بتفصیل علم مقتضی آن
است که گفته شود این سبب صوم در شبی که بهم رسید صوم آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا
مباح است یا واجب اگر حرام بوده باشد ظاهر این است که روزه آن روز در این مقام مطلوب نبوده
باشد پس جایز نخواهد بود و اگر مکروه بوده باشد یعنی مانعی از صوم نبوده باشد واجبست روزه و اما
اگر واجب بوده باشد این محتاج بتفصیل است یا این نحو واجب یا معین است مثل آنکه این امر در ماه مبارک
اتفاق افتاده یا در شبی که روزه آن روز بر این شخص معین بوده بنذر یا بغیر نذر در این صورت ظاهر این
است که لازم بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس صوم معین تداخل خواهد نمود یا آنکه نیت روزه
ماه مبارک یا نذر معین نماید و نیت این نماید که این مجزی باشد از آن صوم که ثابت شده است باخلال بنماز
عشا و تحقیق مبنای این مسئله که هر حصه شود یعنی تا آنکه موقتی در جمله خاص از تعلیقات مطالع الانوار
در مباحث صلوة کسوف ذکر نموده ایم و اشاره اجمالی در جلد اول در مبحث نیت شده در خصوص همین مسئله نیز
شده است و هرگاه صوم آن روز معین نبوده باشد مثل آنکه صوم منذور غیر معین بنذر مطلق بوده و نذر او
بوده و منظور شما این بود که نذر دارد بهمان قصد روزه گرفته باشد شب چنین امری اتفاق افتاده هم
چنین است قضای ماه مبارک در صورت سعه وقت در این صورت اگر در وقت این شخص بدو طریق ممکن
است اول آن است که روزه را بقصد کفاره تاخیر صلوة عشا روزه گرفته باشد روزه واجب بنذر مطلق
را مثلا تا آخر انداخته بروزه دیگر و ثانی آن است که همان روز را بنیت هر دو صوم روزه گرفته صوم بنیت در
اینجا تداخل خواهند نمود و مرجح میانه این دو صورت صورت ثانی است که تداخل در اینجا لازم بود

خلاف در این صورت که تداخل در این مقام جاری نخواهد بود بنابر این هر گاه کسی مشغول صوم شده باشد
که تتابع در آن شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک در صورت عمد [illegible] از نصف چنین
امری اتفاق افتاد [illegible] در آن روز قصد هر دو صوم نماید امتثال هر یک در حق او حاصل
میشود بنابر این اختلال به تتابع هم نخواهد رسید تا آنکه لازم باشد استیناف صوم کفاره باختلال
امر تتابع علاوه ممکن هست که گفته شود در صورتیکه تداخل نبوده باشد بلکه همان روز
را به نیت این صوم سبب اختلال [illegible] مشخص [illegible] شود مثل چنین امری موجب اختلال
به تتابع مطلوب در آن صوم [illegible] در صورتیکه [illegible] سبب باختیار آن شخص نبوده
باشد مثل آنکه فرض شود کسیکه شب [illegible] و روز آن هیچ خواب نکرده باشد و بعد از ادای
نماز مغرب خواست سجده شکر [illegible] بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب باو غلبه نموده باشد
و [illegible] بیدار شد که حال صبح است لکن بعد از فتح باب تداخل [illegible] الملک الاکبر حاجت
باین دقت دیگر نخواهد بود **مطلب سیم** آنست که هر گاه شب چنین امری اتفاق افتاد روز آن
[illegible] در حق چنین شخصی [illegible] نخواهد بود [illegible] تفصیل در این مقام آنست ما بین
[illegible] قبل الانفصال بوده یا بعد از زوال [illegible] بعد الزوال بوده باشد [illegible] جانب
[illegible] بعد از زوال [illegible] باتمام صوم واجب ندارد و اگر قبل الانتقال بوده باشد
تفصیل داده شود ما بین کثیر السفر که [illegible] حکم او [illegible] کثیر السفر بوده باشد
حکم شود بجواز سفر و لزوم صوم در آن روز و اگر غیر کثیر السفر بوده باشد در این صورت تفصیل
داده شود ما بین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجب است حکم میشود بعدم جواز آن و تعیین صوم
بران شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در این وقت لازم می‌آید تعارض [illegible] واجبین [illegible]
نیست در این صورت [illegible] ترجیح [illegible] اختیار [illegible] در نظر شارع مثلا هر گاه فرض شود چنین امری
در شب اتفاق افتاد و روز [illegible] حاج [illegible] تخصیص [illegible] است [illegible]
از [illegible] است در این [illegible] ظاهر این است که اختیار [illegible] نماید [illegible]
[illegible] و با عدم امکان ترجیح مخیر خواهد بود ما بین اختیار احد واجبین و ترک دیگری **مطلب سیم** آنست
که با انقضای این روزه در صورت [illegible] خواهد بود مثل آنکه فرض شود
چنین امری اتفاق افتاد در حق [illegible] اتفاق افتاد [illegible] شده
باشد که [illegible] حالت [illegible] بوده یا آنکه سفر [illegible] بود [illegible]

بلغ

مطلب سیم

باین سبب یا آنکه روزه روز [illegible] نظر [illegible] ممکن نبوده مثل آنکه شب [illegible] بوده باشد یا ایام
التشریق که عبارت از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده باشد در منی یا آنکه اختلال
بسبب [illegible] ظاهر این است که حکم بوجوب قضای این روزه ممکن نبوده باشد در جمیع
صور مفروضه **مطلب چهارم** آنست که [illegible] مختص بنماز عشا است و در سایر صلوات مثل ظهر
و صلوة مغرب ثابت نیست [illegible] بعد از زوال [illegible] زمان که وسعت [illegible] داشته باشد
کسی خوابید و بیدار نشد [illegible] یا آنکه در شب [illegible] نماز مغرب کرده است [illegible]
عشا [illegible] خوابید بیدار نشد مگر بعد از نصف شب از وقت [illegible]
شد [illegible] که نماز مغرب را بعمل نیاورده است یا آنکه بعد از دخول شب [illegible]
[illegible] خوابید قبل از ادای صلوتین و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب [illegible]
[illegible] ادای صلوة عشا [illegible] صوم [illegible] تمام کلام در این مقام
[illegible] لکن نظر باینکه [illegible] اصحاب رضی الله عنهم [illegible]
[illegible] در این مقام [illegible] الائمة النجباء العظام علیهم [illegible]
[illegible] **مبحث چهارم** در بیان وقت [illegible] صبح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عادم صوم است [illegible]

[illegible]

در حق مختار بوده باشد یا مضطر بطلوع شمس پس اینجهت ما بین طرفها است و بتحقیق وطول بی فضل داده
مابین مختار و مضطر دخل بوده اگرچه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق مختار
منتهی میشود بظهور حمره و سحاب مشرقی چنانچه در مبسوط ذکر بوده اند و با سفار صبح یعنی بکمال روشنی
رسیدن چنانچه در خلاف متمکن است اجماع هر دو بیک چیز محتمل نیز در بیان اینکه هر یک از
مواقیت مذکوره در هر یک از صلوات خمس منقسم میشود به قسم وقت فضیلت و وقت اجزاء و مراد از
وقت فضیلت وقتی است که نماز در آن افضل است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت اجزاء وقتی
است که نماز در آن مسقط تکلیف است و صحیح است نسبت بنماز در وقت فضیلت پس وقت فضیلت
صلوة ظهر از اول زوال است تا آنکه ظل حادث بمثل خود شاخص برسد و وقت اجزاء آن بعد از
انقضاء وقت فضیلت است تا آنکه باقی بماند بغروب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت
نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا آنکه ظل شاخص بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت اجزاء آن
بعد از انقضای این مقدار است تا غروب شمس و وقت فضیلت نماز مغرب از غروب شمس است
تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزاء آن بعد از انقضای وقت فضیلت است تا آنکه باقی بماند از
نصف شب مقداریکه کفایت ادای نماز عشا بکند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه
است تا ثلث شب و وقت اجزای آن بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه
و بعد از ثلث شب است تا نصف شب و وقت فضیلت فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور
حمره مشرقیه و وقت اجزاء آن باقی است تا طلوع شمس و تحقیق نماند ظهور حمره در مشرق بعد از
طلوع فجر در دو وقت است اول بعد از فجر بفاصله بسیار کم و دیگر بعد از آنکه خوب روشن
شد و مراد در این مقام که وقت فضیلت ممتد است تا ظهور حمره این معنی است که آخر مذکور شد
و از انچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشا و بیان وقت فضیلت و وقت اجزاء آن معلوم
میشود که وقت فضیلت نماز عشا محصور است به وقت اجزاء یعنی وقت فضیلت آن متوسط است
ما بین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه و ثانی بعد از انقضای
ثلث شب است تا نصف شب و حاصل آنکه علما وقت فضیلت نماز عصر را نیز چنین مبین ساخته اند یعنی
وقت فضیلت آن متوسط است ما بین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه ظل
شاخص بمثل شاخص برسد چه آن وقت وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود و منتهی میشود برسیدن
ظل بدو مثل شاخص و بعد از آن وقت اجزاء است تا غروب مختار خلاف آنست بلکه بعد از انقضاء

مقداریکه

فضیلت

مقداریکه کفایت نماز ظهر کند و وقت نماز عصر داخل میشود بلی بعد از تحقیق ظل اصلی در حالت ثانی
نماز ظهر بعد از این است هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر یعنی راجح این است که تأخیر در نماز
عصر نماید تا فارغ شود از هشت رکعت نافله آن و لکن این در صورتیست که خواهد ایشان نافله بگذارد
باشد و اما هرگاه نخواهد نافله بجا آورد و مجاز تأخیر صلوتین بمقدار نافله مستحب نیست بلکه چنانچه
ایشان بجا آورد ظهر را بعد از زوال نماز ظهر ایشان شده خواهد بود در وقت فضیلت خود چنین است
حال در نماز عصر که هرگاه ایشان بان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر بدون فصل نماز عصر در وقت فضیلت
خود واقع شده خواهد بود خواه ایشان هشت رکعت نوافل کند نافله ظهر اخیر کرده باشد یا نه
غایة ما فی الباب آن است که در صورت عدم ایشان بنافله در هر دو یا احد هما خود را از فضیلت نافله محروم
کرده خواهد بود بلی احتیاط در نماز عشا مسلم است که هرگاه ایشان شود بان قبل از زوال حمره
مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشا در غیر وقت فضیلت خود بدانکه اهتمام تمام در محافظت صلوات
در اوقات فضیلت از افضل قربات و مغایبه مبالغه در اخبار معتبره در این باب بعمل آمده چنانچه در حدیث
الکاشف اسرار ابو دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آن حضرت فرموده که فضل در رجحان
وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است بر دنیا و از اولاد و اموال و در حدیث دیگر از آن سرور علیه السلام
مرویست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است بر دنیا و این معنی است
نوعی جمع عاملین حسنه الحسنات بالآثار جمع محاسن عموم ما لحظ الانسان خود را از این سعادت
عظمی در صورت انقلاب علم و سعی است شدید و خسارت است عظیم و چون که محافظت صلوات در
اوقات فضیلت او قات اهتمام ترغیب بوقت و وقت فضیلت باشد و معرفت وقت فضیلت در بعض
ظهرین چنین که مذکور شد چندان معروف نیست و امام در ظهرین معرفت آن از آنچه که مذکور شد صعوبتی
داشت لهذا مناسب دانسته است در تعیین وقت فضیلت این دو نماز اشاره نماید چنین که ظاهر این
بوده باشد پس میگوئیم مذکور در بحار و عرفان است که چون آفتاب در اول حمل بوده باشد که
شمس بعد از وقت در غایت انحطاط است ظل حادث بمثل شاخص بهم رسد در دو ساعت و چهل
و دو دقیقه یعنی در این وقت فضیلت نماز ظهر ممتد است بقدر دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل
شاخص در این وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه و هم چنین
ظل حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهل دقیقه و دو مثل
شاخص میشود در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه و در آخر جدی که متصل باول دلو است ظل حادث

حادث

و فضیلت
وقت دو
الظهرین

مثل شاخص رسید در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و بعد مثل شاخص رسید در سه ساعت و سی و دو دقیقه
و در وسط دلو معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص
میشود در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در آخر دلو که متصل باول حوت است معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه
و در وسط حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص میشود
در چهار ساعت و یازده دقیقه و در آخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه
ساعت و بیست و شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هجده دقیقه و در وسط
حمل معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و یک دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و بیست و یک دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است ظل شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه
ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط
ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و چهل و هشت دقیقه و در آخر ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص میشود در سه
ساعت و چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در [illegible] ساعت و پنجاه و سه دقیقه و در این اشتباه است
وجه آن را در مطالع [illegible] و در معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش
دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و
هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه و در این مقام نیز
اشتباه شده و وسط سرطان مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط
اسد مثل وسط ثور است و اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است
و اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و اول عقرب مثل اول حوت
است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط
جدی است اینها در صورتی است که عرض بلد [illegible] سی و دو درجه بوده باشد مثل اصفهان و نواحی آن
و بلاد دیگر مثل آن بوده باشد در عرض و در صورتی که عرض بلد بیشتر بوده باشد باکثر مدت
بلوغ ظل حادث بمثل شاخص باید و مثل شاخص بیشتر میشود باکثر و آنچه مذکور شد در بیان مدت
بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل شاخص بعد از آن بودن شمس بوده در اوائل بروج و اواسط
و اواخر آن و در سایر احوال تقریبا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین مقادیر [illegible]

و در وسط جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و [illegible] دقیقه [illegible]

اکرچه

اگرچه مفید قطع نیست بنابر وقوع اشتباه در بعض مواضع لکن چون که مفید مظنه است و باکی در اعتماد بر مظنه
در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای آن نمودن بی عیب است و مع ذلک رعایت تعجیل نمودن انسب
و احکم خواهد بود و آنچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوات فرائض یومیه بود و بیان اوقات
باقی فرائض هر یک در مقام خود بیان خواهد شد **فصل سیم** در تقسیم نمازهای مستحبات و نماز
نافله منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است بلعانة الله تعالی شاید بیان
از آنها در محل خود بیان خواهد شد کلام در این مقام در نوافل یومیه است و تسمیه نوافل یومیه باکثر
بیان [illegible] متبعه باعتبار آن است که اکثر آن متعلق بصلوات یومیه است اگرچه آنچه متعلق
بیومیه نیز هست جایز است اتیان شود در [illegible] باعتبار تسمیه معروف است باسم اغرف ظرفین
و در این نیز چند بحث است **اول** در عدد رکعات نوافل یومیه است بدانکه نوافل یومیه
سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرائض یومیه هشت رکعت نافله زوال است که قبل
از اتیان نماز ظهر اتیان میشود و هشت رکعت [illegible] نماز عصر که قبل از عصر اتیان میشود و بعضی
میشود از اول نافله ظهر [illegible] نافله عصر [illegible] هر گاه [illegible] اضافه نشود مطلقا
[illegible] که هشت رکعت [illegible] نافله ظهر و هشت رکعت را [illegible] نافله عصر [illegible]
بلکه شیخ صدوق در کتاب [illegible] شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر
و هشت رکعت بعد از ظهر قبل از عصر [illegible] نقل شده از ابن الجنید که چهارده رکعت را از نافله ظهر دانسته
و دو رکعت را از نافله عصر و این هر دو قول ضعیف است [illegible] است که مراد [illegible] از ظهر زوال بوده
باشد [illegible] نماز بنابر این [illegible] خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب
جامع [illegible] که شانزده رکعت نافله زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان میشود بعد
از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت که بعد از نماز خفتن است و آن را [illegible]
[illegible] و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت میشود
و اطلاق نماز شب چنانچه [illegible] میشود اطلاق میشود بمجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر
است که قبل از فریضه فجر اتیان میشود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است
این در حضر است اما در سفر [illegible] نصف آن ساقط است [illegible] رکعات این نافله در سفر [illegible]
رکعت [illegible] شانزده رکعت نافله ظهر و عصر [illegible] نافله عشا که [illegible] بوده باشد ساقط است لکن
این در حق [illegible] است که [illegible] بوده باشد [illegible]

جائز
نبوده باشد مثل کثیر السفر یا کسیکه سفر او مشروع نبوده باشد ظاهر این است که جمیع نوافل در حق او ثابت
بوده باشد مثل حضر و هم چنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد
ما بین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام و مسجد النبی در مدینه یا حائر حسین علیه السلام یا مسجد کوفه
پس مسافر در این اماکن اربعه اثبات نوافل ظهرین و وتیره مشروع اند نمود خواه فریضه را قصر کند خواه فریضه
را تمام کند یا اتمام لکن کلام در این است که این حکم در صورت قصر مخصوص است به فریضه در صورتیکه اثبات فریضه
مقصوره در نفس این اماکن نماید یا ثابت است اگر چه اثبات فریضه مقصوره در خارج اماکن نیز نماید — یا در خارج
وعلی التقدیرین نافله را نیز در نفس اماکن اثبات نماید پس مسئله منحصر بچند قسم میشود اول آن است
که اثبات فریضه نماید در خود اماکن تمام و ثانی مثل اول است مگر آنکه اثبات فریضه نماید مقصوره در
این صورت نافله ثابت است مثل حضر سیم آن است که اثبات نافله در خارج نماید و اثبات فریضه
نماید در نفس اماکن لکن تمام چهارم مثل این است مگر آنکه اثبات فریضه نماید در نفس اماکن مقصوره
در این دو صورت نیز ظاهر ثبوت آن است که اثبات نافله توان نمود پنجم آن است که اثبات نافله نماید در نفس اماکن
و فریضه در خارج ششم آن است که اثبات ظهرین از نافله و فریضه در خارج بوده باشد و منحصر است
که در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود و این محل کلام نیست و کلام در این است که آیا در این
دو صورت اثبات نافله جائز هست یا نه هر یک از این دو خالی از اشکال نیست لکن دور
نیست که حکم بجواز اغلب بوده باشد پس در قسم اول اثبات نافله ظهر ممنوع باید در نفس یکی از اماکن اربعه
اگر چه چنین اثبات نافله نیز بوده باشد که اثبات فریضه در خارج خواهد نمود مقصوره یا آنکه نماز
عشا را در خارج مقصوره اثبات نمود وتیره را در نفس یکی از اماکن اثبات مثل آنکه نمود در قطعه آن
که سادس اقسام است اثبات ظهرین یا نافله ظهرین و ظهرین در خارج از اماکن نماید لکن در صورتیکه
ممکن از اثبات ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر در روز سلاطات
که ظهر و ظهرین ضمین بوده باشد چه بلکه مقتضی آن قصر در حق او نبوده باشد اگر چه تبدیل مکان نماید
مگر باقامت عشرة ایام و در این صورت چنین نیست نظر با آنکه ممکن هست در آن وقت نماز را در نفس
اماکن اثبات نماید تا نه با سایر مسافرین در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود اثبات نماید
متعین است که قصر نماید لکن نظر با آنکه ممکن هست از اثبات نماز در مسجد الحرام تمام لهذا میتواند اثبات
نافله ظهر مثلا در منزل خود نماید و بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در مسجد الحرام اثبات نماید
و هم چنین است در مدینه منوره که ... پس محصول کلام در مقام این است

کیا

یا نافله را در نفس اماکن هم

کسیکه در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد جائز است در حق او اثبات نوافل خواه نافله و فریضه هر دو را
در خارج اماکن اثبات نماید یا هر دو را در نفس اماکن اثبات نماید فریضه را در خارج یا بالعکس و در صورت
اثبات فریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع صور اثبات نافله ظهرین و عشا در حق
او مجوز خواهد بود و هم چنین هرگاه کسی از سفر وارد شود در وقت ظهر ببلد خود نافله زوال شده هرگاه
تاخیر در نافله نماید تا وارد به بلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت در حق او جائز است در بین
راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا وارد در خانه یا نه بلکه اثبات نافله و فریضه هر دو در سفر نماید
و در چنین صورت ممکن است اثبات فریضه تا به در خانه خود هست تمام خواهد کرد اگر چه نافله فوت
بوده باشد و هم چنین است هرگاه کسی در اثنای سفر نماید در اول زوال جائز است در حق او اثبات
نافله زوال در سفر اگر چه اثبات فریضه ظهر در سفر نماید بجهة ثبوت نافله و بعد از منکوحه در اداء
مطالع اول فوائد ذکر نموده ایم **مبحث دوم** در بیان وقت نافله ظهر نیز است و در این چند جهات اول
وهو اوسع الاقوال آن است که وقت نافله ممتد است یا نه تا وقت فریضه و این قول اصحاب
و غیره حکایت نموده اند و تا حال بقائل این بر نخورده ایم لکن کلام ابی الصلاح در بحث صلوات مسنونه
اگر چه موهم این هست چنانکه فهمیده است که اوقات نافله ظهر و فریضه ممتد باشد تا ادای فریضه
لکن مذکور شده در اوقات فرائض که آن مسلم وقت فضیلت نماز ظهر را در حق مختار منتهی میداند برسیدن
ظل شاخص بمثل سبع آن و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن ظل شاخص بمثل شاخص
پس مقتضای ما بین نقل کلام او این است که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود
لکن در حق مضطر بلی مقتضای کلام ابی الصلاح در نماز عصر چنین است نظر با آنکه وقت نماز عصر را در حق مضطر
ممتد میداند تا غروب و در حق مختار وقت آن را ممتد میداند تا بلوغ ظل مثل شاخص و هم این است
که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر ممتد است تا آنکه
ظل دو مثل شاخص شود و جماعت بسیار این قول را اختیار نموده اند اما اخراج بعضی از خودشان اتمام
لا اگر کامل فریضتین نماید و بعضی مطلق فرموده اند و استثناء ننموده اند بلکه بعضی تصریح بعدم استثنا
نموده اند فعلیهم و هو اضیق الاقوال آن است که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل حادث
بدو سبع شاخص برسد و بعد از تحقق زوال تا این وقت منزله ما بین نافله و فریضه است و بعد از انقضای
نماز ظهر صحیح باشد که اثبات نافله ظهر در این وقت جائز خواهد بود نظر بخروج وقت آن و وقت
نافله عصر باقی است تا آنکه ظل حادث بعد از چهار سبع شاخص برسد و بعد از انقضای نماز عصر میشود

باین معنی که ایشان نافلهٔ بعد از انتصاف این مقدار و قبل از عصر جایز نیست و مختار ما این قول ثالث است
و از جمله امور یکه درین مقام مناسب است بیان شود دو مطلب است **اول** آنست که هرگاه کسی در
اول زوال بجهة عارضی ترک نافلهٔ ظهر نموده و نماز ظهر را در اول وقت ادا نموده و هم چنین ترک نافلهٔ عصر
نموده و نماز عصر را بعد از ظهر بلا فصل بجا آورده و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده
در این وقت باعث رفع شد منع الله عز وجل نافله را بجا آورده و بقصد ادا و نظر بقضا و بعد هر دو هرگاه شود
که رفع باعث شد بعد از ادای ظهر و قبل از ادای عصر در این صورت آیا میتواند ادای ایشان نافلهٔ
ظهر نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه این نافله است در وقت ترجیح و ان فضیلتی است جواز
این نافلهٔ مقدم بر صلوة ظهر و عصر مقتضی این است که بعید است ظاهر این است که آیا جایز بوده باشد
مطلب دویم در تحدید وقت نافلهٔ ظهر و عصر است بحسب ساعت بنابر آنکه مذکور شد بعد جایز او آن
است که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص و دانسته شمس در راس جدی بوده باشد در یک
ساعت و نیم و هفت دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه و در وسط جدی در یک
ساعت و نیم و هشت دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر جدی که اول
دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک ساعت و چهل دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و هفده
دقیقه و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یک ساعت و نیم و شانزده دقیقه و بچهار سبع
در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یک ساعت و
نیم و شانزده دقیقه و در این اشتباه است و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه و در وسط حوت
بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم
و هشت دقیقه و دیگر در آخر حوت که اول حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت [illegible]
دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و سیزده دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت
[illegible] دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است بلوغ ظل
بمقدار دو سبع در دو ساعت [illegible] و پنج دقیقه و در این اشتباه است و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم
و هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت [illegible] دقیقه و بمقدار چهار
سبع در دو ساعت و نیم و یازده دقیقه است و در آخر ثور که اول جوزا است بلوغ ظل بمقدار دو سبع
در یک ساعت و چهل و نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه و در وسط جوزا بلوغ
ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و چهل و [illegible] دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه

و در وسط

در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و نیم و هشت دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت
و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و چهل
یک دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و وسط سرطان مثل وسط جوزا است و آخر
سرطان یعنی اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول
سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل
اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و آخر میزان یعنی اول عقرب مثل اول حوت است
و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است و وسط قوس
مثل وسط جدی است و در بعضی مواضع اگرچه اشتباه شده لکن چندان تفاوتی نیست که منافی با مظنه بوده باشد
بنابراین عمل بمقتضای آن نمودن در ادای نافله خالی از عیب است تحقیق آنکه مذکور شد در وقت
نافلهٔ ظهرین در غیر روز جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست و هم چنین عدد رکعات نافله
روز جمعه علاوه است از عدد رکعات نافلهٔ سایر ایام بچهار رکعت پس عدد رکعات نافلهٔ روز جمعه
بیست است و اشکالی در این نیست بلکه کلام در وقت ادای این بیست رکعت است و احتمالات
در این ... اول آن است که ادای ایشان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بجهة یعنی
یک دفعه ظاهر این است که جایز بوده باشد در هر وقت از اوقات قبل از زوال که بوده
باشد خواه وقت طلوع شمس و آفتاب یا وقت بلند شدن آفتاب یا قریب بزوال بوده باشد
در هر وقت که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را یک دفعه ادای ایشان میتواند نمود دویم آن است
که مجموع بیست رکعت را ادای ایشان نماید قبل از زوال لکن متفرق باین نحو که خواسته باشد
ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام مطلوبه آن است که توزیع نموده باین نحو
که شش رکعت را در وقت انبساط شمس یعنی وقت طلوع شد آفتاب در سطح زمین ادای ایشان نماید
و شش رکعت را هنگامی که آفتاب بلند شد ادای ایشان نماید و شش رکعت را قریب بزوال ادای ایشان نماید
و بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جایز نباشد یعنی که جایز نیست تأخیر نماید بلکه باید دو
رکعت را بعد از زوال ادای ایشان نماید و اگر اتفاقی افتاد در زوال شد ادای ایشان باین دو رکعت نموده
باشد قبل از ادای بعضی ادای ایشان باین دو رکعت نماید سیم آن است که ادای ایشان نماید بمجموع بیست
رکعت نافله بعد از زوال و قبل از ادای بعضی مجتمعه بوده باشد یا متفرقه و این قسم اگرچه از کلام
شهید ثانی در شرح لمعه و مقنع شرح ارشاد ظاهر میشود جواز آن لکن مختار عدم جواز است چهارم آن است

و دو رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال ادای ایشان نماید ۱۲

که ایشان نماید مجموع بیست رکعت نافله در میان دو نماز خواه جمعه بوده باشد یا متفرقه و این نیز جایز است
اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح نموده‌اند به جواز تعجیل آن است
که ایشان نماید مجموع بیست رکعت بعد از ادای فریضتین و شکی نیست در جواز این نیز خواه جمعه ایشان نماید
یا متفرقه لکن کلام در این است که در این وقت به نیت قضا ایشان نماید یا به نیت ادا و اولی این است که به قصد قربت
مطلقه نماید و قصد ادا و قضا هیچیک نشود ششم توزیع است و این چند قسم متصور میشود اول آن
است که بعضی از این نافله را قبل از زوال ایشان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین دوم
آن است که بعضی از آن را بعد از زوال و قبل از فریضه و باقی را مابین فریضتین ایشان نماید ثالث آن است
که بعضی را بعد از زوال ایشان نماید قبل از فریضتین و باقی را بعد از فریضتین چهارم آن است که بعضی را
بعد از زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن را مابین فریضتین و بعضی دیگر را بعد از فریضتین پنجم آن است
که بعضی را قبل از زوال ایشان نماید و بعضی را بعد از انتقال قبل از فریضتین و بعضی را مابین فریضتین
فقط یا بعد از فریضتین هم ایشان نماید ظاهر این است که هیچیک از این اقسام خمسه جایز نبوده
باشد بلی اقسام دیگر هست که مضایقه از جواز آنها نداریم اول آن است که بعضی از نافله را قبل از
زوال ایشان نماید و تتمه را مابین فریضتین و سه قسم از این مخصوص است یکی آن است که هشت رکعت
مابین فریضتین ایشان شود دوم آن است که شش رکعت فیما بین ایشان نماید سیم آن است
که چهار رکعت فیما بین ایشان شود دوم آن است که بعضی از نافله را قبل از زوال و تتمه را بعد از
فریضتین چهارم سیم آن است که جمع مابین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال ایشان نماید
و بعضی را بعد از انتقال لکن فیما بین فریضتین و تتمه را بعد از فراغ از هر دو فریضه ایشان نماید و در بیست
این اقسام هم جایز بوده باشد بلکه مطلب این است که حکم بعث تمام بدین کرده و مطلب اول آن است
که مذکور شد که هرگاه کسی ایشان نماید بیست رکعت تمام نماید هر یک از اقسام مذکوره که بوده باشد
مؤدی بیست خواهد بود مگر قسمی که تصریح شد به عدم جواز آنها لکن افضل از همه آن است که ایشان
شود مجموع بیست رکعت قبل از انتقال بنحوی که مذکور شد یا به نحوی که شش رکعت وقت انبساط
شمس و شش رکعت وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب به زوال و دو رکعت متصل به زوال الا اینکه
در این مقام هست این است که هرگاه معتقد باشد به اتفاق فتاوی در روز جمعه ایام نافله
حال خود باقی است با وجود آنکه ایشان نماز نافله در این روز قبل از نماز جمعه ساقط
منتهی است ظاهر اتفاق است پس نافله مذکوره به حال خود باقی است اگرچه در صورت مؤخر
بوده باشد

بوده باشد و ظاهر این است که حکم منفرد بغیر این نماز بوده باشد مطلب ثانی آن است که مجموع این بیست رکعت
نماز از نافله ظهر و عصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است یا شانزده رکعت از نافله ظهر
است و چهار رکعت از وظیفه یوم جمعه است ثمره در قصد نیت ظاهر میشود ظاهر اخبار اول است
پس ده رکعت اول به نیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میآورد و ده رکعت باقی را به نیت نافله
عصر لکن اولی این است که نیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه یوم است متعرض هیچیک
نشود بلکه مقصود این باشد چونکه شارع مقرر فرموده در این روز بیست رکعت نماز بجای آورد
قربة الی الله و طلبا لرضاه این نماز را بعمل میآورم مطلب سیم در بیان وقت نافله مغرب است وقت
این نافله داخل میشود بعد از انقضای مغرب یعنی بعد از آنکه فارغ شد از نماز مغرب و بعد از تحقق غروب لکن
جایز نیست ایشان نافله مگر بعد از اتمام نماز مغرب و بعد از خروج وقت این نافله خلاف است
قول اول مشهور و معروف مابین فقها این است که وقت آن منقضی میشود به زوال حمره مغربیه

و ظاهر محقق در معتبر و علامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه بر این معنی است مطلب پنجم آن است
که جمعی از اصحاب قائل شده‌اند به امتداد وقت نافله مغرب و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک
جمع مابین هر دو قول است اول در حق مختار و دوم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح
در کافی نظر به آنکه در فضل صلوات مسنونه فرموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است به امتداد
وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب قائل شده که وقت مختار منتهی میشود به زوال حمره مغربیه و
وقت مضطر باقی است تا نصف شب و مختار مابین فقهای اول اولی است بلکه مناسب این است که
نیت شود در این مقام چند چیز اول آن است که هرگاه فریضه شود کسی در بجا آوردن نافله یا شبیه آن در زیادتی داد
که وقت نافله مغرب بوده باشد وجوب قضا ایشان نماید و نمازش فوت شود بلا فصل بعد از فریضه باعث شد و زیاد داد
که ایشان نافله مغرب بوده باشد بعد از زوال حمره است ایشان نماید به نیت قضا و اگر قبل از زوال حمره
است ظاهر این است که به نیت ادا ایشان نماید دوم آن است که مکروه است حرف زدن مابین مغرب
و نافله آن و همچنین مابین چهار رکعت سیم تعقیب مستحب است بلکه مستحب است بعد از فراغ از فریضه اولی این
است که ایشان شود به این سجده متصل به نافله مغرب مطلب چهارم در بیان خواص نوافل مذکوره است
نیت نظر نفس و در این چند مقام است اول آن است که نافله ظهر که مشتمل بر هشت رکعت است دو وقت
این دو نماز منتهی این اجمالی است که هرگاه کسی یک رکعت از نافله ظهر را در وقت ایشان نمود وقت
نافله منقضی شد در این صورت جایز است که تمام رکعت دیگر را اتمام نماز ظهر کرده اند بعضی هشت رکعت

بعد از انقضای وقت نافله ایشان نماید بعد از آن نماز ظهر را باید و هم چنین است حال در نافله عصر پس هرگاه
یک رکعت را قضا [illegible] در وقت خود ایشان نموده و وقت این نافله منقضی شد میتواند اتمام نافله عصر
نماید و بعد از نماز عصر اشکالی در این نیست لکن کلام در این است که آیا این حکم منحصر مختص بصورتی
است که این شخص باعتقاد سعه وقت نافله شروع بنافله نموده و بعد از ایشان یک رکعت فساد اعتقاد
او منکشف شده یا آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتیکه قبل از شروع
بنماز نافله معتقد آن بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن را در این صورت
جایز هست یک رکعت را در وقت ایشان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر این است که حکم در هر
دو صورت ثابت بوده باشد و مختص بصورت اولی نبوده باشد لکن اشهر در صورت اینست که خروج
وقت نافله بعد از ایشان یک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم
ثابت نیست اما در این صورت اتمام دو رکعت جایز است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر
اول است لکن این در صورتی نیست که باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکعت
فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج بشود قبل از اتمام رکعت در این صورت اگر چه اتمام دو رکعت
جایز است یعنی قطع نماز او لازم نیست لکن اتمام همه نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز
منکشف شد که ممکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر این است که شروع بنافله در این صورت
جایز نبوده باشد **مقام دویم** در اینست که آیا مزاحمت در نافله روز جمعه ثابت هست یا نه یعنی
که کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت منکشف شد که وقت نافله
خارج شده یعنی وقت فریضه داخل شده تحقیق در مقام در این صورت ظاهر این است که مزاحمت نبوده باشد
یعنی اتمام نافله روز جمعه جایز نبوده باشد و اما اتمام آن نمازی که شروع نموده و بعد از ایشان یک رکعت
وقت خارج شد ظاهر این است که جایز بوده بلکه دور نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد
اگر چه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد [illegible] منافی آن است که مزاحمت نافله در روز
جمعه با فریضه ثابت نیست اگر چه ده رکعت نافله را بلکه هجده رکعت را بجا آورده باشد بلی هرگاه هجده
رکعت تمام نموده باشد و شروع برکعت نوزدهم نموده باشد در آن وقت وقت نافله خارج شود یعنی
وقت نماز ظهر داخل شود در این صورت میتواند آن دو رکعت را اتمام نماید تا بسبب یک رکعت تمام شود اگرچه
این تمام فریضه مقدم **مقام سیم** در مزاحمت نافله مغرب است با فریضه عشا یعنی کسی شروع بنماز نافله
مغرب نمود باعتقاد آنکه وقت تمام نافله باقی است بعد از اتمام یک رکعت وقت خارج شود در این صورت

ظاهر

این

ظاهر این است که اتمام نافله مغرب یعنی چهار رکعت را میتواند نمود و لکن اتمام آنچه شروع نموده ظاهر
که جایز بوده باشد اگر چه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد اما این در صورتی است که قبل
از شروع بنماز معتقد سعه وقت است بهمه چهار رکعت بوده باشد و هرگاه چنین نبوده باشد این
منقسم بچند قسم میشود اول آن است که معتقد این هست که فقط دو رکعت از وقت نافله باقی است
در این صورت ظاهر این است که میتواند دو رکعت از ایشان نمود ظاهر این است که میباید در این وقت قصد
کند که این دو رکعت آخرین است دویم آن است که معتقد این است که وقت وسعت یک رکعت را
دارد نه دو رکعت را در این صورت ظاهر این است که شروع بنافله نمیتواند نمود سیم آن است که معتقد این
است که وقت وسعت سه رکعت را دارد در این صورت ایشان بدو رکعت میتواند نمود نه علاوه چهارم آنکه
مقصد پنجم در بیان بعضی نمازها که وارده در این وقت است یعنی ما بین نماز مغرب و نماز عشا در
اخبار بسیار از این وقت یعنی ما بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق و هم چنین ما بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس
تعبیر بوقت بساعت غفلت شده و وجه تسمیه این وقت بساعت غفلت چنانچه [illegible]
دارد [illegible] آن است که جنود شیطان در این وقت غافل [illegible] احوال انسان [illegible] این است
که این ساعت ساعتی است که جنود شیطان از انسان غافل میباشند پس انسان از شر ایشان در
این وقت محفوظ میباشند پس دعا و عبادت در این وقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود
و بعضی که اشاره بآن شده این است که شیطان [illegible] میکند لشکر و جنود لیلیه خود را از برای اغوای
عباد الله از وقت غائب شدن شمس تا زوال شفق که [illegible] بوده باشد و هم چنین [illegible]
میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس [illegible] وقت [illegible]
عسکر [illegible] نموده و منتشر ساختن جنود است بجهة اغوای خلائق پس در این دو وقت چونکه
مشغول [illegible] میتوان گفت که غافلند از احوال انسان [illegible] چونکه [illegible]
ایشان بجهة اغوای ناس لهذا مناسب این است که در این وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود
تا از شر ایشان محفوظ باشد [illegible] ساعت شر [illegible] و غالب ناس از شر ایشان
[illegible] غافلند لهذا تسمیه شده بساعت غفلت [illegible]
شیطان [illegible] بجهة اغوای [illegible]
مناسب تسمیه شده بساعت غفلت [illegible] در این مقام اشاره است به بعضی نمازهائی که
وارده در این وقت که عبادت از بعد از نماز مغرب قبل از نماز عشا است و این مقام [illegible]

بعد نماز اول چهار رکعت که نافله مغرب است که بجا آورده شد و تعقیب نماز ادا شد که مشهور است نزد اهل سنت بصلوة
غفیله و این نماز دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد این آیه را بخواند وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا سبحانک
له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند وعنده مفاتح
الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا
رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین عبارت حدیث بعد از این آیات فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه
وقال اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل
بی کذا وکذا ویقول اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام
لما قضیتها لی وسئل الله حاجته اعطاه الله ما سئل این است عبارت حدیث مؤلف گوید که وان تفعل
بی کذا وکذا اشاره است باینکه حاجت خود را در اینوقت ذکر نماید و مؤلف گوید در آخر حدیث وسئل الله
حاجته اشاره باین است که حاجت خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید و گویا نکته مکرر ذکر این بوده باشد
که یک مرتبه متوسل میشود بذات اقدس جل شأنه در قضاء حاجت خود بعموم شفاعت مفاتح الغیب
بجهت اینکه موجب توسل بعنایات الهی است از اسم اعظم الهی وغیره از جمله جهت اینکه عالم بالغایب
مکرر باری تعالی جل شأنه و باین اشاره است قوله عم بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبه
دیگر وسیله قضاء حاجت خود قرار میدهد سید المرسلین صلوات الله علیه وآله الطاهرین را و باین
اشاره است قوله عم فاسئلک بحق محمد وآله و قوله عم وسئل الله حاجته ممکن است که مراد این بوده
باشد که ذکر حاجت خود کند بعد از آنکه گفت تعلم حاجتی یعنی بعد اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی
تعلم حاجتی ان تغفر لی ذنوبی و تعجل بمن اخرتهم لدینک وخلقتهم لجنتک و تیسر لی فی اداء
الطریق للوفود علیک وتجنبنی فی نعت اولیائک الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ... که خواهد
ذکر نماید اینوقت بگوید فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلم لما قضیتها لی و ممکن است که مراد این بوده
باشد که ذکر حاجت خود نماید در آخر باین نحو اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک
بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی آن وقت ذکر حاجت خود نماید و احتمال سیم آن است
که قوله عم وسئل حاجته اشاره بوده باشد به تفسیر کذا وکذا در اول که فرموده وان تفعل بی کذا وکذا
وان تعبیرات چه اگر مراد این بوده باشد که مناسب در جنب آنچه ذکر شده بلند و احتمال چهارم آن
است که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز سئل الله حاجته خود نماید بنابراین وسئل حاجته عطف

خواهد بود

خواهد بود متصل که در اول حدیث مذکور است و اول حدیث این است من صلی بین العشائین رکعتین قرا فی
الاولی الحمد وقوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله وکذلک ننجی المؤمنین وفی الثانیة الحمد وقوله وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی آخر الآیة فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه الی آخر الحدیث حاصل معنی حدیث بنابراین
چنین خواهد بود کسیکه میان نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سئوال
کند حاجت خود را بعد از نماز هر گاه چنین نماید خداوند عالم اجابت طلبت او خواهد فرمود و حاجت
او را بانجام خواهد رسانید و هر گاه جمع ما بین همه نماید به احتمالات حسب محتمل کرده خواهد بود بانجی
که بجا آورد وان تفعل بی کذا وکذا ذکر حاجت خود نماید و هم چنین بعد از آن که گفت تعلم حاجتی سئوال
حاجت خود نماید و اعاده آن نماید بعد از آنکه گفت لما قضیتها و هم چنین بعد از فراغ از نماز اگر
چنین نماید اشمل و اتقن خواهد بود معنی نماند آنچه که مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت این نماز
بود و کلامیکه در این مقام هست در حکم آن است که آیا این نماز داخل نماز مغرب و عشاء است یا
بجا آورد باید تحقیق در این باب تفصیل در مقال است پس میگوییم اتیان باین نماز یا قبل از زوال
سرخیات که در جانب مغرب هم رسد بعد از غروب یا بعد از آن در صورت اولی یا انقضا
نماید بهمین دو رکعت یا جمع میکند ما بین آن و چهار رکعت نافله مغرب در صورت ثانیه
یا این دو رکعت نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط آن اتیان مینماید یا بعد از آن
پس از تمام مسئله شش است اول آن است که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال حمره مغربیه
و انقضاء نماید بر آن تعقیب آن است که جمع نماید ما بین آن و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد
بر نافله مغرب در این دو صورت ظاهر این است که اتیان باین نماز مشروع نخواهد بود سیم آن است
که جمع نماید ما بین این نماز و نافله مغرب لکن اتیان باین نماز نماید ما بین نافله مغرب مخصوص
است که این مثل از زوال حمره مغربیه خواهد بود این قسم نیز ظاهر این است که جایز باشد
چهارم آن است که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت نافله مغرب لکن قبل از زوال
حمره مغربیه این نیز دور نیست که جایز بوده باشد پنجم مثل چهارم است مگر آنکه اتیان باین دو
رکعت بعد از زوال حمره مغربیه بوده باشد ششم آن است که انقضا نماید باین دو رکعت لکن
بعد از زوال حمره مغربیه این هم ظاهر این است که جایز بوده باشد پس اتیان باین دو رکعت
در چهار صورت که اول مذکور شد بی عیب است لکن اینها مختلف میباشند در قوة و ضعف بلی
معنی که در صورت اولی تمام بجا آورده کمال قوة دارد و صورت ثانیه اگرچه جایز است لکن مثل این دو

سورت دو موضع نیست چنانچه جواز در صورت ثالثه اقرب است از صورت رابعه است و ممکن است که هرگاه
کسی دو رکعت نافله مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد و بعد از ان قصد هر دو نماز کند
هم قصد نافله مغرب و هم قصد این نماز از امتثال کتب هر دو نماز عمل آورده باشد پس ثواب
هر دو نماز خواهد بود ان شاء الله ثم وجه جواز این نماز در چهار صورت که مذکور شد عدم جواز
در دو صورت اخیره ظاهر میشود از مطالع الانوار و از جمله صلوات وارده ما بین نماز مغرب
و نماز عشا نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر نموده از جناب
رسول صلی الله علیه و آله که انجناب بعد از مقام وصیت بلفظ خود فرموده که وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز
میان مغرب و عشا از اینکه بکنید و در رکعت اولی بعد از حمد سیزده مرتبه سوره اذا زلزلت
و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسی که این نماز بکند در هر ماهی
می باشد او از جمله متقین و هرگاه در هر سالی بکند میباشد او از جمله محسنین و هرگاه در هر جمعه
بکند میباشد از جمله نمازکنندگان و اگر در هر شب بعمل آورد در بهشت مزاحم من میشود و ثوابش را غیر از
خداوند عالم جل شانه کسی احصا نمی تواند کرد و امتثالا لله میشود و چون که حدیثی که مشتمل است بر این نماز هست
ضعیف است لهذا فضیلت این نماز و اوقات مکرر و در صورتیکه اتیان بنافله مغرب نماید بالکه این
نماز را مقدم بر نافله مغرب اتیان نماید در این دو صورت ظاهر این است که اتیان باین نماز عیب نداشته
باشد و از جمله نمازهای وارده ما بین عشاین نمازی است که در ده شب اول ذی الحجة الحرام ما بین
این دو نماز وارد شده و این نمازی است روایت شده از کتاب اقبال سید رحمه الله از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام که انحضرت فرمود که جناب رسول الامین بمن امر نمود باید تا کنی دو رکعت نماز را
میان نماز مغرب و عشا در ده شب ذی الحجه و بخوانی در هر رکعت از این دو رکعت بعد از فارغ از
سوره مبارکه حمد سوره قل هو الله احد و این ایه شریفه را وواعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها
بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و قال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع
سبیل المفسدین بعد از ان که این دو رکعت نماز را میان این دو نماز و این ده شب بعمل آوردی
شریک خواهی بود با حاج در ثواب ایشان اگرچه حج نکرده باشی و این نماز نیز مثل نماز وصیت است
بلکه بحسب سند این اضعف از سند آنست چرا که بحسب در احادیث کتب معتبره روایت نشده
و سید بن طاوس نقل نموده این را از کتاب ابی اشناس و اصلا این کتاب بعید از ثقات
مصنفان پس اتیان بان نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فضیلت مگر غیر یکه در صلوة وصیت

مذکور شد با این فرق که انقضا نماید بالتزام نماز اتیان بنافله مغرب نماید با آنکه در صورت چهارم بودن ورود
اول اتیان باین نماز نماید بعد بنماز نافله مغرب و در این دو صورت عیب خواهد بود چنانچه وجه
ان در مطالع الانوار مبین است و از جمله نمازهائیکه مشتمل شده و در لیالی عشا میان نماز مغرب
و عشا میکنند نماز هدیه میت است و این مطلقا ماخوذ نشده بلکه ثانیا لکستری از ابراهیم
نماز ... آنچه کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن این است صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان
فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و انا انزلناه عشر مرات فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل محمد
و ابعث ثوابها الی قبر فلان قال و فی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم
التکاثر عشرا ثم الدعاء المذکور و اما اینکه اسناد بمعصوم ع نداده حدیث بودن انرا مشخص نیست
بل ظاهر میشود از عبارت و فی روایة اخری انکه اینجا اول مذکور شد حدیث است لکن نه سند
دارد که ملاحظه شود و نه اشاره بماخذ شده که استعلام حال آن توان نمود علاوه آنکه غایت مدلول
ان این است که چنین نمازی در شب دفن میت وارد شده و اما آنکه این نماز را باید ما بین دو نماز
کرده شود مطلقا اشعاری بان نیست پس اتیان بقصد ورود این نماز میان دو نماز بی وجه است بلی
هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در آن وقت اگرچه مجزی است ما بین آنکه میان دو نماز
این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در این صورت از محل کلام خارج است نظر باینکه در این
حالت نافله نخواهد بود **مبحث ششم** در بیان وقت نافله عشا است که صحیح و معتبر است بدانکه
وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقداری که کفایت بنماز مغرب و نماز
عشا نماید بعد از آنکه انتظار منقضی شد اتیان باین نماز مستحب نمود اگرچه اتیان بنافله مغرب
ننموده باشد پس لازم نیست انتظار انقضای زمانیکه کفایت بنماز نافله مغرب نماید بلکه بعد
از انقضای مقدار مذکور بعد از رکعتی اگرچه در اول وقت اتیان نشده باشد بلکه افضل اتیان بنافله
عشا جایز است وقت این نماز ممتد است باعتدال وقت عشا محقق در معتبر و علامه در منتهی
را باید عا اتفاق فقهای نموده اند پس مقتضا عبارت کلام اینست که هرگاه تاخیر نماز عشا شود تا
آخر وقت ان نه بکه مانع شود از نماز عشا در نصف شب پس وقت این نافله منقضی شده باشد
ظاهر این است که چنین نبوده باشد پس مناسب این است که گفته شود وقت این نافله ممتد است
باعتدال وقت عشا علاوه بر آنکه کفایت این نماز نماید در وقت نماز عشا اتیان بعمل میشود در آخر
وقت خود و جمیع نوافل مذکوره و غیرها اتیان انها در حال اختیار با تمکن افضل از اتیان انها است در

حال جلوس و هرگاه ممکن از تمام اخبار جلوس نماید مستحب این است که علاوه هر رکعتی دو رکعت ایشان نماید
مثل این نماز که چنین نیست بلکه جلوس در آن متعین است و تحقیق نماند که چه وقت این نماز بعد از فراغ
از نماز عشا است لکن اولی آن است که ایشان این نماز را نماید بعد از هر نمازی که بعد از نیست ایشان
نماید تا نصف شب **مبحث ششم** در بیان کیفیت قرائت در این نماز است چون که بیان شد بعد از فراغ بر آنکه
در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید مستحب بود بلکه افضلیت بحمد تنها
نیز مستحب نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص این صلوة است و این است که اتفاقیه وارد شده
اقل آن است که قرائت شود در این دو رکعت نماز نصف آیه از قرآن ظاهر این است که امتثال
حاصل است به قرائت نصف آیه در دو رکعت خواه بالمساوات بوده باشد که نصف در رکعت
اول و نصف در ثانیه و خواه بالتفاوت و دور نیست که آیات فاتحة الکتاب لا از جمله صدایه
محسوب مستحب بوده اگر محسوب نماید وثوق خواهد بود **دویم** آن است که ایشان نماید این
دو رکعت را به سوره والشمس و اخلاص اگر سوره اول حمد در رکعت اولی و حمد ثانیه در ثانیه قرائت نماید
اوفق بظاهر حدیث خواهد بود **سیم** آن است که ایشان شود به سوره ملک و اخلاص **مبحث هفتم**
در وقت نماز شب است بدانکه آخر وقت نماز عشا متصل است باول وقت نماز شب بعبارت اخری آنکه
نصف اول شب منقضی شد وقت نماز شب داخل میشود و اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است
و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف شب جایز نیست مگر در حق
مسافر یا که مظنون او بوده باشد که ممکن از ایشان نماز شب بعد از نصف شب نخواهد بود خواه
با عدل مشقت سفر بوده باشد یا با عدل علت تعم یا الرحم یکی در این صورت جایز است در حق
چنین کسی که ایشان نماید نماز شب قبل از نصف شب و هم چنین است هر گاه کسی مظنه عدم تمکن
از نماز شب در وقت آن داشته باشد با عذر علت تعم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در
فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد یا در حضر و هم چنین هر گاه
مظنه جنابت داشته باشد در وقت و ممکن از غسل نبوده باشد اگر چه در حضر بوده باشد
در جمیع این صور ایشان نماز شب در اول شب مستحب نمود و اینها در صورتی است که مظنون او بوده
باشد که ممکن از اصل نماز شب نبوده باشد اما هر گاه معتقد این بوده باشد که ممکن از نماز
شب در وقت آن هست لکن نه بر وجه کمال مثل اینکه اراده در وقت ما بین ایشان نماز شب در اول
شب تا نماید مقابله با آنکه ایشان نماید بعد از نصف شب در محمل در بین راه نشسته یا بر روی چار پا

ظاهر

صورت

ظاهر این است در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نبوده باشد بلکه جواز تقدیم در
است که ممکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد اما تقدیم نماز شب در حق کسی که خائف از
جنابت بوده باشد با اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر این است که مخصوص نبوده باشد به صورت عدم تمکن
از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم که ظاهر این است که تقدیم مجوز بوده باشد و هم چنین
صورت این شخص مخیر خواهد بود ما بین آنکه نماز شب در اول شب ایشان نماید با وضو یا آنکه
در آخر شب ایشان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از آنکه این مطالب معلوم شد میگوئیم مناسب
است در این مقام تنبیه شود به چند مطلب **اول** آن است در صورت تقدیم نماز شب در
صورت مسطوره معین است که باید در شب ایشان شود نه روز یعنی قبل از غروب ایشان نشود
نمود بلکه معین است در شب ایشان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا ایشان
نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز نمیتوان ایشان نمود **دویم** آن است هر گاه چنین
کسی ایشان نماز شب نمود در اول شب و ممکن شد از ایشان آن در آخر شب ظاهر این است
که ایشان نماز شب ثانیاً استحبابی نخواهد بود **سیم** آن است که این نماز در صورت تقدیم ظاهر این
است که ادا بوده باشد نه قضا ایشان مینماید بنابر این ظاهر میشود که وقت نماز
شب در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر
داخل میشود بعد از انقضای نصف لیل **چهارم** آن است که تقدیم نماز شب در صورت مذکوره
مشروط به این نیست که معتقد عدم تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتوان تقدیم داشت اگر چه
با اعتقاد تمکن از قضا لکن ظاهر این است که قضا افضل از تقدیم بوده باشد پنجم آن است که
حکم بجواز تقدیم مختص هشت رکعت نماز شب نیست بلکه با نافله شفع و وتر نیز ثابت است
لکن حکم تقدیم مختص بهمین یازده رکعت میباشد نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگر چه
فرض شود که ممکن از ایشان آن در وقت خود نبوده باشد **ششم** آن است که وقت نماز شب
ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از آنکه فجر طالع شد قبل از ایشان بعضی ایشان باقی نماز شب جایز
نیست مگر در صورتی که چهار رکعت از نماز را کرده باشد و فجر طالع شده باشد در این صورت
جایز است اتمام نماز بر بقیه این نماز و بعضی هم را و لکن این در صورتی است که با اعتقاد سعه وقت
شب مجموع نماز شب شروع نماز نموده باشد بعد از ایشان بچهار رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود

شد
و اما هرگاه قبل از شروع مشخص بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان احتمال بوده باشد
در چنین صورتی اتیان بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید بتفصیل معلوم
مقتضی ۲ این است که گفته شود و در این مقام چند احتمال است اول آن است که مکلف قبل از شروع در
نماز شب معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را خواهد نمود دوم آن است
که مکلف معتقد این است که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را نماید سیم آن است که معتقد
اتساع و تضیق هیچ یک نبوده باشد و در هر یک از اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق
معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را اتمام نمود در این صورت اشکالی نخواهد
بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان
بچهار رکعت خواهد بود یا قبل از آن بعد از اتیان بچهار رکعت است جایز است نماز شب را اتمام
کند قبل از نماز صبح ظاهر این است که در این صورت لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار
بحمد تنها نماید مگر در صورتیکه چهار رکعتی که اتیان نموده قبل از فجر اتیان نموده باشد بحمد تنها
باین معنی که لازم بود اتیان بحمد تنها نماید مثل آنکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت
وسعت ندارد مگر بمقدار یازده رکعت که اقتصار شود در آنها بحمد تنها در این صورت ممکن است که
گفته شود که بعد از فجر اتیان نموده لازم است که اقتصار شود در آن بحمد تنها و اگر طلوع فجر
قبل از اتیان بچهار رکعت نموده باشد اگرچه در رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مطلقا
بر فریضه فجر جایز نیست بلکه ترک نماز شب نماید بعد از اتیان بنافله صبح نماز صبح را بجا
آورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح در ضمن اشتغال برکعت ثالثه
یا رکعت رابعه بوده باشد اما مبنی است قطع این نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت بلکه
نماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را قرار میدهد که نافله فجر است و اتمام نماید بنیت نافله
فجر ظاهر این است که قطع لازم نبوده باشد حمد و سوره جایز نبوده باشد پس با تمام این دو رکعت
بهمان قصد که شروع نموده جایز خواهد بود و اما احتمال دوم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد
این بوده باشد که مقدار باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند در این صورت ظاهر این است که شروع
بنماز شب بطریق معهود نخواهد نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح اتیان
میتواند نمود بلکه در این صورت عدول مینماید از نماز شب بشفع و وتر یعنی نماید اتمام نماز شب بعد از طلوع

استغفار
فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز شب را اتیان نموده تا قبل از فجر مختص باین نیست که طلوع فجر در حال
نماز شود بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب
و بقیه را تاخیر نموده که بعد اتیان نموده باشد و خواهد با مشغول مطالعه یا اشغال دیگر شد و فجر
طالع شد که صبح طالع شده در اینصورت نیز اتمام نماز شب را قبل از اتیان بفریضه میتواند نمود
هفتم آن است در صورتیکه مکلف باعتقاد مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شفع و وتر نمود بعد از آن
اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که وقت باقی کفایت همه نماز شب را مینماید ظاهر این است که
اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور نبوده باشد بلکه جواز اعاده آن
محل تشکیک است هشتم در صحیح وارد است که کسیکه بخیزد قبل از صبح و اتیان نماید بنماز
شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثابت مشروع و ملحق بعمل او نماز شب میباشد و در این مقام چند احتمال
اول آن است کسیکه در اول شب عازم بوده که در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل آورد بعد از آنکه
بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را نمیکند دوم آن است کسیکه در اول
شب قصد داشت که نماز شب تمام کند سبب آنکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر
کرد که اتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم آن است که در اول شب عازم این
بوده که آخر شب برخیزد و اقتصار نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر بمقتضای این صحیح
آن است در صحیح این احتمالات مذکوره هرگاه اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله نماید نماز شب
در حق او محسوب خواهد بود **مبحث نهم** در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده
رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و در هر رکعت اول بچند طریق نقل شده اول
آن است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دویم بعد از حمد سوره
قل هو الله احد بخواند و هو افضل است دویم آن است که در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه سوره قل
هو الله احد بخواند و هو افضلها سیم آن است که در دو رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد
و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم آن است که در رکعت
اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون سی مرتبه
بخواند و قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور در کلام شیخ [illegible]
[illegible]

سبع مطوله ما گر نخوابیده که خواهی بعد از حمد ثلاث مرات نماید دو رکعت خوب است اگر هر رکعت بحمد و قل
هو الله احد شصت بار بخواند نماید خوب است و مستحب است بعد از فراغ از قرائة سوره توحید ده مرتبه ذکر یا رب
باشد بگوید کذلک الله ربی و مستحب است بعد از فراغ از هر دو رکعت از آن هشت رکعت این دعا را
بخواند اللهم انی اسئلک و لم یسئل مثلک انت موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین
ادعوک و لم یدع مثلک وارغب الیک و لم یرغب الی مثلک انت مجیب دعوة المضطرین و ارحم
الراحمین اسئلک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک
العلیا و نعمک التی لا تحصی و باکرم اسمائک علیک و احبها الیک و اقربها منک وسیلة و اشرفها
عندک منزلة و اجزلها لدیک ثوابا و اسرعها فی الامور اجابة و باسمک المکنون الاکبر الاعز الاجل
الاعظم الاکرم الذی تحبه و تهواه و ترضی به عمن دعاک فاستجبت له دعائه و حق علیک ان لا تحرم
سائلک و لا ترده و بکل اسم هو لک فی التوریة و الانجیل و الزبور و القرآن العظیم و بکل اسم
دعاک به حملة عرشک و ملائکتک و انبیائک و رسلک و اهل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تعجل فرج ولیک و ابن ولیک و تعجل خزی اعدائه محقق باید این دعای عظیمی است در هر وقت
از اوقات ملکه در قنوت صلوات که حاجة داشته باشد خواندن این دعا بجهة انجاح حاجت
بسیار مناسب است لیکن با معرفة و حضور قلب و خشوع بوده باشد بلکه مستحب است بعد از
فراغ از رکعت دویم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمة زهرا علیها السلام بعد از آن شروع
بنماز شفع نماید دو رکعت بعد از فراغ از قرائة حمد سوره توحید بخواند در رکعت ثانیه
بعد از فراغ از قرائة قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و بعد از سلام بجهت قنوت
در نماز شفع ضعیف است و بعد از فراغ از این نماز سنت است که این دعا را بخواند الهی تعرض لک فی
هذا اللیل المتعرضون و قصدک فیه القاصدون و امل فضلک و معروفک الطالبون و لک فی هذا
اللیل نفحات و جوائز و عطایا و مواهب تمن بها علی من تشاء من عبادک و تمنعها من لم تسبق له
العنایة منک و ها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک و معروفک فان کنت یا مولای
تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک و عدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد و آل محمد
الطیبین الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولک و معروفک یا رب العالمین و صلی الله علی محمد
خاتم النبیین و آله الطاهرین و سلم تسلیما ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرتنی فاستجب لی کما

وعدتنی

وعدتنی انک لا تخلف المیعاد بعد از آن شروع نماید بنماز وتر و بعد افتتاح آن نماید بتکبیرات افتتاحیه و ادعیه
معهوده و اگر مضطرا اقتصار نماید بیک تکبیرة الاحرام و بعد از فراغ از قرائة فاتحة الکتاب سه مرتبه
سوره توحید بخواند و بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی بگوید مناسب است و اگر اقتصار بیک مرتبه
نماید بعد از فراغ از مرتبه یکی بس و بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
بخواند مناسب است بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق و هم چنین بعد از آنکه
گفت قل اعوذ برب الناس بگوید اعوذ برب الناس و سوره را تمام نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت طویل
در قنوت در جمیع صلوات امر ثابت است بغایت مطلوب و مستحب است و در غایت مرغوب خصوصا در
قنوت نماز شب که وقت خلوت و تخاطب با معبود و محل عرض طلب و مناجات با قاضی الحاجات است
از جمله مناجاتی که جناب موسی بن عمران که از جانب رب العزة به تشریف تشرف آن شده
خطابات حاصل بمضمون آن این است ای پسر عمران کسی که دعوی محبت من کند و در هر شب بخواب میکند و خود را از
سعادت و شرافت ذکر و مناجات با ما محروم میسازد اگر ادعا نماید که محبت با ما دارد این ادعای
او دروغ و بی اصل خواهد بود آیا چنین نیست که هر کس محب معشوق خود بوده باشد پیوسته با
کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود میباشد خلوتی بهتر از شب که ممکن خواهد شد که کافه ناس در
خوابند مگر کسی که لذت مناجات با خالق ارضین و سماوات جل جلاله یافته باشد و سعی در
استراحت خود را در خواب میداند مگر این اشخاص که استراحت محض لذت خود را در اشتغال
بنماز و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند و اما قنوت در جمیع صلوات خصوصا
در قنوت نماز شب لابد از دعا در قنوت در مطلوب و مرغوب است هر دعا که خواهد میتواند خواند
بعضی از ادعیه و مناجاتهای وارده از ائمه اطهار است خصوصا ادعیه صحیفه کامله و سایر
از خلص اهل عبادت بدانکه ادعیه مخصوصه قنوت نماز شب سه چیز است اول آنکه دعا در حق چهل نفر از برادران
دینی احادیث در فضیلت دعا در حق چهل نفر از برادران دینی اگر چه بسیار است اما در خصوص قنوت
نماز شب در باب نخوردها [illegible] لکن عموم احادیث وارده شامل این مقام هست اگر چه این کتاب در
خصوص تألیف در قنوت وتر نیست لکن فتوی ثابت از جماعت از اجله فقها رضوان الله علیهم
[illegible] امثال مقام بیرون است با استحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت
[illegible] و ظاهر این است که مخفی نیست که باید چهل نفر مومن عین از اموات
بوده باشند بلکه امثال الحیا بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل میشود حاصل میشود به عادت

حق چهل نفر از اموات حاصل می‌شود و حاصل می‌شود دعا کند در حق چهل نفر از احیا یا مشترک مابین احیا و اموات
و ظاهر این است که تادیهٔ سنت متحقق در این است که هر یک چهل نفر مرد بوده باشند و چهل زن یا
بعضی زن و بعضی مرد کفایت می‌کنند در این باب بلی هرگاه که در حق زن فقط دعا کند در همین سنت
لکن الفاظ را از عدد چهل حساب نماید کافی نیست و ظاهر این است که تادیهٔ سنت موقوف بر این نیست
که چهل نفر عادل بوده باشند پس اگر کل فاسق بوده باشند یا بعضی فاسق و بعضی غیر فاسق ظاهر
این است که کفایت می‌نماید در تادیهٔ سنت متحقق نماید که امتثال موقوف بر این نیست که دعا بجهت مغفرت
ذنوب بوده باشد بلکه چنانچه سنت مؤمن مشمول به دعاء در مغفرت شد توجیه در حق جمیع
هم چنین مؤمن مشمول می‌شود به دعاء در سعهٔ رزق [illegible] با الملک مغفرت است برای بعضی و سعهٔ
رزق است برای بعضی و ادای دیون است برای ثالث مجملا مناط دعا است در حق چهل مؤمن
خواه در امور متعلق به دنیا بوده باشد یا در امور متعلق به آخرت یا مختلف از جهات این تنبیه
که دعائی که در حق خود می‌کند دعای او مستجاب می‌شود خواه دعا بجهت خود مماثل دعائی بوده باشد
که در حق [illegible] کرده یا مخالف دوم از امور ثلثه که از آداب حضور قلوب و توجه باشد استغفار است
پس مناسب آن است بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه
بلفظ استغفر الله ربی و اتوب الیه بوده باشد یا با اسقاط ربی یا بدون آن استغفر الله و اتوب الیه
یا با اسقاط لفظ جلاله بگوید استغفر ربی و اتوب الیه و یا بگوید استغفر الله و اسئله التوبه
یا جمع کند مابین اثنین یا ثلثه یا اربعه یا به طریقی که اولی بیست و نه بگوید استغفر الله ربی و اتوب
الیه و بقیهٔ هفتاد را تمام نماید به نحو طریقی [illegible] هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی
ذنوبی ظاهر این است که امتثال به عمل آمده باشد و از جمله آداب این استغفار آن است که در حین
استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد و [illegible] عدد استغفار نماید و بعد از فراغ
از هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بک من النار و بعد از آن هفت مرتبه
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه
و بعد از آن بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء بما کسبت و هذه
رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود
سیم از امور ثلثه آن است که بعد از آنکه از استغفار فارغ شد سیصد مرتبه بگوید العفو چنانچه است
[illegible] بر رفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است ای اسئلک العفو عن ذنوب

(margin: در حق [illegible] چنانچه مؤمن مشمول دعای مغفرت ذنوب و در حق بعضی در سعه رزق)

او استد

(margin: من صفاتک)

او استدعی منك العفو و بنا بر رفع این لفظ مبتدا و خبر محذوف خواهد بود ای العفو مطلوبی منك او من صفاتك
در صورتیکه جمع مابین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود به افضل افراد و در صورت اقتصار بر ظاهر
این است که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار اکمل از دو ثانی
دیگر بوده باشد خواه جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو بوده باشد و در صورت
اقتصار بر یکی ممکن است که اقتصار به هفتاد مرتبه استغفار بعد از اقتصار هر یک از دو ثانی دیگر بوده باشد
مگر در صورتیکه دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب ایشان از عفو ذنوب بوده باشد و
این صورت دور نیست که اقتصار به دعا در حق چهل نفر اولی بوده باشد خواهد بود نظر به احادیث
مستفیضه از جملهٔ آن احادیث صحیح است که ثقة الاسلام روایت نموده از ابراهیم بن هاشم که گفت دیدم
عبد الله بن جندب را در عرفات ندیدم کسی را حالت او در دست او بلند بود به سوی آسمان و
اشکهای چشم او جاری بود [illegible] بعد از آنکه مردم متفرق شدند گفتم یا ابا محمد
ندیدم کسی را در حالتی که از تو دیدم در جواب من گفت قسم به خدا [illegible] دعا نکردم مگر
در حق برادران خود نظر به آنکه از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که فرموده هر کس
دعا کند در حق برادر خود در حال غیاب او ندا کرده می‌شود از جانب رب العزه که از برای تو باد صد
هزار برابر آنچه از برای برادر مؤمن خود خواستی پس خوش نداشتم که بگذارم صد هزار برابر که
[illegible] شده باشد برای مطلبی که خود بجهت خود خواهم نمایم که مستجاب خواهد شد یا نه
برابر هرگاه طلب مغفرت در نیابت رب العزه در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید چنین هزار برابر
از جانب رب العزه بجهت او خواسته بوده و پس [illegible] در اغاثه [illegible] کامل مستغفرین [illegible]
بوده و بعد از فراغ از [illegible] و بعد از فراغ [illegible] مستحب است که این دعا را بخواند هذا
مقام من حسناته نعمة منك و شکره قلیل و ذنبه عظیم و لیس لذلک الا رفقك و رحمتك فانك
قلت فی کتابک المنزل علی نبیك المرسل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون
طال هجوعی و قل قیامی و هذا السحر و انا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یجد لنفسه ضرا و لا نفعا و لا
موتا و لا حیوة و لا نشورا و بعد از آن [illegible] تمام نماید [illegible] از خواب غفلت بیدار شده
[illegible] مذکور شد از اوراد [illegible] و کیفیت [illegible]
بدن [illegible] و ارکان [illegible]
است در جمیع افعال و اقوال [illegible] با خشوع و خضوع [illegible]

(margin: بوده باشد یا جمع مابین استغفار و سیصد مرتبه العفو)

(margin: بلغ)

بمنزلهٔ الصلوة معراج المؤمن و چنانکه کمال بدن انسانی و بقا و صفای آن بروح است و آن بدن با عدم روح
تنها است باطل و چیزی است زایل چنین است حال صلوة با عدم توجه و اقبال بجناب حضرت ذو الجلال
که بمنزلهٔ روح آن است و عمده مطالب که در خصوص شب جمعه هست که در [illegible] نیست آن است که
چون که عالم [illegible] مستقل حواس و مشاعر اغلب ناس شده هر یک به بستر استراحت آسوده اغلب
ملذات نعم خود را از لذت ثمرات خلقت انسانی [illegible] و [illegible] التذاذ به محبوب اجل
خود را از سرمایهٔ اعتبارات اعتبار نموده لهذا در آن وقت عوائق ظاهری با معبود کمتر و موانع
مناجات با [illegible] اندک است که لذت توجه به ساحت عظمت رب العزة و حلاوت
التفات به بیداری [illegible] حضرت العظمة بمذاق او رسیده طالب چنین وقتیست که خود را بسرمایهٔ سعادت
دارین و مقصود [illegible] رساند و [illegible] آلام مکتسبه از مباعدت ساحت حقیقی [illegible] دور
و التیام جراحات مولمه از قلب حسرت زده [illegible] و [illegible] الهجران [illegible] حاجب ظلم [illegible] عاشقانه
جمال محبوب [illegible] ناله های جگر سوز و [illegible] رقت [illegible] نموده و [illegible] مظلم حاجب [illegible] را
با [illegible] [illegible] [illegible] قلوب [illegible] نظر [illegible] نموده و خود را [illegible]
[illegible] حضرت و [illegible] در [illegible] توسل [illegible] مناجات و [illegible] [illegible] خود را
از [illegible] عالم [illegible] محجوب و [illegible] حسرت و [illegible] محبوب [illegible] کرده اند چه [illegible] است که برکت
خروج دموع از عیون در اندرون [illegible] از خوف و خشیت حضرت معبود جل شأنه از اصلاً [illegible]
خاموش [illegible] و چه [illegible] است که [illegible] ناله های [illegible] ترا [illegible] غضب حضرت
قهار بارانی انطفا رسد نتیجهٔ مانحن فیه ابیاته که خوش [illegible] در خاک چه ماند [illegible]
از کاشف اسرار [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است [illegible] مضمون آن این است
هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که گریسته باشد از خوف و خشیت الهی [illegible]
و [illegible] چشمی که [illegible] باشد از چشم [illegible] خدا [illegible] الهی مگر [illegible] خداوند عالم جل جلاله
[illegible] آتش جهنم حرام خواهد کرد و هر گاه [illegible] چشم [illegible] شده باشد
[illegible] در روز قیامت [illegible] خواهد شد [illegible] مگر [illegible]
مگر [illegible] چشمی که از خوف الهی [illegible] شده باشد [illegible] خداوند عالم [illegible] دریاهای
آتش جهنم را خاموش خواهد [illegible] و [illegible] در میان [illegible] از خوف و خشیت الهی [illegible] خداوند عالم جل
شأنه [illegible] و [illegible] آن امت را رحم خواهد [illegible] مانحن فیه [illegible]

که خندد چون

بارید
که خندد چون. ابرکی بجز خزانه‌اش خلق که [illegible] است و اشک [illegible] خلق مایه [illegible] دنیا
زداست. مایهٔ [illegible] چشم تر است. [illegible] خضوع چون [illegible] است [illegible] روح
بدون توجه و اقبال چون [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] جناب
[illegible] تعالی [illegible] اسرار الهی جناب رسالت [illegible]
حدیثی که حاصل مضمون آن این است که هر بنده که مشغول نماز شد و در آن [illegible] نمود
و قلب او التفات بغیر [illegible] در آن حالت [illegible] از جانب رب العزة [illegible] که ای بنده [illegible]
تو است و [illegible] [illegible] [illegible] بالطلب [illegible] را [illegible] بوده
باشد یا در طلب حوائج [illegible] بوده باشد منم اکرم الاکرمین و منم جود کننده [illegible]
جود کننده و منم افضل از هر عطا کننده [illegible] ثواب [illegible] خواهم داد که [illegible]
[illegible] که ما او [illegible] اقبال بجانب [illegible] [illegible] ما [illegible] اقبال نموده اند [illegible]
بنده [illegible] شد [illegible] اقبال بجناب عظمت [illegible] [illegible]
شده [illegible] اقبال و التفات نمود [illegible] بجانب رب العزة [illegible]
پس اگر اقبال نمود بجانب [illegible] عالم [illegible] اقبال [illegible] شده [illegible]
[illegible] سیم [illegible] التفات نمود [illegible] رب العزة [illegible] کلام اعاده [illegible] اگر
[illegible] اقبال بصلوة خود نمود [illegible] عالم [illegible] [illegible] که صادر شده پس [illegible] چهارم [illegible]
التفات نمود [illegible] جانب غیر [illegible] عالم جل شأنه [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] [illegible] و خطاب [illegible] رسد [illegible] جانب رب العزة [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] سرور انبیاء علیه و علی آله الاف التحیة و الثناء وارد شده که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] است که [illegible] [illegible] از [illegible] صادر شود [illegible]
و توجه و اقبال [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] حالتیکه قلب [illegible] از معبود حقیقی غافل
بوده باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خداوند عالم جل شأنه [illegible] عبادت ما و [illegible]
نیست [illegible] [illegible] [illegible] از خلقت [illegible] است با عدم ماده و مکان و [illegible]
انصار و اعوان [illegible] که [illegible] عقلا [illegible] از آن عاجز و حیران [illegible] باشند [illegible] است
جناب [illegible] عبادت [illegible] و [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاجت بطاعت عالمیان [illegible] حکمت [illegible] تکالیف [illegible] است که [illegible] خداوند عالم جل شأنه

اجتناب

مبدء خیر عبادات و خیر به درحق عباد اولا از معرفت معبود و اطاعت منبع اند مثل هذا اساس عبادات
را بر آن گذشته تا ملتزمین مبانی جهان خود را بمطلوب و ساحل نجات نتوانند رسانید معنی این است
این شرع که باعث و داعی بر وضع طاعات است مرتب بر صحت کمال بعضی از اقوال و افعال نیست
بلکه لابد است از توجه و اثبات معبود جلیل متعال با خضوع و خشوع و اخلاص در جمیع افعال و اقوال
الغم از همه مشخص است از اغراض و مقاصد فاسده مثل ریا و سمعه هرگاه داعی بر اقدام بعبادت
این بوده باشد که مردم مطلع شوند که این شخص تا انستیکند تا آنکه مردم احترام او را منظور داشته
باشند یا آنکه با وجیزه ببخشند یا آنکه هرگاه اظهار حاجت با ایشان نماید اجابت او نمایند چنین عمل
علت آن است زیرا که این مراتب اولا از محل خواهش نفس بوده و ثانیا و لعبد دو فرمن این صفت زشت
سیر تعبیدات و سمعه آن است که داعی بر اتیان عبادت آن است که شخص شهرت به عبادت آن
دنیا داد ای عزیز من اگر طالب عزت و احترامی از مخلوقات عالم نباه و اگر ولعب نیز بگه علاج
باز نیمی از دوکاه تا دو علی الاطلاق طلب کن چه فی الحقیقه موجودات عزت از ذات احدیت جل
شانه خود علاج اند اگرچه سلاطین دوران بوده باشند بلکه میتوان گفت احتیاج سلاطین بدیگران
اشد است چه حاجت هرکس در خور نفس و تعلقات بان بسته هرکس تعلق او با عالم بیشتر
است احتیاج او از دیگری اشد است و معلوم هر عاقل هست که احتیاج الی احتیاج بی صعب
بلکه سفاهت است قال علیه السلام طلب المحتاج من المحتاج سفه من عقله و ذل من رائه و خداوند
عالم است غنی مطلق و شانه احتیاج در حق او غیر منصور و هرچه غیر حضرت علاج است خصوص علاج
الیه او با عدم تغیب در حق او مطلوب است و خداوند عالم است در مطلق انه علی کل شی قدیر انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب علاج الی خود از کسی کن
که مبری از صفت احتیاج بوده باشد تا در حصول مطلوب بسهولت ممکن شود غیر از ذات اقدس الهی کیست
نهان است و نه آن را انها عجیب است و مراتب محبوب مختلف است لیکن ضعف نسبت بالعقل
شدت تعلق و ضعف آن و معلوم است از انواع عجیب کس از انبیاء و لیکن تمکن نیست دنیا و مافیها
در جنب محبت الهی جل جلاله بسیار بی مقدار است پس تحصیل مطلوب نمودن از کسیکه طالب محبوب
نزد او و وقعی نداشته باشد بر ایشان سهل است از طلب نمودن او را از کسی که حاجت خانه رغبت
رسوخ نموده باشد پس قصد ریا در عبادت که فی الحقیقه راجع است بطلب محبوب از ناس بعد از ما
حکمت بالعقل هیچ میشود و اگر طالب آن هستی که مرغ محبوب نزد مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم

عزشانه

دیگه

عزشانه کن محبوب الهی محبوب آفاق است سعادت مخلص نسبت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبود
حقیقی ای ماکث کن و سعی کن که غایت مقاصد در تحصیل انس معبود و معرفت مطلب و وجود دارد
دهی اگر خدا را داری فاقد هیچ چیز نیستی و اگر خدا را نداری هیچ چیز نداری فاقد همه چیزی ما الذی
فقد من وجدک و ما الذی وجد من فقدک تکرار کن چاره آنده داعی بود در عبادت که نخواهی البته
باشی اگرچه عبادت نوعیکه تا بلحضرت معبود بوده باشد محال است که از امثال ما حاصل
نتوان شد لکن نفس مطلوب سعی باید نمود در جمیع احوال با خضوع شد که معبود بوده و هرگاه چنین نتوان
باید او را در آن وقت خواهی نهمید معنی قول حنیف عنان اسرار و تاب جناب رسالت
پناهی را که فرموده قرة عینی فی الصلوة نعم چنین معنی قول آن سرور را که فرموده الصلوة معراج
المؤمنین بعد از آنکه دو رکعت نماز با جمیع آداب ظاهر و باطنه بجا آوری آن وقت که تامل نمائی
فی الحقیقه غایت مقاصد و افضال خواهی بود چه مثال تو در آن وقت مثال بنده خواهد بود
که مجمع ما فی البال او از مولای خود بوده باشد و فی الواقع اراده نمود که حضور مولای خود نموده
باشد انواع تکلفات به حضور مولای خود حاضر نمود بعد که تامل نمود دید که هرچه صرف نموده مکمل
از مال مولای او بوده مطلقا و تکلفاتی که بجهت خدمت مولای خود مهیا نموده از آنچه
بوده هرچه بوده هم از مال مولا صرف نموده در خدمت مولا صرف نموده بعد از تعقل و تفکر
دفهم اینمطلب جز آنکه مستغرق بحار خجلت و انفعال و مستحق بانواع سیاهی و شرمساری
شود چاره ندارد تو که ای عابد مشغول عبادتی در حال که ایشان بدو رکعت نماز با غایت خضوع
و ابتهال معنیه آنچه که از تو صادر شده تامل کن ببین چه چیز است اگرچه قدم در مقام خدمت
الهی ایستاده این معنی قدم را از کجا آورده و اگر زبانت معنونت انجام مناجات با قاضی الحاجات
نموده اعضات را که بتو داده و اگر معنی شده سجده رکوع و سجود ظهورت این اعضا را از کجا آورده
و اگر تضرع و ابتهال نموده توفیق وصول باین سعادت عظمی از کرم و الطاف که اوست که تحت
عابدین و سید الساجدین فرموده که نفسه عجب لمن شکر و شکری ایاک تنبیق الی شکره و کلما قلت لک الحمد
وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر خلاق عالم جل شانه جاذبه از افضا و بوهاب سرازل مقبول
مشرف کرداند و جز انعام از جانب احسانی منت خود بجهت ثبات خود عطا فرماید بمنزله انعام الهی است
که نقل کرده اند شخص عابدی ساده در کوه برای اختیار نموده در آنجا مشغول بعبادت بود اتفاقا
چشمه آب در آن مکان بود آب از آن شور بود و تلخ و این شخص بقدر الحاجت از آن آب میخورد و چنین نوعی میگذرانید

مینمود

که جمیع اهالی عالم مثل همان آب است در تلخی و شوری و هر که نظر بغلبه حرص و تنگ دستی و شدت حاجت
و بی بضاعتی بخاطر او رسید نزد سلطان از وی لا رفته چیزی از آن اخذ نموده بیاد سر خانه
خود عود نموده باشد باین عزم از معبد خود بیرون آمد اتفاقا در اثنای راه بجوی بخورد که آب زلال
صاف و شیرین بود چنین بخاطر او خطور کرد که مثل این آب در عالم نباشد و چون که متعارف است
هرگاه کسی بدیدن شخصی بزرگ برود مناسب این است از انفس اشیا با خود بعنوان هدیه برده
نثار حضرت آن بزرگ نماید بر خود لازم دید که در این وقت بدیدن سلطان میرود چه تحفه بهتر از این آب
چنین نیست مناسب باشد قلیلی از آن آب با خود برده بعنوان تحفه نثار حضرت سلطان
نماید لهذا ظرفی را مملو از آن آب نموده بدوش کشید اتفاقا همان پادشاه بجهة انجام امری
بیرون آمده در جای منزل نموده این شخص عابد خود را بمجلس پادشاه رسانید تحفه خود را که همان
آب بوده باشد نثار حضرت سلطان نمود آن سلطان شخص صاحب فطانت و ذکاوت بوده درک
مطلب نموده امر نمود که خزینه دار خود که [illegible] مبلغی را بآن شخص عابد داده او را از همان مکان باز گردانده
که بجای و مکان خود نماید بعد استعلام از سبب تعجیل و اصرار مراجعت او از آن مکان وجه آن را بیان
نمود که اگر از آن مکان مراجعت نمی‌نمود میل بد چونکه در اثنای راه نهر عظیمی است آب آن در نهایت خوبی
این شخص عابد از مشاهده آن منفعل میشد از هدیه خود لهذا مناسب و اصلح دیدیم از اینجا مراجعت
نماید تا او از مشاهده آن آب بالمره خجالت و انفعال حاصل نکرده باشد همچنین اگر عبادت جن و انس
عالم است که از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم صادر شده
اخبار از اعمال ما [illegible] فی الحقیقة ما عبدناک حق عبادتک نه عبادت اگر خلاف قاعده انفعال حکم خود
نمود و نماید از این راه است که اشاره بآن شده و کلام [illegible]
خداوند عالم [illegible] این است که هیچ [illegible] شخص بزرگ مشرف میشوند
هر یک باعتقاد خود تحفه بعنوان هدیه میبرند هر کس چیزی که برده باعتقاد خود چیز نفیس [illegible]
[illegible] فی الواقع نفیس و مطابق واقع [illegible] بر خلاف بعضی دیگر که هرگاه چیز نفیس [illegible]
[illegible] باعث خجلت و انفعال [illegible]
[illegible] این است که [illegible]
تا از عبد ذلیل [illegible] انفعال [illegible] کلام [illegible]
که عنان قلم را در میدان وصف نتیجه از عبادات صادره از ارکان دین و دنیا بارگاه رب العالمین جلوه

آثار عبادات معصومین

داده باشد

داده باشد شاید اطلاع بر آن موجب تنبیه از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبه از فساد افکار سکرات
اهل طغیان شود بدانکه روایت شده که خلاق عالم ملائکه چند هست در آسمان هفتم از وقتی که خلق
شده اند تا روز قیامت ایستاده در سجده‌اند اعضا و جوارح ایشان از خوف و خشیت الهی جل شانه [illegible]
در لرزه و ارتعاش است از هر قطره از اشکهای ایشان که منفصل میشود ملکی خلق میشود و باینصفت
ملائکه تا انجا که هست تا روز قیامت بعد از آنکه روز قیامت شد سر از سجده بر میدارند در
مقام اعتذار عرض مینمایند ما عبدناک حق عبادتک و از سرور عالم و فخر بنی آدم صلوات الله و سلامه
علیه در بیان حال شریف آنحضرت در مقام عبادت مروی است که آنحضرت وقتی که بنماز
می ایستادند از شدت گریه از خوف الهی صدائی از سینه مبارک آن سرور شنیده میشد مثل صدای
جوشش دیگ بر روی آتش و روایت شده که آن سرور عالم از خوف الهی آنقدر گریه میکرد تا آب
خود میشدند و در تمام شب مشغول عبادت میبودند تا آنکه بکثرت عبادت عتابی از جناب
خالق عالم جل شانه بآنحضرت نازل شد چنانچه در کلام الله ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم
قرآن را بسوی تو از برای آنکه بخود ما بقدری تعب داده باشی که [illegible] القوم استقام ای الفهم
و اما کیفیت عبادت سر خیل ارباب معرفت و قطب جناب حضرت امیر المؤمنین زیاده از آن است
که بیان شود و ما در این مقام اختصار مینمائیم بآنچه شیخ صدوق در مجالس ذکر نموده حاصل مضمون
آن این است که راوی میگوید من در خدمت سید اوصیا علیه آلاف التحیة و الثناء مشرف بودیم در
نخلستان بنی النجار آن سرور [illegible] از اشخاصیکه در خدمت آنحضرت مشرف بودند دور شدند
بحدیکه از نظرها غائب شدند و من [illegible] که آنحضرت بمنزل خود تشریف بردند ناگاه
صوت حزین و ناله [illegible] شنیدم کسی با صوت حزین و ناله [illegible]
[illegible] مشغول بباب مناجات است الهی کم من موبقة حلمت عن مقابلتها بنقمتک و کم من جریرة تکرمت
عن کشفها بکرمک [illegible] معبود من [illegible] از معاصی [illegible] شدید [illegible]
خود با من [illegible] در مقام مؤاخذه من بر [illegible] در مقابل آن که [illegible] مؤاخذه بودم
[illegible] بر [illegible] از [illegible] شده [illegible]
[illegible] اذکرم [illegible] الهی
[illegible] الهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا
مؤمل غیر غفرانک و لا انا براج غیر رضوانک [illegible]

نموده باشم و معاصی عظیمه من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چونکه چنین هست لهذا از امید
نا امیدم مگر بصفت غفاریت تو و معاصی من اگرچه عظیم بوده باشد در جنب سعه مغفرت تو جزوی است
درحالی نادم مگر بر مساوات خشنودی تو که با آنکه چیزی از همه ممکنات چنانچه این معنی مدلول
علیه است بقوله تعالی یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اغفر لی بعد از آنکه این بیانات را بانی حال
شنیدم دم تلخی این بر امدم و انعقب این صورت حکم سوختم دیدیم که مطلب این مناجات
عالی است طال این است خود را مخفی داشتم تا ببینم آخر امر بکجا خواهد رسید و از آن وقت جناب حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در بهار انه بعد از شب چهار رکعت نماز کردند بعد از آن شروع کردند بدعا کردن
و مناجات از جمله مناجاتی که در آن وقت از آن مفخر ارباب عرفان صادر شد این بود الهی
افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من
و تنکه فکر میکنم در سعه عفو حکم خطایا در نظر من سهل میشود بعد از آنکه
متذکر شدت عذاب و انتقام تو میشوم از وقت امر خود عظیم میشود بعد از آن
فرمودند آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیا له من ماخوذ
لا تنجیه عشیرته و لا تنفعه قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه و ای برمن و بیکسی ناله
الحال الداعی دهند بر بنیم در آن صحیفه ثبت است که من فراموش کرده ام و تو احصا ثبت
فرموده او را از وقت اگر امر فرمائی به ملائکه که غلاظ و شداد بگیرید این عبد عاصی را ای عجب از آن
وقت با ملکوک شده که نه عشیره او نجات داده و نه قبیله او شفاعت
اهل عشیره او رحم میکنند هرگاه ملامت شود بعد از آن فرموده آه
من نار تنضج الاکباد و الکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من ملهبات لظی یعنی آه آه از آتشی
که میریزد جگر ها و گرده ها آه آه از آتشی که پوست را از سر میکند آه آه از آتشی که مشوب
آتش بهشت دارد آه از شدت از شعله های آتش بعد از آن گریه بسیاری کردند
و صورت ایشان منقطع شد من خیال رسید که خواب باشد بعد از این عوده بطولی عرفت بیداری
شب نماز کردم تا صبح طالع شد گفتم نماز صبح است
مانند چوب که بر زمین افتاده نه حسی دارد و نه حرکت ایشان را حرکت نمودند اعضا
و جوارح ایشان را خواستم بهم آورده باشم بهم نیامد بس گفتم انا لله و انا الیه راجعون و هم چنان
از دار دنیا بعالم و رحمت حق انتقال نموده ایشان خبر لبید

فاطمه

فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند یعنی که شرح حال عرض ایشان را بایشان دیدم بعد بعرض
رسانیدم فرمودند عمی این موتیکه تو خیال نموده نیست بلکه اغمائی است از خوف الهی جل شانه عارض
ایشان میشود بعد از آن چه شد ثواب بدن مبارک ایشان باشید تا حال حقائق
و دقائق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت است کیفیت عبادت جناب علی بن الحسین کدام
چنین بود وقت نماز که داخل میشدند لون مبارک از سرخ اعضاء شریف ایشان بلرزه
در میامد مثل شاخ درخت خرما از ارباب معرفت و یقین
است بکیفیت عبادت آن سرور از جمله مناجات آن قطب و بندگی است الهی
لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی و انتحبت حتی ینقطع صوتی و قمت لک حتی تتشر قدمای
و رکعت لک حتی ینخلع صلبی و سجدت لک حتی تتفقا حدقتای و اکلت تراب الارض طول عمری و شربت ماء
الرماد آخر دهری و ذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما
استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی و از جمله الفاظ آن است که جمیع صدور در مجالس
ذکر زمره الهی و عزتک و جلالک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک
بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ شکر اخفی
نعمة من نعمک علی و لو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی و حرثت ارضها باشفار عینی و بکیت من
خشیتک مثل بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من حقک علی
و لو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق اجمعین و عظمت للنار خلقی و جسمی و ملأت طبقات
جهنم منی حتی لا یکون فی النار معذب غیری و لا یکون لجهنم حطب سوای لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما
استوجبه من عقوبتک بعد از این مناجات که از آن سرور و سائر ائمه طاهرین
صادر شده منافی عصمت و طهارت انبیاء و ائمه اگرچه اعمال از آنها است که و خبایث
معاصی ملوث شود لکن این موجب آن نیست اند شد که ایشان از خوف مواخذه الهی جل شانه ناشی
باشد بلکه خوف و خشیت ایشان از برای مکارم ایمان بیشتر و تقرب ایشان نسبت بدیگران
زیاده میباشد چنانچه چنین است خوف الهی تابع علم و کثرت معرفت
است یعنی که هر کس معرفت بیشتر داشته باشد خوف از او بیشتر است چنین نیست بلکه کرد
خوف حق سبحانه و تعالی تابع علم و کثرت معرفت الهی است هر کس معرفت او بجناب اقدس زیاده
خوف او بیشتر است چنانکه احتف حافظ خوف الخصوص

الهیه و توبه و انابه و اعتذار از معاصی انبیا و ائمه علیهم السلام نحویکه مختص این مقر و درگاه ذو الجلال والاکرام مقام
مناجات با قاضی الحاجات شده چند جهات از لمعات و جهات بیان نمیطلب این است که معمور مثالی
شود که موصل بحقیقت حال باشد بانک الثقلین پس میگوییم بنده که صاحب عقل و ذکا و اهل فطانت و ذکا
بوده باشد مادامیکه در حضور مولی است پیوسته ملازم جمیع آداب و هیچ جهت مجتنب از قبایح و خلاف
است و هر عبدیکه در عقل کاملتر و با آداب اشبه او بیشتر است در لزوم طریقه ادب اتم و اشد و در
اجتناب از منافی آداب اتم و اکمل است احترام مولی الحلال نظا هر و مختفی او مقتضی این است که جمیع جوارح
ظاهر و باطنه هر یک را با حسن حالات و اخضع اضطراب بار مشتملات در حضور مولی
باشند مثلا مناسب عبد آنکه در حضور مولی خود هست این است که با ایستد مستعد هر لحظه
و ایستاده هم نظری مخالفه منصوب هست نظر بجانب انتظار امر و اعتنا و بعنوان استقلال و اتکاء
و با اعلا بطرف مخالف عنوان که داشته باشد غایت ادب حیا و احترام و ادب از بعضی دیگر و هم چنین
دست و انگه اعظم عبید است در این بیان اضطراب باحترام است اعتبار بنحو تفصیل در صورتیکه
مطلع باشد که مولی ملتفت است او خواهد شد و بهمه ابد ... خواهد خود و هم چنین در
وضع نظرها و سنجها واقع با حال التماس با ادب این است که در حال تکلم خاضع بوده باشد با غایت
تانی و التفات و اجتناب نماید از رفع صوت مخصوص بطرف مشافهه و وظیفه چشم و دقت با مرجان
است که منصوب بجانب مولی بوده باشد نوعیکه از جیاء باشد و وظیفه گوش و دقت
تمام این است که متوجه او دیده شود که اگر خطابی از مولی صادر شود متصل از بیرون
غیره باشد صادر است این وقت نوع مخالف میشود بضعیف خود عاقله و فکران آنکه اعقل است
معلوم او حسن رعایت محاسن میخ شرائط ادب از آنکه عقل او کثرات و اینها باعث حفظ
مولی است کما است الشاملی ما فقد مولی حاضرات و بنده ملتزم حق او منادر اعمالیکه ملازم با حضور
مولی نبوده از او صادر و مشتق بعطلع بحضور مولی و اطلاع او با غیره از او صادر شده میشود با
انکه عالم بحضور حق بود لکن غفلة چنین عملیکه ملازم با حضور مولی نبوده از او صادر شده باشد بر او صادر شده
بسبب حدوث بعض دواعی که هست بخور و مشتق منع لیلی نخواهد میکرد عبدیکه منکشف العورة
میشود در حضور مولی و منتبه عاقل آمد مطلع میشود برانچه در حال غیبت از او صادر شد در جمیع این
مراتب همین انکس که عقل الف در مقام دیگر چه قدر عمل الا هجان و انفعال میشود کما هست
بجا آمد بسکه داخل بیرون خود میشود بانسبب که دیگر نظر او بمولی نیفتد تنگکی در این مرات نیست

درحق

در حق عبید نظر انست عمولی عبادت و پس چگونه امثال این امور است عقلا حفظ و مخلا خود منصوب میشود
موجب اعتذار و اظهار خجلت و حیا و باعث تفرع دعا و توبه و انابه بدرگاه عالم شود با آنکه در جمیع
ان از جمیع بنده در بیت ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من
ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع دیگر فرموده و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب
دعوة الداع اذا دعان و مخفی است که اعقل عقلاء انبیا و ائمه علیهم السلام میباشند و معلوم است که ایشان
منفک از حضور الهیه که مذکور شد نیستند و ماموریم نیستند که مثل از امثال این ها بوده باشند لامحاله
حجب باید دائم میباشند و مخفی از ایشان صادر نشیند جمعا معاشرت با انسان میرسند ملاعبه و ملاطفه
و تقبیل و جماع از ایشان صادر میشد بلکه در امثال این امور است با ناس اسناد داشته که
هست شبهه نمیکنند مگر آنکه جماع از ایشان صادر میشد در لحظه که است کثرة الطروق من
خواص الانبیاء هم چنین حقیا میدیدند و یاد دانشکه میکردند حضوری با ایشان میکردند مجملا مختص است احوال
انبیا و ائمه بالاختلاف نظام در عالم اختلاف بوده حالتی بوده در آن توجه تام فلبی نسبت با حق جل و علا
داشتند شکی نیست بنده عادم بدان و منحصر بحظ از انها با بقاء اینها ممکن نبوده و با حضور
در از کنار و ملاعبه و معاشرت با انسا در آن وقت در حق ایشان ممکن نبوده و هکذا سایر امور بلکه در این
حالت که حالت توجه تام بمعبود منعم ذو الجلال والاکرام بوده باشند مرعی میداشتند جمیع انچه را
که عقلا مانع است حسن بوده و مجتنب بوده از آن جمیع انچه منافی با ادب و طریقه احترام بوده و حالتی دیگر
از ایشان بوده که در آن حالت معاشرت با مردمان مینمودند و مجتنبید و حرف میزدند و صحبت
میداشتند و ملاعبه با زنان و تقبیل آنها و جماع مینمودند و امثال این امور اگرچه در حق ایشان عیب
نبود و لکن چون امثال این امور در حضور مولی با اطلاع مولی غیر مناسب بلکه غیر ملائم با احترام مولی
میباشد و مقتضی توجه تام که متذکر این مطلب میشدند خجلت و حیا و حجاب و حسن و مولی از نفوس شریفه
صعبه میشده با اختیار فتح لسان بمعذرت با گریه و زاری و دعا و توبه و انابه بتلافی انچه از ایشان
صادر شده بود مینمودند ما ینبغی بنده که در حین غفلت از حضور مولی مباشر امور مذکوره شده باشد
که ملائم با حضور مولی نبوده و انابه بدرگاه است که حضرت ائمه علیها السلام با سرور و خجالت بحق جزع
علیها صلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با صعود و وجد بحلول نشانه در حال احرام است که وهب
وارادت دیده حق بین خود را فتح لسان معذرت بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات
چنین بعرض درگاه قاضی الحاجات میرسانند رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی

علما ما یلزم ... و ما هو ... و هو یحکم ... و کونوا ... و لا یستخفون ... در موضع دیگر فرموده

ای بپیچد و کار بجز معصیت نکرده ام با آنکه من قسم بعزت تو اگر ... الا انکه بکنی مختص است معصیت
از مرد عباد نیست و بخش و غیرها از محرمات نشا شده بلکه ظاهر اینست از آن معلوم بوده از حضرت
و ما وارد است مانا ناس کیفیت تکلم ایشان بیدعا بوده که بالذکر عضو و عظمت احدیت ملایم بوده
معنا آنکه معتذر که مشید نه نظر بنقطه حیا منفعل میشده فتح لسان معذرت چنین نموده و معنی بوده
عصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی وعصیتک
ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی
ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی
معصیت لسان در حق ایشان متحمل شده اما معصیت بصر مختص است که وظیفه بصر عبد ذلیل در
عرض مولای جلیل حیا است مثل بصر مختص بوده باشد چنانچه در حال توجه بمقام میسود چنین است
و در حالتیکه چنین نبوده باشد خارج از طریقه ادب شده در نظر خود کویا استخفاف بحق مولی
نموده لهذا سببا از التفات محمل انواع غفلت و انفعال میشود اطاعت کوش در حق امثال این
انات که در حالت استماع جمع آثار عجیب بوده باشد که ملایم با عظمت و جلال احباب امر جل
جلاله بوده باشد و معصیت کوش انسان اینست که در حین استماع آثار چنین نبوده باشد و اما
نسبت با ایشان انات که وجه آن بدایشان از حرکات صادره شده بمجموع عجیب بوده که ملایم با
عظمت و جلال حضور جناب احدیت بوده باشد و معصیت بدایشان انات که چنین نبوده
باشد هم چنین هرگاه کسی با عدم شعور و التفات بحضور مولی مقارنت با جلال نخود کند و بعد
ملتفت شود که مولی حضور داشته اگرچه مطلقا انحنی ازان صادر نشده لکن تامل کن که چنین در مقام
حیا این شخص در حالت التفات و تذکر حضور وجه قدر منفعل میشود هم چنین هرگاه فرض شود در حال
شهود عظمت مولی لکن بعد از تامل محمل غفلت و انفعال در این صورت زیاد تر است همه اعمال و اوامر
از اعضا صادره از هر یک از جوارح که ملایم با حضور مولی نبوده باشد در حین توجه باو و تذکر
حضور بمقتضی خصلت شریفه حیا موجب خجالت و شرمساری و فتح لسان اعتذار و بیقراری میشود
و مقتضای این میشود که در صدد اصلاح و چاره آن برآمده و چون که چاره بجز از اعتراف بخطا و تضرع
و ابتهال بحق وانابه نمی باشد لهذا باختیار اعمالی عرفت و اعتبار اخبار سلوک این مسلک میکنی
اعتبار را انها بیند و از این معلوم است کلام سید او جمله جناب امیر المؤمنین الهی اعتذاری الیک
اعتذار من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون الهی ان انامتنی

الغفلة

الغفلة عن الاستعداد للقائک فقد نبهتنی المعرفة بکرم آلائک و کلام سید الساجدین صلوات الله وسلامه علیه
که در موده ما یقطعنی الهی اترانی عندک لسوء ما اکتسبت و هل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت
ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک سبحانک لا ایأس منک وقد فتحت لی
باب التوبة الیک بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم لنفسه المستخف بحرمة ربه الی آخره مضمون
از این تطویل فتح باب است در وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بذنوب تامل در آنچه مذکور شد
موجب فتح ابواب میشود در این مضمون و همین وجه که مذکور شد یعنی مقام حیا بجهة ارتکاب امور غیر
ملایمه با حسن ادب بعینه است در کلام سید اوصیاء علیه الاف التحیة و الثناء که مذکور شد یعنی قوله ع
الهی کرمن موقفه الی آخره و هم چنین کلام سید الساجدین علیه الاف التحیة من رب العالمین و انک
بالحق عند لجی بعقاب فلا اتی احمینی الی آخره و عارف در مقام غایة توجه و مناجات بعد از آنکه بمرتبه
شهود رسید که کاشف از این کلام شریف نظام سید اولیا است که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا خلاف آنکه در دفت دیگر از او صادر شده اگرچه در واقع و نفس الامر حیف نبوده باشد بلکه
موجب مواخذه فی الواقع نبوده باشد در حالت اهتمام بعبودیه در مقام اعتراف در نظر اعتقاد او
اعظم کبائر بیا ید بمقتضای ان اعتقاد ناله و زاری و توبه و انابه و بعضی از وجوه اعتراف معظم ان
بنمایند و وجه دیگر از وجوهیکه باعث ابتهاء اولیا است بجزع و فزع و بیقراری در دعا ایشان اینست
با اعتراف بجرایم و معاصی مقام شکر است توضیح این مطلب مقتضی این است که گفته شود بیان حقوق
و نعم منعم منان بر عباد اجل از آن است که توان احصاء نمود لکن من باب التنبیه اشاره به بعضی از آن
مینماییم تا حقیقت حال مشخص شود میگوییم از جمله حقوق الهی جل شانه بر هر فردی از افراد عباد چشم است
اگر خواهی که فی الجمله منزلت این نعمت عظیم را دانسته باشی چنین فرض کن طفل از مادر متولد شده
بی چشم تامل کن ببین که هرگاه سلاطین و دوران و معشوقین عالم و ارباب علم و کمال از فضلا و حکما
و اطبا و غیرهم و مقاطعه ارباب حرف و صنایع جمع شوند و بذل ما فی الید بکنند چاره آن را نمیتوانند
نمود بلکه مقطوع به است در نزد هر شعور عقلی که بر قاطبه ناس جمع شوند و مالک جمیع خزانه عالم بوده باشد
و صرف نمایند چاره این امر را نمیتوانند نمود و اعجب از ان اصناف اگر تامل کنند و انصاف بدهند این امر جزئی آن
جزئیات نعمت عظمی و نعم عام است جل شانه بر تو که عطا و منت کرده با هر چه در عالم است بلکه علاوه هم
دانسته که اگر کسی چشم نداشته باشد قاطبه ناس جمع شوند و صرف جمیع خزانه عالم نمایند چاره این امر
نمیتوانند نمود بلکه بینا نمودن بایکه اگر مذکور شد اختصاص بچشم ندارد که هر عضوی و دماغ و دهن

بلکه هم

ولسان نموده است و بالملکه باب انکشت ملکه ناخن هر یک را عقبی که ملاحظه نمائی چنین است که مذکور شد
سبا انکه عارف همه اینها که مذکور شد و غیر اینها بنظر معرفت و انصاف ملاحظه نموده که طاقت
دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و هم چنین است نعم خارجه از ماکول و مشارب و ملابس و غیر اینها
را که ملاحظه نمائی جاریست در هر یک انچه در خصوص چشم مذکور شد پس هر کاه فرض کنی بلطف
کنیم معدوم شد هر کاه جمیع عالم چه شی نعمت بدل آن الکون نماید و نخواهند کنی را ایجاد نماید
معادات و هم چنین است سایر مأکولات و مشروبات و غیر اینها اخر تامل کن خطوه نطفه منی که از صلب
پدر در رحم مادر قرار کرفت بصنع و قدرت که این خلقت غریب و عجیب نظم کرسید که خاطر عقلا
اقوال حقیقت ان متحیر و سرکردان شد و بین هر جزئی از جزئیات ان حقیقت عظیم هر کاه کسی مالک
باشد هر چه را که در عالم بوده باشد و بذل نماید در مقابل شکر یک چشم که خداوند عطا نموده
از عهده شکر انبر نیامده خواهد بود تا برسیم بچشم دیکر و کوش و دماغ و دهن و زبان و سایر
اعضا و جوارح هر کاه یک را نابع بنا احسان یکی نماید و این شخص که ادم است میباید بچه سند که
احسان او نموده باشد و هر صفت او را که دید عقلی ان احسان با او عهد داشته باشد اکر چنین
نماید از فرا اعداد انسانیت خارج خواهد بود و مراتب انسان مختلف شد با اختلاف مراتب
احسان هم چنین مختلف میباشد با اختلاف استعداد درک مراتب احسان هر کس که شعور و اکاه
کمالات درک او مراتب احسان اتم و اقوی است بس او در وفا باداء حقوق او اولی و اشد
خواهد بود مشخص است افضل موجودات انبیا و اوصیا انها میباشند و افضل اکمل انبیا محمد و سل
و خاتم انبیا و باعث خلقت ارض و سما جناب پیغمبر اخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه میباشد
و هم چنین افضل اکمل اوصیا اوصیای ان شفیع کافه اهل محشر خواهند بود پس ان سرور عالم و
اوصیای ان مخزن علم ادم دوره حقوق الهیه اولیه و اکمل خواهند بود از سایر انبیا و اوصیا پس
انبیا در وفا باداء شکر در مقابل حقوق الهیه اشد و اتم خواهند بود و این وجه دیکر است از وجوهی
که داعی است در حق ائمه طاهرین و سایر اولیا علیهم الا افضل التحیه من رب العالمین که اعتراف
دو نا الوما ... کنا ... نموده باشند و از اینجاست که جناب سید
الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات عرض بارکاه قاضی الحاجات رسانیده انچه ذکر
بل مذکور شد حاصل مضمونش اینست ... و جلال و عظمت ... من ... از اول
ایجاد عالم ... عبادت تو نموده ...

دوم چشم

دوم چشم ذنب در دو کار ... شکر ... یک معا و احمد ... بوده
باشد ... و هم چنین ... اینها معترف ... که ... انعهده شکر
بیرون ... باشم فی الواقع چنین است ... هر کاه فرض شود ... که ...
در ... الهی ... باشد ... مالک جمیع ... ارض بوده باشد
و صرف کند در ایجاد ان ممکن از ایجاد ان خواهد شد پس ... که ... سبحانه ...
کردیا جمیع ... عالم ... و ... میتواند شد که کسی از عهده شکران برامده باشد ...
غیر متناهیه الهیه که در حق هر فردی از افراد ... ثابت است عقل ... بر این است که ادای شکر ...
نموده باشد از عهده ان برنخواهد امد پس چاره ندارد مکر انکه ... تفرع
و ابتهال ... کاه حضرت ذو الجلال نموده باشد ... عجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده باشد
و در مقام توجه تام ... بارکاه خالق انام ... اکر چه ... بوده باشد از اعظم
مقاصد ... دیکری که جناب سید الساجدین ...
در ... ثانیه از دعای مذکور ... بوده و حاصل ... ان ... هر کاه بکنم
جمیع ... که در دنیا ... خودم ... دنیا ... چشم ... خود
دنیا ... جاریه ... از چشم ... دنیا ...
و ... انها ... خواهد بود ... بیضه ... که ... الواقع
چنین است ... ان ... مذکور شد ... وجه سیم ... مرجح ... تفرع و ابتهال
و باعث کریه ... اضطراب ... کاه ... حضرت ذو الجلال ... انبیا و اولیا و ائمه
اطهار علیهم صلوات الله الملک المتعال ... بیان این مطلب انست که حکمت بالغه
الهی جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسان ... باشد ... در ... شود ... متضاده
... که در ان ... شده ... متضاد ... قوی
... متضاد ... مقتضیات ... مشغول باقتضای مقتضیات هر یک بوده باشد ازمقتضا
قوای ... مقتضیات ... طالب اکل و شرب ... و معاشرت با ... و ...
... مقتضای ... ملکیه طالب ... معبود ... سعادت ... معبود
... باشد ... مغلوب قوه ملکوتیه ... معطوف ...
... طاعت ... باشد ... مقتضیات ...

بهیمیه بالکلیه ظاهر است مادام که نفس انسان متعلق باین بدن فانی بوده باشد لابد است او را از معاشرت
با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج و صحبت معاشرت با ابناء و خلطت با اهل و اولاد و نوع و اشراف هر
اگرچه در تقلیل آن اوقات بوده باشد و چون که مشغول باین مقتضیات قوای بهیمیه گردید نظر بعالی همت
ابنا عموم آن توجه تام لسیاحت عزت ملک انام و صلوة با الم شدید مفارقت حضرت علام میشود
سیما آن انقطاع بمقتضای حقیقة ملکیه ... حب و ... حرکت آن اظهار شکایت از الم فراق و مقتضی
کثرت و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری و ابرام آن انعامات حرمان قربات و صلات دعوت حضرت سبحانی نمیکرده
و از ثبت است که جناب فخر عالمین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة من رب العالمین
عرض شکایت در این باب بعضی بارگاه رب الارباب رسانیده حیث قال فی المناجات الهی کلما قلت قد صلحت سریرتی
وقرب من مجالس التوابین مجلسی عرضت لی بلیة ازالت قدمی و حالت بینی و بین خدمتک سیدی لعلک
عن بابک طردتنی و عن خدمتک نحیتنی او لعلک رایتنی مستخفا بحقک فاقصیتنی او لعلک رایتنی معرضا
عنک فقلیتنی او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی او لعلک رایتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی
او لعلک رایتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی او لعلک رایتنی آلف مجالس البطالین فبینی
وبینهم خلیتنی او لعلک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلک بجرمی و جریرتی کافیتنی او لعلک
بقلة حیائی منک جازیتنی ... فطالما ... عفوت عن المذنبین ... اجل
... و لعلک ... بل ... حتی ان ... در جای دیگر ...
اسند علی رحمت اکرم ... بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فانی ...
عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة و لو ان عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة لسالتک الصبر
علیه و احببت ان یکون ذلک لک و لکن سلطانک اللهم اعظم و ملکک ادوم من ان تزید فیه طاعة
المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین ... موجب اضطراب قلوب ...
بکاء و اسکات ارباب ... بدرگاه کریم غفار ... مقام استکمال
است ... انات که ... حکم ... انقطاع و زوال
خلقت انسان ... انواع ... افاضات ... ارتقاء ... بطریق
باوج ... عالیات ... مرتبه ... که هر کس ...
وصول باین سعادت عظمی ... کاشف ... است که طریقه استکمال
موجب ... کمال است و معلوم است که ما ...

/ ۱۲۰ /

جهد نمود و اصلاح ایشان ... کمال حاصل نمیشود مگر بدفع نقصان و نقص و این با رجوع بارباب کمال از افراد انسان
با تضرع و مسکنت و زاری و بیقراری و انقطاع بدرگاه بارگاه عظیم متعال حضرت منان ... موصل با اسرار و آثار
قدرت او است که ... اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است که اول درجه ابتهال و ...
ایشان غیر معقول است پس ثابت شد که ... تضرع ... بدرگاه حضرت ذو الجلال
استکمال است و از آن ثابت است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض
درگاه قاضی الحاجات رسانیده و عزتک لا اجد لذنوبی سواک غافرا و لا اری لکسری غیرک جابرا و قال
الهی ... لا یجبره الا لطفک و ... لا ینعشه الا عطفک ...
... من عند ... فقد طلب حاجته فی ظانها و ان طلبه من
وجهها و باز این باب ... ارباب معرفت ... جناب ... انر ابصار قلوبنا
بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة
بعز قدسک ... مصباح ... سعادت ... الهی ... فاکون لک عارفا
... ان من ...
او ... علیه ... اسالک ... و اعظم صفاتک ...
فی اللیل و النهار بذکرک ... موصولة ... اعمالی ...
... و حالی ... اللهم ... اسالک ...
الی ... و اسالک بجودک ان تدنینی من قربک و ان ترزقنی شکرک و ان تلهمنی ذکرک ...
است که ... نقصان و ...
... حضرت ...
... کریم غفار ...
... حضرت ... مرتبه ...
... کمال ... نقصان
... کمال ... اعظم ...
اعظم ...
... سعادات ...
و زاری و تضرع و ابتهال ...

و وصول بمرتبه دوام وصول بخدمت حضرت جلت عظمته و دولت خواه مرتبه قرب خاص چه در حق ایشان حاصل شد
ممکن باشد ذلت با ایشان با نه عارف در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات هر مرتبه
از مراتب کمالیه و معقولیه میسر شده معرفت بنقص خود و عجز عقل خود و مطالب علاوه بر آن است و از این
راه است که فخر ملائکه مقربین و علماء انبیاء و مرسلین در مقام عجز و تقصیر و عرض در درگاه رب رحیم قدیر
رسانیده سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک وجه پنجم از وجوهی که موجب
رعب و خوف در قلوب بخالق ... موجب کمال دهشت و اضطراب و غایت خشیت و اضطراب
قاطبه اخیار است ملاحظه عظمت و شوکت مخترع افلاک و ... جمیع جمله افلاک و کواکب است هر کس
نظر بدرک عظمت خلاق ارضین و سموات خالق ... لیل و نهار و ... حرکت در آفاق و انفس
و حیوانات هائم و ... است هر کس ... عظمت حضرت ... بکمال ... خوف و رعب
بیشتر سبحانک ما اخشی خلقک بک اعرفهم بک ... اصل عظمت ... موجب دهشت
و اضطراب است خواه در آن وقت تشویش مواخذه در نظر حاصل بوده باشد بلکه هر گاه زمین
شود که بجهت ... از مواخذه بوده باشد ... اضطراب ... که هستند با اصل
عظمت معبود است حاصل است ... اصل ... عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب
اجله و باعث کمال اضطراب و اضطرار ... و لکن ... اخبار میشود و از آن است که در حدیث
وارد شده در بیان کیفیت احوال الشریفه ... ابتلاء ... رسل و علماء ... و هادی سبل علیه
و علی آله صلوات الله الخالق الاکمل ... در وقت قیام بنماز ...
الهی جل شانه صدای جوشش از سینه مبارک ایشان شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ
از آتش شدید و ... میشدند ...
المؤمنین ... است که چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک آن سرور بلرزه ...
وارد شده که جامع الکمالات ... جناب حضرت امام حسن ...
میشد و مفاصل بدن شریف ایشان ... مبارک آنجناب ...
از سبب این سؤال میکردند جواب میفرمودند که سزاوار این است که هر کس در مقام ... بخدمت
خداوند عالم ایستاده ... و در کتاب حلیة الاولیاء مذکور است روایتی
که حاصل مضمون آن این است که چون ... سید الساجدین امام زین العابدین علیه و علی آبائه
و اولاده الاف التحیة ... وضو فارغ میشدند ... نماز ... بلرزه ... اعضاء

مبارک

مبارک آنحضرت مستولی میشد چون استعلام مینمودند میفرمودند ... که ... السلام
و ... عظیم الشان ... مناجات کنم وجه ششم از وجوهی که موجب اضطراب قاطبه عباد و ...
... عادم اللذات است ملاحظه اهوال موت و عقوبات اخرویه است که ...
طاقت تحمل آن را ندارند مناسب آن است که ختم مقام شود در بیان ... الاسلام در
کتاب کافی روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق حقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه ...
عیسی ... ذکر ... خداوند عالم جل شانه ... حضرت یحیی ...
نماید بجهت ... خطاب ... الهی ... ابلیس ...
حضرت عیسی ... حضرت یحیی ...
گفت ای عیسی ...
این ... کتاب انجناب ...
امام محمد باقر ... بنی اسرائیل ... عبادت ...
خداوند عالم جل شانه را ...
از مشاهده ...
بود ...
و آن جوانان ... درگاه خلاق عالم جل شانه ...
که ...
... الله ...
علم کل شیء ...
بیرون ...
خود را ...
گفتند ما از درگاه الهی جل شانه ...
طعم و شدت موت ...
تحمل ...
دیده که ...
بدو ...

امداخته بودم و بسرعت شتافتم در اجابت آن صوت بایں جهة موی سر و ریشم سفید شد و اخبار روایت شده
که حضرت عیسی بن مریم ع که معجزه آن حضرت این بود که مرده‌ها باذن الهی حیات تازه میکردند
بعضی از کفار در مقام انکار بان برگزیده معبود کار عرض کردند چیزی که حاصل ان اثبات
که تو زنده میکنی اموات را که تازه مرده اند شاید این اشخاص مرده نباشند یعنی سکته کرده و حیله
بوده باشد زنده کن از برای ما کسانی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشند حضرت فرمودند
شما اختیار نمائید از اموات در زمان سابق هر کسی را که خواسته باشید عرض کرده نمودند
که از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا
نمودند و استدعا از درگاه رب العزة عز شانه نمود که سام را زنده فرموده باشد سؤال آن شریف
اجابت مشرف کرد بعد سام زنده شد بعد تمامی موی سر و ریش او سفید شده سؤال کردند که در زمان
تو پیر نبود این سفیدی موی سر و ریشت برای چه است در جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر
بیرون بیا گمان کردم که قیامت برپا شده بجهة هیبت این موی سر و ریشم سفید شد سؤال کردند چند
وقت است که تو فوت شده ای گفت چهار هزار سال لکن شدت الم موت هنوز از خاطرم
محو نشده است و اخبار روایت شده که هیچ مؤمن نیست که بمیرد مگر اینکه [illegible] رجوع بدنیا باو مشتبه
داده اند انکار مینماید بجهة شدت الم تلخی جان کندن باو رسیده مگر شهدا که ایشان الم جان کندن
را نفهمیده اند چون [illegible] تمنا میکنند رجوع بدنیا را از برای آنکه ثانیا شهید شوند در راه خداوند
عالم جل شانه و بعضی در این مقام مثال ذکر کرده باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی که
خار بسیار داشته باشد مثل خار مغیلان و داخل شده باشد در جوف انسان هر خاری از آن
در حلقی فرو رفته باشد بیکی از رگهای انسان و شخص شدید القوة آن درخت را بقوة تمام
بکشد معلوم است تا [illegible] الم است که [illegible] تحمل شدن موت نیز چنین است و انچه [illegible] مذکور
شده وصف شدت موت بود و در حدیث وارد شده که مابین دنیا و آخرت هزار عقبات است و
اسهل از همه موت است و [illegible] از جهات و صفات مذکور شود نعوذ بالله سبحانه من البلاء
و اما وصف عذاب الهی در آخرت پس [illegible] اگر چه [illegible] است که تو ان توصیف نمود و لکن
ما در اینجا [illegible] اگر حدیث صحیح [illegible] در تفسیر [illegible] مشتمل بر اثبات [illegible] از
[illegible] حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده که جبرئیل امین بخدمت سید المرسلین چنین رسانید
که [illegible] که آتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از ان باز الهی دمیدند

بران هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از ان باز امر الهی دمیدند بران هزار سال دیگر تا سیاه شد پس حالا
سیاه [illegible] و هر گاه قطره از ضریع واقع شود در آبهای دنیا هر اینه تمامی اهل دنیا بمیرند از
عفونت ان و هر گاه یک حلقه از زنجیر که طولش هفتاد ذرع است و مهیا شده است بجهة اهل جهنم
واقع شود بدنیا زمین هر اینه همه زمین آب میشود از شدت حرارت آن و هر گاه پیراهنی از پیرهنهای
اهل جهنم آویخته شود مابین آسمان و زمین هر اینه تمام اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت و حرارت
آن پس جناب رسول خدا گریه کرد [illegible] و از جناب امام جعفر صادق ع روایت شده که بعد از آنکه
که جناب رسول خدا [illegible] اهل جهنم بعد از آنکه داخل جهنم شده [illegible]
هفتاد سال راه خود را بکنار میرسانند [illegible]
حتی [illegible]
[illegible] عذاب الحریق [illegible] در کتاب [illegible] روایت شده
از جناب امیر المؤمنین [illegible] که آنحضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه فرموده قسم ان حضرت
بکسی که حیات و ممات محمد در ید قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بریزد بر کوههای عالم
هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و ان کوهها طاقت تحمل آن را ندارد پس چگونه طاقت آن را داشته
باشد کسیکه قوت و طعام او بوده باشد و قسم بکسیکه حیات و ممات محمد بید قدرت اوست هرگاه
قطره از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و این کوهها طاقت
تحمل آن را ندارد پس چگونه [illegible] داشته باشد کسیکه این غسلین شراب او بوده باشد
و قسم بکسیکه حیات و ممات من در ید قدرت اوست هرگاه [illegible] که [illegible] و ان
بجهة ذکر فرموده [illegible] شود بر کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت تحمل ان
را ندارد پس چگونه طاقت آن [illegible] دارد کسیکه [illegible] او بوده باشد [illegible] شدن موت و
الحاصل وصف عذاب آخرت [illegible] اثبات [illegible]
و [illegible]
پس [illegible]
پس [illegible]
[illegible]
و [illegible]

مکر آنکه مسجون جنود غفلت و مثل آنکه محبوس عساکر بعضی از اهل وبال بوده باشد لکن لو اوائل دل سلوک
باین طریق مستحسن عقل و نقل مختلف الاحوال می‌باشند هر کسی که اطلاع او بر حقیقت این امور بیشتر است
و از عساکر عقلانی و جنود سکرات دورتر است تضرع و ابتهال و تذکر و بیم او اعاده این باب زیادتر است
و از این راه است که جناب مفتی قوانین عبادت و متهجد مؤسس اساس تضرع و بیداری جناب علامت
السکینة در اواسط شب در مقام مناجات سحرگاه ثانی لحاجات چنین بتماما مبالغه انه الحق فدیته
مشغول و مثل قلوب میت میشد سحر بیحد نظر ثالث نظمه و ما شیخ بیان اخرت و در مناجاة اللهم ان ذکر
الموت و اهوال المطلع والوقوف بین یدیک نغصنی مطعمی و مشربی و اغصنی بریقی و اقلقنی عن وسادی
و منعنی رقادی کیف ینام من یخاف ملک الموت فی طوارق اللیل و طوارق النهار بل کیف ینام
العاقل و ملک الموت لا ینام لا باللیل و لا بالنهار و یطلب قبض روحه بالبیات او فی آناء الساعات
یعنی ای معبود و مقصود من بیمی که بیاد دل و خوابگاه بود نغص آن ساده است ما در حضرت تو
و خبیر بر باطن من و مطلع بر داخل در قلب من است و انچه صلاح من باید بیان امر اخرت شود پیش
من با صلاح می آورد تو بیان احوال آخرت و در نهایت ملاء حضرت هر گاه متذکر میشوم و هولها که
بعد از مردن مشتمع و می‌بینم متذکر میشوم الساعات در مورد قبض محبوب دلم تلخ میکند و اندوها
بمن طعام و شراب بر آن نغصنی ... در انوقت اکل و شرب خود را باعث ... میشود که اب دهن
من در حلق من می‌ماند شدت خوف قدرت بر فرو بردن آب دهن ندارم و هم چنین باعث اضطراب
من میشود و دیگر نمی‌توانم استراحت نمایم و منع میکند خواب را از من چگونه بخوابد کسی که میترسد از ملک
الموت در حالیکه ... در شب و روز بلکه چگونه بخوابد عاقل و حال آنکه ملک الموت
نمی‌خوابد نه در شب و نه در روز طالب این هست که قبض روح من نموده باشد در شب یا در روز و اوقات
نقل شده که ان سید اجل عابد فارغ از نماز شب استعاذه میخواند انا الخلیل باموجب ... کل
مکان ... مولای ... الا ... کردانی
فلم یکن الا الموت فکیف ما بعد الموت اعظم فادهی الی الاخرة و اقضی و در دعای صحیفه کریمه است که بعد از نماز
شب ثلاثه منه و هو اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی من عصاک و توعدت بها من صدف
عن رضاک و من نار نورها ظلمة و هینها الیم و بعیدها قریب و من نار یأکل بعضها بعض و یصول بعضها علی
بعض و من نار تذر العظام رمیما و تسقی اهلها حمیما و من نار لا تبقی علی من تضرع الیها و لا ترحم من استعطفها
و لا تقدر علی التخفیف عمن خشع لها و استسلم الیها تلقی سکانها باحر ما لدیها من الیم النکال و شدید

الوبال

الوبال و اعوذ بک من عقاربها الفاغرة افواهها و حیاتها الصالقة بانیابها و شرابها الذی یقطع امعاء و افئدة
سکانها محملا و مناجاتهای ائمه طاهرین علیهم السلام که مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبت
اخرویه بوده باشد بسیار است کسی که توهم نکند که انبیاء و اولیاء تشویش ایشان باین شدت در عقوبت اخرویه
نیست پس این اضطراب و بیقراری چه معنی دارد جواب آنکه مراد این است که دیگران قطع نظر با آنکه
عقوبت اخرویه مطلقا در حق انبیاء و اولیاء نیست انهم مسلم است لکن این موجب عدم اضطراب خود
ایشان عند الله شد و اگر مراد این است که خود انبیاء و اولیاء قطع نظر در جمیع احوال حتی
در حالت مناجات سحرگاه مانند قطع نظر باینکه عقوبت اخرویه مطلقا از ایشان منتفی است سکونت
چنین نیست وجه این علاوه مکالمات صادره از ایشان در مقام مناجات ظاهر و مبنی از انچه
در ما بین بیان شد بغیر از وجه اول که ثانی حکایت چنین بوده باشد و حال آنکه چنانچه پاسی از بحث
الحق جل شانه از معاصی کبیره است چنین است امر انحطاط الحق شانه و مخفی نماند که چه کشته
کلام در این مقام از حد اعتدال خارج شد و مناسب وضع رساله نبود لکن چون که اطلاع بر اطناب
که مذکور شد باعث تنبیه امثال ما غافلین و موجب استیقاظ ارباب معاصی و طاغین میشد کلام عنان
سیلان بیان این مطلب جولان داده شد شاید اطلاع بر این موجب تنبیه غافلان و باعث تیقظ
ارباب عصیان شود بالجمله مناسب در این مقام آن است که ختم کلام شود در این مباحث بذکر دو مسئله بلغ
مسئله اولی بدانکه در کتب معتبره شیعه رسیده احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه
در هر شب از شبهای سنه ساعتی هست که مرتبه اعلی ... و نفعا اهل شانه در آن ساعات
هر گاه حاجت از ... طلبات ... الله با ... و در احادیث معتبره از ائمه صلوات الله
وسلامه علیهم بیان این ساعت شده و چون بوده در آنها این در ثلث اول از نصف ثانی از شب است و بعضی
آخر این ساعت در سدس رابع از شب است و بعبارة ثالثه که اخص ... و لیلیات این در آخر ثلث
ثانی از شب است که آخرش متصل باول ثلث آخر شب و مدت آن به اندازه ... ساعت در زمان
ما بین شب ... در آن وقت در شبها کوتاه است مقدار شب در این وقت بنا بر آنچه در ... ذکر کرده اند
در اواخر اقلیم ثانی و اوائل اقلیم ثالث نه ساعت و ربع ساعت است و هم چنین مقدار شب در اواخر
اقلیم ثالث و اوائل اقلیم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع
شمس ... ایات ... که در کلام ائمه ... ذکر شده ... ایات از غروب شمس است تا طلوع
فجر ... طلوع فجر تا طلوع شمس ... باختلاف ... مختلف میشود ...

اصفهان در اقلیم ثالث مثل اصفهان و اما اوان در فرض مذکور یک ساعت و چهل و [illegible] دقیقه است تقریباً
و بعد از انقضای [illegible] از نصف شب ساعت و چهل و پنج دقیقه باقی میماند مقدار شب در صورت مسطوره
هشت ساعت و پنج دقیقه و بنابراین از برکات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر میشود آن است که آن ساعت
مطلوبه بعد از انقضای چهل ساعت و [illegible] دقیقه و نیم در مقدار یک ساعت و [illegible] ثلث ساعت و [illegible]
ثلث دقیقه و [illegible] دقیقه میباشد بلکه منقضی عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضای ثلث ساعت
و [illegible] ثلث دقیقه و [illegible] دقیقه از این مقدار [illegible] باشد پس ساعت [illegible] از این مقدار [illegible] ساعتی است
که [illegible] احادیث [illegible] که [illegible] ذلیل از [illegible] جلیل در این مسئله [illegible] درجه حاجت
مشرف مسئول [illegible] سفر [illegible] و حاجت [illegible] اذل الناس
[illegible] فلان و فلان را [illegible] رسید [illegible] حتی [illegible]
الله و کلنی الی [illegible] الی الظلمی فیهینوا [illegible] رسید [illegible]
صدق این [illegible] کلاست لحاجه و اطلبوه حیث [illegible] حاجت
این زمان سفر [illegible] و مقلات الاذل ناس [illegible] رسید [illegible] کرد [illegible] بوده
باشد با حال مناسب و حواس جمع [illegible] این مسئله [illegible] بوده باشد [illegible] مناجات [illegible]
[illegible] سموات [illegible] و صاحب [illegible] الاطلاق [illegible] سوال [illegible]
کرد [illegible] سعادت کامل [illegible] مناجات [illegible] مسعود [illegible]
[illegible] که چه [illegible] در جنب [illegible] ناطقه [illegible]
و [illegible] حالات [illegible] کرم [illegible] که [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] اذل الناس [illegible] باشد انصاف [illegible] سلیم
[illegible] غریب و عجیب است [illegible] تعیین این ساعت مطلوبه
در امثال این [illegible] در اوقات [illegible] [illegible] شمس [illegible]
راس [illegible] بوده باشد مقدار شب [illegible] چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد [illegible]
مثل اصفهان و بعد از انقضای [illegible] طلوع [illegible] یک ساعت و [illegible] دقیقه تقریباً در فرض مذکور
از این مقدار باقی میماند [illegible] ده ساعت و نیم [illegible] دقیقه [illegible]
[illegible] وقت [illegible] باقی میماند [illegible] ساعت و [illegible] هشت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] دقیقه و شب [illegible] وقت [illegible] ساعت مطلوبه [illegible]

[illegible]

ائمه اطهار علیهم السلام ظاهر میشود بعد از انقضای [illegible] ساعت [illegible] دقیقه [illegible] دقیقه و [illegible]
محقق است [illegible] طالب [illegible] لذت طاعت و [illegible] سهل [illegible] اهتمام در [illegible]
این مقدار [illegible] وصول این مطلبه تمام [illegible] عبارت ثالثه ماخوذ از بعض نصوص [illegible]
که در چنین صورت [illegible] ساعت مطلوبه ساعه [illegible] بعد از انقضای یک ساعت و چهار دقیقه و [illegible]
دقیقه [illegible] ساعت مطلوبه [illegible] سهل [illegible] پس [illegible]
که [illegible] سعادت این [illegible] و عطیه [illegible] مثل [illegible] کرد [illegible] طریقه دعا
در ساعت مطلوبه که [illegible] باجابت بوده باشد ان شاء الله [illegible] از [illegible] مستفاد [illegible]
[illegible] اول [illegible] نماز [illegible] خواه نماز واجب بوده باشد یا نماز دیگر [illegible]
نماز شب اگر چه [illegible] بعد از آن [illegible] صاحب [illegible] الارباب [illegible]
در [illegible] نماز [illegible] باحالت [illegible] بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز اگر چه [illegible]
[illegible] و راجب [illegible] بوده ان شاء الله مسئله ثانیه در [illegible] است [illegible]
احادیث در فضیلت استغفار [illegible] بسیار [illegible] در این باب [illegible]
المستغفرین بالاسحار [illegible] بالاسحار [illegible] در [illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] در ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible] علما در [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] بقبل الصبح [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] در [illegible] کشاف در [illegible]
[illegible] شیخ طوسی [illegible] الله [illegible]
[illegible] بعد [illegible] سحر را [illegible]
[illegible] شب [illegible] سحر [illegible] شب [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] شب [illegible] باشد پس سحر عبارت [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
که استغفار [illegible] سحر [illegible] استغفار [illegible] بوده است
و ظاهر [illegible] اسمعیل بن سعد
الاشعری روایت نموده [illegible] ابا الحسن الرضا [illegible] الوتر [illegible]

نیز افضل ساعات اللیل ثلث الثانی بنا بر اینکه چنین نیز افضل اجزاء اللیل است و این حدیث دلالت دارد
بر اینکه افضل ساعات شب ثلث آخر شب است پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود و مؤید قول
معنا بعضی لغاتیم که گفته شود منع لغوی سحر همان بوده باشد که تفسیر نموده اند لکن سحر عرفی اعم از
این تحدید است چرا که چگونه چنین نباشد و حال آنکه مشهور اذعان نموده اند بانکه مدلول لغت بایستی تفسیر
است و سعه ربیع ادعیه وارده در سحر ماه مبارک دانسته اند تمره مرتبه در این مطلب ظاهر است چه
اعمال موظفه در سحر بنا بر قول باینکه سحر عبارت از سدس آخر لیل است قبل از آن هر گاه کسی اتیان بان
نماید تحصیل امتثال نخواهد بود بلکه حکم بمشروعیت آن نمودن مشکل است چه اتیان بعبادت موظفه
بقصد توظیف قبل از دخول وقت آن تشریع خواهد بود بخلاف آنکه گوییم که سحر عبارت از ثلث
آخر شب باشد و هم چنین است سحوری که مستحب است در ماه مبارک رمضان امتثال اتیان در موقع
مشروع که در ثلث آخر شب واقع شود اگر چه در سدس خاص نبوده باشد هر گاه قبل از آن شود
موقع سنت نخواهد بود و هم چنین است حال در استغفار در اسحار **بحث هشتم** در وقت نافله صبح است
بدانکه وقت نافله صبح نافله داخل میشود بعد از آنکه از نصف ثانی شب منقضی شد مقدار اینکه کفایت یازده
رکعت نماید که عبارت از نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد و ممتد است تا ظهور حمره از
جانب مشرق لکن افضل اوقات از برای این نافله بین الطلوعین است و وقت فضیلت از پی طلوع فجر است بر دوت
اجزاء سابق بر آن وقت بعد از انقضاء مقدار یازده رکعت از نصف ثانی شب و کلام در
بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنا بر این اتیان بان نافله قبل از فجر
اول جایز خواهد بود با اشکال در صورتیکه اتیان بنماز شفع و وتر نموده باشد بلکه ظاهر این
است در صورتیکه نماز شب را نکرده باشد مع نخواهد بود بلکه اتیان بان نافله صبح قبل از
فجر اول بنهایتی مشروع نمود و هم چنین هر گاه کسی با عبادت تارکی بنا بر این شد که اتیان بنافله
نماید در اوائل فجر اتیان بان فریضه صبح نموده و بعد از آن بر ترک نافله رفع شد اتیان بنافله چنانچه
بر نیت ادا اما مادامیکه حمره از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا اتیان بفریضه پیش نمیشود چنانچه
منکر شد و در وقت این نافله بعد از نافله و انتهای آن مشهور ما بین فقها است و در مقام خلاف نمودند
بعضی قائل شده اند باینکه وقت آن داخل میشود بطلوع فجر اول پس اتیان بان را قبل
از آن تجویز ننموده اند و بعضی قائل شده اند باینکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس اتیان
بان بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از اتیان بفریضه بنا بر این قول صحیح نخواهد بود لکن ظاهر

اثبات

اثبات این در صورتی بوده باشد که اتیان بنماز شب نموده و اما هر گاه مشغول بنماز وتر بوده و فجر ثانی طالع شد
پس باید بعید است که در این صورت کسی ادعا نماید که اتیان بنافله صبح قبل از اتیان بفریضه نتوان نمود و مخفی نماند
که از جمله محاسن عبادات مواظبت بنوافل است خصوصاً نوافل یومیه که اهتمام در محافظت آنها بسیار باید
نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت آنها بسیار است از جمله آن است که محافظت آنها باعث این میشود
که اتیان بفرائض یومیه در وقت فضیلت آنها شود و مثوبات مترتبه در اتیان بفرائض یومیه در وقت
فضیلت بسیار است دویم غالب این است که نمازها بسا اینکه از ما صادر میشود مشوب است
بانواع نقص و تقصیر و احادیث مستفیض است که اتیان بنوافل موجب دفع نقائص و نقص فرائض
است **سیم** آن است که مواظبت بنوافل باعث خشنودی جناب سید الانام میباشد نظر باینکه نوافل
یومیه از جمله سنتهای آن سرور اخیار و سید الابرار میباشد اگر فرض شود هیچ ثمری بغیر از
محافظت این نوافل نبوده حکم عقل باستحباب سنت آن جناب جناب این بود که امت آن سرور خلائق
باین نماز بجا آورند چنانچه آن فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بوده هر گاه امری که موجب خسارت
و تالم امت بوده راضی نخواهد شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه
ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی آمده است شما را پیغمبری که از جنس شما است
یعنی از نژاد انسان است نه از ملائکه تا شایسته باشد رسول مشقت شما یعنی امریکه موجب
مشقت شما است میشود در بند حال امت بتحقیق است که در اینکه آن سرور مایل نبود
از امت مخالف نمایند بعد از آنکه رشته کلام بانجام کشانید خواطر سید [illegible]
لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد در خواست بود در این مقام ذکر شود که اطلاع بر آن موجب
تنبه خود است در حق امثال ما غافلان و تذکر از باعث تذکر غیر است در حق ما امثال
چنین از نقل شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا بوده که حاصل مضمون
از این است که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله در
وقتیکه متعارف نبود در مثل آن وقت بر آن سرور نازل شود وارد شد در حالتیکه آثار حزن و ملال
از او ظاهر بود حضرت ختمی الرسالت ظاهر میشد از سرور عالم از سبب تغیر حال او استفسار نمود بعض
از سرور رسالت که الحال نیز سزاوار نیست که کسیکه عالم بجهنم و منفکر شدت عذاب آن بوده باشد
آثار سرور بر او ظاهر شود جناب رسول خدا فرمودند ای جبرئیل پاره از وصف جهنم
بیان نما جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق فرمود امر فرمود از وحشت بر آن هزار

سال که بگیرند تا سفید شد بعد از آن او را چندین هزار سال نگه دارند تا سیاه شد و حال بهمان حالت
سیاه و ظلمانی باقی است قسم بکسیکه شما را مبعوث بحق نموده هرگاه یکی از ثیاب اهل جهنم معلق
شود مابین آسمان و زمین هر آینه خاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت آن و قسم بخدائی
کسیکه شما را برسالت مبعوث نموده هرگاه حلقه از زنجیرهائیکه خداوند عالم ذکر فرموده
در قرآن ذکر فرموده که ادرعه شود بر کوههای عظام هر آینه کوهها آب میشوند از شدت
حرارت آن تا هفت طبقه زمین و قسم بجلاله کسیکه شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی
در مغرب معذب شود بعذاب جهنم هر آینه میسوزند کسانیکه در مشرق هستند از شدت عذاب
آن معذب و آتش جهنم آنچنان است که حرارت آن شدید میباشد و قعر جهنم بسیار دور است
و هیزم جهنم آهن است و لباس اهل جهنم هم است و چرک ابدان اهل جهنم هفت در است از برای
هر دری طبقه طائفه از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن حضرت فرمودند
آیا این هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد که درهای جهنم بعضی از آن درها
فوق دیگری است و مسافت هر باب تا باب دیگر هفتاد سال راه است و هر طبقه که
در تحت هست حرارت آن اشد است از طبقه که در فوق او هست هفتاد مقابل کشیده
میشوند دشمنان خدا بعظام اسیری از طبقات بعد از آنکه بنزد باب رسانیده شوند ملائکه عذاب
که موکل بآن طبقه میباشند باستقبال ایشان آیند بطرفی بخصیص طرف زنجیرها را داخل در دهن
ایشان میکنند و از عقب ایشان بیرون می آورند و غل ابدست چپ و گردن او میکنند و از دست
راست زنجیرها میکشند و هر شیطانیکه با او بوده در یک زنجیر از پشت سر میکشند
ایشان را در حالتیکه بر رو افتاده باشند و ملائکه عذاب میزنند ایشان را با گرزهای آهن جناب
رسول خدا فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل در جواب عرض کرد طبقه
که در تحت همه است ساکنین آن منافقین و کفارند از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است
و طبقه که فوق آن است مشرکانند و نام آن جحیم است و طبقه ثالثه سکان آن کسانی هستند که
خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام این طبقه سقر است و طبقه رابعه سکان آن ابلیس و جنود
ابلیس و اتباع او و مجوس میباشند و نام او لظی است و طبقه خامسه سکان آن یهود میباشند
و نام آن حطمه است و طبقه سادسه در آن نصاری میباشند و نام آن سعیر است بعد از آن حضرت
جبرئیل سکوت نمود جناب رسول خدا فرمودند که ای برادر من جبرئیل چرا خبر نمیدهی از

طبقه

طبقه سابعه که سکان آن کیانند عرض کرد یا محمد سؤال مکن از سکان این طبقه که سکان آن اهل
معاصی کبیره از امت شما میباشند از آنکه اقدام بمعاصی کبیره نموده اند و فوت شده اند قبل از توبه و نام
این طبقه جهنم است چون کلام باینجا رسید جناب رسول خدا بیهوش شدند و افتادند جبرئیل سر
مبارک آن رسول جلیل را برداشته بدامن خود گذاردند تا حال آن حضرت بحال آمد پس فرمود ای جبرئیل
چه بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت و شدید شد حزن و الم من از امتی که داخل جهنم میشوند
جبرئیل عرض کرد بلی اهل کبائر از امتان تو داخل خواهند شد پس رسول خدا و جبرئیل
هر دو بنا کردند شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا تشریف بردند بمنزل خود و در را بروی خود بستند
که کسی داخل نشود بر ایشان و بیرون تشریف نمی آوردند مگر بجهة نماز بعد از فراغ از نماز با کسی تکلم
نمیکردند تا داخل منزل خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع و زاری
بدرگاه جناب باری عزت شانه مینمودند باین نحو بودند تا سه روز و از بعد سه روز از اینکه
آن سرور ملول بودند کسی جرأت تکلم با ایشان نمینمود بعد از سه روز بعضی از صحابه نزد باب حجرت
حضور آمده ایستاده در دولت سرای جناب رسول خدا و گفتند السلام علیکم اهل بیت الرحمة
هل الی رؤیة رسول الله من سبیل یعنی آیا ممکن هست کسی خود را بخدمت جناب رسول الله
برساند احدی جواب نگفت برگشت و تا با هم عود نمودند بهمان نحو سلام کردند و سؤال نمودند جواب نشنیدند
تا سه مرتبه باین نحو بود و اثر جواب نشنیدند سلمان فارسی رضی الله عنه و احوال رسید که در آن
باب باید متوسل بسیده نسا فاطمه زهرا صلوات الله علیها باشند اصحاب قبول نمودند و عرض
نمودند باید سوال الله صحابه رسول خدا بعد ازینکه از مردمان اختیار نموده و بیرون تشریف نیاوردند
مگر بجهة نماز از شدت حزن و الم با احدی حرفی نمیزنند و احدی را اذن نمیدهند که خدمت ایشان مشرف
جناب سیده نساء جادر سر انداخته تشریف آوردند و معلوم شد که آن سرور بسجده بودند بسلام کردند
و عرض کردند یا رسول الله من فاطمه ام جناب رسول خدا سر مبارک از سجده برداشتند چون نظر
جناب فاطمه بر آن سرور افتاد اثار تغییر و حزن و الم از ایشان مشاهده نمودند دیدند که گوشت رخساره مبارک
آن حضرت آب شده بود از شدت حزن و الم گریه رسیده نشانها غلبه نمود که بسیار گریه کردند عرض کردند
یا رسول الله چه میشود شما را چه چیز نازل شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات
جهنم را و خبر داد بمن در طبقه که فوق همه طبقات است معذب خواهند بود اهل کبائر از امت من این
که باعث حزن و الم من و موجب گریه من که دیده فاطمه زهرا عرض کرد کیف دخولهم النار در جهنم چه

نحوات حضرت شد به بوده شد که میکنند ملائکه انها را تا داخل جهنم مینمایند لکن دو وقتی انها سیاه میشود
و هم بعد بعضی انها میگذارند غل و عذاب گردن انها میگذارند عرض کرد پس چگونه میکنند انها را
نمیدانیم تا ما رویان پس بشهای انها میگیرند اما زنان که بعضی انها را میگیرند و میکشند
و هم نیستید از پیران امت من است که در شهای انها را میگیرند میکشند بسوی جهنم و انها را زیاد
میکنند بواسطه شباه و اضعفاء و هم نیستید از نعل زنان از امت من که در شهای انها را میگیرند
و میکشند به سوی جهنم و انها را زیاد میکنند که و افتضاح ما باینحو انها را میکنند تا برسانند به مالک
بعد از انکه نظر مالک بالخاصه انها افتاد استفسار مینماید ملائکه که انها را میکشند که کیستند اینها خاص
که اشقیاء مثل اینها ما ندیده ایم صورتهای انها سیاه نشده است مغلول و زنجیرهم بگردنهای
انها گذارده نشده است ملائکه میگویند ما باینحو مامور بوده ایم که انها را بنحو رسانیده باشیم مالک
خطاب مینماید به انها که ای جماعت اشقیا کیستید شما در جواب میگویند ما از جمله امت محمد بوده ایم
که از برای انها نازل شده روزه ماه مبارک میگرفتیم پس مالک میگوید قران نازل شد مگر بر محمد
پس میگویند بلی از سینه بر شما از ان جزیه که منع نماید شما را از معصیت الهی میگویند در جواب بلی
رسیده بالکن تفاوت به حافظه نمودیم و گناه شده ایم پس بعد از انکه انها را بکنار جهنم رسانیدند
و نظر کردند بسوی اتش جهنم و ملائکه غلاظ و شداد که موکلند بر ان النار … مینمایند به مالک که ای
مالک ما را اذن بده تا بحال خود گریه نمائیم مالک اذن گریه … میکنند تا اشک چشم انها
تمام میشود … خون از چشمهای انها خارج شد … اشک چشم انها
بان مالک میگوید که ای بنده ها از خوف خداوند عالم در دنیا بود … الحال از اتش جهنم نجات میدادید
وقت مالک امر میکند به اتش جهنم بگیر اینها را اتش میگوید چگونه بگیرم اینها را و حال انکه اینها
میگویند لا اله الا الله پس بعد از ان مالک میگوید … خداوند عالم جل شانه که بگیر انها را
از وقت اتش میگیرد انها را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم اتش جدا میشود از انها با خطاب
میکند با اتش که بگیر اینها را اتش میگوید چگونه بگیرم کسانی را که ذکر اسم خداوند عالم مینمایند
میگوید مالک بگیر اینها را اتش میگوید که … از جانب پروردگار عالم که … که اینها را
بگیرم مالک میگوید بلی باینحو مامورم از جانب پروردگار عالم از وقت اتش میگیرد انها را
باختلاف متفاوت انها بعضی را میگیرد تا … و بعضی را میگیرد تا زانوها و بعضی را میگیرد تا کمر
و بعضی را میگیرد تا گردن بعد از ان اتش میل میکند بسوی روهای انها مالک میگوید بسوزان روهای

اینها را

٦٩

اینها را که … سجده کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب اینها را که … تشنگی شده اند در ماه
مبارک رمضان پس به همین طاقت عذاب خواهند بود تا انکه مشیت الهی قرار گیرد باشد …
میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم خود را باینحو با انها جاری نماید
عرض مینماید بجبرئیل ای جبرئیل چه کار کردند … از امت محمد صلی الله علیه و اله عرض میکند چه
بسیار بد است حال انها و چه بسیار تنگ است مکان انها سوزانیده است اتش بدنهای انها را
و خورده است گوشتهای انها را و باقی مانده است … روهای انها نور ایمان در قلوب انها
باقی است بعد از حضرت … امر مینماید به مالک که حجاب از روهای انها بردارند تا ببینی حال
انها بکار رسیده پس امر مینماید مالک ملائکه را که حجاب بردارند بعد از انکه نظر انها بجبرئیل
میافتد و ملاحظه حسن خلقت او مینمایند میدانند که از ملائکه عذاب نیست استفسار مینمایند
که کیست این بنده که مثل او ما ندیده ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل امین است …
درگاه احدیت است این است که واسطه وحی بود به جناب محمد پیغمبر شما بعد از انکه اسم جناب رسول
خدا را میشنوند همه انها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما برسان و خبر بده
ایشان را که معاصی ما باعث گردید که ما را از پیغمبر جدا نمود شما و خبر بده ایشان را از بدی حال
عذاب ما اندوث حضرت جبرئیل بعد از انکه خود را بحضور … میرسد که جلیل جل شانه
رسانید خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چگونه دیدی امت محمد را عرض میکند ای پروردگار
عالم چه بسیار بد است مکان انها و چه بد است حال انها پس پروردگار عالم میفرماید چه حال
انکه … است ایا از تو مطلبی سوال کردند عرض میکند بلی سوال نمودند از من که سلام
انها را به پیغمبر ایشان برسانم و بدی حال انها را بان سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند
عالم که بمقتضای خواهش انها عمل … پس جبرئیل میاید بخدمت جناب رسول خدا در …
در وقتیکه ان حضرت در خیمه تشریف دارند که از یاقوت … خیمه … هر دری
دو لنگه از طلا پس عرض میکند یا محمد من امت … از جانب امت تو که معذبند در جهنم سلام
بشما رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما ما را از فیض حضرت شما محروم کرد و خبر از حال
ما … که چه بما میگذرد از شدت عذاب از وقت جناب رسول خدا تشریف میبرند در مقام
مناجات … و در سجده خداوند عالم را ذکر خواهش نمود … که
امت … ثنا خدا و … خطاب میرسد از جانب رب العزه که یا محمد

صادر
سوای آنچه مذکور شد هر کسی که خواهی بکن که با لطف مقرون است در آن وقت سوال کند از آنحضرت
مشهور این است که در لیلة القدر که عالم حکم خود را جاری میفرمود در استشفای از امت من شفاعت امر
درباره الفاسد چه قبول حضرت کردمان خطاب رسید که اعجبه من شفاعة تو مقبول است و
دعا که امثال تو متعهد بیرون باور هر کس که گفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله
بی رواه مشهور بجناب رسول خدا بیان حضرت و چگونه نظر مالک بجمال با کمال سعادت فلک
شمس فلک رسالت میافزاید بجهة معظم آنحضرت بجناب رسول خدا منزل برای ملک
انشای امت من حلال الفاجر طرفات مالک عرض میکند چه بیند باشد حال الفاسد که بحوضه
حضرت میفرمایند در جهنم را با ذکر در حجاب را بدار بعد از آنکه نظر عطا فرمود بجمال با کمال
شمس فلک سعادت می‌آید فالبیه الفاسد تنفرج و انها الخ بالادب و نالا میکنند که با همه حال آن
امثال توئیم الشیء بهشت و کوثر بعد ما اصطلاح سوزانید آن وقت جناب رسول خدا هم الفار از
الشی برون می‌آید بعد حالیکه بعد از الفاسد ذالک شده باشد حضرت الله با خود میبرد بسوی
بهشت که در بعضی اسم او حیوانات است پس فرو میروند در آن از جهان نجات و بیرون می‌آیند
صحیح الاعضاء و الجوارح خوش صورت که مثل جان بود بپیشانی ایشان نقش شده چهنمی
منقذا الرحمن من النار بعد داخل میشوند در بهشت بعد از آنکه اهل اسلام طلب میکنند
مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شدند بخی میکنند که کاش ما مسلمان بودیم از عذاب جهنم
مستخلص میشدیم و الیه الاشاره بقوله تعالی ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین **مبحث نهم** در
بیان نوافل که مناسب مباحث سابقه است و این مبحث مشتمل است بر دو بیان اول آنکه افضل
نوافل رواتب کدام است بدانکه افضل نافله مذکوره شب است بعد از آن نافله زوال افضل
از باقی است بعد از آن نافله فجر افضل از تتمه است و نافله مغرب افضل از باقی است و نافله
عصر افضل از نافله عشا است **مطلب اول** در عروض اسباب سقوط تکلیف بصلوة و رفع
آن است در این دو مقام است **اول** در عروض بعضی از آن معاذیر بدانکه هر گاه حیض یا نفاس
یا جنون یا اغماء هم رسید بعد از دخول وقت نماز اگر بعد از دخول وقت مقداری که ادا مقدار
منقضی شده باشد که کفایت نماز با شرایط مفقوده نماید در این صورت قضای آن لازم است و اما در
صورت عدم اتیان بنماز هر گاه چنین نموده باشد قضای آن نماز لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی
این است که گفته شود که هست همان انقضای مقداریکه کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید

کفایت نکند

میتوان ایشد
کفایت میکند در حکم بوجوب قضا نظر با مغرب یا نماز صبح و گاه هست انجه بکفایت در حکم بلزوم قضا
اول در صورتی است که کسی در حین دخول وقت چهار رکعت با شرایط صلوة در حقاو متفق بر دو مقدار چهار رکعت
از زوال یا مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد عذر و سقوط تکلیف حادث
شد مثل اینکه ضعیفه حایض شود و این صورت مثل اشکال آن نماز لازم است و اما هر گاه در حین دخول
وقت چنین شود و باشد انقضای آن چهار رکعت کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لا اثبات در حکم بلزوم
قضا آن انقضا شدن مقداریکه کفایت نماز و شرایط مفقوده نماید در حیثیت نفاس و جنون
و اغماء **مقام دوم** در رفع اسباب مانعه است بدانکه هر گاه این اسباب رفع شد در آخر وقت درک
نمود مقداریکه کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید در این صورت تا پایان نماز واجب است
پس هر گاه ضعیفه از حیض پاک شد و از آخر وقت درک نمود مقداریکه کفایت غسل و یک رکعت از نماز
کند نماز واجب است و همچنین هر گاه طفل بالغ شد بعد از بلوغ درک نمود مقداریکه کفایت وضو
و یک رکعت از نماز نماید ظاهر این است که نماز ادا بوده باشد پس به تیمم ما مشغول الله بلکه ظاهر این است
که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را نماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باین نماز واجب بوده باشد
و ظاهر این است که وسعت زمان بجهت رفع حدث معتبر بوده باشد پس اگر زمان کفایت وضو و رفع حدث
نماید با آن حدث نماز لازم خواهد بود در هیچ صورت مذکوره هر گاه اخلال بنماز در همان وقت نماید
اثم و قضای آن نماز واجب بوده باشد و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب بمقدار
نماید مقداریکه کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هر دو با شخص لازم خواهد بود و همچنین
هر گاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت نماز مغرب و عشا هر دو لازم خواهد بود و اما هر گاه
مقدار چهار رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان نماز عشا تنها با اتیان نماز مغرب جایز نیست
نظر باینکه این مقدار مختص بنماز عشا است پس معلوم نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت
خود درک نموده و مقتضای وجوب نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است وجه آنچه مذکور شد
ظاهر میشود بملاحظه آنکه وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعت است که دو رکعت با حمد و سوره
بوده باشد و دو رکعت دیگر بی سوره در این صورت ممکن است اتیان سه رکعت مغرب و یک رکعت
عشا که با حمد و سوره بوده باشد حاصل بود پس از وقت خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که
در ضیق وقت سوره در ضیق وقت واجب نیست لکن بنابراین در چهار رکعت هم پنج رکعت
نیز چنین میگوئیم یعنی هر گاه مقدار یک رکعت از آخر وقت درک نمود هر دو نماز واجب است ایشان نیز چنین در ضیق

وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی که مختص است نماز
عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد بنابر این فرض که شد در چنین صورت نماز مغرب
و عشا هر دو واجب خواهد بود و صحیح نخواهد بود تخفیف و در مسئله اینست در وقت عشاء که وقت چهار رکعتی
که مختص بنماز عشا است چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره
با تسبیح که نافله نماز عصر و نماز عشا در وقت عشا از بعض جایز است اما تاخیر زیاده برای نظام
نیست که چنان نبوده باشد اگرچه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند و اما تا رب بعاذ پس
هرگاه بعد پنج رکعت بعد سوره از وقت فوت شد نماز نظام اینست هر دو نماز واجب بوده باشد
نظر بضیق وقت و اطلاق فقها اسعد وجوب سوره در این حالت [مطلب] لازم است قبل از
شروع بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اعتماد در صورت عدم امکان علم اکتفا بظن در
دخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت تمکن از علم اکتفا بظن نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل
خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج شده یا بعضی در خارج وقت شده و بعضی
در وقت باشد بلکه نماز باطل است اگرچه مشخص شود که کل نماز واقع بوده در وقت شده باشد و اما
هرگاه تمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت اعتماد بظن میتوان نمود و این مقسم بدو قسم
میشود اول آنست که تمکن از تحصیل علم در حال نیست و هم چنین رجا حصول علم در استقبال
در این صورت اعتماد بظن در دخول وقت بلا اشکال است دوم آنست که ممکن از تحصیل علم در حال
نیست لکن رجا حصول علم در استقبال هست مثل مهم غیم در این صورت نیز اعتماد بظن ظاهر
اینست میتوان نمود بعضی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه همان ظنه
بدخول وقت نماز میتوان نمود پس اگر اعتماد بظن در این صورت نمود خالی از این نیست یا معلوم
شد که ظن او مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابقت و عدم مطابقت
هیچیک مشخص نشده صحت صلوة در شق اول و قسم اول است و هم چنین است حال در قسم ثالث اما قسم
ثانی پس آن بر دو قسم میشود یا مشخص آنست اگرچه فساد اعتقاد او مشخص باشد لکن بعضی از اجزاء صلوة
در خارج وقت شده و بعضی در وقت تحقق شده و این قسم نیز نماز صحیح است اگرچه اجزاء واقعه در وقت
اقل بوده باشد نسبت با اجزاء واقعه در خارج وقت لکن این در صورتی است که فساد اعتقاد او بعد
از فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت و اما هرگاه فساد اعتقاد او در
بین نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما صحیح که اگر نماز را تمام نماید در بین نماز وقت داخل شود

وبعض

وبعض اجزاء نماز بعد از دخول وقت شود در این صورت ظاهر اینست نماز باطل بوده باشد پس
مطلع نماز در این وقت که مشخص شد مظنون وقت داخل شده مظنون است اگرچه عالم بوده باشد
که قبل از اتمام صلوة وقت داخل میشود و قسم دیگر آنست که کل اجزاء صلوة واقع شود در خارج
وقت در این قسم نماز باطل و اعاده آن در وقت لازم است [مطلب] راجح و افضل عدم تاخیر نماز از آن
است که بعد از دخول وقت آن تعجیل شود در ادای آن بان نماز تاخیر نکرد در مواضع چندی که استثنا شده
از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است موضع اول نماز ظهر و عصر است از برای کسی
نافله گذاران است که قضا یا ادا نافله تاخیر نماید و هم چنین نماز جمعه افضل آنست که تعجیل آن نمود و
نافله تاخیر نماید هرگاه نافله را مقدم بر نمود باشد موضع دوم نماز عشا است اولی تاخیر
آنست تا زوال حمره مغربیه شود موضع سیم نماز مغرب و عشا است در حق کسیکه وقوف بعرفات
نموده بعد از غروب که کوچ نماید از عرفات تا مشعر الحرام افضل در حق این شخص آنست که تاخیر
در ادای مغرب و عشا نماید تا برسد بمشعر چهارم تاخیر نماز است بجهت تحصیل علم بدخول وقت
در مواضعی که اکتفا بظن در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تاخیر مستحاضه با استحاضه کثیره است
نماز ظهر و مغرب را تا آخر وقت فضیلت مستحاضه است یا تاخیر نماید تا اینان نماید هر یک از این دو نماز را
در اول وقت فضیلت اخیرا با انتظار نقاء و جمع میان ظهر و عصر با یک غسل واحد و هم چنین جمع نماید ما بین
مغرب و عشا بغسل واحد با اتیان هر دو در وقت فضیلت یا تاخیر نماید بجهة تحصیل انتظار نقاء یا
رعایت اتیان صلوة در اول وقت فضیلت الف(؟) ششم تاخیر نماید نماز ظهر را تا عصر بلکه بعد از اتیان بغسل
و ظهر مثل شاخص مثل شاخص شود و اتیان نماید عصر بعد از آن بلا فضل نماید و تاخیر نماید نماز مغرب
را عصر بلکه بعد از غسل و اتیان نماز مغرب زوال حمره مغربیه شود و بعد از آن بلا فضل اتیان نماز عشا
نماید ششم ارباب اعذار مستمره مثل کسانیکه تکلیف ایشان تیمم است بجهة عذری که موجب تیمم میشود
در صورتیکه آن عذر مرجو الزوال بوده باشد تاخیر نماز از اول وقت راجح است بلکه احتیاط در تاخیر
است تا ضیق وقت از وقت اگر رفع شد عذر قبل از عمل بطهارت مائیه و اگر تا آن وقت تیمم میکند و نماز
میکند هفتم در حق صائم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او منازعت با او کند بجهة در این صورت
افطار را مقدم میدارد بر صلوة هشتم تاخیر نماز است بجهة دفع بول و غائط نهم تاخیر صلوة مغرب است
تا آخر وقت فضیلت در حق مسافر و سلطان تا آنجا که ما بین مغرب و نماز عشا در وقت فضیلت هر دو
بعد از ازاله نجاست در صورتیکه در تعقید ازاله مستغرق بوده باشد با اوقات حمت مرض خاتم بوده باشد

دوم تاخیر ظهر و عصر است از مربیه طفل در صورتیکه غیر ثوب منحصر نداشته باشد در این صورت تاخیر ظهر نیز تا بعید تا
وقت بعد از غسل همان ثوب و جمع نماید ما بین ظهر و عصر و مغرب و عشا یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت
بجهة اشتغال بقضاء حاجت مومن دوازدهم تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه ایشان بیکر کعت از نافله
افطار در وقت نافله درک نموده باشد در این صورت اولی تاخیر در نماز است بلکه تا فارغ از نافله
شود سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه فجر طالع شده باشد بعد از ایشان چهار رکعت از نماز شب
در این صورت اولی تاخیر نماز صبح است مطلقا بلکه اتمام نماز شب و ایشان با نافله فجر نماید چهاردهم تاخیر
فریضه است از برای کسیکه اراده احرام دارد از نافله احرام پانزدهم تاخیر صلوة است کالذی
کسیکه ذمه او مشغول بقضا است بوده باشد شانزدهم تاخیر صلوة در صورت انتفای بعض شرایط
بجهة عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن با تاخیر مثل ستر و ثوب با کشف عورت و مانند آن و در صورت عدم
تمکن از ستر با رجای تمکن از آن تا آخر وقت هم چنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در
صورت عدم تمکن از ازاله آن با احتمال تمکن از ازاله آن تا آخر وقت هفدهم چنین نماز در سفینه در وقت
نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده با تاخیر هجدهم سجود بچیزیکه سجده بر آن جایز نیست در حال اختیار
با اعتبار عدم تمکن از چیزیکه سجده بر آن جایز است در اول وقت با رجای تمکن از سجود بر آن با تاخیر
و صور دیگر نیز هست که تاخیر نماز در آن راجح است مطلب پنجم آن است که نافله منقسم میشود
به سه قسم اول نوافل یومیه است و دوم ذوات الاسباب مثل نماز طواف و احرام و نماز تحیه مسجد
و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها و نافله مبتدئه و آن نمازیست که مکلف ایشان بان نماید نزد
خود بی خصوصیتی که در شریعت وارد شده است اگر چه بعنوان عموم رجحان رسیده است قسم اول
موقتات است چنانچه بیان شد لیکن در بعض وقت آن ایشان بتوان نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث
در هر وقت از اوقات که کسی خواهد ایشان میتوان نمود مگر آنکه قسم ثالث مکروه است ایشان بآن در پنج
محل سه موضع کراهت متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن سه موضع که متعلق بزمان است
اول وقت طلوع شمس است تا آنکه آفتاب بلند شود دوم وقت قیام آفتاب است که عبارتست
از رسیدن آفتاب بدایره نصف النهار تا متحقق شود زوال که عبارتست از ظاهر شدن آفتاب بوده باشد
از دایره نصف النهار سیم نزدیک غروب شمس است یعنی وقتیکه آفتاب میل بغروب میکند تا وقت غروب
و اما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب که از طلوع در اینجا
متصل است بکراهت زمانی دوم بعد از نماز عصر است تا غروب و در اینجا که است ... کراهت میشود

و این در

فعلی
و این در صورتی است که ایشان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشند و مع ذلک هنوز زمان کراهت
الغا از زمان کراهت زمان است و این در وقتی است که ایشان بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد مطلب ششم
مخفی نماند هر گاه بالغ شود در اثناء وقت خالی از دو شق نیست یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا بعد
اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر یا بعد از بلوغ تا وقت وسعت یک رکعت نماز نبوده و یا
دارد بیانه و بکل تقادیر یا بلوغ بچیزی است که مبطل طهارت نیست مثل کمال سن یا مبطل هست
مثل جنابت پس صور شش قسم میشود در شش قسم نماز واجب نیست و این در صورتی است که زمان بعد
از بلوغ وسعت یک رکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال
یا بعد از فراغ از آن و تقادیر نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد
یا دوم چنین است در صورتیکه زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز و طهارت را نداشته
باشد لکن بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد در ثمره صحیح نماز واجب
و این در صورتی است که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد و زمان بعد از بلوغ
وسعت یک رکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از
فراغ و هم چنین در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد لکن زمان بعد از
بلوغ وسعت طهارت و یک رکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است هر گاه
اخلال بنماید اثم و قضاء آن لازم خواهد بود مطلب هفتم آن است که هر گاه کسی مشغول نماز عصر
شد باعتقاد آنکه نماز ظهر را بجا آورده است یا مشغول بنماز عشا شد باعتقاد آنکه ایشان بنماز مغرب
نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر و عشا است
یا بعد از فراغ از هر دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام اول آن است که ظهور فساد
اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این بشرط هم منقسم بدو قسم اول آن است که ظهور فساد اعتقاد که
شروع نماز متاخر در وقت مختص متقدم بوده باشد و ظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان
نماز بوده باشد دوم آن است که شروع بنماز متاخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن
ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک ما بین بوده باشد سیم آن است که شروع بنماز لاحق و هم چنین
ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد در هر سه قسم لازم است که بمجرد اطلاع بر
حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق بنماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس
نزد خود قرار دهد که این نماز ظهر است یا مغرب چهارم آن است که زمان شروع بنماز در زمان

تذکر بوده در وقت مختص نماز سابق بوده باشد مثل آنکه شروع نماز عصر یا نماز عشا در اول وقت نموده
باعتقاد آنکه ذمه او از نماز ظهر یا مغرب بری شده در اثنای نماز بطلان او عالم شد که نماز ظهر یا نماز
مغرب را اتیان ننموده در این صورت اشکال در عدول جایز نیست بلکه لازم است نماز را بقصد آنکه عصر
یا عشا است با تمام رساند بعد از آن نماز سابق را قضا نماید پنجم آن است که وقت شروع نماز
لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بخصوص حال مختص نماز لاحق بوده و این قسم آن است
که اگر عدول به نماز سابق نماید و تمام کند ممکن باشد یک رکعت از نماز لاحق در وقت خود نماز
شود بعد عدول جایز نیست و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول نماز سابق را تمام این نماید
یک رکعت از نماز لاحق را در وقت اتیان نتوان نمود خالی از اشکال نیست لکن باز ظاهر این است که
عدول نتوان نمود مخفی نماند آنچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر و مستحب حکم قسم ششم باز مقام دوم
آن است که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز لاحق بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز
جاری است و توضیح حال مقتضی آن است که گفته شود که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص نماز
سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص نماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان
شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات منحصر خواهد بود اول آن
است که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده به نماز سابق و هم چنان شروع و در این صورت ظاهر این
است که نماز باطل بوده باشد و اعاده آن بعد از اتیان به نماز سابق لازم بوده باشد پس عدول
در این مقام ثابت نخواهد بود دوم آن است که زمان فراغ مخالف با زمان شروع است بان نحو
که زمان شروع نماز لاحق اگر چه مختص به نماز سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک ما بین هر دو
نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که آن نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد
اتیان نماز سابق لازم خواهد بود سیم آن است که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد
از زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ از آن و زمان شروع به آن هر دو وقت مشترک ما بین هر دو
نماز بوده باشد در این صورت اگر چه عدول ثابت نیست لکن ظاهر این است که نماز لاحق صحیح بوده
باشد و اعاده آن واجب نبوده باشد پس اتیان نماید نماز سابق را تنها چهارم آن است که زمان
شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد بان نحو که زمان شروع مشترک ما بین هر دو نماز بوده
باشد و زمان فراغ مختص به نماز لاحق بوده باشد پنجم آن است که زمان فراغ موافق بوده باشد با
زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت مختص نماز لاحق بوده باشد در این صورت نیز نماز لاحق صحیح است

وعدول

و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید به نماز سابق لکن در این صورت نماز سابق قضا خواهد بود پس اتیان
می نماید آن را به نیت قضا پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که عدول از نماز لاحق به سابق بعد از فراغ
از نماز ثابت نیست خواه دو نماز با هم در عدد رکعات مساوی بوده باشد یا مختلف و در صورت
مساوات هر دو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این صورت اخیر لا بد از اعاده
می باید قضا بوده باشد و دیگری ادا یا هر دو قضا بوده باشد بخلاف دو چهار رکعتی چنانچه در نفوس
هر دو قضا ممکن نیست در وداد نیز ممکن است و هم چنین در مختلفین پس چنانچه عدول متحقق خواهد
بود در صورتی که تذکر بخصوص حال شود در اثنای نماز و این اعاده از این است که هر دو نماز ادائی
بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هر دو قضا بوده باشد یا هر دو مختلف باین نحو که معدول منه
ادا بوده باشد و معدول الیه قضا و نحو آن بعکس اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و
در صورتی که معدول منه و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشد ثابت است حکما
ما دامی که فارغ نشده است اگر چه مثلا از صیغه سلام بوده باشد که با آن از نماز خارج میشود و هم چنین
است در صورتی که معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشند لکن رکعات معدول الیه زیاده بوده
باشد از رکعات معدول منه مثل آنکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز
عصر و اما هرگاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل آنکه معدول منه
نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب تشکیکی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ به
وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از دخول در رکوع رکعت چهارم یا بعد از رکعت چهارم
خواهد بود مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلکه
شبهه نیست که عدول در وقتی متحقق میشود که داخل در رکوع رکعت رابعه در صورت مفروضه نشده باشد مگر آنکه
در این مقام صحیح آن است که باز از محل عدول متجاوز شده است عدول الیه یا
مطلق زیادات عمدا نزد حقیر ثابت است بنا بر این هرگاه در صورت مفروضه ایستاده در رکعت
چهارم ملتفت عدول نشده پس اگر چه شروع در قرائه یا تسبیح نموده باشد پس لازم است در صورت
مفروض هرگاه متذکر بخصوص حال شد بعد از آنکه ایستاده جهت رکعت چهارم نماز عشا اتمام نماید بقصد
نماز عشا بعد از فراغ از نماز اتیان نماید نماز مغرب را از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه
بعد از فراغ از عمل ثابت نیست هم چنین است در اثنای عمل هرگاه تجاوز نموده از محل عدول و هم چنین مشخص
شد که اختلاف در کیفیت ما بین معدول منه و معدول الیه در زیادتی در جهر و اخفات مانع از عدول

سنت و لهذا جایز است عمدا نماز مغرب یا نماز عصر یا نماز ظهر یا نماز صبح و هکذا **مقصد چهارم** در بیان قبله است
بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است از موضعی که لازم است استقبال آن جانب اندر حالت نماز و لازم
است که انحراف ننمایند از آن جانب اندر حالت احتضار و دفن نمودن میت را بجانب آن و کردن بدن ذبیحه
را در حالت ذبح بجانب آن و ترک نمودن توجه بجانب آن در حالت بول و غایط و فقها اعلی الله مقامهم اختلاف
کرده اند در تعیین آن پس بعضی از علماء و فقها رضوان الله علیهم رفته اند که کعبه است در حق کسانیکه در مسجد الحرام باشند
و مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم می باشند و حرم است در حق کسانیکه در خارج حرم می باشند
و حق آنست که قبله عبارت از فضائی است که کعبه معظمه در آن است از تخوم ارض تا آسمان علو و در حق
تا عنان آسمان در حق اشخاصیکه ممکن هستند از استقبال آن و جهت همین فضا است در حق کسانیکه
ممکن از استقبال آن نیستند و این قول عدل محققین از فقها است و مختار در نزد فقیه جهت آن است که
گفته شود جهت قبله آن فضائی است که تحقق کعبه در آن معلوم بوده باشد یا مظنون یا احتمال العدم مرجوح
آن فضا از هر جزو باشد از اجزای عرض آن امتداد پس قطع یا ظن تحقق فضا نسبت بجمیع آن امتداد ثابت
و احتمال نسبت بجزو جزو از اجزاء آن امتداد و این امتداد در عرض مختلف میشود بزیاده و نقصان باعتبار معلومیت
طول و عرض بلد و مجهولیت آن و گاه هست جهت یعنی مذکور تمام نصف جنوبی میشود و گاه هست تمام
نصف شمالی چنانچه گاه هست تمام نصف شرقی و گاه است تمام نصف غربی میشود و گاه است
ربع غربی جنوبی و گاه هست ربع شرقی جنوبی میشود و گاه هست کمتر و هکذا تفصیل مطلب آن
است که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد به چند قسم منقسم میشود اول آن است که طول و عرض بلد
هر دو زیاده از طول و عرض مکه بوده باشد و در این صورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود
دویم آن است که عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد لکن طولش کمتر از طول مکه بوده باشد
و در این قسم مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود سیم آن است که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض
مکه بوده باشد و در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود چهارم آن است که طول بلد از طول مکه زیاده
تر بوده باشد لکن عرضش کمتر از عرض مکه بوده باشد و در این قسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود
پنجم آن است که طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیاده تر بوده باشد از عرض
مکه ششم آن است که طول بلد باز مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد
از عرض مکه و در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه سمت قبله
نقطه شمال خواهد بود هفتم آن است که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیاده تر

بوده باشد از طول مکه هشتم آن است که عرض بلد باز مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد کمتر بوده باشد
از طول مکه و در این صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه مغرب خواهد بود و در
قسم ثانی آن نقطه نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد بدانکه عمده در تشخیص قبله
قواعد هیئت است پس مناسب این است که اشاره نماید بکیفیت استخراج سمت قبله بنا بر قواعد هیئت پس
میگوئیم سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئت عبارت است از نقطه محل تقاطع دایره افق
آن بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت الراس آن بلد و سمت الراس مکه از نقطه تقاطع مذکوره اول به
سمت الراس مکه است و خطی که اخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه این خط سمت قبله
باشد که بنای محراب را بر این خط گذارند و معلوم است که این نقطه و این خط مشخص شد قبله مشخص است پس مهم در
این مقام در طریق تشخیص و استعلام آن است و اسهل طرقی که شنیده اسهل و اقرب طرق بدایره
هندیه است بیان آن این است که موضعی از زمین را با عنایت هموار نماید بحدیکه سطحی از مطلقا
عمق و حدب نداشته باشد یعنی بهیچ وجه پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذی که آن را بر
بر زمین نهند بهمه جهات جای شود بالمساوات و در این سطح مذکور دایره رسم نماید محیط بهمه این
سطح شود بلکه دایره داخل این سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود و هر قدر
بیشتر خارج دایره باشد بهتر است بعد از آن شاخصی مخروطی یعنی که شکل مخروط بوده باشد در آن
دایره نصب نماید بنحویکه مرکز قاعده این مخروط منطبق شود بمرکز دایره و اینها اسهل شود برسم
دایره بر مرکز آن دایره که نصف قطر آن مساوی با نصف قطر قاعده مخروط بوده باشد بعد از آن محیط
قاعده مخروط منطبق شود بمحیط آن دایره مشخص میشود که مرکز قاعده منطبق شده است بمرکز دایره اولی
و لازم است شاخص مستقیم بوده باشد که ظل آن در وقت انتقال بحدی برسد که از طرف نصف
قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص داخل دایره شود و در حالت ازدیاد خارج شود از
طرف دیگر آن بعد از آن مرحله سحرا باید استخراج خط نصف النهار نمود بآن نحو که بعد از ارتفاع شمس
ملاحظه حال ظل شود تا آنکه داخل دایره شود مدخل ظل را تعیین نماید و هم چنین ملاحظه حال
ظل شود تا از دایره خارج شود از وقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن ما بین مدخل و مخرج را بخطی مستقیم
وصل نماید و این خط وتر خواهد بود بجهت دو قطعه از دایره و خطی که اخراج میشود از مرکز دایره بحدیکه
ظل نصف وتر معین کرده و دو قطعه مذکوره از دایره شود این خط خط نصف النهار خواهد بود سایل
ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقق زوال است و لاطائل اصل این دایره با این خط نصف

النهار خواهد بود مثل ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق و دلیل تحقق لها آنست که لا محاله اصلاً این دایره
با این خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی اخراج میشود
که تقاطع نماید با خط نصف النهار بر مرکز دایره بر زوایای قائمه پس اصلاً این دایره با این دو خط مستقیم
منقسم میشود بچهار قسم متساوی هر یک ربع دور میشود و این خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است
بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل سخن که عبارت از استخراج سمت قبله بوده باشد
پس میگوییم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین اخراج خط نصف النهار کفایت میکند در استخراج
سمت قبله و دیگر احتیاج بعمل دیگر نیست از دو قسم آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول
پس در این حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله
نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت
قبله نقطه شمال خواهد بود پس هرگاه کسی در اول متوجه نقطه جنوب شود متوجه قبله خواهد بود
همچنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه قبله خواهد بود و لکن در شش قسم باقی دیگر همین استخراج
خط نصف النهار تنها کفایت نمیکند در استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان آن آنست
که در صورتیکه طول و عرض بلد اکثر بوده باشد از طول و عرض مکه مثل اصفهان مثلاً که طول آن هشتاد
و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد
و هفت درجه است و عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه پس طریقه در استخراج سمت قبله
در این بلدان آنست که بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره بسیصد و شصت
قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه که عبارت از نه درجه
و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند ما بین این دو موضع بخط مستقیم و از هر یک
از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور
عبارت از یازده درجه بوده باشد تقریباً بعد از آن ما بین موضعین را وصل نمایند بخط مستقیم البته
این خط تقاطع میکند با خط اول که محدث شد ما بین القطرین بوده بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج
میشود بمحل تقاطع این دو خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده
باشد از طول و عرض مکه در این حالت مکه شمالی شرقی خواهد بود بلد میشود پس طریقه استخراج سمت
قبله مقتضی آنست که متوجه شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر تفاضل طول مکه از طول
بلد و ما بین موضعین را بخط مستقیم وصل نمایند و همچنین از نقطه مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه

از عرض بلاد

۱۰۵

از عرض بلد بجانب شمال بشمارند و ما بین موضعین را بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط با هم تقاطع خواهند نمود
بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود
که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض مکه در این صورت شمرده میشود از نقطه جنوب
و شمال از محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل میشود ما بین موضعین
بخط مستقیم و همچنین از نقطه مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد ما بین
نقطتین موصل میشود بخط مستقیم و این دو خط با هم تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج
میشود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده
باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود طریقه استخراج
سمت قبله آنست که از نقطه جنوب و شمال بقدر زیادتی طول مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دایره
بجانب شرقی و ما بین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود و از نقطه مغرب و مشرق شمرده شود از محیط دایره
بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و ما بین موضعین وصل شود بخط مستقیم و دو خط
با هم تقاطع نمایند از مرکز دایره خطی اخراج میشود بموضع تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد
بود انچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره مشخص شد
دو قسم دیگر باقی ماند یکی آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد
از طول مکه و ثانی مثل این است در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه در این دو قسم اگر
توهم شود که قبله نقطه مغرب بوده باشد در اول و نقطه مشرق بود در ثانی پس اخراج خط مشرق و مغرب
کفایت نماید در تشخیص قبله لکن چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن بود دایره اول السموت
بلد منطبق بوده باشد با دایره اول السموت مکه و این محال است چه غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه
متقاطعه در نقطه است اگر دایره اول السموت بلد منطبق شود با دایره اول السموت مکه لازم می آید
که غایت تباعد ما بین دو دایره عظیمه متقاطعه در هر یک نقطه بوده باشد هذا خلف و توضیح مطلب
آنست که گفته شود که دایره اول السموت بلد در نقطه مشرق تقاطع مینماید با معدل النهار بعد از آن
شروع مینماید بتباعد تا آنکه میرسد بسمت الراس بلد در آنجا غایت تباعد ما بین دو دایره متقاطعه است
بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا آنکه در نقطه مغرب با این هم تقاطع مینماید چونکه فرض اینست که
بلد با مکه مساوی در عرض بوده باشد مختلف در طول لکن طول آن اکثر است از طول مکه در این وقت تقاطع
دایره اول السموت بلد در سمت الراس بلد غایت تباعد ما بین این دو دایره معدل النهار است عبارت از [illegible]

راس بلد غایة تباعد ما بین این دو دایره معدل النهار بعینه خواهد بود از سمت راس بلد شروع نماید بتقارب
بین قطعه‌ها مشاهده میکنند نسبت راس مکه بلکه نسبت راس مکه واقع میشود در جانب شمال المغرب
بلد پس نقطه مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطه سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع غربی
شمالی بعبارة اخری نظر باینکه مفروض آنست که بلد با مکه مساوی در عرض است بنابراین پس بعد
سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود
که دایره اول سموت بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم میاید دو دایره عظیمه متقاطع در غایت
تباعد ما بین آنها در جهة نقطه بوده باشد و این محال بدیهی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول
مکه با مساوات در عرض و اگر فرض شود در این صورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه معظم
سمت قبله نقطه مشرق نخواهد شد قطعا بلکه نقطه سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی
بهمان وجهی که مذکور شد توضیح مطلب اینست که دایره اول سمت بلد در این صورت که تو هم از شمال
شد از نقطه مغرب بلد در افق با معدل النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا به سمت راس بلد
در افق که ربع دوره است غایة تباعد ما بین این دایره است با دایره معدل النهار بعد شروع نماید بتقارب
نظر باینکه مفروض آنست که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لابد بتقاطع نماید بعد بنسبت
مکه بلکه سمت راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع خواهد شد پس سمت قبله شرقی شمالی
بلد خواهد بود نه نقطه مشرق بلد و هو المطلوب و طریقه دیگر از طرق تحقیق که بان تشخیص سمت قبله
میشود آنست که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت راس مکه و ظل شمس در این وقت
خط سمت قبله خواهد بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی آنست که گفته شود سابقا بیان شد که عرض
مکه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما بیست و یک درجه و چهل دقیقه بوده باشد و غایت میل منطقة
البروج از معدل النهار که بعبارة اخری میل کلی مینامند بیست و سه درجه و بیست و پنج دقیقه پس لا محاله
شمس در دو وقت بوده باشد در حینی که در جزئی از اجزاء منطقة البروج که بعد او از معدل مساوی عرض مکه
باشد خواه در وقت صعود و خواه در وقت هبوط مرور خواهد نمود بسمت راس مکه و این جزء از
منطقة البروج که بعد او از معدل بیست و یک درجه و چهل دقیقه است بنابر تحقیق نموده با تحقیق
طول سمت الراس هفتم درجه جوزاست و بیست و سیم درجه سرطان در اول که شمس در این حالت خواهد
بود و دوران حالتها مطلع و در اطلاع بر اینکه شمس در این حین بسمت راس مکه مرور نماید بیرون
طریق آنست که تفاوت ما بین طولین که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر

طول مکه

طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد با تنها اصلا نمود و باز آن بیرون زیاده درجه یک ساعت و ربع تحقیق
و با آن ربع یک درجه چهار دقیقه آن وقت ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان شود که بازاء هر یک از طول مکه از
طول بلد مانده که شمس بنصف النهار بلد برسد آن وقت شمس در نصف النهار مکه و نسبت راس مکه خواهد بود
و ظل شمس در این حالت سمت قبله است مثلا اگر فرض شود در بلدی که بنصف النهار آن بلد در حینی
وصول شمس بنصف النهار شش ساعت و نیم مانده باشد و زیاد در طول مکه از طول بلد نود و
بوده باشد در این وقت تعیین ارتفاع شمس با اسطرلاب نماید تا شش درجه مانده بنصف النهار بلد
آن وقت مشخص میشود که شمس بدایره نصف النهار مکه رسیده و ظل شمس در این وقت سمت قبله میباشد و اگر
فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل آنکه فرض شود طول مکه اقل است از طول بلد به هفت
درجه و نیم در این وقت بعد از آنکه شمس بدایره نصف النهار بلد رسید بقدر نیم ساعت تامل نموده
آن وقت شمس در نصف نهار مکه خواهد بود و ظل شمس در این وقت سمت قبله میباشد هر گاه سمت قبله
تحقیق نموده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص آن از راهی که مذکور شد با انحراف و لکن در بلد
مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مطاف اهل اسلام شود مگر در صورتیکه علم باشتباه داشته باشد و خطاء
انحراف محراب از این دو صورت که بوده باشد اعتماد بر آن نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله
تا منجر بعلم یا ظن شود بلکه در صورت شک تخییر در میان چهار سمت قبله میباید که معلوم باشد با تحقیق
تا تواند اجتهاد نمود و در صورت انتفاء ظن و عدم تمکن از آن در جهة معینه اگر جمیع جهات در نظر
مکلف مساوی بوده باشد لازم است اتیان چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده باشد
بلکه او قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است اتیان سه نماز در سه سمت و اگر منحصر در
دو جهة بوده باشد افضل ناید بود نماز در دو سمت حتی الحال اکتفا نماز واحده بهر سمتی که خواهد
با رجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن سزاوار آنست که در این مقام تنبیه شود بر چند
امر اول آنست که اتیان چهار نماز مثلا در چهار سمت در صورتیکه یک نماز بوده باشد ظاهر است
مثل نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا در این صورت آیا لازم است
اول چهار نماز ظهر را در چهار سمت اتیان نماید و بعد از آن اتیان چهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا اتیان
نماز عصر در هر جهتی جایز بعد از فراغ از نماز ظهر در آن جهة بوده باشد یا تخییر است هر نحو که خواهد اتیان
نماید ظاهر اول است پس اول اتیان بچهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از چهار نماز ظهر
در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید لکن لازم نیست که اتیان نماید بنماز عصر در آن

سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بود بلکه جایز است اتیان بنماز عصر و باقی دفعه در سمتی که اتیان
نموده است نماز ظهر چهارم را دوم بجهة آنست در صورتیکه اتیان بچهار نماز در چهار سمت نماید
باین نحو که بوده باشد که اول دو خط مستقیم اخراج نماید بنحویکه زاویه مابین هر دو خط قائمه
بوده باشد این دو خط بسبب تقاطع بچهار قسم منقسم بشود هر قسمی را دو حال است مابین دو قسم نماز
و نماز کند سیم آنست که آنچه مذکور شد لازم است چهار نماز نماید در حالت سعه وقت است اما در حال
ضیق وقت از فضیلت نماید با ضیق وقت کفایت نماید پس هر گاه وقت کفایت نکند مگر یک نماز را فقط همان
یک نماز بنماید و ساقط لازم نیست و در تعیین جهة در این صورت مختار است ولی کفایت دو نماز نماید لازم
است دو نماز و هکذا چهارم واجب نیست و در حق متحیر در امر قبله تا چهار نماز نماید الا اگر باقی نماند
وقت مگر مقداریکه کفایت هشت نماز یا شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر اینست که جایز بوده
باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید بحصول در صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا آخر
وقت بل دور نیست کسی بگوید لازم بوده باشد تاخیر در نماز در صورت ظن بر فهمانیدن در آخر وقت
پنجم آنست هر گاه مقدار چهار نماز از اول زوال مثلا منقضی شد بر متحیر و در قبله بعد از آن معلوم [illegible]
معاذیر مسقط تکلیف شد مثل آنکه ضعیفه حایض شد بعد از انقضاء عذر خالی از این نیست یا باقی
است وقت بقدر یا نه اگر باقی است لازم است در ظاهر قضا و علت نماید حال اداء پس لازم است
اتیان بچهار نماز ظهر قضائی نماید و قضای نماز عصر برای او لازم نیست بلکه ممکن است کسی ادعا نماید در چنین
صورت قول بلکه لازم بوده باشد که تاخیر در قضا نماید تا در ظن بشود اگر چه بنا بر قول بعضی فقها
بوده باشد قطع بانکه شمول ادله این قول [illegible] فرض ظاهر این نیست مگر ظن باقی نبوده باشد
در صحت قضائی تکلیف و با این نیست که چهار نماز ظهر قضائی بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست
و هم چنین ظاهر این است که بر اشکال اتیان بچهار نماز ظهر قضائی در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد
بلکه جایز نبوده باشد پس اجزا است نماز ظهر منتفی نشود لکن کلام در این است که آیا در این صورت
که مقدار سه نماز سه رکعت نماز اول ساعت زوال منقضی شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد
الا قضاء نماز عصر باین شخص لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال نیست لکن ظاهر
اینست که قضاء نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر میشود هر گاه مقدار هفت
نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شد بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود حکم بوجوب قضای نماز عصر باز ممکن
نبوده باشد و هم چنین حکم بوجوب قضاء نماز ظهر ممکن نبوده باشد در صورتیکه منقضی شده باشد از اول

وقت

وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض شود معلوم شد آنچه مذکور شد در صورتی است که
متحیر در امر قبله در اول وقت محقق بوده باشد و اما اگر چنین نبوده باشد تحیر است مقدار انقضای چهار
رکعت یا هشت رکعت با اختصاص بنا بانکه کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضا اگر چه مابین
محقق تحیر بوده عذر مسقط تکلیف مقداریکه کفایت چهار نماز نکند بلکه یک نماز کند محقق شده باشد
ششم آنچه مذکور شد حکم لزوم قضا و عدم لزوم آن است بالاضافه باول وقت و اما آخر وقت یعنی
که عذر مسقط این تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداریکه کفایت چهار نماز نماید
با طهارت ظاهر اینست که انتظار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حق متحیر بوده قبل از
اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همچنین مقدار از آخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس
در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان اداء و نه بطریق قضا و هر گاه بمقدار پنج نماز از آخر
وقت بعد [illegible] نماید واجب است یک نماز ظهر یعنی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت و هم چنین
هر گاه بمقدار شش نماز تا هفت نماز وقت نماید دو نماز ظهر در اول بعد و سه ظهر در آخر بسمت
اتیان نماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هر گاه متحیر در قبله مشغول نماز شد بقبله که
چهار نماز نماید بچهار سمت مثلا بعد از ادای یک نماز رفع تحیر او شد خالی از این نیست یک نماز یکه
قبل از زوال تحیر ادا نموده [illegible] یا بسمت قبله بوده یا ما بین [illegible] یا بخلاف قبله بوده [illegible]
اکتفا بان نماز نتوان نمود بلکه لازم است اتیان یک نماز بسمت قبله و اگر آن نماز اتفاقا بسمت
قبله بوده باشد در جواز اجتزاء بان اشکال است احوط اعاده آن نماز است تا [illegible]
بلکه دور نیست که واجب بوده باشد بجهة آنکه بر مکلف لازم است که نماز بسمت قبله اتیان نموده
و امتثال در صورتی محقق است که قبل از اخذ صلوة مستقلا بوده باشد که این سمت قبله است [illegible]
شروع بنماز نماید و در متحیر چونکه این معنی ممکن نبوده شارع چهار نماز برای او واجب نموده [illegible]
در جمیع از چهار ممکن نیست تا وقتی این بوده باشد که این نماز بجانب قبله است ولی بعد از اتیان بچهار
نماز مشخص میشود که یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلف بیکی از دو جهت محقق میشود
یا بانکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت سمت قبله است و شروع بنماز نماید بهمان سمت یا
آنکه نماند لکن چهار نماز [illegible] بجا آورده و در عرض چهار [illegible] محقق نیست پس حکم [illegible] امتثال ممکن
نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود و اما هر گاه رفع تحیر در اثنای نماز شود پس هر گاه
مشخص شود که نماز بخلاف سمت قبله است ظاهر آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد که [illegible]

استصحاب صحت مقتضی حکم با تمام است لکن مقتضای لا صلاة الا الی القبلة نظر بانچه مذکور شد بان حکم بلا نعم قطع
بجهت آنکه لفظ صلوة اسم است از برای اعمال مفتتحه بتکبیر مختتمه بتسلیم وامثال این قبیل این صورت
بر این است که وقت شروع بنماز مستقبل بوده باشد که این صلوة بجانب قبله است دفع وهنه چنین ا
هشتم آن است این حکم که مذکور شد بعضی ایشان بجهت نماز بجهت سمت با تحفظ است نماز وجهت با تمام
است ممکن است مفصل چند این مقام باین بحر اما نماز میت پس ظاهر این است که اکتفا بیک نماز بحسب
که بوده باشد بعنوان نموده اما غیر آن مثل نماز آیات بغیر کسوفین که مرتبه وقت نبوده باشد یکوینم
تا ما این نماید تا رفع تحیر این شود آن وقت ایشان بیک نماز نماید بسوی قبله و اما کسوفین پس اگر
وقت وسعت چهار نماز بجهت سمت داشته باشد لازم است که ایشان نماید و اگر وسعت نداشته
باشد اقتصار نماید بانچه وقت وسعت داره بود نیست در امثال قضاهات در مثل نماز بقیه نماز
کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه اولی بوده باشد خصوصا در مثل نماز میت نظر بعموم
و شمول ادله قرعه و عدم انصراف مقتضی تکرار در ایشان صلوة بنماز میت حجره نهم آن است که متحیر
در قبله جایز است اقتدا نماید بمتحیر بهم چنین جایز است اقتدا غیر متحیر بغیر متحیر و اما اقتدا غیر
متحیر بمتحیر در سمتیکه غیر متحیر معتقد این است که سمت قبله نیست پس اشکال بجواز نیست و اما در
سمتی که معتقد این است که سمت قبله است حکم بجواز اقتدا مشکل است بنابرآنکه فعل این مقام چند
صحبت آن اولی آن است و احوط رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله
نماید در اثنای نماز از برای بعضی مشتبه عمدا یا سهوا یا علی التقدیرین یا بهمه بدن است یا بروی تنها
و رجوع نماید بغیر قبله است بالیمین و یسار است مابین یمین و یسار بسوی اقسام دوازده
است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام عمد اول آن است که التفات نماید بهمه بدن
خلف قبله دوم آن است که التفات نماید بوجه تنها خلف قبله شکی در بطلان نماز در این دو
قسم نیست پس استیناف نماز لازم است سیم آن است که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین
یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز باطل میشود و استیناف لازم است چهارم آن است که التفات نماید
بکل بدن بمابین یمین و یسار این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بوده باشد در حین التفات به
بعض افعال نماز یا نه و در هر دو صورت نماز باطل و استیناف لازم است پنجم آن است که التفات
نماید بوجه تنها بجانب یمین خود یا یسار خود این قسم ظاهر این است که نماز صحیح لکن اصل فعل مکروه بوده
باشد ششم آن است که التفات نماید بوجه تنها مابین جانبین و یسار صحت در قسم خامس ملازم صحت

در این قسم است

در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت هم در این صورت ممکن نیست اما اقسام سهو آن است اولا که
التفات نماید بوجه تنها مابین یمین و یسار دویم آن است که التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین یا یسار
شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز در این دو صورت عدم مقتضی صحت است در صورت
سهو بطریق اولی سیم آن است که التفات بوجه تنها نماید بخلف قبله در این صورت اگرچه ظاهر از
بیان بعضی فقها رضی الله عنهم تقدیم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره لکن محتاط نزد حقیر این است
که نماز باطل و استیناف نمودن لازم باشد چهارم التفات بکل بدن است بخلف قبله پنجم التفات بکل بدن
است بجانب یمین یا یسار است در این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات بکل بدن است
مابین یمین و یسار در این وقت اگر مشغول به بعض از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل میشود و اگر
چه از واجبات جز رکنی بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم ببطلان نمودن مشکل است احتیاط در اعاده است
مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم التفات عمدا از نماز قبله در اقسام سهو و نسیان مختص نماز فاعل و محتاط است
و اما نماز نافله ظاهر این است که هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن
بوده باشد عمدا بلکه بعضی قبله عمدا بحث دویم در ظهور فساد اعتقاد است در امر قبله بعد از فراغ از نماز
یا در اثنای نماز هرگاه فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم میشود اول آنکه
که نماز واقع شده است مابین مشرق و مغرب ثانی بسوی نفس یمین یا نفس یسار ثالث بخلف قبله
و بعبارة اخری بعد مابین سمت قبله و مابین آن سمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور
است یا مساوی ربع است یا بیشتر از ربع است یعنی از آنچه متوجه بما بین مشرق و مغرب و این ثانی
بنفس مشرق یا مغرب و این ثالث باشد یا اگر اول است نماز صحیح است محتاج باعاده نیست در
ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد در وقت شده باشد و اگر بعد از انقضای
وقت بوده باشد قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیم است مابین فقها مختار این است که مثل
صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت قضا لازم نیست و در ثالث
خلاف عظیم است مابین فقها مختار این است که مثل صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد
انقضای وقت قضا لازم نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است و اما هرگاه ظهور فساد اعتقاد
در اثنای نماز بوده باشد در این صورت اگر مابین یمین و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله
و نماز را تمام کند در حال میل ظاهر این است که لازم است که مشغول واجبی از واجبات نماز نشود در
بعد صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده استیناف نماز نماید اگرچه ممکن از ایشان کل نماز

در وقت نبوده باشد بلکه هرگاه از وقت در رکعت نماز بمقداری باقی که کفایت طلب یک رکعت نماید لازم است
قطع نموده استیناف نماید بعد از توجه بسمت قبله و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع ممکن از درک یک
رکعت نماز در وقت نخواهد شد چنانچه از جملهٔ از مسائل غریب مستفاد از ظاهر بعضی اینست که در این صورت
لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز در این صورت جایز نیست بنابر آنچه [illegible] اند
و مختار نزد حقیر خلاف این است بلکه لازم است قطع نماز حتی در این صورت و چونکه مفروض این است که
باقی از وقت کفایت طلب یک رکعت از نماز را نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا اتیان نماید اما حکم کردن جاهل
بسمت قبله با ناسی مشکل است که خطا در سمت قبله نموده باشد [illegible] الجاهل بمنزلة [illegible]
است که حکم او حکم ناسی نیست بلکه لازم است اعاده نماز اگرچه نماز را ما بین مشرق و مغرب بجا آورده [illegible]
شد واقع شده باشد بلکه جاهل بحکم عامد است پس هرگاه کسی عمدا نماز بغیر جهت قبله نموده باشد
نماز او باطل است جزما و اعاده نماز بل قضای آن متعین است جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی پس
اینجا است که اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است از جهت تنبیه شود بحکم آن پس میگوییم مراد
از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اول آن است که مراد ناسی حکم بوده باشد دوم ناسی موضوع مراد
از ناسی حکم آن است که اول مسئله آن است که در نماز واجب است استقبال قبله لکن این مطلب را فراموش
نموده و مراد از ناسی موضوع آن است که اولا سمت قبله را تشخیص نموده لکن فراموش نموده و نماز بسمت
دیگر نموده باعتقاد اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی حکم پس
در وقت شبهه نیست که [illegible] در [illegible] مفروضات [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] بوده [illegible] آن است که چنین نیست اول [illegible] آن است که حکم آن حکم جاهل است یعنی حکم او
حکم به بطلان آن است اگرچه واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب بلکه حکم [illegible] او مشکل
است اگرچه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال [illegible] [illegible] [illegible]
باصل [illegible] استقبال ممکن نیست و [illegible] [illegible] [illegible] بوده باشد [illegible]
مذکور شد مخصوص میشود و [illegible] که [illegible] آن است که [illegible] [illegible] آن است خلاف آن
و اما ناسی موضوع پس ظاهر این است که حکم این حکم کسی است که خطا در سمت قبله نموده باشد پس اگر
نماز او ما بین یمین و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده یا خلف قبله بوده
باشد نماز باطل خواهد بود بلکه دور نیست که گفته شود [illegible] لازم بوده باشد اگرچه [illegible] [illegible]
حال [illegible] خارج وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضا آن در خارج وقت لازم خواهد بود [illegible]

(راست)

[illegible] که [illegible] [illegible] حال [illegible] از نماز ما هرگاه [illegible] ثنای نماز بوده باشد پس اگر [illegible]
و یسار یا خلاف جهت قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز را استیناف آن لازم است **مبحث سیم** آن است
که علم بجهت قبله با امکان لازم است و با عدم امکان [illegible] چنانچه چنین است اعتماد بعلامات [illegible]
مختلف است [illegible] [illegible] [illegible] با [illegible] [illegible] لکن در شهرها [illegible] [illegible] [illegible] و اما
[illegible] که در آن [illegible] [illegible] [illegible] باشد استفاده [illegible] از محراب مسجد [illegible] در چنین [illegible] بوده باشد مشکل
است و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعه [illegible] [illegible] هست و اعتماد [illegible] [illegible] و اما اگر از اهل
سنت بوده باشد مشکل است نظر باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح و ذبح بغیر قبله
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در تشخیص جهت قبله [illegible] [illegible] است چنانچه مذکور شد [illegible] [illegible]
و [illegible] در بلاد و [illegible] [illegible] باشد [illegible] چنین ظاهر این است که [illegible] [illegible]
ذکر نموده اند از علامات مختلفه نسبت به بلاد مختلفه هم مستعمل بوده باشد [illegible] [illegible] [illegible]
مذکوره در کتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ائمه طاهرین علیهم السلام نیست بجهت آنکه [illegible]
از اهل [illegible] در بیان قبله [illegible] است [illegible] جمله از آن احادیث آن است که [illegible] [illegible]
است ما بین مشرق و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا [illegible] [illegible]
شد بلکه عمل باین اخبار بوجه اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع بر خلاف آن منعقد است پس این اخبار
محمول است در صورت اشتباه در سمت قبله چنانچه [illegible] [illegible] باین [illegible] باینمعنی که با اعتقاد
آنکه سمتی سمت قبله میباشد در حال نماز متوجه بآن سمت شد بعد فساد اعتقاد او منکشف شد
در این صورت مقتضای این اخبار این است که نماز ما بین مشرق و مغرب بوده باشد نماز صحیح خواهد بود
[illegible] پس مراد [illegible] این اخبار این خواهد بود که ما بین مشرق و مغرب قبله است در [illegible] اشتباه
و خطا در سمت قبله نموده باشد و [illegible] [illegible] در باب تشخیص قبله [illegible] [illegible] است که [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جناب امام حضرت امام محمد باقر [illegible] [illegible] جناب امام جعفر
صادق [illegible] روایت نموده و گفته که [illegible] [illegible] [illegible] علیهما السلام از امر قبله در جواب فرمودند
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه [illegible]
لهذا [illegible] [illegible] [illegible] معصوم بیان قبله عراق است [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] است که [illegible]
اخر [illegible] [illegible] [illegible] بوده باشد [illegible] [illegible] [illegible] ذکر نموده اند در بیان علامات قبله عراق که [illegible]
را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواهد بود [illegible] [illegible]

که فقها ذکر نموده اند بآن خلاف خواهد بود بالجمله در بیان علامات قبلهٔ عراق ذکر نموده اند حدیث دیگر
حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر نموده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی بخدمت آن
سعادت آن حضرت عرض کرد که من مرد مسافرم و قبله را نمیدانم در شب حضرت در جواب فرموده اند
آیا میشناسی ستاره را که او را جدی میگویند گفت که نه فرمودند آن ستاره را برابر خود قرار بده
و هرگاه در راه مکه بوده باشی بگردان آن ستاره را میان دو کتف خود بجهت علامت قبله در راه مکه این
است که جدی را ما بین کتفین خود قرار بدهی و در سفر عراق باشی که جدی را برابر خود قرار بدهی
و این شخص راوی معلوم نیست که بوده و از اهل کدام بلد بوده باوجود این منطبق نمیشود با آنچه فقها ذکر
نموده اند در بیان علامات قبله بلی بعد از رجوع بقواعد هیئة ظاهر میشود که مراد این شخص بلاد
باهره بوده بعضی از بلاد که بوده بعرض مکه قلیل و طول آن بلاد اکثر بوده از طول
مکه تا آنکه قبلهٔ آن بلاد نزدیک بنقطهٔ مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله محقق شود در صورت
قرار دادن جدی را بجانب یمین و حدیث دیگر حدیثی است در تفسیر آیهٔ کریمه و بالنجم هم یهتدون که
در سورهٔ نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از فضل الله ابا بعض عن بعض حذاب
حضرت امیر المؤمنین که آن حضرت از جناب رسول خدا روایت نموده که فرموده مراد از نجم در آیه
شریفه جدی است بجهت آنکه آن ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود و بیان است بنا قبله
و بآن ستاره راه می یابند اهل بر و بحر و اعدم الطباق مضمون این حدیث بآنچه فقها ذکر نموده اند
اظهر است و حدیث دیگری که وارد شده باشد در بیان قبلهٔ اظهر از حدیث مذکور دیگر نیست
شده باشد در بیان قبلهٔ اهل عراق مذکور شد نه بنحوی که مطابق باشد با آنچه فقها ذکر نموده اند
در بیان قبله و علامات آن تطبیق هیئة نیز کمال اشکال دارد بالجمله فقها نموده اند اهل عراق اقلیمی
متوجه شوند بجهت رکنی از ارکان کعبه که از برای اهل آن اقلیم هست پس اهل عراق لازم است متوجه
شوند بجهت رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است و بعضی بر آن رفته اند
الله که لازم می آید بنابر این قبلهٔ عراق نقطهٔ مغرب بوده باشد چه ما بین جنوب و مغرب بیان آن
مقتضی این است که گفته شود چون بنای کعبه بشکل مربع مستطیل است بنابر این هرگاه فرض شود
خط مستقیمی اخراج شود از رکنی که در آن منصوب است حجر الاسود برکن مغربی لا محاله این مربع مستطیل
منقسم میشود بدو مثلث که یک ضلع آن مثلثها محصور است ما بین رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر
از این مثلث محصور است ما بین رکن یمانی و رکن مغربی و یک ضلع از مثلث دیگر محصور است ما بین رکن

حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است ما بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است ما بین رکن شامی
و ضلع دیگر از این محصور است ما بین رکن شامی و رکن مغربی و ضلع مشترک ما بین هر دو مثلث ضلعی است که محصور
است ما بین رکن حجر و رکن مغرب که وتر هر دو مثلث است و بنابر این هرگاه کسی مواجه طرفی این ضلع شود
از جانب حجر الاسود لا محاله مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسیکه مواجه رکن حجر الاسود
بوده باشد که مسمی برکن عراقی است کما هو المفروض مواجه رکن مغرب خواهد بود پس مواجه نقطهٔ مغرب
خواهد بود بنابر این نقطهٔ سمت قبله متوسط ما بین نقطهٔ جنوب و نقطهٔ مغرب نخواهد بود بلکه ما بین
نقطهٔ مغرب خواهد بود چنانچه متوسط ما بین نقطهٔ مغرب و نقطهٔ شمال است پس حکم باینکه عراقی
میباید متوجه رکنی شود که در آن منصوب شده حجر الاسود صحیح نخواهد بود تا آنکه غایة الامر ممکن است که گفته
شود در بیان آن لا تنصیع اطلب اگرچه چنین است که مذکور شد لکن جمع ما بین این دو بیان اقتضای نموده اند
که از جملهٔ علامات قبلهٔ اهل عراق آن است که مشرق را بجانب چپ و مغرب را بجانب یمین قرار دهند
ممکن نیست بلکه وراء این صورت ادعاء عکس اولی خواهد بود نظر باینکه مستفاد است که عراقی نقطهٔ
مغرب را بپسندد لازم این آن است که نقطهٔ مشرقی در خلف او واقع شود پس قطعا این حکم از توجه
رکن عراقی در بعضها خواهد بود بلکه لازم است مطلوب این نحو شود که جمع ما بین هر دو شده باشد
هم توجه برکن حجر هم قرار داده مشرق را بجانب چپ و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی عراقی
نقطهٔ مغرب بوده باشد لازم است رکن حجر عراقی باانقطهٔ مشرق بوده باشد پس بنابر این در صورتی
که مغرب را بجانب یمین قرار داده حقیقة مشرق را نخواهد جانب چپ لازم است عراقی رکن شامی
در رکن یمانی بلکه عراقی جز بنا بر آنکه ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابرهیم است و عراقی محاذی باشد بجانب
بوده باشد لکن ظاهر چنین که مشاهده شده رکن حجر عراقی بالمشرق اعتدال است بلکه عراقی بالم
اعتدال رکن حجر بجانب است که تغیر از آن محل منتج پس رکن مغرب عراقی بالمغرب اعتدال
بود بلکه عراقی بالمغرب اعتدال النقطهٔ قبل النصف برکن مغرب خواهد بود پس باز اوائل مغرب
یمین مشرق را بجانب چپ حقیقة عراقی محقق است ما بینها بخصوص جهتی از خانه که متوسط بوده باشد
ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابرهیم لکن جهتی از خانه که از آن بعیده باشد رکن شامی از جهت بلکه شامی
مذکور شد بلکه کان است محاذات بعین رکن شامی نمیشود و اگر قائل باین از بعض شیوخ چنانچه ظاهر این است
که نزد او بوده باشد بجهت وراء آن بوده باشد که مغرب در جانب یمین او شود و مشرق در جانب
چپ بوده باشد که بیک حرف شود چنانچه محاذات باعرض بلد بتبرات از عرض مکه طول آن بیز بطول

بوده باشد چنانچه مراد این است در این صورت سبب اختلاف در این است که گاه هست که اجتهادات این
این شخص معین باب باعث میشود و گاه است که اجتهادات او و نفس باب خانه میشود و گاه هست که
ما بین این دو حکم میشود که ما بین باب و رکن عراقی است و گاه هست که اجتهادات با یک جهت میشود لکن نه بان نحو
که مذکور شد و لکن بنا بر این حکم به جهات تمام مشکلات نیکو نیست ظاهر این است که حکم به جهات تمام شد
و علی جمیع التقادیر حکم باینکه اهل عراق باید متوجه رکن عراقی شوند و این نکته است که مجید بر آن منفصل است
با حکم باینکه اهل عراق مشرق [illegible] در جانب [illegible] و [illegible] در جانب [illegible] منوان اطلاق
صحیح نیست **مبحث چهارم** در این است در جای که سمت قبله مشخص نبود و ظن هم بجهت قبله حاصل نباشد
بسبب کیان حجة قبله است اعتماد بر ظن میتوان نمود تا مادامیکه باقی بر وصف ظن بوده باشد
محتاج نیست بتکرار اجتهاد مواقع تعدد نماز هر وقت است بلکه اجتهاد اول کفایت میکند اگرچه صد نماز بعمل آورده
باشد و ظاهر این است هرگاه ظن هم برسد با عماد میتوان نمود و نماز کرد انتظار اینکه ظن اقوی حاصل
شود لازم نیست مگر در صورتیکه علم داشته باشد که با اخیر ظن اقوی حاصل میشود در این صورت احوط
بلکه در دو نیست که حکم بوجوب تاخیر شود و اما مذکور شد که حاجت بتکرار اجتهاد نیست این در صورت است
که باقی بوصف ظن بوده باشد و اما هرگاه با عتبار بعضی امارات ظن او مختلف شود و مبدل شود
لازم است اعاده اجتهاد پس اگر ظن بخلاف سمت اول هم رسید نمازهای سابقه او بحال خود صحیح
با اعاده نیست نماز دیگر را نسبت دیگری که مقتضای اجتهاد است بعمل آورد و در بعضی از
این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعاده نماز با بقای وقت لازم بود و بعد از آن لازم نیست
این است که موضوع مسئله دو سابق این بود که سمت قبله مشخص بود بعد از آن شخص اشتباه نمود
بسبب یک سبب از اسباب از نماز مثلا مشخص میشد و بعد از آن همان سمت که مشخص بود
بخلاف آن ظن که در اینجا معین سمت قبله نمود با اجتهاد و همان سمت ایشان نماز نمود و بعد ظن مبدل
شد و مقتضای اجتهاد سمت دیگر ظنون شد [illegible] اما معین غلط بود بخلاف در اول
نه ظن ظاهر قبله **مبحث خامس** آن است که هرگاه مجتهد اجتهاد نمود بسمت قبله و ظن حاصل شد از برای
این شخص بعد بان ظن میتوان نمود و اگر فرض شود مجتهد دیگر اجتهاد بر خلاف آن نمود خالی از این نیست
یا هر دو عادل باشند یا فاسق یا یکی عادل یا احدهما اوثق میباشد بر هر دو صورت یا آن ظن قبل از شروع بوده یا از
اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منظم بشش قسم میشود اول آن است
که دو خبر قبل از شروع بنماز میآید در مجتهد هر دو عادل باشند در عدالت مساوی در این صورت ظاهر

این است که حکم این شخص حکم متحیر است در هر جهت لازم است طرف چهار سمت نماز نماید متعلم این است که
خبر باشد قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما اوثق از دیگری بوده باشد در این صورت عمل بقول اوثق
لازم و ترک دیگری متعین است هرگاه متعلم مثل این در صورت است لکن اختلاف اخبار در اثنای نماز
و حکم در این دو صورت آن است در صورت اول که احدهما اوثق نباشد نماز را بهمان سمت
که شروع نموده تمام نماید چون بر او نیست و اگر اوثق خبر ثانی است و اگر اختلاف مادون بین باشد است
نوعی نشود در اثنای نماز بان سمت که مقتضای قول اوثق است و اگر بمقابل بین یا پشت سر است یا مقابل
آن جهت که شروع نماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت متساوی
مخیر بین دو قول است نماز بهمان سمت که شروع نموده تمام نماید لازم است نماز دیگر بمقتضای قول خبر ثانی
ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باینکه اگر اختلاف مابینهما در خبر یادون بین بین باشد است
اعاده نماز لازم نیست بلکه و اگر اختلاف بقدر بین بین یا پشت بوده باشد یا مقابل قول اول حکم
خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بگوییم اکتفا بهمان نماز میتوان نمود و اتیان نماز ثانی بمقتضای
قول خبر ثانی واجب نبوده باشد **پنجم و ششم** مثل پنجم و چهارم لکن اختلاف خبر ثانی بعد از فراغ
از نماز در این صورت اگر اختلاف مابین دو مخبر مابین بین و یسار است اعاده نماز لازم نیست اگر
خبر ثانی اوثق بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف مابین دو مخبر بقدر بین یا پشت سر
بوده باشد یا مخالف بقدر مابین قول اول در صورت مساوات دو مخبر در دو قول اشکالی در عدم احتیاج
باعاده نماز نیست بلکه اشکالیکه هست در نماز دیگر است که بعد میباید بعمل بیاورند و حکم این در اول ظاهر
شد و در صورت اوثقیت احدهما بالا اشکال نیست اگر اول اوثق بوده باشد و اشکالیکه هست در
صورت اوثقیت ثانی است و دور نیست که اکتفا بهمان نماز توان نمود و لازم نبوده باشد که ثانیا
اتیان نماز نماید بمقتضای قول خبر ثانی لکن دور نیست که بگوییم احوط اعاده است لکن با بقای وقت
مبحث ششم در حکم نماز در جوف کعبه و سطح آن است پس در این دو مقام است مقام اول در نماز در جوف
کعبه است پس میگوییم نماز در جوف کعبه با نافلت باز یضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست
و جواز آن بر هیچ عدالتی که خواهد متوجه میتواند شد بلکه در دو رکعت نماز مستحب است و در صحیت
صحیح وارد شده که حضرت اسرائیل حلیت آنحضرت جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله در هر یک از چهار کنج
بیت دو رکعت نماز در دو رکعت نماز بجا آوردند و اما نماز واجب پس در حال ضرورت مثل کسیکه ممکن
از بیرون آمدن نبوده باشد لا اشکال جایز است و ظاهر این است که خلافی نبوده باشد و اما در حال

اخبار پس محل خلاف است و ظاهر این است که جایز بوده باشد لکن با کراهت مطلقا و نماز در سطح بام کعبه است
و این نیز محل خلاف و اختلاف فقهاست بعضی گفته اند نماز میکند مستلقیا یعنی پشت خوابیده و در پیش بیت المعمور
نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا یعنی به پهلو خوابیده نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است
مشهور ما بین فقها متعارفا بیننا مثل آن است که نماز ایستاده میکند با رکوع و سجود مثل سایر مواضع
به همین که خواهد متوجه جهتی تواند شد لکن لازم است چیزی باقی بماند در جمیع احوال حتی در حال سجود
چنانکه انقضای بیت پیش روی او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال جزء از فضای خانه پیش روی
او بوده باشد و انما اعتبار ظاهر مشهور اصح مشهور است که فضای کعبه او نیز بوده باشد تا این فضا
که هست و از جوانب او بعض جزء از فضا بیرون از اخذ اینها مسلم نبوده باشد مبحث ششم در
بیان چیزهایی است که استقبال قبله در آنها لازم است و آن چند امر است اول نماز های واجب
دوم نماز میت است سیم ذبح است یعنی لازم است ذبح بلکه مذبوح را بسمت قبله بکند
و اگر ذبح باطل نماید و اما استقبال ذابح لازم نیست چهارم محتضر است یعنی لازم است
در حال احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از احتضار بوده باشد محتضر را متوجه قبله نمایند
پنجم ... در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال در احوال
نماز آن است که در وقت ... قیام رو بسمت قبله نگاه دارد و احتیاط در آن است که در حالتی ...
این در حال قیام است و در حال رکوع نیز چنین است و اما در حال سجود مختص است که با ...
بلکه میباید سجود بر سطح دایره سمت ... قبله ... بوده که ... صاحب بوده
بدو قسم منقسم است ... و نبوده نماز بواجب ... است که استقبال
قبله در نافله واجب نیست بلکه جایز است ایشان نافله را بغیر سمت قبله در سفر و حضر و در حال اختیار
و ضرورت و در حال ... جایز است که ایشان نماز نافله را در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت
قبله میتوان نمود و در حالت رکوع اشاره بسر نماید ... سجود ... اما ... رکوع باشد
یعنی ... رکوع و سجود سر را بپایین حرکت داده ... باشد و ... لازم است که تکبیرة
الاحرام جانب قبله بکنند در جمیع احوال ... ظاهر این است که چنین نبود باشد اگر چه رعایت مهما
امکن احوط خواهد بود و ... ایشان نافله ... و حرکت ... در حال
ایستاده و در حال اختیار پس ... که بالا استقبال قبله شرط نبوده باشد پس ایشان نافله در حال ...
بغیر سمت قبله میتوان نمود لکن احوط رعایت استقبال است فصل پنجم در لباس مصلی است و در آن

ملابس

باشد
طلایف آقل ان است که جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه از حیوان نجس العین بوده
مثل کلب و خنزیر و خواه پاک و طاهر العین بوده باشد مثل گربه و روباه و غیر اینها و خواه آن جزئیکه از حیوان طاهر
العین بوده باشد نجس باشد مثل پوست گربه مثلا یا نجس نبوده باشد مثل موی گربه و آب دهان و
سایر اجزاء آن و نفی ... که هست ما بین آنکه آب دهان او تا آنکه موی گربه ... ملی
ماده ... رطوبت آن باقی است از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری از آن راه که جزء
حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورتی که زوال رطوبت ... حیوان ... مانعیت از راه نجاست
و اما مثل آب دهن را مانعیت در آن منحصر است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است اینه در صورتی
است که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت خشک شدن مانعیت ... بود ... در این
مقام مقتضی این است که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم یا با علم بموضوع و حکم است یا با جهل بهر دو
یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس اما نماز با جهل هر دو است مراد از علم بموضوع آن است که عالم بوده باشد
که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم آن است که عالم بوده باشد که با جزء غیر ماکول اللحم
نماز جایز نیست بلکه فاسد ... دانسته شده ... در ... دو قسم اول نیست
ظاهر این است که در دو قسم ... نماز باطل بوده باشد و ... چنین در قسم سیم که عبارت از علم بموضوع
و جهل بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل آنکه میداند است
که نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیداند است که جزء غیر ماکول اللحم با او است ... در این صورت
ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد یعنی در جهل بموضوع این است که نمیداند یعنی با او هست
لکن نمیداند که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این ... بعد معلوم شود که این ... است که شبهه
... است حکم این مذکور خواهد شد ... است که نمیداند که از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه ...
این است که از حیوان ماکول اللحم است در این صورت ظاهر این است که نماز فاسد بوده باشد اعاده
آن لازم باشد و اما در صورت نسیان پس این دو قسم است نظر بآنکه نسیان یا نسیان موضوع است یا
نسیان حکم اول مثل آنکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم با او هست لکن در حال نماز فراموش کرد
و نماز کرد و بعد از فراغ از نماز متذکر شد و دویم نسیان حکم است در این هر دو صورت نیز نماز باطل است
مخفی نماند آنچه مذکور شد عام است از آنکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شرط اگر
جسد ... باشد ... بدن مصلی باشد ... چنین است ... که فضله باد شود در محمول یا بر
تن که اگر ... بر بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اگر چنین نبوده باشد مثل

اینکه در بعضی قلمدان بوده باشد که موجب بطلان است در این صورت حکم ببطلان نماز ممکن نیست انچه
مذکور شد در صورتی است که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان بوده باشد و اما انسان پس بحث در اجتناب
ان از دو جهت است اول از اجزای شخص دیگر است با اضافه بخود او بخصوص ظاهر این است در غیر لحم که
عین بوده باشد مثل خون و بول و منی و غایط واجب بوده باشد مثل مو و ناخن و عرق
و آب دهن و مثل اینها پس بودن اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نشود اگر چه دندان
بوده باشد بنابراین هرگاه دندان کسی افتاده باشد و این دندان را در دهان خود بگذارد نماز کند
نماز صحیح خواهد بود و این در صورتی است که انچه گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد
مثل اینکه انگشت کسی را بریده باشند و آن انگشت را با خود داشته نماز کند نباید در این صورت
نیز حکم ببطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است دویم از اجزای شخص نیست بلکه دیگری و این
ظاهر این است در مثل مو و ناخن و عرق و آب دهن و مثل اینها موجب بطلان نماز نشود و اما
مثل دندان و انگشت و مثل اینها ظاهر این است که موجب بطلان نماز شود و اما مثل شیر اگر چه شیر زن بوده
باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن با بقای رطوبت و اما در صورت خشک
پس حرجی نیست اگر چه شیر خشک بوده باشد مخفی نبوده باشد آنچه مذکور شد در اجزای حیوان
غیر ماکول اللحم است در صورتیکه صاحب خون جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته باشد
و هرگاه گوشت نداشته باشد مثل شپش و کیک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب
و هم چنین است ... مثل ... بنابراین شمع در جیب بوده باشد نماز کند موجب بطلان
نماز نخواهد بود ... پس اجتناب از ان لازم نیست و اما در مثل حیوانی که
نفس سائله ندارند لکن صاحب گوشت باشد مثل بعضی اقسام ماهی که ماکول نیست پس ... نیست
که اجتناب از اجزای آن در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیوانی که صاحب نفس سائله نیست
صدف است اما حیوانیت صدف پس ... و اما آنکه صاحب نفس سائله نیست
پس ظاهر است ان شاء الله و لکن ظاهر این است که اجتناب از اجزای ان در حال صلوة لازم نباشد
سیما مروارید که در جوف ان میباشد بلکه ممکن است ادعای ... مصلین شود در عدم اجتناب
از آن و اما چیزیکه مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد ما بین اینکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول
اللحم یا اینکه جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد لکن جز لباس بوده باشد در این دو صورت ظاهر این
است که اجتناب لازم نبوده باشد مثل شعراتی که بر بدن یا لباس مصلی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد

که از ماکول اللحم بوده یا از غیر ماکول اللحم ظاهر این است که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و هم چنین است شیئی که
مردد بوده باشد ما بین اینکه از ماکول اللحم بوده باشد یا از غیر ماکول اللحم بلکه اگر چه احتمال این بوده
باشد که از جنس الحیوان بوده باشد باز اجتناب از آن در حال نماز لازم نیست ظاهر این است
وجوب اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مخصوص بوده باشد باینکه حرمت لحم او بالاصاله ذاتی
باشد بلکه ثابت است اگر چه حرمت اکل لحم او بالعارض بوده باشد مثل حیوانیکه نفخ بان شده باشد موطوء
انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد ... پس لازم است اجتناب از اجزای حیوانیکه اکل گوشت
ان حرام بوده باشد ثابت است در جمیع حیواناتیکه حرمت اکل لحم اتفاقی باشد مگر سه چیز اول
خز است که اجتناب از ... بوده باشد لازم نیست با اتفاق فقها و هم چنین است
جلد آن لکن ... در نماز لازم نیست و اما سایر
اجزای آن مثل ... ظاهر لزوم اجتناب است دویم سنجاب سیم حواصل است
... در ... است ... و ...
است ... سیم ... است ...
... و ... ان تکون ...
و طبیعت ... و ... نافع از جز حاره است و هم
چنین نافع از ... است که ... بوده باشد ... است که ...
اگر چه از حیوان غیر ماکول اللحم است لکن استعمال ... در نماز جایز است اگر چه
اجتناب احوط است و اما اجزایی که از حیوان مثل عظم و ... در ... مذکور شد ... استعمال
... در نماز جایز نیست مطلب ثالث در استعمال اجزای میته است ... ماکول اللحم
یا غیر ماکول اللحم یا ... بالطاهر العین پس در این مقام است مقام اول در میته از ماکول
اللحم است ... اجزای میته ماکول اللحم یا اجزای است که حیات در ان حلول نموده مثل گوشت و عظم و ...
یا اجزای است که حیات در ان حلول ننموده است اگر اول بوده باشد ظاهر این است که استعمال ان در صلوة
جایز نبوده باشد خواه ... بوده باشد که ... بوده باشد از میته ... شده باشد لکن
در صورت ثانی ... اخراج شده از جلد ... شود پس اجزای ... از میته که
از ماکول اللحم بوده باشد استعمال ان در نماز موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مانع بوده باشد
مثل ... و ... خارجه از میته در این صورت ... هرگاه یکی از اینها ... مصلی

بالملابس حال نماز در آن جائز نیست اگرچه بگوییم چیزی از آنچه ماکول اللحم ظاهر است لکن در این صورت نظر به اینکه
میان حیوان و غیر [illegible] ما نحن فیه [illegible] رطوبت است پس در صورت جفاف مانعی نخواهد بود بنا بر این
محتاج به غسل ملاقی نخواهد بود بخلاف صورت جهل حال اگرچه بول حیوان ماکول اللحم در حال جهل ظاهر است
لکن بعد از آنکه نظر بالاتفاق بینه بجنس مشتبه شود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی نخواهد
بود ازاله آن محتاج به غسل است و اما اگر اجزائی بوده باشد که حیوة در آنها حلول کرده باشد مثل
لحم و شحم و امثال آنها پس نماز در آنها بلکه با آنها جائز نیست اگرچه بالاصالة ملبوس بوده باشد بلکه استعمال
آنها در غیر صلوة [illegible] جائز نیست **مقام دوم** در اجزاء مبانه از غیر ماکول اللحم است مانند
الحی بوده باشد حکم این اجزاء در مسائل سابق مذکور شد مختص نمیشود بلکه حکم در صورت موت
اشد مشتبه و وجه این نیز از آنچه در مقام اول مذکور شد ظاهر میشود نظر به اینکه اشیای مبانه منفصله
از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیوة [illegible] ظاهر است پس با ملاقات اجزای مبانه طاهره مرطوبه
خواهد بود بقاء رطوبت بنا بر این در صورت تحقق جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله
از حیوان [illegible] **مقام سیم** در اجزاء مبانه از نجس العین است
حکم این اجزاء مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم [illegible] نظر به اینکه [illegible] مابین
رطوبات منفصله از نجس العین در حال حیات و بعد از ممات [illegible] بلکه ما لا
تحله الحیوة از نجس العین مثل موی و [illegible] نیز نجس است [illegible] در جمیع افراد مذکور شد
در مباحث متعلقه [illegible] اجزاء مبانه ملبوس بوده باشد [illegible] ملبوس بالحیوة [illegible] الصلوة
بوده باشد ما لا تحله الحیوة بوده باشد [illegible] از ماکول اللحم مذکور شد در جمیع
مذکوره احتیاط [illegible] **مطلب سیم** ثابت است که حکم بعدم جواز
استعمال اجزاء حیوان [illegible] بوده [illegible] نماز [illegible] باشد بلکه
[illegible] اجزاء مبانه است پس در صورت [illegible] حکم [illegible] استعمال [illegible] عالم
تحقق تذکیه [illegible] ثبوت تذکیه است و عدم ثبوت تذکیه حکم [illegible] عدم جواز
استعمال ظاهر ثابت است بنا بر این پس در صورت [illegible] محکوم است بعدم جواز استعمال [illegible] است که
عالم بوده باشد [illegible] عدم تذکیه است [illegible] استعمال جلد [illegible]
باشد [illegible] در نماز جائز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه [illegible] تذکیه از [illegible]
[illegible] تذکیه [illegible] جلود در بازار مسلمین اگرچه مشاهده

تذکیه

تذکیه حیوان نموده و هم چنین [illegible] تذکیه نموده باشد [illegible] معلوم الاسلام بوده
با مجهول الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده باشد استعمال آن جائز نیست مگر در صورتی که مشاهده تذکیه
حیوان را انصاف نموده باشند [illegible] بصورت تذکیه از مسلم و اما ملبوس
مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر آثار [illegible] در آن بوده باشد مثل اینکه قطعه ای از کفش بوده [illegible]
یا جلد کتاب یا [illegible] جائز بوده و مثل اینها ظاهر این است که استعمال آن در نماز [illegible] جائز بوده
باشد و اما هرگاه آثار استعمال در آن نبوده باشد اگرچه مثل [illegible] بوده باشد در این صورت استعمال
آن جائز نیست مگر در صورتی که [illegible] تذکیه آن ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد
از هر راهی که حاصل شود [illegible] کفایت میکند و اما ملبوس موجوده در بلاد مسلمین [illegible] بازار
پس اگر آثار استعمال در آن [illegible] مثل [illegible] و [illegible] مسلمان است در غیر بازار [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] استعمال آن در نماز [illegible] جائز نیست و اما اگر آثار استعمال [illegible]
نبوده باشد پس اگر مظنة تذکیه [illegible] استعمال آن جائز [illegible]
[illegible] است که [illegible] شده لباس [illegible] از نباتات است مثل [illegible] از حیوان است
اگر از نباتات است شبهه در جواز آن مطلقا نیست و اگر از حیوان است پس اگر از حیوان غیر ماکول
اللحم است مطلقا جائز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر [illegible] نماز در آن باطل بوده
باشد یا لباس [illegible] از حیوان غیر ماکول اللحم [illegible] است و اگر [illegible] از حیوان ماکول اللحم
بوده باشد [illegible] مذکی است [illegible] است و اگر از [illegible] جائز نیست
و اما در صورت اشتباه [illegible] شود [illegible] ماکول اللحم یا از غیر ماکول اللحم
این است که [illegible] نماز [illegible] بوده باشد و اگر [illegible] از [illegible] ماکول اللحم از غیر
غیر ماکول اللحم [illegible] لکن [illegible] نیست که [illegible] ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس
[illegible] **مطلب چهارم** در احکام حریر است و در این چند مبحث است اول آنست که جائز نیست [illegible]
پوشیدن لباس حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا در غیر حال نماز بلکه اگر [illegible] پوشد لباس حریر را
و نماز در آن بجا آورد نماز باطل خواهد بود مگر در صورتی که بپوشد آن را در نماز [illegible]
جائز است [illegible] در حال [illegible] مطهره راجح بوده باشد و [illegible] در حال ضرورت مثل [illegible]
[illegible] تحقق نفس [illegible] بوده باشد و اما لبس [illegible]
[illegible] الاطلاق [illegible] جائز نیست مگر در صورتی که ضرورت [illegible] مذکور شد در [illegible]

مردان بوده و ممکن است زنان پس پوشیدن حریر با اشکال جایز است در حق ایشان اما نماز زنان در حریر
محض اگرچه شیخ صدوق قائل بعدم جواز شده لکن مشهور در حق ایشان مسئله آن است که جایز بوده باشد
بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکال نیست اگرچه مرحوم علامه در منتهی توقف نموده **مبحث ثانی** آن است
که منع از پوشیدن حریر محض در نماز در حق مردان در صورتی است که مخلوط بچیزی نبوده باشد که نماز در آن
جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن آن در حق مردان
و هم چنین نماز کردن ایشان در آن جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل پود ریسمان
یا بعضی از هر یک از تار و پود هم ابریشم بوده باشد و هم ریسمان یا کل تار ابریشم بوده باشد و پود
مرکب از ریسمان و ابریشم یا بالعکس یا آنکه کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان
پس در جمیع این صور پوشیدن مردان چنین لباسی را و هم چنین نماز کردن در آن جایز خواهد بود
و در صورت امتزاج شرط نیست که با لباس ابریشم علاوه از ریسمان نبوده باشد پس جواز پوشیدن
مردان و نماز در آن ثابت است اگرچه ابریشم علاوه از ریسمان در صورت مسطوره بوده باشد بجهة
منع از پوشیدن حریر محض و نماز در آن است پس هرگاه امتزاج متحقق بوده باشد که صادق نباشد
که حریر محض است منعی نخواهد داشت و اینها در صورتی است که ابریشم ممزوج بوده باشد بغیر ابریشم
از چیزهایی که نماز در آنها جایز بوده باشد مثل ریسمان و پشم حیوانی که گوشت آن حلال است و کتان و خز و امثال
اینها و اما هرگاه ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد مثل آنکه مخلوط بوده باشد
بموی حیوانی غیر ماکول اللحم یا بطلان در این صورت امتزاج ثمری ندارد و منع از استعمال در احوال نماز
باقی است **مبحث سیم** در حکم کج است بدانکه حکم کج در این مقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس مصوغ بوده
باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از کج و غیر کج از چیزهایی که نماز در آنها جایز نیست نماز در آن جایز
نخواهد بود و اما پوشیدن در غیر حال نماز گاه است منع ثابت است و گاه است منعی نیست تفصیل این
اجمال این است که اگر لباس مصوغ از کج تنها بوده یا از کج و ابریشم بوده باشد پوشیدن آن در حق مردان جایز
نیست و اما اگر مصوغ از کج و چیز دیگر حیوان غیر ماکول اللحم غیر تحلیل الجهة بوده باشد پس پوشیدن آن در غیر حالت
نماز جایز خواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن اگرچه ممزوج بوده باشد با جزای تحقیقی الجهة مشکل است
و لکن این احتمال در صورتی است که آن جزء مخلوط ماخوذ از آن حیوان غیر ماکول در حال الحیات و اما هرگاه ماخوذ بوده
باشد از آن بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن نیست
و مخفی نبوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگرچه عورت مصلی مستور بغیر آن بوده باشد بلکه

منع ثابت است اگرچه در زیر جامه حریر بوده باشد و آستر غیر حریر یا بالعکس **مبحث چهارم** آن است که حریر یا در موضع
علیه است پس هرگاه کسی در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی نداند که این ثوب حریر است مثل آنکه در شب
تار جامه پوشید و نماز کرد و بعد از فراغ از نماز متحقق شد که نماز در حریر شده ظاهر این است که نماز صحیح
بوده باشد و اعاده آن نماز لازم نباشد اگرچه عالم بحقیقت حال در وقت شود و اما هرگاه بر عکس این
بوده باشد باین نحو که نماز در جامه ایشان نمود با اعتقاد آنکه این جامه حریر می باشد بعد از فراغ از نماز
متحقق شد که حریر نبوده است ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما ناسی یا ناسی بموضوع
است یا ناسی بحکم ناسی بموضوع ظاهر این است که مثل جاهل بوده باشد و اما ناسی بحکم پس در آن تفصیل
است ان شاء الله تعالی در بحث مغصوبیت ظاهر خواهد شد **مبحث پنجم** آن است که حکم بطلان نماز مختص
باین نیست که حریر ساتر عورت بوده باشد که نماز بتنهایی در آن واقع شود بلکه ثابت است اگرچه ما لا یتم به
الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامه از حریر یا کمربند از حریر باطل خواهد بود و هم چنین
است نماز در کلاه حریر لکن این متصور بچند صورت می شود یکی از آنها آن است که رویه و آستر کلاه
هر دو حریر بوده باشد **دویم** آن است که رویه تنها حریر بوده باشد و آستر غیر حریر **سیم** عکس این
است یعنی آستر حریر بوده باشد و رویه کلاه غیر حریر و در هر یک از سه صورت که بوده باشد
نماز باطل خواهد بود **چهارم** آن است که بعضی از رویه کلاه حریر بوده باشد یا بعضی از آستر آن
حریر بوده باشد در این صورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در بطلان نماز نیست و اگر قلیل
بوده باشد محل اشکال است حکم بطلان مشکل است اگرچه اجتناب اولی است بسبب اطلاقات است و اولی
بلکه احتیاط است خصوصا در صورتی که کلاه ده ملفوف بوده باشد و کل ده حریر بوده باشد و اما
هرگاه سر کلاه که بغیر از آن در سر حریر مثل کلاه مخمل حریر نبوده باشد و ده کلاه غیر حریر بوده
باشد اشکال در آن کمتر است آنچه مذکور شد در حکم نماز در ما لا یتم به الصلوة از حریر باشد اما استعمال
اینها یعنی بستن بند و کمربند یا مثل اینها در غیر حال نماز یعنی بستن زیر جامه در لیفه زیر جامه یا کلاه حریر بر سر گذاردن
در خارج نماز دور نیست که تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد
بر سر گذاردن آن جایز نبوده باشد اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد و اما اگر بند کمربند یا بند زیر جامه
بوده باشد ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود پس بستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیر جامه
حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن آن زیر جامه در غیر حال نماز جایز خواهد بود اگرچه احتیاط اولی
مطلوب بوده است **مبحث ششم** در بیان مسائل متعدده متعلقه باین مقام است مسئله اولی آن است

که حکم خنثی مشکل در این مقام حکم رجال است پس جایز نیست در حق او پوشیدن حریر محض و نه نماز کردن
در آن مسئله ثانیه آن است هرگاه فرض شود که مکلف متمکن نبوده باشد مگر از لباس حریر و امر
او مردد باشد ما بین آنکه نماز در لباس حریر نماید یا عاریا پس اقرب است اختیار ثانی پس نماز در حریر
جایز نخواهد بود اگرچه در چنین صورت بوده باشد مسئله ثالثه هرگاه امر مردد شود ما بین آنکه نماز
در متنجس نماید یا در جامه حریر لازم است اولی را اختیار نماید مسئله چهارم هرگاه جبیره بر موضع نماید
موضعی از بدن را از پوشیدن حریر بلکه دور نیست که حکم معلق شود علیه را به پوشیدن حریر جایز بوده
باشد مسئله خامسه آن است لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه به حریر پس هرگاه لباسی
مردد باشد ما بین آنکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبوده باشد اجتناب از آن لازم است
و هم چنین هرگاه شک کند که ممزوج هست یا نه نماز در آن مباح بوده باشد یا نه مسئله سادسه
الحق ملحق شده در پوشیدن حریر و نماز کردن در آن است و اما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن
بر آن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه کردن بر حریر پس ظاهر حرمت آن ثابت نیست و مرحوم ابن جنید
در این مقام فرمایش فرموده است هرچند که پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است
فرش نمودن آن و تکیه نمودن بر آن و ملکیه نمودن بر آن و این قول ضعیف است و هم چنین جایز است
سوار شدن بر جاهای که زین یا پالان آن حریر بوده باشد و هم چنین است هرگاه حریر پیش زین
اخذ شود لکن اگر سرخ بوده باشد استعمال آن مکروه است و اما حریر ضعیف پیچیده اگرچه جایز
هم مثل سایر آن است و ظاهر این است که حکم عینیت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال
نماز پس جایز نیست مسئله هفتم سابعه در حریر پیچیده است بدانکه حمل حریر در غیر حال نماز
شبهه در جواز آن نیست و اما در حال نماز پس ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود اگرچه
جامه دوخته بوده باشد مسئله ثامنه در لباس مکفوف حریر است یعنی جامه که سجاف آن حریر بوده
باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی بی اشکال جایز است و اما نماز در آن پس ظاهر این است که جایز
بوده باشد و مراد بکف جامه سجاف آن است لکن چنانچه جایز است نماز در جامه که سجاف آن حریر
بوده باشد چنین است جامه که وصله آن از ابریشم در آن دوخته باشند خواه در اطراف جامه بوده
باشد یا در وسط آن مثل اطراف و غیره یا آنچه در بالای آن یا پایین آن مثل پارچه ابریشم که
متفرقات و منجیق را میگذارند و هم چنین سر اسپها و مثال آن است یعنی که ابریشم کرده در خیمه یا سر
اسپان میدوزند بجهة جمع اینها بخصوص نماز با اینها صحیح است و هم چنین است جوراب که بپا میپوشند در نماز

نیز بدو عایب است **مطلب نهم** در حکم نماز در طلا است بدانکه بی اشکال حرام است از برای مرد پوشیدن جامه که از
منسوج طلا بافته شده باشد خواه کل ثوب از آن منسوج بافته شده باشد یا آنکه مخلوط شده باشد بچیزی که
پوشیدن لباس آن نجایز بوده باشد مثل آنکه لباس بافته شده باشد از منسوج طلا و منسوج نقره یا از منسوج
طلا و ریسمان و ابریشم و غیر اینها و هم چنین نماز در چنین لباس باطل است و تفصیل مسئله آن است که مسئله
منقسم بچند صورت میشود اول آن است که کل لباس بافته شده باشد از منسوج طلا دویم آن است که
لباس مرکب بوده باشد از منسوج طلا و ابریشم سیم آن است که لباس بافته شده از منسوج طلا و منسوج
نقره چهارم آن است که بافته شده باشد از منسوج طلا و ریسمان ظاهر این است که نماز در چنین لباس
در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز نبوده باشد اگرچه در خارج
نماز باشد و اما هرگاه لباس بافته شده باشد مجموع آن از منسوج نقره یا آنکه لباس مرکب بوده باشد
از منسوج نقره و ابریشم و هکذا پوشیدن آن و هم چنین نماز در آن جایز است پس نماز در جامه طلا باطل
خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد مثل ابریشم
یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز بوده باشد مثل منسوج نقره و ریسمان و نحو اینها و اینها
اعم است از آنکه عورت مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه پس اگر فرض شود عورت مستور
بلباس دیگر یا ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را بالای لباس ممزوج بطلا و غیر آن پوشیده باشد باز نماز باطل
خواهد بود این در صورتی است که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما تتم به الصلوة بوده باشد اما هرگاه
ما لا تتم به الصلوة بوده باشد ظاهر این است که در بطلان نماز در مثل کمربند و جلیقه و عرقچین
نبوده باشد و اما انگشتر طلا پس اشکال نیست در آنکه در حق مرد حلال نیست که در دست نماید
و اما بطلان نماز در صورتی که انگشتر طلا در دست او بوده باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر این
است که باطل بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر قبا دوختن و هم چنین پارچه منسوج از
طلا را علاوه لباس نمود پس مثل اینها استعمال آن جایز نیست و دور نیست که موجب بطلان نماز
نیز بشود و اما افزایش طلا و ملبوس بر فرش طلا دور نیست که اینها نیز حرام بوده باشد و صحیح اظهر مذکور
شد در صورتیکه طلا خالص بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد ما بین نحو که
طلا را دو کشی آن نموده باشد اگرچه حکم صریح بجهت بطلان نماز در آن خالی از اشکال نیست
لکن احتیاط شدید در اجتناب از آن هست خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما حمل طلا
یعنی طلا با خود داشتن ظاهر این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده باشد

با غیر مسکوک بلکه با هر چه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با حایل بوده باشد موجب بطلان نماز نمی‌شود
بنابراین منع در صورتی است که ملبوس مطلا بوده باشد یا جزو ملبوس پس طلای محمول مثل حب و مجوز است
موجب بطلان نماز نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان مطلقا نهی ندارد
نه پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن و نه حلی پوشیدن و نه خاتم بستن ایشان و نه هر نوع از آن
بیان کیفیت مطلب در این مقام آن است که گفته شود چیزهایی که می‌پوشند بجهت پا پس سه قسم است اول
آن است که ساتر پشت پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز در آن جایز است دوم آن است
که ساتر پشت پا هست تا مفصل و چیزی از ساق را نیز می‌پوشاند مثل چکمه و جوراب که ساق او بلند
بوده باشد این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنابراین که اگر چکمه در پای او بوده باشد
با احوال چکمه نماز صحیح خواهد بود پس کندن چکمه بجهت نماز لازم نیست قسم سیم آن است که ساتر پشت قدم
هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل جوراب که ساق او کوتاه بوده باشد و مثل کفش متعارف
است در میان زنان که بقیه آن را نیم ساق می‌گویند این قسم محل خلاف مابین فقها است بسیاری
از فقها حکم نموده اند بانکه نماز در آن جایز نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد
بود مختار در حق خلاف آن است لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورت عدم اجتناب
احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتی که فراموش نموده بعد از نماز ملتفت شود در این صورت
ظاهر این است که حاجت باعاده نداشته باشد **مطلب ششم** آن است که مانع از نماز در لباس
یا ذاتی است یا عرضی اول مثل حریر و طلا و مخفی نماند قسم دویم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در
صورتی که ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهت آنکه عدم جواز نماز در آن بجهت نجاست آن است که بجهت
انعدام تذکیه است و آن قبیل است چیزی که ساتر پشت قدم پا بوده باشد لکن ساتر چیزی از
ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم جواز نماز در آن گاه هست دو حیثیت با هم جمع می‌شوند مثل
پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتی که ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد و مانع ذاتی گاه است مانع
است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد یا زن مثل اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز در آن جایز نیست
خواه مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی آن است که مانعیت آن مختص است بمردان و در حق زنان نماز
در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه دانسته شد و مانع عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس
مانع ذاتی یک قسم آن است که مانعیت آن مختص است در حق زنان مثل لباسی که حاجب اعضا و اندام خود نبوده باشد
در صورتی که انتظار بیان نامحرم [illegible] بوده باشد دویم آن است که مانعیت آن

مشترک

مشترک است میان زن و مرد و آن چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در این مقام در بیان
این مطلب است بنا بانکه لازم است در لباسی که مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس مملوک او
بوده باشد بمنافع عین یا بالانفراد مثل آنکه منفعت لباسی را در مدت معینه مال الاجاره داده مصالحه
نموده باشد یا مالک نبوده باشد لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسی که این
شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف در آن از جانب مالک نبوده مغصوب
خواهد بود نماز در آن باطل است و اذن بر سه قسم است اول اذن صریح است دویم اذن فحوی
سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است مثل آنکه بگوید ماذونی که نماز در
این لباس بنمائی یا بالعموم است بنحوی که شامل نماز نیز هست مثل آنکه بگوید تصرف بکنی
خواسته باشی در این جامه مجوزه باشی ماذونی مثل آنکه در این مقام هست این است که مجیب
در اذن صریح آن است که صنیعه برضای مالک بوده باشد یا حقیقی حال [illegible]
مسئلت [illegible] مطلب مقتضای آن است که گفته شود [illegible] مالک لباس در حق [illegible] که ماذونی هستی
در این جامه من نماز کنی [illegible] با صنیعه برضای اوست در این طرف باز دو صورت است اول آنکه یقین
در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی از آن نیست یا عالم است بعدم رضای مالک در
تصرف در آن مثلا آنکه از قرائن احوال شخص معلوم شود که این کلام از روی خوف یا از فساد و شرع بارد
در حالتی دو در این صورت شبهه در عدم تصرف نیست پس اگر نماز در آن بجا آورد با این حال نماز
حکم بطلان خواهد بود یا صنیعه بر بنا عدم رضا [illegible] این مطلب [illegible] صورت [illegible] اول آن است
که ظن بعدم رضای مالک دارد دویم آن است که ظن برضا و عدم ظن هیچیک حاصل نیست در این
دو قسم نیز ظاهر این است که تصرف جایز نبوده باشد پس هرگاه در این دو صورت نیز اگر ایشان نماز در آن
نماید نماز باطل خواهد بود سیم آن است این کلام از مالک که [illegible] برضای او نیست لکن ظن
مظنون برضای او هست این قسم ظاهر این است که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود
جمله مطالبی که در این مقام مناسب است که تنبیه بر آن شود آن است که داعی باعث بر اذن مالک یا
معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست اما در قسم اول مالک در اعتقاد حقیقت داعی یا مصیب
یا مخطی در اول اشکالی در جواز تصرف نیست [illegible] اشکال در صحت نماز [illegible] قسم ثانی آن است
مثل آنکه شخص [illegible] که باعث بر اذن مالک در نماز در آن جامه آن است که معتقد این بوده که این شخص
صالح و عادل [illegible] با معتقد این بوده که این شخص صدیق [illegible] بوده باشد در این صورت اگر [illegible] اعتقاد مطابق

واقع بوده باشد بعضی چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده جایز بود او را اذن در تناول
جایزه خود داده و ماذون له نیز باعتقاد خود متصف باین صفات می باشد مخفی نیست اشکال
در جواز تصرف در تناول در این حالت نیست و اشکالیکه هست در این است که ماذون له
معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه داعی بر اذن مالک است مثلا مثل اینکه میداند داعی بر اذن
اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صلاحیت بودن او و در واقع این شخص میداند که فاسق
و دشمن اوست پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد صدق بعضی این است با او و خود عالم
است باینکه از اعادی اوست پس انتفای علت مقتضی انتفای معلول است پس جواز باید متصف
نبوده باشد این بیان وجه اشکال است و جواب از این آن است که انتفای علت اگرچه مستلزم
انتفای معلول هست لکن مسلم نداریم که در این مقام علت منتفی بوده باشد بجهة آنکه علت اذن اعتقاد
مالک است بعدالت مجیز متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری و این اعتقاد محقق است پس جواز
تصرف در مال مالک تابع علم متصرف است برضای مالک و علم برضای او حاصل است نظر باینکه متصرف
که باعث اذن اعتقاد مالک است بعدالت او و مفروض این است که این اعتقاد محقق است پس علم
برضای او حاصل است بلی هرگاه فرض شود که غلبه این اعتقاد شد باینحو که مالک مطلع شد بر فسق
این شخص در این صورت علت اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود و انتفای علت مستلزم
انتفای معلول است که رضا باشد پس تصرف در این حالت جایز نخواهد بود
تحقیق حال در امثال این مقام مقتضی این است که گفته شود اگر اعتبار صفت در واقع از امور باطنیه و از توابع
امور است با انتزاع کل اولیات است در این صورت در حق کسیکه عالم است بعدم اتصاف خود باین صفت
تصرف او در آن چیزیکه مشروط بتحقق این صفت است جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در این وقت
واقع و نفس الامر خواهد بود از این قبیل است آیه شریفه انما الصدقات للفقراء والمساکین الی آخره
یعنی صدقات بمقتضای آیه شریفه مختص فقرا است در واقع پس هرگاه کسیکه عالم بعدم فقر خود بوده
باشد تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد فقر او بوده باشند و هم چنین است خمس که خلاق
عالم جل شأنه خمس را بجهة فقرای از سادات مقرر نموده پس هرگاه کسی معتقد این بوده باشد
که سید نیست یا سید هست لکن فقیر نیست تصرف در آن نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت
و فقر او بوده باشند و قسم دوم است بعضی اعتبار صفت مخصوص در واقع … عالم … در این
صورت حال از این … بالکلام … که مدلول آنها اعتبار واقع و نفس الامر است پس …

لازم

لازم و در صورت انتفای آن تصرف جایز نیست مثل آنکه مالک بگوید من راضیم بتصرف در مال کسیکه
کسیکه سید … بوده باشد هرگاه در این صورت کسیکه در نفس الامر از اعادی اوست تصرف
او در آن مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک معتقد این هست که از اصدقای اوست و مکروه
صورتیکه مشخص بوده باشد … مالک اعتبار واقع بحسب واقع نیست بلکه مراد او کسی است که چنین بوده
بحسب واقع اعم از آنکه مالک او را چنین بداند که بحسب واقع چنین باشد یا نداند لکن در واقع چنین بوده
باشد در این صورت اگر کسی چنین داند که مالک او را از اصدقای خود میداند باز جایز نیست که تصرف نماید
… نظر باینکه مذکور شد و اما هرگاه القاء خطاب بشخص معینی نماید باین نحو که بگوید من راضیم که تو تصرف
در این … که از اصدقای من هستی … جایز خواهد بود اگرچه این شخص
خود را از اعادی مالک داند … اگرچه چنین است لکن … تأمل تام بعد
ان … علی ما … الانام و آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم
در صورت منع مثل اینکه مالک بگوید بکسیکه من راضی نیستم باینکه تو تصرف در … من … باینکه
تو دشمن منی و فرض شود که این شخص از اصدقای اوست در این صورت … بگوییم تصرف این شخص در
… جایز نیست نظر باینکه منع او مستند باعتقاد اوست که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضا
او ثابت است اگرچه عدم رضای او مستند بجهلی است که واقعیت ندارد و اما هرگاه بگوید راضی نیستم
هرکسیکه دشمن من است تصرف در … نماید یا … این شخص که دوست اوست در واقع
تصرف در این … نماید یا خیر نظر باینکه مفروض این است که مالک این شخص مخصوص را دشمن خود
میداند پس منع متوجه باو میشود نظر باعتقاد او و ظاهر آن است پس تصرف در چنین صورت
در حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع دوست او بوده باشد و … صورتی است که مشخص بوده
باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص این است که از اعادی اوست و اما هرگاه اعتقاد مالک در
حق این شخص معلوم نبوده باشد … منع متوجه باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا
بدشمن خود ظاهر میشود رضا بدوست … که این شخص چنین است پس تصرف در حق
او جایز خواهد بود و اما هرگاه … کلام … نماید که … نفس الامر بوده باشد
مثل آنکه بگوید هرکس که دشمن من بوده باشد … راضی نیستم که … تصرف در … نماید
چنین شخصی که مالک معتقد این هست که دشمن اوست … در واقع و نفس الامر از اصدقای …
تصرف در … جایز خواهد بود … که سابق اشاره باین شد … طلب … تأمل

سبیل است و اما چنانچه مذکور شد تا این مقام در بنا اذن تصریح بود و اما اذن تلویحی پس آن استفاده رضای مالک است
در ضمن فعلی یا عملی صادر از مالک و در ضمن اذن ادنی آنکاه ... مفهوم اصوات است
با انواع ... مختلف ... اول مثل آنکه میگوید ... الشخص کرسی
را ضمیم این لیلی را استعمال ... دو وقت ... مثلاً از این اذن استفاده میشود رضای او در
استعمال آن لیلی در حال نماز کردن و هکذا دویم مثلاً آنکه بدوش خود میگوید را ضمیم که استعمال این لباس
در نماز مع صحت نماز پس از این استفاده میشود رضای او در ... لیلی در حقیقه وقت
او یا آنکه ... بفاسق میگوید را ضمیم که این جامه را بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این
استعمال در حق شخص صالح متقی و اما اذن شاهد حال پس آن اذنی است که استفاده میشود بملاحظه
در ... بین مالک و متصرف میباشد و بعبارة اخری اذن شاهد حال اذنی است که حاصل میشود
بجهة متصرف بملاحظه حال مالک ... و گاه هست کفایت میکند در حصول اذن معرفة اسلام مالک
اگرچه ... مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز در صحاری متسعه ... که مالک این صحرا
راضی است ... مالک در نماز کردن در آن صحرا ... اطلاقات ...
شاید مالک آن صغیر بوده باشد ظاهر این است که معتبر نبوده باشد ...
... مالک هست کفایت میکند و اما آنچه کفایت میکند ... بودن در خانه کسی یا در
باغ کسی ... ان ... از این ... مذکور شد مثل صلاح حال مالک ...
... صلاح ... موصل ... صلاح ...
... ظاهر این است ... شاهد حال علم رضای مالک است ... کفایت میکند
... ظاهر ... رضای مالک ... تقسیم ... است
... اقسام مذکوره ... مثل آنکه ... رضا ... رضای ... صحیح
... رضای مالک است ... مثل آنکه میگوید ... که در این لباس نماز ... بوده باشد و حال
... بر خلاف آن مثل آنکه ... از این ... است که ...
است ... که در این صورت عمل بمقتضای ... است ... شده ...
دم ... هرگاه ... مقتضی عدم رضا بوده باشد و حال ... رضا باشد ... حال
لازم است ... مثل آنکه کسی ... میکند ...
شهادت ... که ... ظاهر میشود که ... بمطلب ...

عمل بمقتضای

باشد

عمل بمقتضای ... در این صورت ... هرگاه کسی نماز کند در جائی که مالک ... او ...
و مأذون ... نبوده ... باذن صریح و نه باذن تلویحی و نه باذن شاهد حال در این صورت ... بوده باشد
اثم و نمازش باطل و اعاده آن لازم است اگر ... بوده باشد ... با ... موضوع ...
با ... حکم ... موضوع مثل آنکه ... است ... و همچنین مأذون از جانب
مالک ... در آن ... وقت ... نماز ... در آن ... نماز
مذکور شد در این صورت ظاهر این است که نمازش صحیح بوده باشد و ... آن لازم نبوده باشد اگر
... نماز ... در وقت نماز ... مثل آنکه ... نماز ... مغصوب
... پس ... بوده باشد مثل آنکه ... و ... نبوده ...
... در این صورت ظاهر این است که نمازش باطل و اعاده آن لازم بوده باشد ...
... بوده باشد مثل آنکه ... و ... در آن بوده باشد یا آنکه
... بوده ... که ... اختلاف ...
با عدم ... در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و اعاده آن لازم نبوده باشد ...
... اعاده ... است و اما ... بوده باشد مثل آنکه نماز در لباس
... باعتقاد آنکه ... بوده ... با آنکه ...
... نماز ... با آنکه ... از ... بوده ...
... در این صورت ظاهر این است ... نماز صحیح بوده و مثلاً ... لازم نبوده باشد اگرچه عالم
شود ... حال در اثنای وقت هرگاه مالک ... مغصوب مأذون ... نماز
کردن در آن ... پس ... غاصب ... باطلاق ...
آنست که ... غصب ... مالک ... مخصوص ... مأذون
... نماز در آن ... در این صورت ... نماز ... مخصوص ... جایز ...
اذن صحیح بوده باشد چنانچه مذکور شد ... با شاهد حال ... بوده باشد
کفایت میکند ... مختلف ... است ... اذن ... محقق ...
دویم آنست که ... اذن ... بوده باشد در این صورت نماز غاصب ...
... صحیح ... بوده باشد ... مالک ...
باشد هرگاه ... در این صورت ... غاصب ... هرگاه مالک ... بوده

ثالث غاصب آن در آن لباس نماز کند و در نماز دیگران در آن لباس بلی ظاهر آنست که خواهد بود سیم آنست که اذن مالک
در نماز در آن ظاهر بطریق اطلاق یا بعموم بوده در این صورت نماز کردن غیر غاصب در آن بلا اشکال خواهد بود اما نماز
خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم معلوم بودن اندراج او در اطلاق یا بعموم در حق غاصب [illegible]
نماز در لباس غیر بعد تحقق اذن نماز مالک است در حق هر کسی که متحقق شد بلا اشکال است اگر چه غاصب
بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگر چه غیر غاصب بوده باشد بنابر این پس نماز
غاصب و غیر غاصب در این باب یکی خواهد بود مگر آنکه غالبا اینست که غاصب مغضوب مالک است چنانچه
او در نظر ما معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم است مطلب نهم واجبست بر مردان ستر عورتین
در حال نماز و هم چنین در غیر حال نماز لکن از نظر ناظر محترم چنانچه بیان خواهد شد و واجبست بر زنکه
ستر آن واجبات در نماز بنابر مشهور و مختار ما بین اقوال قبل و دبر است و مراد بقبل قضیب و بیضتین
است و مراد از دبر مقعد بخرج یعنی محل خروج غایط است پس ظاهر آنست که عبارت از محل و بیضتین است
فوق ذکر از عورت نیست و هم چنین است چنانکه عبارت است از ما بین ذکر و مخرج و هم چنین مو
طرف مقعد و قول دیگر مقعد نیز عورت مردان است که عورت عبارت است از ناف تا زانو
و قول سیم مثل اینست در دبر ولکن بلا اشکال است در نظر ما یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق
و این دو قول ضعیف است مطلق نماز چنانچه واجبست بعد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز
نیز هست پس هر گاه کسی نماز کند با کشف عورتین با امکان خالی از ستر نیست باطل خواهد بود یا نسیانا
یا جهلا پس اگر عمدا بوده باشد ظاهر آنست نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد خواه ناسی موضوع
بوده باشد یعنی میدان است عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش کرده که عورت او منکشف
است یا عورت او را پوشانده با ناسی حکم مثل آنکه فراموش کرده که ستر عورتین در حال نماز واجب است
در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی نمیداند است که عورت او مستور نیست
بلکه معتقد این بود که عورت او مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر
اینست که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد اگر چه عالم شود بکشف در حال وقت و اظهر مذکور شد
در حق مردان است و اما عورت زنها که ستر آن در نماز لازم است پس زن با حره است یا امه یعنی با آزاد
است یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجبست در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر رو و دو
کف و دو قدم بنابر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از رو که ستر آن بر زن در حال نماز لازم
نیست و کشف آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقداری است که شستن آن در وضو واجب و لازم است پس

علاوه بر این مقدار لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از علما گفته غسل آن در وضو لازم است
مهیا به من باب المقدمه پوشانیده شود تا ستر آنچه لازم است متحقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد
که بر زن لازم است که شعر موی سر خود در حال نماز به پوشاند و اما کف پس ظاهر اینست که مراد از آن اندو
بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از آن محل اجماع استخوان ساعد و کف است بنابر این باید چیزی از
بالای آن نیز پوشانیده شود تا متحقق شود تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم اینست
که مقداری نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر اینست که مراد از آن قدم از سر انگشتان پا است
تا محل اجماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف بودن از مضر بصحت نماز زن نیست لکن
چنانچه در رو و کف مذکور شد قلیلی بالای آن هم از مفصل باید پوشانده تا مطمئن شود که مقدار لازم پوشیده
خواهد بود بنابر این پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقب پا که
عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست و اما باطن قدم پس ظن باینکه در حال قیام از مستور است
بسبب حایل و صفر آن بزمین در حال سجده مستور است چنانکه زن پوشیده است و هم چنین در حال
جلوس مستور است چنانکه و بعضی اعضای زن بنابر این مقدار چندان ضرر ندارد که گفته شود که کشف
آن مضر است باینکه اگر چه ممکن است گفته شود چونکه متعارف و معهود آنست که باطن قدم مستور
بوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی اینست که بطریق متعارف و معهود معمول داشته شود
مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق حره بنا شد ما بین حره و امه ازین پس که فرض شود که جایز است
نبوده باشد لازم است در حالت آنچه مذکور شد که وه باشد اگر چه فرض شود در شب تار و در جائی
بوده باشد که ظلمت شب باشد احدی در آن مکان نبوده خواهد بود باز لازم است آن مقداری که
مذکور شد بپوشاند در نماز کشف پس اگر اخلال باینها نماید کلا او بعضا نماز او باطل خواهد بود اگر چه فاطع
باشد که احدی در آن مکان نبوده نخواهد بود بلکه هر گاه نا محرم نا محرم هم بوده باشد نماز هست
این مقداری که هست که مستثنی شد نیز لازم است که پوشانیده باشد و اما هر گاه مخالف نماید
با وجود نا ظر نا محرم بلکه ستر بعد از آن لازم بوده باشد در این نماز کند ظاهر اینست که
نماز او باطل نبوده باشد اگر چه بر ترک ستر در چنین صورت اثم میباشد چنانچه مذکور شد احتیاط اول
در مسئله است و ثانی آنست که ستر راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنابر این هر گاه مجموع
سر مستور نبوده نماز باطل بوده نماز او صحیح خواهد بود و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم در بیان
مقابل اینست که ستر جمیع اجزای بدن بر زن در حال نماز لازم است اگر چه کفین و قدمین بوده باشد

سوم وجه و بعضی وجه را بنا بر استثنا نموده اند لیکن ظاهر کلام این بعضی این است که لازم است بدن
ستر جمیع اجزاء بدن اگر چه کفین و قدمین و وجه نبوده باشد مگر مقدار اندکی از آن که بیان عیبه محقق
نبوده ستر آنها بنا بر احتیاط واجب نیست و این دو قول بنا بر آنکه ضعیف است لکن رعایت این بهتر است لکن بعید
است و اما هرگاه [illegible] نبوده باشد پس در حال نماز ستر سر کردن از علاوه [illegible] و کفین و قدمین
لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگر چه بجمیع سر و گردن او منکشف بوده باشد و هم چنین دختر
نابالغه مخصوص در این است صحت نماز کنیز [illegible] سر و گردن او نیست و با عدم آن نماز او
صحیح است لکن مستحب در حق او رعایت ستر سر کردن است [illegible] ضعیفات مثل
اطفال [illegible] در کلام شیخ صدوق [illegible] ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم [illegible] واجب
است در حق طفلان و دختران در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اطفال ایشان نمایند نماز باطل خواهد
بود خواه عمدا بوده باشد یا سهوا یا نسیانا [illegible] که بیان شد و اما با جهل بموضوع مثل آنکه ضعیف مثلا
عریان است که گوشت او منکشف بوده [illegible] نماز [illegible] ظاهر این است که نماز او در این صورت صحیح
بوده باشد چنانچه در حق [illegible] بیان شد [illegible] در این باب [illegible] پس در صورت
نسیان نماز [illegible] در صورت جهل بموضوع نماز [illegible] که مذکور شد
در صورت نسیان [illegible] عالم شد در صورت جهل بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه در اثنای نماز بوده باشد
پس یا در صورت جهل است یا در صورت نسیان [illegible] مقام است اول آن است که عورت
او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده در اثنای نماز عالم شد بحقیقه حال [illegible]
بجهت آنکه بعد از علم بحقیقه حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست عن قریب [illegible] فعل منافی
نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه [illegible] قطع نماز با تمکن خواهد بود از تحصیل ساتر باید
و در صورت تمکن این در وسعت وقت است یا در ضیق وقت اول آن است بعد از علم بحقیقه حال ممکن
بوده باشد از ستر عورت عن قریب [illegible] فعل منافی نبوده باشد در این صورت بعد از علم بحقیقه
حال و قبل از ستر عورت یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شده باشد در صورت عدم مباشرت [illegible]
مشغول شد ما بین علم بحقیقه حال و ستر عورت [illegible] در صورتیکه تمام حقیقه حال شد و مباشر فعلی از
افعال صلوة نشد [illegible] مشغول نشد بعد از اطلاع بلافصل ستر عورت نمود نماز را تمام نمود
[illegible] اشکال نماز صحیح خواهد بود [illegible] در صورتیکه [illegible] مشغول شده باشد لکن مباشر فعلی
از افعال نشده باشد باز نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال واجبه شده

باشد

باشد در این صورت نماز او باطل است و دویم آن است که بعد از علم بحقیقه ممکن از تحصیل ساتر باشد
منافی نبوده باشد در این صورت با وسعت وقت [illegible] اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر
نماید ممکن [illegible] نماز در وقت با ستر عورت بجا آورده با وسعت و در صورت
آنکه لازم است که نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود با ایما بدل
هر یک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید
سیم آن است که ممکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگر چه با قطع کردن نماز بوده باشد در این صورت
قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است به همان حالت نماز را اتمام نماید لکن در رکوع و سجود [illegible]
شد اکتفا نماید با ایماء سر بدل هر یک [illegible] در این حال [illegible]
امن از ناظر [illegible] نماز را [illegible] در حال [illegible] صورت عدم امن [illegible] نماز نشسته
و در این صورت [illegible] که نماز را ایستاده [illegible] در صورت [illegible] ناظر [illegible]
دو مقتضی این است کرده [illegible] **مقام دویم** در صورت نسیان است [illegible]
منکشف عورت مثلا از نماز [illegible] که مذکور شد در این صورت
اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد [illegible] قطع نماز لازم است [illegible]
[illegible] ستر عورت استیناف نماز [illegible] است که قطع نماز لازم بوده باشد اگر
متمکن از ستر [illegible] نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد
در این صورت قطع نماز جایز نیست لکن نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و بجهت رکوع و سجود
اکتفا نماید با ایماء [illegible] در صورت عدم امن از ناظر [illegible] تمام نماز را نماید نشسته [illegible]
پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت بوده [illegible] فعل منافی نبوده باشد لازم است
ستر عورت نموده نماز را تمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت [illegible] بوده باشد به همان حالت نماز
را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورت [illegible] عورت
را [illegible] بجهت رکوع و سجود **مطلب دهم** آن است که شرطیت ستر عورت مختص [illegible] نیست بلکه
عام است خواه صلوة [illegible] بوده باشد یا نافله [illegible] شرطیت ستر [illegible] نافله آن است که با عدم آن
نافله باطل است [illegible] ظاهر این است شرطیت ستر
عورت مختص [illegible] بلکه ثابت است در جمیع صلوات [illegible] مثل جمعه و عیدین و نماز
آیات [illegible] است در این باب پس هرگاه [illegible]

در رکوع و سجود

که نماز میت نماید عورت مستور نبوده باشد لازم است اول ستر عورت نموده بعد از آن شروع
میت نماید مرحوم شهید محقق ثانی رحمه الله در جمله جنین نیز نموده الله و مختار در نزد حقیر خلاف
این است پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنابراین دو صورت امر ناظر باشد ممکن از ستر
عورت هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورتی است
از وجود ناظر است و اما هرگاه امر از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در
این صورت ممکن است که تفصیل داده شود ما بین اینکه ممکن از ساتر بوده یا نبوده باشد پس اگر
ممکن از ساتر بوده باشد مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود ناظر پس همان حالت
ایشان نماز میت نموده باشد ظاهر این است که در این صورت نماز میت صحیح بوده باشد و اما هرگاه
ممکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت با وجود ناظر ایشان نماز میت ایستاده نماید ظاهر
این است که نماز باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در این صورت مامور به نیست نظر
باستحاله انفکاک ایشان از قبح پس در این صورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورده
پس ملزم تا نماز مامور به در این حالت بجا آورده بود مخفی نماند که این در صورتی است که ممکن از ستر عورت
حتم نبوده باشد اگرچه بوضع دست یا بر بغل بوده باشد مثل کسیکه فرض شود مقطوع الید بوده
باشد و اما هرگاه ممکن از وضع ید بر بغل بوده باشد در این صورت محل کلام خارج است
بلکه در چنین صورتی لازم است وضع ید بر بغل نماید و در مستورات بجز بکه عطیان آنا از دو
طرف و این نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا اقعا باعث کشف عورت شود پس در چنین صورتی
لازم است نماز ایستاده ایشان نماید با وضع ید بر بغل متحض شد که این در صورتی وجود ناظر است
و اما در انتفاء ناظر با ممکن از ستر عورت متوانند ترک ستر عورت نموده ایشان نماز بالکلیه نیز
عورت نموده باشد چنانکه بیان شد بنابراینکه انچه مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم ممکن از
ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده و ایشان نماید نماز نشسته این در صورتی است که اعضاء
نبوده باشد که بتوانند ایشان نماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه کسی باشد که ممکن از نماز
ایستاده بوده باشد اما اعضاء همان نماز نتوانند نمود یا لازم است اینکه کسی که ممکن از نماز ایستاده
بوده باشد ایشان نماز ایستاده نماید علی الکفایه است نظر باینکه واجب واجب عینی نیست که مطلوب
بوده باشد در حق هر مکلف عینا تا اینکه نتواند هر کس بقدر مقدور را ایشان مکلف نموده باشد بلکه واجب
کفائی است مقصود این است نماز میت که واجب باشد تا نماز ایستاده است در صورت عجز مکلفین باسرهم

از نماز

از نماز ایستاده تامل نیست در جواز ایشان بان نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد و دیگران نیز
اجزاء بان نمیتوانند نمود و اما هرگاه فرض شود بعضی ممکن از ایشان بان نماز تماما بوده باشد و بعضی
ممکن نبوده باشد و هریک بنحو تمام جا آورده بوده باشد در این صورت اکتفا نمودن کسیکه ممکن از
نماز ایستاده بوده باشد بفعل کسیکه ایشان نماز نشسته نموده بسیار مشکل است نظر باینکه اخلال بواجب
کفائی در صورتی جایز است که دیگری ان فعل را بنحو تمام نماید مفروض این است که ایشان نماز ایستاده نشسته است
با ممکن از آن پس لازم است در حق ممکن از ایشان ایشان نماز تماما نموده باشد نظر بتحقق کردن ایشان نماز
حالت در حق کسیکه ممکن از نماز ایستاده نبوده باشد در چنین صورتی که مفروض این است دیگر ممکن
از نماز ایستاده صحیح است خلاف آن اشکال نیست نظر باینکه واجب کفائی با ممکن از ایشان نماز ایستاده
است و مفروض این است که ایشان بان ممکن است پس با امکان ایشان بان ایستاده عدول از ایشان بجلوس
لا صورت است اگرچه این تخصیص مخصوص ممکن از نماز ایستاده نبوده باشد و لکن چونکه مطلوبیت عینی
منتفی است بلکه کفائی است و مطلوب شارع نحوی که مطلوب بوده ایشان بان در حق دیگری ممکن هست
پس تعلق امر شارع در چنین صورتی بغیر نماز ایستاده معلوم نیست و جهتی که کفایت میکند در حکم بعدم
جواز در صحت مطلوب **مطلب دویم** در مسائل متفرقه متعلقه باین مطلب است **مقام اول** در ستر عورت
چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزاء منسیه از نماز و اما لزوم ان در سجده سهو معلوم نیست
بلکه ظاهر این است که در سجده سهو لازم نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریه عورت صحیح خواهد
بود و هم چنین است سجده شکر و سجده تلاوت مسئله ثانیه سابق بیان شد که ستر عورت واجب است
در نماز خواه ناظر در انجا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی بوده باشد که خاطر جمع
باشد تا فراغ از نماز ناظری در انجا حاضر نمیشود ستر عورت لازم است کلام بلکه سخت در
این است که ستر بچه نحو محقق میشود پس میگوییم ستر عورت باین نحو محقق میشود که اگر فرض شود
ناظری در ان مکان بوده باشد و موانع رویت منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف رویه
عورت محقق نشود و این محقق میشود بستر عورت از پیش و عقب و اما جانب راست و جانب
چپ پس مستور بران است پس ستر عورت از آنطرف لازم نیست بنابراین هرگاه این معنی محقق شده
است بلکه شرط صحت نماز است محقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز در وقت نشستن خود مصلی
ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل آورده در این صورت در حال مثل رکوع گاه هست
رویت عورت نسبت بخود محقق میشود ظاهر این است مثل این فرض صحت نماز نموده باشد جهة آنکه ستر

بوی ناخن

عورت از بحث لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود که ایشان نماز نباید در بالای سقف و از ان سقف
باشد بحث در این شخص پا از دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت شخصی بوده باشد که هرگاه نظر
بالا نماید عورت او دیده بشود در این صورت دور نیست ستر از تحت نیز واجب بوده باشد
مسئله ثالثه لازم است رعایت ترتیب ما بین رکوع و سجود گیاه و گل بعد از صورت امکان بلا حرج
نیست عدول از ان بطلوع ستر عورت بمثل گیاه و برگ درخت و در صورت عدم تمکن از لباس و جلد است
ستر عورت نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت ان لازم است و عدول از ان و نماز عاریاً
جایز نیست و لازم است تقدیم گیاه بر گل و سجود بلکه ممکن ان گیاه و برگ درخت نبوده باشد در این
صورت معین است که با امکان ستر عورت نماید بگل و احتیاط این است که این نبود با گل که جمیع عورت
مستور شود و در صورت عدم تمکن از ان وقت نماز را بصفه مستوران عمل آورد بهمین ترتیب که مذکور
شد بلکه نماز عاریاً در صورت مذکوره متعین است یعنی جایز نیست تاخیر نماز نماید تا تمکن از
ساتر شود بلکه لازم است رعایت عورت نماز و در کیفیت نماز در این صورت اگرچه خلاف است ما بین
ما بین فقها لکن ظاهر این است که نماز ایستاده بعمل آورد در صورتیکه ناظر و محل الفرج نباشد
جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه معین است ایما بسر بدل از هر یک از رکوع و سجود چنانچه
سابق اشاره باین شد و ایما بجهة سجود سر را بیشتر پائین بیاورد و ظاهر این است در صورت
ایما بجهة سجود لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده بر ان صحیح بوده باشد تا پیشانی را
ما بلع بسجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید یا غیر و مکلف نماید بر مثل ناظر بکنه در این
مقام موجب عدول است از قیام بجلوس نماز به است که ستر عورت از ان واجب بوده باشد پس
هرگاه کسیکه در اصل بوده باشد که ستر عورت از ان لازم نبوده باشد مثل زن یا
کنیز [illegible] هکذا در این صورت عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده
بعمل آورده باشد ظاهر این است که چنین بوده باشد اگرچه شخصی که دیده در آن مکان بوده باشد
پس نماز در این صورت با نماز ایستاده خواهد بود **مسئله رابعه** ظاهر این است که لازم نبوده باشد بر عاری
در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بعورت خود بگذارد و نماز کند اگرچه رعایت
این اولی است و احتیاط است و فتوی بطرف [illegible] استحقاق نماند که اخیر مذکور شد که وضع ید بعورت لازم نیست
لست نعم نماز است یعنی [illegible] در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بعورت و اما هرگاه
ناظر بوده باشد گذاشتن دست بعورت بجهة ستر از ناظر ظاهر این است که لازم بوده باشد پس

هر قدر

بجهة

و بعد از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشسته اگرچه با ابطال صحت صلوة وضع دست لازم نبوده باشد لکن
ستر از ناظر لازم است **مسئله پنجم** اولی و احوط است برفاقد ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت بلکه این
مسئله متفرع بچند صورت است صورت اولی آن است که مکلف عالم که تمکن از ساتر نخواهد شد که
چه نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت در این صورت بلا اشکال تاخیر لازم نیست بلکه حکم بجواز تاخیر نیز ممکن
نیست بلکه ادله داله بر رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت است صورت ثانیه مقابل
این است یعنی عالم است که تا آخر وقت تمکن از ساتر خواهد شد در این صورت ظاهر این است که تاخیر لازم بوده
باشد صورت ثالثه آن است که عالم بتمکن از ساتر و عدم تمکن از ان هیچ نیست در این صورت نیز
ظاهر این است که تاخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا نه لکن احوط
در صورت ظن بتمکن تاخیر است **مسئله ششم** لازم نیست بر جماعتیکه فاقد ساتر باشند نماز را فرادی
ایشان نمایند بلکه جماعت جایز است و فرادی جایز است لکن با انکار جماعت در این مقام ضعیف است
اشکالی در جواز جماعت نیست کلامی که هست این است بعد از اطباق فقهای ما بر اینکه امام و ماموم لازم است
نماز را نشسته بوده باشند و چون امام لازم است اشاره نماید بدل از رکوع و سجود اختلاف کرده
اند در حق ماموم که آیا ماموم مثل امام است و اینکه بدل از رکوع و سجود با ایما بجا نماید یا آنکه
خیر بلکه لازم است رکوع و سجود نماید بظاهر اولی است بلی [illegible] در این باب ما بین امام و ماموم نخواهد
بود لکن امام بنشیند در وسط ماموم بحسیکه تقدم امام مقدم بر ماموم [illegible] بوده باشد
اشکالی که در این مقام متوجه می شود در اصل ترجیح جماعت و در مقام هم این است که با تمکن از نماز ایستاده
نماز نشسته باید جایز نباشد و ظهور ترجیح جماعت در این مسئله منافی آن است بلکه مطلب مقتضی این
است که گفته شود کسیکه متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن از وجود ناظر لازم است
نماز ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است ایشان نماز نشسته بجا آورده باشد
و در مانحن فیه این اشخاص که متمکن از ساتر نیستند هرگاه هر یک دور شوند از دیگری بحیثیکه
ایمن شوند از وجود ناظر نماز را ایستاده بجا آورند و هرگاه نماز بجماعت نمایند در این
صورت هر یک نشسته [illegible] ناظر است و لهذا لازم است که نماز را نشسته بعمل آورده باشد پس ترجیح
جماعت در این مقام راجح باین می شود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده جواب
از این اشکال در این مقام این است که این استبعادی است در مقابل نص اعتنائی باین نیست
چه شود ترجیح که بر نماز نشسته جماعت مترتب شود اقوی بوده باشد از ترجیحی که مترتب شود بنماز

ایستاده منفردا بعلاوه اینکه میتوان کشف نمود شق مطلب از دلیل مسئلهٔ اول بوده باشد که این باشد
شخص از وجود ناظر مجل منع است **مسئلهٔ هفتم** در صورت جماعت در مانحن فیه ظاهر این است که
لازم نبوده باشد که قاطبهٔ ماموبین در یک صف باشند بلکه در صفوف جایز بوده باشد و این
اد دلیل بر این مطلب ادعای نفی خلاف نموده **مسئلهٔ هشتم** اینها جایز است که عورت امام
مستور بوده باشد اقتدا نماید بچنین امامی اگر چه بخوبی مطلب از عبارات خلاف ظاهر میشود لکن
این مسئله لازم این است که بخوبی ثابت شود اشتراط تمام شرایط عالی هرگاه فرض شود این شخص مستور العوره
ممکن از قیام و رکوع و سجود بخوبی متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز آن نخواهد بود اما هرگاه
فرض شود که ممکن از قیام نبوده باشد لکن ممکن از رکوع و سجود بوده باشد در این صورت
دو شق که بکوییم که باز اقتدا جایز بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایما باشد و رکوع و سجود
این بطریق متعارف اشکالی دیگر بگیرد در این مقام میتوان عنوان است بیان شد تا زیکه ممکن
از ستر عورت نیست در صورت امن از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت عدم امن
از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که با ایما بوده باشد متمسکا به وجه
عمدهٔ آن از رکوع و سجود متعارف باید بجهت عدم ظهور عورت است که عبارت از دبر بوده باشد
تا این موقوف بر این است که اظهار بجهت هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج بوده باشد
و این مسلم نیست چه ممکن است اظهار بجهت رکوع و سجود با انضمام اطراف بدن بنحویکه مخرج ظاهر نشود
بفرض عدم امکان در سجود لکن کلی در امکان آن در رکوع ممیلند پس چرا باید نفی کرده شود
ما بین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود در رکوع بطریق متعارف بوده بلکه در سجود بطریق ایما جواب این
نیز همان است که این استبعادی است در مقابل نص پس از نص چنین ظاهر میشود که احتمال این
محل چرا است شارع محو عورت از رکوع با ایما مطلقا بوده است ظاهر این است که آنچه
مذکور شد عینه ممکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر اتیان نماز بنحو نشسته باید در صورت
است که ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود است
و لکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت باو لازم نیست مثل اینکه زوجهٔ این شخص است یا کنیز
اوست ظاهر این است در چنین صورت متعین است که نماز ایستاده بوده باشد و عدول از قیام بجلوس
در این صورت جایز نبوده باشد دهم چنین هرگاه فرض شود که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است
لکن در جانب خلف این شخص میباشد و مظنون هست تا فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور نخواهد شد

باشد
باید بخوبی که اعده باشد بجا بلکه مثل مرد لعش ... و در چنین صورت باز ظاهر این است که نماز ایستاده متعین بوده با
و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین ظاهر این است که جایز نبوده باشد **مسئلهٔ دهم** از آنست
هرگاه کسی که ممکن نشد از چیزی که بآن کفایت ستر بکند از دو عورتین اما نماید اما لازم است ستر قبل را بآن نماید
یا ستر دبر را با هم است ظاهر این است که دبر را بآن مستور نماید بعد از آن اتیان نماز نماید با رکوع و سجود
نظر باینکه امر با ایما بدل رکوع و سجود مدعی علیه در حدیث صحیح معلل است به بدو ظهور دبر هرگاه
رکوع با ستر دبر بآن شود علت عدم آن در رکوع و سجود با ایما منتفی میشود با انتفاء علت لازم انتفای
معلول است پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین خواهد بوده و اظهر مذکور شد آنچه اینست از آنکه
ایمن بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورت اول نماز ایستاده بنا بر باید با رکوع و سجود و در صورت
ثانیه نماز نشسته بنا باید با رکوع و سجود لکن در صورت امن از ناظر که نماز ایستاده است آنچه
مذکور شد چنین است و اما در صورت عدم امن از ناظر چون نماز نشسته میباشد در چنین صورت هرگاه قبل
از ستر نماید با آنچیز نماز ایستاده خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید که اگرچه با ستر دبر بآنچیز نماز نشسته
خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود میباشد و در صورت مستور نبودن دبر نماز در حالت امن از ناظر ایستاده
میباشد با رکوع و سجود مطلقا اختلالی در کار نماز نیست مگر مکشوفیت قبل و این مضر نیست نظر بعدم تمکن از
ساتر و اما در صورت عدم امن از ناظر نیز امر چنین است ما بین آنکه ایستاده باشد و ایما بدل رکوع و سجود
یا نشسته بوده باشد با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگرچه نشسته بوده باشد اولی است از نماز
ایستاده با عدم رکوع و سجود ممکن است جواب از این باین نحو که ادلهٔ وجوب قیام در نماز مقتضی آن است که
تکبیر و رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در این صورت هرگاه حکم کنیم بستر
قبل با آنچیز ممکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بآن لازم است بعد از حصول رکوع چونکه رکوع
و سجود مستلزم بدو مخرج است با ایما باید بدل افتاد اگر فرض شود که مکلف ممکن بوده باشد از ستر قبل
بآن در حالت قیام و ستر دبر بآن در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع میشود **مسئلهٔ یازدهم** هرگاه
کسی ممکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر او مردد بوده باشد ما بین آنکه نماز عاریا بوده باشد با ایما بجهت
رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در لباس نجس بوده داده اند و بعضی
ترجیح نماز عاریا داده اند و بعضی قایل بتخییر شده اند بعضی از ... ... است پس نماز در لباس نجس
در چنین صورت جایز خواهد بود بلی هرگاه ضرورت داعی در صلوة در لباس نجس بوده باشد مثل برودت
هوا در این صورت امری است دیگر کلام در صورت اختیار است پس هرگاه ضرورت داعی بوده ... ... بعض

شود حتی در حالت نماز در این وقت نماز ندارد [illegible] مسئله دوازدهم هرگاه ساتری نیابد
باشد و ممکن از خریدن آن بوده باشد خریدن آن لازم است هرچند بقیمت گران بوده باشد یا با استیجار یا با استعاره
و اگر فرض شود که لباسی در چنین صورت یافت نماید و معلوم نیست که قبول آن لازم بوده باشد در وقت
ما به امتنان و مکابت [illegible] ظاهر است نظر بآنکه حج واجب مشروط است تحصیل مقدمات آن واجب نیست
و لهذا اگر کسی مالی بکسی هبه نماید که کفایت در استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز نظر بآنکه
واجب مطلق است تحصیل مقدمات آن با امکان لازم است پس طلب و تحصیل مقدمات نماز بهر
امکن لازم است ظاهر اینست وجوب طلب ساتر است هرگاه در صورتیکه مایوس نبوده باشد از تحصیل
بلکه با احتمال تمکن نیز طلب لازم خواهد بود مطلب سیزدهم ساتر در حق معطل عاریا یا در صورتیکه
عورتین او مستور بوده باشد [illegible] آنکه چیزی باید که [illegible] خود بپوشاند مثل ستر
با نجد بر جامه بالمناسب [illegible] در نماز کند و اگر [illegible] بپوشاند افضل خواهد
بود مسئله چهاردهم سابق بیان شد که نماز کنیز با کشف سر [illegible] صحیح است پس هرگاه کنیز آزاد شود
[illegible] اول آن است که مطلع بآزاد شدن خود شد مثل از شروع در نماز در این صورت
[illegible] اشکال ستر راس [illegible] در جمیع احوال نماز بر او لازم است مثل [illegible] دوم آن است که مطلع
بآزاد شدن خود نشد مگر بعد از فراغ نماز و در این صورت نماز [illegible] سر کردن نموده
صحیح است اگرچه [illegible] بوده باشد سیم آن است که مطلع بآزاد شدن خود شد در اثنای نماز و در این صورت
اگر در اثنای نماز ممکن از ستر راس [illegible] بوده باشد [illegible] منافی [illegible] نماز نشود
ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن [illegible] نشود و اگر ممکن نبوده باشد در
اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه
وقت بوده باشد در این صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت در حق
او جایز بوده باشد و اجزای بهمان نماز [illegible] لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه
بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شد که آزاد او بوده در اثنای وقت نماز [illegible]
ستر راس [illegible] ظاهر اول است و اما هرگاه بداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد [illegible]
این صورت باز حکم بلزوم ستر راس [illegible] قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این
است که با چنین شروع در نماز ستر راس [illegible] خود نماید [illegible] که بعد از [illegible] آزادی
ستر نماید تا [illegible] ارتکاب فعل منافی نشود [illegible] بوده باشد [illegible]

او نباشد اگر بداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر بداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد لکن
نداند چه وقت آزاد خواهد شد در این صورت اگرچه حکم بلزوم ستر [illegible] کردن مشکل است لکن احتیاط در این صورت
مقتضی این است که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رساند ببلوغ خود در اثنای وقت حکم در آن
از راه دیگر اشکال است [illegible] نظر بآنکه نماز [illegible] قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ واجب میشود
تا اینکه علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی در جواز [illegible] نماز [illegible] با مستوریت راس
در وقت بوده باشد [illegible] اما اشکال در صورت علم ببلوغ است مثل [illegible] در این صورت
اگر عالم باشد بآنکه بعد از بلوغ وقت وسعت [illegible] نماز [illegible] شبهه در جواز آن
نماز [illegible] اگرچه بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ مثل انقضای وقت واقع شود [illegible] با علم
ستر راس [illegible] و اما هرگاه چنین نبوده باشد خواه عالم بوده باشد بآنکه
بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز [illegible] اشکال در این صورت
این است که نماز [illegible] در حق هر شخصی مطلوب نیست مگر [illegible]
[illegible] بلوغ خود در اثنای وقت [illegible] که نماز [illegible]
پس نماز [illegible] در حق او مطلوب نیست [illegible] با علم بلحظه [illegible]
نماز [illegible] نماید [illegible] بآنکه شرایط تکلیف در حق او [illegible]
ثابت نیست پس حکم بثبوت مواخذه [illegible] مشکل [illegible] بعمل [illegible]
به دلیل شرعی است چنین دلیل معلوم نیست پس حکم [illegible] از طرفی ممکن
است [illegible] قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در [illegible] استصحاب
عدم است [illegible] ثبوت بعد از [illegible] بس [illegible] با استصحاب در
اثبات [illegible] خواهد بود [illegible] در چنین حالی [illegible] خواهد بود تا [illegible] بلوغ [illegible]
[illegible] ستر راس [illegible] نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای نماز ببلوغ خواهد رسید
[illegible] اگر بداند بعد از بلوغ [illegible] خواهد بود [illegible] اگر کفایت [illegible] نماید اشکالی در [illegible]
[illegible] خواهد بود اگرچه ستر راس [illegible] نموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر این است
[illegible] نشود پس [illegible] نماید بعد از بلوغ [illegible] ستر راس [illegible]
[illegible] لزوم و اما هرگاه [illegible] بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ
[illegible] بوده باشد [illegible] مبطل طهارت بوده باشد [illegible] تکلیف نماز مثل حیض اشکالی در [illegible]

پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی دیگر خواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف نماز
نبوده باشد مثل آنکه لباس اگر وقت کفایت طهارت اگرچه تیمم بوده باشد نماید یا اگر وقت نماز لازم
است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر لباس و غیره و اگر وقت کفایت آنچه مذکور شد
نماید تکلیف بیان نیست و اگر بلوغ بچه بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد در این صورت
اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یک رکعت نماز مقضا اعاده نماید بی اشکال نماز را تمام میتواند نمود اگرچه
با عدم ستر لباس و غیره بوده باشد و ظاهر آن باطل خواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت آن داشته باشد
خالی از اشکال نیست با اتمام همان نماز منافات انعقاد باقی خواهد بود که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت
ثانیه قطع نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهند نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال
نیست ظاهر این است باز قطع و استیناف صلوة بعد از ستر لباس و غیره لازم بوده باشد **مطلب دوازدهم** در
بیان امور مستحبه و مکروهه متعلقه بلباس مقام است پس در لباس امور مستحبات است اول مدام و مستحبه متعلقه
بلباس است و آن چند امر است اول نماز کردن است در جامه سفید یکی از پنبه بوده باشد دویم نماز کردن
است با عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرف اول عمامه را از زیر ذقن داخل نماید یکی را از آن
طرف عمامه را از زیر ذقن تا طرف دیگر که مقابل طرف است که ابتدا نموده خواه بیندازد طرف عمامه را
بعد از داده زیر حنک بکتف خود یا داخل نماید از طرف عمامه را از طرف دیگر زیر عمامه یا در زیر کلاه
ظاهر این است که امتثال بالتمام بهمه اینها حاصل شود و دور نیست که اتیان لسنة اختصاص نداشته باشد
بلکه طرف عمامه را از جانب [illegible] داخل زیر ذقن نموده ختم جانب چپ نماید بلکه بعکس این نیز اتیان
لسنت نموده خواهد بود پس نظر بانچه مذکور شد امتثال بچند نحو حاصل میشود اول آن است که طرف
عمامه را از جانب [illegible] داخل زیر ذقن نموده و بکردانند تا جانب چپ آن طرف عمامه را بدوش راست بیندازد
دویم آن است آن طرف در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده سیم آن است که طرف عمامه را
بکردانند بهمه کردن از پیش و پس تا آنکه بدوش اندازند یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید
خواه بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا آنکه همان طرف عمامه را در
گردانیده همه کردن را از پیش و پس دور داده ختم بجانب چپ نماید بنحوی که در جانب [illegible] مذکور شد پنجم
صورت آن است که طرف عمامه را از جانب [illegible] داخل زیر ذقن نموده یا بدوش راست بیندازد یعنی یک از طرف
را به پشت بیندازد تا با کتف یا پائین تر رسد و از جمله مستحبات نماز کردن است با عمامه که تحت
الحنک داشته و ظاهر از شیخ صدوق آن است که نماز کردن با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد [illegible]

چهارم آن است که ... جانب چپ ... داخل نموده ... نماید

اگرچه ضعیف

96

است

اگرچه ضعیف است لکن رعایت آن احتیاط خوب است بلکه از این جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری فتوای حرمت
رعایت آن دور نیست که احوط بوده باشد سیم نماز کردن با ردا است یعنی جامه که بدوش اندازند خواه باقی
گذارده شود بهمان حالت یا جمع نماید دو طرف جامه را بر دو دوش راست یعنی طوری که بر جانب [illegible]
او را نیز بدوش راست انداخته نماید و طرف چپ شود در دو دوش راست چهارم پوشیدن ما بین ناف تا
زانو بلکه پوشانیدن کل بدن است در حق مردان پنجم نماز کردن در نیز جامه است شیخ شهید در ذکری ذکر نموده
روایت شده است بیک رکعت نماز با زیر جامه معادل هفتاد رکعت بی زیر جامه **مطلب دوم** در بیان امور
مکروهه متعلقه بلباس است و آن بیست امر است اول نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبا
سیاه و جامه سیاه که کراهت ندارد دوم چنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسیکه
بزعفران رنگ نموده باشد یا بکیفیتی که رنگ شده باشد در جمیع اینها نماز کردن مکروه است امتثال
در اینها انواع ثلثه بالا پوش با جامه تنها است پس کراهت در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم علما حکم نموده
اند بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده باشد بیک سیر دویم نماز کردن مردان است در جامه که
که رقیق بوده باشد صدقیکه نمایان بوده بدن بوده باشد لکن ستر عورت نموده باشد دویم چنین
است نماز کردن زنان در جامه واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد یا بحدیکه مذکور شد یا نه بلکه کراهت
نماز کردن در یک جامه در حق زنان ثابت است اگرچه کلفت بوده باشد سیم نماز کردن در صورتیکه
لنگی یا بالای پیراهن بسته باشد چهارم نماز کردن است در صورتیکه لنگی را طرفین فوق بالای پیراهن
بسته باشد و مراد از بستن لنگ بطریقی که چنین فوق پیراهن است که کسی در حالتیکه پیراهن پوشیده باشد
لنگی را مانند قطیفه بدوش بیندازد و یک طرف آن را از زیر بغل در آورد و بدوش دیگر اندازد و طرف آن نیز
را به پشت سر یا کمر گره زند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این از عادت زنان جاهلیت بوده
پنجم اشتمال صما است و آنچنانچه در حدیث صحیح تفسیر شده آن است که ثوب را در زیر بغل داخل نموده و دو
طرف را بیک دوش بیندازد و مصداق این چند صورت متحقق میشود اول آن است که مثل عبا را اول بر دوش
گرفته آن وقت دو طرف عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف بدوش چپ اندازد دویم عکس آن
است که دو طرف عبا را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد سیم آن است که هر دو
طرف جامه را در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بیندازد چهارم آن است هر دو طرف را در زیر بغل
چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد پنجم آن است که یک طرف را از زیر بغل راست چپ
و طرف دیگر زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش راست اندازد مثل این است مگر آنکه هر دو طرف نماید

اندازه واقع مستفاد از نص صحیح مشهور آن است که جمع اینها مکروه است ششم آنکه نماز کردن در عمامه
که تحت الحنک نداشته باشد سابق اشاره شد که ظاهر مشهور از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز
نیست و این قول ضعیف است هفتم نماز کردن است در قبائی که بسته نشده بوده باشد مگر در حال حرب
که تنگی در وقت آن وقت مطلوب است و نماز کردن در این حال کراهت ندارد هشتم امامت کردن است
با عدم ردا و رصور شکلی از آن نهم نماز کردن است در جامه که در آن صورت حیوان نقش کرده باشند
یا صورت درختی یا شبیه با خفی نقطه اما نقطه هر گاه بر لنکائی یا بخوان نقش بوده باشد ظاهر این است که حکم
بکراهت نمی توان نمود و هم چنین مثل نقشی که در قبای حب و نحو اینها موجود است بلکه حکم بکراهت نمی توان
نمود ظاهر این است که فرقی در ثبوت کراهت و عدم آن ما بین زن و مرد نبوده باشد دهم نماز کردن است
در حالتیکه در دست او انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوان نقش شده باشد و اما غیر حیوان
ظاهر این است که مکروه نبوده باشد و مخفی نماند که آنچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان
در آن نقش شده باشد در صورتی است که صورت تمام بوده باشد و اما هر گاه ناقص بوده باشد بسبب
نقص کردن جزوی از اجزای آن در این صورت ظاهر این است که کراهت نبوده باشد و هم چنین هر گاه صورت
حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه است و با تغییر کراهت منتفی میشود یازدهم
نماز کردن با پوشیدن که در آن صورت بت یا صورت دیگر نقش شده باشد در صورتیکه آن بر او ظاهر
بوده باشد و اما هر گاه مستور بوده باشد مثل آنکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر این است که کراهت
نداشته باشد و در این صورت هر گاه در جیب یا آستین بوده باشد ظاهر این است که در جیب بغل بوده باشد
و هم چنین با آستین لباس صورت مصلی بوده باشد ظاهر این است که با یکدیگر ملاصق باشد مثل که ظاهر
بوده باشد دوازدهم نماز کردن است مع خضاب در دست بنابر آنچه مابین ایشان مشهور بوده باشد
با زن و خضاب در دست بوده باشد یا در سر بلکه اگر در دست هم بوده باشد چنین است و مخفی است
که مراد با بقای عین حنا و رنگ است نه بالون سیزدهم داخل کردن دست است در زیر لباس بخصوص
اینجا حال الخصوص این است که گفته شود لباس مصلی یا مختار شده در پیراهن یا نه در صورت عدم احتیاط یا مختار است
در پیراهن و زیر جامه یا نه پس حمل بر جنبه مستحب است اولی آن است که لباس مصلی مخفی بوده باشد در پیراهن
نماز در این صورت داخل نمودن دو دست در زیر پیراهن بلا اشکال مکروه است خواه در حال قرائت بوده
باشد یا در حال رکوع یا در غیر این دو حالت دویم آن است با بر آمدن دست در حالتی که ... مکروه است لکن
... در این صورت هر گاه دو دست را داخل در زیر جامه نماید بلا اشکال مکروه است

نهم مثل ثانی است اما دو دست را داخل نماید لکن زیر ارخالق و زیر پیراهن دو دست این هم مکروه بوده باشد
و مثل این است هر گاه دو دست را در بغل و زیر ارخالق بگذارد چهارم آن است که پیراهن و زیر جامه هر دو
پوشیده باشد در این صورت هر گاه دو دست را در زیر پیراهن داخل نماید لکن در بعضی زیر جامه ...
... اگر در حال قرائت بوده باشد ظاهر این است که حکم بکراهت نمی توان کرد نظر بعضی که از
حدیث موثق ظاهر میشود و اما اگر در حال رکوع بوده باشد اگر چه مقتضای حدیث مذکور بیان انتفای کراهت
است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است و تفاوت بینهم ... ما بین آنکه ارخالق و با هم پوشیده
باشد یا نه و بر جمع تقادیر ظاهر این است که این حکم در مثل عبا و پوستین و نحو اینها ثابت نبوده باشد
پس حکم بکراهت کرد اشتغال دست ها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نماز ممکن نیست چهاردهم نماز کردن
است در جامه کسیکه متهم بوده باشد که اجتناب از نجاست نمیکند پانزدهم نماز کردن است در
صورتیکه با مصلی آهنی بوده باشد که ظاهر باشد و اما هر گاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقوئی در
جوف غلاف بوده و غلاف آن در جیب بوده باشد یا مثل چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب
بوده باشد ان شاء الله کراهت نخواهد داشت و بعضی از علمای ما حکم به حرمت کرده اند بعد صحت
نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد با مصلی بوده باشد لکن ظاهر نبوده باشد و هم چنین هر گاه کلید
از آهن در آستین مصلی بوده باشد مگر آنکه آن کلید را در چیزی پیچیده و این قول اگر چه ضعیف است
لکن احتیاط نمودن از آن بهتر است شانزدهم نماز کردن است با خلخالی که صدا داشته باشد
خلخال چیزی است که در پا میکنند در عربستان هفدهم نماز کردن زن است در
صورتیکه دو کودکی ... بوده باشد مفصل هیجدهم در مکان مصلی است و در آن چند بحث است
اول در تعریف مکان است در این مقام بدانکه فقها مختلف است بعضی در مکان مصلی از دو راه
یکی باعتبار اباحه و غصبیت و دیگری باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارت است
از چیزیکه محل استقرار و وقوف مکلف و مصلی بوده باشد خواه بلا واسطه مثل قطعه زمینی که بر روی
آن ایستاده باشد یا با واسطه واحده یا با وسائط متعدده مثل آنکه زیر ... صادق است که مکان مصلی
است بجهت آنکه محل استقرار و وقوف مصلی است بجهت عدم واسطه و بر ... از آن فرش نیز صادق است
که مکان مصلی است بجهت آنکه بر ... صادق است که محل وقوف است غیر از بلا واسطه و یکی که فوق
هم باشد ... محل وقوف مصلی است بلا واسطه ... پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیه عبارت است
از محل وقوف مصلی بلا واسطه اگر چه با واسطه بوده باشد یا فضائیکه پر میکند او را بدن مصلی در حال ...

احوال نماز که بوده باشد اگر چه یکیشه از عاریه او بوده لیکن از کتاب معلوم شد افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی
صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن نماز که فوق همه است بایستد اگر این فرش با قطعه زمینی
که این فرش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعة یا منفعة تنهائی در این صورت
میگوییم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانی که معتبر است در صحت نماز محقق است و هم چنین است
هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه مأذون بوده باشد در نماز در آن پس اباحه مکان موقوف
بر اباحه همه این فرشها و آن قطعه زمینی است که این فرش بر روی آن واقع شده پس هرگاه اعلای
از این صد فرش مغصوب بوده باشد یا کل آنها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرشها
بر روی آن واقع شده مغصوب بوده باشد در این وقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است
محقق نخواهد بود بلکه میگوییم در این وقت مکان مصلی مغصوب است و هم چنین هرگاه کل این
فرش و قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن فضائی که بدن این شخص آن را پر میکند در
حال قیام و قعود اگر مملوک این شخص نبوده مثل آنکه این فضا را دیگری مشغول نمود بدیگری یعنی
از اسباب ناقله شرعیه باز میگوییم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است بلکه
مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوب است و هم چنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فرش و قطعه
زمین مفروضه مباح است لکن فضائی که در حالت سجود بدن مصلی آن را پر میکند مغصوب بوده باشد
خواه محل جبهه و مواضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل آنها مباح بوده باشد مثل آنکه
محل جبهه مملوک او بوده باشد و هم چنین فضائی که بدن این مالی او هست در حال قیام مملوک او بوده
و محل جبهه و حدود دست و محل دو زانو نیز مملوک او بوده باشد لکن آن فضائی که واقع شده ما بین
محل جبهه و محل دو زانو غصبی مباح بوده باشد این صورت تنها اباحه مکان که صحت نماز مشروط بتحقق
آن است منتفی خواهد بود بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در جنبیکه دستها را در حین
سجود در موضعی میگذارد و آستین مصلی در آن وقت واقع شود در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط
صحت نماز است منتفی خواهد بود بنا بر این پس انتفاء اباحه مکان در چنین صورت متحقق است یکی
آن است که هرگاه هزار فرش را روی هم انداخت و فرض کنیم کل این فرش مباح است مگر آنکه یکی که در روی
زمین واقع شده آن مغصوب باشد در این صورت میگوییم نماز این شخص باطل است نظر بآنکه اباحه مکان
مصلی شرط صحت نماز است و آن در این حالت متحقق نیست و ثانی در صورتی است که فرض کنیم که کل این فرش
و قطعه زمینی که این فرش بر آن واقع شده مباح است لکن فضائی که بدن این شخص آن را پر میکند در

حال قیام فقط یا در حال قعود فقط از غیر مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بمغصوبیت آن فضا کلا
او بعضا و ثالث آن است که کل این فرش و قطعه زمین و فضائی که بدن این شخص در حال قیام
و قعود آن را پر مینماید مباح بوده باشد لکن محل سجود و مواضع دستها هم یا بعضی مغصوب است در این صورت
نیز اباحه مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود و رابع آن است که جمیع اینها مباح است
لکن فضائی که بعضی از بدن مصلی آن را پر میکند در حال سجود آن مغصوب بوده باشد در این صورت
نیز اباحه مکان محقق نیست خامس آن است که همه اینها مباح است لکن آستین مصلی مثلا در جنبیکه
در سجده است واقع میشود بر محل مغصوب در این حالت نیز میگوییم اباحه که شرط صحت نماز است
موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم به بطلان است نظر بانتفاء اباحه مکان مصلی که معتبر است
در صحت نماز پس صحت نماز در صورتی است که جمیع آنچه مذکور شد مباح بوده باشد بنا بر اینکه اباحه
مکان مصلی در صورتی بنحوی متحقق خواهد بود که محل و ظرف تمکن اعضاء او بلا واسطه یا بواسطه
در حال افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین فضائی که بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال
افعال نماز مباح بوده باشد و هم چنین ~~فضائی که بدن او کلا یا بعضا او را پر کند در حال حیات و هم~~
چنین فضائی که بدن او کلا یا بلکه مواضعیکه لباس مصلی بر آنها واقع میشود بسبب اتیان بافعال
نماز همه آنها مباح بوده باشد پس از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه و غصب عبارت است
از محل و ظرف و فضای او است با محل وقوع اعضای سبعه در حال سجود و محل وقوع لباس او بسبب اتیان بافعال
نماز با فضائی که بدن و لباس مصلی آن را پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح
است آن وقت اباحه مکان محقق خواهد بود و الا فلا خواه همه اینها غصب بوده باشد یا بعضی یکی از اینها
میکند حکم بانتفاء اباحه مکان انتفاء اباحه در محلیکه آستین مصلی در آن واقع شود در حین سجود
مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدر نیز کفایت نمیکند در تحقق اباحه مکان
نیست آنکه هرگاه فرض شود که همه اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن او کلا ملاصق
دیوار غصبی شود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر آنکه ادعا کنیم که اینها از عرف در حال غصب
اخراج است مثل این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوییم صحت نماز مشروط
نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا بلکه آن شرط که مسلم است آن است که محل جبهه خالی بوده باشد
از مطلق نجاست اگر چه متعدیه مسریه نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا
لباس مصلی میشود مطلقا از نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست مسریه بوده باشد

بجهة نجاستی نبوده باشد که سرایت بجامه یا بدن مصلی نماید بنابراین هرگاه موضع دو قدم مصلی نجس بوده باشد
لکن خشک باشد که سرایت بجامه نشود منعی نخواهد بود اگرچه میگوییم که مکان مصلی نجس است و در این صورت
پس چندان ثمره در تعریف مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یک طرف
جای نماز مثلا نجس بوده باشد یا رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد و در این صورت طرف
خشک را جای نماز ساخته متصل بزمین نماید و بطرف دیگر پا نبندد نماز را بعمل آورد عیبی ندارد **مبحث دویم**
لابد است که مکان مصلی مباح باشد یعنی که تحقیق شد در اول حال که ملک مصلی بوده باشد عین و منفعت یا اگر عین ملک
مصلی نباشد منفعت آن ملک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین باشد که تمام منافع مال الغیر است
منفعت آن را منتقل بجای نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیه مصلی است منفعت آن مکان را
که ایشان نماز در آنجا نماید اما بالکلیه یعنی بعین و منفعت کفایت نکند در صحت نماز مثل اینکه کسی
خانه خود را بدیگری اجاره داده در این صورت اگرچه عین خانه حال مال مالک است لکن منفعت آن
مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در آن خانه بی اذن مستاجر نتواند نمود و جلا
مکانیکه در آن نماز بعمل آورد لازم است که منفعت آن ملک مصلی بوده باشد که بلا اذن و نماز
جانب مالک بوده باشد با اذن صریح یا فحوی یا اذن شاهد حال و تحقیق این تمام اذن در مبحث
لباس بسط تمام مذکور شد هرگاه کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع بآن مبحث نماید پس هرگاه کسی
در مکان نماز بعمل آورد که مالک منفعت او نبوده باشد و ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد
این مفتوح چند صورت متصور است اول آن است که عالم بوده که این مکان مغصوب بوده باشد در این صورت
بی اشکال معصیت است و نماز او باطل است اعاده آن در وقت و قضای آن بعد خارج وقت لازم است
خواه عالم بآن بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه دویم آن است که جاهل بغصبیت
آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را بخانه خود برده ماذون نموده نماز در آن بعمل آورده باشد بعد از
نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد
اعاده آن لازم نباشد اگرچه علم بغصبیت حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد سیم آن است که ناسی
بوده باشد این بر دو قسم است یعنی آنکه ناسی بآن که موضوع بوده یا ناسی حکم اگر ناسی موضوع بوده
یا یعنی که عالم بوده که این مکان غصب است لکن فراموش کرده بعد از نماز متذکر شد در این صورت ظاهر این است
که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد ضرور نباشد و ظاهر این است که
فرقی نباشد ما بین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه اگر ناسی حکم بوده باشد یعنی بعد از آن است که در

مکان

مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نموده نماز را در آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد در این صورت
اگر نسیان مستند بتقصیر این شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر او
نبوده باشد معذور که در مبحث لباس مذکور شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد **مبحث سیم** فرقی
در این باب ما بین نماز واجب و سنتی نیست پس در صورتیکه نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز
نافله نیز باطل است و هم چنین در صورتیکه نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی فرقی که
هست این است چونکه نماز نافله در وسعت وقت در حال مشی جایز می باشد بنا بر این هرگاه کسی اتفاق
افتاد داخل در مکان مغصوب شد لازم است فوراً بیرون رفته باشد در ضمن خروج هرگاه ما بین
نافله نماید با ایماء بجهة رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن با اشکال نظر باینکه ایماء بدل بجهة
رکوع و سجود خارج است از حقیقت خروج مامور به پس این تصرف زائد خواهد بود در مکان مغصوب
مگر اینکه بگوییم که نهی از تصرف در مال الغیر شامل امثال این تصرفات نخواهد بود با آنکه در چنین صورت
ایماء بچشم هم میکرده شود لکن ثانی ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است
در امثال این تصرفات نیز پس حکم بجواز نافله در مکان مغصوب اگرچه در مثل این صورت بوده باشد
خالی از اشکال نیست خصوصاً آنکه مردد است ما بین اتیان مستحب و فعل حرام شبهه در رجحان
ترک در مثل این صورت نخواهد بود پس ترک اتیان نافله اولی خواهد بود **مبحث چهارم** در بیان نماز
قراءة سوره های متعدده و سجده های واجبه که در مکان غصبی بجا آورد جمعی از اکابر علماء
مثل مرحوم علامه در تحریر و شهید در دروس تصریح نموده اند باینکه آیات سجده واجبه در مکان مغصوب
و غیره پس حکم نموده اند ببطلان قراءة سوره های عزائم که سجده واجبه در آنها است
بنابراین هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره از سوره های قرآن را مثل سوره یس را در وقت معین
هرگاه این نذر را در مکان غصبی بعمل آورد از عهده نذر خارج نشده خواهد بود و وجه در فساد آن
که چون صوم عبادت از امساک مخصوص است با نیت مخصوص است که نیت امر قلبی است پس بطلان
در صوم نیست در مغصوب نشده است مگر کون بعد از آن او خارج از حقیقت صوم است بخلاف قراءة
نظر باینکه قرائت عبارت است از تحریک شفتین و لسان و این تصرف است در غصب منهی عنه است لکن
لزوم مسئله نهی از ضد ملزوم است پس قراءة منهی عنه خواهد بود لکن دور نیست که بگوییم که قرائت صحیح
بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال این تصرفات بوده باشد بلکه میتوان گفت که نهی
شامل امثال این تصرفات نیست پس اتیان بامور به کرده خواهد بود و آنچه که متعلق نهی است کون در آن

مکان است و از خارج از حقیقت نماز است و اما ادای زکوة در مکان مغصوب پس از نیز گاه هست باید
تأمل بود صحت آن بوده باشد مثلا اینکه مال الزکوة در مکان مغصوب است و مزکی خطاب بنماید به مالک آن
مکان که این زکوة مال فلان است بشما دادم و آن شخص نیز قبول بنماید در این صورت نباید تأمل کنیم در
صحت آن دوم چنین هرگاه مال زکوة در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آن مکان باذن مالک داخل
شود و این شخص چنین گوید که این زکوة مال فلان است بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته با خود
برده باشد سوم چنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آورد
و بدست مستحق دهد و مستحق را در آن مکان بگوید مغصوب باز در این نیز با اشکال است و هم چنین
هرگاه مستحق باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد یا شود شخص مزکی خطاب بمستحق نماید که
پول زکوة در جیب من هست خود بیرون آور و در ... که این نیز با اشکال است و اما صوم واجب در مکان
مغصوب پس اگر ... در اثنای روزه ... که حکم بفساد در آنها نموده در صوم حکم بصحت
نموده از آن راه که مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد که اشکالی در صحت صوم در مکان مغصوب
نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط به نیت است و نیت اگرچه امر قلبی است لکن موقوفات بر مکان
و از ضعیف است **بحث پنجم** هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شده یا با عدم علم بغصبیت مکان بعد از آن
عالم شد بغصبیت حال بر این شخص لازم است فورا بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز موسع
است اتیان نماز در آن مکان جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر اتیان نماید در آن مکان در
این حالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج و نه بوده باشد یا در حال و نیز ... اما
اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر ممکن بوده باشد از درک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج
ظاهر این است که تأخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که بعجله خروج نموده بعد از خروج در
مکان مباح یک رکعت از نماز را در وقت اتیان بنماید و بقیه را بعد از انقضای وقت نیز اتیان نماید
در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان نماز نماید در حال خروج یا در حال خروج نموده باشد و مشغول
نماز شود در هر دو صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده
باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب تمکن از اتیان یک رکعت از نماز در وقت بعد از دخول
در مکان مباح نبوده باشد در این صورت ظاهر این است که اتیان نماز در حال خروج لازم بوده
باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود را بحرکت دادن سر
بجهة رکوع و سجود با ایماء بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است که حرکت دادن سر الحاجة

بجهة رکوع و اندکی زیاده بر آن بجهة سجود منحنی بوده باشد و اگر استطاعت داشته باشد کم در نماز بعمل آورد
یکی با ایماء با سر بجهة رکوع و سجود و نماز دیگر با ایماء بچشم بجهة آنها احوط خواهد بود مخفی نماند که وقتی
نماز باطل میشود در این باب ما بین آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه در اول دفعه داخل شد در ملک
کسی با عدم اذن مالک یا ثانوی مثل اینکه ساکن شده در خانه کسی بخواهش خود بعد غضب مالک بعد از آن
مالک نادم تا شود و اظهار نماید که تخلیه خانه من نما که بعد از این راضی نیستم که در خانه من توقف
نموده باشی و در این صورت نیز مثل صورت سابقه اگر نماز در آن مکان بعمل آورد نماز باطل خواهد بود
پس اگر وقت وسیع است لازم است بیرون رود و نماز را در مکان مباح بعمل آورده و اگر وقت تنگ است بنحوی
که مذکور شد لازم است اتیان نماز نماید در حال خروج بنحوی که بیان شد و اگر امر بخروج از آن مکان
مأذون نمود و اتیان صلوة نموده باشد و در این صورت اگر مشخص شد که مراد مالک این نیست که بعد از
فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در جواز اتمام نماز نیست بلکه لازم است عدم جواز ابطال نیست بلکه
خیر است حال و در صورتیکه مشخص نشود که مراد مالک از امر بخروج از آن مکان بعد از فراغ از
نماز است یا در اثناء نماز باز ظاهر این است و در این صورت نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد
و اما هرگاه مشخص شود که مراد مالک این است که نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در این وقت حکم
خالی از اشکال نیست لکن دور نیست بان قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را اتمام نماید مستقرا
بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی این است که بعد از وقت اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک
امور مستحبه نموده نماز را اتمام نماید اینها همه در صورتی است که کون در مکان مغصوب باختیار خود
این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد در بودن در آن مکان
مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان نماز در آن مکان بوده باشد بنحویکه قدرت بر تخلص نداشته باشد
در این صورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون در آن مکان بوده باشد نه مجبور در نماز
در آن مکان مثل کسی که محبوس در مکان مغصوب بوده باشد در این صورت شبهه در لزوم اتیان
نماز در آن مکان نیست لکن کلام اینکه هست در اینست که آیا اذن ... مالک
در اتیان نماز نظر بتجویز نمود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد در این صورت ظاهر این است که لازم
باشد در این صورت اقتصار نماید در تصرفات با آنچه که در آن مکان متعلق از آن میشود پس رکوع و سجود
... بلکه بجهة رکوع و سجود با ایماء نماید **بحث ششم** در بیان اعتبار ... در مکان
مصلی است ...

همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند در هر یک از دو صورت کم بوده باشد تنگی نیست در اینکه تقدم
و تأخر ضرور نیست مگر در صورتیکه بعضی امام بوده باشند و دیگری مأموم و این محل کلام در این مقام نیست
و اما در صورت اختلاف دو صنف مثل اینکه بعضی مرد بوده باشند و دیگری زن در این صورت اختلاف
است ما بین علما در اینکه هرگاه مرد و زن در یک مکان مشغول نماز بوده باشند آیا جایز است در حق زن در محاذی
او یا پیش بودن او مشغول نماز شدن و هم چنین هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد جایز
است در حق مرد در برابر او یا پیش از او مشغول نماز شود یا نه ظاهر این است در هر دو صورت
جایز بوده باشد لکن با کراهت شدیده اما اختلاف این است که اخبار منافی نیست ما بین
آنکه زن محرم بوده باشد یا نامحرم یا آنکه ازن جا در سر داشته باشد یا عیال یا مرد یه چه باشد
در جمیع صور کراهت با صحت ثابت است لکن آنکه کراهت با مرد متحقق است ما بین کسیکه متأخر
است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مرد مشغول نماز بوده باشد و زن در آن مکان
در برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود کراهت با مرد متحقق نیست خواهد بود در حق زن
ثابت نیست و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر
زن یا در پیش سر او در این صورت کراهت مخصوص مرد خواهد بود نه زن بلی هرگاه زن شود و مرد
در یک وقت شروع نماز نمایند کراهت با هر دو در حق هر دو ثابت خواهد بود اما در صورت تقدم و تأخر
کراهت مخصوص متأخر است و در صورتیکه ایشان مرد بوده باشد و نماز سابق مخصوص بوده باشد پس هرگاه
نماز غالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل آنکه غالم بوده باشد که نماز او فاسد است
یا آنکه این مخصوص سابق اختلاف بعضی امور واجب نماید مثل آنکه از او جمیع شده باشد که
نماز سابق مستجمع شرائط معتبره در صحت نبوده باشد در این صورت کراهت نیاید و اگرچه با هم شروع
در نماز نمایند پس کراهت با هر دو عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حق کسی که نماز
او صحیح است منتفی خواهد بود و هم چنین است هرگاه حایلی ما بین ایشان بوده باشد یا به جای آنها
بقدر ده ذرع مسافت بوده باشد یا زن متأخر باشد در هر یک از ایشان که بوده باشد کراهت
ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در صورت متعدد و اختلاف در حرمت
یا عدم نماز کردن ایشان با هم صحیح است و فرق مرجحه مبنی بر چند چیز اول آن است که حایل ما بین
ایشان بوده باشد پس اگر حایل بوده زن پیش یا پس نباشد و چه در عقب یا محاذی دیگر هم لکن احدهما بایست
طرف حایل و دیگری در طرف دیگر حایل هر چه منتفی است و با معتبره دال آن است که حایل

تحقق نبود

مشتبه

متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز با حایل در حال جلوس که کفایت میکند ظاهر او آن است بنا بر این هرگاه زن
دو پا ... بوده باشد و در یکطرف از دیوار بایستد پیش مرد در طرف دیگر بایستد لکن
عقب در حال جلوس مرد زن را نتوانند دید و اما در حال قیام زن متحقق شود ظاهر این است
که مرجحیت ثابت باشد و ما نحن فیه ظلمت تاریکی ظاهر این است که کفایت نکند در دفع و ظاهر این
است که چادر یا عبا در سر کردن کفایت نکند در این مقام و هم چنین ظاهر این است که کم عمق به
بینا بوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگر اعمی در یک طرف متأخر بوده باشد و هم از
چیزهائیکه مرجح نیز بان منتفی میشود تأخر زن است از زن یا مقید در تأخر زن آن است که زن
بعقب باستد که موضع سجده او را بپاینی از موضع قدم مرد بوده باشد یا خیر بلکه کفایت
میکند عدم محاذات در مسجد یا شخصی که موضع سجود زن پایین تر بوده باشد از موضع سجود
مرد ... که موضع قدم زن نیز پایین تر بوده باشد از موضع قدم مرد یا نیز کفایت میکند در دفع
مرجحیت ظاهر ثانی است لکن با انحرف که موضع قدم زن متأخر بوده باشد از موضع قدم مرد بعقد از یک
وجب یا بیشتر این اگر ثابت است که کفایت میکند در دفع منع این است که زن متأخر بوده باشد بحدیکه
موضع سجده او محاذی با سینه مرد بوده باشد احتمال دارد این است که موضع سجود زن محاذی
با موضع زانوهای مرد بوده باشد احسن از این آن است که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم
مرد بوده باشد اکمل از همه آن است که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزای او متأخر از جمیع اجزای مرد
بوده باشد به بیان آخر موضع سجود زن متأخر بوده باشد از موضع قدم مرد سیم از چیزهائیکه
مذکور آن است که بعد مسافت ذرع ده بوده در صورت محاذات یا در صورت تقدم زن بقدر
ده ذرع بوده باشد تنگی نیست در اینکه بعد مقدار مذکور مرجحیت و کراهت منتفی میشود
کلام میکنیم در این است که تحدید این مقدار از کجا است پس میگوئیم شبهه نیست در صورت محاذات
این تحدید از محل قدم است تا محل قدم و اما در صورت تقدم زن تحدید از محل قدم احد از آن است
که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار ابتدا مسافت شود از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن
دوم اعتبار ابتدای مسافت از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم اعتبار ابتدای مسافت از محل
سجود مرد تا محل قدم زن چهارم اعتبار این است از محل قدم مرد تا محل سجود زن ظاهر احتمال اول است
بنا بر این هرگاه امتداد ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد منتفی میباشد
لکن احوط اعتبار ابتدای امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیم از احتمالات مذکوره است

بنابر آنکه اقرب مذکور شد در صورت مساوات محل جلوس مرد است با محل وقوف زن یعنی عدم اشتمال احد المحل
وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع و انخفاض بقدر معتد به و اما هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر
معتد به مثلاً اینکه سر بر بلندی است یا قطعه زمینی است مرتفع و زن بر سطح مرد دو پستی نماز کند
و زن در موضع بلندی که مقابل سینه مرد است یا در جانب پیش مرد یا در جانب پس او در این صورت ترتیب
این مقدار از نقطه که محاذی راس مرد بوده باشد از جانبی که محاذی قدم زن بوده از جانب دیگر
تا محل قدم زن اعتبار شیء باشد از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره از نقطه محاذات تا محل قدم
زن باشد بلکه از محل قدم مرد مستوی تا محل قدم زن از اقصر طرق فیما بینهما در این سه احتمال است
توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود در چنین صورت مثلثی بهم میرسد که یک ضلع آن
ثلث قدم مستوی از محل قدم مرد با استقامت تا امتداد منتهی شود به نقطه که محاذی تا محل قدم زن
بوده باشد و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد
و ممکن است نفس همین مثلث بنحو دیگر بیان بنحو که یک ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض با استقامت
تا نقطه محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع و ضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن و ضلع ثالث
از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و مقتضی این است در این صورت المعتبر در تحدید همان ضلع ثالث
که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات بنابر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنابر مثلث
سابق یا اول یا دو ضلع از مثلث است که عبارت از موضع قدم مرد بوده تا نقطه محاذات و از نقطه محاذات
تا موضع قدم زن بنابر همه مثلث با اکثر معتبر در تحدید بلکه یک ضلع از دو مثلث است که عبارت است ما بین
موضع قدم مرد و موضع قدم زن نظر با اینکه بعد چنین مکان اقرب به ظاهر است در امر خطوط داله بین
الفاوان عبارت است از همین ضلع که در اخر مذکور شد و این در صورتی است که موضع مرتفع در جانب
پیش مرد بوده باشد و اما هرگاه در جانب چپ یا راست مرد بوده باشد نظیر مثلث از اقرب مذکور
نظام میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه که محاذات موضع قدم زن
بوده باشد و یک ضلع دیگر از همان نقطه محاذات است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است
تا موضع قدم مرد و ظاهر این است که معتبر در تحدید همین ضلعی است که عبارت ما بین ایشان هرگاه این
امتداد بقدر ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است و الا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت
در مثل این صورت ثابت نیست اگر چه این امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد چه این امتداد در مطالع الانوار بیان
نموده ایم مخفی نماند مراد از ذرع در امثال این مقام عبارت است از امتداد مرفق تا سر انگشتان **بحث هفتم**

دریان امور مناسبه این مقام است و آن چند چیز است اول آن است که هرگاه زن و مرد با هم مجتمع شوند در محلی و ممکن
نبوده باشد تبعید صلات بمقداری که مذکور شد و هم چنین حائل نباشد تاخیر زن از مرد در موضع حائل
میان ایشان در این صورت مستحب آن است که اول مرد نماز کند و بعد از آن زن در صورتی که وقت نماز مضیق
نبوده باشد و اگر وقت تنگ بوده باشد بحیثیتی که با تاخیر نماز زن فوت شود اگرچه بعضی از اجزاء آن بعد از
انقضاء وقت واقع شود در این صورت تاخیر نکنند بلکه ایشان نماز با هم نمایند اما هرگاه تاخیر نماز زن
موجب ضیق وقت فضیلت بوده باشد ظاهر این است که تاخیر اولی و احوط بوده باشد دوم این است
که استحباب تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگر چه مکان مملوک او بوده باشد یا بعضی اوقات در حق
زن در چنین صورت آن است استحباب آن نماید که اول مرد نماز نماید بعد زن دویم آن است که حکم
در حق زن ثابت است خواه ذکور بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنابر اینکه هرگاه پسر غیر بالغ مشغول
نماز بوده باشد مکروه است در حق زن که با ایشان در برابر یا پیش روی او مشغول نماز شود و حکم
در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد با فساد نماز آن ذکور غیر بالغ هرگاه در حق مرد نیز ظاهر
این است که چنین بوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد و زن هرگاه پیش یا در برابر او در صورتی
که آن نماز بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد ممکن نیست و هم چنین است نماز مرد در برابر دختر
غیر بالغ در چنین صورت سیم آن است که حکم مذکور منوط است باکراهت در صورتی است که صحیح بوده
مرد و زن هنگام بطلان نماز دیگری نبوده باشد چنانچه در اوایل اشاره بان نمودیم پس هرگاه زن شک
کند در بطلان نماز مرد یا مرد در بطلان نماز زن بنابر آنچه ... در اوایل بحث نماز در مثل
زن یا مرد بر ابطال بوده و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد این بوده باشد که نماز آن مرد صحیح نیست
حرج ... از زن در اشتغال بنماز در پیش یا برابر او **بحث هشتم** در بیان اشتراط
طهارت مکان مصلی و عدم اشتراط آن است بدانکه اقرب اکثر است آن است که مکان که مصلی در آن ایستاده نماز
می‌خواند بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها الیه اینکه در صحه صورت مخصوص هست اول
آن است که مکان مطلقا طاهر بوده باشد دویم آن است که نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت
نکند ببدن مصلی یا لباس او سیم آن است که مکان نجس باشد و سرایت هم بکند نجاست به بدن یا لباس مصلی
لکن آن نجاست معفو عنها است مثلاً اینکه آن مکان متصل بخون و آن خون مقداری است که به بدن یا لباس مصلی
لکن مقدار آن خون که به بدن یا لباس میرسد نماز با آن باطل نمیشود در جمیع این صورت شرط صحت نماز بالاتفاق
بمکان ثابت است و اشکال در آنها نیست بلکه علاوه معتبر از جهه است و اما معتبر نیست بمحل ...

از جهة آنست که خالی از مطلق نجاست بوده باشد خواه متعدی بوده باشد یا غیر متعدی و بعضی حمل نموده‌اند بعضی [illegible] آن است
که معتبر طهارت کل موضعیکه محل جبهه باشد و مانع مشهور نیست مگر آنکه معتبر طهارت محل جبهه است از جهة آنست
که موضع آن کفایت نمی‌نماید در تحقق سجده شرعا پس هر گاه ظاهر شود مجموع محلیکه جبهه بر آن واقع میشود خالی
از نجاست لکن مقدار درهم از آن محل لازم است علاوه بر این مجمل است لکن نجاست [illegible] ظاهر این
است شرط صحت نماز متحقق بوده باشد پس از آنچه مذکور شد معلوم میشود که هر گاه محل اعضای سجده
که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع شود بر محل نجس که غیر متعدی بوده باشد مضر بصحت
نماز نیست و این بنابر مشهور ما بین فقها است و مختار ما بین محققین از علما است و در مقابل این قول است
از سید مرتضی نقل شده که قائل شده‌اند باعتبار طهارت کل مکان مصلی و قول دیگری است که نقل شده
از ابی الصلاح که قائل شده‌اند باعتبار طهارت محال اعضای سبعه که عبارت از محل هفت عضو مذکوره
با محل جبهه بوده باشد و این دو قول ضعیف است لکن احتیاط با امکان مقرون باحتیاط است بحث
نهم در بیان مواضعی است که نماز در آنها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار
امور خارجیه و آن بسیار است اول حمام است مشهور ما بین فقها آن است که نماز در حمام مکروه است
و ابو الصلاح گفته که فاسد است قائل شده و حدیث آن و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب
آن با امکان خالی از احتیاط نیست و اخبار مذکوره شده در مواضع حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جائیکه
رخت میکنند ظاهر این است که کراهت نداشته باشد و هم چنین سطح یعنی بام حمام بنابر آنچه
که مرحوم علامه در نهایة الاحکام قائل بثبوت کراهت در سطح نیز شده ظاهر این است که فرقی
در این باب ما بین موضع [illegible] و غیر آن نباشد و هم چنین فرقی میان نماز فریضه و نافله و سنتی نبوده
باشد بلکه ظاهر این است که کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد دویم مزابل است یعنی مواضعیکه
مهیا شده بجهة غایط و بول حکم بکراهت نسبت بآن مشهور است [illegible] ظاهر میشود از ابی الصلاح
معلوم نماند که چنانچه مکروهات نماز است در بیوت غایط مکروه است نماز کردن در جائیکه بیشتر در آن
شخص غایط بوده باشد و کلامیکه شیخ شهید در ذکری نقل نموده از ابی الصلاح دلالت میکند
بر حرمت پس احتیاط در صورت امکان ترک است سیم مبارک الابل است یعنی مواضعیکه
شتران در آن میخوابند از برای آنکه آب خورند در دفعه دویم بخورند جهت آنکه در دفعه اول خورده باشد کلام
ابی الصلاح در غایة مقتضی حرمت است چهارم مساکن مورچه است پنجم مواضعیکه مهیا شده است بجهة
حیوانات اگرچه آب بالفعل در آن جاری نباشد ششم زمین شوره زار است و لکن در زمین شوره زار

اگر زمین

اگر زمین هموار نبوده باشد که پیشانی در آن قرار بگیرد میتوان گفت که کراهت نداشته باشد هفتم زمینی است
که در آن برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هر گاه برف از شدت برودت منجمد کرده باشد
بحدیکه مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد فرقی نیست میان برف منجمد و زمین [illegible]
کراهت داشته باشد هشتم میان قبور است بلکه احتمالات در این مقام متعدد است اول آنست
که مصلی اینان نماز نماید در موضعیکه قبر در جانب او بوده باشد دویم آن است که قبر در سه
جانب او بوده باشد سیم آنست که در وقت نماز قبر در جانب یمین او و قبر دیگر در جانب
یسار او بوده باشد یا بعکس چهارم مثل این است در پیش و عقب در جمیع این صور صادق است
که نماز ما بین قبور است پس ممکن است مراد بوده باشد چنانکه یک قبر در جانب یمین او و قبر دیگر در جانب
یسار باشد یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر در عقب او باشد و هم چنین این صور صادق
نیست که نماز ما بین قبور شده پس بنابر این حکم بکراهت مشکل است لکن ممکن است که تفصیل داده
شود با این نحو [illegible] که مراد شده بجهة قبرستان [illegible] که نماز در قبرستان
یا در قبرستان شده باشد [illegible] حکم بکراهت نیست خلاف آن هم چنین است هر گاه نماز
بر روی قبر یا در مقابل قبر شود مثل آنکه در نزدیک قبر باشد و محل سجده او هم قبر بوده باشد یا در صورت
یا در جانب تفصیل ممکن است [illegible] نقل کلام در مطلب مطلب اول انا است حکم بکراهت
نماز بین المقابر در صورت است که میان مصلی و مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد پس هر گاه زمین
که میان مصلی و مقابر فاصله ده ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده
ذرع در جانب یسار هم چنین در پیش و عقب در این صورت کراهت منتفی است و هم چنین است هر گاه
میان مصلی و مقابر بوده باشد لکن حائل در میان مصلی و مقابر بوده باشد در این صورت بلا کراهت
[illegible] لکن شرط آنکه ارتفاع حائل در جمیع جوانب [illegible] مصلی بوده باشد اما هر گاه ارتفاع
آن کمتر از [illegible] بوده باشد از [illegible] ظاهر میشود انتفاع کراهت در این صورت بلا [illegible]
خالی از اشکال نیست و اما مثل [illegible] فرش برنگ [illegible] ظاهر این است
این قدر کفایت نکند در دفع کراهت بنابر این پس حکم بسقوط کراهت [illegible] مکان
آنکه فرش برنگ قبر [illegible] مشکل است بلکه ممکن نیست مطلب ثانی انا است که جماعتی از فقها
مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله مقامهما تصریح فرموده‌اند بکراهت نماز [illegible] امام [illegible]
معصوم [illegible] خود [illegible] نماز [illegible] مکروه است و این با اعتقاد [illegible] ضعیف است بلکه نماز

در عقب قبور ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوان گفت نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است
چنانچه وجه این را بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ایم و منهم از مواضع مذکوره موضعی است
که مهیا شده باشد بجهة آتش افروختن [illegible] از آنکه معابد اهل ملل [illegible] بوده باشد یا نه و مقتضای کلام
ابی الصلاح حرمت است و مشهور مابین فقها کراهت است بلکه چنانچه مکروه است نماز در بیت النیران مکروه
است نماز [illegible] است آتش نماز در مکانیکه پیش روی مصلی آتشی بوده باشد خواه مشتعل
بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگر چه چراغی مواجه او بوده باشد یا آتشی مواجه مشتعل
بوده باشد که مقابل این شخص بوده باشد اگر چه شعله نداشته و هم چنین حکم بکراهت ثابت است
اگر چه در مقابل این شخص قندیلی آویخته باشد که در آن فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق
کلمات اصحاب ثبوت کراهت است خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بوده باشد یا نه بلی در فقیه و تهذیب
[illegible] مروی است در کمال الدین و احتجاج از امام زمان جناب صاحب الامر علیه السلام [illegible] نقل فرموده
اند مانعی آنکه از اولاد عبده اصنام و نیران بوده باشد یا نه در حکم سیم جواز را که محمول بر کراهت
است تخصیص نموده اند مع ذلک بنابر این ممکن است که حکم کرده شود بانتفاء کراهت در حق بنی
هاشم و هم خانه ایست که در آن شراب یا مسکر دیگر بوده باشد اعم از آنکه آن خانه مهیا شده
باشد بجهة این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتیست که شراب نجسه بلباس مصلی یا بدن او نباید
و اما در صورت [illegible] ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر یا آنکه هم جواده طرق است
یعنی راههای وسیع بلکه مطلق راهها خواه در حین عبور مردم بوده باشد یا نه و محقق نماز در حکم کراهت
در صورتیست که مزاحم ماره نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت پس جایز نیست بلکه نماز باطل است
و هم خانهای مجوس است که گبرانشین بوده باشد و در بعضیست که خانه یهود و نصاری [illegible] بوده
باشد اگر چه احادیث در باب یهود و نصاری مختلف است ظاهر اینست که [illegible] بخلاف [illegible]
[illegible] بوده باشد یا [illegible] که کراهت نماز در خانهای مجوس [illegible] بوده باشد و در خانهای
یهود و نصاری [illegible] و هم بیع و کنایس است بیع بباء موحده مکسوره و یاء مثناة [illegible] مفتوحه جمع بیعه
است بکسر باء و سکون یاء و کنایس جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنای این دو لفظ از بعضی
ظاهر میشود که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است [illegible] از صاحب قاموس آن است
که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترک است ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح آن است که هر دو
[illegible] و بعضی [illegible] باشتراک هر دو در معبد [illegible] تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود و نصاری است

بمنزله

بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر ایشان و هر دو [illegible] است بمنزله مسجد جامع در حق مسلمین بعد از آن
[illegible] علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنایس و عدم کراهت جماعتی از فقها [illegible]
[illegible] کراهت در بیع [illegible] از فقهاء [illegible] شده اند بکراهت ظاهر [illegible] ثانی است پس نماز در آنها
مکروه است [illegible] در این مقام این است که [illegible]
از اهل [illegible] است که [illegible] نداشته باشد [illegible] و هم مذابح حیوانات است یعنی مواضعیکه
مهیا شده است بجهة ذبح نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز در مذابح حیوانات
حرام میداند پس اجتناب [illegible] احوط خواهد بود [illegible] یا آنکه هم مکانی است که در آن [illegible] بوده باشد [illegible]
علما در این مقام مختلف است [illegible] از کلام ابی الصلاح [illegible] آنست که [illegible] نماز در اطاقی که در آن صورت
نقش شده باشد حرام است و ظاهر کلام او حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و آنچه
ظاهر میشود از اکثر فقها کراهت است در صورتیکه پیش روی مصلی بوده باشد خواه نقش در
دیوار [illegible] بوده باشد [illegible] پیش روی مصلی [illegible] بوده باشد که صورت [illegible] نقش
شده باشد [illegible] صورت در جانب [illegible] مصلی یا [illegible] او واقع شود ظاهر این است نماز
در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش روی او بوده باشد لکن در حین نماز بوده
با چیزی دیگر [illegible] از صورت [illegible] مستور شود باز ظاهر این است که کراهت نداشته باشد
و در این صورت هرگاه [illegible] این صورت را قطع نماید ظاهر این است [illegible] کفایت نمیکند در رفع
کراهت [illegible] چنانچه مکروه است نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورتی بوده باشد و هم چنین مکروه
نماز [illegible] که در آن صورت نقش شده باشد [illegible] در حالی از احوال نماز [illegible] مصلی بر آن
صورت واقع شود و اما هرگاه جای نماز [illegible] بکند [illegible] بپوشاند [illegible] آن صورت مستور شد
کراهتی در این صورت نخواهد بود و هم چنین هرگاه چشم آن صورت [illegible] نماید یا سر او را قطع
نماید در این صورت نیز کراهت منتفی میشود اگر چه ممکن است [illegible] مکان بمکان دیگر [illegible] ممکن
[illegible] صورت بوده باشد [illegible] و هم [illegible] خانه کعبه [illegible] است که [illegible] نماز
[illegible] مکروه است چنانچه در بحث قبله بیان شد [illegible] و هم ضوابط خیل [illegible]
است یعنی جاییکه اسب [illegible] نماز [illegible] و ظاهر [illegible] از کلام
ابی الصلاح عدم جواز [illegible] نماز است [illegible] و هم چنین در مرابض غنم و مرابط [illegible]
خوابگاه گوسفندانست و جائیکه گاو را میبندند پس اجتناب از همه اینها احوط خواهد بود اگر چه

از حدیث صحیح ظاهر میشود عدم کراهت نماز در مواضع ثم مسجد هم مکانیکه در آنجا مصحف مفتوح بوده باشد
یعنی مکروه است نماز کردن در چنین مکانیکه جلو روی مصلی مصحفی بوده باشد تا آنکه آن مصحف
را هم بگذارد و در آن وقت کراهت منتفی میشود و آنکه اگرچه حال متبادر از لفظ مصحف قرآن است
لکن در اصطلاح اعم از قرآن است چنانچه ایما می‌دارد به آنچه ابن شهر آشوب ان هذا فی المصحف الاولی صحف
ابراهیم و موسی و در حدیث از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده مصحف فاطمه علیها السلام
در آن است مثل قرآن سه مرتبه لیکن یک حرف اگرچه ظاهر از لفظ مصحف قرآن است لکن ظاهر این است
که مراد در این مقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی او مصحف قرآن
مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد
اگرچه کاغذ مکتوب در پیش روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی میشود بهم گذاشتن آن یا گذاشتن
او در موضع دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد تحقیق آنکه حکم بکراهت ظاهر این است که ثابت بوده
خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند بقاری لکن این مدفوع است باطلاق
نص بلکه حکم ثابت است اگرچه در شب تار بوده باشد بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد
نوزدهم مکانی است که هرگاه مصلی در آن بایستد پیش روی او دیواری بوده باشد و در آن دیوار
رطوبتی ظاهر شده باشد در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه و دور نیست که اختصاص
برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانیکه پیش روی مصلی
دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه خواه محله بیت الخلا بوده
باشد یا غیر این بیستم مکانی است که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی او آتشی بوده باشد خواه آن
جمله اصلی بوده باشد مثل شمع و چراغ و نفت یا غیر سلاح بوده باشد مثل جزو آهن بیست و یکم
مکانی است که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی او آهنی بوده باشد خواه از جمله اسلحه بوده باشد
مثل شمشیر و کارد و غیر آن یا غیر سلاح خانه که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد
که این شریف مستثنی شده است در حدیث بیست و سیم مکانی است که سمت قبله آن انسانی بوده
باشد یا غیر این که اگر کسی در آن مکان بایستد صاحب توان انسان بوده باشد یا غیر که اگر کسی در آن مکان بایستد
خاموش بوده باشد بیست و چهارم مکانی است که سمت قبله آن دری مفتوح باشد بسیار و مانع
مکروه است نماز بجانب بابی که مفتوح بوده باشد تا حال معتمد این تا خط به نحو بوده ام محقق رحمه
این را نسبت به ابی الصلاح داده است و ... بوده است چه بکراهت از اعیان فقها است ...

چه نزاد

چه نزاده و ایشه فرموده اند اگرچه صحیح است لکن این مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است نیافتیم
مناسب این است که ختم این بحث شود به بیان دو مطلب اول آن است که ثقة الاسلام حدیث
صحیح در کتاب کافی است ذکر فرموده که این حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که بیداء
و ذات الصلاصل و ضجنان است و ضجنان سه موضع ما بین مدینه مشرفه و مکه معظمه است اما بیداء پس آن موضعی است
که چون از مدینه بمکه میروند بعد از آنکه از مسجد شجره که محل احرام است گذشتند بفاصله اندکی باغی میرسد
آنکه حدود آن از جانب مدینه که بمکه میروند بعد از ذو الحلیفه واقع است یعنی بعد از آنکه از مسجد شجره که در دست
چپ واقع است گذشت داخل بیداء میشود و این موضعی است که حضرت ... در این موضع
و ... صفحه ... از مدینه بمکه میروند ذات الجیش است که آن
... تنگ است ... در ابتدا ... شده ... اما ضجنان پس آن کوهی است
نزدیک مکه معظمه و اما ذات الصلاصل پس ... دو موضع واقع است مطلب ثانی در بیان
ستره است و آنکه مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد بوده باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده باشد یا
فرادی فریضه بوده باشد یا نافله به ستره پیش روی خود قرار دهد ...
کشیده در اعتقاد بوده باشد خواه ... بوده باشد یا ... بوده باشد یا ...
... که قاطع بوده باشد چیزی پیش روی ... ظاهر این است ... این صورت
استحباب ثابت بوده باشد ... نقل کلام است در ستره ... بحث اول در بیان
چیزی است که باین ستره محقق میشود ...
ظاهر این است که محقق میشود ستره بهر چه گذارده شود پیش روی مصلی خواه ... بوده یا جامه
یا کتاب یا سنگ یا عصا یا تسبیح یا غیر آن بلکه محقق میشود بنزدیک ساختن ... دیوار
یا سنگ و نحو آن بلکه ... محقق میشود ... اما کیفیت آن پس ... عصا و خط
ظاهر است و اما مثل عصا و ... ظاهر این است که ظاهر بوده باشد ... کردن ... عصا
... بلکه چنانچه ... حاصل میشود ... حاصل میشود ... لکن
... خط ... چنین است ... باستقامت قبله
و از بعضی از علما نقل شده خط مدور بکشد باین نحو که ... مسجد بوده باشد یا طول ... باستقامت
قبله یا عرضا ... اما فائده ستره پس ... فائده ... از نماز است ...
صورت محقق ... هرگاه کسی در موضع

اشیائی که جایز نباید سکنی مثلاً از پیش روی او عبور نماید که این شخص عبور یکم مذکور شد ستره قرار داده باشد
این عبور بسبب موجب حرمت نماز او نشود و لا اقلاً رجحان حاصل بود و اگر عبور کننده از ذوی
العقول مکلف بوده باشد وضع ستره موجب این نشود که منع از عبور او مطلق نمیکرد پس اجتناب
از عبور خواهد نمود و اگر فرضاً اجتناب ننماید این شخص عابر مباشر مرجوح خواهد بود در صورت
تحقق ستره و موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف آنکه هرگاه وضع ستره نموده باشد
در این صورت نهی از مرور هم حق آن شخص ما نخواهد بود پس این مرجوح نخواهد بود و نماز مصلی
هم متصف بمرجوحیت خواهد بود با آنکه مستحب است که بعضاً متدلی است به ستره باشند بعضی از فقها
هم بدین بوده اند بعضی از علمای ما حکم گفته و مرحوم شهید در ذکری ذکر نموده اند که ستره اهل
مکه اند اذ ستره ماموم است [illegible] نموده بر این بید و دلیل آن اگر جناب رسول خدا
او نفی بوده اند بستره و تقدیم آن است که ظاهر بطلب از ماموم ستره است در حق ماموم دیگر اولی به شهادت
و من الذی احاط علما بذلک و ثانی بفرض تسلیم نیست جاری در وصف او و بعلاوه نصوص وارده در
مسئله مطلق است شامل ماموم نیز هست **فصل ششم** در بیان چیزی است که سجده بر آن جایز است
و در آن چند بحث است بحث اول جایز نیست سجده مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روییده باشد
بشرط آنکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر پشم و ابریشم و [illegible] و جواهر
و صدف و مرواریدها مطلقاً و [illegible] عقیق و فیروزج و [illegible] جایز نخواهد بود
با آنکه در اصل ارض بوده باشد لکن باستحاله خارج از ارض شده باشد مثل [illegible] از جمله مالک
نکرده شد [illegible] لازم است که با رض بوده باشد یا نبات از ارض [illegible] مذکوره
خواهد شد لکن اجزاء ارض گاه هست بجهه اتران بعضی عوارض مختلف میشود [illegible]
مثل تربت جناب سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه که سجده بر آن ترجیح دارد بجهه [illegible] ارض
علم [illegible] اجزای [illegible] مختلف است در خروج از وصف ارضیت و عدم خروج از بعضی مقطوع است
که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره و امثال آنها پس تشکیکی در عدم جواز سجود بر امثال این نیست
و بعضی تشکیکی نیست در عدم خروج مثل غالب اجزای ارض تشکیکی در جواز سجود در اینها نیست بجهه
آنکه مختص است که مفهوم عرفی بر قطعه [illegible] از ارض است خواه متصل بکره ارض بوده باشد یا
منفصل و بعضی محل تشکیک است مثل آجر و کوزه و [illegible] اجزاء اینها ظاهر عدم خروج از ارضیت
است پس سجود بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعتی از فقها آن است که جواز سجود بر خزف

علی خلاف ما بین فقها بوده باشد و هم چنین است سجده بر جواهر بنا بر علی خلاف نیست بعلاوه هم جواز سجود
بر حصی که عبارت از سنگ ریزه بوده باشد معلوم علیه است بجهه از احادیث معتبره و اما سجود
بر گچ پس این علی خلاف است ظاهر این است که جایز بوده باشد و صاحب مطالع الانوار مفصلاً ذکر نموده
است لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر او بسیار دور نیست بطریق احتیاط است **بحث دوم** در سجود
بر نباتات است بدانکه ظاهر این است که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر نباتی که ماکول یا ملبوس
بوده باشد که سجده بر این جایز نیست و این در صورتی که در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است
و اما هرگاه فرض شود که چیزی در بلدی ماکول هست و در بلدی دیگر ماکول نیست آیا حکم هر بلدی
تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم متعلق در بلدیکه ماکول هست بعدم جواز سجود بر آن در حق
اهل آن بلد بجواز سجود بر آن در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه هرگاه ماکول در بلدی شد حکم متعلق
بعدم جواز سجود بر آن اگر چه بالنسبه با اهل بلدی بوده باشد که در آن بلد ماکول نبوده باشد
ظاهر ثانی است و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت داشته باشد در یکی از دو حالت ماکول
بوده باشد بخلاف حالت دیگر پس تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود نباتات بر چند
قسم است اول آنکه ماکول است بالفعل [illegible] مثل [illegible] از اقسام ماکولات دوم ما یقابل آن است
که ماکول نیست لا بالفعل و لا بالقوه مثل غالب اقسام گیاه و برگ [illegible] انجار حکم در این دو قسم
ظاهر است با این معنی که سجده بر قسم اول جایز نیست و در قسم ثانی [illegible] جایز است که [illegible]
سوم آن است که ماکول است بالقوه [illegible] مثل [illegible] با پوست بادام و [illegible] در این قسم ظاهر
این است که حکم هر حالی تابع آن حال است پس سجده بر برگ [illegible] نخواهد بود
[illegible] که جایز است و اما مثل [illegible] و بادام [illegible] که پوست آنها ماکول است
[illegible] پس سجده [illegible] جایز نیست و هم چنین است [illegible] لکن [illegible] آنکه
متصل باصل است پس [illegible] پوست [illegible] جایز نیست و هم چنین
[illegible] و [illegible] که از [illegible] اخراج شد در این وقت سجده بر مغز
[illegible] اگر چه جایز نیست لکن سجده بر پوست [illegible] حال که منفصل از مغز شده جایز خواهد
بود و هم چنین پوست [illegible] و [illegible] آنکه متصل است با اصل [illegible] پاره کرده باشند باز سجده
بر آن جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن ماکول از آن [illegible] ظاهر این
است که سجده بر آن پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد قسم چهارم عکس این است یعنی

کہ ماکول نیست بیابد لکن ماکول است بخاصه و بعبارة اخری که حالت ماکول بودن مسبوق است بحالت
غیر ماکول بودن مثل خرما و نخود و بعضی اقسام از این قسم ظاهر این است که سجده بر ان جایز نیست در
جمیع احوال نظر باینکه صادق است بر خرما در جمیع احوال که ماکول است عرفی تا انکه از اخبار مذکور شد
حکم کندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که سجود بر اینها جایز نیست خواه مثل ارد کردن بوده
باشد یا بعد بلکه سجده بر اینها جایز نیست اگر چه از پوست در نیاورده باشند اما پوست انها
پس ظاهر این است که سجده بر انها جایز نیست در حال اتصال بالمحل و جایز است بعد از انفصال
از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر مثل ارد نمودن ضعیف است و اخبار مذکور شد در حکم
ماکول بوده و اما ملبوس بعبارة که بنائی که بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجهی ندارد پس ملبوس
ملبوسی که در اخبار استثنا شده است که در ان قوه و استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد
مثل پنبه و کتان مخفی نماند که کفته شود نباتات بعد از اشتراک کل باینکه در اقسام نباتات
نباتات که بالفعل ملبوس بوده باشد منحصر میشود بدو قسم یک قسم ان است که قوه ملبوسیت
در ان متحقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیکر انست که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه
تشکیکی در جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلام یکی هست در قسم اول است باین معنی که استعداد
ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا خیر ظاهر اول است پس سجده بر پنبه و کتان
جایز نخواهد بود خواه مثل ... بوده باشد یا بعد مثل بافتن بوده باشد یا بعد و قول بجواز
سجود بر مطلق پنبه و کتان مثل ... ضعیف است و اضعف از ان قول بجواز سجده است اگر چه
... بلکه بعد از بافتن بوده باشد و این قول شاذ است و هر گاه فرض شود چیزی
یافته شده باشد از معتاد اللبس مثل ... در این صورت اگر چه در حال سجود واقع شود
بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف انکه جبهه واقع شود بر معتاد اللبس در این صورت
صحیح نخواهد بود و از این قبیل است حصیر پس هر گاه قدر مجزی از جبهه واقع شود بر ان گیاه که حصیر از ان
بافته شده صحیح است و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و ان گیاه با هم صحیح نخواهد بود

سیم در بیان جواز سجود است بر کاغذ بدانکه اگر چه مقتضای بعضی از کلمات سابقه عدم جواز
سجده بر چیزیکه خارج از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده
است خواه ماخوذ شده باشد از چیزیکه سجده بر ان جایز باشد یا نه مثل کاغذیکه معمول از قطن
و کتان بوده باشد بلکه ظاهر این است که سجده بر کاغذ جایز بوده باشد اگر چه ماخوذ از حریر بوده

باشد

باشد لکن احتیاط این است که اجتناب شود از غیر معمول با احتیاط اشد و اولی با اختصاص جواز بکاغذیکه ماخوذ بوده
باشد از چیزیکه نوشته باشد خیال ان لکاتب نیست ما به الکاغذ یا چیزی است که سجده بر ان جایز است
مثل ... عاشریه الا السلام والنجد یا از کل ... یا از چیزی است که سجده بر ان جایز نیست
مثل حریر و علی التقدیرین یا کتابت محیط بر سطح کاغذ است بنحویکه موضعی خالی از کتابت باقی
نمانده که کفایت نماید در بعض سجود باید مانده است پس مسئله متحقق بچند صورت است اول
انست که ما به الکتابة از چیزی است که سجده بر ان جایز است در این صورت شبهه در جواز ان
نیست خواه موضعی از کاغذ باقی بوده باشد یا نه دوم انست که ما به الکتابة غیر ان است یعنی
چیزی است که سجده بر ان جایز نیست لکن موضعی از کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر ان
کفایت میکند در سجده و در این صورت باز جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی
از کتابت سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است باین معنی موضع خالی از
کتابت بمقدار مذکور نیست در این صورت ظاهر این است که سجده صحیح نبوده باشد پس عدم جواز
مختص باین صورت در حکم دیکر است یا کراهت بلکه ممکن هست قول بانتفاء کراهت در صورتیکه
ما به الکتابة تماما مما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر این است که کراهت مختص بوده باشد در حق
قاری مبصر بوده در حق غیر قاری جایز است بی کراهت بنابراین کراهت در حق غیر قاری ثابت نیست
و هم چنین در حق قاری در وقت ظلمت حیلوله و در حق اعمی ثابت نیست اگر چه قاری و مبصر بوده
بوده باشد **مبحث چهارم** در بیان حکم سجده است با ظن مخالف بانکه هرگاه کسی وضع
جبهه نمود بچیزی باعتقاد انکه این چیزی است که سجده بر ان صحیح است بعد از ان فساد اعتقاد او
ظاهر شده منحصر شد که سجده بر ان جایز نبوده خواه باعتبار ذات نبوده باشد مثل انکه معلوم
شد که از ... بوده مثلا یا باعتبار وصف ان مثل انکه منحصر شد که جنس نجس بوده است
یا باعتبار ... ذات و هم بحسب وصف در این صورت حال از این نیست که اطلاع بر
فساد اعتقاد یا در اثنای سجده است یا بعد از رفع راس از سجده و در صورت اخیره سجده و احوال یا
در صورت متعدده اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب یا بعد از ان
و علی التقدیرین یا ممکن است با عدم رفع راس از ان تدارک باینکه پیشانی خود را بکشد تا برساند
بچیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد یا ان چیز را بیاورد در زیر جبهه خود قرار دهد یا ممکن نیست
اگر ممکن بوده باشد پس در انجام چند احتمال است اول انست که عالم شد حقیقه حال قبل

از اتیان بذکر واجب ممکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر ان صحیح است دراینصورت ظاهر اینست
که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد بعد
از ان رسانیدن بان از جهت اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه فرض شود دراینصورت این شخص
ممکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد بجهة ابا این جایز خواهد بود
بنابراین این شخص مخیر خواهد بود مابین رسانیدن جبهه را بان چیز یا رسانیدن ان بجبهه ممکن است
تفصیل داده شود دراین مقام باین نحو که اگر ان موضعیکه سجده بر ان صحیح است بلند و مساوی است
با ان موضعیکه جبهه بر ان موضع واقع شده یا پایین تر است یا بلند لکن مساوی جبهه باشد دراین
صورت اولی انست که پیشانی را بکشد تا برساند بان موضع مساویکه سجده بر ان جایز است مثل
انکه سر را بگذارد در اول بموضع از زمین مخصوص شد که ان موضع غیر بوده دراینصورت پیشانی را بکشد
تا برساند بموضع طاهر رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر ان جایز است نظر باینکه خالی نیست از نوعی حیله
احتیاط ان کر لازم نبوده باشد بعینیا احتیاط خواهد بود مهم چنین است که موضعیکه پیشانی را
بسبب ان سکیند اخفض از ان موضع اول بوده باشد اگر حکم شیئین کنا نبین پیشانی نکنیم بعید اولی
خواهد بود از رسانیدن چیزی را که سجده بر ان صحیح بوده باشد به پیشانی بهمین جهت که مذکور شد
و اما هرگاه بلندتر از ان موضع اول بوده باشد دراینصورت خالی از این نیست که علو باقدام است
یا بیش از ان اگر اول است ظاهر اینست که رسانیدن چیزیرا که سجده بر ان صحیح است بجبهه اولی
است از کشانیدن جبهه را بسوی ان موضع مرتفع واین تفصیل بنهج صورت اخفض معلوم است وانچه
مذکور شد مخصوص بشود که اگر پیشانی را در اول گذاشته بر مثل زیارا لندان بریخ مثلا گذارده باشد
و بعد از انکه مشخص شد بعد را حرکت دادن تا موضع پاک دادن و جاریه اولی است از انکه سر را بلند کرده
حرکت داده بجهة رساند و حکم ان است که عالم شد بحقیقت حال بعد از اتیان بذکر واجب دراین صورت
ظاهر این است که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع
راس از سجود و حکم سجده این صحیح است بعد اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده را نموده است پس از این
ظاهر میشود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است وقتیکه عالم بوده باشد مثلا از اتیان بذکر واجب
انکه از محل نجس است دراینصورت اتیان بذکر واجب دران محل جایز نیست و اما شرطیت مطلقه طهارت
محل سجده مثلا بالاضافه بذکر ثابت نیست تا اینکه صورت مفروضه حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب
باشد تدارک ان بعد از رسانیدن جبهه را بچیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد مثل در صورت مفروضه

ممکن است

ممکن است که تامل شود بیعتان در جبهه تا برساند بچیزیکه سجده بر ان جایز بوده باشد بجهة دوران که مخف
هرگاه اتیان نموده باشد اما بجهة تدارک ذکر واجب ظاهر اینست که جایز نبوده باشد وانچه
مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده فی اشکال سجده صحیح خواهد
بود سیم ان است که عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن ممکن نیست از رسانیدن جبهه
بچیزیکه سجده بر ان صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد بجبهه با عدم فعل
منافی حکم دراین مسئله خالی از اشکال نیست و میتوان تفصیل داده شود دراین مقام ما بین
انکه این در سجده اخر است یا در غیر ان مثل النقد بین با رفع راس ممکن خواهد بود از تحصیل
چیزیکه سجده بر ان صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله مفروض بعید صورت میشود اول ان
است در سجده اخر است و با رفع راس ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست دراینصورت
که بگوئیم سجده ان صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر سجده نماید در همان حالت نظر باستصحاب
صحت و عدم ظهور شمول مثل بکه دلالت میکند بر ابطال ارض یا نبات در چیزیکه جبهه بر ان واقع
میشود نیست با انچه مفروض این است در محل کلام مثنیم مثل همین است که مفروض شد یعنی این که
در سجده اخر است عالم بحقیقت حال قبل از ذکر و در ان حالت ممکن نیست از چیزیکه سجده بر ان صحیح
بوده باشد لکن بارفع راس ممکن از ان خواهد بود دراینصورت نیز ظاهر این است که اتیان بذکر بهمان
حالت در حق او متعین بوده باشد رفع راس قبل از ذکر و عدم تسجیح بعد از تحصیل چیزیکه سجده بر ان
جایز بوده باشد در حق این واجب بلکه جایز نبوده باشد نظر بلزوم زیادتی سجده یا عدم ظهور
دلیلی که دلالت کند بر جواز ان سیم ان است که در غیر سجده اخر است لکن اگرچه در ان حالت ممکن از تحصیل
چیزیکه سجده بر ان جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس ممکن از ان خواهد بود دراینصورت
نیز مثل صورت مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید بعد از ان رفع راس نموده بعد از تحصیل
ما یصح علیه السجود اتیان باسجود نماید و دراین سه صورت اگرچه حسب ظاهر نماز صحیح است لکن
اهتمام در امور دین مقتضی رعایت احتیاط است با اعاده نماز چهارم مثل صورت سیم است لکن سبب انکه
با رفع راس نیز ممکن از تحصیل چیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی دراین
صورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت عدول قطع عمل نموده بعد از رفع راس استیناف نماز
نماید مخفی نماند انچه مذکور شد در جمیع این اقسام منوط الی اخرها در سجده بر بعضی نیز جاری است
چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر بعضی نموده پس اطلاع بر ان یا بعد از رفع راس از سجود است

با مثل اگر انکشاف شود سجده صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز ممکن بوده باشد از اعاده نماز
در وقت باشد و در جمیع صور ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت
ضعیف است لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست و اگر در اثنای نماز است یعنی علم به حقیقت حال مثل از رفع
راس از سجده است در این صورت یا مثل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان باشد اگر بعد از
اتیان ذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که سجده صحیح بوده باشد احوط [?] بعد رفع راس بوده
و نماز را اتمام نماید و اگر قبل از اتیان ذکر واجب بوده باشد اگر در آن حال ممکن بوده باشد از
رسانیدن جبهه به چیز پاکی که سجده بر آن صحیح بوده باشد بی آنکه سر را بردارد [?] جبهه را [?] بعد از
اتیان ذکر اتمام نماز نماید و اگر در آن حالت ممکن از این نبوده باشد یا بعد رفع راس ممکن از [?]
بود با عدم فعل منافی بنا به علی الظاهر این یا در سجده [?] است یا در غیر این تفصیل حکم غیر است
که بیان شد یا [?] که گر در سجده اخیر است در همان حالت اتیان ذکر لازم نموده نماز را تمام نماید
خواه بعد از رفع راس ممکن از تحصیل ما یصح السجود علیه بوده باشد یا نه و اگر در غیر سجده اخیر بوده
باشد یا [?] نماید در صورتیکه ممکن بوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل آن و اگر ممکن نبوده
باشد بعد از رفع راس از تحصیل آن با عدم فعل منافی در همان حالت نماز را قطع نموده استیناف
نماز نماید لکن احتیاط در دو صورت مقتضی اعاده نماز است در صورت اتمام که مذکور شد **بحث پنجم**
هرگاه بمظنه صحت شروع بنماز نموده در حالتیکه ممکن بود از وضع جبهه بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بود و در اثنای
نماز بعد از زعم [?] رفع تمکن از او شد مثل آنکه بر [?] فرش [?] استاده مهر [?] در وسط
آن گذارده مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفلی [?] آن مهر را برداشت [?] و فرار [?] در این وقت
مردد است ما بین آنکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید که سجده بر آن صحیح بوده باشد یا نماز را با همان
حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در این مقام باین نحو که اگر یا در ضیق وقت است یا در سعه
وقت اگر در ضیق وقت است [?] بلکه اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزی را که سجده بر آن
صحیح بود مدرک نماز در وقت نخواهد بود و در این صورت ظاهر این است که قطع نماز جایز نبوده باشد
بلکه متعین است که اتمام نماز نماید و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلی که بیان خواهد شد نماید
اگر وقت موسع است که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزی که سجده بر آن صحیح است استیناف نماز نماید
بحث ششم سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض یا نبات [?] غیر ماکول باشد که از این قاعده
استثنا شده چند چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقت ضرورت و وقت بسیاری گرمی یعنی جواز سجود

بر آن ثابت است معتمد الاخبار و الاظهر و بعضی مختص است بحالت ضرورت اول القطن و الکتان در [?] و آن کاغذ است
چنانچه سابق بیان شد پس جواز سجود بر آن در جمیع احوال ثابت است اگر چه ممکن از ارض و نبات
بوده باشد دوم ثوب [?] کف مصلی است لکن این در صورتی است که ممکن از سجود بر ارض و نبات
و کاغذ نبوده باشد و در این صورت که ممکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده
بر لباس خود نماید لکن اولی این است که سجود از قطن و کتان بوده باشد هم چنین جایز است در این صورت
سجده بر جزو قطن و کتان نماید یا بر قطعه کرباس اگر چه جزو ثوب نبوده باشد و اما ثوب [?]
[?] ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگر چه در حق زنان بوده باشد و اما ثوب مصنوع
از ابریشم و [?] که سجده بر آن نیز جایز نبوده باشد اگر چه در حال ضرورت
بوده باشد لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد ظاهر این
است که لازم نبوده باشد که ثوب [?] مصلی بوده و اگر چه [?] از [?] عبارات
[?] لکن ظاهر این است که اختصاص مراد نبوده باشد عملا ظاهر این است که سجده بر
ثوب مخصوص جایز بوده باشد اگر چه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد
بنا بر این چنانچه احتمال در این مقام محتمل است اول آن است که ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او
نیز بوده باشد دوم آن است که ثوب ملک او بوده باشد لکن ملبوس [?] بوده باشد سوم آن
است که ملبوس او بوده باشد لکن [?] بوده باشد [?] با اجاره بوده باشد
چهارم آن است که [?] غیر ملبوس غیر بوده باشد ظاهر این است که در جمیع صور مذکوره سجده بر
ثوب جایز بوده باشد [?] در صورت ملکیت غیر جواز سجود مخصوص بصورت اذن او است
و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلیکه
مذکور شد و هم چنین عدم تمکن از سجده بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد
ظاهر این است که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود بلکه لازم
است که بطن کف را بر زمین گذارده و بر ظهر آن سجده نماید و ظاهر این است ما بین سجده بر کف دست راست
یا دست چپ هر یک که خواسته باشد اختیار نماید و در صورت [?] کف اگر مستور بوده باشد
بقطن و کتان سجده بر آن جایز نماید بلکه احتیاط که [?] از ساتر نموده بعد از آن سجده بر آن ساتر
نماید نه بر کف و اما هرگاه آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد مثل دست کش از پوست یا از
پشم در این صورت حکم جواز سجده بر آن ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن و کتان یا ثوب

ممنوع از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر این است مجملا که ممکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب بر او عدم
تمکن از ثوب سجده بر کف میتواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت
آن و حکم فقها بجهت حرارت نیست چنانچه ظاهر [illegible] میشود از بسیاری از عبارات مخفی نماند و منافات در
جواز سجود بر ثوب باید که بعد عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا و بعد وقت نماز باید بلکه هرگاه که در اول
زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اگرچه متمکن بوده
باشد که در آخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر آن است اگرچه احتیاط اولی است
و هم چنین است حال در تبدیل مکان یعنی که فرض میکنیم در مسجد ممکن از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت
هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید نه اینکه لازم است
تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید ظاهر اگرچه از ظواهر بعضی روایات [illegible] لکن البته احتیاط در ثانی است
حاصل آنچه در این مقام دانسته شد آن است اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده
باشد یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است ما بین هر یک
که خواسته باشد اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و اگر متمکن از هیچ یک از این انواع ثلثه نبوده
باشد در این صورت جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده باشد و در صورت
عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن و نقره و طلا و امثال اینها و در صورت عدم تمکن
از اینها نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متحصل از اینها مثل
پشم و پوست و مو [illegible] و امثال اینها و در صورتی که متمکن از هیچ یک نبوده باشد آن وقت سجده
جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جایز [illegible] سجده بر پشت کف [illegible] از همه خواهد بود
مبحث هفتم واجب است محل سجده مستوی بوده باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر پشته ریگ
و تپه و وحل یعنی گل [illegible] و امثال اینها که جبهه بر آن مستقر نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر
بوده باشد و چنین محل [illegible] بنماز نمایند لازم است [illegible] سجده نماید و اکتفا نماید باشاره [illegible] سجده
ظاهر این است که [illegible] در حال ایستاده جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهت
ایما و از آنچه مذکور شد مشخص میشود که عدول از سجود با ایما در صورتی است که [illegible] بوده
باشد که جبهه قرار بگیرد و اما هرگاه [illegible] مثل اینکه [illegible] نشده باشد لکن نه [illegible] در
این صورت نماز در آنجا جایز خواهد بود و سجده را بطریقی که ممکن باشد بعمل آورد **مبحث هشتم** محل نهادن اعضا
ارض یا نبات از ارض که ماکول نبوده و ملبوس نبوده باشد در محل جبهه است نه محال سایر اعضا و [illegible]

اینجا حال

اینجا حال آن است که هرچند که لازم است در حال سجود هفت عضو بر زمین قرار گیرد و اما جبهه و دو کف
و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پا است چنانچه تفصیل که در مباحث سجود بیان خواهد شد
ان شاء الله مراد در این مقام آن است آنچه مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نبات از ارض
بوده باشد این مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضا آنچه مذکور شد چنین نیست بلکه اینها اگرچه در حال
اختیار بوده باشد بر هر چه واقع شود اگرچه بر [illegible] فرش و حریر [illegible] بوده باشد جایز خواهد
بود اگرچه نجس هم بوده باشد لکن بشرط آنکه رطوبت مسریه نداشته باشد که تعدیه نماید بر بدن
یا ملبوس مصلی بجهت عدم وجوب [illegible] عضو مذکور را در حال سجود بر ارض و نبات از ارض
علی الظاهر نیست [illegible] در این است [illegible] استحباب آن است [illegible] واجب بوده بالاضافه بجبهه
مستحب است بالاضافه بجبهه اعضا سبعه [illegible] ظاهر بعضی [illegible] اعلی الله مقامهم اولی است
پس مستحب خواهد بود که دو دست و دو زانو و سر دو انگشت دو پا در حال سجود [illegible]
چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد [illegible] اگرچه مطلق است لکن ظاهر این است که
باید [illegible] بوده باشد جبهه و [illegible] دو زانو [illegible] نیست
بلکه [illegible] لازم است و این منافی با استحباب حکم وضع آنها است [illegible]
آن است که استحباب [illegible] دو کف [illegible] ثابت است پس [illegible] آن است که [illegible] در حال سجود
[illegible] بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد [illegible] دو انگشت دو پا ثابت نیست بلکه
[illegible] در بعضی از [illegible] مخالف با احتیاط است **مبحث نهم** در بیان اعتبار طهارت
محل جبهه است بدانکه لازم است محلی که جبهه بر آن واقع میشود پاک بوده باشد پس هرگاه نجس بوده باشد
سجده بر آن جایز نخواهد بود اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده باشد بلکه اگرچه [illegible] بوده باشد
که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل [illegible] که از درهم [illegible] بوده باشد [illegible] اعتبار طهارت
محل جبهه در سجود علی الظاهر شکی نیست و کلام [illegible] در این است که آیا معتبر طهارت محل کل جبهه
است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود و صلوة طهارت محل [illegible] از جبهه ظاهر دوم است
بیان اینجا حال آن است که [illegible] آن است که جبهه [illegible] بر چیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد
[illegible] باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده [illegible] کرده [illegible] از جبهه [illegible]
[illegible] ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه [illegible]
هرگاه فرض شود محلی که جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده باشد [illegible] که موضع [illegible]

صادق است که جبهه را بارض مثلا که گذارده سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما علای این بعض نماز
نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست
علاوه بر آن قدر متعدی بجامه نکند مگر در صورتیکه نجاست علاوه بر آن قدر نجاستی بوده باشد که بعد از
تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل آنکه خون بوده باشد کمتر از درهم و در این صورت ظاهر این است
که معفو بوده باشد و تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود در این مقام چند صورت است اول آن
است که محل کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیک در صحت در این حالت نیست بلکه این محل اجماع مسئله
است ثانی آن است که محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در این حالت نیست
خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آن است
که محل قدر معتبر از جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر آن قدر نجس باشد و در این صورت اگر این نجاست
تعدی بجامه نکند نماز صحیح است و همچنین نماز صحیح است هرگاه اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی
بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز اما هرگاه متعدی نجاستی بوده باشد که تعدی نماید غیر معفو
عنها بوده باشد پس تشکیک نماز باطل است اما غیر جبهه از اعضاء سبعه مذکوره پس طهارت محال
الفاظ نیست بلکه معتبر خلو محال الفاظ است از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس هرگاه محال
الفاظ کلا او بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی بجامه نکند نه ببدن او و نه بلباس او نماز صحیح است
و همچنین است حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد در نماز و اما هرگاه
نجس بوده باشد نجاست متعدیه غیر معفو عنها در این صورت نماز باطل خواهد بود بجهت رسیدن
نجاست غیر معفو عنها بجامه **بحث دهم** در بیان تحقیق انواع چیزهائی است که در حال اختیار سجده بر
آنها جایز نیست بلکه در صورتیکه ضرورت داعی شود بسجده بر یکی از آنها جایز هرگاه کسی ممکن از
سجده بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد نباشد و ممکن بوده باشد از سجده بر ثوب نجس
اختیار کدام یک نماید مسکوت عنه است و مفصل بحث صورت متصوره اول آن است که امر مردد بوده باشد
مابین سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس و در این صورت سجود بر ثوب طاهر متعین است اما اشکال
هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل آنکه هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از ابریشم بوده
باشد و هرگاه مختلف در صنف بوده باشد مثل آنکه احدهما از قطن بوده و دیگری از ابریشم لکن نجس
لباس ابریشمی بوده باشد در این صورت نیز سجده بر لباس قطن متعین است و اما هرگاه نجس لباس قطن
بوده باشد و طاهر لباس ابریشم در این صورت نیز ظاهر این است که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس

لازم است

لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم آن است که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه
طاهر و ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر و در این صورت نیز ظاهر
این است که سجده بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در این صورت جایز نخواهد بود
و همچنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر اگرچه ابریشم بوده باشد سیم آن است
که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود
علیه مثل سجود بر ثوب نجس در این صورت ظاهر این است که سجود بر نجس ما یصح السجود علیه متعین
بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه جایز نباشد نظر بآنکه مانعیت از اینجا از دو جهت است
یکی باعتبار ذات آن چیز و دیگری باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول
منحصر است باعتبار وصف چهارم آن است که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر نجس ما لا یصح السجود
علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در این صورت اگرچه مانعیت در هر دو طرف باشد از
ذات و وصف است لکن ظاهر این است که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد
و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد و از اینجا منحصر میشود در صورتیکه امر مردد شود
مابین سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجاست سجده بر متنجس ما یصح السجود علیه
متعین است اجمالا در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس
متعین است خواه متنجس ما یصح السجود علیه بوده باشد یا ما لا یصح السجود علیه و در هر صورت
سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع آنچه مذکور شد منحصر میشود که با وجود تمکن از سجود
بر متنجس عدول از سجود بایماء جایز نیست پس قول بعدول از سجود بایماء در مثل این صورت ضعیف
خواهد بود بلی هرگاه فرض شود که تمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در این صورت ظاهر این
است که ایماء بدل از سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس
که سجود بر آن جایز است در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد کلا مگر در این
مقام هست اینست با سجده که بر متنجس جایز است در صورتیکه است که نجاست تعدی بجامه نکند پس
هرگاه نجاست آن متنجس تعدیه کند بجامه سجود بر آن جایز نخواهد بود پس لازم است عدول از سجود
بایماء و در چنین صورت یا آنکه سجود بر متنجس جایز است اگرچه نجاست تعدی نماید بجامه ممکن است
در این مقام تفصیل داده شود ما بین نجسی که معفو عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر آن اگر اول
بوده باشد یا اشکال حکم شود بلزوم سجود و عدم جواز عدول بایماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل

داده شود ما بین کسیکه جبهه او نجس بوده باشد مثل از ترجیح نماز و ممکن از تطهیر نبوده باشد و کسیکه
جبهه او طاهر بوده باشد اگر اولی بوده باشد با نحکم شود یعنی سجود بران نجس اگرچه موجب
ملاقات نجاست میشود بجهه نظر بانکه مفروض اینست که جبهه نجس است و دلیلی که منع کند از زائد
نجاست در نظر نیست و اگر ثانی بوده باشد محل اشکال است اگرچه ممکن است با نحکم شود یعنی
سجود نظر بانکه حرجی نیست مکث بنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلیکه این حال مسوغ عدول بوده
باشد بایما در نظر نیست مشخص است که تکلیف نماز ثابت است و دلیلی بر جواز عدول از سجود
بایما در این حالت ظاهر نیست پس معین است نماز با سجود اگرچه موجب نجاست جبهه شود و در این
صورت اگر اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایما بدل سجود شاید احوط بوده باشد
و صلوة با ایما را مقدم بدارد بر صلوة با سجود و در صورتیکه ممکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر
ممکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجود را مقدم دارد بر نماز با ایما عجل الله فرج ولیه لرفع الشبهات
و حل المشکلات بمحمد و اله السادات السادات **بحث یازدهم** در حکم اشتباه جبهه که سجده بران صحیح
است بجبه که سجده بران صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود بما لا یصح علیه السجود
بجهت صرف مثل اینکه موضعی از زمین نجس شد و ان موضع نجس مشتبه شد بغیر ان یا غصبی
مشتبه شد بغیر مغصوب در این صورت یا مضطر است در نماز در ان مکان یا نه اگر مضطر است بانحو
که ممکن از سجود بر موضع دیگر نیست یا اشکال سجده بران موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم
است نظر بانچه در رساله بیان شد که هرگاه ممکن نبوده باشد مگر از سجده بر ارض نجس بدل سجده
سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی و اما در صورتیکه ممکن از سجود بر ثوب
طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است و اما هرگاه ممکن بوده باشد از سجده بر ثوب طاهر پس حکم خالی
از اشکال نیست نظر بانچه در رساله بیان شد در صورتیکه امر دایر بوده باشد ما بین سجود بر ثوب
طاهر و ارض نجس معین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود ان سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه
بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس را دارد و اما در مشتبه بمغصوب در این صورت عقل کلام است
پس حکم بجواز سجود بران مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایما متعین بوده باشد و هرگاه
ممکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست یا اشتباه در موضع محصور است یا
غیر محصور اما در موضع محصور مثل اینکه یک موضع از اطاق نجس شده باشد ۵۵

باشد و ممکن از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا یک اطاق در میان پنج اطاق نجس بوده باشد
و اطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر ان پس در این مثال این در صورت سجده در ان موضع جایز
نیست پس لازم است که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هرگاه موضع غیر محصور
بوده باشد ظاهر این است که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در این مقام
این است که در اجتناب از سجود بر ان مشقتی نباشد پس مراد بغیر محصور در این مقام
مقابل ان است که در اجتناب از ان صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم
ان حال اغلب ناس است **فصل هفتم** در اذان و اقامه است و در این چند بحث است
اول در فضیلت انها است بدانکه اخبار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم الملک الغفار
در فضیلت اذان و اقامه بسیار است و در این مقام اشتمال میشود بذکر قلیلی از ان نظر
بانکه اطلاع بر ان موجب رغبت انسان بان باعث تیسیر ما غافلان است پس میگوییم
در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق روایت است که ان
بزرگوار فرموده که جناب فخر انبیاء و رسل صلوات الله علیه و اله فرموده هر کس در شهری
از شهرهای مسلمانان یک سال اذان بگوید بهشت در حق او واجب میشود و در حدیث
دیگر فرموده هرگاه اذان و اقامه بگوید این باعث این میشود که دو صف از ملائکه در عقب
سر او نماز میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بجهت ان نماز و اگر اقتصار باقامه
تنها نماید یک صف از ملائکه در عقب او نماز میکنند و در حدیثی وارد شده که امتداد
ان صف ملائکه از مشرق است تا مغرب و از حضرت اسرار جناب رسالت پناه مروی
روایت شده که انحضرت فرمود کسیکه اذان بگوید و همین لوازم گفتن اذان نموده باشد
تکبیر و ثنا علی الحمد لله تعالی جلت عظمته ... ثواب چهل هزار شهید
و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار کس که داخل بهشت و همچنین مؤذنی که بالا
مرتبت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملائکه
و میشنوند چهل هزار ملائکه در نامه عمل او ثواب که نوشته میشود بگفتن اشهد ان محمدا
رسول الله و اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در این مقام
کافی است و ظاهر است که اینها در صورتی است که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله
این است که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار عبادت و پرستش بوده باشد منحصر است در ذات

مقدس
اقدس در جناب خلاق عالم جل شانه و ملتفت این شود که این معبود من چنین معبودیست که از تجلی
آثار قدرت آن معبود متعال است خلقت آسمان و زمین با عدم ماده و مدة و ارتفاع سماوات
و انخفاض ارضین و وسعت عالم بما فیها از عرش تا تحت الثری و عظمت قدرت آن محض خطور میدهد در دل و ادراک جهان
و اذعان بعجز و اعتراف در غالب احوال ملتفت میشود انبعاث شده اضطراب بسبب
تذکر سطوت و عظمت حضرت ذو الجلال مناسب در مقام شهادت برسالة آن فخر
کافه موجودات آنست که ملتفت بجلالة آن نفس مطهر و ذات مقدس آن سید انبیا
و رسل شده که چه جلالتی داشته که بشرافت رسالت از جانب رب العزة تعالی شانه
مشرف شده و امین خداوند عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوبات و مبغوضات
و مبغوضات بقاطبه موجودات مخصوص است امین بودن از جانب خلاق عالم تعالی شانه
در کافه امور سعادت است و نفع عظیم سعادات و شرافت است از کافه شرافات
مخصوص است که هر گاه حال موذن در وقت اذان و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث
مذکوره رغبت ایشان اشتداد خواهد نمود بامر ملک منزلت و فائز خواهد بود بسعادات
و عطایای مذکوره از جانب خیر جناب جهان از این جهت شانه پس عاقل ظالمست بر نفس خود آن
است که خود را از شرافت این سعادات محروم نماید و مسبوق خسارت این کسی است که خود
را مطیع جنس و شیطان نماید و ایمان عظیم محروم کرد الله اعاذنا الله تم
شانه من الحرمان المطرود بالحرمان و اعاننا بفضله و کرمه للعمل بما فیه اولیاء
فی غرفات الجنان بحق اکمل الانبیاء و اولیائه الکمال الحملة لخلیقة من الانس و الجان مبحث دویم
در ذکر اختلافات بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه بوجوب و استحباب چند قول
اول آنست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل
نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد
و این قول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره دویم
است که اقامه واجب است در جمیع نمازها و اذان واجب است در نماز جمعه و نماز صبح و نماز
مغرب اگرچه این دو نماز فرادی بوده باشد و مستحب است در ظهر و عشا و این قول حکایت
شده از ابن جنید و ابن ابی عقیل سیم آنست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت مطلقا
نه چنین واجب است در نماز صبح و مغرب اگر چه فرادی بوده باشد و اذان مستحب است در

بلغ

نماز ظهر و عصر و عشا این قول ظاهر مشهور از شیخ مفید در مقنعه چهارم آنست که هر دو مستحب است
مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهری بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجب
بوده باشد مثل جمعه یا نه نماز قضایی بوده باشد یا ادائی و این مشهور ما بین متأخرات
و مختار بین المتأخرین است مخفی نماند محل اذان و اقامه مثل نماز یومیه و نماز جمعه است دون نماز
نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در آن واجب بوده باشد مثل عیدین
در صورت حضور امام علیه السلام یا مستحب مثل صلوة آیات مبحث سیم در تفصیل معانی اذان
و اقامه است بدانکه فصول اذان هجده است چهار تکبیر در اول بعد از آن شهادت بتوحید دو مرتبه
بعد از آن شهادت برسالت هر یک دو مرتبه و اما شهادت بولایت علی باید در حق
مشکاة معارف حق و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة من رب العالمین این
از اجزاء اذان نیست نه اجزاء لازمه و نه اجزاء مستحبه و ظاهر مشهور اطباق فقها بر این
مکرر حکم علامه مجلسی نور الله مرقده در بحار فرموده که از اجزاء مستحبه اذان است لکن
انصاف این است که حکم بجزئیت آن ضعیف است اگرچه جزء مستحب بوده باشد لکن چونکه در
کتاب احتجاج حدیثی مذکور است که حاصل مضمون آن این است هر گاه احدی از شما بگوید لا اله
الا الله محمد رسول الله پس باید بگوید علی امیر المؤمنین بنابراین هر گاه کسی بعد از فراغ از شهادت
برسالت بگوید اشهد ان علیا امیر المؤمنین بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذان
است اثابه بر مستحب مطلق کرده خواهد بود و چونکه جماعتی از اعاظم فقها قدس سرهم
مثل شیخ طوسی و علامه و غیر ایشان فرموده اند که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزاء
اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنابراین هر گاه موذن بعد از فراغ از شهادت برسالت
شهادت بامارت در کتاب نماید بایند خوانی اشهد ان امیر المؤمنین علیا ولی الله
موافقت بر حدیث نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال
این دو حدیث بعد از فراغ از شهادت برسالت از اجزای اذان حی علی الصلوة
حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل بترتیبی که مذکور شد هر یک را دو
بار بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل پس این دو تهلیل مجموع اجزاء اذان تمام هیجده
و اجزاء اقامه مثل اجزای اذان است بهمین ترتیب مگر آنکه یک جزء بعضی در انتهای
و یکی را انداختند اول آنست که تکبیر در اول اقامه دو بار است و در اذان چهار بار دویم

اما اذان م

انسب است که تهلیل در اخر اقامه یکبار است و در اخر اذان دوبار چنانچه بیان شد سیم ان است
که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاد بنماید قد قامت الصلاة را دوبار مبحث چهارم اذان و اقامه
اگرچه بنابر مشهور و حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت انها مهما امکن باید نمود و
خصوصا در صلوة جهریه بتخصیص در نماز مغرب و صبح بعضها در نماز جماعت نظر باینکه جماعتی از علما
رضوان الله علیهم قدس الله ارواحهم قائل بوجوب انها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه در این دعوی
اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال بانها است در جماعت و در صبح و مغرب و در نماز های
جهریه و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد و در نماز احتیاطی بوده
باشد لکن معلوم است که اذان در بعضی از اینها ساقط است چنانچه خواهد امد مبحث
که اذان و اقامه هر دو ساقط است اما موارد که اذان تنها در انها ساقط است اول
سفر است بدانکه عمل در سفر نسبت باذان و اقامه بدو طریق میشود اول ان است که ایشان
نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول باذان و اقامه
بیکی دویم ان است که ترک اذان نماید بالمره و اقتصار نماید باقامه بطریق معهود و ظاهر
اینست هر دو قسم جایز بوده باشد لکن ایشان باقامه تامه و ترک اذان بالمره اولی است
از اینکه ایشان هر دو را بجا ارند مقصوصا بنابراین افضل ان است که ترک اذان نموده بالمره
و ایشان باقامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط
در این مقام بطریق رخصت است پس اگر ایشان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل
خواهد بود نظر باینکه مستفاد است مبالغه و اهتمام در اذان در حضر بیشتر است در سفر
مبحث سیم از مواضعیکه اذان ساقط است مزدلفه است و توضیح مقال ان است که بعد
از وقوف حاج در عرفات از انجا کوچ میکنند و هنگام غروب لازم است که بعد از غروب
کوچ نمایند از عرفات بسمت مشعر و اولی این است که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده
تا وصول بمشعر و در مشعر اذان نماز مغرب را گفته ایشان نماز مغرب نماید بعد از نماز
مغرب ایشان نماز عشا بنماید بدون اذان خواه فصل متحقق شود ما بین دو نماز یا نه
چهارم از مواضع مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب
و عشا در این وقت اذان عصر و اذان نماز عشا ساقط است یعنی در صورتیکه مکلف
خواسته باشد ایشان بنافله عصر و نافله مغرب عمل نماید بلکه ایشان نماز عصر یا نماز عشا نماید

بعد از

بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در این صورت اذان عصر و عشا ساقط است بنابراین
هرگاه ایشان بنافله عصر و مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هرگاه ایشان بعد یکعت از نافله
عصر یا نافله مغرب نماید باز ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد و اما ایشان به بعضی از
تعقیبات مقرره مثل تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها پس ظاهر این است که منافی با سقوط
جمع که مناط در سقوط اذان است نبوده باشد پنجم صورت استماع اذان غیر است بدانکه
این مسئله منقح نشده بجهت صورتها متعدده اول ان است که کسیکه اراده داشت که ایشان نماز جماعت
نماید شنید الاذان کسی را که ان مؤذن اذان بجهت نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم
مسجد معینی هست در ان ائمه متعدده نماز بجماعت عمل میاورند شخصی از ائمه داخل مسجد
شد در حالتیکه مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن امام ان جماعت بوده
باشد یا غیر امام و این امام استماع ان اذان را نمود در این صورت ظاهر این است که
این امام مستمع اذان اجتزاء نموده دویم ان است کسی اراده جماعت داشت استماع اذان
از منفرد نمود در این صورت نیز ظاهر این است امام جماعت اجتزاء باستماع ان اذان منفرد
میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت بنماید بدون اذان سیم ان است که منفرد استماع
اذان نمود از مؤذن جماعت چهارم ان است که منفرد استماع اذان از منفرد نمود در این
دو صورت نیز ظاهرا اذان اکتفا باستماع ان اذان میتوان نمود پس در جمیع این چهار صورت
که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان منفرد و استماع مرید جماعت اذان
منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر این است که در جمیع اینها اکتفا در
اذان باستماع ان اذان میتوان نمود اینها در صورتی است که ایشان بنماز نمایند بهمان وقتیکه
حین استماع اذان ناوی ان نماز بوده ظاهر است اما هرگاه عدول از ان قصد نماید و خواهد
ایشان بنماز نماید بخلاف ان وقتیکه حین استماع ناوی ان بود مثل اینکه حین استماع اذان
عازم این بود که ایشان بنماز بجماعت نموده باشد بعد از ان متخوف شد خواهد نماز را منفرد
بعمل اورده باشد یا بعکس این مثل اینکه حین استماع الاذان عازم این بود که نماز منفرد ایشان نموده
باشد بعد خواهد ایشان نماز بجماعت نموده باشد یا حکم در صورت اختلاف را مثل صورت
عدم اختلاف است پس اکتفا بهمان استماع اذان نمیتوان نمود یا حکم چنین نیست بلکه ایشان باذان
در این صورت لا بد است دور نیست که در این مقام تفصیل داده شود ما بین عدول از نوعی

بان میتوان نمود

باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود و بعد از آن منصرف شد و خواهد ایشان نماز
منفرداً نماید نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم
انفراد بود بعد خواهد نماز جماعت را بعمل آورده باشد و در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان
اذان مسموع بخلاف این دو قسم ثالث پس هرگاه حین استماع اذان عازم این بود که ایشان
نماز جماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را منفرداً ایشان نماید در این صورت اکتفا بهمان
اذان مسموع میتوان نمود خواه اختیار انفراد باختیار او بوده یا باختیار نبوده باشد یا باضطرار
یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع اذان معتقد این بود که بعضی
خواهند آمد که با او اقتدا نمایند بعد بخلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر این است که
در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود خصوصاً در صورتیکه اختیار انفراد
باعتبار عدم تمکن از جماعت بوده بلکه باشد این در صورتیکه عدول از اقوی باضعف بوده
و اما هرگاه عدول از اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد
بود بعد عازم جماعت شد در این صورت میگوئیم اجزاء بان اذان مسموع میتوان نمود
خصوصاً در صورتیکه نیت انفراد باعدم تمکن از جماعت بوده باشد و محتمل است در این تفصیل
تفصیل داده شود ما بین آنکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول
حکم شود بجواز اجزاء و در ثانی بعدم جواز اجزاء تنقیح مقام مقتضی این است که بگوئیم
سامع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان
جماعت است یا اذان منفرد و علی التقادیر یا ایشان بجا نیاورده بهمان وصفیکه حین استماع
اذان ناوی آن بوده یا بر خلاف آن پس اقسام در مسئله هشت است اول آن است
که استماع اذان جماعت نموده حین استماع اذان عازم جماعت بوده و ایشان بجا نیاورده قصد
نیز جماعت می خواهد نموده باشد در این صورت بلا اشکال اذان ساقط است یعنی
حاجت باذان دیگر نیست دوم آن است که استماع اذان منفرد نموده و در حین استماع عازم
جماعت بوده و بهمان قصد نیز خواهد ایشان نماز باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر
نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند نمود سیم آن است که استماع اذان جماعت نموده و حین
استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز خواهد ایشان نماز نموده باشد چهارم آن است
که استماع اذان منفرد نموده و حین استماع عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز خواهد ایشان

نماز نموده باشد در این صورت نیز ظاهر این است که حاجت باذان نبوده باشد پنجم آن است
که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد از آن از جماعت منصرف شد
خواهد ایشان نماز منفرداً نموده باشد ششم آن است که استماع اذان منفرد نموده و حین
استماع عازم جماعت بود بعد خواهد نماز را منفرداً ایشان نموده باشد در این صورت نیز دور
نیست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد و در این صورت نیز دور نیست که حاجت باذان
دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود هفتم آن است که استماع
اذان منفرد نموده و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد هشتم آن
است که استماع اذان جماعت نموده و حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت
شد و در این دو صورت عدول از اضعف باقوی نموده و در قسم اول ظاهر این است که اکتفا
باذان مسموع نتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان را نموده باشد
باید اذان بگوید و اما در قسم ثانی پس اگر چه در صورت اجزاء اجزاء باذان جماعت شده است
در نماز جماعت لکن بعید نیست که اکتفا بآن اذان ننمود بلکه بهتر این است اذان بگوید تا نماز او در فضیلت
اذان نبوده باشد اگر کسی گوید این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت
نشود و مفروض این است که شما اکتفا بآن میتوانید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه
استماع اذان منفرد نموده و حین استماع عازم این بود که نماز جماعت بعمل آورده باشد در
این صورت اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد میتواند نمود در جماعت و در این صورت نیز چنین
خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجزاء نتوان نمود خصوصاً در صورتیکه اجزم که اجزاء
باستماع اذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این است که اگر اکتفا
چنین است لکن چونکه اجزاء و در واجبات و مستحبات تعبدیه مخالف اصل است
پس لازم است که اقتصار شود و مخالفت اصل بقدر یکه ظاهر از نص است و ظاهر این مسئله
مسئله بعد از تعمق نظر در صورتیست که اختلافی در بین قصد حین استماع اذان و قصد حین
شروع در نماز نبوده باشد پس متمسک بآن در صورت تغایر ما بین قصدین ممکن نیست
تا این باید در صورت تغایر قصد ایشان باذان نماید تا موافق سنت بوده باشد و بعبارت
اخری چونکه مقتضای حدیث صحیح لا صلوة الا باذان و اقامة این است که هر نمازی باید
باذان و اقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد و وقت استماع اذان

وقت شروع در نماز ثابت شد و اما در صورت مغایرت پس مخفی معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اذان با
باضعف بوده باشد چنانکه مذکور شد در اینجا ممکن است که تمسک شود بطریق اولی و یا
عکس آن لکن تهذیب آن موقوف است بتامل تام و عجالتا استمداد و توفیق از تبلیغ علام ببرکة
ارواح ائمه معصومین انام علیهم الاف التحیة والسلام بعد از تتمیم مطالب مذکوره مرخص نفید بلکه مقام
مقتضی آن بود که بیان اهتمام و دقائق چند بعضی مناسب این است که تنبیه بر آن شده باشد
اول آن است که استماع اذانیکه مفتی بکر ساقط از اذان است آیا استماع جمیع فصول اذان است یا استماع
بعضی نیز کفایت مینماید در این ظاهر اول است پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط
اذان دوم آن است که حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط اذان است در صورتیکه
استماع عازم نماز بوده باشد یعنی که حین استماع اذان عازم نماز بوده باشد بعد از استماع
اذان عازم شد که ایشان نماز نموده باشد ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد اگر
چه عازم نماز عقیبا از استماع اذان بدون فاصله سیم آن است استماع اذانیکه موجب سقوط
اذان میشود در صورتی است که استماع اذان نماز نعم بوده باشد که این شخص عازم ایشان
بان نماز بوده باشد که هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان نماز عصر نموده
باشد یا بعکس آن ظاهر این است که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان کفایت
میکند در اذان منفرد در صورتیکه موذن ناوی این بوده باشد که اذان بجهت نماز است پس
هرگاه اذان موذن باین قصد نبوده باشد مثلا اینکه اذان بقصد تعلیم یا اعلام کسی بوده یا استماع
اذانی که بوده باشد که خلف مسافر گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نماز منفرد نمیشود
دوم چنین استماع اذان در گوش شیر و لیستی مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسیکه
ترک اکل لحم نموده تا چهل روز یا در گوش کسیکه سوء خلقی هم رسانیده باشد و هکذا بجهة
استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود استماع اذانی است که موذن ایشان نماید بقصد ایشان
بان نماز مطلق استماع اذان اگر چه این اذان هم در دوم مذکور شد مستفاد میشود پنجم استماع
اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان موذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او
صحیح نبوده باشد خواه باخلال ببعضی فصول اذان یا باخلال ببعضی کلمات آن بلکه بعدم اخراج
بعض حروف اذان از مخرج آن ظاهر این است در هیچیک از صور مسطوره استماع چنین
اذان مسقط اذان نبوده باشد هم چنین است هرگاه در بعض از فقرات اذان کلا او بعضا تغنی نماید

ششم

ششم ظاهر این است سقوط بسبب استماع اذان در صورتی نیست که موذن مرد بوده باشد بلکه هرگاه
استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان او نخواهد نمود اگر چه اذن زن انعام
او بلکه نوعیه او بوده باشد این در حق مردان است و اما در حق زنان با بعضی ضعیفه استماع
اذان از ضعیفه دیگر نموده یا استماع اذان مرد نموده لکن انعام خود ظاهر این است که اینکفایت
میکند در حکم بسقوط اذان نفس بلکه دور نیست در بعض عامه نیز چنین بوده باشد بعضی ظاهر
این است چنانچه استماع اذان موذن جامع و اذان منفرد کفایت مینماید در حکم بسقوط اذان
منفرد چنین است استماع اذان موذن بلد نیز خواهد معلوم شد که بعد از اذان بلا فصل ایشان
بهمان نماز نماید بلکه اذان بجهت محض اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان
موذن بلد مستثنی خواهد بود از آنکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان موذن بجهت نماز
نبوده باشد استماع آن اذان موجب سقوط اذان نمیشود هفتم اینکه مذکور شد از عصر نماز
ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز ثابت است دور نیست که بعضی نماز ادائی بوده باشد
بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن تفصیلی که محتاج بیان است پس میگوییم در این
مقام چند احتمال است اول استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم نماز ادا است دوم استماع اتیانم
اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز ادا است دوم استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه
عازم نماز قضا است سیم استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم ایشان نماز قضا است
چهارم عکس این است پنجم استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز ایشان بجا
ادا است اول حکم آن مفصلا بیان شد دوم مستلزم چند صورت میشود زیرا که در نوع صلوة
و غایت ... اما صورت مخالف مثل اینکه کسی اذان گفت بجهت اینکه ایشان نماز ظهر قضائی
کند و دیگری استماع آن اذان نمود لکن عازم این است که عاجلا ایشان نماز صبح قضائی نموده
باشد این صورت حکم بسقوط اذان در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس این
متصور بدو صورت میشود یکی صورت این است کسی که مثلا ده سال قبل از این نماز ظهر
از او فوت شده و دیگری نیز نماز ظهر از او فوت شده لکن یک روز قبل هر دو در یک
وقت عازم این شده اند که ایشان نماز ظهر قضائی نموده باشند یکی بجهت قصد اذان
گفته و دیگری استماع آن اذان نمود ظاهر این است در این صورت نیز استماع اذان کفایت
در حکم بسقوط اذان نماید صورت دیگر آن است یک نماز از هر دو در یک وقت فوت

شده مثل آنکه نماز ظهر روز یک شنبه اول الثلاثه ماه از دو نفر فوت شده هر دو در یک وقت
اراده نمودند که قضا نموده باشند یکی اذان بجهة همان نماز گفت و دیگری شنید در این صورت
ظاهر این است که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع نشود پس اذان او ساقط خواهد بود دویم
نیز منصور بدو صورت میشود توافق در صنف و تخالف در آن اول مثل کسیکه اینکه کسی
اذان گفت بقصد اینکه اتیان نماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری استماع آن اذان نمود
که با عزم با اتیان ظهر قضائی و دوم مثل اینکه مستمع اذان در این فرض عازم این است که اتیان
نماز عصر قضائی نموده باشد ظاهر این است در هیچیک از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز قضا
نمیتوان نمود دوم چنین است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضائی موجب سقوط اذان نماز
ادائی نمیتواند شد خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد یا در صورت تخالف سیم
آن است این حکم بسقوط اذان در محل کلام عنقریب است بصورت استماع اذان موذن بالاتماع است
از صورت استماع و سماع اگرچه منطبق اول است لکن ظاهر این است که اختصاص بصورت استماع
نداشته بعد در صورت سماع اذان نیز اذان سامع ساقط است دوم آن است اینکه حکم چنانچه در
سماع اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه هر دو را از موذن
معتبر شنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه نیز مغنی از اقامه است و اما سماع
اذان فقط اگرچه مغنی از اذان است لکن مغنی از اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه
بعد از صدور اذان از این شخص سامع بوده باشد ظاهر این است که موجب سقوط اقامه نشود
باشد و اما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد سماع اذان احسن نیز ننموده باشد
چنانچه مفروض است مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان موذن حاضر نبود یا موذن ترک اذان
نموده اقتصار باقامه تنها نمود پس این شخص سامع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن
نیست پس اگر اتیان باذان نماید ظاهر این است که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد
پس اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید و باستماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه
حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان را
ترک نموده نماید یا نه پنجم ظاهر این است که حکم مذکور در صورتی نیست که بعد از استماع اذان
و اقامه بلا فصل یعنی مشغول نماز شود و اما هرگاه فصل مخلل در این صورت اذان و اقامه هیچیک
ساقط نیست و از دوم ظاهر این است که سقوط اذان و اقامه در صورت مسطوره من باب الرخصه

نموده باشد

نموده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان و اقامه بلکه من باب الرخصه خواهد بود پس
با استماع اذان و اقامه اتیان هر دو میتواند نمود بلکه دور نیست که عدم اجتزاء باذان و اقامه مسموع
و اتیان بانها نمودن اولی از اجتزاء بوده باشد خصوصاً با اقامه جماعت هفتم از مواضعیکه اذان ساقط
است در روز عرفه است یعنی اذان نماز عصر در این روز ساقط است خواه در عرفات
بوده باشد یا در سایر اماکن کلاً مسئله هست در این فقره آیا حکم این مختص است بصورتیکه مشغول
بدعا شود یا عام است ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگرچه
مشغول بدعای موظف در آن روز نداشته باشد ظاهر این است که سقوط اذان در اینجا
بطریق عزیمه بوده باشد پس اذان عصر در آن وقت جایز نیست هشتم از مواضعیکه اذان
ساقط است عصر روز جمعه است خواه مکلف اتیان نماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنابر اصح
جماعتی از فقها ذکر نموده اند بعضی از فقها چنین نیز بوده اند که اگر اتیان نماز جمعه نموده باشد
اذان عصر بنا ساقط است و اگر اتیان بنماز ظهر نموده باشد ساقط نیست مختار نزد حقیر عدم
سقوط است پس اذان عصر جمعه مثلاً اذان عصر سایر روزها خواهد بود اگرچه اتیان
نماز جمعه نموده باشد نهم از مواضعیکه اذان ساقط است در صورتی است که کسی داخل
مسجد شد بقصد نماز در حالتیکه اهل مسجد مشغول نماز جماعت بوده باشند خواه در اثنای
نماز بوده باشند یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند
اعم از آنکه این شخص عازم جماعت بوده باشد یا نه مثل که عازم این بود که اقتدا نماید با امام
آن جماعت یا با امام جماعت دیگر بلکه هرگاه امام آن جماعت دیگر خواهد نمود باشد با آن ساقط خواهد
بود و هم چنین است هرگاه بخواهد نماز منفرد را اتیان نماید با آن ساقط خواهد بود خواه امام جماعت
معلوم العداله پیش این شخص بوده باشد یا مجهول الحال هرگاه فرض شود که امام معلوم الفسق
بوده باشد بنابر اعتقاد این شخص در این صورت ظاهر این است که اذان ساقط نباشد
پس اقسام مسئله متعدد است اول آن است که داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا با امام
جماعت نموده باشد دوم آن است که داخل مسجد شد بقصد اینکه امامت نموده باشد بجهة
جماعت دیگر سیم آن است داخل شد بقصد اینکه نماز منفرد را اتیان نموده در جمیع این سه صورت
و همچنین داخل شد بعد اما مشغول نماز جماعت است در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شد
یا بعد از فراغ از امام از نماز لکن باقی صفوف در جمیع این سه صورت اذان بلکه اقامه نیز ساقط

باید در صورتیست که این شخص عازم ادای همان نماز بوده باشد که امام مشغول بآن بوده یا فارغ شده
باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل آنکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بوده و این
شخص عازم ادای نماز عصر یا نماز عشا بوده باشد در این صورت اذان و اقامه ساقط نیست
پس میباید ادای آن باذان و اقامه نموده باشد و اما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز عشا
بوده و این شخص عازم ادای نماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد در این صورت در بیست
که محتمل است اذان و اقامه ساقط نبوده باشد و در این مقام مباحث چند هست که بتفصیل
بیان مناسب اول آن است الخ مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط است این در صورتی
است که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده مثل آنکه نماز جماعت
در خانه است یا در صحراست چنانکه در سفر غالبا چنین است در این صورت اگر کسی در آن مکان
خواهد ادای نماز نموده باشد اذان و اقامه میباید بگوید اگرچه ادای نماز در صف جماعت نماید
مگر در صورتیکه اقتدا نماید بامام جماعت مثلا هرگاه کسی در اثنای ادای نماز جماعت میاید بکری
اراده قصد آنکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز مفتکه ملحق بصف جماعت شد امام
از نماز فارغ شده بود در این صورت این شخص ادای آن باذان و اقامه هر دو مینماید اگرچه
ادای همان نماز در بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در محلی که ادای جماعت
شود در صورتی است که جماعت در مسجد بوده باشد و در غیر مسجد چنین نیست دوم
آن است حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتی است که صلوتین متحد بوده باشند در نوع و
صنف پس هرگاه نوع نماز مختلف بود مثل آنکه امام ادای نماز ظهر نموده باشد و این شخص
مشغول ادای نماز عصر نموده باشد در این صورت اذان و اقامه ساقط نیست و هم چنین است
حال در نماز مغرب و عشا یا عکس آن یا آنکه امام مشغول بنماز عصر یا عشا است و این شخص
مشغول ادای نماز ظهر یا مغرب نماید در این صورت نیز اذان و اقامه ظاهر این است
که ساقط نبوده باشد سوم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن مختلف بصنف بوده باشد
مثل آنکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا هرگاه
امام از نماز ظهر ادائی فارغ شد و این شخص خواهد در صف جماعت ادای نماز ظهر قضائی نموده
باشد ظاهر این است که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد چهارم آن است مکان این شخص با مکان
جماعت یکی هم بوده باشد بازیچه او پس هرگاه جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در کنج

قضاء

بوده باشد و این شخص در سمت دیگر بعید از سمت جماعت بوده باشد ظاهر این است که اذان و اقامه
در حق این شخص ثابت بوده باشد چهارم آن است که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتی
است که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد
ظاهر این است که اذان و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام متحد در نوع
و صنف بوده و این شخص ادای نماز در صف جماعت نماید بنابر این پس سقوط اذان و اقامه در صورت
اعتقاد عدالت امام است یا آنکه امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم آن است
که سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شده در حال اشتغال امام بنماز ظاهر
است و اما هرگاه داخل در مسجد شد بعد از فراغ امام پس این مشتمل بچند صورت میشود
اول آن است که احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشد شبهه در سقوط اذان در این مقام
نیست دوم مقابل این است یعنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشد شکی
در ثبوت اذان و اقامه در این صورت نیست سیم آن است که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر
باقی باشند این مشتمل بر سه صورت میشود اول آن است اکثر از اهل جماعه که رفته اند اکثر اند
از باقی دوم عکس این یعنی اکثر باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از اکثر متفرق شده
اند سیم آن است که باقی از اهل جماعه مساوی با متفرق شده ظاهر این است حکم بسقوط
در جمیع ثابت است بنابر این پس بقاء بعض از صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط
کما اینکه در این مقام هست آن این است اما اطلاق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا بجهة ایشان
نیست اشتغال اولی است در صورتیکه باقی از اهل جماعت قلیل بوده باشند بلکه
عرفا نتوان گفت که اهل جماعت متفرق شده اند ثانی است در صورتیکه باقی قلیل بوده
باشند باحتمالی ان صادق باشد تفرق اهل جماعت وجه این تفصیل را انست مستفاد از جمع
مطالع الانوار لکن ظاهر این است که اطلاق بقا کفایت نماید بلکه مراد بقا بقیه عرفا دو طوایف
است که بعد از نماز باقی بمانند و اما هرگاه بعض اهل جماعت بالکل از ان باقی مانده اند و اما انقد
متفرق مثل آنکه در وقت عصر است از ادای عصر فارغ شده اند مشغول شدند بدعا
تعقیب یا احوال غروب یا در وقت صبح است بعد از فراغ از صلوتین مشغول شده اند
بجهت استفتاح تعقیب یا بجهت ضمیر بعد از فراغ از نماز عشا مشغول شدند بعبادت
در این چند صورت هرگاه داخل در مسجد شود کسی بقصد ادای نماز عصر حال غروب

بایجه ایشان نماز عشاء را در پیش نصف شب ظاهر این است که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه
صفوف متفرق نشده باشد بلکه ظاهر این است اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است
ششم آنچه مذکور شد که اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام جماعت مستجمع شرایط
اقتدا نبوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده بلکه خالی از آن نیست که آن
امام اعلم است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر از شیعه است دو وجه نیست که در این صورت
تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی به ثبوت
والشکر لله الحمید الودود هفتم آن است که آیا این حکم مختص است به رجال یا در حق نساء نیز ثابت
است تحقیق مقام مقتضی تفصیل است باین معنی که امام یا مرد است یا زن دوم چنین است کلام
در آن کس که داخل در مسجد میشود پس مسئله منطوی بچهار صورت میشود اول آن است
که امام جماعت مرد است و آن کس که داخل در مسجد میشود آن نیز مرد است این قسم همان است
که مذکور شد دوم آن است که امام جماعت مرد است لکن آنکسیکه داخل میشود در مسجد بقصد
نماز زن است در این صورت اگرچه اشکال در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر
این است که ساقط نبوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال اکد است و بالغه
را تمام در حق ایشان تا شنیده است پس دلیل دال به سقوط در حق رجال در این صورت دال
به سقوط نخواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم آن است که امام جماعت زن است
و داخل در مسجد مرد در این صورت اگرچه اشکال میتوان نمود در حکم به ثبوت اذان و اقامه
لکن ظاهر این است که ثابت بوده چهارم آن است که امام جماعت زن بوده باشد و داخل
در مسجد بقصد نماز هم زن آیا اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت بجهت
حکم بسقوط از باب تصواب بوده باشد و هم آن است که سقوط اذان و اقامه در این مقام ابا العنوان
حتم و لزوم است پس ایشان با ان جایز نخواهد بود یا بعنوان رجحان است پس ایشان با اذان
و اقامه میتوان نمود در این صورت اگرچه جایز هست لکن مرجوح است ظاهر این است اگرچه احتمال
در ترک احتیاط است ششم از موارد دیگر که با اذان و اقامه هر دو ساقط است در حق کسی است
که وارد شد دید جماعتی منعقد شده امامی مشغول نماز است جماعتی با او اقتدا نموده اند در این
صورت میتواند این شخص ترک اذان و اقامه نمود و ملحق شود بهمان جماعت در اقتدا نمودن بهمان
امام خواه در مسجد بوده باشد یا در غیر مسجد و هم چنین است حال هرگاه دید کسیکه مستجمع شرایط

امامت

امامت بوده مشغول نماز است منفردا در این صورت این شخص میتواند ترک اذان و اقامه نموده اقتدا
بان شخص نماید هشتم از مواضعیکه اذان ساقط است در بعض نمازها از آن نمازهای قضائی است
که ایشان با آنها نماید در عقب یکدیگر یکی از مطلب مقتضی این است که گفته شود تشکیکی
نیست در اینکه چنانچه اذان و اقامه ثابت و راجح است در نمازهای ادائی ثابت و راجح است در
نمازهای قضائی نیز این هرگاه ایشان بنمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است لیکن عجب
نمازی اذان و اقامه بگوید اما هرگاه ایشان با آنها متصل بهم نماید در این وقت ایشان با اذان
و اقامه بنماید در نماز اول و در بقیه نمازها اگرچه ده روز بوده باشد اقتصار بنماید با اقامه
تنها با انجمله که رجحان ایشان با اذان در بعض نمازها اول در صورت مذکوره معلوم نیست و معتبر
در این ایشان بان نمازهای قضائی است عقب هم دیگر بدون فصل خواه در موضع واحد بوده
باشد یا در مواضع متعدده کما که هست در این مقام این است آیا این حکم مختص است
نماز قضا از خود این شخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل
نمازیکه بر این شخص لازم شده باشد باجاره مثلا ممکن است در این مقام تفصیل داده شود
در نمازیکه بر این شخص لازم شده باجاره ما بین آنکه این نماز عباتی که از منوب عنه فوت
شده پس فعل نایب تدارک آن نماز است که فوت شده از منوب عنه یا خیر چنین نیست
اگر اول است در این صورت بگوییم حکم این است که مذکور شد در صورت ایشان بصلوة متعدده
مع التوالی اذان در بعض نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوییم اذان ثابت است در هم
نمازها خواه ایشان نماید متوالیه یا با فاصله و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که سه موضع است
که اذان ثابت است و سه موضع از این سه موضع اقامه ساقط است خلاف شش موضع دیگر
که اقامه ثابت است پس شش موضع اذان تنها ساقط است و سه موضع اذان و اقامه هر دو
ساقط است نهم هرگاه کسی ایشان با اذان و اقامه نمود بنیت آنکه ایشان نماز فرادی نموده
باشد بجهت آنکه کسی نبوده که جماعت با او منعقد شود باداء او بجماعت نبوده بعد از آن
مخفی شد خواست نماز جماعت ایشان نماید نموده باشد در هر دو صورت ظاهر این است که
اکتفا بان اذان و اقامه که از او صادر شده میتوان نمود بلکه تا دیر سنت معروف است با اذان
و اقامه دیگر خواه همین شخص اعاده اذان و اقامه نماید بنیت جماعت یا دیگری ایشان با آنها نماید
نزاع نیست در این مقام ما بین آنکه خود این شخص خواهد اقامه کند یا اینکه کند دیگری لکن ثانی

در صورتیست که اذان و اقامه از امام یا از غیر امام بقصد جماعت صادر نشده باشد و الا احاطه
باذان و اقامه دیگری نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد و توضیح مطلب مقتضی اینست
که گفته شود کسیکه اتیان باذان و اقامه نمود بقصد آنکه منفردا اتیان بنماز نموده باشد بعد
رای او قرار گرفت که اتیان نماز بجماعت نموده باشد یا این نحو که امام امامت نماید یا اقتدا نماید
بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه ضرورت در قسم اول امام اکتفا باذان و اقامه که از او
صادر شده بقصد انفراد نمیتواند نمود و در قسم ثانی بالعکس که اماما نمیکند اکتفا باین اذان که
از ماموم صادر شده بنیت انفراد نمیتواند نمود لکن اگر در صورتیست که امام استماع این اذان را
نموده باشد یا استماع نموده باشد لکن حین استماع عازم جماعت نبوده باشد و اگر استماع
نموده باشد در وقت استماع ناوی جماعت بوده در این صورت ظاهر اینست که اکتفا
میتواند نمود چنانچه سابق مفصلا بیان شد **بحث ششم** دخول در نماز یا با اتیان باذان
و اقامه است یا با اخلال بهر دو یا باتیان باذان تنها و اخلال باقامه یا بالعکس است و در صورت
اخلال بهر دو یا به بعض اخلال منحصرا خواهد بود یا ساهیا پس اقسام مسئله هشت است
اول آنست اتیان باذان و اقامه هر دو نمود بعد از آن شروع بنماز نموده معلوم است این کل
اقسام و تفصیل آنها است محل کلام در این مقام نیست دوم آنست که اخلال بهر دو نموده عامدا
و شروع بنماز نموده ظاهر اینست در این صورت قطع نماز در حق منفرد بجهت اتیان باذان و اقامه
جایز نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگرچه
قبل از شروع در قرائت بوده باشد سیم آنست که اخلال باذان و اقامه نمود ساهیا بعد از
دخول در نماز متذکر شد در این صورت اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر اینست
قطع نماز بجهت درک اذان و اقامه جایز نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع
رکعت اول ظاهر اینست قطع نماز در حق منفرد در چنین صورت جایز بوده باشد بجهت
اتیان باذان و اقامه بعد اتیان هر دو لازم لابد است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در
این صورت بجهت درک صلوة باذان و اقامه مستحب خواهد بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است
چهارم آنست که ترک اذان نموده عمدا بعد اتیان باقامه شروع بنماز نموده یا عکس اینست
یعنی اتیان باذان نموده و ترک اقامه نموده عمدا و شروع کرد بنماز و این در صورت نیز قطع نماز جایز
نیست پس اتمام آن لازم خواهد بود پنجم آنست که اتیان باذان نموده لکن اخلال باقامه

نموده

نموده سهوا و شروع بنماز نموده ششم عکس اینست یعنی اخلال باذان نموده سهوا و اتیان باقامه نموده
شروع در نماز نموده در این دو صورت نیز ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد پس حکم
قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود در یک صورت که مذکور شد کلامیکه در این
مقام هست اینست که آیا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز
ثابت است مختار نزد حقیر اولی است اگرچه جماعتی قائل بثبوت در هر دو شده اند **بحث هفتم**
در بیان وقت اذان است بدانکه اذان هر فریضه میبایست بعد از دخول وقت آن فریضه
اتیان شود بنا بر این پس اتیان باذان قبل از دخول وقت فریضه جایز نبوده باشد
چنانچه در واقع چنین است ولی استثنا شده از این قاعده دو مورد یکی اذان نماز صبح است
که مشهور ما بین فقها آن است که تقدیم آن بر صبح جایز است لکن فرموده اند مستحب است اعاده آن
است بعد از صبح دوم اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقها آن است که تجویز نموده
باشند اتیان بآن را قبل از زوال مثل عمدة الفقهاء ابن حمزه و قاضی ابن البراج و ظاهر ولی
نیز این جا ظاهر یا آنکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و اذان نماز جمعه
لازم است قبل از خطبتین بوده باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم آن است که
اتیان باذان صلوة جامعه جمعه شد چنانچه شد قبل از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر صبح اگرچه
مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از صبح لکن تقدیم دو خطبه جمعه بر زوال بنا بر مختار
مسلم نیست بعضی تنبیه بر موضوع خلاف در مسئله بود بنا بر این جمعی که از کلمات
بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح چنانچه
مختار بود مگر تا بیعت بعضی از اعاظم مذکوره **بحث هشتم** در امور معتبره در مؤذن و امور
مستحبه در او است اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از مؤذن و همچنین در اعتداد
غیر او باذان او پس آن چند چیز است اول عقل است پس اذان مجنون درست و صحیح
نیست و همچنین اکتفا باذان او نمیتوان نمود دوم اسلام است پس اذان از کافر صحیح
نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد یا منکر ضروری از ضروریات دین سیم
ایمان است پس اجتزا باذان صادر از مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات
صادره از آنها صحیح نیست احادیث معتبره در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک
الجبار بسیار است مناسب اینست که اینمقام مشروحا شود یا بعد جملهٔ اذان تا اطلاع از اینکه

حیوة قلوب شیعیان آنحضرت باشد که جهان خالی از حجت نشود از جمله آن احادیث حدیثی است که شیخ صدوق
روایت نموده از ابی حمزه الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیهم
که آنحضرت در وقتیکه جماعت از شیعیان ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار مشرف بودند
فرمود کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض کردیم خداوند عالم جل شانه و رسول
خدا و پسر رسول خدا علیهم السلام داناترند باین امر آنحضرت فرمودند بدرستیکه افضل بقعات
زمین مقدار از زمینی است از مسجد الحرام که واقع است ما بین حجر الاسود و مقام حضرت ابرهیم
هرگاه کسی عمر آن مقدار عمر حضرت نوح ع بوده باشد که عبارت از نهصد و پنجاه سال
بوده باشد کل روزهای این مدت را صائم شود و شبها را مشغول عبادت شود
در آن مکان شریف بعد از آن بمیرد و معرفت بولایت و امامت ما نبوده باشد ابدا این همه
طاعات مطلقا مفید نفعی بحال او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثی است
که ثقة الاسلام روایت نموده از محمد بن مسلم از کاشف دقایق علوم الاولین و الآخرین
جناب حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرموده هر کسی که اطاعت خداوند عالم جل جلاله
نمود در آنچه جناب باری عز شانه امر بآن فرموده و در اتیان آن طاعت غایت مشقت
را متحمل شود و امام و پیشوای از جانب خداوند عالم عز شانه بجهة او نبوده باشد
پس سعی عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد
بود و اعمال صادره او مبغوض خداوند عالم عز شانه خواهد بود مثال و حال چنین
شخصی مثال و حال گوسفندی است که گم شده باشد از شبان خود و گله که در آن بود
پس طلب کند گله را که در میان آنها بود بقیه روز را و چون شب داخل شد دید گله را
چنین فهمید که این همان گله است که در میان آنها بود پس میل نمود بسوی آنها و مغرور شد
بآنها شب را در میان آنها و در خوابگاه آنها ماند تا آنکه صبح شد شبان گله خود را
بچراگاه روانه نمود فهمید این شبان او و گله او نیست پس بار دیگر طلب کرد با تحیر و حیرت گله
خود را پس دید گوسفندان دیگر را و شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد بآنها پس
فریاد زد باو شبان [illegible] ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی گم شده
از شبان و گله خود پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبان بجهة او نیست که دلالت
کند او را بچراگاه و برگرداند او را از چراگاه بسوی خوابگاه او پس بآن تحیر و حیران خواهد بود

تا آنگاه

تا آنگاه که گرگ برسد و ببیند چنین گوسفند بی حافظی و غنیمت داند بی حافظی او را پس صید نموده بخورد
او را پس حضرت خطاب فرمودند بمحمد بن مسلم قسم بخدا ای محمد کسی که صبح کند از این امت امام
ظاهر و عادل بجهة او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده خواهد بود
گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حال مرده خواهد بود بکفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه
ائمه جور و متابعین ایشان معزول اند از دین خداوند عالم جل شانه و خودشان و دیگران را گمراه اند
گمراه نموده اند پس اعمال ایشان که از آنها صادر میشود مانند خاکستری است که باد شدیدی
بآن وزد و همه را پراکنده کند پس بجهة عامل چیزی از عملش باقی نخواهد ماند و احادیث در این
باب بسیار است اراده این دو حدیث در این مقام کافی است چه علم از امور معتبره در موذن
ذکورت موذن است پس اجزا کردن رجال بسماع اذان از زن ثابت نیست اگرچه آن
زن از محارم مرد بوده باشد لکن این در صورتی است که زن اذان بجهة نماز خود بگوید
کلام مشکل در این مقام همین است اینجا است زنیکه محرم جماعتی از رجال بوده باشد
چنین زنی از محارم او و اولاد و هم صنف که اذان بگوید بجهة نماز جماعة بعضی از محارم خود یا اقربای
نساء اینجا است مسکهم مسئله منصوص بخصوصه نیست و هم بگو آن است که جماعت از
اصحاب مثل شهید ثانی نقل کرده اند صلاة مسنده رجوع امامة بجهة آنها نماید اول یکی از آنها
از محارم آن اولی است ظاهرا این است در این صورت در چنین جماعت اکتفا باذان
چنین زنی میتوان نمود و دوم آن است که هر چند مسئله باشند و زن ضعیفه که از
محارم همه آنها است مثل آنکه مادر یا خواهر یا عمه آنها است یکی از آنها امامت نکند
سایرین اقتدا میکنند باو و اذان زن که از محارم آنها است معتبر است یا آن امام میبایند در همان
مکان طلب این است آیا در چنین صورتی میتوان قرار داد که اکتفا باذان چنین جماعت نماید
بآن حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهرا از محقق در شرایع و نافع و معتبر عدم جواز است
و مرجح بر در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید منیر الهتا جواز است و این دو رنیت لکن
احوط اولی است صورت ثالثه آن است که زن امامت زنان میکند در این صورت اگر زن دیگر
امامت نمیکند همان زن ایشان با اذان و اقامه نماید از برای سایرین زنان که اهل جماعت باشند
اکتفا نمودن باذان و اقامه او با اشکال است و این مطلوب است احادیثیکه دلالت میکند
بر جواز امامت زن بجهة سایر زنان دال بر این مطلب است علاوه منصوص است کلام

موجب ظن نه علم حاصل میشود از حدیث این است که خطاب مخصوص انبیا و رسالت و حضیض بوده‌اند
امر و نهی را که اذان و اقامه گفته که امام زنان سلسله خود بوده باشد و اما اظهر آنست
که امامت میکند و سایر زنان باذان زن دیگر پس ظاهر اینست که جایز بوده بلکه دور
نیست مسئله محل خلاف نبوده باشد پنجم از امور یکه معتبر در مؤذن آنست که ممیز بوده باشد
پس جواز اعتدا باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده باشد بشرط
آنکه ممیز بوده پس اعتداد باذان غیر ممیز ممیزان نموده و اما امور مستحبه در مؤذن پس
آن نیز چند امر است اول آنست که مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحب است که بکسی
تعیین نماید بجهة اینکه باذان خواه بجهة اعلام بشعایر الاسلام بوده باشد یا بجهة اذان
جماعت مستحب آنست که این شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور شد مقتضی اینست که
این استحباب در حق غیر مؤذن است یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعة یا غیر ایشا
اینست کسی را که نصب نماید بجهة اذان عادل بوده باشد و ممکن است استحباب
نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است در حق شخص عادل که این منصب را قبول
نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل بوده باشد مستحب در حق او اینست که خود را عادل
نماید بتحصیل حالتی که مانع از اقدام معاصی است و داعی باقدام بطاعات است بجهة
اذان گفتن نظر بآنکه شارع امر نموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده
باشد اگرچه این طلب از شارع از باب ندب و رجحان بوده نه حتم و الزام پس استحباب
چنانچه نسبت بناصب مؤذن هست نسبت بخود مؤذن نیز هست بر طبق آن دو معنی
که مذکور شد دویم از مستحبات آنست که مؤذن حسن الصوت و رفیع الصوت
بوده باشد این معنی هم ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده باشد چنانچه نسبت
بخود مؤذن یعنی مستحب است چنین کسی این منصب را قبول نماید چنانچه مستحب در حق
دیگران اینست چنین کسی را نصب نمایند بجهة اذان گفتن سیم آنست که مؤذن بینا
بوده باشد یعنی کور نبوده باشد این استحباب هم ممکن است نسبت بخود مؤذن بوده
باشد چنانچه در حق ناصب است چهارم آنست که بصیر بطارف باوقات بوده باشد
پنجم آنست که مؤذن در حال اذان بایستد در موضع مرتفع ششم آنست که مؤذن در
حال اذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند در امر آخر از امور مذکوره چنانچه در حق مؤذن

ت

ت که مضطرب بوده باشد بجهة اعلام ممکن است در حق مؤذن جماعة نیز مستحب بوده باشد
و اما هفتم مجمل این است که مختص بوده باشد بمؤذن اعلامی و مستحب در مؤذن جماعت
چندان تفاوت را نمیتوان اثبات نمود و مع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز مرعی شود چه بلکه حسن
خواهد بود را ما موقوف در موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان اعلام است و در مؤذن اذان
و در مؤذن جماعت مطلوب نیست مگر در صورتیکه فرض شود که از حال ماموین چنین
بوده باشد که استماع ماموین موقوف بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان مرتفع و احتمال
نفید اگر مفتوح شود حاجة باین تخصیص نخواهد بود و اما کون بطهارت پس این مطلوب
در حال اذان گفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان نماز هفتم
از امور مستحبه قیام در حال اذان است از برای مطلوب است مطلقا اگرچه مؤذن جماعت
بوده باشد هشتم استقبال است یعنی مستحب اینست که مؤذن مطلقا اگرچه منفرد بوده
باشد در حال اذان گفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام
استقبال در آن بیشتر است و ابن براج از قدما قایل شده بوجوب رعایت
استقبال و قیام در حال اذان در حق مؤذن که اذان جماعت گوید مخفی نماند امور ثلثه
مذکوره که عبارت از طهارت و قیام و استقبال بوده باشد چنانچه مطلوب است در
اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر اینست که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد
یعنی جایز نباشد که ایشان باقامه نمایند با عدم طهارت و این قول ظاهر میشود از جماعتی علما
از قدما و متاخرین مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن
براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و استقبال در حال
اقامه این نیز محل خلاف است مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه قایل شده بوجوب قیام
و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن جماعة قایل شده بوجوب آنها در اقامه در صلوة
جماعت و ظاهر از صدوق در مقنع و شیخ مفید در مقنعه وجوب آنها است در اقامه مطلقا
در حال اختیار و این ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه پس در مسئله چند قول است اول
استحباب قیام و استقبال است در اقامه مطلقا و این مشهور است دویم وجوب آنها است
در اقامه کذلک و این ظاهر میشود از مقنع و مقنعه و نهایه سیم تفصیل است ما بین جماعت
و فرادی در وجوب است در اول و استحباب است در ثانی و این مختار ابن براج است چهارم

افضل فصلهاست مابین قیام و استقبال با استحباب اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است
و ظاهر مشهور از متقدمین شیخ در مبسوط نظر به آنکه در اول اگرچه تصریح فرموده باستحباب
قیام و استقبال در حال اذان و اقامه لکن بعد از آن فرموده که مکروه است که بگوید اذان
خود را نشسته در حال اذان لکن این مبطل اذان نیست و اما اقامه پس جایز نیست در آن
از استقبال قبله مختار متأخرین است لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از قیام و استقبال
است در اقامه اگرچه در غیر جماعت بوده باشد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد
که قیام و استقبال بنابر مختار از جمله چیزهایی است که مستحب است در هر یک از اذان
و اقامه پنجم از امور یکه مستحبات است در هر یک از اذان و اقامه وقف نمودن است در اواخر
هر فصل از فصول اقامه بعدم اظهار حرکت یا قطع نفس یا با اظهار فصل مابین فراغ از کلمه و شروع
کلمه دیگر بلکه با عدم هیچ یک در صورتیکه حکم کرده شروع کرد باید منتج بخواهد وصل باشد
بعبارة اخرى در غیر قد قامت الصلوة در مرتبه ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه نیز در اذان نظر
باستحباب ثانی بعد از آنچه مذکور خواهد شد ششم از امور یکه مستحبات است در هر یک
از اذان و اقامه بنابر اظهر فاضل ابن براج در مهذب ذکر فرموده این است که بعد از فراغ
از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و بعد از فراغ
از حی علی خیر العمل در مرتبه بگوید آل محمد خیر البریه و بعد از قد قامت الصلوة در اقامه
بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة اعط محمدا سؤله یوم القیمة و بلغه
الوسیلة من الجنة و تقبل شفاعته فی امته و شیخ در مبسوط ذکر کرده [illegible]
علی الصلوة مرسلا نسبت بجناب رسول خدا هفتم از امور مستحبه تأنی در اذان است
در حین تلفظ بفصول و هم چنین تأنی ما بین فصول آن یعنی در حین تلفظ بعضی با تأنی [illegible]
تلفظ نماید و هم چنین تأمل نماید بین فصلین نماید بخلاف اقامه پس مستحب در آن سرعت نمودن
است در تلفظ و در ترک تأمل ما بین فصلین هشتم مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا
اگرچه اذان منفردی باشد و در احادیث ترغیب باین بسیار شده است و مذکور در احادیث
این است که رفع صوت در اذان باعث رفع مرض و کثرت اولاد است محمد بن راشد روایت کرده
از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم بجناب امام رضا از مرض و از بی اولادی
حضرت امر فرمودند بلند نمودن صدا را در اذان در منزل خود و من نظر بجز نموده حضرت چنین کردم

خداوند

شانه

خداوند عالم مرض را از من دفع نمود و اولاد من بسیار شد محمد بن راشد گفت من دائم علیل
بودم و هم چنین جماعتی از عیال من پس چنین بود بعد از آنکه این را شنیدم از هشام رفع
صوت نمودم در اذان پس خداوند عالم رفع مرض از من و از عیال من فرمود و جماعتی از فقها
حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه که ذکر نموده باشد فرموده اند مثل تکبیر و شهادتین
و تهلیل و با حی و همچنان نیست نهم مستحب است فصل مابین اذان و اقامه بدو
رکعت نماز یا بسجده یا بجلسه یا بتسبیح و تحمید یا با دعا یا بگام و سجده و جمله بنابراین در
نماز ظهر اول شش رکعت نافله را اتیان مینماید بعد از آن اذان میگوید بعد از اذان دو
رکعت باقی از نافله ظهر را بجا می آورد در وقت اتیان با اقامه نماید و هم چنین در اذان
عصر بعد اذان نماز عشا اول اتیان بدو رکعت نافله مغرب مینماید بعد از اذان عشا میگوید
بعد از آن اتیان بیک رکعت باقی از نافله مغرب مینماید در وقت اتیان با اقامه نماز عشا
مینماید و در نماز صبح اول اذان میگوید و بعد از آن اتیان بدو رکعت نافله صبح مینماید
بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنابراین در نماز مغرب چون نافله آن مؤخر است فصل
ما بین اذان و اقامه از نماز نیست بلکه فصل ما بین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز از
امور دیگر که بعد باین اشاره شد میباید بشود اینها در صورتی است که اتیان نوافل نماید
و اگر نافله بجا نیاورد یا وقت نافله منقضی شده باشد فصل ما بین اذان و اقامه بغیر نماز
نماید بجا مستحبات فصل ما بین اذان و اقامه در غیر اتیان نافله مغرب بدو رکعت نماز
یا جلوس یا بسجده یا تحمید مثل آنکه بگوید الحمد لله رب العالمین و اگر اکتفا بالحمد لله نیز
نماید خوب است یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بکلام بدانستن هر یک که اتیان نماید مؤدی سنت
خواهد بود لکن ظاهر این است که فصل به دو رکعت نماز افضل از بقیه بوده باشد سیما از سجده
و هکذا [illegible] اخبار رخصت است در این وقت [illegible] اللهم اجعل قلبی
بارا و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر نبیک محمد مستقرا و قرارا و در بعض از نسخ [illegible]
بارا و عیشی قارا [illegible] که صورت این دعا بنابر حدیثی که در کافی مذکور است در حال [illegible]
جلوس است بنابراین [illegible] مشکلات بلی مرحوم شیخ [illegible]
در کتاب مصباح فرموده مستحب است که این دعا را در سجده ما بین اذان و اقامه بخوانند بنابراین

در حال خود نیز بعید است پس خواهند انتظار در حالت جلوس و مجیء مثل اینکه در حال قیام
مطلقا یا بعد از اختیار کلام چنانچه متعارف شده بعضی از فقها مشکل بلکه وجهی ندارد
و اما تفسیر بعضی آنکه با اسم فاعل است معنی ظاهر آن است خصوصا [illegible] قلب را
محض [illegible] مرا مستقر [illegible] که [illegible] نشود [illegible] که وجه [illegible]
پس در حالیکه من مستقر باشم در مکان یعنی علاج نشوم در تحصیل [illegible]
از بلد خود به بلد دیگر و اجعل [illegible] یعنی بگردان [illegible] مرا [illegible]
و اجعلني عند قبر نبيك [illegible] مستقرا یعنی بگردان از برای من [illegible] در جوار نبی تو [illegible]
است که مراد از قرار [illegible] باشد [illegible] مستقر [illegible] در دنیا [illegible] ثم [illegible]
في الآخرة مستقرا الآخرة دار القرار یعنی بگردان [illegible] در دنیا و آخرت در جوار نبی تو
بدانکه در این صحبت چند فایده است تنبیه با آنها مناسب است اول آن است که استحباب فصل
مابین اذان و اقامه با امور مذکوره ظاهر این است در حق خود مؤذن بوده باشد یعنی در حق
غیر مؤذن از آنجا که استماع اذان [illegible] حکم باستحباب این [illegible] نمود اگرچه مستفاد
از اهل جماعت بوده باشد چنانچه [illegible] در مطالع الانوار بیان شده است دویم آن است
که معلوم شد از جمله امور مذکوره [illegible] است در صورتیکه مکلف اختیار آن نمود و در آن [illegible]
هرگاه [illegible] سجده شکر بلکه مستحب است در عقب صلوة [illegible] سبب دیگر نماید ظاهر این
است [illegible] حاصل شود سیم بیان شد که فصل مابین اذان و اقامه نماز مغرب مثل
فصل مابین اذان و اقامه سایر صلوات نیست بلکه مستحب است در آنجا فصل شود به
با جلوس یا به تسبیح یا به سکوت [illegible] از کلمات فقها [illegible] شده در آنجا مذکور شد بلکه
در جمله از عبارات [illegible] شده [illegible] مثل عبارت شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان و [illegible]
بسیاری از کلمات فقها آن است که جلوس در آنجا مستحب نباشد لکن در حدیث مبالغه در استحباب
جلوس در آنجا [illegible] شده مضمون حدیث این است [illegible] که [illegible] در مابین اذان مغرب و اقامه
آن مثل کسی است که [illegible] در راه خدا [illegible] چهارم مکروه است حرف
زدن مابین فصول اذان و هم چنین مابین فصول اقامه و اما تکلم بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع
در اقامه پس ظاهر این است که کراهت نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث زجر امر

بتکلم

بتکلم شده مابین اذان و اقامه و احادیث موثقی است که مروی در تهذیب و فقیه است مضمون آن
این است هرگاه اراده نمازی نمودی پس اذان و اقامه بگو و فصل مابین اذان و اقامه واقع
بساز به جلوس یا به تسبیح یا بکلام مجملا حرف زدن اگرچه مکروه است مابین فصول اذان و اقامه
لکن مابین اذان و اقامه یا بآن معنی بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه ظاهر این است
که مکروه نبوده باشد مگر در نماز صبح در آنجا تکلم بعد از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه
نیز مکروه است تفصیل مطلب مقتضی این است که گفته شود در آنجا سه مقام است اول تکلم
در اثنای فصول اذان است تأمل در کراهت این نیست اگرچه ظاهر میشود از [illegible]
با انتفاء کراهت در آن دویم تکلم در مابین اذان و اقامه است کراهتی در این نیست مگر مابین اذان
صبح و اقامه آن سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است تشکیکی در کراهت آن نیست بلکه کراهت
در این مقام اشد است از کراهت مابین فصول اذان بلکه ظاهر جماعتی از اعاظم فقهای اصحاب حرمت
است مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی و جمله [illegible] شیخ طوسی در تهذیب و نهایه و [illegible]
در غنیه و [illegible] اگرچه ضعیف است لکن اجتناب اولی است [illegible] احتیاط [illegible]
و هرگاه کسی این کراهت را بعمل آورده که در اثنای اذان بوده باشد ظاهر این است مقتضی
اعاده اذان نشود یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست [illegible] بتکلم [illegible] نماید
[illegible] بوده باشد در این صورت اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهة
تکلم بلکه بجهة اخلال بموالات و هم چنین است هرگاه سکوت طولانی در اثنای فصول اذان
بعمل آورده که منافی با صدق مؤذن بودن بوده باشد در این صورت نیز اعاده اذان نماید
و اما اگر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد این مقتضی اعاده اقامه است یعنی مستحب است
که اعاده اقامه نماید مخفی نماند این کراهت تکلم در اثنای اذان و اقامه در حق مؤذن و مقیم است
و اما غیر مؤذن و مقیم از اهل جماعت ظاهر این است که کراهت در حق ایشان ثابت نبوده باشد
مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه نظر بآنکه تشکیکی در حرمت تکلم نیست
خواه در حق کسیکه اقامه میگوید یا دیگری بلکه جماعتی از اعاظم فقها مثل سید مرتضی
و شیخ طوسی در نهایه و مبسوط و ابن حمزه و جمعی تصریح نموده اند بحرمت تکلم [illegible] در حق کل
اهل جماعت که مطلع شده باشند بر [illegible] قد قامت الصلوة از مقیم مگر کلامی که متعلق باشد به
امام بوده باشد یا تسویه صفوف [illegible] صحیح است در این مطلب بنابراین [illegible]

اخبار مقتضی احتساب آن نباشد و از جمله مکروهات در اثنای اذان التفات نمودن مؤذن است بتمام
بدن بجانب یمین و یسار اگرچه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه
تنها پس کراهت آن معلوم نیست و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است
پس در این مقام دو مقصد است اول در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت
ترجیع بر پنج قول قول اول آنکه اقوی آن است که ترجیع عبارت است از تکریر تکبیر و شهادتین
است در اذان و ثانی آنکه عبارت است علاوه بر چهار تکبیر بعد شهادتین و بعد شهادتین این قول ملا شیخ
است در مبسوط و ابن براج در مهذب و دویم آن است که ترجیع عبارت است از تکریر شهادتین
دو مرتبه دیگر این قول خلاف و جامع و نحو بود تذکره و منتهی است سیم آن است که ترجیع عبارت
از تکریر فصلی از فصول اذان است این ظاهر میشود از شیخ شهید در ذکری چهارم آن است
که ترجیع عبارت از تکریر شهادتین است جهرا بعد از آنکه اخفات نماید آنها را این ظاهر میشود از
صاحب مغرب و صاحب قاموس پنجم آن است که ترجیع اذان عبارت از تردید صوت است
در حلق در حین تلفظ بفصول اذان و این ظاهر میشود از صاحب صحاح و صاحب قاموس نیز
تفسیر باین معنی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بیان اقوال است در حقیقت ترجیع و اما
حکم آن پس کلمات فقها در این نیز مختلف است جماعت از فقها حکم بحرمت فرموده اند و بسیاری
حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام این است اگر مقصود آن شخص در اتیان بتکریر علاوه
از آنچه معهود در شریعت مطهره است تشریع باشد از حیث اعتقاد شرعیت آن اتیان بنماید تا باید
کسی تامل در حرمت آن نماید نظر باینکه اذان در شریعت عبارت از فصول معینه و اجماع شیعه
عبارت از فصولیست که سابق بیان شد و اتیان علاوه بر آن تشریع و بدعت است اگرچه تکریر
اگرچه تکبیر خود از فصول بوده باشد پس حرام خواهد بود و اگر باین قصد نبوده باشد پس
اگر تکریر شهادتین است حکم بکراهت نتوان نمود نظر باینکه اینها اعظم اذکار است بلکه تامل
در رجحان اتیان بآنها در اثنای نماز نیست تا عدم کراهت پس عدم کراهت در اثنای اذان بطریق
اولی خواهد بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیل است نظر بتفسیر ذکری در این صورت دور
نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه این تکلم است در اثنای اذان این بنابر تفسیر خامس بود
و اما تفسیر خامس پس در این نیز محتاج بتفصیل است باین نحو اگر تردید صوت بحدیست
که موجب اندراج در غنا شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر باین حد نیست حکم بحرمت

حکم بکراهت

حکم بکراهت نیز نمیتوان نمود مقام ثانی در تثویب است کلام در این نیز در حقیقت و حکم آن است
اما اول پس آنچه از مغرب اللغة ظاهر میشود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم و تثویب
جدید تثویب قدیم عبارت است از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه
و تثویب جدید عبارت است از الصلوة الصلوة او قامت قامت الحیث مضمون عبارت
او مشخص از کلام او نمیشود که آنچه را حکم کرده که تثویب جدید است علامتی دیگر است
ممکن است که مراد آن باشد که در بعض بلاد و دعاة متداول است چنانچه در دو عشیره
و بعد استماع نموده ایم و آن این است در اواخر شب قریب بصبح مؤذن در کوچها و در خانها
راه میرود میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است که در غیر صلوات یومیه بوده باشد که در
حین دعوت بآن نماز مثل الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس تفسیر تثویب باین
نحو نموده التثویب التعویض و الدعاء و تثنیة الدعاء و ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم
و تثنیه تثویب عوض دادن است بعبارة اخری ثواب دادن است و خواندن لسوی
نماز است بار دیگر خواندن لسوی آن است یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة
خیر من النوم و اما فقها در این مقام همین معنی اخر است لکن بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب
صحاح گفته تثویب در اذان فجر آن است که بگوید مؤذن حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه
و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابی محذوره بجای
مهمله ذال معجمه که او گفته عرض کردم بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلیم سنن اذان کن
حضرت اذان را ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح بوده باشد
بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت نموده از بلال که جناب
رسول خدا صلعم فرمود تثویب مگو در هیچ نمازی مگر در نماز صبح و در صحیح شیخ در بعضی ذکر
تثویب فرموده در اذان نماز صبح و اذان عشا و حکم بکراهت این فرموده و در خلاف فرموده
جمیع فقهای یعنی فقهای عامه گفته اند که در اذان نماز عشا تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح
بن ابی حی که او گفته این مستحب است در اذان نماز عشا و نماز صبح و اما در اذان پس دو
نقل فرموده از جماعت از علمای عامه که فرموده اند تثویب عبارت است از تکرار شهادتین
دو مرتبه و فرموده هذا اصل لا نظیر و اما آنچه را از جماعت از اصحاب ما نقل فرموده مشخص
حقیقی در این وقت نیست که کیا اند بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف

علمای شیعه است بر اینکه تثویب عبارتست از الصلوة خیر من النوم است بلکه کلام ابن حمزه در وسیله
مشعر باینست که تثویب مغایر آن بوده باشد المحذور ثلثة التثویب و قول الصلوة خیر من النوم
نظر باینکه عطف این قول بر تثویب ظاهر در مغایرت است بلکه کلام در ان صریح صحیح در
مغایرت است نظر باینکه هرگاه این قول از نظر ان مرحوم مغایر با تثویب نمیبود پس عدد
محظورات دو میبود نه سه اول آنکه ثلثه در کلام آن مرحوم تثویب است دوم گفتن الصلوة
خیر من النوم است در اذان صبح سیم تکلم است در اثناء بعد از قد قامت الصلوة و اینکه آن
پس از کلمات علماء ما ظاهر میشود اختلاف در این بر قول اول بالجنبات که حکایت
شده از او که نموده باکی باثبات باین دعا در اذان صبح نیست دوم قول بکراهت است و این
ظاهر میشود از سید مرتضی در انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و بعض هم
حرمت است و این قول مرحوم شیخ است در خلاف و ابن حمزه در سرائر و صاحب جامع و علامه
بعد از ایشان و حقیقت حال منحصر میشود از آنچه در ترجیح مذکور شد باینکه کار کسی که قصد
مشروعیت اثبات آن نماید تشکیک در حرمت آن نیست ولی اگر قصد در این داعی اجماع
نموده نظر باینکه شرعیت ثابت نیست مؤید این مطلب خبری است در کتاب سرائر الصدور
الجامع الاصول که از کتب معتبره عامه است مذکور است حاصلش آنست که در آن کتاب
نقل شده از مالک که او نقل نموده که مؤذن در عهد خلیفه ثانی آمد نزد او که اورا اعلام
نماید بجهت حضور در نماز صبح پس یافت اورا در خواب پس آن مؤذن بجهت تنبیه خلیفه
ثانی و بیدار نمودن او گفت الصلوة خیر من النوم پس خلیفه ثانی این را پسندید و او را خوش
آمد پس امر کرد که این کلام را داخل در اذان صبح نماید و در همین کتاب مذکور است که
نقل از ابی داود و ترمذی نموده که ایشان از مجاهد نقل نموده اند که او گفت که من با عبد الله بن
عمر داخل مسجد شدیم و عبد الله بن عمر اذان گفت در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول
الصلوة خیر من النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبد الله بن عمر از مسجد گفت مارا
از نزد این مبتدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد و بجا آورد کسی که اثبات این کلام
بقصد شرعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر این است کلام فی تلک ترجیح
باین و کسی باین جهت نموده باشد مکروه خواهد بود نظر باینکه آن تکلم است در اثنای اذان ظاهر
این است کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد و این مسلم است پس نزاع لفظی خواهد بود در بعضی

احادیثیکه

مبحث یازدهم

احادیثیکه بطریق ما وارد شده و مشتمل بر این کلام است منحصر است که محمول بر تقیه است
در بیان مسائل چندی است که متعلق است باذان و اقامه اول آن است که لازم است
رعایت ترتیب نمودن مابین فصول اذان و فصول اقامه بر این نحو که تکبیر را مقدم دارد بر تهلیل و
بعد از آن شهادت بر الوهیت معبود و بعد از آن شهادت بر رسالت و بعد از آن حی علی الصلوة
و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن تکبیر و بعد از آن تهلیل و ترتیب
در فصول اقامه نیز باین طریق است که مذکور شد بغیر اینکه بعد از حی علی خیر العمل زیاد نماید
قد قامت الصلوة و لهذا آنچه مذکور شد ترتیب مابین فصول آنها بوده دوم چنین است ترتیب
مابین خود اذان و اقامه اول اذان بعمل آورده و بعد از فراغ از اذان اقامه را پس هرگاه کسی
اخلال بهریک از دو ترتیب که مذکور شد نماید پس اگر عمدا اخلال نموده باشد نماز معصیت
خواهد بود و اکتفا بآنچه بعمل آمده نموده بعید است بنابر این سنت نخواهد بود پس هرگاه
که مؤدی سنت بوده باشد لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعض فصول را مؤخر نموده
عمدا مقدم داشته باشد و مقدم را مؤخر در این صورت تأدیه سنت موقوف باعاده هر دو است
بطریقیکه موجب احراز اجزا باعاده مؤخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر باینکه آنچه را که اتیان نموده
بغیر صفات در شریعت منهی عنه بوده پس آنچه سابق بعمل آمده نظر بتعلق نهی باطل بوده پس
اکتفا باتیان مؤخر کفایت در سقوط نمیکند دوم چنین است حال در اخلال بترتیب مابین
نفس اذان و اقامه اما هرگاه سهوا اخلال نموده باشد در این صورت اگر چه اخلال بترتیب
لکن اعاده هریک از فصول اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب شده باشد باید نمود
در این صورت هرگاه تقدیم و تاخیر هر دو بعمل آمده باشد با اکتفا باعاده مؤخر تنها میتواند
نمود پس اکتفا نماید در مقدم بهمان اتیان سابق ظاهر از حدیث صحیح که وارد شده
این مطلب است خلاف آن است پس اعاده هریک از مقدم و مؤخر نماید تا درک ترتیب
نماید پس در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان منکشف شد که اخلال بترتیب بعضی از
فصول آن نموده تدارک مینماید بنحویکه مذکور شد یکی در صورتیکه بعد از فراغ از اذان
منکشف شود و فصل طولانی متخلل شده باشد در این صورت دور نیست که استیناف اصل
اذان نماید و اما هرگاه در اثنای اقامه منکشف شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول اذان
نموده سهوا در این صورت چنانچه از حدیث صحیح استنباط میشود حاجت بتدارک نیست

اقامه و اتمام نموده شروع بنماز نماید بنا بر این در صورتیکه انسان بعد از فراغ از اقامه معلوم شود
عدم احتیاج شبارک اولی خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هر گاه کسی اخلال
بترتیب بعض فصول اقامه نموده باشد و مشخص شود بر این شخص بعد از فراغ از اتمام قبل از
شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی و تدارک ترتیب نماید و اما هر گاه مشخص شود این اخلال بعد
از دخول در نماز حاجت بتدارک نیست بلکه ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگر چه
مشخص شود مثلا از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت و فرق ما بین این مسئله
و مسئله ثانی ظاهر است انچند دلیل پس جواز رجوع در این مقام مستلزم جواز رجوع
در اینجا نیست چنانچه وجه آن بتامل ظاهر میشود دوم از مسایل مذکوره آن است هر گاه
تنازع واقع شود ما بین اهل جماعت یا اهل بلد در باب اذان گفتن هر یک خواهد که
او اذان گفته باشد در این صورت اگر عادل و غیر عادل تنازع نمایند تفویض اذان را بعادل
نمایند و اگر هر دو عادل باشند مفوض شود باعلم و در صورت مساوات باعلم و در
صورت مساوات رجوع نمایند بقرعه عمل شود بمقتضای آن لکن کلامیکه در این مقام هست
این است که آنچه مذکور شد در صورتی است که تعدد اذان مضر باشد خوب است و اما هر گاه
تعدد اذان مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هر گاه
ده نفر از اهل جماعت خواسته باشند اذان بگویند بلکه همه اینها خواه بطریق اجتماع بوده
باشد یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعه وقت منع از اذان نمیباشد خواه بعضی
عادل بوده باشند و بعضی غیر عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی
بیچشم و بعضی چشم دار پس غرض مسئله تشاح و تنازع ما بین مؤذنین در صورتی
مناسب است هر گاه شرعی در این مقام باذان یا واحد شود و امر منحصر شود در آنکه باید
امام یا نایب امام منصب مؤذنی بالمیند و مستمری بجهت معیشت او از بیت المال قرار دهند
در این صورت هر گاه تنازع واقع شود غیره که مذکور شد باید بعمل آورد مسئله سیم
بدانکه معتبر در هر یک از اذان و اقامه موالات و مراد بموالات در این مقام آن است که فصل
ما بین فصول هر یک از اذان و اقامه متخلل نشود بحدیکه در عرف و عادت ماحی صورت مؤذن
بودن و مقیم بودن نبوده باشد و وجه اعتبار این آن است که هر یک از مرکبات اعتباریه
بعبارت اخری هر هیئتی ملتئمه از اجزای متعدده منعدمه نمیشود بمجرد الوجود هر گاه امر شارع

متعلق شود

127

متعلق شود بایجاد آن و تابع در ایجاد آن کیفیت خاصه از تعاقب اجزا و اتحاد آنها یا تقدم بوده باشد
متحقق میشود که اکتفا میشود در آن بحدیکه در عرف صادق باشد که این شخص مکلف مباشر
اتیان آن هست پس با تخلل فصل طویل که ماحی صورت آن بوده باشد این صدق متحقق
نیست پس امتثال حاصل نمیشود پس جمیع افعالیکه بعضی آنها بعرفیات مشترک میباشد در
آنکه محصل امتثال هستند و عدم امتثال در صورتی است که صورت آنها محفوظ نبوده
باشد و بعبارت اخری این اعتبار موالات است پس با اخلال بموالات امتثال حاصل
نخواهد بود مسئله چهارم در حکم اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانکه حدثی که تخلل
میشود یا در اثنای اذان است یا بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه یا در اثنای
اقامه است یا بعد از فراغ از اذان است لکن قبل از شروع در نماز یا بعد از شروع در نماز
است لکن قبل از فراغ از اذان پس صور اینجا چند مقام است اول در حکم اذان است با تخلل
حدث در اثنای آن بدانکه هر گاه حدثی که در اثنای اذان عارض شود در این مقام چهار
احتمال است اول اتمام اذان است با حدث دویم اتمام آن است بعد از طهارت سیم
استیناف اذان است بعد از طهارت چهارم استیناف اذان است با عدم طهارت
ظاهر این است که جمیع اقسام مذکوره بنسبت کلام و در جواز و رجحان است لیکن آنچه
احتمال جهل است نظر بانکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم این است که
کل اذان با عدم طهارت بوده باشد مشخص است مرجحیت آن بالاضافه بانکه بعضی
با طهارت بوده باشد و بعضی با عدم طهارت یا کل با طهارت بوده باشد و قطع نظر از نفس
حمله کرده قسم اول مرجح زیادت است بلحاظ نظم دیگر بلی کلامیکه در قسم ثانی هست این
آن است که در آن تفصیل داده شود ما بین آنکه متحقق طهارت متخلل مقدمات آن با
مستلزم فصل طویل و تفصیل کثیر است که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد یا آنکه
قسم اول است ظاهر این است که این کفایت در تدارک نمیکند بلکه تشکیکی در جواز اتمام یا آن
میتوان نمود نظر بانکه با احتمال عدم مطلوبیت مشروعیت اتیان اذان با این تخلل این نیست
جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست ذکر قسم ثانی است مطلقا نقض در آن نیست نظر
بانکه ساوی است جمیع فصول اذان با طهارت شده است پس اتیان اذان با
طهارت متحقق خواهد بود یا نظر بقیام احتمال مدخلیت هیئت صورت مجموعیت اجزای اذان

با هم در اتیان بمعرفی کامل حال الحدث مخلل بان قسم ثالث کل اقسام خواهد بود مجملا اجمع اقسام
بالاشتراک در تادیه سنت مختلف میباشد بمعانی و موجب خوبیکه مذکور شد مکرر بفعل
که در قسم ثالث مذکور شد مقام دوم در حدث مخلل مابین اذان و اقامه است یعنی هرگاه
حادث شد بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه این مطلقا موجب اعاده اذان نیست
بلکه مرجح اعاده آن نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت اعاده در صورت مفروضه نتوان نمود بلی وضو
میسازد که نیت اتیان باقامه فاتمام با اقامه میتواند بلا وضو مقام سیم در حکم اقامه است در صورت
مخلل حدث در اثنای آن بدانکه چهار احتمالی که در اذان مذکور شد در اقامه نیز جاری است اتمام
اقامه با حدث و اتمام آن بعد از طهارت و استیناف اقامه بعد از طهارت و استیناف آن با عدم
طهارت بنا بر تحقیق تعمیم لزوم طهارت در اقامه چنانچه [illegible] شرح داده شد جمیع اقسام
مذکوره جایز خواهد بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز اتیان باقامه
با عدم طهارت بوده باشد دو قسم از جمیع نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و همچنین
استیناف آن با حدث پس قسم جایز منحصر خواهد بود در دو قسم ثانی که عبارت از
استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلی
در اذان مذکور شد در اینجا نیز [illegible] است بلکه در اینجا اقوی است یعنی که اگر اتیان بطهارت
منافی با موالات معتبره مابین فصول اقامه بوده باشد اکتفا باتمام اقامه بعد از طهارت
در این صورت کفایت در تادیه سنت نخواهد نمود بخلاف آنکه اتیان بطهارت منافی
با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام مفروضه در اینجا نیز استیناف بعد
از طهارت خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن قسمین آن خواهد بود بنا بر مختار والله
الموفق الحمید الرئوف الغفار مقام چهارم در حکم حدث حادث بعد از فراغ از اقامه و قبل از
شروع در نماز بدانکه هرگاه حدث مخلل شد بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز
خالی از آن نیست این شخص مکلف یا متطهر بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه [illegible]
صورت اولی مسئله طهارت ترابیه بوده یا سهوا و در صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع
حدث سهوا بوده باشد و در این صورت متمکن از طهارت مائیه بوده باشد و اتیان بطهارت
مائیه مستلزم فصل طویل نبوده باشد که منافی باشد با صدق صلوة با اقامه بودن ظاهر آنست
که در این صورت مطلوب باعاده اقامه بوده باشد نظر بآنکه در چنین صورتی هرگاه [illegible] در اثناء

نماز

نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز باعاده اقامه نیست زیرا که اتیان شود
نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل آنکه کسی با تیمم
اذان و اقامه گفت بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز متمکن از طهارت مائیه شد لازم است
وضو بسازد ظاهر آنست که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر در صورتیکه اشاره بآن شد و بعد از این
مذکور خواهد شد و اما در غیر این صورت پس اشکالی در حکم باستحباب اعاده نتوان نمود نظر
بآنچه جمع کثیری از فقها تصریح نموده اند هرگاه حدث در اثنای صلوة واقع شود بعد از طهارت
طهارت استیناف نماز نماید و حاجت باعاده اقامه نیست چنانچه در مقام خامس مفصلا بیان
انشاء الله حل شانه بیان خواهد شد پس عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق اولی خواهد بود
لکن ممکن است استدلال کرده شود بر رجحان اعاده مطلقا بآنچه مرجع است در کافی از ابی هرون
که روایت نموده است از [illegible] از حضرت امام جعفر صادق که فرمود الاقامة من الصلوة
نظر بآنکه ظاهر آنست که کلمه من در این حدیث من تبعیضیه است پس مقتضی آن است که اقامه
از اجزای نماز است چنانکه حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل خواهد بود بر مجازات
نظر بآنکه مقتضای حدیث آن خواهد بود که اقامه مشارک با اجزای صلوة است در احکام مخصوص
است از جمله احکام اجزای نماز آن است که هرگاه حدث بعد از آن واقع شود لازم است اعاده آن جزو
پس اقامه نیز چنین باید باشد پس هرگاه حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز مقتضی لزوم
اعاده است مختفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی است که وقوع طهارت بعد از آن حدث مستلزم
فصل طویل نبوده باشد اما هرگاه مستلزم فصل کثیر یعنی فصل طویل بوده باشد که منافی
با صدق صلوة با اقامه بودن بوده باشد یعنی اقامه سابقه [illegible] کفایت نکند در آنکه صلوة
باشد این نماز با اقامه است بلکه کفایت میشود با عدم اتیان با اقامه ترک اقامه نموده در نماز و اتیان
نماز با عدم اقامه نموده در این صورت اعاده اقامه بنا بر [illegible] نماز او با اقامه بوده باشد و همچنین
است اگرچه موجب [illegible] مختلف است ما بین اذان و اقامه یعنی گاه است فصل طویل
مابین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن است و مقدار [illegible] فصل منافی با صدق
نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجه آن ظاهر میشود بعد از این مقام پنجم در حکم اقامه است در
صورتیکه حدث مخلل نبوده در اثنای نماز و در این صورت شبهه در لزوم قطع نماز و استیناف آن
بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه اشاره بآن شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده

باشد بالطهارة ثانيه بعد از تخلل حدث سهواً متمکن از طهارت مائيه بوده باشد بنا بر مرتب اشتباه صلوة
لازم نيست بلکه نا ممکن باشد در بطلان موضعيکه در ان اشتغال بامر غير صادر شد بعد از تطهير
بطهارت مائيه در غير اين موضع اشتباه نماز بعد از اتيان بطهارت لازم است کلا سيکه در اين
مقام هست اينست اما اعاده اقامه هم ضرورى هست تا نماز او فضيلت نماز با اقامه را داشته باشد
باشد يا ضرورى نيست بلکه اکتفا بهمان اقامه سابق ميتواند نمود مصرح به در مبسوط و نهايه و سرائر و شرايع
و نافع و معتبر و منتهى و تذکره و ملخص و قواعد و دروس و غير ذکر به و بيان ثانى است يعنى اکتفا با اتيان
نماز بعد از طهارت و اقامه را اعاده نميکنند و ظاهر بعضى توهم نموده اند که اين منافات با حکم
با فضيلت اعاده اقامه در صورتى که حدث متخلل شود در اثناى اقامه بلکه بنا بر اين حسابها در اينجا
نيز حکم شود بافضيلت اعاده اقامه بنا بر اين پس کسيکه طهارت را لازم ميداند در اقامه بايد در
اينجا حکم کند بلزوم اعاده اقامه بعد از طهارت اين توهم است بنا بر نظر باينکه حکم بافضليت طهارت
يا در اقامه يا لزوم ان مقتضى اينست که اقامه واقع شود بالطهارت و اين در صورتى که حدث متخلل
شود در اثناى صلوة متحقق هست علاوه اينکه حدث متخلل شود در اثناى اقامه لکن تحقيق در اين مقام
مقتضى اينست که گفته شود در اين مقام نظر اين خبر را در سابق ذکر نموديم بيان اين است که اگر فعل
طهارت مستلزم فصل طويل است مثل اينکه فرض شود اين شخص جنب بوده و وقت دخول در
نماز متمکن از غسل نبوده با تيمم بدل از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثناى
نماز مطلع شد که متمکن از غسل هست لکن حمام مسافت طويلى دارد تا کسى انجام رفتن غسل
نمايد يا آنکه بعد از تخلل حدث در اثناى صلوة مطلع شد که جنب بوده است در اين صورت
لازم است که غسل نمايد و غسل خود مستلزم فصل طويل و فعل کثير است و هکذا يا آنکه
خود فعل وضو مستلزم فصل طويل است در اين صورت ظاهر اين عبارت ملا حکم ميشود باعاده
اقامه و يا عدم اقامه ان نماز فضيلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باينکه در چنين صورتى
اين نماز نماز با اقامه ميکند نيست بيانات کلبه مثل حديث لا صلوة الا باذان و اقامه مقتضى
اتيان باقامه است بلکه اتيان بطهارت مستلزم فصل طويل بوده باشد در اين صورت حکم
حاجت باعاده اقامه نيست خصوص در صورتيکه تخلل حدث در رکوع رکعت اولى بلکه در حال
تشهد در رکعت اولى بوده باشد ظاهر اينست مراد اعاظم علماء مذکوره نيز باين صورت بوده باشد
نه صورت اول لکن چيزيکه در اين مقام هست اينست مقتضاى حديث سابق که عبارت از لا اقامه

ثانيه
من الصلوة بوده باشد نحويکه مذکور شد اين است که حکم شود باعاده اقامه مطلقا اگر چه در صورت
بوده باشد بعبارة اخرى اگر چه اتيان بطهارت مستلزم فعل کثير و فصل طويل نبوده باشد
حيثيکه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز ملحق بکه
سند حديث مذکور است و منطبق به در کلمات اعاظم علماء خلاف است حتى اينکه مخالف در مسئله
تا عصر محقق ثانى معلوم نيست گويا از اين راه است که مرحوم علامه در مختلف متعرض اين نشده
است بلى وجه دلالت حديث مذکور نيز صريح در اين مطلب نيست بلکه در ظهور نيز بعنوان
تامل نمود بفرض تسليم ظهور دلالت ان نيست مگر از باب عموم مستفاد بعد از اطلاق اعاظم فقها
بحل الخ انکلمات اتيان ظاهر ميشود دلالت عموم بر اين مطلب موهوم ميشود پس اتحاد
بر ان عنوان نمود بسما بعد از صدقا مثال الخ مفروض در اين مقام است مخفى نماند
کلمات علما که ناطق بعدم اعاده اقامه است هم الفاظ مقيد است بصورت عدم صدور تکلم بعد از
حدث قبل از شروع بنماز تا بنا بر اعاده بعد از صدور کلام کل صرح هستند باستحباب اعاده اقامه حديث
صحيح مسلم بعنوان عموم نيز مقتضى ان است پس استحباب اعاده با تخلل تکلم ثابت است
مقصد دويم در بيان استحباب حکايت اذان است توضيح مقام مقتضى نقل کلام است در چند
مطلب مطلب اول مستحب است در حق کسيکه اذان مؤذن را بشنود بگويد مثل انچه مؤذن
مگويد از فصول اذان در حقيقت مذکور است که اعم حجيت زنى متعبد با اينکه استحباب
حکايت ثابت است در جميع فصول اذان اگر چه حى على الصلوة بوده باشد مرحوم شيخ در مبسوط
حديث سعلى ذکر نموده که مقتضاى ان حديث ان است در وقتيکه مؤذن مگويد حى على الصلوة
اين شخص بگويد لا حول و لا قوة الا بالله لکن حديث مذکور نظر بضعف سند و جهل بما خذ ان قابل
معارضه با نصوص معتبره که مقتضاى ان استحباب حکايت است در جميع فصول اذان نيست پس استحباب
حکايت فصول اذان ثابت است اگر چه در حى على الصلوة بوده باشد مطلب ثانى ان است که استحباب
حکايت فصول اذان ثابت است اگر چه مکلف مشغول بدعا و ذکر بوده باشد پس مستحب است
حکايت فصول اذان اگر چه مستلزم قطع قرائت و ذکر و دعا بوده باشد يعنى در حال استماع
فصول اذان قطع قرائت نموده بعد از حکايت مشغول شود بانچه مشغول بان بوده کلا سيکه در اين
مقام هست اينست که استحباب حکايت فصول اذان شامل حال صلوة هم هست يا نه ظاهر ثانى
است بنا بر اينکه هرگاه کسى مشغول بنماز بوده باشد استماع فصول اذان نمود ظاهر اينست که استحباب

حکایت فصول اذان ده فصل ثابت نبوده باشد بعملا استحباب حکایت فصول اذان در جمیع احوال ثابت
خواه حالت خبث بوده باشد مثل آنکه حال بول یا در حال تغوط بوده باشد و در بیت الخلا
باعزان یا حالت شریفه مثل حال اشتغال بکتابت قرآن یا قرائت آن یا مشغول بتعلیم مذاکره
حل شان بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان مؤذن نمود مستحب است که
اعاده فصول اذان نماید مگر در حال اشتغال بصلوة که در این وقت استحباب ثابت نیست مطلب
ثالث آنست که آیا تادیه سنت موقوف بر این است که شروع نماید بحکایت فصل اذان بعد از فراغ
مؤذن از آن فصل یا نه بلکه معتبر آنست که شروع نمودن حکایت فصول اذان بهر فصل مسبوق
بوده باشد بشروع نمودن مؤذن بآن فصل اگرچه فراغ از آن فصل با هم بوده باشد ظاهر
اینست لکن افضل و اکمل اولی آنست پس اولی آنست که تامل نماید تا مؤذن فارغ شود بعد از آن
شروع بآن فصل نماید و اولی آنست که شروع نماید بعد از فراغ مؤذن از آن فصل بدون
آنکه فاصله طول شود ما بین فراغ مؤذن از آن فصل و شروع نمودن شخص بآن مطلب چهارم
در بیان اینست که حکایت اذان قابل تبعیض هست یا نه چنانچه مستحبست حکایت جمیع فصول
اذان مستحب است انفصال حکایت بعضی اذان پس هرگاه کسی بطلب بعضی از فصول اذان
شنید از مؤذن بعض فصول اذان را مستحب است در حق او حکایت نمودن همان بعض
یا آنکه حاضر شد در حالتیکه مؤذن بعد از بعض فصول اذان اتیان نموده بود مستحب است در حق
او حکایت بعضی از فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی استماع جمیع فصول اذان نمود بعضی از
فصول را حکایت نمود و بعضی دیگر را نه بعضی که حکایت نموده ماجور و مثاب بوده
باشد بخلاف بعضی دیگر که ترک نموده مطلب پنجم در بیان تعمیم حکم است ممکن است ظاهر اینست
که استحباب حکایت اذان ثابت است لست [illegible] از آنکه شنیده شود خواه اذان مؤذن بلد بوده
باشد یا مؤذن نماز جماعت یا اذان منفرد خواه مستمع عالم بتمامی بوده باشد یا نه خواه مرد بوده باشد
یا زن بنا بر این هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحب است در حق او که موافقت مؤذن
نماید در اتیان بانچه مؤذن اتیان بآن نموده از فصول اذان تمام هرگاه کسی اذان زن را شنید
آن مستمع یا زن است یا مرد یا نه معلوم آن زن است یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محارم آن
زن بوده باشد یا آن زن عالم است بآنکه مرد اجنبی صوت او را میشنود یا نه پس در اینمقام چند
احتمالات است اول آنست که زنان صدای اذان زن را میشنوند در این صورت شکی در استحباب

حکایت

حکایت در حق آن زنان نیست دوم آنست که میشنوند اذان زن را مرد است لکن از محارم آن زن است
در این قسم نیز تامل نباید کرده شود در حکم باستحباب حکایت اذان سیم آنست که مستمع اذان
زن مرد غیر محرم است لکن مشخص نیست که آن زن که اذان میگوید عالم هست که صوت اذان او را
مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که ضعیفه عالم باین معنی نیست در این دو صورت نیز ظاهر
اینست که استحباب حکایت ثابت بوده باشد لکن در صورت انتفاء ریبه و التذاذ بلکه مستند
[illegible] شهوانیه بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایت فصول اذان که ذکر نبوده باشد مثل
حی علی الصلوة و نحوه مشکل است و اما نظیر از فصول اذان که ذکر بوده باشد استحباب حکایت
ثابت است چهارم آنست که مستمع اذان زن غیر محرم است لکن مشخص است که ضعیفه علم
دارد بآنکه صوت او را در اذان مرد غیر محرم میشنود در اینصورت حکم باستحباب حکایت نمودن
نمود مطلب ششم در بیان اختصاص استحباب حکایت است باذان یا در اقامه نیز ثابت است
یا آنکه استحباب حکایت چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا بلکه
در غیر حیعلات بعضی فصولیکه از اذکار بوده باشد مطلب هفتم سابق بیان شد که مکروه
است در حق مؤذن حرف زدن ما بین فصول اذان ظاهر اینست که این حکم مختص بمؤذن بوده
باشد در حق کسیکه فصول اذان میگوید ظاهر اینست که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد تنبیه
در حدیث صحیح وارد شده از کاشف اسرار [illegible] جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده کسیکه
استماع شهادت بر الوهیت و شهادت برسالت از مؤذن نمود یعنی شنید که مؤذن میگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این شخص در مقام تصدیق و اعتراف گوید
و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اکتفی بها عن ابی و جحد و اعین بها من اقر و شهد
ثبت میشود در حق او ثواب بعدد هر کسی که انکار نمود وحدانیت الهی جل شانه و رسالت نبی کائنات
صلوات الله و سلامه علیه و علی آله عدد هم چنین ثبت میشود بجهة او ثواب بعدد هر کسی که
اقرار باین دو مطلب نموده مطلب [illegible] مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب
اینکه بخواند این دعا را اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات
دعاتک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم در حدیث وارد شده که هرگاه کسی این دعا را
در این دو وقت بخواند بمیرد در آن روز یا در آن شب [illegible] خواهد بود بانکه صاحب [illegible] در
بیان وجه [illegible] اذان است [illegible] بنماز [illegible] با جماعت در صورت [illegible]

دو رجحان اذان و اقامه نیست بعدد مصلین بلکه هرگاه بعضی استماع اذان از دیگری نموده و در این صورت اجزاء
باذان مسموع شنوانند نمود لکن این مانع از اتیان باذان و اقامه بنفسه نیست لکن در وجوب اتیان باذان
و اقامه بنفسه و عدم اکتفا باذان مسموع اولی از اکتفا بوده باشد مگر نماز منفرد بیکه داخل
در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت بنماز جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان
شد و اما در جماعت پس خالی از آن نیست یا جماعت متعدده است یا جماعت واحده اگر جماعت
متعدده بوده باشد پس شبهه در رجحان تعدد اذان بعدد جماعات نیست مگر صورتیکه سابقاً بیان
شد که جماعت ثانیه در مسجد بوده باشند بعد از انقضاء جماعت اولی و عدم تفرق صفوف
بتفصیلیکه مفصلاً بیان شد این محل کلام در این مقام نیست بلکه مقصود در این مقام از این است
که معتبر در هر جماعت اذان واحد است یا تعدد اذان معتبر نیست [illegible] صورت
مشهود آنکه آن است که ده نفر مثلاً از اهل از جماعت اتیان باذان نمایند و در بدعت منعی
از این نظر نمی‌رسد بلکه مقتضای عمومات جواز و رجحان است بل جزئیکه هست این است که
[illegible] که سیرت در بلاد اسلام مستقر بخلاف آن است دویم اتیان باذان متعدد است
لکن متعاقب مثل آنکه مؤذنی اتیان باذان نمود بعد از فراغ از اذان امام حاضر نشد در این
صورت اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود مطلقاً عیبی ندارد بشرط آنکه اتیان باذان
ثانی غیر از مؤذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث و اگر مؤذن ثانی و ثالث کسی بوده
باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده باشد سالم از شبهه خواهد بود و تنقیح در این مقام
مقتضی این است که گفته شود اذان جماعت واحده یا واحد است یا متعدد و در صورت تعدد یا
مؤذن واحد است یا متعدد پس اقسام متعدد است اول آن است که اذان جماعت واحده یکی است
از مؤذن واحد مثل آنکه امام حاضر است مؤذن واحد اتیان باذان نمود تشکیکی در صحت جواز
اجتزاء بآن نیست دویم آن است که مشتمل بر تعدد و اتیان باذان واحد نماید خواه مجتمعاً بوده باشد
یا متفرقاً مثل چهار نفر در یک دفعه باجتماع یکمرتبه الله اکبر یا آنکه یک نفر اتیان بجمله
تکبیر نماید و دیگری اتیان بشهادتین نماید و هکذا این قسم محل اشکال نیست بلکه ظاهر آن است
که جایز نبوده باشد سیم اذان متعدد است از مؤذن واحد مثل آنکه مؤذنی اذان گفت
باذان صحیح و ثانیاً همان مؤذن بدون عروض امریکه مبطل اذان اول بوده باشد اتیان باذان
نماید مثل آنکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان مؤذن شروع نماید باذان دیگر

تا امام

شود
تا امام حاضر شود این نیز ظاهر این است که جایز نبوده باشد بلکه هرگاه مقتضی اعاده عارض
از ابطال کلام خارج خواهد بود چهارم آن است که اذان متعدد در جماعت واحده از مؤذن متعدد
بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر این است عدم جواز اذان
دویم صحیح نبوده باشد بلکه مطلبی در این مقام هست که تنبیه بر آن مناسب است بیان
آن این است هرگاه مؤذن جماعت اتیان باذان نمود و امام بعد از فراغ از اذان حاضر شد
آن است که امام اذان بان اذان که استماع آن نموده ممنوع نمی‌شود بلکه بایستی خود اتیان باذان
نماید یا امر نماید مؤذن دیگر که اتیان باذان نماید تا نماز امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده
باشد **منهج چهارم** در بیان مواضعی است که اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها ساقط است
اول صلوة جمعه چنانچه مذکور شد خواه ادا بوده باشد یا قضا بتفصیلیکه سابقاً بیان شد
دویم نماز جمعه است سیم آن است در گوش راست طفل بعد از تولد اذان و اقامه استحباب دارد
گوش چپ [illegible] اذان و اقامه در این مقام قبل از [illegible] طفل
و [illegible] اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ آن است که [illegible] گوش طفل اذان
[illegible] اذان و اقامه کسی بشنود که [illegible]
[illegible] باشد چنانچه از جناب فخر العالمین و سید المرسلین علیه و علی آله الاف التحیة والثناء
من رب العالمین [illegible] ارض و سما جناب امام حسن مجتبی شافع و شفیع روز جزا جناب
امام حسین [illegible] شافع شفیع روز جزا جناب سید الشهداء صادر شده چهارم اذان [illegible]
است [illegible] در کتاب مکارم الاخلاق [illegible] کاشف اسرار [illegible]
جناب امام جعفر صادق علیه و علی آبائه و اولاده التحیة من الملک الوهاب [illegible]
بعد از آنکه بعضی از [illegible] اهل [illegible] آن زمان شکایت [illegible]
[illegible] بآن جناب نمودند [illegible]
و اقامه [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] خلاص شد پنجم آن است در گوش کسیکه [illegible] داشته باشد [illegible]
آن ششم [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] است **باب دوم** در بیان افعال نماز است و در این دو منهج است منهج اول در بیان

افعال نماز است مثل آنکه افعال واجبه نماز هشت است **اول** نیت است و در این چند مبحث است اول
آن است که نیت در لغت بمعنی قصد است و مراد در این مقام آن است که معتبر در صحت نماز آن است
مجملا در این حین شروع نماز [illegible] بوده باشد که ایشان با این نماز معین بنماید بجهة امتثال امر خداوند
عالم جل شانه ظاهر آن است که [illegible] کافی است بنماید در صحت صلوة خواه واجب بوده باشد
یا مندوب لکن احوط آن است که در نماز واجب قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید
و در ادا قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر نماید با این که بگوید
نماز ظهر ادای حضری [illegible] نیت نماید که ایشان نماز ظهر ادای حضری میخوانم بجهة آنکه خداوند عالم
جل شانه [illegible] واجب ساخته است [illegible] الله تعالی و اگر قضا است بجای ادا قضا نماید
و اگر در سفر است بجای تمام قصر نماید چنانکه بجای واجب مستحب بنماید در نماز سنتی **مبحث دویم**
در تفصیل آنچه لازم چیزی است که در مبحث اول مذکور شد بدانکه از آنچه مذکور شد معلوم شد
که نیت امر قلبی است [illegible] لسان و ادراک [illegible] بلفظ [illegible] نیت [illegible] خواهد بود
فرقی در این باب ما بین نماز و غیر آن از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج
نیست بلکه در جمیع عبادات امر قلبی است که متعلق است بهر یک از عبادات مذکوره بکیفیتی
که مذکور شد بالاضافه بهر یک از عبادات مذکوره و اتیان بلفظ بقصد آنکه ملفوظ نیت
نیست [illegible] لکن ظاهر این است که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه
[illegible] ملفوظ از امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن [illegible] در
حالتیکه [illegible] بوده باشد [illegible] در اینحالت [illegible] ممکن نیست و اگر تلفظ
[illegible] لکن نه بقصد آنکه این کلام نیت است در اینصورت [illegible] خواهد بود [illegible]
الصلوة احوط اجتناب از آن است **مبحث سیم** در تعیین حکم است اگرچه مکلف مخیر بوده باشد ما بین قصر
و اتمام بدانکه [illegible] مذکور شد که [illegible] در حال نیت لازم نیست [illegible] قصر یا اتمام شود در صورتیکه
هر یک از قصر و اتمام متعین بوده باشد ظاهر است و اما در صورت عدم تعیین مثل اماکن اربعه که
عبارت از مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر حسینی بوده باشد که مکلف مخیر است
ما بین قصر و اتمام [illegible] در آن اماکن مثل [illegible] التفات [illegible] تعیین اتمام یا قصر در حین نیت در چنین
صورت نیز لازم نیست یا لازم است ظاهر اول است [illegible] که در این مقام [illegible] کرد این است
که عمل در حین نیت [illegible] معین بوده باشد [illegible] عدم التفات و عدم تعیین احدهما [illegible] در [illegible] کلام

تحقق

۱۲۲

تحقق نیت جواب [illegible] است در صورتیکه عمل در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده
باشد لکن احدهما [illegible] بوده باشد در ضمن مثل [illegible] کفاره در اینصورت [illegible]
ایشان بنماید تعیین از حین نیت لازم است و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه احدهما [illegible]
بوده باشد [illegible] مختلف بوده باشد [illegible] زیاده [illegible] هرگاه مخیر بوده باشد
[illegible] مشترک ما بین هر دو بوده باشد [illegible] باسم واحد بوده باشد و این شخص مخیر بوده باشد
ما بین ایشان احدهما در اینصورت [illegible] تعیین احدهما حین نیت [illegible] که
[illegible] ملوک خود امر بنماید که [illegible] از [illegible]
باشد در اینصورت امتثال [illegible] ممکن است **اول** آن است حین [illegible]
تعیین [illegible] دهیم آن است که [illegible] آن است که نیت [illegible]
[illegible] در این [illegible] اگر خواهد [illegible] انتقال [illegible] شود
[illegible] اختیار [illegible] ظاهر آن است [illegible] امتثال [illegible]
[illegible] آن است [illegible] مکلف مخیر است ما بین قصر و اتمام [illegible]
ما بین دو رکعت [illegible] مثل ظهر یا عصر [illegible] الله
مکلف حین شروع [illegible] نیت مطلق ظهر [illegible] و شروع نماید بنماز بعد از فراغ از تشهد در رکعت
ثانی [illegible] پس [illegible] فارغ شود با تعیین [illegible]
[illegible] بنا [illegible] چنانچه مثل آنکه شروع
[illegible] باقی است [illegible] از تشهد در رکعت ثانیه [illegible] شیخ شهید در کتاب [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] تمام [illegible] در اینصورت [illegible] در اماکن تخییر واجب دانسته
[illegible] اگرچه مشکل است لکن [illegible] احوطات [illegible] هرگاه تکلیف [illegible] تمام
[illegible] بوده باشد مثل [illegible] و دیگری ادا بوده باشد در اینصورت
تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است [illegible] هرگاه [illegible] بعد تمام یا قصر [illegible]
[illegible] ثابت است لکن احدهما [illegible] ادا و دیگری [illegible]
[illegible] در اینصورت لازم است [illegible]
هرگاه [illegible] ما بین واجب و مستحب بوده باشد مثل آنکه [illegible] نافله صبح و فریضه بعد از طلوع فجر
در حق کسیکه نافله [illegible] بوده باشد تعیین واجب یا ندب لازم [illegible] هرگاه [illegible] لازم [illegible]

به تکلف در حال نیت شروع در صف دیگر نشود مثل آنکه به امام لاحق است در جماعت واجب و فضیلت
نماید خواه وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض
بوده باشد مثل آنکه کسی به جهتی نذر واجب نموده است نذر نمودن که ایشان نماز عصر
را به جماعت نموده یا با امامت ولیکن در صورت استحباب جماعت نیت به امام لازم نیست که قصد
امامت نماید چه کسی که می ایستد به نماز به نظام صحت که جماعتی با او اقتدا نمایند در این صورت
لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه قصد انفراد امام جماعت در حق او کافی
منعقدات ولکن در حق ماموم لازم است در صورتیکه نادر تمام بوده باشند نیت اقتدا
نموده باشند بلی ممکن است که گفته شود که چه تحقق جماعت در حق ماموم موقوف نیست
بر آنکه امام قصد امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را در نیست که موقوف
بوده باشد بر آنکه نیت امامت نماید یا عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد بنابراین پس
فضیلت نماز ماموم کامل تر خواهد بود در این صورت از فضیلت نماز امام **مبحث چهارم** در بیان
تفاوت مراتب نیت است در فضیلت و رجحان سابق بیان شد که نیت صلوة عبارت است
از قصد به اتیان صلوة و این قصد در صورت انتفاء اضطرار نمی شود مگر به جهة غایت و فایده
و این غایت یا امتثال ما طاعت حضرت منعم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو اینها اگر غایت
استثنان یا ملازمت و امثال آن پس بچند بخش منقسم می شود نظر به آنکه داعی بر اتیان ماموربه
اگر چه امتثال و اطاعت نمودن امر است لکن داعی بر امتثال مختلف می شود مثل آنکه به جهت
هرگاه ترک امتثال نماید به مخالفت امر که خواهد بود و این مخالفت موجب استحقاق عقاب می شود
در آخرت پس به جهت خوف از عقوبت سلطنت امتثال می نماید یا آنکه به طلب ثواب امتثال تا توصل ثواب
است در آخرت نظر به آنکه اتیان به ماموربه نفسه موجب ثواب است یا مقصود هر دو است هم قصد
توصل به ثواب و هم قصد خلاص از عقاب یا آنکه اینها ملحوظ نشد هیچیک منظور نیست بلکه مقصود
از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت است یا هر دو یا نه چنین نظر به آنکه مخالفت کردن امر باعث
این می شود که این شخص ذلیل می شود نزد امر پس به جهة فرار از مذلت ترک مخالفت نماید یا آنکه اتیان
ماموربه که عبارت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص می شود نزد امر و نحو اینها
نزد امر معزز شود یا به سبب اختیار امتثال می نماید یا مقصود هر دو چنانچه هم فرار از مذلت است و تحصیل
عزت هم هست و هم چنین است هرگاه غایت اطاعت و بندگی الهی شانه توصل به مطالب دنیویه

بوده باشد

١٢٣

بوده باشد مجملا معتبر در صحت عبادت آن است که حصول لذت نامطلوب بوده باشد که اتیان به آن عبادت
ننماید به جهة الطاعة و بندگی خدا و تعالی جل شانه خواه غایت بندگی و داعی بر آن رفع عقوبت باشد
یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگر چه مقصود توصل به منافع دنیویه بوده باشد بلکه دور
نیست که حکم به صحت شود اگر چه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات
توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته شود چون که اطاعت و بندگی و امتثال امر امر طوعا عقیبه
موجب این می شود که بنده عزیز و محبوب نزد امر شود مشخص است عزیز محبوب الهی جل شانه
عزیز آفاق است پس از لوازم مقرب بودن نزد الهی جل عظمته عزیز شدن عند الناس است
پس هرگاه داعی بنده بر عبادت مقرب شدن به جناب احدیت جل شانه بوده باشد عبادت
او صحیح خواهد بود و چونکه مترتب می شود بر عزت نزد الهی عزیز شدن نزد مخلوق چنانچه
قصد نماید اتیان و جهه که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر این است که موجب فساد ظاهری
که لازم باشد اعاده آن نشود معلوم اما هرگاه مقصود بالذات به جا آوردن عبادت معزز شدن نزد
ناس و داعی بر اصل عمل بوده باشد در این صورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود خلاف آنکه
هرگاه داعی معزز شدن عند الله تم بوده باشد و معزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده
باشد در این صورت ظاهر این است موجب بطلان نشود لکن این مسئله محتاج تامل است که گفته
شد چونکه داعی بر اتیان عبادت منفعت عاجله دنیویه مصالح است پس فی الحقیقه اتیان
اجیر می باشد که عمل را به قصد اجرت نموده پس حسنی بر آن نخواهد بود اگر چه موجب بطلان
نشود نظر ما قبل عاجله کو اجرت طاعات خواست که عبادت منبهه ملاحظه خطا است خادمان
خود که بدان کرده … عبادت آن است که داعی بر آن
باشد مگر محض امتثال … بر امتثال منظور نظر
نبوده باشد چه جای آنکه از غایت امتثال … کمال بندگی آن است که مقصود
از بندگی و عبادت نبوده باشد مگر … اطاعت معبود
سزاوار این است که عبادت کرده شود چنانکه کلام معجز نظام سید اولیا علیه آلاف التحیة والثنا
ناطق بر این است که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک و لا شوقا الی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة
فعبدتک لذلک **مبحث پنجم** در بیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف کرده اند در اینکه
نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت است یا بجهة که حقیقت و ماهیت صلوة مرکب از نیت و سایر

اجزای معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت آنست و شرط صحت و حصول امتثال است مناسب
این است در اتمام انتظار شود بمثالی که موصل باشد بحقیقة حال پس میگوییم مثال صلوة
مثال معجونی است که سلطان حکیمی آن را ترتیب داده از اجزای معدوده مذکوره بجهة حکم و مصالح
چندی که از بیان اجزای معدوده بفعل بالفعل پس اگر آن امور معدوده بهم بخورد آن معجون را
ایشان نموده باشند عرفا بلکه صادق باشند در حق آن که اطاعت مولی نموده و در اتیان بآن معجون
این معنی مقتضی این است که نیت اولا علم بمعجون بودن رسانیده بعد از آن حین شروع نمودن باتیان آن
معجون قصد نماید که رضای معجون را اتیان نماییم بجهة آنکه مولای من مرا امر نموده باتیان آن
مختصر است این قصد که بغیر از آن به نیت مشهور و نقل الحق عبارت متعلق است میگوییم که امر
و سید ترتیب داده و خلیفه از اوصاف در نفوس و ما هیئات معجون نباشد لکن موقوف علیه
صدق اطاعت و نزد آن به عادی عبارات و در اتیان بان معجون پس هر گاه اتیان بان معجون
نماید نه بان قصد اگر چه در حق او صادق است اتیان بمعجون نموده لکن صادق نیست در حق
او که اطاعت مولی نموده و در اتیان بان معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است
نه جزء معجون کلام در صلوة و نیت آن نظیر این معجون و نیت آن است پس امتثال باتیان الصلوة
در صورتی حاصل است نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقیق اطاعت است که بنده اراده نماید که
ما اتیان بان صلوة بنماییم بجهة آنکه مطاع و معلای من مرا امر نموده باتیان آن تا در اتیان آن مطیع
و منقاد بوده باشم پس این قصد که مقابل نیت است خارج از ماهیت ایجبه است که امر باتیان
آن نموده موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان بان بحث سیم در منافیات صلوة که متعلق
بالنیت است میگوییم چون که بیان شد که معتبر در صحت عبادات آن است که مکلف حین نیت ناوی
این بوده باشد که اتیان بان عبادت مینماییم بجهة آنکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده است
یا آنکه رضای الحق جل علاه در اتیان بان است یا آنکه این اطاعت محبوب خدا و تعالی است یا آنکه
موجب ثواب موعود در آخرت میشود یا آنچه از منافی ظاهر میشود پس هر گاه کل از این
منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده مثل آنکه محض بنا بر العاده اتیان بصورة نماز نماید یا آنکه نعوذ
بالله در آن قصد ریا نماید در هر موضوع عبادت باطل خواهد شد حتی در صورتی که ریا یا آنکه ریا
عبارت از آن است که در حین اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة آنکه او را
خوب دانند یا بجهة آنکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا آنکه او را چیزی دهند یا آنکه اجابت

نمایند

۱۱۲

نمایند و هکذا و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بعبادت محض این بوده
باشد لا غیر یا این را جزء داعی قرار دهد مثل آنکه منظور هم اطاعت الحی جل شانه و هم تقرب بجهة
مخلوقین بوده باشد و اما هر گاه مقصود بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الحی جل شانه و طلب
مرضات او احدیت عز جلاله و این اغراض دنیه مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه سابق تنبیه بان شد
ظاهر این است که حکم ببطلان نماز نمود بنا بر آنکه آنچه مذکور شد این بوده که قصد ریا نماید در حالت
نیت و اما هر گاه فرض شود که خلوص در حین نیت متحقق بود لکن بعد از آن در فعلی از افعال نماز نماید
پس این منقسم بچند صورت میشود اول آن است که قصد ریا نماید در فعل واجب از واجبات
نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و محتمل است یا قبل از تحقیق این مسئله میگوییم آنچه مذکور شد
در بیان نیت که شکی در اعتبار آن در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن اختلاف است در استمرار
حکمی آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان نحو که اتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافی است
در صحت صلوة و نتیجه مقام آن است که استمرار حکمی نیت تا آخر صلوة عبارت از این است که در
جمیع احوال الصلوة شاعر و معتقد که بوده باشد که اتیان بان نماز معین مینمایم بجهة امتثال امر الحی
خلاق عالم جل شانه و استمرار بانحوی لازم نیست بلکه استمرار حکمی لازم و معتبر در صحت صلوة
آن است نیت که در اوایل صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید بغیر از این
مطلب چنانچه باستمرار حکمی پس هر گاه معدوم شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز محکوم
به بطلان خواهد بود بنا بر آنکه این مطلب دانسته شد میگوییم هر گاه قصد ریا در فعلی از افعال
واجبه نماز شود پس اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید
آن فعل را یا نه بنا بر آنکه … مقتضای نیت سابق … در صورت عدم اعاده
باعتبار اخلال بشرط صحت و در جزء واجب نماز پس اخلال بآن جزء خواهد بود و اخلال بجزء مستلزم
باخلال بکل است … در صورت اعاده باعتبار زیادتی در جزء صلوة مبطل و آنچه بیان میشود در
صورتیکه قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید و اما هر گاه قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید
مثل قنوت ظاهر این است باین موجب بطلان نماز میشود نه باعتبار آنکه فساد جزء فی حیطه جزء فی
موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات منقوله در وجوب استمرار حکمی مقتضای آن اجماعات منقوله
آن است که صحت صلوة مشروط است بعدم انتقاض حکم نیت سابقه و شبهه در نقض آن نیت بقصد
ریا اگر چه در اجزای مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود مشخص است انتفاء مشروط مستلزم

انتفاء شرط است پس بعض قصد ریا بعد از تحقق آن وعود مقتضی حکم نیت سابقه کفایت نمیکند
در حکم صحت واما هرگاه قصد ریا ننماید در جائیکه بعد از فراغ از قرائت و قبل از میل کردن برکوع
بوده باشد بعد از آن رفع از آن نموده و محقق شد قصد رکوع بعد از عود مقتضی نیت ثانی در
اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح
خواهد بود اگرچه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام واما قصد قطع نماز پس اگر در
حین نیت این قصد محقق بوده باشد مثل آنکه در وقت عزم او این بوده که در رکعت ثانیه مثلا نماز
را قطع خواهد نمود در این صورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر بآنکه در چنین صورت اصل
نیت محقق نیست بجهة آنکه نماز عبارت است از افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و نیت
این در صورت محقق نمیشود که در حین شروع ناوی عبادات باین بوده باشد نیت قطع در اثنا فی
بالاتیان این است و هم چنین است هرگاه در حین نیت تردید بعد تشکیک در قطع آن داشته باشد
در رکعت ثانیه واما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر بعض از افعال واجبه
نماز شود ظاهر این است که نماز باطل شود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از رفض آن نیت و عود
مقتضیات نیت نماز ننماید بلکه دو نیت که چنین بوده باشد اگرچه آن فعل از افعال مستحبه نماز
بوده باشد نظر بنقص بلکه در قصد ریا مذکور شد اگرچه احتیاط در این صورت مقتضی اتمام
نماز است بعد از آن اعاده نماز است اما هرگاه نیت قطع نماز ننموده و در آن وقت مباشر فعلی از
افعال نشد بعد از رفض آن نیت و عود بنیت قبلی شروع بافعال اثنا نموده در اینصورت ظاهر این است
که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام واما قصد منافی از منافیات
شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه مبطل نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة
پس اگر با علم بمنافات بوده باشد تفرقه مابین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل
بوده باشد تفرقه متعلق نمود بانتفاء نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد
یا در اثنای صلوة در صورت جهل بحکم شرعی و عدم وقوع آن منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف
صورت علم و وجه تفرقه آن است نظر بآنکه منافات مابین فعل صلوة و قطع آن عقلی است بنا بر این نیت
صلوة و قطع در یک وقت فعل صلوة و عدم فعل آن است و این محال است پس نیت قطع مستلزم عدم
نیت فعل صلوة است یا مستلزم رفع آنست از حکم است پس باطل خواهد بود و هم چنین است حال نیت
فعل منافی با علم بمنافات و اما صورت جهل نظر بآنکه منافات عقلیه نیست بلکه شرعی است و نوع ضعیف

صورت جهل است پس نیت صلوة با نیت منافی ممکن است پس با عدم صدور آن فعل حکم بصحت صلوة ممکن است
بلا اشکال که در اهتمام مبتلا نموده اند و دیگر است بیان آن این است که گفته شود که شکی
در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم می آید حکم ببطلان صلوة با احتمال لا
واحد بعد واحد شبهه در بطلان لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان ملزوم است بیان
ملازمه آن است آن جمله شکوک مبطله در نماز جهل رکعتی شک متعلق بکمیت اولیین است در عدد
رکعات آن و هم چنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب پس هرگاه از ادای شک
حین شروع بنماز و بعضا این شک در خفا محتمل است پس این نظر کسی است در حین شروع بنماز
عرضا بشک در خفا محتمل است پس این نظر کسی است در حین شروع بنماز قطع نماز با علم
کند با مرض شخصی که احتمال قایم باشد ممکن است جواب از این اشکال باین نحو قطع نمازی
که معلق باشد با مرض کسیکه ممکن الحصول بوده باشد چون چنین قطعی با احتمال نیت مخصوص است
لهذا با نیت اصل صلوة با هم جمع نمیشود پس تعلیق قطع با امر ممکن الوقوع مستلزم انتفاء نیت
محض در صلوة است بنابراین نماز باطل خواهد بود و اما در مسئله شک چونکه منشأ نماز ع
است که سالم از چنین شک بوده باشد و ابطال در صورت عروض شک مبطل باختیار این
شخص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است نیست
محال است و در حین نیت نماز ی است که سالم از چنین شک بوده باشد طرو این چنین شکی در
اثنای صلوة مستلزم انتفاء منوی است نه انتفاء نیت پس در صورت عدم طرو این شک
موصوف بخالص منوی محقق هست نیت نیز محقق هست و در صورت طرو این شک مذکور
اگرچه نیت محقق بود لکن منوی محقق نشده پس عدم امتثال بجهة انتفاء متعلق نیت است
نه بجهة انتفاء نیت پس قبل از طرو این شک مقتضی بطلان نمی باشد بخلاف آنکه هرگاه قطع نماز را
معلق نماید بامر محتمل الوقوع در اثنا اگرچه آن امر واقع نشود نماز باطل خواهد بود با عدم
انتفاء نیت معتبره در صحت صلوة پس تفرقه مابین مقامین محقق است علی ما ذکره مذکور شد
اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در چیزی که مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع
آن در اثنای نماز قائم باشد جاری است مثل اخلال برکن سهوا یا عدم تذکر یا تکرر بعد از تجاوز
از محل و وقوع حدث یا عدم اختیار در صورت و نحو اینها و جواب از هر دو آنست که بیان شد
سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات

مثل وضو و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه اکثر علما اعتقاد دارند که نیت زکوة و خمس و صوم
زکوة و خمس و صوم است و هم چنین نیت وضو و غسل و تیمم چنین است حال در نیت صلوة
نیت در هر ان جمله شرایط است لکن از شرایط رکنیه است **بحث هشتم** دانسته شد بتحقیق معتبر است
در تحصیل امتثال همان قصد بنمان معین است بجهة اطاعت و فرمان برداری الله جل شانه و هم چنین قصد
کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مستحب و خواه ادا بوده باشد یا قضا
و تعرض باین صفات لازم نیست لکن هرگاه کسی متعرض این صفات شود خالی از دو صورت نیست یا
متعرض صفتی شود که موصوف متصف بان میباشد مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب
و اداء در ادا و قضا در قضا و هکذا یا نه بلکه در تعیین نیت متعرض صفتی شده که منوی متصف
بخلاف ان است مثل قصد استحباب نموده در واجب و بالعکس و قصد قضا نموده در ادا و بالعکس
و قصد قضا نموده در ادا و بالعکس اشکالی در صحت در قسم اول نیست اما قسم ثانی پس این
منقسم میشود بدو قسم **اول** ان است که بطریق اشتباه متعرض خلاف شده یا بمعنی معلوم است
نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز شب مثلا مستحب است متخیل است نیت وجوب در اول و قصد
استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود یا بعض شبهه
در صحت نیست اشتباه لسانی مضر نیست مناط همان اراده قلبیه است **دوم** ان است که مکلف
متعرض خلاف صفت عبادت شود عامدا مثل انکه مکلف میداند که نماز شب سنت است قصد وجوب
در ان نماید یا بالعکس یعنی عبادت قصد استحباب نماید این نیز خالی از ان نیست که صحیح بوده باشد
نظر بانکه داعی بر اتیان ان عبادت همان امر است صفت عبادت و لحوق خلاف نیت [illegible]
مثلا هرگاه کسی معتقد ان بوده باشد که نماز شب مستحبات [illegible] شارع امر
بان فرموده لکن مواخذه بر ترک ان نخواهد بود و معتقد مکلف ان است [illegible] بوده باشد
مع ذلک قصد وجوب نماید متحمل است در این صورت [illegible] مواخذه بر ترک ان بوده باشد
نخواهد نمود پس معلوم است اعتقاد عدم مواخذه بر ترک [illegible] مواخذه بر ترک ان تمام [illegible]
و چونکه [illegible] اینست که اعتقاد عدم مواخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در این صورت
لغو خواهد بود در این صورت [illegible] که معتقد استحباب یا وجوب
چیزی بوده باشد و این [illegible] نعوذ بالله [illegible] در این صورت چنین کسی مبدع
خواهد بود **سیم** مثل ثالث است لکن با جهل بحقیقت حال بانحو که نیت وجوب نماید بمعنی [illegible]

بامعتقاد

۱۲۳

بامعتقاد وجوب یا بنیت استحباب بنماید در واجب با اعتقاد استحباب اند و این صورت این عمل بتوسع
و عبادت ان باطل خواهد بود پس هرگاه کسی اتیان نفل عبادت نماید بقصد وجوب بدون انکه
ذمه او مشغول بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم از اداء دیگر بر او واجب نبوده
باشد و معتقد این هم بوده باشد که غسل در این وقت بر او واجب است و باین قصد اتیان
غسل نماید ظاهر این است غسل او باطل بوده باشد چنانچه مذکور شد در عبادات مستقله
بوده تا اجزاء عبادت پس هرگاه کسی اتیان بقرائة فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد انکه
این قرائت در نماز فریضه مستحبات صادق است در حق او که او در این عمل مبدع است پس
اثم در عمل محکوم بطلان نخواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس این نیز ظاهر این است که باطل
بوده باشد یا بمعنی که اتیان بجزء مستحب نموده خواهد بود و لکن حکم بفساد صلوة مشکل است
حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر این است که باطل نبوده باشد و فرق که رحمه شیخ شهید بیان
نموده ما بین قصد وجوب در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت نموده
و در ثانی حکم بفساد بالنظر حقیقت در ست نیست تفصیل کلام در این مقام مقتضی این
است که گفته شود نیت صلوة از [illegible] نحوی که بعیب باشد باعتبار تعرض وجه و عدم ان بچند
قسم ممکن است **اول** ان است که اتیان نماز ظهر مثلا بنماید بجهة انکه خدا و تعالی اتیان ان را بر
من واجب نموده است بعبارة التفات و قصد انطلب اتیان بتکبیرة الاحرام بنماید در این صورت
در مقام اتیان با جزاء امتثال بجهة لغو حاصل شود **اول** ان است در حین اتیان با جزاء واجبه
قصد وجوب نماید چنانچه در حین اتیان با جزاء مستحبه قصد استحباب نماید **دوم** ان است
که مطلقا متعرض وجوب در اجزاء واجبه و متعرض استحباب در اجزاء مستحبه نشود بلکه
قصد قربت مطلقه در جمیع نماید **سیم** ان است که قصد وجوب در اجزاء واجبه نماید و اما در اجزاء
مستحبه پس اقتصار نماید بقربت مطلقه **چهارم** عکس این است یعنی قصد استحباب نماید در اجزاء
مستحبه و اقتصار نماید در اجزاء واجبه بقربت مطلقه و مخفی نیست در این مقام اینست که اتیان بتمام
این عمل بجهة انکه رضای خدا و تعالی جل جلاله در اتیان ان است علاوه در جمیع اقسام مذکوره محکوم
بصحت است اشکال لکن در این مقام مشکل که نمود این است که نیت وجوب در اتیان اصل عمل کافی
است یا اشتمال ان بر مستحبه مشکل جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان نماز ظهر مکلف
واجب شده معجزات ما بین انکه اتیان نماید نماز ظهر واجب را بنحوی که مشتمل از جمیع اداب و اجزای

مستحبه بوده باشد یا آنکه ایشان نماید آن را با اجزاء مستحبه کلا او بعضا مثل نماز ظهری که با اجزاء
مستحبه بوده باشد افضل خواهد از نماز ظهری که مشتمل از آن نبوده باشد مثل نماز یکه ایشان واقع شود
باید در وقت فضیلت و در شان اجزاء مکان شریف مثل مسجد یعنی شریف پس وصف وجوب
نیست بالاضافه بطبیعة نماز ظهر است و مکلف مخیر است در ایشان مکلف به واجب در ضمن
احد فردین و نیست باین نحو نماید که ایشان بنماز ظهر بتمام جهة آنکه خلاق عالم جل شانه آن را یعنی
واجب نموده است و این صادق است در صورتیکه اتصال نماید در نماز ظهر با اجزاء واجبه
چنانچه صادق است در صورتیکه جمع نماید مابین اجزاء واجبه و مستحبه و این مستلزم این نیست
در صورتیکه متصف بتکلیف در ضمن نیت اتصاف با امور واجبه نبوده باشد مستحبه در آن حین
مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه وجه آن معلوم است نزد تامل ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی
متوجه است که منظور مکلف این باشد که ایشان بنماز ظهر نماید با اجزاء واجبه و مستحبه و ایشان
چنین منوی و امتثال نماید بوجوب باین نحو که این نماز ظهری که با اجزاء واجبه و مستحبه است
ایشان بتمام بعنوان واجب بودن آن بنموده و بعبارة اخری اتفق در مقام امتثال غرض مکلف که
عادت او مستقر شده که ایشان عن بعضه بنماید با آداب و سنن اگر چه بعض از آداب و سنن
بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و مثل از نیت نماز ظهر او چنین است که ایشان نماز
باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نماز است و در مقام نیت اشاره نماید بچنین
نماز یکه ایشان بان بتمام بجهة آنکه بجهت آنکه بعض واجب است [illegible] ایشان [illegible]
معتبر نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه
و مستحبه هر دو هست پس حکم باینکه ایشان چنین نمازی بقصد وجوب صحیح نیست پس
نیت واجب در غیر واجب کرده نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح
نخواهد بود و اما نیت باین نحو که ذکر کردیم مطلقا ایرادی بر آن وارد نمیشود و اولی این
است در صورتیکه مقصود مکلف اتصاف با اجزاء واجبه نبوده باشد منوی وجوب مطلقا
نشود بلکه چنین قصد نماید که من ایشان بنماز ظهر بتمام بجهة اطاعت و فرمان برداری خداوند
عالم جل شانه بلی اشکال در این مقام از راه دیگر متوجه است نزد بیان این است که محل چنین نیت
باید معین بوده باشد اجزاء واجبه نماز است نه اجزاء [illegible] معلوم است ملحوظ چنین نیت هم
هست اگر چه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالی که هست در اجزاء مستحبه است و منوی بایشان چه

مذکور شد

مذکور شد مرکب از اجزاء واجبه و مستحبات پس [illegible] اجزاء واجبه نماز ظهر
نظر باجمال ملحوظ هست معنا بعد از اجزاء مستحبه نماز که ما نیت مرکب از هر دو است ملحوظ
باشد تا یقین منوی متحقق شود و غلطی از نیت باین نحو حاصل میشود که مکلف بخود قرار دهد
معنا یعنی از آداب و اجزاء مستحبه را منضم نماید با اجزاء واجبه مثل استعاذه مثل از اجزاء
در رکعت اول و تکبیرات رکوع و سجده [illegible] در احوال تکبیرات با سر [illegible] ایشان بعد کرده
رکوع و سجود [illegible] واجب و ایشان صلوات در [illegible] از رکوع و سجده بعد از فراغ از ذکر
وهکذا الی آخر الصلوة بنابراین منوی در نظر این شخص [illegible] ملحوظ است جمیع اجزاء
اجمالا و در حین نیت اشاره بنماید بچنین عملی که ایشان بان بتمام بجهة تحصیل اطاعت و فرمان برداری
و چنین نیت محتاج بمعهودیة عمل است و این نحو مذکور محقق است بعد از آنکه نظم کلام باین مقام
رسید تنبیه بر مطلب مناسب است اول آن است بعد از آنکه معهودیة عمل مذکور محقق
شد و منوی مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد پس بعد از شروع عمل منوی معین
است آنچه بعنوان اجمال منوی شده ایشان نماید باین مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بوده که در
رکوع مثلا ایشان ذکر صلوات نماید و در حین نیت منوی او چنین نماز بوده بعد از شروع
با ایشان چنین عمل و متعلق نیت باین شروع نماز شود و در رکوع انفصال بعض
از آنچه ملحوظ بوده نماید بعد از قطع باینکه اخلال بواجب جایز نیست و منافی بالحصول امتثال است
کلام در این است اما در چنین صورت انفصال بنحوی که واجب را اخلال بذکر مستحب جایز
هست باینکه حکم در مسئله مبنی بر این است که نیت ایشان بواجب بکیفیت مخصوص اما معین او هست
که ایشان هست و کیفیت ایشان شود باینکه ظاهر است نظر باینکه دلیلی که دلالت کند باینکه نیت
معین است در امثال این مقام نداریم مجملا ظاهر این است که اشکال در جواز انفصال بهمان مثل
نموده باشد بلکه در این مقام هست این است اما انفصال بعض آنچه منوی بوده از اذکار مستحبه
منوان نموده باشد مثل اینکه در رکوع صلوات نماید و اخلال بذکر تسبیح مستحب نماید
با ایشان بدون تسبیح مستحب نماید اخلال بصلوات نماید با اخلال بتسبیح نماید و جمع مابین
بین تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر این است که نیت مخالف در عدم جواز آنچه مذکور شد
نباشد یعنی که نیت معین منوی نبود بلکه مرجح مستند این است که نیت اتیان امور مستحبه
است [illegible] کیفیت خاصه است [illegible] بعنوان اجمال مرجح در این باب مستند امور مذکور است

عمل بعضی از آن جائز نیست انان بغیر تجوز در شب مذکور که اتیان بصلوات با اطلاق لابد ذکر مستحب
بی اشکال است و ظاهر اینها است اطلاق لبیک تسبیح مستحب و اتیان بدنبال آن با صلوات
و عدم انهم جائز باشد و هم چنین است حال در ذکر سجود **مطلب هفتم** در بعضی از منویات است
زیادتی ان معهود مثل آنکه معهود نزد مکلف در نماز کیفیت معینه بود در مقام عزم با اتیان آن
نیت متعلق شد بهمان کیفیت معهوده مثل آنکه در ذکر رکوع و سجود اقتصار بر تسبیح کبری مثلا نماید
و بنابر عزم بود تا به رکوع رسید ابا سبحان الله سه مرتبه بر آن اتیان نماید مثل آنکه اتیان به پنج ذکر
نماید با آنکه معتاد در رکوع قبل از ذکر منظور او نبوده در حین وصول به رکوع مجرد امر خوانده
باشد و هم چنین معتاد جبار بعد رفع راس از رکوع ظاهر اینها است همه اینها جائز و بی عیب
باشد و هم چنین نیت شعار و در آخر در نظر بود مثل آنکه عدد آن از آخر حین نیت منظور او
بود بغیر انتظار و بی عیب است محصلا جمیع اینها بی عیب است مگر اجزاء واجبه که نقصی از آنها
زیاده و نقصان هیچیک جائز نیست **مطلب هشتم** آن است که در مقام نیت مطلق امتثال منوی وجوب
نشود خواه منظور او نبوده باشد که اقتصار نماید در نماز باجزاء واجبه ان با هم نماید مابین
اجزاء واجبه و مستحبه کلا او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده باشد ظاهر اینها است
که این نیت کفایت کند در صحت عمل بلکه مذکور شد اینکه در ثانی بعضی تصور مکمل مقصود جمیع بین
اجزاء واجبه و مستحبه نباشد به بعض جهات ان مستحب هم بود **مطلب نهم** ان است که قصد
وجوب با استحباب هر دو نماید وجوب نسبت باصل صلوة و استحباب نسبت بخصوصیات با اتیان
نماز واجب بتمام جهت نماز واجب بتمام جهت واجب بودن آن در بعضی احتفده اکمل به جهت فضیلت در جماعت
و استحباب آن هر دو به جهت اطاعت فرمان پروردگار بنظر اتیان نماز جماعه واجب و اجمالت این
نیز صحیح و بی عیب است بلکه اسلم از بعضی ابدالات سابقه است لکن این مثل بعضی از صور سابق
مذکور شد در صورتی میشود که امتیاز مابین اجزاء واجبه نماز و اجزاء مستحبه آن نموده باشد
و اما در صورت عدم امتیاز مابین صفتین متحقق است که این قسم مقصود نمیشود مگر بعبارت آنکه نظم کلام
بانجار رسید مناسب این است عنان قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود پس میگوییم
اینکه مکلف و اجبات امتیاز مابین صفتین قبل از شروع در نماز بدانه و بر فرض وجوب با
شروط عملی بجا آورد هست باخبر ممکن است استدلال کرده شود در اثبات عدم در هر دو بدفعه
عدم بنکه اصحاب رضوان الله علیهم تلقی بقبول فرموده اند و روایت شده از مخبر عالم صلی الله

علیه وعلی آله

علیه و علی آله صلوات الله الملک القائم که فرموده در مقام بیان نماز صلوا کما رأیتمونی اصلی وجه دلالت
آن است که آنحضرت در مقام تعلیم است بجهت امتثال خطاب فرموده بعد از آنکه در مشهد اصحاب
اتیان بنماز فرموده اند و اصحاب مشاهده نموده اند اقوال و افعال صادره از آنحضرت علیه السلام
را اتیان بنماز نمایند بهمان کیفیت که دیده اند از او صادر شده متحقق است که اینکلام از آنحضرت
در وقتی خلاف آن انام جل جلاله صادر نشده مگر بجهة تعلیم معلوم است اصحاب مشاهده نموده
موصل بوجه ممیز اجزاء آن بوده باشد بلکه آن مشاهده متحقق نمیشود مگر اصل اقوال
و افعال بکیفیت و هیئت مخصوصه و احتمال آنکه مثل آن در مشهد عام در آن وقت مجرد بوده در امور
واجبه کانه ظنی الفساد است و اکثر خاطبین بان خطاب کلا بل الذین خطاب عام بجهت نماز
بوده اند و امتیاز مابین اجزاء واجبه نموده بوده اند حاجت بان خطاب نبوده پس مقتضای این
خطاب آن است که مطالب آن است که علم با صحت اجزاء نماز و وضع افعال خاصه معهوده کفایت
نماید در حصول امتثال اگر چه عالم بوجه افعال از حیثیت وجوب و استحباب نبوده باشد و هم
المطلوب نظیر این حدیث است در استفاده این مرام حدیث مشهور از حماد بن عیسی که از شرف
سعادت درک خدمت کاشف الاسرار و راد الفیض جناب امام جعفر صادق علیه السلام مشرف گردیده
محقق آن نقل بنجا حماد اتیان نماز خوب بنمائی بعضی از شرف هر سالی بیدمن در حفظ
دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف نموده گویا مقصود حماد این بود که اهتمام من در اداب
این قدر است که کتاب را حریز در صلوة تصنیف نموده ضبط نموده ام حضرت فرموده اند
باکی نیست برخیز نماز کن حماد گفت ایستادم در حضور آن سرور شروع کردم بنماز بعد از آنکه
برکوع و سجود رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز نمیکنی با تغیر و توبیخ فرمودند چه
بسیار قبیح است مرد از شما که شصت سال یا هفتاد سال از عمرش بگذرد یک نماز را
با حدود و تمام نتواند بجا آورد حماد نقل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آن سرور شنیدم در ذلت
و خجالت بسیاری برخود وارد شد عرض کردم خدا مرا فدای تو کند نماز را تعلیم من
فرما حضرت در آن وقت اتیان بدو رکعت نماز فرموده اند با آداب و شرایط لایقه بعد از
فراغ فرمودند ای حماد مثل این نماز بجا آور وجه استدلال باین حدیث در اثبات مرام ظاهر
میشود از آنچه در حدیث سابق مذکور شد بنابر اینکه میگوییم هرگاه کسی نیست مر بعضیه حضرت اتیان
نماز نمود و جمیع اقوال و افعال و هیئات را از آنحضرت اخذ نمود و اعتقاد نمود که اتیان نماز باین

کیفیت مرد و زن محصل مثال است معلوم است که اتیان تمامی اجزاء واجبه و مندوبه نمود و در مقام
نیت استشعار نمود و قربت مطلقه مثل اینکه قصد نمود که من اتیان نمازی می‌نمایم بجهة اطاعت حکم خداوند
عالم و اتیان نمود بهمان کیفیت و هیئت که از آن مجتهد مطاع مشاهده نموده بود این کفایت در حصول
امتثال ادا و میکند اگرچه تفرقه مابین امور واجبه و مسنونه نموده باشد بالجمله بکلی قابل
هست در این مقام کسی تمسک نموده در لزوم اتیان ما بین منفیین احکام سهو و شک
است تقریبا آن اینست حکم اجزاء واجبه در صورت سهو این است که هرگاه متذکر شد
بعد مضی مادامیکه داخل در رکن نشده لازم است عود نموده اتیان بجنسه نموده بعد از آن
اعاده ما بعد نموده تمام نماید و اتمام نماید قطع نماز در چنین صورت جایز نیست و اگر تذکر بعد
دخول در رکن بوده باشد اگر آن منسی واجب رکنی است نماز باطل و استینافش لازم
است و اگر واجب غیر رکنی است نماز صحیح و ابطال آن جایز نیست و اگر آن منسی جزو مستحب
بوده باشد بر جمیع احوال عود بآن بقصد تحقق مطلوبیت جایز نیست خواه داخل در رکن
شده باشد یا نه مثلا فرض نمایم کسی تسبیح را در رکوع یا اول سوره فراموش
نمود بعد از فراغ از سجده متذکر شد در این صورت اگر تسبیح در رکوع واجب است لازم است
عود نموده تدارک نماید و اگر مستحب است حرام است عود بآن بقصد چنین استفاده در اول
جهد در رکعت اولی متحقق آنها بنا بر این امر مشخص در این صورت مردد است ما بین واجب
و حرام معرفت از این نیست مگر اتیان ما بین منفیین پس احتیاط مذکور لازم است من باب
المقدمه اشکالی که در این مقام میتوان نمود آن است که این مبنی است بر وجوب مقدمه واجب
و این اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در مقصود ثانی است که نفع المقدمه
واجب بوده باشد و این در محل کلام محقق نیست نظر باینکه مفروض این است هرگاه
سهو از این جهت سهوی در نماز واقع شود چنین خواهد شد و بر فرضی که تسلیم شود کسی
قاطع شود باینکه بحقیقت اراده در بعضی از صلوات آتیه مثل خواهد شد از قبیل شبهه غیر محصوره
خواهد بود احتیاط از آن واجب نخواهد بود پس احتیاط مذکور شده را باثبات وجوب اتیان
ما بین امور واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود جواب از این آن است که ما مقدمه واجب ظاهر
این است که واجب است و این مشهور و معروف ما بین فقها است و علما و در کتب استدلالیه
فقهیه بر مطلع ظاهر میشود که این محل انکار نزد ایشان نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث

منکره

۱۳۶

منکره در کتب فقهیه که این از جمله امور مسلمات است و بر فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعیات
و اما وجوب عقلی لابدیة محل تامل نیست و همین قدر کفایت میکند در محل کلام و اما حکایت اینکه
بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است لیس باین کلام بر جمیع الاطلاق مسلم نیست بلکه محتاج
بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار در این مبحث بیان نمودیم حاصل مطلب باشد این کلام
مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد اما هرگاه
چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف معتقد این هست بعد از تکلیف بر او واجب خواهد
شد و حال متمکن از تحصیل مقدمه او هست و بعد از اهست باینکه بعد از ثبوت وجوب متمکن نخواهد
بود شد در این صورت عقل قاطع است بلزوم تحصیل مقدمه و ترک آن با چنین اعتقاد مذموم است
نزد عقلا مثل اینکه فرض نمایم قبل از دخول کسی متمکن از آب بجهة وضو هست و بعد از اهست باینکه
بعد از تحقق دخول متمکن از آب بجهة تیمم خواهد شد در این صورت حکم نمایم به ضبط
آب بجهة طهارت بعد از دخول وقت خواهد و لازم بلکه اشکالی نیست در صورت اعتقاد
تمکن از آب بجهة تیمم و سقوط تکلیف بصلوة از فاقد الطهورین در صورتی مسلم است که باختیار خود
خود را فاقد الطهورین ننماید و اما حسب شبهه غیر محصوره در این مقام ممنوع است بلکه ادخال آن داخل
در تحت شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالبا ثابت در بعض چنین حکم غالب اشخاص متفق
است سهو نیست علاوه ممکن است استدلال کرده شود در اثبات مرام بنحو وجوب احتیاط
از راه دیگر اگرچه مبنا همان نیز همان است که مذکور شد بیان آن این است که گفته شود بعد از تحقق
سهو بجهة که مذکور شد آن شخص مردد خواهد شد ما بین وجوب و حرمت اگر دعوی قطع بحرمت
وجوب این مدعی دلیل نشود لااقل مظنون آن شخص هست لازم از نیت مظنون واجبات
را مگر باتیان ما بین منفیین پس استدلال بر این اعمال لازم خواهد بود تحقق نماند اتیان این
دو تحقق لا ظاهر میشود وجوب شرعیات نه شرطی بنا بر این هرگاه کسی استدلال ما بین اجزا
واجبه و مستحبه را متوجه نشد و اتیان نماز نمود در نماز سهوی از او واقع شد ظاهر این است که نماز صحیح و تمام
از وجب باشد **مبحث چهارم** در بیان معنی ترتیب است که متعارف شده است در نیت باینکه
دانسته شد از مباحث سابقه اینکه معتبر است در صحت نماز همان قدر است که اشاره بنیت معین نموده
قصد نماید که اتیان باین نماز بجهة اطاعت حکم خداوند بجا میآورد خلاف علما ثابت ممکن است اراده
ترتیب معتاده در نیت همین معنی بوده باشد خفائی در صحت نیست لکن ظاهر لفظ بر این جمله

بر تبه است پس بگوئیم نوع صحیح آنست از صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله مشتمل بر دو علت است یکی
لوجوبها و دیگر قربة الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است و قربة الی الله علت اتیان بصلوة
واجبه پس معنی کلام بنابراین چنین خواهد بود که من اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهة واجب بودن آن
نماز بر من و اتیان بنماز واجب مینمایم بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول بجهة اتیان
نماز ظهر است و تعلیل ثانی بجهة اتیان فعل معلل بعلت اولی است و ممکن است قربة الی الله عطف
بوده باشد بر محل لوجوبها باسقاط عاطف بنابراین هر دو علت خواهد بود بجهة معلول واحد لکن
تکلف در آن ظاهر است ممکن است که مراد از قربة الی نیز همین بوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب
بدرگاه احدیت جل شانه بوده باشد پس مناسب دید این مقام اینست که تنبیه شود یعنی قرب
بجناب احدیت که مصرح در کتاب و سنت میباشد و مطلوب و مرغوب فیه در ادعیه و مناجات
صادره از ائمه اطهار صلوات الله الملک الغفار است بیان شود پس میگوئیم قرب در لغت و عرف یعنی
نزدیک شدن چیزیست بچیزی و قرب چیزی بچیزی یا در زمان است مثل اینکه گفته میشود فلان
عالم قریب بعصر امام بوده یعنی ما بین عصری که امام علیه السلام در آن ظاهر بوده و عصریکه این
شخص در آن موجود بوده چندان امتدادی نداشته و یا قرب در مکان است مثل اینکه گفته میشود
فلان شخص ماموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل چندانی مابین مکانیکه امام در آن ایستاده است
و مکانیکه این شخص ماموم ایستاده است نیست اراده هر یک از این دو معنی که مذکور شد نسبت
بخداوند عالم جل شانه محال است وجه آن ظاهر است اما اول بجهة آنکه آن در صورتی صحیح است که زمان
وجود شخص بوده باشد در وقتی و بعد از انقراض منتفی شود بعد از آن دیگری موجود شود مثل
آنکه امتداد چندانی متخلل نشده باشد مابین انقضای اول و وجود ثانی در این وقت گفته میشود این
شخص ثانی قریب است باول در زمان مشخص است این معنی در حق ذات اقدس ممتنع است و اما
قرب مکانی پس بجهة آنکه این در حق اجسام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قرب بعباد
علما و بندگان بخداوند عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه و مناجات ائمه اهل مناجات میباشد یکی از دو معنی
ممکن است که حمل شود اول قرب تذکر و معنی آن اینست بیان این مطلب اینست هرگاه کسی متذکر خداوند
عالم عز شانه بوده باشد معنی اینکه متذکر هست تو دیگر است خداوند عالم هر قدر کسی که متذکر او و جناب
احدیت بیشتر است قرب بجناب اقدس بیشتر است از کسیکه تذکر او کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که خداوند عالم
تذکر بجهة او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال و غایة مرتبه سعادت است و با این است اشاره در دعای

کمیل و هب لی الدوام فی الاتصال بخدمتک و ادنو منک دنو المخلصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار
بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و معنی دوم قرب صفاتی و کمالی است توضیح این مطلب مقتضی
آن است که گفته شود ذات اقدس حق جل شانه در غایت مرتبه کمال و عزت است و جامع جمیع محاسن و محامد
است و منزه است از جمیع شوائب نقص و عیب است از قاطبه معایب و قبایح و دور بودن بنده
در غایت خست و نقصان است و متصف است بصفات ذمیمه و طغیان لکن مامور است باینکه
رفع نقایص از خود نماید و اجتناب از قبایح و مفاسد و معرض از معایب و مناقص بوده و متصف
بصفات حسنه و خصال حمیده شود چنانچه مستفاد است از فخر عالم و مفخر بنی آدم علیه و علی آله
الاف التحیة و الثنا الملک العلام که فرموده است تخلقوا باخلاق الله پس حاصل نظر نیاز ما بین جاهل
و عالم در غایت بعد است از جناب احدیت بجهة اتصاف بجهل و اتصاف بصفت علم نزدیک
میشود بخداوند عالم و هم چنین ظالم و بخیل باعتبار اتصاف بصفت ذمیمه ظلم و بخل دور
دور است بدرگاه با عظمت جناب اقدس و هم پس بمقدار تخلیه از صفت ظلم و بخل و اتصاف
بصفت حسنه عدالت و جود باین سبب نزدیک میشود بمرتبه کمال خداوند عالم جل جلاله بعد از آنکه
این مطلب مشخص شد میگوئیم ممکن است که یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قرب
ملحوظه در نیت اما اول پس حاصل این باب راجع میشود که من اتیان بنماز میکنم بجهة آنکه نماز
موجب قرب و نزدیکی بنده میشود بدرگاه احدیت یعنی متذکر جناب عبادت بدرگاه الهی و اما
ثانی پس باین طریق میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز
موجب تخلیه از صفات ذمیمه و مناقص و باعث تحلیه بصفات حسنه است باین جهة اتیان باین نماز مینمایم
ظاهر این است اراده هر یک از معنیین که بوده باشد از قرب ملحوظه در نیت عیب نداشته باشد
بلکه ارجح است به بعضی احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل دانسته میشود در سابق بیان شده ظاهر میشود
در کلام در نقد حقیقت عمل است که در سابق بیان شد لکن چون که لازم بود اولی عدم ذکر آن
در ثانی آن است که در وقتی ظاهر شده حذف لام از مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد
باشد با فاعل فعل معلل به و این شرط در تعلیل ثانی محقق است در وقتی اول نیست تعلیل اول با لام
مذکور شده و ثانی بلا لام یعنی باعث بر فی کلام الحاکی عن النیة الظاهر اصلی صلوة الظهر لوجوبها
قربة الی الله نظر باینکه وجوب صفت صلوة است که مفعول به اصلی است و فاعل اصلی متکلم است که
مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلل به متحد است بخلاف قربة الی الله که فاعل در وجه

تمام است نظر بآنکه معنی ادا آنست که منافیات نماز ظهر را بکنیم بجهة تحصیل مصلحتی که بر بدکاه احدیت باشد
دو معنی که مذکور شد یا بجهة اطاعت و امتثال نمودن بنا بر آنچه در سابق مذکور شد و لام در
معنی فعل مفعول له و فاعل فعل معلل به تمام است نظر بآنکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصل معنی
است اضافه لامی بوده باشد نظر بآنکه معتبر در اضافه لامیه همان افاده اختصاص است و این معنی
در این مقام محقق است و هم چنین صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشا و صلوة الفجر لکن در انجام
مجموع مضاف و مضاف الیه اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف متعلق بزوال شمس مقدم
مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا بجهة دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر
و هم چنین صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بعد از آن در حضر و دو رکعتی
که بعد از آن است در سفر و هم چنین است حال در تتمه صلوات پس معنی اصلی صلوة الظهر اداء لوجوبه
قربة الی الله اینست که منافیات میکنیم نماز ظهر ادائی بجهة واجب بودن آن بر من و بجهة اطاعت
و امتثال امر الهی جل شانه بنا بر اینکه هر گاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علت لب
خواهد بود باینطور که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله ثم بدانکه نحو الحقیقی در رساله
نجفیه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر نموده اصلی صلوة الظهر بان اوجد القیام ما لبثت و تکبیرة الاحرام
و قراءة الحمد والسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره و رفع الراس منه مطمئنا والسجود علی
سبعة اعضا والذکر فیه مطمئنا بقدره و رفع الراس منه مطمئنا ثم السجدة ثانیا کالاولی ثم رفع الراس
منه و هکذا فی الباقی الا انی اسقط تکبیرة الاحرام ما عدا الاولی واسقط السورة من الاخیرتین
وازید التشهد بعد الثانیة والرابعة والتسلیم واخافت فی الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله کرواه
اینست آنچه مذکور شد میلیه حسن نیست باین تفصیل ملحوظ شود و باین نحو ندارد قطعا بلکه
همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالی است باجزاء آن کفایت مینماید در صحت نماز و علاوه
بر این خود نیست بلکه گاه است مخل میشود بجهة وسواس پس اجتناب اولی خواهد بود و اگر مراد
اینست که نیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است منافاتی از آن نداریم بلکه هرگاه منجر بوسواس نشود
مخفی نماند از آنچه در سابق بیان شد ظاهر شد که حکم بآنکه اول افعال نماز نیت است مسامحه است
بلکه اعتلام بنا بر اصطلاح اخلاقی است که بعض اجزاء نماز میدانند پس بنا بر تحقیق اول افعال نماز
قیام است و لکن چونکه بنای کلام بود اول بنا بر جزئیت نیت گذارده شد سکوت نمودیم دویم از افعال نماز
قیام است تنقیح مطلب محتاج بایراد کلام در چند مبحث است اول در تقسیم قیام نماز واثنای

نماز ست

[illegible]

نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول قیام واجب رکنی است و آن قیامی است که در
تکبیرة الاحرام بوده باشد و هم چنین قیام متصل برکوع دویم قیام واجب غیر رکنی است مثل قیام در
حین اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه افتتاحیه و در حال استعاذه و قنوت
مثل آنها چهارم قیام مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه از قدر
ضرورت اشکالی در هیچ یک از اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع پس باید دانست
که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن منتقل میشود برکوع شرعی پس مراد
از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که بعد از فراغ از قرائت بوده باشد نیست و هم چنین مطلق قیامی
از آن متحقق میشود نیست بلکه مراد از آن قیامی است که از آن منتقل میشود برکوع شرعی و ثمره این
نزاع در چند موضع ظاهر میشود اول آنست که کسیکه منحنی شد بقصد سجود مثلا از قیام بجهة
محل مجیبه مذکور شد که رکوع را بعمل نیاورده است و دانسته مکلفیم لازم است که راست باید
بعد از آن برکوع رود نه بعد از اتمام رکوع رفع راس از رکوع نموده تمام نماز نماید پس هرگاه راست
نشود نماز او باطل خواهد بود اگر چه خود را بحد رکوع رسانده وجه بطلان نماز اخلال بقیام متصل
برکوع است دویم آنست هرگاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع و در این وقت که منتهی
شد که اخلال بقرائت سهوا مثلا نموده پس که بعد از رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک
منسی جایز نیست نظر بآنکه عود مستلزم زیادتی رکن است یعنی قیام متصل برکوع و دیگری
رکوع و بعد رکوع شرعی عبارت از اعتدال است که ممکن نبوده باشد از رساندن دو دست
بر دو زانو و اما هرگاه منتهی شد که سهو نموده منسی قبل از بلوغ باین حد باین وقت لازم است که عود نماید
بجهة تدارک منسی نظر بآنکه این نحو قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم زیادتی
رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن بقصد رکوع منحنی شد مطلقا اگر چه بحد
رکوع شرعی نرسید میبایست عود در چنین صورت بجهة تدارک منسی جایز نبوده باشد زیرا که
این قبیل است هرگاه منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال
بقنوت نموده در این صورت عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز است بلکه مستحب است قال شیخنا
الشهید قدس سره ثم روی السعید فی البیان برجع الناسی لو صوله الی الرکوع ما لم یتم مقتضیه
بحده سیم از مواضع مذکوره آنست کسی منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی
متذکر شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد سجود و در این صورت ظاهر آنست که نماز او

هیچ بوده باشد نظر بآنکه این زیادتی سهواً که نیست پس زیادتی از فعل بعضی صلوتی نیست و اگر بنابر
متصل برکوع آن بنا می‌بوده که از آن بقصد رکوع منحنی شده باشد پس باطل است حکم به بطلان شود در
صورت مفروضه **چهارم** از مواضع مذکوره آن است که منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد
رکوع شرعی غافل از رکوع شد یا مستقلاً شد که رکوع را مهمل وا ورده نشست بقصد سجده در
وقت متذکر شد که رکوع را مهمل بجا آورده بوده است و در این صورت مسکینم لازم است راست
بایستد از روی منحنی شود بقصد رکوع و عود بحد رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم صورت قیام متصل
برکوع **بحث دویم** واجب است قیام بعنوان استقلال یا منحنی و در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی
جایز نیست و توضیح حال مقتضی این است که گفته شود قیام بچند معنی تصور میشود **اول** آن است که
بایستد بحیثیتی که بدن او ملاصق بهیچ چیز نبوده باشد **دویم** آن است که بایستد بدن ملاصق
دیواری یا چیز دیگر بوده باشد لکن بمحض ملاصقه بوده باشد مطلقاً القاء ثقل بدن نداشته بوده
باشد **سیم** آن است که ملاصقه و اعتماد و القاء ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی بوده
باشد که اعتماد تامی بر آن نبوده باشد **چهارم** آن است که ایستاده با اعتماد و استناد
بچیزی بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود غفلة این شخص بیفتد تشکیکی در قسم اول نیست بلکه اکمل
و اسلم اقسام است و هم چنین است قسم ثانی از جهت کلام بنابر اشهر و اما قسم ثالث پس اجله
الکمات جماعتی از اجله اصحاب ظاهر میشود از ایشان که از نظر بعضی صحت نیست نظر بآنکه
تفسیر استقلال را نموده اند بآنکه اعتماد و استناد ننموده باشد مطلقاً بلکه اگر مستند الیه زائل
شود غفلة این شخص نیفتد بنابر این محل کلام در قسم چهارم خواهد بود مشهور ما بین فقها عدم جواز
آن است نقل کرده از ابو الصلاح حلبی که قائل شده بکراهت جماعتی از متاخرین علما اگر چه اختیار این
نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حال قیام در حال اختیار جائز نیست
بلکه احتیاط مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است اگر چه بآن حد نبوده باشد بلی هرگاه ممکن از قیام
بعنوان استقلال نبوده باشد در این صورت جائز است قیام با اعتماد بلکه متعین است و عدول از آن
جائز نیست اگر چه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد بجهت قیام استنادی مقدم است بر
قعود اگر چه قعود استقلالی بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز بوده باشد
و متمکن از قیام استنادی در بعضی دیگر لازم است انتصاب بعنوان مقدور پس با تمکن از قیام استقلالی
در بعض احوال صلوة بعنوان استقلال با استناد جائز نیست محل کلام آن است که مسئله مشهوره

بچند

بچند صورت میشود **اول** آن است که متمکن از قیام بعنوان استقلالی هست در جمیع احوال نماز پس ظاهر
لزوم مراعات آن است **دویم** آن است که متمکن از قیام استقلالی نیست در هیچ حالی از احوال نماز
در این صورت اگر چه ممکن از قیام استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است اختیار آن **سیم** آن
است که متمکن است از قیام استقلالی در بعضی از احوال نماز و از استنادی در بعضی دیگر در این صورت
لازم است که جمع ما بین هر دو نماید بقیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه هر
دو اینها در یک رکعتی بوده باشد یا هر یک در رکعتی و در صورت اول قیام استقلالی یا استنادی هر دو
در رکعتی خواهد بود و در صورت ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در این نیست کلام مکرر در استعمال هست
این است هرگاه کسی متمکن بوده باشد که هرگاه اختیار قیام استقلالی کند در بعضی احوال نماز
محتاج خواهد شد بقعود در بعضی احوال دیگر بخلاف آنکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را
در این صورت کل نماز را با قیام استنادی خواهد بجا آورد یا عدول از قیام استقلالی با استنادی در
این صورت جائز خواهد بود یا نه ظاهر این است که جائز نبوده باشد پس لازم است با تمکن
از قیام استقلالی آن را اختیار نماید اگر چه متمکن نبوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد
شد بقعود در بعضی احوال نماز **بحث سیم** در بیان وجوب انتصاب است در هر دو پا در حالت
قیام با عدم وجوب آن بنابر آنکه این مطلب منقسم میشود بچند قسم **اول** آن است که اعتماد بر
هر دو پا کند بنحو واحد یا بنحوی که القاء ثقل بدن نماید بر هر دو پا بطریق مساوات ظاهر این است
این لازم نبوده باشد **دویم** آن است که حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد و دیگری
از این قسم ظاهر این است که جائز نبوده باشد **سیم** آن است که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد
خواه بطریق مساوات نبوده باشد با اختلاف ظاهر این است که این قسم لازم بوده باشد بنابر این
امتثال بسه طریق حاصل میشود **اول** آن است که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن
بطریق مساوات **دویم** آن است که چنین بوده باشد لکن با الاختلاف یا بنحوی که القاء ثقل
بدن را بیکی از دو پا بیشتر انداخته باشد نسبت بپای دیگر **سیم** آن است ظاهر این است که هر یک
جائز بوده باشد خواه کل نماز بیک نحو از این انحاء باشد یا که در رکعت واحده یا در نماز جمله منفرده
پس اتمام مسئله میشود است اولی آن است که ایستاده مکمل نماز نماید با القاء ثقل بدن بر هر دو پا
بطریق مساوات **دویم** مثل آن است لکن با القاء ثقل بدن به پای راست بیشتر **سیم** مثل این
است با آن لکن با القاء ثقل بدن به پای چپ زیادتر **چهارم** در بیان وجوب انتصاب است در نماز واجب

جمع میان هر سه است در آن خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا همه در کل رکعات یا با اختلاف ظاهر
این است در هیچیک حرجی نبوده باشد **بحث چهارم** در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه
کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد در آن صورت عدول می‌نماید
از قیام بقعود پس در اینجا لازم است که ایشان نماز نماید قاعدا احتمال استقلال و استناد
در قیام در اینجا نیز جاری است پس هرگاه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد عدول
از استقلال باستناد در اینجا نیز جایز نیست بلی هرگاه متمکن از قعود استقلالی نبوده باشد لازم
است اختیار قعود استنادی نماید یا متمکن از این عدول از قعود با اضطجاع جایز نخواهد بود
اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری است و گاه است لازم کل فان بطریق قعود استقلالی
بوده باشد و گاه هست لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاه است
بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق استناد میباید بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد
یا کل در هر رکعت یا در بعض رکعات مرجع در اینها حال مکلف است و گاه است اقسام قیام
و قعود با هم جمع میشوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است و بعضی
قیام استنادی و بعضی قعود استقلالی و بعضی قعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد بر
حال قعود یا مسبوق اول در حال تجدد عرض و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف
آن **بحث پنجم** در لزوم اختیار قیام است بر قعود اگرچه منجر شود بایما بجهة رکوع و سجود بدانکه
هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چنین داند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد
بایما بجهة رکوع و سجود بخلاف آنکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در این وقت اگرچه نماز او
قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در این وقت بعضی از علماء حکم فرموده اند
بجواز عدول از قیام بقعود نظر با اهمیت رکوع و سجود و این قول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم
است اختیار قیام نماید و عدول از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض این است این شخص متمکن از
قیام واجب است پس دلیل موجب قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص مفروض خطاب بعد
از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس منتقل میشود بایما بدلیل آنکه [illegible]
هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد منتقل میشود بایما بدل رکوع و سجود این شخص
نیز چنین خواهد بود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهة آنکه رکوع بطریق معهود شود بعید است
نظر باینکه تکلیف هر جزء در محل او بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض این است این شخص

در قیام

شخص
در حال قیام متمکن از قیام هست و در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق این
قیام است نظر بتمکن از آن و رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از آن علاوه ممکن اهمیت رکوع
و سجود بطریق معهود بالاضافه بقیام فی الجمله مسلم است اما بالاضافه بقیام مطلقا مسلم نیست بجانب
اختیار قعود لازم و اینکه رفع ید از قیام در بعضی نماز لازم است و قیام متصل برکوع که در فرض مذکور
عبارت است از قیام متصل بایما بدل رکوع هر چند در رکعت اولی و ثانی و در سایر رکعات پس
از آنچه مذکور شد مشخص شد اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه
رکوع و سجود بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر مأمور به است پس هرگاه اختیار نماید
نماز باطل خواهد بود **بحث ششم** در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هرگاه
کسیکه اختیار جلوس نموده در نماز اگر متمکن بوده باشد از قیام بجهة آنکه ایستاده داخل در
رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس برخیزد و بعد از آن برکوع میرود لکن ظاهر
این است که طمأنینه بعد از قیام در این شخص واجب نبوده باشد و اما هرگاه متمکن از قیام
نبوده باشد از حال جلوس برکوع میرود در کیفیت رکوع از جلوس در بعضی نقل شده تصحیح
مقال مقتضی این است که کفایت میشود انحنا بقدری که رکوع قائم بر آن صدق کند [illegible] است که اقل
ما یحصل به الامتثال است و آن انحنائی است که ممکن بوده باشد مکلف بسبب آن
رسانیدن پیشانی بکفین و بخو دیگر رکوع بوجه مفضیات و کمال است و آن انحنائی است بحدیکه
مساوات در اخبار مخفف شود بنحوی که اگر نظر او افتد بر آنچه واقع شود قبل طرفی نمازگزار چنین
است رکوع نماز نشسته [illegible] منفصلان است [illegible] و کمال است [illegible]
است که منحنی شود بنحویکه محاذی شود روی او با جائیکه پیشانی [illegible] او هست [illegible] آن
است که منحنی شود بنحویکه محاذی شود جبهه او موضع سجود او [illegible] این کیفیت که در رکوع
قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت در کل
است در نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز فریضه یا بوده باشد لکن
ایشان نماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعد هرگاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه
است بر ما یصح السجود علیه بوده باشد کلامی نیست در آن و این که ایشان باید لازم است اما هرگاه
متمکن از آن نبوده باشد پس هرگاه متمکن از انحنا بنحویکه رکوع کامل از آن رکوع محقق شود منفصل بوده
باشد این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از آن مقدار که در

رکوع نیز شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود و اما هرگاه در این صورت انحنا بقدر رکوع کامل
رکوع اختیاری نمود خواه انفصال نموده باشد بقدر ادنی یا نه ظاهر این است که در انحناء سجودی
لازم است علاوه از آن مقداری که در رکوع بجا آورده باشد علاوه بکند تا فرق مابین دو انحنا حاصل
شود ظاهر این است علاوه از آن مقدار بجا آوردن لازم نبوده باشد چنانچه در مطالع الانوار مبین
است عمل با اتفاق از برای سجود نقل معتقد در این صورت لازم نیست چنانچه در قسم اول نیز
چنین نبود بلکه مقدار لازم همان مقدار است که صادق باشد انحنای سجودی اخفض بوده باشد از
انحناء سجودی اخفض بوده باشد از انحناء رکوعی و اما هرگاه فرض شود که ممکن نیست علاوه
از انحنا بلکه فرد کامل رکوع با آن تحقق میشود آیا در این صورت در حق این جایز است که در رکوع
اختیار این فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنی رکوع در این صورت در حق او متعین است در این اشکال
است احتیاط مقتضی این است که در انحناء رکوعی انفصال نماید بقدر ادنی بقدری که بکامل نرساند
اگرچه حکم بتعیین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال مقام از شعار
اهل ایمان است **مبحث هفتم** در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شده در
سقف عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی نشسته بجا آورد ظاهر این است هر نحوی که بنشیند در حال قرائت
مجزی بوده باشد لکن افضل این است که در حال قرائت مربع بنشیند بدانکه تربع در جلوس بر چند
قسم است **اول** آن است که بنشیند بطوری که زانوی راست را بگذارد بر روی زانوی چپ یا زانوی چپ
بر روی زانوی راست و پای چپ را بکشد بجانب راست و پای راست را بجانب چپ و این معنی در اصطلاح مراد نیست
بلکه مراد از تربع در این مقام آن است که بنشیند با نصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین
بر ارض ظاهر این است استحباب این حالت مختص بوده باشد بحال قرائت بنابراین ممکن است حکم
در آن از حیث این حالت بوده باشد بحال قرائت بلکه مطلوب بوده در حال قرائت و لهذا حکم باستحباب
این حالت در حال تشهد ثابت نیست بلکه ظاهر این است تورک در حال تشهد مابین نماز ایستاده
و نشسته بوده باشد پس مستحب در حال تشهد این است که بنشیند بر ورک چپ یعنی بگذارد ظهر قدم
راست را بر باطن قدم چپ و قدم چپ را بگذارد بر زمین خواه نماز ایستاده بوده باشد
یا نشسته و اما در حال رکوع پس مستحب این است دو ساق را بر زمین بگذارد و ران‌ها را بلند کند یعنی
تا آنکه انحنا مذکور شود و کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه بوده در صورت عجز از قیام
لکن ظاهر این است که کیفیت مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده

باشد یا قدرت بر قیام لکن نظر بعلتی که مذکور شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قرائت در نماز
فریضه مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه
ثابت است در حق کسی که عاجز از قیام بوده باشد هم چنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت
خوف از عدو مثل کسی که در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش این دارد که دشمن مطلع
شود و متوجه او شود در چنین صورت جایز است که ایشان نماز نشسته نماید و هم چنین فرموده
است جائز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسی که بسبب ایستادن تشویش زیادتی
مرض دارد یا مشقت شدیده در ایستادن است در حق او و باز فرموده اند جائز است اختیار
جلوس در جائی که سقف خانه کوتاه بوده باشد معلوم است مراد در صورتی است که کسی که در
جائی سقف بوده باشد که سقف آن ارتفاعی نداشته باشد و ممکن آن نباشد در موضع دیگر نماز بخواند
باشد در این صورت اختیار جلوس در نماز فریضه جائز خواهد بود بنابر این انجم را از جمله
مکلف نمیشود بعینها شده باشد خالی از نحو تمشی نیست بلکه می‌باید بگوید اختیار جلوس
در نماز فریضه جائز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عائق داخلی بوده باشد
یا خارجی مثل عدم ارتفاع سقف و غیره **مبحث هشتم** در بیان صورت انحنوه باضطجاع است
بدانکه هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بر پهلو بخوابد
بجانب یمین رو بقبله هیئت کسی که او را در قبر بگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین
اختیار جانب یسار نماید بعکس این حالت با آنچه که در این بلاد بعضی بلاد شمالیه سر بجانب
شرقی گذارد رو بجانب مغرب بعکس حالت اولی آن وقت شروع بنماز نماید و هرگاه
ممکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد آن وقت به پشت بخوابد پا را بسمت قبله
دراز نموده مانند حالت احتضار آن وقت شروع بنماز نماید و در هیچ این سه حالت لازم است
رکوع و سجود با ایماء بوده باشد ایماء بسر نماید با امکان ایماء بجهة سجود زیادتر بوده باشد
ایماء بجهة رکوع و با عدم تمکن از ایماء بسر ایماء بچشم نماید احتیاط مقتضی این است که غمض چشم
بجهة سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهة رکوع و اما اتیان بذکر رکوع و سجود در حال ایماء نماید
یعنی در صورتی که ایماء بعین بوده باشد ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و رفع عین
را در اعتدال قائم معظم رفع راس نماید چنانچه در صورتی که ایماء براس بوده باشد اتیان بذکر نماید
بعد از حرکت دادن راس و الا کوفتن و بالا نمودن راس قائم معظم رفع راس بعد رکوع و سجود

خواهد بود بحق نماند ایما بجهة رکوع و سجود مختص بصلاة اضطجاعی یا استلقائی نیست بلکه ثابت
در هر موضعیکه ممکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بان شد
کلامیکه در این مقام هست این است که ایا لازم است در حال ایما بجهة سجود بلند نمودن
ما یصح السجود علیه را و نهادن جبهه بر ان یا نه مطلقا اگرچه در حال ایما بچشم بوده باشد
یا تفصیل در مسئله است باین نحو که اگر ایما براس ممکن بوده باشد و در این صورت
اگر ممکن بوده باشد از بلند نمودن چیزی که سجده بر ان صحیح بوده باشد یا بغیر یا بنحو
غیر ظاهر این است که واجب بوده باشد پس اجزاء ایما براس تنها بغیر از ان بلند نمودن بلکه
لازم است ما یصح علیه السجود را بلند نموده ان وقت بجهة ایما براس جبهه را بان چیز برساند
و اما هرگاه ایما براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف به ایمای بچشم بوده باشد ظاهر این است
که رسانیدن چیزی که سجده بر ان جایز بوده به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفاء
بهمان ایمای معین بجهة سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر بعلت ان [illegible] نباید
اسلم بوده باشد بنابر انچه مذکور شد سجده ایمای بچشم بطریق مشهور اقوی ان است که ایمای
بسر نماید با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه یعنی بلند نمودن ان خواه خود بلند نماید یا
دیگری دویم ان است که اکتفا بهمان ایمای بسر نماید در صورت عدم امکان وضع ما یصح السجود
علیه سیم ان است که اکتفا بایمای بچشم نماید اگرچه ممکن بوده باشد اندر سانیدن ما یصح
السجود علیه را به پیشانی **بحث نهم** در بیان انتقال از حالت علیا باسفل است و بالعکس
بدانکه از مباحث مذکوره مستفاد شد که بجهة مکلف در نماز حالات مختلفه هست قیام استقلالی
و استنادی انتصابی و اضافی و هم چنین است حال قعود ان نیز منقسم میشود
بقعود استقلالی و استنادی انتصابی و اضافی چنانچه جمیع انواع قیام منقسم است باقسام
مذکوره چنین است حال قعود اقسام قعود نسبت با اضطجاع مقدم بر ان مقام در بیان حال مصلی
است در انتقال از اعلی بادنی و بالعکس بسبب اختلاف در حالات او چنانچه تنزل در ترقی هرگاه
مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی عاجز شد از اتمام نماز با ان حالت منتقل میشود از
قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل میشود از قیام انتصابی
بالتفات استقلالی با امکان و با استنادی با عدم امکان و در صورت عجز از هم منتقل میشود
از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل میشود بقعود استنادی با عدم امکان

منتقل

منتقل میشود بقعود اضافی و با عجز از هم منتقل میشود باضطجاع این در حالت اشتداد مرض
مکلف است و هم چنین است در حالت ترقی و خفت مرض یعنی هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا
و بعد ترقی در حال او بهم رسید منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال
از قعود استنادی و استقلالی از قعود بقیام و هکذا کلامیکه در این مقام هست این است که در
حال انتقال از حالتی بحالتی دیگر ایا لازم است ترک قرائت نماید یا نه ظاهر این است که تاملی
نبوده باشد در لزوم ترک قرائت در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل
انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه هست در صورت عکس است نظر باینکه از
بعضی ظاهر میشود لزوم اشتغال بقرائت و عدم جواز ترک ان نظر باینکه انحالت واسطه مابین
انتقال از قیام بقعود از باب [illegible] انحالت منتقل الیها اقرب از ان است پس
اشتغال بقرائت در ان حالت لازم است ظاهر این است که فرقی مابین حالتین نبوده باشد
یا یعنی ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد **بحث دهم** در بیان اداب
مضطجع است در حال قیام بدانکه مستحب است در وقتیکه ایستاده بجهة ادا دعائی که وارد
باشد استعمال [illegible] در [illegible] صحیح [illegible] عمده انکاشف [illegible] دقائق
جناب امام جعفر صادق [illegible] اللهم انی اقدم الیک محمدا صلی الله علیه و آله بین یدی حاجتی و اتوجه الیک به فا
جعلنی به وجیها فی الدنیا والاخرة و من المقربین و اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی
به مستجابا انک انت الغفور الرحیم [illegible] حاصل [illegible] خواه قبل
از اذان بوده باشد یا بعد از ان [illegible] قبل از اقامه و اما بعد از اقامه پس [illegible] که هرگاه کسی اذان
نماید [illegible]
جشم ان است که در حال قیام جشم را با خضوع [illegible] سجود
تا فارغ از قرائت شد وظیفه او با [illegible] دو دست ان است که دستها را در ران خود بگذارد
[illegible]
با تمام انگشتها [illegible] دست [illegible] چنین انگشتها
دست چپ راخی انگشت را منفرج بگذارد و وظیفه مکلف [illegible] ان است که قدمین
را بهم بچسباند بلکه فاصله مابین انها [illegible] غایة الانفراج مابین انها [illegible] شده است
[illegible]

مجملا و مفصلا بین شهین در محاب کرده عقد بر شده است بعضا در شرح عبارت در جانب خلاف عقد بیست و سه
بعضا در سلب انگشت ظاهر این است که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن موید این
آن است که محدثین در حدیث حماد بعضا از ثلث اصابع منفرجات شده نقل با آنکه معنا از ثلث
اصابع منفرجات در غالب صفات باطول سلب انگشت در هم چنین و نطیفه و ادب دو ظم
آن است عقبها بگذارد که انگشتهای پای قبله بوده باشد و انگشتهای دیگر پای محاذی محمد بگیر
بوده باشد بعضی بیشتر و بعضی دیگر پیش بوده باشد مخفی نماند که مذکور شد اداب
ظاهره مصلی بود و حال اینها در امور درباب مقام آن است که ملتفت این شود و بفهمد که
این قیام او در حضور کبریا و در مقابلی که ایستاده است و بجهت مقصد ایستاده است
مقصود از این نماز امتثال دعا و امتثال امر حق جل فی اسمائه نمودن است عظمت و جلال
معبود را در نظر آورده و بیابد که مطلعا غافل از او نیست و عالم است بجمیع حرکات صادره از هر
ذی حیات و محیط است بجمیع لحظات عینیه و خاطرات خطورات قلبیه هر ذی نفسی قال الله
یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و قال سبحانه ان تبدوا ما فی صدورکم او تخفوه یعلمه
الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض والله علی کل شیء قدیر یعنی ظاهر اینست حقیقه انبات
بکیهان اخلاص هرگاه مخفی دارید آنچه در دلهای شماست و اظهار نمایید با اظهار باشد و بروز
دهید تحقیق در علم الهی یکسان و در صورت نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خدای تعالی
جل شانه هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و عالم است خدا و تعالی عز شانه بهر چه
در آسمانها و آنچه در زمین است هر جای دیگر در قرآن فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج
منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در احادیث مروی است اعبد الله کانک
تراه و ان لم تکن تراه فانه یراک و بفکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت معبود بحیثیت است
که سلاطین و دوران با عظمت و اقتدار ادنی بنده از بندگان خدا و بندگان ... باشد اعظم
سلاطین زمان باشوکت و اقتدار تمام در جنب عظمت و شوکت خلاق جهان کمتر از ذره
از ذرات عالم است مروی است که روزی از روزها حاضر بود ملاحظه او لشکر و اقتدار خود را
نمود باسباب مهلکه غفلت مغرور گشت از لسان زبان او این کلام جاری گردید
این رب ابرهیم یعنی فی حرب یعنی کجا است خداوند پروردگار ابراهیم که بیاید بجنگ من این کلام
کفر انجام بسمع شریف حضرت ابرهیم خلیل الرحمن رسید موجب تألم قلب او گردید با اختیار گفت

اللهم

اللهم سلط علیه ما ناله هذا الکلب سلط علیه من اضعف الخلق یعنی ای پروردگار عالم میدانی چه کلام از این
صادر شد مسلط کن و محاربه او فرست ضعیف ترین پشه را از پشه‌های عالم را حضرت جبرئیل امین بامر
رب العالمین ضعیف ترین پشه را بمحاربه آن شقی بیجنگ فرستاد و آن پشه بیک طرف از صورت
نحس او نشست و او را مانعت نموده و بطرف دیگر نشست و او را مانعت نمود بعد از آن داخل
دماغ او شد بتقدیر الهی جل شانه پشه خود را بمغز استخوان سر او رسانید بهمان حالت
باقی بود آن پشه مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان او تمام شد بعد از آن
بجهنم واصل شد آنکس که بشانی این یعنی منسوخ کرد رب حضرت ابرهیم جل شانه بمحاربه او امر
از عهده مقاومت و محاربه ضعیف ترین پشه که اضعف الخلق است غلو نمی جناب باری عز
شانه نباشد تعالی الله سبحانه معبود از حال خطاب شد در انجام از جانب خلاق جهان
بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابرهیم مسکن بخود که اضعف بلا مسلط کنم چنین
نموده ام و اگر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمایم مسلط مینمودیم بارجیوان را
که مسئله میشد از اینجا است عظمت و قدرت معبود که در هنگام بندگی او ایستاده تامل کن
بعینها که قیام در بندگی و خدمت چنین معبودی داری جهت عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده
باشد نه آنکه ایستاده باشد در هنگام بندگی و قلب خود از معبود و معظم حقیقی جل جلاله غافل
بوده باشد و ملاحظه کن از آنکه ایاک نعبد که مشتمل بر صیغه خطاب است از الفاظ تو جاری شود
مطلق اللسان مخاطب عظیم متعال منعم کریم بزرگ عز شانه نمایی چه این عبادت و بندگی
که موجب قرب بدرگاه معبود حقیقی بخود نسبت ملکیه فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب ملاقه
و طرد از ساحت حضور عظمت و سطوت سبحان الله این است حال ما ها در صلوة که اشرف
و اکمل و افضل طاعات بدنیه است من یکون عبادته مساویه فکیف لا یکون مساویه ...
از خالق ارض و سماوات است که بتفضل و حرمت مطهرین درگاه احدیت توفیق خالص عطا فرموده
ما ها را بمقتضای شرایع اعمال ماها مواخذه نفرماید سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است
یعنی الله اکبر بگوید مکلف بآن داخل در نماز میشود و نفتح مطلب آنچه است بمعنیه و تحقیق
معنی ... بآنکه هرگاه لفظ واحد مشترک بوده باشد مابین واجب و مستحب بآن یعنی گاه است
آن لفظ واجب مشروع و گاه است مستحب حکمیه این با مختلف المحل است مثل تکبیر در اول نماز
و تکبیر الرکوع مثلا با مختلف المحل نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر که در اول

نماز ثابت است اگر از قبیل اول است صاحب شیعین نیت همان امتثال در محل تعیین اوست اگرچه
اصل تکبیر مشترک است ما بین تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع و سجود و در قنوت لکن محل تکبیرة الاحرام
چو تکبیر اول صلوة است با این معنی که دخول در نماز بان متحقق میشود و تکبیر رکوع در حین اراده رکوع
است بنابراین در حین تلفظ بهر یک بوده باشد نیت ان بجهة امتثال ان دیگری صاحب نیت
پس اگر قصد تعیین در ان شود نه بجهة این ثمره است بلکه بجهة امتثال احتمال متوجه بان است همین
قدر که مذکور شد کفایت میکند در امتثال اگرچه فرض شود که ثابت ما بینها تحقق نشود مثل
ماموم مسبوق که درک امام نماید در رکوع در این صورت اگرچه دو تکبیر منفصل هم هست
لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت مینماید بانکه این معنی مختلف الحال باشد پس
بان تعیین انکه تکبیرة الاحرام است بجهة امتثال از تکبیرة الرکوع ضرور نیست و اما در کاه اشتراک
ما بین الفاظ بجهة در لفظ هست و در محل هم بوده باشد مثل تکبیرات ستة افتتاحیه نظر بانکه
چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است در انکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار میتواند
داد پس اشتراک ما بین تکبیرة الاحرام و ما بین یکی از تکبیرات ست باقیه چنانچه در لفظ است در
محل نیز هست بالاختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین انکه واجب است چنانچه بجهة
امتثال امر متوجه بان هست بجهة امتثال از مندوب نیز هست اگرچه التفات بوجه غالب
ضرور نبوده باشد چه نیت وجوب کفایت میکند در امتثال واجب هر دو پس اگرچه نیت وجوب
و ندب را معتبر ندانیم در اجزاء واجبه و مستحبه لکن در این مقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود
لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تمیز ما بین نیت وجوب و نیة انکه این تکبیرة الاحرام است اگرچه
مقصود شرعا مطلقا در همه باید همان تعیین انکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا بینه انکه این تکبیر
تکبیری است که بان دخول در نماز متحقق میشود کفایت میکند در امتثال مخفی نماند اینچه
مذکور شد در حق کسی است که اتیان تکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اما در کاه مقتصر بیکی
یا اتیان تکبیرة الاحرام پس در این صورت تکبیر نیست بان متعین است اشتراکی یا لا اما زیاده
ثابت نیست تا احتیاج بتعیین بوده باشد مجلس اول در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانها
بدانکه بعد از فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است یکی از ان الفاظ بقوی جزو الامام که تکبیرة الاحرام
است و باقی دیگر بعنوان ندب و استحباب بانحو که اولا اتیان بسه تکبیر نماید بعد از ان این دعا بخواند
اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر

الذنوب

الذنوب الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از ان دو تکبیر میکوید
و بعد از ان این دعا بخواند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
لا ملجأ منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت بعد از ان دو
تکبیر میکوید بعد از ان دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا
مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک
امرت و انا من المسلمین در حال هر یک از تکبیرات مذکوره دستها بالا برد بالبسط کف و ضم اصابع
حتی الابهامین مستحب است ادعیه ثلثه بنحوی که مذکور شد مفتاح الفلاح شیخ بهائی است که ثقة الاسلام
در کافی ذکر نموده و شیخ صدوق در فقیه بنحوی که ذکر نموده اختلافی دارد با انچه مذکور شد
دعاء اول را چنین نموده است اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک
عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت و دعاء ثانی چنین ذکر نموده
لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک ذلیل بین
یدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر منک الا الیک تبارکت و تعالیت سبحانک
و حنانیک سبحانک رب البیت الحرام و دعاء ثالث را چنین ذکر نموده وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض علی ملة ابراهیم و دین محمد و منهاج علی حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی
الی اخره و مرحوم شیخ طوسی در مصباح بطریق مقنعه ذکر نموده اند لکن حدیثی که مشتمل بر ادعیه
ثلثه بنحو مذکور در فقیه بوده باشد تا حال بنظر نرسیده ام ملا در اخر احتجاج در ضمن جوابهائیکه
از جناب امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در خصوص
دعای توجه را چنین ذکر نموده اند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی
ملة ابراهیم و دین محمد و هدی علی امیر المؤمنین و ما انا من المشرکین تا اخر دعا و ذکر نموده اند بعد از
و انا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین ظاهر این است عمل بهمه اینها جایز است لکن انسب بانچه مذکور
در کافی نظر بحسب سند اصح است و مذکور شد یکی از این تکبیرات سبع واجب و شش مستحب است
و مکلف مخیر است در هر یک که خواهد نیت وجوب نماید ان تکبیرة الاحرام خواهد بود و تعیین این
بچند وجه میشود اول انکه قصد وجوب در ان نماید دویم انکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است
سیم انکه این تکبیری است بان داخل در نماز میشوم تعیین همان هر یک از سه وجه که بوده باشد
خوب است مخفی نماند که دعای توجه که عبارت از وجهت وجهی للذی فطر السموات الخ بوده باشد

تعقیبات تکبیر هفتم است خواه این را تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید
باید این دعا را بعد از تکبیر هفتم قرار دهد لکن اولی این است که تکبیرات ستة را مقدم داشته تکبیر
هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد و در این صورت دعای توجه حینئذ بعد از تکبیر هفتم است بعد از
تکبیرة الاحرام بلا فصل خوانده خواهد بود و اما آنچه مستفاد و مشهور از کلام شیخین سعیدین شهیدین در
لمعه و شرح آن از آنکه لازم است که اتیان به دعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام بوده باشد و هرجا
که واقع شود پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان به دعای توجه بعد از هفت
نماید پس آن خلاف مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحاب است حق آن است ادعیه ثلثه مذکوره
چنین نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب تکبیرات ثابت
است با آنکه حق که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید بلکه اقتصار به پنج تکبیر بلکه به سه تکبیر نیز وارد شده
پس این اقسام متفاوت المراتب است افضل از همه اتیان به تکبیرات است با ادعیه مذکوره و بعد از آن
پس از آن اتیان به هفت تکبیرات ولاء با عدم ادعیه بعد از آن اقتصار به پنج تکبیرات که از جمله آنها
تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از آن اقتصار به سه تکبیر است و هفتم بعد واجب که آن است اقتصار
بر آن تکبیرة الاحرام مشهور بترک شش تکبیر مستحب و اما کیفیت اتیان به تکبیرات از حیثیت جهر و اخفات
پس اگر ماموم بوده باشد اولی در حق او آن است که اخفات در همه نموده باشد بلکه حضر باید صوت که
صوت او را امام نشنود و اگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات شش تکبیر مستحب است
و جهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی تا به علت [illegible] این بوده باشد
که جهر [illegible] شود در حق ماموم [illegible] که امام داخل در نماز شده و اما منفرد پس در او نیست مخیر بوده باشد
مابین جهر و اخفات اگرچه ممکن است [illegible] شود در نماز جهری و اخفاتی پس حکم با استحباب جهر
تکبیرات شود در نماز جهری و با استحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل
از تکبیرة الاحرام این دعاست یا محسن قد اتاک المسیئ وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیئ و انت
المحسن و انا المسیئ فبحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و کفعمی زیاد کرده است
بعد از تعلم منی یا ذا الجلال و الاکرام و بدانکه مقتضای حدیثی که مستند این دعا است آن است که این
دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات ست بوده باشد یا نه و بسا باشد که بعد تکبیرة
الاحرام در تکبیر آخر نماید بعد و امثال باد در عرض نماز این پس آنچه مرحوم شهید در ذکری نموده که
هرگاه [illegible] بعد از تکبیر بیان دساست حمل بر مواضعه است **بحث نهم** در بیان آنکه این تکبیرات افتتاحیه

افتتاحیه

اختصاص دارد به نمازهای فریضه یا خیر بدانکه اختلاف کرده اند فقها قدس الله ارواحهم در این مسئله شش
قول اول آن است که تکبیرات مذکوره مختص است به فرایض این قول را ابن ادریس در سرائر نسبت داده است
به بعض اصحاب بنا بر این قول اتیان به این تکبیرات در غیر فرایض یومیه جایز نخواهد بود اگرچه در صلوات
مفروضه بوده باشد دوم اختصاص آن است به مطلق فرایض پس اتیان به آنها در مطلق فرایض مستحب
اگرچه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگرچه نوافل یومیه بوده باشد این
قول حکایت شده از مرحوم سید مرتضی در بعضی از مؤلفات ایشان سیم اختصاص آنها است به شش
موضع از نماز فریضه و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله زوال و اول رکعت از رکعتین اولیین
از نافله مغرب و اول رکعت از رکعت اولیین از نماز شب و نماز وتر و اول رکعت از نماز احرام و این قول
حکایت شده است از شیخ بن بابویه علی بن بابویه والد شیخ صدوق نور الله مرقدهما چهارم استحباب
آنها است در مواضع مذکوره به علاوه رکعت اول از نماز وتیره و این قول مرحوم شیخ طوسی است در
مبسوط و نهایه و مرحوم علامه است در جمله کتب ایشان پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب تکبیرات
در نماز احرام [illegible] که از نماز شفع را ذکر نموده و این قول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم
ششم قول استحباب آنها است در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا نافله و این قول اختیار شیخ
مفید و محقق و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعت از محققین
متاخرین است عمل به این قول اقرب است **بحث دهم** در بیان بطلان نماز است به سبب اخلال
تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال به آن موجب بطلان نماز است خواه عمدا
بوده باشد یا سهوا تا اینکه در این باب بنا شد مابین آنکه اخلال به نفس آن بوده باشد یا به جزء آن یا
به اعتبار [illegible] داخل در آن است از آنکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض اجزای هر یک از
جزئین خواه جزء یا اسقاط به آنکه هرگاه اتیان به لفظ جلاله نماید بدون جزء یا بالعکس
از اگرچه در [illegible] صورت [illegible] باشد نماز باطل خواهد بود و هم چنین در صورت
تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید به اسم دیگر از اسماء الهی جل شانه مثل آنکه گوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر
و همچنین [illegible] تبدیل اسم تفضیل نماید به مشابه آن مثل آنکه گوید الله اعظم و نحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن
اعظم و نحوه یا تبدیل اجزای هر یک از جزئین که بوده باشد نماید و از این قبیل است اداء حرف را
از مخرج حرف دیگر نمودن مثل اداء همزه از مخرج عین یا اداء حاء ها و همچنین در جمیع صور نماز باطل
خواهد بود و هم چنین است حال در صورت زیادتی خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق [illegible] دال

به تعظیم الهی جل شانه مثلا اینکه گویند الله جل شانه اکبر الله الافضل اکبر او الله اکبر من ان یوصف او الله اکبر من کل
شیء باشد تا بگوید درجمیع صور نماز محکوم به بطلان و اما اذا بادی حرف پس میگویم اذ نباد ان باب اشباع
حرکات حروف است با تغییر آن مثل اینکه بعد از همزه جلالة همزه زیاد کند مثلا اینکه گوید الله اکبر و نحو در
این صورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست و اما هرگاه از زیادتی حرف سبب اشباع حرکت بوده باشد پس
این محل خلاف مابین فقها است تنقیح مقام مقتضی این است که تحقیق مسئله شود نحویکه شامل ما نحن فیه
و غیره شود پس میگوییم هرگاه اشباع حرکت او شود با ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس هر این دو
مقام است مقام اول در حکم اشباع حرکت ضمیر غایب است پس میگوییم این چهار صورت متصور شود نظر باینکه ما قبل
ان ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک و در صورت حرکت حرکت آن یا ضم است یا فتح است یا کسره و در صورتیکه
ما قبل ان ضمیر ساکن بوده باشد اشباع الحرکة ان ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل
علیه و عنه و منه و مولده و نکن بود معتبره بر خلاف آنکه هرگاه ما قبل ان ضمیر غایب مکسور بوده باشد
در این صورت اشباع الحرکت ان ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد لازم است مثل بحمد الله و لوله
جان و ب العظیم و بحمده و سبحان و ربنا لا تخا بحیره و یقبل شفاعته فی امره و امثال اینها در این صورت
اگر وقف نماید مختص است صاحب با اشباع حرکت نیست و اما غیر حالت وقف اشباع آن لازم است و اما
هرگاه ما قبل ان ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و نوله و لم یکن له کفوا احد و امثال اینها در این صورت مختص است در حال وقف یا از اشباع نیست
و اما در غیر حالت وقف ظاهر اینها است مشهود و معتاد در امثال این مقام اشباع ضمیر جایز است بنحویکه
مولد واو شود بنابر این اجزا اینکه از این محل اشکالات مقام ثانی در حکم اشباع حرکة غیر ضمیر غایب
است و این بر چند قسم منقسم میشود بجهت آنکه اغرض که اشباع حرکت آن میشود بنحویکه حرف هم سد
با حروف است مقدم بر حروف مد که عبارت است از الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم و یا ساکن
ما قبل مکسور یا مقدم بر حروف مد نیست بعبارة اخری ان حرفیکه بخواهد اشباع حرکة ان نماید بعد از ان
یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از ان حرف حرف مد بوده باشد خالی از این نیست ان حرف مد یا مکتوب است
یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این سه قسم میشود اول آن است که بعد از ان حرف حرف مد باشد
لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در این صورت اشباع الحرکت ان حرف که مقدم بر
حرف مد ملفوظ است و عیب است اگرچه اشباع حرکة ان حرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو
بوده باشد مثل نون یا مولد الف بوده باشد مثل شحق یا مولد یا بوده باشد مثل ما قرء مخرجها عنی نماید

کلام

کلام در اشباع بحثیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه و ازان مقدار است قسم دوم آن است
که بعد از آن حرف که اشباع حرکة ان منظور داشت یکی حروف مد است و آن حرف مد مکتوب و در خط میباشد
در این صورت سبب مد یا موجود است یا نه و در صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون
و در صورتیکه همزه بوده باشد یا آن همزه و حرف مد در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه باینحوکه حرف مد
در آخر کلمه اولی است و سبب مد در اول کلمه ثانیه و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد این سکون
یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله به چند قسم منقسم میشود اول آن است که سبب مد همزه بوده باشد
لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد در این قسم ظاهر این است که اشباع حرکة ان حرف مقدم
بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه مولد حرف بوده باشد دوم مثل این است لکن سبب مد که
همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در این صورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت ان بغیر مذکور مشکل
است لکن شبهه در جواز آن نیست بغیر از قسم اول مد متصل چنانچه در قسم ثانی مد منفصل چنانچه
تفصیل ان در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قسم ثالث آن است که سبب مد سکون
لازم بوده باشد مثل دابة و اتحاجونی و لا الضالین در این صورت نیز ظاهر این است اشباع حرکت ان
حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد و غیر از این نیز بعد سکون لازم مدغم بنا بر قسم چهارم آن است
که سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در این صورت نیز اشباع حرکت ان حرف بنحویکه مولد حرف بوده
باشد بلا اشکال جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم و یوم الدین و نستعین و نحو اینها قسم پنجم
آن است که حرف مد منفصل از سبب مد بوده باشد یا بنحوی که همزه و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد
خواه مقدم بر حرف مد بوده باشد مثل آمن و اوتی و ایمانا یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و عفو
و شبیه و در غیر حالت وقف در جمیع این صور اگرچه در ابتدا با اشباع حرکت ان حرف که قبل از حرف
مد است مطلقا صحیح نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن بنحویکه ضعف امتداد و مد حاصل شود
بلکه حکم بفساد عمل نیز باید مشکل است بلکه ممکن نیست بنابر این هرگاه که بعد اشباع در ضمن نماید
عفو و رحیم بود بنحویکه امتداد مخرج شد قبیح و معتاد حکم بعدم جواز آن ممکن نیست و هم چنین در کسره
حاله و رحیم در غیر حالت وقف و هم چنین در امثال ان مثل امتداد الف لفظ جلالة در مثل الله اکبر و الف
القاصی و سبحانه و لا الاعاد و نحو اینها قسم ششم اشباع حرکات است در غیر اقسام مذکوره و این قسم بر پنج
قسم منقسم میشود اول آن است که اشباع حرکة نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد و ان حرف در مثل ان مقام موجب
باشد بجهة معنی و آن معنی مقصود قاری نیز بوده باشد مثل آنکه اشباع فتحه قاف نمود در حلق در آیه

فریضه بنحو مذکور لکن قصد اینکه صیغه تثنیه است نشود یا آنکه قصد عدم نمود این قسم محل خلاف است بعضی
از جماعتی از فقها ظاهر میشود حکم بصحت نماز لکن مختار عدم جواز و بطلان نماز است دوم آنست
آنکه از اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل آن مقام موضوع نیست بجهت معنی لکن موجب
اندراج کلام در بعض لغات میشود در تحت بعض الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر بنحویکه
بکوید اکبار و حرف نماند بسبب اشباع فتحه در این مقام اگرچه وضع بجهت معنی نشده است لکن
باعث این شد که این لفظ مندرج شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع کبر است
و کبر نقاره و دهل و کوس بود و این نیز بدو قسم منقسم میشود بجهت آنکه این معنی یا منوی ناوی هست
یا نه در صورت اول شکی در فساد آن نیست و اما در صورت ثانیه پس محل خلاف ما بین
فقها است مختار در اینجا نیز فساد عمل است چنانچه در این باب نیز ما بین آنکه اکتفا بآن نماید
یا اعاده بوجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد در
این صورت اگر تمام تخفیف حاصل شد باقتضای محل تلافی لازم و با تجاوز از محل بنا شد در هر دو
صورت محل محکوم بصحت است مخفی نماند که از آنچه مذکور شد حکم مجمل قسم از اقسام خمسه معلوم شد
قسم پنجم از اقسام مسئله آن است که اشباع حرکه نماید بنحویکه مولد حرف نبوده باشد لکن از آنها
از قبیل قسم اول بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع فتحه دال الحمد لله بنحویکه واو
حاصل شود و اشباع کسره ها جلاله بنحویکه یا حاصل شود و ظاهر آنکه حکم بفساد در اینجا
اگرچه احتمال از سابق است لکن ظاهر حکم به بطلان عمل است در این صورت با آنکه تفاوتی نیست
در حکم بفساد در اقسام مذکوره ما بین آنکه نماز بوده باشد یا غیر آن مثل تلاوت قرآن که بنحو مخصوص
لازم شده باشد بسبب اجاره یا نذر اجاره یا غیر آن بنحویکه هست ما بین تلاوت قرآن مثلا و نماز
آنست که اگر اتیان بچنین عمل در تلاوت قرآن نماید اجزاء با آن منحصر نشود لکن باید اداء را بنحوی
عنه که امتثال نشده و اتیان نشود عمل بعید است و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی از او
صادر شده باشد و از محل تجاوز ننموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم
بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل متذکر شود تلافی لازم نیست بلکه جائز نیست و نماز صحیح
است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس ممکن است متصل داده شود در این مقام باین نحو که این
زیادتی موجب این میشود که زیادتی خارج از قرآن و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است مثلا اکبار
که مصداق هیچیک نیست در این صورت حکم شود به بطلان نماز و اعاده متعذر است نحو احد

بود

بود و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجزاء بآن نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید
بوجه صحیح صحیح خواهد بود اشکالی نیست در این مقام هست این اشکال که این زیادتی در آن
مانع شده مصداق قرآن مثلا هست یا نه اگر هست چه باید حکم نمود بجواز چنین زیادتی
در نماز نظر بصدق امتثال بنابراین فرض اگر نیست حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس
اعاده مطلقا متعین خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار
مستحبه نماز باین نحو که اگر این اشباع موجب خروج از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود
و اگر نه فسادی نخواهد بود در صورت عمد اما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان نیست
اگرچه امتثال بآن ذکر مستحب در جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند آنچه مذکور شد در حرکت
بود که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله افعال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قراءت
بوده باشد یا اذکار واجبه یا اذکار مستحبه و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد مثل آنکه
در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید یا اشباع حرکت آن بنحویکه مولد حرف بوده باشد اشکالی در آن
نیست ظاهر این است که اگر شخص چنین نماید باعث بطلان نماز شود و اما اگر سهوا بوده
باشد و ملتفت نباشد بنحوی موجب بطلان نماز نشود اگر موجب سهو نشود
باید دانست که این مباحث منقح شد و مسلم بجز اینکه کلام در ما دام آن بوده پس هرگاه
در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید آالله اکبر مثلا الله اذن لکم
پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست و ظاهر این است که محل خلاف
نیز نبوده باشد اما هرگاه این معنی منوی نبوده باشد پس این محل خلاف است ظاهر از مرحوم
محقق و مرحوم علامه رضی الله عنه مذکور ثانی است که موجب بطلان نشود اگرچه ترک افضل
نموده و لکن مختار این است که موجب بطلان نماز شود و استیناف آن لازم بوده باشد
مگر در صورتیکه سهوا بوده باشد و در این صورت ظاهر این است هرگاه اعاده نماید نماز صحیح
نماز صحیح بوده باشد و این در خلل نادر باشد آنچه بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله ثم که تکرار
تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز نیست نظر باینکه آنچه در اول صادر شده صیغه تکبیرة الاحرام
نبوده است پس تکرار نخواهد بود در صورتیکه عمدا چنانکه مفروض این است که آن را قصد
تکبیرة الاحرام نموده باشد پس چنین منوی باشد چنین قصد معنی نبوده مقتضی فساد است پس
استیناف نماز لازم است و در صورت سهو چونکه معنی نیست پس اکتفا با اعاده تکبیر

بعضی صحیح کفایت میکنند لکن این تفرقه بنابر جزئیت نیت ظاهر است واما بنابر تحقیق که نیت عمل خارج
از عمل است ضعیف علیه حیث ان است واکتفا کنیم در نیت بهمان داعی باتیان بعمل ثمره
چندانی ندارد در هر دو حالت اکتفا باتیان تکبیرة الاحرام منطبق علی [illegible] که هست با عقد
اثر وعدم آن است که در صورت تقدم اثم است بخلاف صورت سهو واما هرگاه امتداد در الف
جلاله یعنی الف متخلل مابین لام وهاء جلاله را زیاد نماید بضعف آنچه بیان اشتباه اشکال شود
در این صورت ظاهر این است که حکم ضعیف لاقدم استیناف بعنوان تنزیه ملکه ظاهر این
است که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلا بیان شد واما هرگاه ضمه هاء جلاله را اشباع
نماید بنحوی که واو حاصل شود پس این محل اشکال است نظر باینکه در ظهور جواز شد معتاد
جلاله نیست ودر عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحوی که مانند الله جزاما اشرکهن نیست
لکن حق اینکه انصراف [illegible] تکبیر باشد از این ظاهر نیست بعنوان از [illegible] عود براینکه
خالف بالفعل محض [illegible] ونواب عظام [illegible] پس فاهمه اشتغال مقتضی حکم فساد
وعدم حصول امتثال است بعلاوه مقتضی [illegible] مسلم [illegible] را حقیقی احتیاط اما اشباع فتحه باء
اکبر بنحویکه مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن اظهر است اگرچه نادر نبوده باشد چنانچه
را مثل این هیئت موضوع بازاء ما بوده باشد چنانچه بعینه بیان شد وهم چنین است حال در
اشباع فتحه همزه اکبر بعد کوع [illegible] الشکی محتمل [illegible] اگرچه مقام کلام در این مقام
خارج از حد اعتدال شد ولکن چون در مباحث مذکوره اقتضامی بود درد کلمات اصحاب [illegible]
ملاحظه [illegible] بود بعلاوه تا بدانی حل شانه چنین ختم نمود بحث چهارم در بیان لزوم اختیار قیام
است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتیکه ممکن از قیام بوده باشد
اتیان تکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هرگاه در صورتیکه ممکن از قیام اتیان آن نماید عامدا
یا در حین اراده قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از آنکه راست ایستاده باشد اگرچه انتهاء تکبیر در حال
ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است وهم چنین است هرگاه انتها نماید تکبیر در حال
انحناء بجهت رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله [illegible] بچند صورت
منتهی اول آن است که کل تکبیر را در غیر حالت قیام عمدا آورده خواه حال جلوس بوده باشد یا حال
اراده قیام در اثناء آن دوم آن است که شروع بتکبیر نموده در غیر حالت قیام لکن ختم آن نمود در حال
انحناء بجهت رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائت یا تسبیح بدل از قرائت شد شروع

نموده باغناء بجهت رکوع چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام وتکبیر رکوع
هر دو گفته باشد یا همان بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز
باطل است خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهرا بنابر آنچه [illegible] نص مذکوره خلاف
نموده باشد مکرر ماموم که مرحوم شیخ در انجا فرموده که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد تکبیر افتتاح وتکبیر
رکوع وشروع بان نموده باشد در حال [illegible] نماز صحیح خواهد بود اگرچه تمام تکبیر در حال انحناء
بجهت رکوع بوده باشد این قول ضعیف است بلکه نماز چنانچه واجب است [illegible] قیام در حال
تکبیرة الاحرام واجب است [illegible] جمیع واجبات نماز از قبیل طهارت [illegible] و استقبال
قبله واستقرار [illegible] وغیر ذلک پس هرگاه اخلال [illegible] از آنها نماید اگرچه در جزئی
از اجزاء تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد بود بحث پنجم در بیان بطلان نماز است
بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزاء رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل
میشود بسبب اخلال بان باطل میشود بسبب زیادتی آن خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنابراین
هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیا نماز باطل میشود وهرگاه ثالثا اتیان نماید نماز صحیح
خواهد بود وهم چنین است حال در هر مرتبه از آن نماز صحیح میشود ودر زوج باطل چنانچه شیخ
شهید در کتاب دروس تصریح بان فرموده لکن در این کلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است
پس میگوییم توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول
نماز داخل در صلوة در حال تحقق میشود ودر این صورت تکبیر دیگر بقصد دخول در نماز مکرر بگوید
یا بالفعل منافی است [illegible] قطع نماز نیست بنابراینکه [illegible] اصطلاح [illegible] مطلقا
یا در صورت [illegible] ثانیه بیان شد تکبیره ثانیه دخول در نماز محقق میشود پس [illegible]
از محل کلام خارج خواهد بود وهرگاه بلحاظ فعل منافی است تشکیکی ودر این نیست که تکبیره
ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا وخواه عالم بوده یا جاهل
باطل بوده باشد بنابراین تکبیره ثالثه که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول
باطل شد بسبب اتیان تکبیره ثانیه پس گویا که داخل در نماز نشده بوده است بنابراین
تکبیره ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز محقق میشود واما آنچه مذکور شد حکم تکبیره رابعه
وخامسه وهکذا مستخرج شد از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که جاهل نیست باینکه میگوییم
حق اینکه تکبیرة الاحرام میباید منفصل باشد به نیت به حکم باینکه تکبیره ثالثه مثلا دخول در نماز

محقق نشود در صورتی است که با نیت بوده باشد و به جهت عدم خلوص آن است که چونکه معروض آن است
که هر تکبیری به جهت دخول در نماز است پس انفکاک این از نیت محال است لکن کلامی که در این مقام
هست این است که تکبیر گفتن به قصد دخول در نماز تکبیر دیگر به همین قصد بی‌معنی است مگر در
صورت اعراض از قصد اول و فعل منافی یا در حالت ذهول از اول یا در صورتی که معتقد این
بوده باشد که البته تکبیر اول و دخول در نماز محقق نشود که هر یک از تکبیرات تلک علی حده
نافعه بوده باشد به جهت دخول در نماز مجموع من حیث المجموع دخول در نماز محقق شود اول
دانسته شد که این کلام خارج است به جهت آنکه بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی مشخص است
دخول در صلوة به تکبیر دوم خواهد بود و ثالث علی اشکال است به جهت آنکه ممکن است کسی که تکبیر
تکبیر بگوید و گفتن به قصد آنکه با این تکبیر دخول در نماز محقق نشود منهی عنه خواهد بود پس کل
باطل خواهد بود بنا بر این جمیع نیت دخول در نماز محقق نخواهد شد بلکه مجموع من حیث المجموع
نیز دخول در نماز محقق نخواهد بود نظر به آنکه کل مرکب خواهد بود در این صورت که مذکور شد
جواب از بیان آن است که میگوئیم که هرگاه فرض شد که تکبیر ثانی به قصد دخول در نماز صورت داده
از اول کفایت میکند در تصحیح ایشان فرموده اند که در وقوع جا باطل در فرع صحیح خواهد بود **مبحث ششم**
ششم سابق بیان شد که لازم است در وقتی که ایشان تکبیرات سبع افتتاحیه بنماید
تعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد تعیینها از یکی از سه طریق میشود **اول** آن است که
قصد نماید که این تکبیرة الاحرام با تکبیر افتتاح در نماز است **دوم** آن است که قصد نماید که این تکبیر
است که بان دخول در نماز محقق میشود بعد از آنکه ... بوده باشد که کفایت بنماید
در صورتی که مکلف نادی این بوده باشد که ایشان نماید مگر تکبیرة الاحرام را همین قصد کفایت
بنماید در امتیاز پس حاجت به تمیز نخواهد بود بنا بر این صورت تکبیر به همین ... الحقیقه
با اعمال نادی آن است که این تکبیرة الاحرام است مثلا پس نیت تکبیرة الاحرام بعد از تکبیر واجب
بعد مثلا لازم است که ... در این مقام هست این است که آیا در این نیت انفراد نیز لازم
است بنا بر این هرگاه قصد شرایط نماید مثل آنکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة الاحرام است
تکبیر رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل آنکه درک امام نموده در رکوع اتیان
بتکبیر واحد نموده به قصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح خواهد بود یا نه مثل این شرایط
مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی آن است که گفته شود در این دو مقام است **اول** آن است که

(حاشیه: ... تکبیر ... دوم آن است که قصد نماید که ...)

شد

نیت شرایط نماید با این نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد
و این علاوه تشکیک در تداخل مستلزم آن است که تحقق واحد شخصی بهمان تحقق که در آن مصداق
از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است احتمال وجوب با
وحده شخصی وجود متحقق نخواهد بود **مقام ثانی** آن است که نیت این نماید که این تکبیرة الاحرام بوده
باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه در غسل واجب با این معنی که غسل واجب
مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه حاجت به ثواب از هر دو شده باشد در این مقام
این مطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف و روایت معویة بن شریح و فتوی
جماعت از اعاظم اصحاب **مبحث هفتم** در بیان رجحان رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام بلکه
جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب آن است چنانچه سابق اشاره بان شد که دو دست را در حال
ضم انگشتان حتی در انگشت بزرگ در حال تکبیر بلند نموده تشکیکی در این نیست کلامی که هست
در کیفیت رفع یدین در تحدید آن است اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف کرده اند در آن
فقها به قول مشهور مختار آن است که ابتدا در رفع یدین در حال ابتداء تکبیر بوده باشد
و انتهای در رفع با انتها و اتمام تکبیر پس شروع به پایین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد
بود قول دیگر آن است که ابتدا تکبیرات بعد از رفع یدین بنماید یا اینکه اول دستها را بلند
بنماید اتیان تکبیر بنماید در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پایین ...
قول سیم آن است که اول دستها را بلند کند و اتیان تکبیر نماید در حال پایین آوردن دستها
مختار ما بین ... الاقوال اول است ظاهر این است تفاوتی در این کیفیت ما بین تکبیرة الاحرام
و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع اینها خواه تکبیرات افتتاحیه بوده باشد یا تکبیر رکوع
یا تکبیرات سجود رفع یدین به نحوی که مذکور شد مستحب است ظاهر این است فائده سنت میشود
به رفع یدین در حال تکبیر به نحوی که بوده باشد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد بوده باشد
و اما تحدید رفع یدین که به چه مقدار باید رفع نمود پس بعد از این بیان خواهد شد **مبحث هشتم**
در بیان امر اصولی است در این مقام ... بدانکه امر اصح در این مقام دانستن معنی تکبیر و متذکر
شدن بان است در حال تکبیر و عمل بمقتضای آن نمودن است پس در آن حال میگوییم معلوم
لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است و در تقدیر مفضل علیه در معنی نقل شده
یکی من کل شیء ای الله اکبر من کل شیء حذف ... بالغه ... است از هر چیزی دوم من ان یوصف

یعنی الله اکبر و اجل بزبان توصیف خداوند تعالی عز شانه اجل از آن است که وصف واصفی تواند احاطه
بساحت جلال و عظمت آنجناب نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از
مقتدای قاطبه اخیار جناب حضرت امام جعفر صادق روایت نموده بعد از آنکه آنحضرت رد
تفسیر اول فرموده پس مختار تفسیر ثانی است و تفسیر اول مناسب نیست اگرچه اوفق بوضع لغوی
لفظ است بیان عدم مناسبت آن این است که ماسوای حق جل جلاله هرچه هست همه مخلوق خداوند
عالم و اضعف عبیدان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر من کل شیء بوده
باشد مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیاء و نه بعد از آن اما قبل از خلقت اشیاء پس چون درست
چیزی نبود که توان گفت که اکبر است خالق عالم جل جلاله نسبت بآنها است و اما بعد از خلقت
پس مخصوص است که قاطبه مخلوقین که بمحض الطاف حضرت سبحان از پس عدم موجود شده او ایجاد
خالق سموات و ارضین است بعد از آنکه کسی معرفت بعلو و کمال خالق بقدر مقدور بهم رساند
و عالم بدنی و عضوی مخلوقی کرد بپردازد است که اصل وجود و قاطبه کمالات افاده شده از رحمان
منیعی مطلق است و آنکه صحیح نیست ما بین طرفین نسبت مکر نسبت خالقیه که منتهای مرتبه نیا خوهم
کمال و غایت مرتبه جلالت است و مخلوقیت که غایت مرتبه ذلت و منتهای مرتبه دنائت است
بالاضافه بخالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تجلیل چنین خالق جلیل که بیهمتا و بیمثال
بزرگتر از همه مخلوقین خود است نسبت بسیار بیجا و نامناسب است بلکه رکیک و واهی است … معنی
ثانی که تسبیح معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم و تجلیل است بعد از آنکه معنی کلام
تحقیق مناسب این است که در آن معنی فتذکر اینجهت که غایت عظمت معبود … شده
آن معبود بخضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته اثنای عبادت و بندگی آن ظاهر گردد ظاهر
این است که حکمت در اختیار این لفظ کریم در این مقام عظیم جهت تنبیه و تثبیت باین مطلب عظیم
بوده باشد هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت والنهج القویم
تحقیق کامل خلیفه مالک الطاهر اثنا عشر که رکعت چهارم از واجبات نماز قرائت است و در آن چند بحث
است   بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو
رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشا در سفر و نماز کسوف و خسوف و زلزله
و مانند آن و نماز جمعه و عید و هم چنین در هر رکعت از اولتین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی و این تحقیق
که متعین است قرائت حمد در آنها باتفاق و اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب

در رکعتین

و رکعتین اخرتین از نماز چهار رکعتی نظر بآنکه مکلف مخیر است در اینها ما بین قرائت حمد و تسبیحات
اربع چنانکه بیان آن خواهد شد … انشاء الله که چنانچه متعین است قرائت فاتحة الکتاب در نمازهای مفروضه
و هم متعین است در صلوات مسنونه پس ماهیت نماز مطلقا اگرچه نافله بوده باشد در حال عدم
منعقد نمیشود مگر بقرائت فاتحة الکتاب و اما نماز جنب که خالی از حمد است پس آن حقیقة نماز نیست
و اطلاق نماز بر آن مجاز است و بعضی علماء مخالفه فرموده در نماز سنتی قائل شده و بعدم اعتبار
سوره حمد در آن پس بنابر فرموده ایشان اما لا که نماز سنتی حاصل میشود به هر صورت
اول باز قرائت حمد است و سوره دویم با اخلال بهر دو سیم با قرائت حمد با اخلال بسوره چهارم
عکس آن است و اول کامل اقسام است چنانچه ثانی اخس آنها است و ثالث ادون است نسبت
باول و اکمل است نسبت به ثانی چنانچه رابع احسن است نسبت بثانی و ادون است نسبت بثالث
و لهذا بنابر مختار اصحاب … نمیشود مگر بصورت اولی نافله بقرائت حمد و سوره با انفصال
حمد تنها صحیح نیست بحکم در بیان بطلان نماز است با اخلال بقرائت حمد بنا بآنکه هرگاه کسی اخلال بقید
قرائت سوره حمد عامدا در نماز از آنچه مذکور شد نماز او باطل است قطعا و هم چنین است
هرگاه اخلال و ابانه با کلمه از آن نماید عمدا با اخلال بلکه چنین است حال اگرچه اخلال بحرفی از
حروف آن نماید و از پس قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرف دیگر مثل تبدیل حا
بها و طا بتا و عین بالف و غین بقاف و ضاد بظاء و هکذا و نماز اغلب اشخاص باطل میشود بسبب
این که تبدیل حروف بنا نماید بحرف دیگر و باعث این نیست مگر مسامحه و مساهله در مردم که
اکتفا میشود با صورت نماز با نحو در حین طفولیت از آنکه باز ملا مکتبی اخذ نموده پس لازم است
در حق اولیاء نسبت باولاد آن است که در اوائل تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم اطفال را نزد کسی قرار
دهند که رعایت این امور نماید که در ساعات … اطفال بنوع صحیح و مستحکم شود چه هرگاه در بدایت
امر اطفال معتاد بفساد شدند معترف دارد … عادت بآن جاری شده و مناسب
در این مقام آن است که بیان مخارج حروف شود تا اطلاع بآن موجب حفظ از فساد تبدیل حرف
بحرف دیگر شود و قبل از شروع مقصود مناسب آن است که تنبیه شود بر اقسام دندان انسان
بدانکه دندان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا و این چهار دندان پیش است دو در فوق
و دو در تحت دویم رباعیات است بفتح را و تخفیف یا المثناة التحتانیة و این نیز چهار دندان
است دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار ثنایا سیم انیاب است و این نیز چهار است در جانب

پیش و پیش دیا عیهات دو دو در فوق و دو دو در تحت و این دوازده دندان است که دیه هر یک در
شریعت مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلا است هر مثقال هجده نخود بوده باشد پس دیه هر یک
از این دندانها پنجاه عدد اشرفی باجاقلو است که مجموع ششصد عدد اشرفی باجاقلو است
چهارم اضراس است و این شانزده دندان است هشت در فوق چهار در جانب یمین و چهار
و چهار در جانب یسار و هشت در تحت که دیه هر یک از آنها در شریعت مطهره بیست و پنج
مثقال شرعی از طلا است که بیست و پنج عدد اشرفی باجاقلو بوده باشد که مجموع چهارصد
عدد اشرفی باجاقلو میشود که مجموع دیه دندانها [illegible] اشرفی باجاقلو است و این اضراس را قسمت
نموده اند بضواحک و طواحن ضواحک چهار دندان است [illegible] در فوق [illegible] در تحت در
جانب یمین و یسار از انیاب و بقیه را طواحن گویند بنابر آنچه مذکور شد عدد دندانها بیست و هشت
است و گاه است که از زمان بلوغ تا بیست و سه سال چهار دندان دیگر در عقب متصل بطواحن
دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار ملکه غالب چنین است و این مسمی است بنواجذ
و لهذا از اقسام اضراس شمرده اند بنابر این اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک و طواحن
و نواجذ لکن در بعض اخبار اطلاق نواجذ بر ضواحک شده بعد از انضمام این چهار به بیست و
هشت [illegible] عدد دندانها [illegible] لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در بیست و
هشت مخفی نماند مذکور شد بعد از آنکه این مطلب مشخص شد حکم به حروف منقسم شد به سه قسم حلقی
و لهوی و شفوی اما حلقی پس شش حرف است همزه و هاء و عین و حاء بی نقطه و غین و خای با نقطه
[illegible] حروف حلقی [illegible] اعتبار آنکه مخرج آنها حلق است مخرج همزه و هاء اول حلق است بنابر آنکه
اعتبار اول [illegible] از جانب سینه شود و آخر حلق است بنابر آنکه اعتبار اول [illegible] از جانب دهن شود و مخرج
عین و حاء بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین و خاء با نقطه آخر حلق است بنابر اعتبار اول [illegible]
از سینه و اول حلق است بنابر اعتبار اول [illegible] از جانب دهن و اما لهوی پس هجده حرف است
اول قاف است و مخرج آن آخر زبان است با آنچه محاذی آن است از بالا دوم کاف است
مخرج آن بعد از مخرج قاف است و نزدیک بان از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین
و یاء دو نقطه در تحت مخرج این سه حرف وسط زبان است ششم ضاد نقطه دار است مخرج آن
طرف زبان است که منضم شود به بعضی از ضواحک فوقانی یا به بعضی از طواحن در فوق خواه از جانب
یمین بوده باشد یا از جانب یسار لکن در جانب یسار آسان تر است هفتم لام است مخرج آن طرف زبان است

که تا نزدیک

که تا نزدیک سر زبان بوده باشد با آنچه محاذی آن است بالای رباعیات و انیاب در جانب فوق
از جانب چپ هشتم نون است مخرج آن سر زبان است بالای ثنایا در فوق یعنی بیخ دندانهای
پیش بالا نهم رای بی نقطه است مخرج آن بعد از مخرج نون است از جانب پشت زبان
و محل مخرج آن طرف زبان است که کناره شود به بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم و یازدهم
و دوازدهم طاء و دال بی نقطه و تاء دو نقطه در فوق آنچه جامی تصریح بآن نموده این است که
مخرج این سه حرف سر زبان است با بیخ ثنایای فوقانی لکن لسان باید متصل باشد در وقت اداء
طاء به سقف حنک اعلی و در وقت اداء تا [illegible] لب بالا و در وقت اداء دال با بیخ [illegible]
لکن ظاهر این است که تفرقه شود ما بین تلفظ طاء و تاء و دال در مخرج [illegible] طاء جزء کلمه
بوده باشد مثل صراط الذین با اینکه مخرج طاء با بیخ ثنایا از سر زبان بوده باشد و مخرج تا
با آنچه محاذی اوست از حنک بالا سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ظای با نقطه و ذال با نقطه
و ثای سه نقطه است مخرج این سه حرف سر زبان است با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد
بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هجدهم زای نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف
بعضی گفته اند مخرج اینها میان زبان است با اطراف ثنایای تحتانی و مذکور در جمله از رسائل [illegible] در
علم قرائت این است که مخرج اینها سر زبان است با زیر ثنایای تحتانی و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج
اینها طرف زبان است با خود ثنایا ظاهر این است که آنچه مستفاد از ظاهر اینها [illegible] مشهود
[illegible] صحیح بوده باشد بلکه حق این است که مخرج صاد و سین و زا سر زبان است با [illegible] ثنایای
بالا که اول کلام بوده باشد [illegible] ابن حاجب که مخرج اینها طرف ثنایا است با خود ثنایا [illegible]
[illegible] شده باشد تلفظ [illegible] که صاد و سین و زا بوده باشد [illegible]
[illegible] صاد [illegible] از سه حرف است [illegible]
مخرج آنچه [illegible] این سه حرف است و مخرج از طرف زبان و [illegible] ثنایا نیست بلکه مخرج از [illegible] است
که مذکور شد ممکن است توجیه شود کلام ابن حاجب [illegible] راجع شود به آنچه ذکر شد با اینکه مراد
از طرف [illegible] از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا [illegible] بوده باشد که بیخ ثنایای در
جوف گوشت و پوست بوده باشد بنابر این [illegible] پس [illegible] راجع [illegible]
گفته شد و اما مخرج [illegible] پس از بالا [illegible] مخرج صاد و سین [illegible] است [illegible] سر زبان
با بیخ دندانهای پیش [illegible] از اهل [illegible] مخرج این سه حرف [illegible] دیگر نموده باشد

نحو که مخرج صوتش در پره بینی است با میان دو لب که پیوستن و این نیز مثل سابق است و اما
حروف شفوی پس بعد از حلقیات اول فا پس مخرج از وسط لب پایین است با اطراف ثنایای
فوقانی دوم واو سیوم میم چهارم با و وجه اشتراک این سه حرف میان دو لب است مع از خارج
و با در داخل و واو میان داخل و خارج با آنکه مناسب در این مقام این است که تنبیه شود بر
طریق استعلام مخارج حروف میگوییم تا حال معلوم نیست که در این تعیین مخارج حروف شده باشد بر
نخورده ایم بلکه مظنون این است که چنین صریح نبوده باشد بلکه طریق تحصیل آن تتبع و تفحص
محاورات و استعمالات فصحای اهل لسان است نظر به اینکه قرآن مجید بلغتی بی‌تغییر نازل شده
مشخص است که در آن تغییر و تبدیل در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف بیان مختلف است
که بوده خلاف نظام جل جلاله فرموده و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و نیز فرموده انا انزلناه
قرآنا عربیا ظاهر این است و چون اختلاف در تعیین مخارج حروف در استعمالات هر کس غیر که تأمل
در استعمالات فصحا استنباط نموده ثبت نموده بنابر این ظاهر این است که رعایت این دقایق که
مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است که تلاوت شود نحوی که
امتیاز ما بین حروف محقق شود و علاوه بر این از مستحسنات قرائت است فی الجمله معتبر در صحت
عملات همان قدریست که مذکور شد یعنی تلاوت نماید نحوی که حروف ممتاز شود از همدیگر و این
قدر گاه است موقوف است با ادای حروف نحوی که مذکور شد و گاه است چنین نیست مثلا در تلفظ
حروف اناث که در حین تلفظ هر گاه اصلا اطلاع شود نمیگویند این شخص فلان حرف را تلفظ نموده
و اگر چنین بنا شود محکوم به بطلان خواهد بود یعنی آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم مطلب این است
که اخلال بحرف از حرف فاتحة الکتاب و هم چنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر
رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف و اعراب که بوده باشد عمدا موجب بطلان نماز است
خواه ترک آن حرف بوده باشد یا تبدیل حرف بحرف دیگر مخفی نماند که چنانچه نماز باطل میشود بسبب
اخلال بحرف در آنچه مذکور شد هم چنین باطل میشود بسبب اخلال شد بنا بر آنکه اخلال
شد بمنزله اخلال بحرف است و اما اخلال بمد پس میگوییم مد یا متصل است یا منفصل بایجاز
توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود مد در لغت بمعنی کشیدن است و در اصطلاح قرّاء عبارت از
کشیدن صوت است به نحو مخصوص و این مد با فوات حرفست بلحاظ اوست کلام در اولویت نظر بانکه
از لازم تلفظ بطبیعت حروف است بلکه کلام در مدی است که بسبب امر خارج عارض که مشتمل بر آن

امرخارج

امر خارج با همزه است یا سکون اما که بعد از سبب میشود از آن مد متصل و مد منفصل میگویند و سببیه سکون
در عرف بد منفصل و مد متصل است مثل ضالین عارضی و مد سکون که لازم مدغم و مد غیر مدغم است وجه سببیت همزه
از برای مد در متصل و منفصل بجهت سهولت امر در ادای همزه است از مخرج خود چنانچه وجه آن تعیین
تامل و تلفظ یا اولئک و ما انا ظاهر میشود و مد متصل آن است که حرف مد و سبب مد هر دو در یک کلمه
جمع شوند حرف مد سه تا است الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم و یا ساکن ما قبل مکسور بشرط که
حرف مد که عبارت از یکی از این سه حرف بوده باشد و سبب مد که همزه بوده باشد در یک کلمه جمع شوند
آن مد را مد متصل خوانند نظر باتصال حرف مد و سبب آنکه همزه بوده باشد مثل جاء و اولئک و جیء و سوء
و مد منفصل آن است که حرف مد در یک کلمه بوده باشد و سبب مد در کلمه دیگر لکن لا مطلقا بلکه باین نحو که حرف
مد در آخر کلمه اولی بوده باشد و سبب مد در اول کلمه ثانیه مثل انا انزلناه و لا اله و قوا انفسکم و فی انفسکم
انفسهم ملحق بها لاکن یعنی انحرف مد یا همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد مانند آنکه مذکور
در این حالت مد متصل یا منفصل میخوانند و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز دو قسم است نظر بانکه
این سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را مد منقسم به دو قسم کرده اند اول مد سکون لازم مدغم و در
جاذ است که سبب مد سکون حرفی بوده باشد که در مثل خود ادغام شده باشد مثل ولا جان و ابجا و تحاجونی
ولا الضالین قسم دوم مد در اوایل سوره است مثل حم و یس و ص و ق و الم و المص و کهیعص و حم
عسق در بعضی یک مد است و در بعضی دو و بعضی سه مد تفصیل آن این است در حم و یس و ص و ن یک مد
است در میم حم و یس و ص و ن باین نحو که یا ساکن ما قبل مکسور ملفوظ در حا حرف مد است و سکون
در میم ملفوظ سبب حرف مد و سبب مد هر دو ملفوظ است نه مکتوب و هم چنین در یس که یا ساکن
ما قبل مکسور ملفوظ سبب مد حرف مد است و سکون نون ملفوظ و در ص واو ساکن ما قبل مضموم ملفوظ
حرف مد است و سکون دال ملفوظ سبب مد و در الم دو مد است در لام حرف مد الف ما قبل مفتوح ملفوظ است
و سبب مد سکون میم ملفوظ و در میم حرف مد یا ساکن ما قبل مکسور ملفوظ است و سبب مد سکون
میم ملفوظ است و در ثالث حرف مد الف ما قبل مفتوح ملفوظ است و سبب مد سکون دال ملفوظ
است و در کهیعص دو مد است حرف مد در اول ما قبل مفتوح ملفوظ است و سبب مد در آن سکون
نا ملفوظ است و حرف مد در ثانی الف ما قبل مفتوح ملفوظ است که متوسط تلفظ صاد ملفوظ است
و سبب مد سکون دال ملفوظ است که متوسط از نیز ملفوظ است پس در ها و یا و عین مد نیست
نظر با انتفاء سبب مد در ها و یا و انتفاء حرف مد در عین و در حم عسق سه مد است یکی در حم و دو

و در صورت الف ملفوظ غیر
و یکنفظ در ملفوظ است
نیم

درشت نی و در بعضی مد نمی باشد نظر بانتفاء سبب مد در اول و حرف مد در ثانی و این قسم ثانی
از مد را یعنی مد در اوائل سور مذکوره را مد فواتح سور و مد حروف هجا و مد سکون لازم مظهر میباشند
قسم سیم ازان اقسام مذکوره را مد بدل و مد انقلاب گویند و این در جائیست که حرف مد منقلب از
همزه بوده باشد خواه سبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر آن مثل آلان که در اصل ءالان
بدو همزه بود همزه اول حرف استفهام آمد و همزه ثانی جزء کلمات نظر باجتماع دو همزه همزه ثانی قلب
بالف شده پس حرف مد در اینجا الف ما قبل مفتوح منقلب از همزه است و سبب مد سکون لازم و این
قسم از مد در قرآن در شش موضع واقع شده دو در سوره انعام اول قوله تع ثمانیة ازواج من الضأن
اثنین و من المعز اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین و قوله تع و من الابل اثنین و من البقر اثنین قل
ءالذکرین حرم ام الانثیین اصل ءالذکرین بود اجتماع همزتین موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد
اگرچه نظر بطریقه مشهوره در همزه الحذف است لکن در استفهام حذف جایز نیست که مانع ازان است بیان
این مطلب آنست که هرگاه همزه الحذف شود بالضروره شود قل الذکرین با همزه استفهام لبس
موهم آنست که همزه که میباید ساقط شود ثابت شده بلکه ایجابست که قلب بالف شود تا مشخص
شود که همزه موجوده ازان ادات استفهام است معنی ظاهر آیه شریفه آنست که خلق فرموده است خدای
تعالی هشت زوج و زوج بحسب مصطلح اطلاق میشود بیکی ازان است که در وجه جنبه را گویند
که با او ملاحظه شود جزء دیگر ازان جنس اما هرگاه ملاحظه دیگری بعنوان زوج اطلاق کنند در اینجا اطلاق
همین معنی مراد است با اختلاف جنبه گوسفند و اشتر و بقر و این هشت زوج را زیبوده من الضأن
اثنین یعنی از گوسفند دو تا یکی نر و یکی ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و یکی ماده
قل الذکرین حرم ام الانثیین این رد بر کفار است بعد نکیر آیه بسوء المن تراین وصف الحرام
من هوده است خلاف فیما احل حلاله با ماده این بود استفهام در این مقام استفهام انکاری است
حاصل معنی آنکه بگیرید الحرام نموده کسیکه مدعی تحریم است کاذب خواهد بود و از الفاظ ظاهر معنی
آیه دیگر ظاهر میشود دو موضع دیگر در سوره یونس که فرموده الآن و قد کنتم به تستعجلون و الآن
و قد عصیت قبل مراد حصر الآن مصدر همزه استفهام است در دو موضع مذکور از سوره یونس نطق
الآن و الا لفظ الآن همزه مصدر همزه استفهام مکرر است کقوله تع قالوا الآن جئت بالحق و قوله تع فالآن
باشروهن و قوله تع ثبت الآن و قوله تع الآن خفف الله عنکم و قوله تع الآن حصحص الحق بغیر ذلک **موضع
پنجم** در سوره یونس قال الله تع آلله اذن لکم و در سوره نمل فرموده است آلله خیر اما تشرکون

انچه مذکور شد در اقسام مد بود که سبب مد سکون لازم حرفی بود واما سبب مد که سکون عارض بوده
باشد پس در جائیست که اصل آن حرف متحرک بوده باشد لکن سکون عارض او شود بجهة وقف یا آن
مثل وقف بر آخر کلمه که ما قبل آن حرف از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم والدین و نحو آنها که
هست این قسم مثل مد که سبب آن سکون لازم کلمه بوده و مد که سبب آن سکون عارض کلمه
بوده باشد با هم جمع میشوند در کلمه واحده مثل و لا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم و مد عارض
هر دو جمع شده در مقام قالف حرف مد است و سکون لام مدغم است سبب مد و در ثانی
حرف مد یاء ساکن ما قبل مکسور است و سبب مد سکون عارض وقف است
سکونیم مد هم آنست که با رعایت این اقسام مد باسرها لازم است یا نه پس میگوئیم مد منفصل
ظاهر این است که حکم تبعیع لزوم رعایت آن در بعضی موارد نا شکال نداشته باشد نظر با تفاق
متقدمین لزوم واما مد منفصل پس جماعت از علماء متأخرین حکم نموده اند بلزوم رعایت آن در
مطلق نماز بسبب اختلاف آن مثل شیخین سعید شهید اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات
خود بر شرایع دعوی نموده نفی خلاف بران نموده بنابراین حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس
رعایت مد منفصل لازم خواهد بود واما مد سکون لازم مدغم پس رعایت آن لازم است
نظر بآنکه اخلال بآن موجب اخلال تشدید باشد سابق بیان شد عدم جواز اخلال بآن
واما مد فواتح سور ظاهر این است که رعایت آن لازم بوده باشد و هم چنین است مد ابدال
نظر بآنکه اخلال بآن موجب اخلال بحرف است لکن شدت لازم همان قدر است که الف منقلب
از همزه تلفظ شود علاوه بر آن بر ظاهر این است که لازم نبوده باشد واما مد عارض پس حکم
بلزوم آن نشده بلکه ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد
در بیان اخلال بحروف و مد بود واما اخلال باعراب و حرکات پس میگوئیم این بجند قسم منقسم
میشود اول آن است که مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد مثل انعمت بضم تاء که
در بطلان نماز در این صورت نیست دوم آن است که مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن
مغیر معنی نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال الحمد و ضم هاء لله در این صورت نیز حکم ببطلان
نماز بلا اشکال است سیم آن است که موافق قواعد عربیه است لکن مخالف قراءة مشهوره است
مثل رب العالمین بنصب باء و حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب از آن بهتر
حالت است **قسم چهارم** باید ملاحظه بسا گردد اگرچه اشاره شد بآنکه قراءة فاتحة الکتاب در نماز

واجب عینی است و گاه است واجب تخییری در رکعت ثالثه نماز مغرب است و در دو رکعت اخیرتین نماز ظهر
و عصر و نماز عشا است نظر باینکه مکلف در اینها مخیر است ما بین قرائت سوره حمد و تسبیحات اربع
اشکالی نیست بلکه خلافی در این مقدار نیست خلافی که هست در این است که آیا این تخییر در حق کسی
است که اتیان بقرائت فاتحة الکتاب در دو رکعت اولیین نموده باشد و اما هرگاه قرائت حمد را
فراموش کرده باشد در این دو رکعت در این صورت تخییر در حق او نیست بلکه متعین است
قرائت حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف این قول را اختیار نموده و نقل شده از شیخ
مفید باآنکه تخییر ثابت است اگرچه قرائت حمد را در هر یک از رکعتین اولیین فراموش نموده باشد
مشهور ما بین فقها همین است و در مسئله ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بسوره
حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین جهلا مکلف در دو رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین
اخیرتین از چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع هر یک که خواهد اتیان
نماید امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب این است که تنبیه شود بر چند امر اول
آن است که تخییر در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق پس امتثال حاصل میشود بهر طریق
اول باتمام قرائت سوره مبارکه حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین دویم باتیان بتسبیحات در آن
سیم باتیان بقرائت حمد در رکعت ثالثه و تسبیحات در رکعت رابعه چهارم عکس این است ظاهر این است
که امتثال حاصل میشود بهر یک از صور اربع که مذکور شد پنجم آن است که آیا تخییر در این مقام
تخییر ما بین متساویین است یا تخییر ما بین راجح و مرجوح است بنابر آنکه اختلافات در این مقام
ما بین فقها هست قول اول آن است که تسبیح افضل است مطلقا دویم افضلیت قرائت حمد است
که این سیم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت قرائت حمد است
در حق امام و افضلیت تسبیحات است در حق ماموم و مساوات است در حق ماموم و منفرد
در حق منفرد پنجم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و افضلیت تسبیحات است در حق منفرد
ششم قول بعضی از آنکه عدم رجحان احدهما است بر دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم
یا منفرد هفتم افضلیت قرائت است در حق امام و مساوات است در حق منفرد هشتم افضلیت
قرائت است در حق امام و مساوات است در حق ماموم و منفرد مختار قول اول است یعنی تسبیحات
افضل است در حق امام و ماموم و منفرد سیم در بیان عدد تسبیحات است کلمات فقهاء قدس الله
ارواحهم بحسب ظاهر در این مختلف است و حاصل اختلاف در آنچه مستفاد میشود قول اول آن است

که عدد

که عدد تسبیحات دوازده است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه اتیان باین
اذکار اربعه نماید این قول ظاهر میشود از کلام شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعض نسخ مقنعه دویم آن
است که عدد تسبیحات ده است باین نحو که همین اذکار را سه مرتبه بخواند لکن تکبیر را در دو مرتبه
اول اسقاط نماید این قول مختار شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن
عبد العزیز است در مراسم و سید بن زهره در کتاب غنیه و ابن ادریس در سرائر سیم آن است که
عدد تسبیحات نه است باسقاط تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود از کتاب بعض نسخ مقنعه و حکایت
کرده این قول را از حریز بن عبد الله السجستانی چهارم آن است که عدد تسبیحات سه است
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و این قول مرحوم ابو الصلاح است در کافی و اما نسبت قول
بتسع در ابی الصلاح چنانچه صادر شده از مرحوم علامه در مختلف شاید ملحوظ از کافی بوده باشد
پنجم قول بجواز اجزاء مطلق ذکر است اگرچه الله اکبر فقط یا الحمد لله باشد اجزا نموده باشد ششم
تعیین چهار تسبیح و عدم وجوب زائد بر آن است و این مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است
باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همین قدر واجب است علاوه بر آن واجب
نیست بلی افضل مستحب آن است که اتیان باین نحو سه مرتبه نماید یعنی اول واجب و دو مرتبه بعد
مستحب بعد از فراغ از تکبیر یا سه مرتبه مستحب آن است استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر
الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه ممکن است که بگوید اللهم اغفر لی اولی
و انسب است چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است چهارم اختلاف کرده اند فقها در تعیین
اخفات در تسبیحات اربع بدل حمد و جواز جهر در آن ابن ادریس در کتاب سرائر تصریح
بجواز جهر و عدم تعیین اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول نموده
دویم چنین شیخ ابو العباس در تلخیص و صاحب ذخیره در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در
بحار جماعت علماء مذکوره در کتب مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم تعیین اخفات جواب
ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب تحریر احوط بل اظهر در مسئله تعیین اخفات و عدم جواز جهر
است و این قول محقق ثانی رفع مقامه است و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه این قول را نسبت بشهید
داده است دویم چنین شیخ حسین بن عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر این است که تخییر ما بین سوره
مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع بیکی از این دو است و اما هرگاه شروع بیکی از این دو نمود
ظاهر این است آنچه را که شروع نموده در حق او متعین میشود تا آن بدیگری در این صورت

جائز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ شهید تصریح باین نموده و در کتاب ذکری نظر باینکه هرگاه عدول نماید
از حمد بعد از شروع بان نموده [illegible] تسبیحات در این وقت لازم می‌آید که آنچه نموده باشد عدول از واجبات
نماز محسوب باعدم دلیلی که دلالت نماید بر جواز آن پس میگوییم این زیادتی است در واجبات
نماز عمداً پس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث صحیح که روایت شده از [illegible] ابو بصیر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة و ادله داله بر تخییر ما بین [illegible]
قابل معارضه با این نیست چنانچه [illegible] ظاهر است بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از شروع
نماز این بود که تسبیحات اربع را خوانده باشد نه سوره مبارکه حمد را و باین قصد شروع در نماز نمود لکن
در محل تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر شد بحقیقت حال در این صورت ظاهر
این است که اجزاء باین حمد که شروع نموده غفلة نتواند نمود نظر باینکه شارع بانچه نیت تعلق
نیافته بان مقصود آن است نیت [illegible] متعلق بتسبیحات بود بنحوی که اگر کسی اراده استفسار
نمود [illegible] اجزاء باینچه شروع نموده نمیتواند نمود
پس لازم است عدول از آن نماید [illegible] جریان عادت بعنوان [illegible] تسبیحات
نظر باینکه اطراد عادت بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است حال اگرچه متذکر شود بحقیقت
حال بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد ما دامیکه داخل بعد رکوع شروع [illegible] نشده باشد هم چنین
است حال هرگاه مقصود او این بود که سوره مبارکه حمد را اولاً خوانده باشد و غفلة شروع نمود
بتسبیحات اربع بعد از آن متذکر شد بحقیقت حال در این صورت نیز ظاهر این است که اجزاء بانچه
در آن شروع نموده نتواند نمود بلکه لازم است عدول از آن نموده کلام [illegible] در این مقام هست
است که آیا بعد از عدول [illegible] نماید بجای [illegible] بلکه جائز است بعد از عدول از آنچه شروع
نموده بود همان را [illegible] نموده اما آنچه نماید ظاهر این نیست که جائز بوده باشد نظر باطلاق
ادله تخییر [illegible] مقام مقتضی این است که گفته شود مسئله منصوص بخصوص [illegible] اولاً اثبات
که مکلف در حین نیت ناوی آن بود که [illegible] مثلاً اتیان بتسبیحات
نموده باشد [illegible] شروع در نماز نمود [illegible] بلوغ [illegible] اجزاء [illegible]
تسبیحات نمود [illegible] احسن [illegible] دوم آن است که مکلف در حین نیت مطلقا
متعرض تعیین [illegible] از سوره مبارکه حمد و تسبیحات نشده [illegible]
تعیین نمود سوره مبارکه حمد را یا تسبیحات را در شروع در آن نموده [illegible] اگرچه در آن اشکال است

نمود نظر باینکه عمل حین نیت [illegible] بوده باشد [illegible] آن است که منویه متعین نبوده
باشد نظر باینکه تعیین عمل [illegible] اجزای مختلف بتعیین اجزای آن نمیشود در موضع دوم
اثبات که تعیین این جزء نشده است لکن جواب [illegible] لازم تعیین نماز ظهر
با عصر یا عشا است و این محقق است و اما تعیین احد جزئین که دلیل شرع دلالت کرده بر اینکه
هر یک را که خواهد اختیار میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم نیست بلکه تعیین
آن در حین اتیان بان [illegible] میشود نظیر این کلام است در تعیین قصر یا اتمام در اماکن اربعه مخیره
چنانچه تحقیق آن در مباحث نیت مذکور شد بلکه کلام در آن اشکل است [illegible] تتمیم
آن است که در حین نیت تعیین [illegible] که در آن تخییر ثابت بود مثل آنکه در حین نیت
نماز قصد او این بود که در رکعت ثالثه مثلاً اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد [illegible] منصرف شد خواه
قبل از بلوغ برکعت ثالثه بوده باشد یا بعد از آن لکن قبل از شروع بتسبیحات بخواند سوره مبارکه
حمد را مثلاً [illegible] نماید پس میگوییم بنای مسئله دو وجه است اول آن است که نیت متعلقه باحد
امور مخیره آیا متعین او میشود و اگرچه قبل از شروع بان بوده باشد یا نه ظاهر این است که موجب
تعیین نمیشود نظر باطلاق دلیل تخییر دوم آن است که عمل ذی اجزای متعدده هرگاه در حین شروع
بان بعض از اجزای آن منوی نشود و لکن در حین بلوغ بان جزء آن جزء منوی شود بعد از آن
شروع بان نماید آیا [illegible] کفایت میکند [illegible] ظاهر این نیست که کفایت کند چنانچه در [illegible]
ثانی اشاره بان شد بنابراین پس [illegible] صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از آن است
کسی در اماکن تخییر که مخیر است در آن ما بین قصر و اتمام در حین نیت هرگاه عازم این شد که قصر یا اتمام
نماید و باین نیت شروع بنماز نمود ظاهر این است که عدول [illegible] اتمام [illegible]
ثانی جائز بوده باشد قال العلامة فی نهایة الاحکام لو نوی الاتمام فی المواطن الاربعة التی یتخیر
فیها الاتمام [illegible] و کذا لو نوی القصر بل یبقی علی التخییر [illegible] بالاستصحاب هم چنین نظیر این است
ابتدای [illegible] که قصد اقامه نمود [illegible] شروع در نماز ظهر مثلاً نمود بنیت اتمام در رکعت اولی
یا رکعت ثانیه [illegible] منصرف شد از اقامه در این صورت [illegible] از اتمام بقصر [illegible] است
و هم چنین هرگاه بنیت قصر شروع در نماز نمود در رکعت اولی یا رکعت ثانیه جازم شد باینکه ده روز
[illegible] در این صورت لازم است که عدول از قصر باتمام نماید [illegible]
صحیح است با آنکه مدار [illegible] از نماز تمام بوده [illegible] نماز قصر بوده تمام نیست

اتمام در اثنای نماز شد و بعد از نیت آن اما عشرة ایام در اثنای نماز **بحث چهارم** در بیان جزئیت
بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه خلافی ما بین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم
جزء سورهٔ فاتحة الکتاب است بلکه آیهٔ اول آن است و خلاف ما بین علمای عامه است اگرچه
اکثر علمای عامه موافقت کرده اند با علمای شیعه درین باب لکن حکایت کرده اند از جماعتی از فقهای
حنفیه که قائل شده اند باینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء از هیچ سوره از سور قرآنیه نیست مگر
سورهٔ نمل فی قوله تعالی انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم در اینجا بعض آیه ایست از ان سوره است
خلافی در بسم الله در اوائل سور که جزء هیچ سوره نمیباشد و این طائفه اختلاف کرده اند بعضی میگویند
آیه ایست از قرآن نازل شده بجهت فصل ما بین السور لکن جزء هیچ سوره نیست و بعضی نفی کرده
اند گفته اند نازل نشده است مگر جزء سورهٔ نمل در مواضع دیگر کاتب و ناقلان نوشته اند بجهت
تیمن و تبرک تشکیکی در بطلان این اقوال نیست و احتجاج از طرف علما [illegible] اینست
آنکه فاتحة الکتاب هفت آیه است اول از هفت آیه بسم الله الرحمن الرحیم است و کل معترف
باین هستند که فاتحة الکتاب هفت آیه است اینکه بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه ندانند بقیه
سوره را تا آخر شش آیه میدانند و کسانیکه منکر این میباشند میگویند که شش [illegible] صراط الذین
انعمت علیهم یک آیه شده و غیر المغضوب علیهم ولا الضالین یک آیه میشمرند که بسم الله الرحمن الرحیم
جزء از سورهٔ فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرآنیه [illegible] سوای سورهٔ برائت و خلافی در میان علمای
شیعه نیست مگر آنکه نقل از ابن الجنید شده که ایشان اگرچه قائل شده اند بجزئیت در فاتحة
الکتاب لکن منکر آن شده اند در سائر سور قرآنیه و این نیز ظاهر البطلان است و کلامی که درین
این مقام هست اینست که چونکه سورهٔ والضحی و الم نشرح یک سوره است و همچنین سورهٔ
فیل و لایلاف ابا بسمله که جزء این دو سوره است تکرار آن [illegible] یکی در اول و دیگری در
وسط مثل سورة النمل ظاهر احادیث اعاده بسمله در اول الم نشرح با آنکه جزء سورهٔ والضحی است
همچنین اعادهٔ آن در لایلاف با آنکه جزء سورهٔ فیل است ظاهر اینست که وجه آن این بوده باشد
که چونکه الم نشرح را منفصل کرده اند از والضحی مثل سائر سور به رسم کردند اسم آنرا و همچنین رسم
عدد آیات آنرا بجهت متابعت عامه که هر یک را سورهٔ مستقل میدانند باین سبب اعاده بسم
الله نموده اند و عادت در مصاحف باین نحو جاری شده پس اعاده باین اعاده بسم الله در
دو مقام نیست مثل رسم اسم الم نشرح و عدد آیات آن و همچنین رسم اسم فیل در لایلاف و قریش

وعدد آیات آن

وعدد آیات آن توضیح مطلب مقتضی آن است که گفته شود که ملاحظه سور قرآنیه میکنیم در مصاحف مطلقا
در سور [illegible] سوره بعد از ان نیست ما بین الم نشرح و لایلاف از حیثیت اسم این دو سوره و ثبت
آیات عدد آنها ما بین سائر سور قرآنیه در این باب اصلا و این مقتضی اینست که باید که هر یک از این
دو سوره مستقل بوده باشد مثل سائر سور قرآنیه چنانچه مذاهب عامه بر این است و لهذا
بسم را در جمیع سور سوای سورهٔ برائت ثبت نموده اند با آنکه جزء سوره نمیدانند و لهذا از جمله
آیات صحیح سوره محسوب نداشته اند و باین کیفیت مصاحف نزد علمای شیعه نیز متداول شده
و لکن چونکه احادیث مستفیضه در کلمات علمای ما یافت شده که والضحی و الم نشرح سوره واحده است و
همچنین فیل و لایلاف [illegible] که این اثبات در مصاحف طبق عامه است پس [illegible]
و اعتماد بر این اثبات نیست پس فی الحقیقة سورهٔ والضحی عبارت از این است بسم الله الرحمن الرحیم
والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک وما قلی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک
ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی ووجدک ضالا فهدی ووجدک عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر
واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث الم نشرح لک صدرک ووضعنا عنک وزرک
الذی انقض ظهرک الی آخره و همچنین الفیل الی لایلاف بنا بر این بسمله که جزء این دو سوره ثبت
نمان بسم الله متصل بوالضحی و الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل است بنا بر این [illegible]
در نماز فریضه قرائت این دو سوره تا باعاده بسمله در اثنا ضرور نیست بلکه مشکل است **بحث**
پنجم در وجوب تعلم فاتحة الکتاب بدانکه [illegible] مکلف که هیچ ندانند فاتحة الکتاب را باید که حفظ نماید
تشکیک واجبات [illegible] تعلم آن با تمکن [illegible] کاه است [illegible] تاخیر
[illegible] بوده [illegible] ممکن از تعلم هست و تاخیر [illegible] است [illegible] تمکن
از آن [illegible] واجب [illegible] است [illegible] اشارة [illegible] نماز
[illegible] ممکن است از تعلم و [illegible] ممکن است بگوییم که تعلم فاتحة الکتاب
[illegible] نبوده باشد لکن [illegible] قاطع بوده باشد تمکن از آن
[illegible] که درین مقام میتوان نمود این است که علم [illegible] نماز در جماعت [illegible]
مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال [illegible] امام [illegible] نماز بوده باشد
در اثنای نماز [illegible] امام حادث شود مثل [illegible] حدث در اثنای نماز با آنکه امام [illegible]
نماز [illegible] اعتقاد [illegible] در اثنای نماز [illegible] اعتقاد او [illegible] امام ظاهر شود با [illegible]

در حق او اقتضا اقتدا باید یا اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از این امور که مبطل نماز است
در حق خود مأموم طاری شود در اثنای نماز مجملاً چونکه تکلیف نماز در حق او ثابت است علم
تمکن از ادراک نماز در جماعت یا ایتمام حالا است متکثر و مشکل است بنا بر این پس هرگاه از تعلم پیش علم
فوت نخواهد بود لکن ممکن است که گفته شود که اگاه است در صورت اختیار لیستفاد از حال امام علم
عادی حاصل نشود با انتفاء امور مذکوره بنا بر این نخواهد بود [illegible] ما بین تعلم فاتحه
و اتیان نماز در جماعت و مطلب این است که در این مقام تنبیه شود بر حکم آنکه آن است که
ابلا لازم است که قرائت یا [illegible] از حفظ بوده باشد یا آنکه کافی است ما بین قرائت از حفظ و قرائت
از روی مکتوب تشکیکی در جواز قرائت از مکتوب در صورت عدم تمکن از حفظ نباشد مثل
ضیق وقت و اما در صورت تمکن از حفظ الاصح [illegible] ترک آن نموده قرائت از مکتوب نماید این عمل
خلاف ما بین فقها است مختار جواز آنها است اگر چه احتیاط اجتناب است دویم آن است که هرگاه
وقت متضیق بوده باشد بحیثیه که هرگاه مشغول تعلم شود متمکن از ادراک نماز در وقت نخواهد
شد ظاهر این است که اشتغال بتعلم در آن وقت در حق او جایز نبوده باشد بلکه لازم است
اتیان نماز نماید بر نحوی که مقدور او بوده باشد لکن در این مقام تفصیل است که تنبیه بر آن نیز باید
بیان آن این است که این شخص یا در استجماع شرایط تکلیف در سعه وقت یا تمکن از تعلم بوده مع ذلک
اخلال بان نموده تا ضیق وقت یا ممکن نبوده در صورت اولی ممکن است که گفته شود نماز مطلقا
در این وقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة الکتاب است یا [illegible] تام است و با اتیان
نماز با عدم فاتحة الکتاب در حق او نیست و عدم تمکن از تعلم آن با ثبوت تکلیف با اتیان نماز
با قرائت در وقت منافی در حق چنین شخصی نیست نظر بانکه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار
و در صورت ثانیه خلافی از این نیست این شخص یا بعضی از فاتحه معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین
یا چیزی از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه در صورت اخیر بالطبع یا دعیه و اذکار
هست یا نه پس مسئله منقسم بچند قسم می‌شود اول آن است که بعضی از فاتحه معلوم او هست و هم
چنین بعضی از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در این صورت ظاهر این است که اکتفا بهمان
مقدار معلوم از فاتحه نتوان نمود و انضمام قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بحیثیه که معادل
فاتحه شود ظاهر این است که لازم نبوده باشد دوم چنین تکرار مقدار معلوم نیست از فاتحه
بمقدار فاتحه نیز لازم نیست دویم آن است که هیچ جزء از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از

قرآن

از قرآن غیر فاتحه معلوم او هست خواه بمقدار معلوم معادل فاتحه باشد یا نه در این صورت ظاهر این است
که بعضاً از قرآن نخواند نمود بلکه لازم است تلاوت قدری از قرآن نماید و احتیاط مقتضی این است
که با امکان انفصال اقل از بمقدار فاتحة الکتاب نماید و اقل از آن است که با امکان عدد حروف
آیات و [illegible] مراعات نماید اگر چه آیات مختلف بوده باشد یا آیات [illegible] در حروف [illegible] و تفصیل
نمودن [illegible] در [illegible] آن که معادل کلمات و حروف [illegible] در قرآن که فاتحه بوده باشد البته
مشکل است و تفاوت [illegible] چندین مقابل اسهل از آن است سیم آن است که عالم بقرآن مطلقا
نبوده باشد لکن عالم بذکر بوده باشد در این صورت اگر چه اجزاء مطلق ذکر جایز است و رعایت
مقدار فاتحه واجب نیست لکن احتیاط در تکبیر و اتیان بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه چهارم
آن است که عالم بذکر مطلقا نبوده باشد و هم قادر بر آن نباشد بر فرض تعلم بر آن بعید که [illegible]
محتاج تعلم نیست چه [illegible] تکلیف که عالم باصول دین [illegible] واجبات نماز بوده باشد و عالم بذکر
نبوده باشد بعید است اما اعلم [illegible] و بتکبیرة الاحرام که اعظم اذکار است **مبحث ششم**
در بیان کیفیت قرائت اخرس بدانکه اخرس بعضی [illegible] است بدانکه جمیع اجزاء قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و
قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم در حق کسی که متمکن از قرائت آنها بوده باشد ظاهر است
و اما در حق کسی که متمکن نیست مثل اخرس پس واجب در حق او این است که زبان را حرکت داده [illegible]
وجهی که حرکت لسان بجهت اغراض [illegible] تخصیص و در این مقام ظاهر است که مبین
این بوده باشد که این حرکت زبان بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهت قرائت است و [illegible] از تخصیص [illegible]
مقام این است که در ضمن حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت بجهت تکبیرة الاحرام یا بجهت
قرائت بجهت غیر اینها است و اما اشاره بانگشت که مقتضی حدیث هست با اشاره است
همین مطلب که عقد قلب بوده باشد بانکه این حرکت زبان بجهت قرائت است مثلا یا بجهت [illegible]
ظاهر است با معنی که اخرس اشاره بانگشت نماید و [illegible] اشاره از [illegible] مسئله [illegible]
البراءه ممکن است [illegible] الیه در این مقام این بوده باشد یعنی چیزی که مصحح الالثغ در این وقت
تلاوت [illegible] نماید بعضاً اخرس در حین قرائت که مصحح الالثغ در این وقت [illegible] تلاوت بنماید ظاهر آن
است که همان عقد قلب کفایت کند احتیاج باشاره بانگشت نبوده باشد **مبحث هفتم** در بیان لزوم
قرائت سوره است با حمد بدانکه معظم در صلوة مندوبه بهمان قرائت حمد است و انضمام سوره با حمد
لازم نیست اگر چه در حال اختیار باشد مگر بعضی صلوة موظفه که بکیفیت مخصوص موظف شده مثل نماز

جناب رسول خدا صلعم و جناب حضرت امیر المؤمنین و نماز جناب سیدة النساء صلوات الله وسلامه علیها
و امثال اینها مشخصات اما صلوة موظفه موقوف است با بیان افعالهای مخصوص و بلا عوض آن
امتثال باوامر شرعیه با اینها حاصل نمیشود کلام در نفس است که صلوة مندوبه از آن حیثیت که
صلوة مندوبه است قرائت سوره در آن افعال معتبر نیست بلی معتبر در کمال آن است نه در صحت آن
خلاف صلوة مفروضه که بنابر مختار و مشهور در حال اختیار و سعت و عدم حاجت لازم است قرائت
فاتحة الکتاب در آن واجب است قرائت سوره بعد از آن نیز بگوییم لازم است در هر رکعت
از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشاء سفریه و هم چنین در هر رکعت از رکعتین اولیین
نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد یک سوره تام حرفا بحرف از آنچه
مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بآن جایز نیست مگر در چند صورت اول که بعضی گفته اند قرائت سوره
در حق او واجب نیست پس جایز است در حق بعضی در صلوة مفروضه اقتصار بقرائت حمد تنها
نماید اگر چه متمکن که مناط در سقوط تکلیفات در قرائت سوره در حق او متحقق نبوده باشد
دویم مستعجل است [illegible] است که وصف استعجال بعد از دخول در نماز عارض شده
مثل اینکه ایستاده نماز بعد از دخول در صلوة متذکر شد که بالفرض وعده کرده بوده است که بجهة
انجام مهمی بفلان جا رفته باشد غفلة در هنگام شروع در نماز نموده سهوا [illegible] وجود له
متذکر است با انکه شروع در نماز نموده شخص [illegible] حاضر شد مطلب مهمی [illegible]
استعجال [illegible] در چنین صورت ترک قرائت سوره و اقتصار بحمد تنها در حق او جایز است
سیم آن است که وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد و این بوده [illegible]
اولی آن است که هرگاه ترک [illegible] نماید بجهة اشتغال باعمال آن حاجت [illegible]
صلوة در وقت دارد چهارم آن است که چنین نبوده باشد ظاهر اینست که [illegible] عبارت از اقتصار
بحمد و ترک سوره باشد در هر دو صورت ثابت بوده باشد خصوصا در صورت اولی ظاهر
اینست این حکم من باب الرخصات باشد یعنی که ترک قرائت سوره [illegible] در حق [illegible] در صورت
استعجال تعیینی که مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او متعین بوده باشد که
قرائت سوره [illegible] جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز جایز خواهد بود بلکه دور نیست
[illegible] بعضی عبارات [illegible] نماید که قرائت سوره از [illegible] بوده باشد [illegible]
نفس بلکه [illegible] در سقوط تکلیفات سیم [illegible] که وقت [illegible] قرائت حمد و سوره

هر دو را ندارد در این صورت اقتصار بحمد فقط و ترک سوره جایز است [illegible] فی الجملة مسلم است
لکن اجمالی دارد مطلب بنحویکه باید مشخص نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود این مطلب
با در حق کسی است که مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت مستجمع شرایط تکلیف شد و وقت
بقدر از آخر وقت [illegible] اینکه کفایت حمد و سوره هر دو نمیکند در این صورت اقتصار بحمد و ترک سوره
جایز است یا اعم است از مستجمع شرایط تکلیف و غیره پس در این مقام چند احتمال است اول آن است
که کسی مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت بعد از اجتماع شرایط تکلیف از وقت بقدر [illegible]
مگر بقدر یک رکعت [illegible] بعد از سوره [illegible] در این صورت است [illegible] که
[illegible] کفایت [illegible] بحکم ثبوت تکلیف نماز در حق چنین شخصی با ظاهر اینست که کفایت
کند بلی لازم است [illegible] یک رکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره جایز بلکه متعین است دویم
مثل آن است مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بعد از سوره را ندارد [illegible]
چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید تا کل نماز را [illegible] نموده باشد [illegible] بلکه لازم
است [illegible] نماید [illegible] من ادرک رکعة فی الوقت فقد ادرک الصلوة [illegible]
که این شخص ممکن از درک یک رکعت با حمد و سوره هست پس لازم است [illegible] بمقتضای عموم
المسابقة لکن ممکن است که گفته شود [illegible] عموم [illegible] که در مثل صورت اقتصار بحمد
جایز است ممکن است که گفته شود [illegible] کلام [illegible] اقتصار بحمد جایز بوده باشد سیم آن است که در
اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بوده لکن [illegible] تاخیر نموده یا غفلة تاخیر اتفاقی
افتاده [illegible] شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد و دور نیست
حکم در این قسم مثل دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی [illegible] کفایت یک رکعت بعد از سوره نماید [illegible]
نماز با اقتصار بحمد جایز بلکه متعین لکن [illegible] ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست
بلکه قرائت سوره بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بعد از سوره نماید [illegible]
این وقت ظاهر این است [illegible] اقتصار بحمد و ترک سوره [illegible] جایز بوده باشد چهارم آن است
که [illegible] تا آخر وقت نماز نموده [illegible] ظاهر این است که [illegible] و اقتصار بحمد و ترک
سوره در حق او جایز بوده باشد [illegible] بلکه نماز [illegible] در چنین صورت [illegible]
آن با حمد و سوره [illegible] لازم است [illegible] مستعجل
است و حکم [illegible] بیان شد پس [illegible] سوره بعد

انفراغ از قرائت فاتحه لازم است در هر رکعتی از صلوة ثنائیه و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی
و چهار رکعتی و این قول مشهور میان فقها است و بعضی از قدمای فقها و جمعی از متاخرین قائل شده
اند باستحباب و این قول ضعیف است مبحث ششم در بیان عدم جواز قرائت بعضی سوره و قرائت
در نماز بدانکه جایز نیست قرائت نمودن سوره طویلی که وقت بسبب قرائت آن فوت شود و این
مختلف میشود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و خلاف آن گاه است جایز است
قرائت سوره در وقتیکه شروع در نماز نموده باشد در اول وقت و قرائت آن جایز نیست در صورتیکه
شروع در نماز نموده باشد در آخر وقت و همچنین جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قرائت
آن فوت شود و هم چنین جایز نیست قرائت سوره عزائم یعنی سوره هائیکه مشتمل بر آیات
که بجهة تلاوت آن سجده بر قاری واجب میشود و آن چهار سوره است اول الم تنزیل و بعضی
از قدما مثل شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس سجده لقمان شاید از باب تسمیه شیء
باسم مجاور بوده باشد دویم سجده فصلت سیم سوره والنجم چهارم سوره علق است بدانکه
مهم در این مقام بیان چند امر است اول آن است که منع قرائت سوره عزائم مختص بفرائض است
خواه فرائض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف و غیر اینها پس در صلوة
مندوبه ثابت نیست و این قول یعنی عدم جواز قرائت سوره عزائم در نماز فریضه و اجب … مشهور
و معروف ما بین فقها است و دعوی اجماع بر این مستفیض است و مخالف در مسئله از قدمای
اصحاب ابن جنید است و شبهه در ضعف این قول نیست اگر چه جمعی از متاخرین میل باین قول
نموده اند دویم آن است که چنانچه حرام است قرائت این سوره در صلوة فریضه موجب
بطلان نیز میشود و فرقی در این باب ما بین جاهل و عالم نبوده باشد در هر صورت … نماز
باطل است مگر در مقام تقیه که در آن وقت قرائت این سوره جایز و نماز صحیح است سیم آن است
که چنانچه قرائت کل سوره عزیمه در نماز جایز نیست هم چنین است قرائت بعض این سوره که خود
آیه سجده بوده باشد پس قرائت نفس آیه نیز موجب بطلان نماز است اما قرائت بعض از این
سوره که غیر آیه سجده بوده باشد پس این مطلب چند صورت میشود اول آن است که منوی مکلف
قرائت کل سوره سجده بوده باشد بقصد سوره واجبه در نماز بعد از قرائت بعضی از آن که غیر
آیه سجده باشد نادم شد و عدول بسوره دیگر نمود دویم مثل همین است مگر در مقصد سوره واجبه
در نماز یعنی به نیت قرائت کل سوره شروع در قرائت سوره نمود لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه

درنماز

در نماز ظاهر این است که هیچ یک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن در صورت اولی بطلان …
موجب بطلان نماز میشود و در ثانی حکم به بطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است
بعد از اتمام سیم آن است که منوی بعض سوره غیر آیه سجده بوده باشد چنانچه منوی نیز همان بعض
بوده باشد نه بعض بقصد قرائت ثانیه در نماز ظاهر این است که حرجی در این قسم نبوده باشد چه هر
موضعی از مواضع نماز که بوده باشد اگر چه در محل قرائت سوره بوده باشد چهارم مثل سیم است
مگر اینکه قرائت بعض آیه از سوره سجده غیر آیه سجده بقصد قرائت ثانی نماز بوده باشد این قسم جایز
نیست بلکه موجب بطلان است چنانچه در مسئله قرآن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پنجم
مانند آنچه مذکور شد در صورتی بود که قرائت سوره عزیمه کلا او بعضا عامدا او جاهلا بوده باشد
و اما هرگاه سهوا بوده باشد این منقسم بچند قسم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقة حال یا بعد از
دخول در رکوع است یا قبل از دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است
یا قبل از فراغ از آن و در صورتیکه قبل از فراغ از سوره باشد یا بعد از فراغ از آیه سجده است
یا در اثنای آیه سجده یا قبل از شروع بآیه سجده و در صورتیکه قبل از شروع بآیه سجده بوده
باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از آن پس حکم مسئله منقسم میشود باین
اقسام مذکوره اول آن است که تذکر بقرائت سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع است … شکی
در صحت نماز در این صورت نیست کلامی که در این مقام هست این است که سجده بر این شخص
واجب است یا نه بیان آن خواهد شد ان شاء الله دویم آن است که تذکر بحقیقة حال شد بعد
از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع کلامی که در این مقام هست این است که آیا اجتزاء
باین سوره مطلقه در حق این شخص جایز هست یا نه بلکه لازم است قرائت سوره دیگر
نماید ظاهر این است که اکتفا بسوره مطلقه عزیمه نتواند نمود بلکه لازم است عدول نموده قرائت
سوره دیگر نماید تمام نماز … این صورت صحیح خواهد بود و حکم سجده مذکور خواهد شد سیم آن است
که تذکر بحقیقة حال شد قبل از فراغ از آیه سجده قبل از اتمام سوره و این در صورتی میشود که
سوره مطلقه الم تنزیل یا حم فصلت بوده باشد بحکم عدم اجزاء و در صورت ثانیه مسئله حکم بعدم
جواز اجزاء و در این قسم است ظاهر اولی … لازم است عدول از این سوره نموده قرائت سوره
دیگر نموده نماز را تمام نماید کلامی که در این مقام هست حکم سجده است و در این اقسام ثلثه مذکوره پس
… در این مقام … حکم است یعنی … که این چهار سوره مشتمل بر آیه است که …

موجب سجده است لکن فراموش نموده فرض می‌کنیم نیت نماز منفرد را نموده باشد نظر باینکه
نماز منفرد حکم عامدا شروع نماز او باطل خواهد بود بالکل چه ادراک نمازی آنست که عقلا نه و هرگاه
شروع نموده نظر اینست این سه حاله نماز حکم یعنی که مذکور شد بوده باشد بانه ظاهر اینست
که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ از نماز
و اما هرگاه نماز حکم بانچه بوده باشد یعنی سهوا است که قرائت سوره عزائم در نماز جایز نیست
دانسته و فراموش نموده قرائت نمود بعد از فراغ آیه سجده را جاهل او ورد بعد از آن متذکر شد خواه
بعد از دخول در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد
استیناف نماز لازم بوده باشد اگرچه اثم در دخول دنیا باشد و اما هرگاه قبل از اتیان بسجده
متذکر شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز نماید
و لازم است عدول از آن سوره بسوره غیر عزیمه نموده باشد نماز را تمام نماید و در جمیع
این صور احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام چهارم آنست که متذکر شد حقیقت حال
در اثنای قرائت سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره و یا قبل از تجاوز از نصف در این
صورت بی اشکال عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم است و اشکالی در صحت نماز نیست
پنجم آنست که متذکر حقیقت حالت شد بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت آیه سجده
ششم آنست که متذکر شد در اثنای قرائت آیه سجده لکن قبل از فراغ از آیه در این دو صورت
نیز ظاهر اینست که عدول از آن سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از عدول صحیح و سجده
در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز باشد هفتم از امور مذکوره
آنست که چنانچه قرائت آیه سجده در نماز واجب جایز نیست همچنین استماع یعنی گوش دادن
آیه سجده نیز در نماز واجب جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است لکن مصرح به در کلمات
جماعتی از فقها از مردم این است که سجده در اثنای نماز و لزوم سجده است بعد از فراغ از نماز بنا
بر این احتیاط مقتضی این است که اتمام نماز ایماء نموده بعد از اتیان بسجده نماز را اعاده نماید
و اما سماع آیه سجده یعنی شنیدن بدون اختیار پس باکی در آن نیست نهم آنست که عدم جواز قرائت
سوره سجده یا آیه سجده چنانچه اشاره شد مختص بصلوة مفروضه است پس قرائت کل سوره عزائم
یا بعضی آیه سجده در صلوات مندوبه جایز است لکن تأخیر تا فراغ از نماز نافله جایز نیست بلکه
لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اتیان بسجود نماید مثل خارج نماز بعد از اتیان سجده اتمام نافله

نماید

نماید بلی هرگاه آیه سجده در اواسط سوره بوده باشد مثل الم تنزیل و حم مفصلت بعد از قیام از
سجده اکتفا باتمام همان سوره نماید و اما هرگاه آیه سجده در آخر سوره بوده باشد مثل النجم و العلق
در این صورت مستحب این است که بعد از قیام اعاده قرائت حمد نموده بعد از فراغ از آن داخل در
رکوع شود معلوم است لزوم سجده در اثنای نافله در صورتیست که تلاوت آیه سجده نماید و اما هرگاه
کل سوره سجده را تلاوت نماید مگر آیه سجده را در این صورت مطلقا حرجی بر او نیست اگرچه در حین
شروع بسوره عازم تلاوت کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجبست سجده در حق تالی
آیه سجده در نماز نافله همچنین واجبست سجده در حق مستمع در اثنای نماز نافله و اما در حق سامع
اگرچه واجب نیست لکن رعایت نمودن آن انسب باحتیاط است **مبحث نهم** در بیان عدم جواز تلفظ
ملفظ آمین است در احوال نماز بدانکه مشهور معروف ما بین علمای شیعه حرمت گفتن آمین است
بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و قول ابن الجنید بکراهت آن شاذ و ضعیف است لیس علیه تعویل
متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان نماز نیز هست و ظاهر اینست که حرمت آن
اختصاص ندارد به بعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در جمیع احوال نماز کما اینکه
در این مقام هست کما اینست که آیا این حکم مختص بصلوة مفروضه است یا در صلوة مندوبه نیز
ثابت است ظاهر ثانی است بعلاوه تلفظ باین لفظ در مطلق نماز ها جایز نیست خواه بعد از فراغ
از حمد بوده باشد یا در حالات دیگر در جمیع احوال یکی در حال قنوت خواه قنوت در نماز واجب
بوده باشد یا در نماز مستحب ظاهر اینست در قنوت در جمیع نماز ها جایز بوده باشد در جمله
از قنوتات مرویه از ائمه طاهرین علیهم السلام مشتمل است بر آن چنانچه مفصل او در مطالع الانوار
مبین است پس منع از گفتن آن لفظ در حال قنوت ثابت نیست لکن نظر بتصریح جماعت از علما
بحرمت آن در حال قنوت احتیاط اجتناب است **مبحث دهم** در عدم جواز قران میان دو سوره
است در نماز واجب بدانکه قران در اینمقام عبارتست از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره
و بعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد اینکه این قرائت مطلوبه بوده است خلاف
است ما بین فقها در جواز و عدم جواز آن ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز
مشهود بنا بر این هرگاه کسی شروع بسوره نموده بعد از حمد در اثناء قرائت متذکر شد ما بقی کلمه از آن
سوره فراموش شده در این صورت هرگاه در اثنای نماز چاره نتوانند نمود که کلمه ضمیمه را
نماید لازم است عدول بسوره دیگر نماید این قرائت نه عرض اهل بعد همچنین شروع بسوره نمود

یعنی قبل از آنکه شروع در سوره نماید اگرچه بعد از فراغ از قرائت کل سوره متذکر شد بحقیقت حال و در این
صورت ظاهر این است که اعاده باقی سوره نمود و الله اعلم چنانچه بیان خواهد شد بلکه لازم است عود
قرائت سوره دیگر نماید بعد از تعیین یا همان سوره مفروغ را تعیین نموده قرائت نماید و قران
در اتمام [illegible] نخواهد بود اگرچه بعد از بسم الله سوره دیگر نماید و هم چنین است حال در صورتیکه
شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه عدول از آن
سوره جائز بوده باشد لیکن بنابر احتیاط قران منهی عنه نیست و اوضح از این است عدم صدق قران
قرائت آیات متفرقه است در سوره پس مطلقا اشکال در آن نیست مخفی نماند که عدم جواز
مختص بنمازهای واجبی است و اما صلوات مندوبه پس چون قران در آنها جائز است تامل نیست که
کلام در عدول از هر جهت ظاهر تفصیل است اما در نوافل لیلیه و نهاریه پس اگر نوافل لیلیه
بوده باشد جمع میان دو سوره یا یک سوره در هر رکعت از رکعات آن افضل است بخلاف
نوافل نهاریه پس جمع در آن اگرچه جائز است لکن رجحانی ندارد **مبحث پنجم** در بیان وجوب جهر
و اخفات منقسم است به سه قسم لازم الجهر و لازم الاخفات و جائز الامرین اما لازم الجهر پس
آن در قرائت حمد و سوره است در دو رکعت از نماز صبح و در دو رکعت اولین از نماز مغرب
و دو رکعت اولین نماز عشا و اما لازم الاخفات پس آن در قرائت حمد و سوره است در ظهر
و عصر حضریه و در دو رکعت اولین از ظهر و عصر سفریه و هم چنین در قرائت حمد باید [illegible]
در دو رکعت اخیرتین ظهرین و عشا و در رکعت ثالثه مغرب و اما جائز الامرین پس [illegible]
و آن منقسم میشود به سه قسم راجح الجهر و راجح الاخفات و متساوی الامرین اما راجح الجهر در قنوت
[illegible] پس جهر بدان راجح است خواه در نماز جهریه بوده باشد یا در نماز اخفاتی خواه در
حق امام بوده باشد یا در حق منفرد بلی در حق ماموم در صورتیکه استماع امام متحقق شود
اخفات در آن راجح است بلکه ممکن است قول به رجحان اخفات در حق ماموم مطلقا اگرچه سماع
[illegible] با امام متحقق نشود و هم چنین جهر راجح است در بسم الله در نمازهای اخفاتی در حق امام و منفرد
و هم چنین با جهر راجح است در قرائت حمد و سوره در نماز جمعه و هم چنین در ظهر روز جمعه
و در سفر و در دو رکعت اولین از ظهر روز جمعه در حضر و در سمع الله لمن حمده و دعا بعد از [illegible]
و در جمیع نمازها اگرچه اخفاتی بوده باشد در حق امام و منفرد و هم چنین است حال در جمیع اذکار
و ادعیه در جمیع صلوة لکن در حق امام مگر تکبیرات [illegible] اما [illegible] اخفات در آن راجح است در

خواه

خواه چنانچه در سابق بیان خواهد شد و هم چنین است رجحان جهر در حق منفرد در جمیع اذکار و ادعیه
در نماز جهریه که نماز صبح و نماز مغرب و عشا بوده باشد اگرچه در رکعت ثالثه مغرب و رکعتین
اخیرتین نماز عشا بوده باشد و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است در حق جمیع خواه
امام بوده باشد یا ماموم که قرائت در حق او مطلوب بوده باشد یا منفرد و هم چنین است
حال در حق منفرد در نماز اخفاتی در جمیع اذکار و ادعیه مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق
منفرد این است که جهر ننماید در نماز جهریه در تکبیرة الاحرام و دعاء توجه و تکبیرات رکوع و ذکر رکوع
و تکبیرات سجده و ذکر در سجدتین و تشهد و تسلیم و غیر اینها و اخفات نماید در نماز اخفاتی در همه
اینها چنانچه راجح در حق امام این است که جهر نماید در همه اینها خواه نماز جهریه بوده باشد
یا اخفاتی و اما تمیز متساوی الامرین پس ممکن است که گفته شود که آن مثل تکبیرات سته
افتتاحیه در حق منفرد مطلقا اگرچه نماز جهریه بوده باشد بدانکه مهم در این مقام این است
که تنبیه بر چند امر شود اول آن است که جهر از افراد متعدده در ضمن او متحقق است بنابر این
[illegible] حاصل شود اقل مرتبه آن این است که قرائت جهریه بوده باشد که [illegible]
قوه سامعه در جنب او بوده باشد جهر و صوت او را در هر حرف بشنود و اخفات نیز در
ضمن افراد متعدده متحقق میشود و ادنی مرتبه آن این است که قرائت جهریه بوده باشد که سماع
خود قاریه در صورت اعتدال قوه سامعه متحقق شود نه غیر [illegible] آن این است که سماع
چنانچه [illegible] متحقق میشود بغیر آن متحقق شود لکن نه جوهر صوت و این [illegible]
مختلفات که است سماع [illegible] بلکه [illegible] متحقق میشود و که است [illegible] و هکذا
[illegible] مابین جهر آن است که جوهر صوت در هر حرف آن اخفا مسموع نمیشود [illegible] که متعدد در
جمیع افراد آن آن است که جوهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس [illegible] مابین مفهوم [illegible] تباین
کلی خواهد بود دوم آن است که اعتبار جهر در بعضی از صلوات و اخفات در بعضی دیگر از آنکه مذکور
شد مشهور و معروف ما بین علما و [illegible] و خلاف در مسئله [illegible] شده از ابن
الجنید و سید جلیل [illegible] اند رعایت جهر و اخفات بتفصیلی که مذکور شد از باب
[illegible] نه حتم و الزام بنابراین هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس نماز صحیح است لکن
تارک سنت خواهد بود و این قول ضعیف است اگرچه جماعتی از متاخرین مثل صاحب مدارک
[illegible] موافقت ایشان نموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در آنچه مذکور شد من باب الحتم و الالزام

سیم در بیان استظهار حکم است بدانکه آنچه مذکور شد که واجبست جهر در قرائت در صلوات مذکوره
مخصوص است برجال در حق نساء ثابت نیست یعنی لازم نیست برزن که جهر نماید در قرائت در نماز
صبح وغیره بلکه مخیر است ما بین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد که اجنبی صوت
او را بشنود در این صورت اخفات او متعین است ظاهر این است در عدم لزوم جهر در صلوة
جهریه فرقی نباشد ما بین آنکه زن امام بوده باشد یا غیر امام پس در صورتیکه هرگاه زن امامت
زنان نماید لازم نیست جهر در قرائت غیر بقدر سماع در حق ماموم محقق شود آنچه مذکور شد
در عدم لزوم جهر بود برزنان در صلوة جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوة اخفاتیه پس بلکه
در مواضعیکه مذکور شد که اخفات در آنها لازم است پس ظاهر این است که لازم بوده باشد
و فرقی که ما بین زن و مرد هست در خصوص جهر است که بعضی لازم است رعایت آن نماید
در قرائت در صلوة مذکوره و برزن لازم نیست و اما در لزوم رعایت اخفات در قرائت و بدل او
در مواضعیکه مذکور شد فرقی ما بین رجال و نساء نیست بنا بر این هرگاه زن جهر به قرائت نماید
او در مواضعیکه مذکور شد یعنی نماید در نماز ظهر مثلا عمداً نماز او باطل خواهد بود اگر چه در بعضی
کلمات بوده باشد مخفی نماند که آنچه مذکور شد در جهر لازم بود و اما جهر مستحب بتفصیلیکه
مذکور شد در جهر به بسم الله و ادعیه و اذکار در صلوة جهریه پس ظاهر این است از حرحیثیت بوده
باشد یعنی مخصوص برجال بوده باشد پس در حق نساء استحباب ثابت نیست بلکه انتفاء جهر
در آنها لعل اولی خواهد بود چهارم در بیان اختلاف فقهاست در جهر به بسم الله در صلوات
اخفاتیه یعنی در مواضعیکه اخفات در قرائت در آن موضع متعین بوده باشد بدانکه مختار حقیر چنانچه
مذکور شد استحباب جهر است به بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة اخفاتیه یعنی که مذکور شد و این احد
اقوال است در مسئله منصوص ما بین فقهاست قول ثانی استحباب جهر است در رکعتین اولیین و حرمت
آن است در رکعتین اخیرتین و این قول ابن ادریس است قول سیم استحباب جهر است به بسم الله در حق
امام مع عدم استحباب آن است در حق غیر امام و این قول ابن جنید است و سید مرتضی و ابن ادریس حکایت نموده اند
از بعض اصحاب مرحوم علامه فرموده اند مظنون این است از بعض اصحاب ابن جنید بوده باشد مخفی
نماند که حکم بعدم استحباب در حق غیر امام اگر چه مستلزم عدم جواز نیست لکن دلیلیکه مرحوم علامه
بر این قول اقامه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق منفرد چهارم وجوب جهر است در جمیع صلوات
و این ظاهر منسوب است از مرحوم شیخ صدوق در امالی از فضالۀ مرحوم ابن براج در مهذب پنجم مثل چهارم است

لکن

لکن در خصوص رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر و لزوم اخفات است در رکعتین اخیرتین ظهرین
مثل رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب این قول مرحوم ابی الصلاح است در کتاب
کافی و مختار و حق در مسئله قول اول است پس مستحب است جهر به بسم الله در غیر نماز صبح و رکعتین
اولیین عشا بین مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا رکعتین اخیرتین از کل
و رکعتین اخیرتین عشا و رکعت ثالثه مغرب هرگاه قرائت حمد اختیار نماید خواه در حق امام بوده
باشد یا در حق منفرد و اما در حق ماموم ظاهر این است که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق
او اخفات است سیما در صورتیکه امام بشنود هرگاه جهر نماید پنجم در بیان معنی جاهل است
در این مقام بدانکه هرگاه کسی اخلال بجهر و اخفات نماید یعنی که جهر نماید در محل اخفات یا اخفات
نماید در محل جهر عامداً خواهد بود یا جاهلاً یا ناسیاً اگر عامداً بوده باشد نماز او باطل خواهد بود
قطعاً اگر چه اخلال بان در یک کلمه بوده باشد و اگر اخلال از جاهل بوده باشد یعنی که نداند است
که رعایت جهر در قرائت در نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات در قرائت نماز ظهر لازم بوده
اخفات در اول و جهر در ثانی نموده با آنکه عالم بود لکن ناسیاً بوده چنین نیز صحیح است خواه
جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن بعد از قرائت یا در اثنا
قرائت و هم چنین است ناسی خواه متذکر شود به حقیقت حال بعد از دخول در رکوع یا قبل از آن بعد
از فراغ از قرائت یا قبل از آن بجهت آنکه در جمیع احوال نماز صحیح و مستحب ظاهر این است که حقیقت بوده
باشد اگر چه عالم شود یا متذکر شود در اثناء آنچه که قرائت نموده محکوم بصحت است اکتفا بان
نماید اعاده آن لازم نیست اگر چه بخلاف کیفیت معتبره در آن اتیان نموده باشد و در ما بقی بعد
از علم یا تذکر بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در آن نماید اما هرگاه علم بحقیقت
حال یا تذکر در اثنای کلمه واحده بوده باشد ظاهر این است که در این صورت اعاده آن بعض کلمه که قرائت
نموده با کیفیت معتبره در آن لازم بوده باشد و هم چنین است حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای کلمه
واحده بوده باشد مثل آنکه ما بین جار و مجرور یا ما بین مضاف و مضاف الیه در این صورت اعاده جار
یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در آن لابد است با آنکه مناسب در این مقام بیان دو مطلب است
مطلب اول آن است هرگاه اخلال به جهر یا اخفات نموده ناسیاً یا جاهلاً سهو برای او لازم است
بجهت این سهو یا نه این مسئله محل خلاف است لکن ظاهر این است که واجب نبوده باشد دوم
آن است هرگاه کسی عالم بوجوب جهر یا اخفات بوده ولکن اشتباه در محل آن نموده باشد مثل آنکه

باشد

صحیح بوده در نماز اخفاتی را اخفات نموده و نماز جهری ظاهر این است که حکم این شخص حکم جاهل بوده
پس هرگاه عالم شد بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعاده نماز لازم نیست
بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه عالم شود در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول در رکوع
بوده باشد سیم آن است که آنچه مذکور شد که لازم است رعایت جهر [illegible] در
رکعتین اولیین نماز مغرب و عشا ظاهر این است که این حکم مخصوص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد
واما ماموم مسبوق مثل آنکه ملحق بامام شد در رکعت ثانیه امام و در رکعت ثالثه امام که ثانیه ماموم
بوده باشد قرائت بر ماموم لازم است لکن ظاهر این است که جهر در قرائت در این صورت بر او
واجب نبوده باشد بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن این در صورتی است که
باقی بر وصف ایتمام باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل آنکه بعد از فراغ از تسلیم امام
بوده باشد یا بعد از [illegible] ایتمام بانفراد نموده باشد معلوم است که در این صورت رعایت جهر
لازم است مبحث دوم در بیان موالات است بدانکه واجب است رعایت موالات در آیات
فاتحة الکتاب و آیات سوره همچنین میان این دو سوره و معنی موالات در این مقام این است
آیات [illegible] متوالی بکدیگر تلاوت نماید یعنی در اثنای قرائت آیات هر یک از الفاظ و سوره
[illegible] که ماحی صورت قرائت حمد یا قرائت سوره باشد نماید و همچنین ما بین حمد و سوره
خواه [illegible] تخلل [illegible] بوده باشد یا عمدا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه [illegible] چنین چیزی نماید
اگر عمدا بوده باشد [illegible] موجب بطلان قرائت است مگر مثل سکوتی [illegible] عمدا [illegible] بوده باشد مثل
آنکه در اثنای قرائت سوره [illegible] بکلمه از آن سوره [illegible] از خاطر او محو شده تامل نماید تا [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد [illegible] در این سکوت [illegible] ماحی صورت قرائت [illegible]
اگرچه حکم [illegible] که مسئله [illegible] بوده باشد [illegible] از بطلان
قرائت بوده باشد [illegible] چنانکه هرگاه [illegible] سهوا بوده باشد
کلام [illegible] در این مقام است آن است که هرگاه [illegible] که بوده باشد [illegible] تخلل شد [illegible] موجب
اخلال [illegible] که مذکور شد [illegible]
که عبارت از [illegible] بوده باشد کلام [illegible] که [illegible] موجب بطلان
نماز [illegible] موجب بطلان قرائت است [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] تخلل شده [illegible]

صلوة است

صلوة هست بانه اگر اخلال است موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا
بوده یا عمدا سکوت یا امر دیگر [illegible] ماحی صورت صلوة نیست لکن ماحی صورت
قرائت هست اگر عمدا بوده ظاهر این است که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر سهوا بوده
باشد دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اکتفا بهمان استیناف قرائت حمد نماید مبحث بیست و دوم
در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است بدانکه سوره که شروع نموده در نماز فریضه یا سوره
جحد و توحید است یعنی سوره قل یا ایها الکافرون یا قل هو الله احد یا غیر این دو سوره است و دیگر
صورتیکه [illegible] این دو سوره بوده باشد [illegible] جحد است [illegible] توحید [illegible] آن
[illegible] جمیع [illegible] قبل از [illegible] از نصف سوره است یا بعد از [illegible] در جمیع [illegible]
شروع نموده قبل از شروع سوره [illegible] بوده است [illegible] پس مسئله منقسم میشود
مذکوره منقسم میشود [illegible] حکم [illegible] اقسام [illegible] در صورتیکه سوره [illegible] مکلف بوده باشد
شروع [illegible] بیان [illegible] در صورتیکه سوره [illegible] نبوده باشد [illegible] انشاء الله [illegible] پس
میگوئیم [illegible] مسئله [illegible] بجند صورت [illegible] مشتمل [illegible] حکم [illegible] سوره [illegible]
بسوره دیگر [illegible] تجاوز از نصف [illegible] لکن [illegible] در این صورت [illegible] اشکال
نیست اگر [illegible] سوره غیر از سوره جحد و توحید بوده باشد [illegible] سوره که [illegible] عدول نماید [illegible]
[illegible] در آن نماز بوده باشد [illegible] جواز عدول در این فرض [illegible] در جمیع احتمالات مذکوره
تامل نیست [illegible] لازم است [illegible] همان سوره که شروع نموده باتمام رساند چنانچه عدول بسوره
دیگر جایز نیست [illegible] چنین است عدول [illegible] جایز [illegible] مثلا [illegible] لکن [illegible]
جمعه [illegible] جواز عدول در این صورت [illegible] تامل است کلام [illegible] در این مقام [illegible]
که [illegible] جایز است [illegible] عدول نماید از نماز فریضه بنماز نافله و اتمام نماز نماید [illegible]
نافله [illegible] بنماز فریضه [illegible] بسوره جمعه و منافقین [illegible] خلاف [illegible]
ظاهر این است که این عدول جایز [illegible] بوده باشد بجهت درک فضیلت نماز با سوره
جمعه و منافقین لکن [illegible] صورت [illegible] شروع نموده [illegible] بسوره قل هو الله احد
[illegible] از آنکه [illegible] جمعه است [illegible] از [illegible] سوره [illegible] جمعه [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] جمعه است و سوره جمعه و منافقین [illegible] شروع
نموده بسوره قل هو الله احد چنین صورت [illegible] تجاوز از نصف [illegible] عدول [illegible] سوره [illegible]

دیگر بوده عدول از فرض بنفل هیچ یک جایز نیست مخفی نماند که حکم مذکور که عبارت از جواز عدول
از فرض بنفل بوده باشد مختص بنماز روز جمعه است در نماز شب جمعه ثابت نیست و هم چنین
در نماز صبح نیز ثابت نیست کلامیکه هست این است که آیا مختص است بظهر روز جمعه یا ثابت
است در نماز جمعه و عصر روز جمعه نیز ظاهر مشهور از مرحوم علامه در تذکره لکن ظاهر این
است که در نماز عصر ثابت نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس
مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود بلی چیزیکه هست این است که آیا حکم مزبور مختص است برکعت
اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال نیست اگر چه ثبوت در رکعتین
اقرب بصواب است صورت ثالثه در حکم عدول است از سوره جحد و توحید قبل از تجاوز
از نصف میگوییم این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه اگر اول باشد بی اشکال عدول
جایز نیست اگر چه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و نقل اجماع بر عدم عدول بلکه اصلا
چنانچه مرحوم محقق ثانی نقل نمود لیکن ظاهرا ضعیف است و اگر ثانی است یعنی روز جمعه شروع نمود
بقرائت سوره توحید یا جحد در نماز قبل از تجاوز از نصف سوره بخواهد عدول نماید از
هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره دیگر در این صورت میگوییم سوره معدول الیها
یعنی سوره که میخواهد عدول نماید بسوی آن یا غیر جمعه و منافقین است یا خود جمعه و منافقین
اگر غیر جمعه و منافقین بوده باشد شکی در عدم جواز عدول باز نیست اما اگر سوره
جمعه و منافقین بوده باشد پس عدول جایز است لکن خلاف است مابین فقها که آیا این
حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد بسوی جمعه یا توحید بوده باشد بیکی از دو سوره
مخصوص است بصورت نسیان یعنی که شروع نمود بیکی از دو سوره با غفلت از آنکه این
روز جمعه است یا با غفلة از استحباب قرائت سوره جمعه مثلا در این نماز یا عام است
شامل صورت نسیان و صورت تعمد هر دو لکن مرجح باشد مختار جمعی از فحول علما اول است پس
اگر چه بداند که اینکه روز روز جمعه است و قرائت سوره جمعه در این نماز راجح است شروع
نمود بقرائت سوره توحید مثلا پس نمیتواند رجوع نمود بسوره جمعه مادامیکه از نصف تجاوز
نکرده باشد مخفی نماند در این مقام تنبیه بر چند امر است اول آن است که این حکم که عبارت
از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بسوره جمعه یا منافقین آیا مختص است
بنماز جمعه و ظهر روز جمعه یا ثابت است در عصر روز جمعه یا نه کلمات فقها در این مختلف است لکن مختار

در مسئله ثبوت حکم است بعضا از اطلاقات خواه در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه حتی ثبوت
آن است در نماز صبح روز جمعه باز پس اولا در هر یک از صلوات مذکوره که بوده باشد ظاهر
آن است که عدول از هر یک از سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف بسوره جمعه
یا منافقین سنوا انه جوز دوم آن است عبارت در صلوة مذکوره عدول جایز است از سوره
جحد و توحید بسوره جمعه مثلا هم چنین عدول جایز است از غیر سوره جحد و توحید در صورت
تجاوز از نصف در صلوة مذکوره بسوره جمعه یا منافقین بلکه حکم در این مقام ثانی است بطریق
اولی علاوه اطلاقات بابی مقام شامل است اول عدول از سوره جحد و توحید بسوره جمعه
و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره دوم عدول از غیر سوره جحد و توحید بسوره
جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد و توحید چهارم عدول از
غیر جمعه و منافقین بسوره غیر جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگر چه ثابت است لکن در
دو صورت آخر ثابت نیست بلکه ظاهر الاتفاق است بر عدم لیکن از توحید و جحد ثابت است
بسوره جمعه و منافقین در صلوة مذکوره اما عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از
سورتین یا از بعضی است ببعضی توضیح مقام مقتضی آن است که گفته شود احتمالات در این
مقام چهار بلکه پنج است اول عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین مثل
عدول از توحید بسوره جمعه و هم چنین عدول از توحید بسوره منافقین و هم چنین عدول
از جحد بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین سیم عکس این یعنی عدول از
توحید بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره پنجم عکس اول است لکن
با ملاحظه احتمالات در مسئله است مختار در قسم اول است پس هر گاه شروع نمود بسوره
قل هو الله احد جایز است عدول نماید بسوره منافقین و هم چنین هر گاه شروع نمود بسوره قل
یا ایها الکافرون جایز است نماید بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین
لکن نه بر وجه الاطلاق بلکه باین نحو عدول نماید در رکعت اولی از توحید یا جحد بسوره منافقین
پس عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره منافقین در رکعت اولی جایز نیست در
رکعت ثانیه عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره جمعه جایز نیست صورت رابعه در حکم
عدول از غیر سوره جحد و توحید است از سایر سور قرآنیه قبل از تجاوز از نصف میگوییم این نیز
یا در روز جمعه است یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در صورت دوم حاصل نیست خصوصا در

حمد بسوره جمعه و منافقین بلکه کلام کسیکه در این مقام هست اینست که گفته شود عدول از یک سوره بسوره
دیگر که جایز است ابا در صورتیست که عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد یا
ثابت است مطلقا اگرچه از موظف بغیر موظف بوده باشد تنقیح در این مقام مقتضی اینست
که گفته شود در اینجا چهار احتمال است اول عدول از موظف بموظف دویم عدول است
از غیر موظف بغیر موظف سیم عدول است از غیر موظف بموظف چهارم عکس آن است تحقیق
مقام مقتضی تکلم است در هر یک از این اقسام پس میگوییم اما عدول از موظف بموظف مثل
آنکه فرض میکنیم دو سوره بعد که از رکعات نماز موظف بوده باشد مثل سوره توحید
و سوره جمعه مثلا که اول از نماز صبح بعد جمعه نظر بآنکه مستحب است قرائت هر یک از سورتین
که بوده باشد در آن پس هرگاه مکلف شروع نمود بسوره توحید عدول نمود از آن بسوره جمعه
یا شروع نمود بسوره جمعه بعد از آن عدول نمود از آن بسوره توحید پس [illegible] که بوده
باشد عدول است از موظف بموظف اما عدول از غیر موظف بغیر موظف مثل آنکه در ظهر روز
جمعه شروع نمود بقرائت سوره کوثر مثلا بعد عدول نماید بسوره نصر یا عکس او و اما عدول از غیر موظف
بموظف مثل آنکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره جمعه بعد بخواهد عدول نماید بسوره کوثر
و اما عکس این که عبارت از عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد پس معلوم است بعد از آنکه
این مذکور شد میگوییم ظاهر اینست که عدول در جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم
صحیحه حلبی که فرموده اذا افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری فلا بأس لکن ظاهر اینست
در صورتیکه عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد علاوه جواز عدول در این مقام مستحب بوده
باشد پس چنانچه این شخص در این مقام مثاب و ماجور [illegible] بجهة قرائت سوره موظفه همچنین
مثاب و ماجور خواهد بود بجهة نفس عدول در چنین صورت بخلاف آنکه هرگاه عدول از موظف
بغیر موظف بوده باشد یا از غیر موظف بغیر موظف بوده باشد که در این صورت عدول محض جایز
و بخشش خواهد بود [illegible] نفس فضیلتی نخواهد داشت بلکه فی حد ذاته مرجوح است مثل [illegible] شاید
باسباب خارجیه راجح شود لکن کلام فی نفسه است و اما هرگاه عدول از موظف بموظف بوده باشد پس
در این مقام حکم برجحان بعد از اطلاق ممکن نیست گاه است [illegible] راجح است از عدول [illegible] و گاه
هست عکس اینست تحقیق [illegible] از اول تا در این مقام در صورتی بود که سوره [illegible] منوی
مکلف بعد در وقت شروع در قرائت آن و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی

مکلف

مکلف نبوده بلکه غفلة و سهوا شروع نموده ظاهر اینست که در این صورت [illegible] از کلام خارج
بوده باشد بلکه عدول از آن سوره لازم است با بعض که اجزاء [illegible] چنین سوره نخوانده نموده
اگرچه ملتفت شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
مکلف قبل از شروع در سوره یا سوره معینه منوی او بوده یا نه در صورت اول سوره که شروع
نموده یا عین همان سوره منویه است یا غیر آن است قسم اول همانست که مذکور شد مفصلا یا
[illegible] که بعد از تجاوز از نصف عدول از آن سوره بسوره دیگر مطلقا جایز نیست و اگر قبل از آن
بوده باشد گاه هست عدول جایز و گاه است جایز نیست در صورت جواز گاه است
راجح است و گاه است راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه مغایر با سوره منویه بوده
در این قسم اگر ملتفت شد [illegible] حال بعد از دخول در رکوع نماز صحیح [illegible] با تمام
باین سوره مقروه باشد بلکه [illegible] منتفی شده [illegible] اخلال بسوره نموده
سهوا ملتفت باشد بعد از دخول در رکوع و اما هرگاه ملتفت [illegible] حال شد قبل از دخول در
رکوع خواه بعد از فراغ از قرائت سوره باشد یا در اثنای آن ظاهر اینست که اکتفا باین
قرائت نمیتوان نمود پس لازم است که عود نموده قرائت همان سوره منویه بجا آورد بعد از آن
[illegible] همان سوره منویه [illegible] نماید با سوره مغایره یا هر دو سوره [illegible] در این صورت این شخص
مخیر خواهد بود مابین سه چیز اول آنست که عود نموده قرائت همان سوره مقروه نماید بعد
از [illegible] دویم آنست که قرائت همان سوره منویه نماید ثالث آنست که نفس سوره نماید
که جایز با هر دو سوره بوده باشد لکن گاه است قرائت همان سوره منویه راجح بلکه متعین است
چنانچه بیان خواهد شد کلام میکند در این مقام هست در اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است بدانکه اعاده
بسم الله در مسئله سابقه که عبارت از عدول سوره بسوره دیگر بوده باشد یعنی اعاده بسم الله
در [illegible] اراده سوره معدول الیها لازم و متعین است بلکه محل تامل نیست و اما در این مسئله یعنی
صورتیکه سوره مقروه مغایر با سوره منویه بوده باشد پس گاه است اعاده آن لازم است و گاه
است لازم نیست [illegible] حال مقتضی آنست که گفته شود چنانکه مذکور شد این شخص اکتفا باین
سوره مقروه نمیتواند نمود پس لا محاله تلافی و تدارک آن لازم است و چنانکه مذکور شد که امتثال در
حق این شخص یکی از این سه وجه ممکن است تفصیل آن مذکور شد پس هرگاه عود نموده خواهد همان
قرائت سوره مقروه نماید اعاده بسم الله لازم است و همچنین هرگاه خواهد قرائت سوره [illegible] نماید

که منافی با سورهٔ مقرره و سورهٔ منویه هردو بوده باشد و اما هرگاه خواهد قراءهٔ همان سوره که منوی
او بوده باشد در این صورت ممکن است تفصیل داده شود مابین طول سورهٔ مقرره و مابین
قصران پس اگر سورهٔ مقرره از قصار سوره بوده باشد مثل سورهٔ کوثر و نظیر آن ظاهر
این است که اعاده بسمله لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد بقصد جزئیت سوره
نظر باینکه مفروض این است که منوی اول آن سوره بوده و هم چنین قرینه این است عدم الالتفات
نیز نبوده بوده است پس فی الحقیقه بسم الله که گفته است بقصد همان سوره بوده است
و غفلة بعد از بسمله سورهٔ دیگر را اراده نموده است پس داعی بر بسم الله گفتن بعد از التفات
همان نیت منافی او بوده پس اعاده بسمله بقصد جزئیت موجب زیاده در اجزاء نماز است
خواهد بود و این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود و اما هرگاه سورهٔ او سورهٔ طویله
بوده باشد در این صورت اگرچه امر در بسمله بان نهجی که مذکور شد لکن نظر بلزوم
رعایت موالات مابین آیات سوره در مثل چنین سوره موجب اخلال بان است پس بحاله
اعاده بسمله لازم خواهد بود و اما هرگاه سورهٔ مقرره عزیمه بوده باشد که تلاوت آن موجب
شک با اخلال موالات بوده باشد در حدیث حکم در این صورت حکم عدم اخلال بموالات
بوده باشد پس اعاده بسمله لازم نخواهد بود مجملا با اخلال از سورهٔ مقرره با مختص است
اخلال بموالات یا مختص است مع ان یا مشتبه الحال است در صورت اول اعاده بسمله لازم است
و در صورت آخر لازم نیست و اما هرگاه سورهٔ معینه منوی مکلف نبوده در این صورت باید
حین شروع در نماز سورهٔ مطلقه منظور نظر او بوده باشد قسم ثانی لیکن مستبعد بلکه ممکن نیست
نظر باینکه هرگاه کسی عالم بوده باشد بوجوب سوره در نماز مقتضی اراده اتیان نماز بوده باشد
نیت نماز در این صورت متعلق میشود از مقصد سوره هرگاه معین بوده باشد از سوره معینه
تعیین و هرگاه مطلق بوده باشد معینا لا اطلاق مثل فاتحة الکتاب نظر باینکه بخصوصها واجب
در نماز نیست نماز در حق عالم به تفصیل حال ممکن الانفکاک از نیت فاتحة الکتاب
نیست لهذا بسم الله در اجا نمیشود مگر بجهة فاتحة الکتاب و اما سوره واجبه بعد از فاتحة الکتاب
نظر باینکه سورهٔ معینه واجب نیست بلکه واجب سورهٔ مطلقه است یعنی یک سوره لا علی
التعیین لهذا مقصد از حین شروع در نماز بسوره مطلق میشود یکی از آن است که منوی مکلف
سورهٔ معینه است مثل سورهٔ قدر در رکعت اول و سورهٔ توحید در رکعت ثانیه این قسم حکم آن

معضلاً

معضلاً بیان شده قسم دیگر آن است که منوی او سورهٔ مطلقه است نظر باینکه واجب در حق او نیست مگر
سوره غیر معینه لیکن در معنی نیت دو فرد قسم نیست کلام بلکه در این مقام هست این است که
اما چنانچه در قسم اول گذشت رسید بمحل قرائت سوره کلام منتهی باولی ملتفت این شود که بسم الله الرحمن الرحیم
بجهة این سورهٔ منویه بعد از آن شروع در بسم الله نماید اما در قسم ثانی نیز چنین است پس بهمان قصد
سورهٔ مطلقه بسم الله میگوید بعد از آن هر سوره که خواهد شروع نماید پس قبل از بسم الله تعیین
سوره واجب نخواهد بود باینکه اولا تعیین نماید که من قراءة سورهٔ قدر مثلا مینمایم بعد از آن
بسم الله بگوید بهمین قصد پس بسم الله بجهة سورهٔ معینه واجب نخواهد بود بعبارة اخری بدل
اول پس تعیین سوره قبل از بسمله لازم است اگرچه اشکال در آن میتوان نمود لکن در اینکه تعیین
سوره قبل از بسمله اولی و با احتیاط اقرب و بسبیل نجاة است محل التشکیک نیست بلی گاه هست
عادة مکلف مطرد شده است بقراءة سورهٔ معینه در نماز در چنین صورت همان عادت
معین همان سوره است دیگر محتاج بتعیین دیگر نیست مگر در صورتی که خواهد بخلاف معتاد
عمل داشته باشد در این صورت البته محتاج بتعیین است و هرگاه بغیر تعیین شروع در سوره
دیگر نماید حکم این همان است که در قسم اول مذکور شد یعنی در صورتیکه قبل از شروع در سوره منوی
مکلف سورهٔ معینه بوده غفلة شروع در سورهٔ دیگر نماید واجب نخواهد بود و در اخر
با خبر چنین نیست بلکه لازم است قبل از بسمله تعیین سوره نماید بعد از تعیین شروع در بسمله
نماید مختار در حق ثانی است پس تعیین سوره قبل از بسمله لازم نیست مبحث چهارم
در بیان امور مستحبه است بدانکه مستحب در این مقام چند چیز است اول استعاذه است یعنی
مستحب است در رکعت اولی از هر نمازی خواه واجب بوده باشد یا مستحب قبل از شروع
بفاتحة الکتاب استعاذه یعنی گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و قول بوجوب استعاذه چنانچه مرحوم شیخ شهید در ذکری و در بعضی
مرحوم شیخ بهائی از شیخنا الطوسی حکایت فرموده ضعیف و شاذ است و دور نیست
مراد از مرحوم مبالغه در استحباب بوده باشد بعید این است که مرحوم ... رحمه الله در
خلاف دعوی اجماع بر استحباب فرموده است و این دلیل بعید است که ادعای اجماع
بر استحباب نماید و لهذا قائل بوجوب شود بلکه انصاف این است دعوی اجماع محقق بر عدم
وجوب ممکن است و مستحب رعایت اخفات است در استعاذه اگرچه در نماز جهری بوده باشد

الرحیم

مخفی و در خواندن امام چنانچه سابق براین اشاره بان شد دویم از مستحبات مذکوره جهر به بسم الله الرحمن
در صلوة اخفاتیه یعنی در مواضعی که اخفات در قرائت در آن معتبر است اگرچه در دو رکعت
ثالثه نماز مغرب و دو رکعتین اخیرتین نماز عشا بوده باشد لکن ظاهر این است ابن ادریس حلی [illegible]
باشد پس وجوب جهر [illegible] ثابت نیست چنانچه سابق بیان شد محقق نمانند که استحباب جهر به
بسمله ثابت است اگرچه در صلوة مندوبه بلکه در صلوة مندوبه نهاریه بوده باشد سیم انضمام قرائت
سوره است بقرائت فاتحة الکتاب در صلوة مندوبه چنانکه نمازهای مستحبه بعضی موظف است بکیفیة
مخصوصه معتبره در آن کیفیت مخصوصه است چنانچه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی پس این حکم
انما نافله محل کلام در این مقام نخواهد بود بلکه محل کلام در این نوافل رواتب یعنی نوافل یومیه و بعضی
از افعالی که قصد معتبر بعد از اتمام قرائت فاتحة الکتاب است در هر رکعتی و قرائت سوره در هر یک هر رکعت
اگرچه لازم نیست لکن مستحب است بلکه مستحب است در هر یک از آن قرائت زیاده از سوره واحده است
لکن در نوافل لیلیه نه نهاریه و مستحب قرائت سور مفصلات در نافله نهاریه و نافله مغرب و قرائت
سوره طویله است در نافله لیلیه و کیفیت تطبیق در دو رکعت اولیین از نماز شب و نماز وتیره
در مباحث اوقات بیان شد و هم چنین مستحب است رعایت اخفات در نافله نهاریه [illegible] مگر
در بسمله و رعایت جهر در نافله لیلیه چنانچه سابق اشاره شد چهارم در بیان استحباب قرائت
بعض سور مخصوصه است در بعضی از صلوات بر سبیل تعیین در بعضی و یکی در بعضی دیگر چنانچه در سابق بیان
شد قرائت هر سوره از سور قرآنیه که بوده باشد بعد از فاتحة الکتاب جایز است مگر آنچه
در سابق استثنا شد کلام در این مقام در بیان استحباب قرائت بعضی سورهاست
در بعضی از صلوات چنانکه در حدیث [illegible] در اخر اصول کافی تقسیم سور قرآنیه شده بچهار قسم
اول سوره طوال مکسوره که عبارت از طویله دویم سور مئین سیم و چهارم [illegible]
[illegible] سور مثانی و سور مفصل جماعت از علما در تفصیل این اقسام چنین [illegible]
که سور طوال هفت سوره است از سوره بقره تا سوره یونس بنا بر انکه سوره انفال و توبه
را یک سوره حساب نموده اند و سوره مئین نیز هفت سوره است اول سوره بنی اسرائیل
است و اخر سوره مؤمنین و مئین بوده اند این سوره [illegible] ایات یا زیاده از صد است بقلیل
قلیلی یا کمتر از صد است بقلیل [illegible] و هر کل سوره که [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] سوره مثانی از سوره یونس است تا

سوره بنی اسرائیل و از سوره [illegible] تا سوره محمد و مراد از سوره مفصل از سوره محمد است تا اخر قران
و صاحب قاموس ده قول در تفسیر مفصل ذکر نموده اول از سوره قتال است تا اخر قران و مراد
از سوره قتال سوره محمد است دویم از سوره حجرات تا اخر قران و خود این قول را تعیین نموده سیم از سوره
جاثیات تا اخر چهارم از سوره صافات است تا اخر پنجم از سوره صف است تا اخر ششم از سوره
تبارک است تا اخر هفتم از سوره [illegible] است تا اخر هشتم از سوره انا فتحنا است تا اخر نهم از سوره سبح
است تا اخر دهم از سوره والضحی است تا اخر ظاهر این است این اختلاف [illegible] علما عامه بوده باشد
[illegible] تا اقوال [illegible] انکه این مطلب مشخص شد [illegible] جماعت از متاخرین
علما ما سور مفصل را تقسیم نموده اند به سه قسم مطولات [illegible] از سوره محمد است تا سوره
عم و متوسطات و این از سوره عم است تا سوره والضحی و قصار و این از سوره والضحی است تا اخر و این تقسیم
اگرچه محل [illegible] است [illegible] انکه از جمله سور مطوله بنا بر این سوره جمعه و سوره منافقین خواهد بود و این [illegible]
اگر [illegible] از سوره عم باشد [illegible] خواهد بود بلکه [illegible] سوره طارق و سوره اعلی
و سوره شمس از سور متوسطه خواهد بود [illegible] سوره بینات که از جمله قصار است لکن امر در
امثال این امور سهل است مجملا از جمله [illegible] سور مطوله در نماز صبح و قرائت سوره
متوسطه در نماز عشا و قرائت سور قصار در نماز ظهر و عصر و مغرب [illegible] مشتمل باین تفصیل
بوده باشد [illegible] بلکه نماز ظهر و عصر [illegible] علیه السلام [illegible] در کتاب
[illegible] است که محمد بن مسلم [illegible] نموده که [illegible] کاشف اسرار [illegible]
امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که در نماز قرائت [illegible] در جواب [illegible] که نماز صبح که در آن
[illegible] سوره سبح اسم ربک الاعلی و الشمس [illegible] و اما نماز عصر و مغرب [illegible]
[illegible] اذا جاء نصر الله [illegible] الحکم [illegible]
سوره عم و هل اتیک حدیث الغاشیه و لا اقسم بیوم القیمه و هل اتی علی الانسان [illegible] اذا الشمس کورت
[illegible] نماز ظهر [illegible] که مرحوم شیخ شهید قدس سره [illegible] بوده است
[illegible] باشتراک ما بین نماز ظهر و نماز عشا و باشتراک ما بین نماز مغرب و نماز عصر و هم چنین مقتضای
[illegible] بوده جماعت از [illegible] که سوره عم از وظایف [illegible] است [illegible] مذکوره
ان است که از وظایف نماز صبح است و هم چنین مقتضای [illegible] ایشان است که سوره [illegible] از وظایف
نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و ممکن است که گفته شود مقتضای [illegible] ان است که این سوره [illegible] از وظایف

نماز عشا است مغتفر مغرب مذکور است که از وظائف نماز صبح است و هم چنین مقتضای فرموده
ایشان است که سوره بقره از وظائف نماز ظهر و عصر و مغرب بوده باشد و ممکن است که گفته شود
مقتضای صحیح آن است که این سوره شریفه از وظائف نماز ظهر بوده باشد مخصوص است که مقتضای
حدیث صحیح اولی است مثل آنکه از اخبار مذکوره ظاهر شد معقول حسنه از آن این بود که مطولات
مفصل از وظائف نماز صبح است و متوسطات از وظائف نماز عشا و قصار از وظائف نماز
ظهر و مغرب و ثانی مثل اخبار است مثل آنکه نماز ظهر مثل نماز عشا است در اینکه وظیفه هر دو از
متوسطات مفصل است چنانچه فضل از وظیفه نماز عصر و مغرب [illegible] اول مفروض
بوده [illegible] تقسیم سوره مفصل نموده اند باقسام ثلثه مذکوره باعتبار آنانم که مذکور شد
و ذره دیگر اگرچه باقسام ثلثه تقسیم کرده اند لکن قسم اقسام نموده اند بنا که قسم اقسام ثلثه
نکرده اند بعضی متوسطات را وظیفه عشا و ظهر [illegible] وظیفه نماز عصر و مغرب
مثل شیخ شهید و بعضی متوسطات را از وظیفه نماز عشا فقط دانسته [illegible] و قصار را از وظیفه ظهر
و مغرب مثل علامه در تذکره و منتهی و محقق [illegible] و کلام شیخ [illegible] است [illegible] صحیح چنانچه
دانسته شد فرع ثالث در مسئله آن است که افضل در جمعه [illegible] حمد سوره
مبارکه [illegible] در رکعت ثانیه قرائت حمد سوره مبارکه توحید است [illegible] نماز عشای شب جمعه
و نماز عصر جمعه و نماز صبح روز پنجشنبه که وظیفه اینها [illegible] شیخ
صدوق است مثل آنکه مناسب در این مقام تتمیم مطلب است اول آن است که مقتضای
اخبار مذکوره شد از حدیث صحیح و حکایت جمله از کلمات اصحاب آن است که در نماز صبح
از روزهای هفته که بوده باشد [illegible] سوره مبارکه حمد قرائت سوره از مطولات
مفصل نباید ایشان [illegible] کرده خواهد بود مگر سوره [illegible] که مستثنی شده است و این چنین است که
مذکور شد لکن [illegible] بعضی از [illegible] نماز صبح بعضی ایام هفته مثل سوره هل اتی است
نماز صبح روز پنجشنبه و دوشنبه از آن راه است که [illegible]
[illegible] سوره دیگر از آن سوره نباید [illegible]
[illegible] است بیان آن [illegible] که شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از [illegible]
جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرموده اند [illegible] در صبح روز
پنجشنبه سوره هل اتی علی الانسان [illegible] بخواند در او دو حسنه

علیه
جویا که او چهار هزار حور [illegible] و محشور [illegible] اورا در آخرت با حضرت [illegible] صلوات الله وسلامه
اگرچه تصریح در این حدیث نشده به اینکه قرائت باید در نماز صبح بوده باشد لکن ظاهر از لفظ
الاراده است [illegible] اصحاب مخصوصا بعد از ملاحظه بعضی اخبار دیگر با ملاحظه روز دوشنبه پس راوی
روایت نموده از جناب حضرت امام علی نقی [illegible] که من در روز سه‌شنبه خدمت آن بزرگوار مشرف
شدم فرمودند دیروز [illegible] عرض کردم چونکه در روز دوشنبه بود خوش نداشتم که بیرون
آمده باشم حضرت فرمودند کسی که خواهد خداوند عالم جل شانه او را حفظ فرماید از شر روز دو
شنبه پس بخواند در رکعت اول از نماز صبح هل اتی علی الانسان [illegible] که
خدمت با سعادت [illegible] اهل تقوی [illegible] جناب حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء
مشرف بوده در طریق خراسان روایت کرده که آن سرور [illegible] در رکعت اولی از نماز صبح این روز
تلاوت می‌فرمودند سوره هل اتی علی الانسان را و در رکعت ثانیه تلاوت می‌فرمودند حمد
و سوره هل اتیک حدیث الغاشیه را از این راه است که مرحوم شیخ صدوق و شیخ شهید [illegible]
حکم باستحباب [illegible] این دو سوره مبارکه فرموده اند در نماز صبح این دو روز [illegible] در بیان اختلاف
فقها است در وظیفه نمازهای شب و روز جمعه بدانکه اختلاف کرده اند فقها [illegible] موظفه
در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه [illegible] باستحباب قرائت سوره جمعه است
در رکعت اول از هر دو نماز و استحباب قرائت سوره اعلی است در رکعت ثانیه در هر دو نماز [illegible]
[illegible] مرحوم سید المرتضی است در انتصار و شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و ابن ادریس در سرائر
و محقق و مرحوم علامه است رضی الله عنهم [illegible] مرحوم سید مرتضی [illegible] ادعای اجماع امامیه
نموده است دوم [illegible] شیخ طوسی است در کتاب مصباح و اقتصاد [illegible]
در نماز عشا [illegible] و در نماز مغرب در رکعت اولی لکن مغایر است با او در رکعت ثانیه که فرموده مستحب
است در آن قرائت سوره توحید سیم [illegible] استحباب سوره انا انزلناه است در رکعت اولی نماز
مغرب و توحید است در رکعت ثانیه و در نماز عشا لکن مغایر است با او [illegible] و در نماز مغرب چنانچه
ظاهر [illegible] چهارم قولی است حکایت شده از ابن ابی عقیل که مستحب است
قرائت سوره جمعه و منافقین در عتمه شب جمعه غالب در اخبار لفظ عتمه استعمال شده است
نماز عشا اگر در کلام ابن ابی عقیل مراد همین معنی است پس حکم نماز مغرب از کلام او مستفاد شده
[illegible] از نماز مغرب و نماز عشا است پس مقتضای آن حکم باستحباب سوره جمعه و منافقین

و در هر دو نماز جمعه این اقوال خوب است مگر قرائت منافقین در نماز مغرب که مثل جحد ان
ندیده ام آنچه مذکور شد در بیان توظیف در نماز مغرب و نماز عشای شب جمعه بود و اما نماز
صبح روز جمعه پس ظاهر از اکثر فقها آن است که مستحب است در رکعت اولی سوره جمعه است
و در رکعت ثانیه سوره توحید و ظاهر ابن ابی عقیل و شیخ صدوق در فقیه و سید مرتضی در انتصار استحباب
سوره جمعه است در رکعت اولی و استحباب منافقین است در رکعت ثانیه بلکه مرحوم سید مرتضی
دعوی اجماع امامیه نموده و مشخص است کلام در استحباب جمعه در رکعت اولی نیست بلکه محل
کلام استحباب منافقین است در رکعت ثانیه عند ثبوت استحباب است نظر بدلالت جمله از
نصوص معتبره و دیگر دلالت بر استحباب سوره توحید است در آن بنابراین پس استحباب در رکعت
ثانیه نماز صبح تخییر خواهد بود یعنی مکلف مخیر است ما بین قرائت هر یک از سورتین که بوده
باشد با اتیان هر یک ادای موظف خواهد شد و چنانچه این ظاهر میشود از مرحوم علامه در کتاب
قواعد بنا بر این عدول از جمعه بار ز جمعه در رکعت ثانیه نماز صبح بسوره منافقین با اشکال خواهد
بود چنانچه در بحث عدول مذکور شد اما توظیف در ظهر و عصر روز جمعه بسوره جمعه
در رکعت اولی و بسوره منافقین در رکعت ثانیه در هر یک از صلوتین پس بی اشکال است
و هم چنین در نماز جمعه بلکه ظاهر از مرحوم شیخ صدوق در فقیه وجوب قرائت سورتین است
در نماز ظهر روز جمعه و ظاهر آن است که مراد از ظهر اعم از نماز جمعه و ظهر است و مرحوم ابو الصلاح
نیز با اتیان مواظبت فرموده در وجوب قرائت سورتین در ظهر روز جمعه و نماز جمعه بلکه عبارت
از مرحوم در وجوب سورتین در نماز جمعه اظهر است از کلام مرحوم شیخ صدوق و این قول اگرچه
این دو بزرگوار قائل بآن شده اند لکن دلیل ضعیف و مستند آن مأول است چنانچه بعضا
در مطالع الانوار بیان شده است مطلب سیم در بیان آنکه قرائت انا انزلناه قائم مقام هر یک
از سوره موظفه میشود در همه نمازها بدانکه در اواخر احتجاج روایت نموده از ثقه جلیل القدر
حمیری که او عریضه نوشته خدمت امام زمان جناب صاحب الامر با جمعی روایت کرده سؤالات
که حضرت عالم را نموده بجهت آن است حکم از آن شده نماز کسی که قرائت نموده باشد در آن
نماز بسوره انا انزلناه رعایت کرده شده است که عوض از ثواب نماز نیست که در اول آن است
نشود بسوره مبارکه قل هو الله احد و روایت شده است هر کس سوره همزه را تلاوت کند در نمازها
واجبه خود ثواب داده خواهد شد بقدر دنیا با آنچه در آن است کسی قرائت سوره همزه کند و قرائت

کند

کند سائر سوره را که ذکر شد و با آنکه روایت شده که نماز مقبول نیست و ثانی آن ابی عمار بن عکر یا ابن یحیی
زمان لا انزل الا دعا نحن الا شاذا از آن جناب صادر شد ثواب در قرائت این سوره بجهت
که روایت شده هر گاه کسی ترک کند سوره را که در آن ثواب هست و تلاوت نماید سوره قل هو
الله احد و سوره انا انزلناه را نماز خواهد شد ثواب این دو سوره که قرائت نموده علاوه ثواب
آن سوره را که ترک نموده بجهت فضیلتی که از برای این دو سوره مبارکه هست این حدیث نظر بعلو
سند معتبر است چنانچه وجه آن را در جلد ثالث مطالع الانوار در مباحث نماز جمعه بیان نموده ام
و ظاهر دلالت آن و مستفاد از امام زمان علیه الصلوة والسلام علاوه بر آن ببرکت این است حضو ثواب
حسب است احادیث متعدده از جمله المنتخبات که ثقة الاسلام در کتاب کافی و شیخ الطائفه
در تهذیب روایت نموده اند از ابن ابی یعفور روایت که او گفت عرض کردم خدمت جناب صادق
جعفر علیهما السلام فدا شوم عالم جلیل شأنه را غیر از تو بکجا نوشته اید بخیر در هنگام
تعلیم اطفال قرآن سوره در فرائض سوره انا انزلناه قل هو الله احد است و سیمون مثل شد
قرائت این دو سوره در نماز صبح کو یا طالب این بوده که در نماز صبح سوره مطوله تلاوت نموده
باشد جناب حضرت در جواب فرمودند البته شک نشود نظر به ترتیب قرائت این
دو سوره بجهت آنکه فضیلت هست بذات اقدس خداوند عالم جل شأنه در قرائت این دو سوره
است و حدیث دیگر حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب عیون روایت نموده از ابی الحسن الصائغ
که او از عم خود روایت نموده که او گفت در خدمت جناب امام رضا مشرف بودم در سفر خراسان
و جناب حضرت عادت اشتغال این بود در رکعت اولی از نمازها تلاوت میفرمودند سوره مبارکه
حمد و انا انزلناه و در رکعت ثانیه تلاوت میفرمودند سوره مبارکه حمد و قل هو الله احد اگرچه از
روایت رجاء بن ابی الضحاک که در همان سفر در خدمت آن بزرگوار مشرف بوده ظاهر میشود که این
در غیر روز جمعه و صبح روز پنجشنبه و دوشنبه بوده مطلب چهارم در بیان کیفیت قرائت
سوره موظفات در نمازها بدانکه سابقا مذکور شد که مستحب است قرائت مطولات در نماز
صبح و قرائت متوسطات در نماز عشا با در ظهر و عشا و قرائت قصار در مغرب و عصر و در این مقام
این است که آیا افضل این است سوره که قرائت میشود در رکعت ثانیه مغایر بوده باشد با سوره
که در رکعت اول تلاوت نموده یا خیر چنین نیست ظاهر اولا است لکن در صورتی که ممکن از
قرائت سورتین در رکعتین بوده باشد در آن صورت هر گاه سوره واحده در هر دو رکعت

تلاوت نماید مرجوح است هر سوره که بوده باشد مگر سورهٔ مبارکهٔ توحید که از مستثنیات است و اما قرائت
سورهٔ واحده در رکعتین از فرائض پس در صورت مفروضه مرجوح است خواه از سور مؤلفه
در آن نماید بوده باشد یا از غیر آن مگر قرائت سورهٔ توحید که چنین نیست بنابراین هرگاه
کسی سورهٔ قل اعوذ برب الفلق را در رکعتی تلاوت نماید و قل اعوذ برب الناس در رکعتی دیگر
آن مرجوح نخواهد بود بخلاف آنکه هرگاه یک سوره را در هر یک از رکعتین تلاوت نماید
توضیح مطلب مقتضی آن است که گفته شود احتمالات در این مقام متعدد است یکی آن است سوره
مطوله که در فریضهٔ صبح موظف است هرگاه تلاوت یک سورهٔ آن را در رکعتی نماید سورهٔ
دیگر در رکعت دیگر مطلقا منتفی در آن نخواهد بود اما هرگاه قرائت سورهٔ واحده در هر یک
از رکعتین از آن نماید آن نیز مکروه خواهد بود خواه این سورهٔ واحده از سور مطوله بوده باشد یا از
غیر آنها هرگاه اتیان بهر سوره نماید هر چه در هر رکعتی این مکروه نخواهد بود اگر چه هر دو سوره
از غیر سورهٔ مطوله بوده باشد تحصیل مطلب این است امتثال در نماز صبح از جنبهٔ قرائت
سوره بچند طریق میشود اول آن است که تلاوت سوره از سور مطوله نماید در رکعت اولی
و تلاوت سورهٔ دیگر نماید در رکعت دیگر این اکمل اقسام است قطع نظر از احکام چنانچه بیان
شد دویم آن است که قرائت سوره از سور مطوله نماید در رکعتی و تلاوت سورهٔ غیر از سور
مطوله نماید در رکعت دیگر این اگر چه ادون از قسم اول است لکن اکمل از بقیهٔ اقسام است سیم
آن است که تلاوت دو سوره از سور غیر مطوله نماید در هر دو رکعت نماز صبح در هر رکعتی سوره
چهارم آن است تلاوت سورهٔ واحده از سور مطوله نماید در هر یک از رکعتین مقتضی این است
این قسم مرجوح تر است از جمیع اقسام مذکوره اگر چه قسم سیم بوده باشد پنجم آن است که قرائت
سورهٔ واحده غیر مطوله نماید در هر یک از رکعتین همین نماز مختص است که این ادون از همهٔ
اقسام است مذکور شد که ظاهر آن است این در غیر سورهٔ مبارکهٔ توحید است پس هرگاه قاطبهٔ
صلوات را اتیان نماید بسورهٔ توحید در جمیع رکعات آن مکروه نخواهد بود اگر چه آن مرجوح
بالاضافه ببعض سور در بعض صلوات بوده باشد چنانچه تفصیل آن در سایر علوم میشود
و محقق نماند این اقسام بنحو یکه در نماز صبح مذکور شد نسبت بسورهٔ مطوله بعینها متحقق است در نماز
عشا نسبت بسور متوسطه و در نماز عصر مثلا نسبت بسور مفصله استخراج آن بر متأمل ظاهر است
پنجم از جملهٔ امور مستحبه ترتیل در قرائت است مراد از ترتیل اندازیکه ظاهر میشود از جملهٔ

اخبار

مفرطه

اخبار واردهٔ از ائمهٔ اطهار علیهم السلام آن است که مقتضا در قرائت نماید باید اجتناب نماید از سرعت
و بطوء مفرطه یعنی قرائت را نه بسیار سریع نماید و نه چنین بسیار بطئ نماید بنحو یکه افتراق
ما بین کلمات حاصل شود مشخص است مراد در صورتی است که سرعت بحدی بوده باشد که اخلال بکلمه
یا بحرف شود و هم چنین بطوء بحدی بوده باشد که تقطیع ما بین حروف یا کلمات حاصل شود و اما
قرائت این نحو موجب بطلان عمل خواهد بود و از مرحوم محقق در کتاب معتبر و علامه و غیر هما حکم
میشود تقسیم ترتیل بترتیل واجب و ترتیل مستحب اما ترتیل مستحب پس راجع میشود باخبار مذکوره
شد و اما ترتیل واجب پس اخراج حروف است از مخارج و وجوب اخراج حروف از مخارج سابق
بیان شد بعضی از علما ترتیل واجب را باین نحو تفسیر نموده اند ادای حروف از مخارج و حفظ
احکام وقف یعنی اینکه هرگاه وقف بحرکه و وصل بسکون نماید تحقیق حال در این مقام مقتضی آن
است که گفته شود اما وقف بحرکه پس آن مجوز است نزد قاطبهٔ اهل لسان پس لحن اجتناب از آن
لازم نیست و با عدم اجتناب نماز محکوم به بطلان نخواهد بود ظاهر این است عنوانا لا خلاف فی الحکم
از آن لازم نبوده باشد بلکه در آن تفصیل است توضیح حال در بیان این مرام مستدعی این است که
گفته شود در این مقام چند احتمال است وقف بسکون و وقف بحرکه و هم چنین وصل بسکون و وصل
بحرکه اما قسم اول پس از احسن اقسام است محل تشکیک نیست دویم حکم آن مذکور شد قسم
رابع نیز محل تامل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول الیها مفتتح بهمزهٔ وصل بوده باشد و اسقاط
آن همزه نماید مثل رب العالمین الرحمن الرحیم با اظهار فتحهٔ نون و اثبات همزهٔ الرحمن الرحیم
در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه بطلان از ارباب نصوص است و اما قسم سیم که عبارت از وصل بسکون
بوده باشد پس آن منقسم بچند قسم میشود اول آن است که فصل متخلل شود ما بین فراغ از کلمهٔ
سابقه و شروع بکلمهٔ لاحقه و لکن قطع نفس نماید باین صورت ظاهر این است که صحیح بی عیب
بوده باشد بلکه ممکن است که بگوییم که این وقف بسکون بوده باشد نه وصل بسکون نظر بعدم اعتبار
قطع نفس در حقیقت وقف پس چنانچه وقف صادق است در صورت قطع نفس بعد از فراغ
از کلمه و قبل از شروع بکلمهٔ دیگر فصل مبنی متخلل ما بین نشود و هم چنین صادق است در صورتیکه
متخلل فصل اگر چه قطع نفس نشده باشد دویم آن است که فصل متخلل شود ما بین کلمهٔ سابقه و شروع
بکلمهٔ لاحقه لکن کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اظهار
حرکهٔ میم الرحیم نماید و شروع نماید بمالک تعقیبا بعدم قطع نفس و عدم تخلل فصل در این صورت در نظر حقیر

واما وصل بسکون

حکم بطلان قرائت نمی‌توان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد سیم مثل دوم است مگر آنکه کلمهٔ لاحقه
مفتتح بهمزهٔ وصل بوده باشد در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه دور نیست که باطل بوده باشد
پس در سه صورت قرائت حکم به بطلان نمیشود اول در صورت وقف بحرکه دوم در صورت
وصل بحرکه لکن در موضعی که کلمه مفتتح بهمزهٔ وصل بوده باشد اثبات آن همزه نماید سیم در صورت
وصل بسکون در صورت عدم فصل طویل بعد از فراغ از کلمهٔ سابقه و قبل از شروع بکلمهٔ لاحقه
در جائیکه کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل بوده باشد و همچنین در سه صورت قرائت حکم بصحت است
اول در صورت وقف بسکون یعنی با قطع نفس خواه کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل بوده باشد
یا نبوده باشد دوم در صورت وصل بحرکه لکن مشروط بآنکه هرگاه کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل
بوده باشد اسقاط آن همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون یعنی با عدم قطع نفس بشرط
آنکه هرگاه کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل بوده باشد فصلی طویل فاصل سازد ما بین فراغ از کلمهٔ
سابقه و شروع بکلمهٔ لاحقه و اما هرگاه کلمهٔ لاحقه مفتتح بهمزهٔ وصل نبوده باشد قرائت صحیح است
چه بلعدم فصل طویل بوده باشد لکن احتیاط در این مقام در بین مقتضی اجتناب از مثل این است
معیّنا آنکه این مطلب بتفصیل مذکور شد مسکوت نیم پس وصل بسکون بعنوان اطلاق منافی بالمتفق
زینهار است بلکه با وصل بسکون نیز ترتیل متحقق است و لهذا نسبت به ایشان اسلم آن علما احتیاط آن
را معتبر و متحقق میدانند ترتیل در آن نیز باشد بلکه ظاهر آن کلمات علما خلاف آن است پس خطاب
اینست که جمله از عبارات جماعت از اعاظم علما را ذکر کنیم تا حقیقت حال مشخص شود پس میگوئیم
قال شیخ الطائفة فی التبیان ینبغی ان یتلو القرآن و یبین الحروف من مواضعها هرگاه این کلام که عبارت از
و یبین الحروف من مواضعها بوده باشد تفسیر ترتیل بوده باشد پس ترتیل عبارت از اخراج حروف از
مخارج خواهد بود مگر چنین نبوده باشد تفسیر ترتیل از کلام مذکور ظاهر نمیشود و محقق در معتبر
فرموده یستحب الترتیل فی القراءة بیانها من غیر مبالغة و به قال الشیخ پس بنا بر این ترتیل در قرائت
عبارت از ظاهر کردن حروف است و بعینه همین تفسیر فرموده مرحوم علامه در منتهی و بنا بر این داخل
غیر مبالغه اختیار بطلق نفوط بوده باشد علامه در نهایة الاحکام فرموده سنت است حکم باستحباب ترتیل
در قرائت و تفسیر به بیان الحروف و اظهارها و لا یمد بحیث یشبه الغنا و لو ادرج و لم یرتل و اتی بالحروف
بکمالها صحت صلوته و ابن ادریس در سرائر فرموده ینبغی ان یرتل القرائة و یبینها و لا یعجل فیها یحصل الاستفاده
از کلمات مذکوره و غیر اینها آن است که ترتیل عبارت است از اجتناب از سرعت مفرطه در قرائت بنحویکه

لکن است

ممکن است تحقیق ترتیل با قرائت فاتحة الکتاب بخصوص اما که مطلقا رعایت وقف در سر آیها نماید و از
راه است که مرحوم محقق در شرایع و غیره بعد از حکم باستحباب ترتیل حکم فرموده از استحباب رعایت
وقوف محل الصاق فصل بسکون با وجه ترتیل غیر مسئلت ببدلیل عدم دلوله علیه بکلام اصحاب از
علا نیست چنانچه ظاهر شد ششم از جملهٔ امور مستحبه رعایت وقوفات بدانکه قرّا وقف را
تقسیم نموده اند بچهار قسم وقف تام و حسن و کافی و قبیح و وقف تام وقف بکلمه ایست که ارتباط
و تعلقی با ما بعد خود نداشته باشد نه ارتباط لفظی و نه ارتباط معنوی مثل وقف بر یوم الدین
نستعین و وقف کافی وقف در موضعی است که متعلق بما بعد خود بوده باشد از حیث معنی فقط
و ارتباط لفظی نداشته باشد مثل وقف بالغیب فی قوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة
و وقف بر ینفقون فی قوله تعالی و مما رزقناهم ینفقون و الذین یؤمنون بما انزل الیک و وقف بر من قبلک
فی قوله تعالی و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون که یؤمنون و یقیمون الصلوة در ما و الذین معطوفات بر یؤمنون
و هم چنین و الذین یؤمنون معطوفات بقوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب پس هر یک از اینها چنانچه
ارتباط معنوی با ما قبل دارد ارتباط لفظی نیز دارد بجهت آنکه مراد از آنچه مذکور شد که وقف کافی
وقف بر کلمه ایست که ارتباط معنوی با ما بعد داشته باشد و ارتباط لفظی نداشته باشد یعنی آن
کلمه موقوف علیها ارتباط لفظی نداشته باشد و بنا بر آنچه گفته شد آن است که کلمه بعد از موقوف
علیها ارتباط لفظی دارد بما قبل کلمهٔ موقوف علیها و این معنی نیست چنانچه مذکور شد دلیل بر وقف
تام و وقف کافی ظاهر میشود چنانچه هر یک از اینها معروف میباشد محقق میشود ممکن است در
ابانت تحقیق شود حق آنست از آنچه مذکور شد در تعریف وقف تام و وقف کافی ظاهر میشود که
وقف بر بسم الله در سورهٔ توحید وقف تام بوده باشد و وقف بر بقیه آیات وقف کافی بوده باشد
و وقف حسن بنا بر آنچه قرّا ذکر کرده اند وقف بر کلمه ایست که ارتباط لفظی با ما بعد داشته باشد
لکن ارتباط معنوی نداشته باشد بعکس وقف کافی و بنا بر این تقسیم قرّا در چهارده موضع در سورهٔ
فاتحة الکتاب وقف میتوان نمود چهار وقف تام مثل وقف در بسم الله و یوم الدین و نستعین و الضالین
و ده موضع وقف حسن و آن در بسم الله و در الرحمن و در الحمد لله و العالمین و الرحمن و الرحیم و نعبد و المستقیم
و انعمت علیهم و المغضوب علیهم و وقف کافی در فاتحة الکتاب بنا بر این نخواهد بود و نقل کرده اند ما بین
این سه قسم در لزوم اعادهٔ کلمهٔ موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی اعاده آن لازم نیست بلی ابتدا
بکلمه بعد از آن جایز خواهد بود بخلاف وقف حسن که بنا بر قرار داد قرّا اعادهٔ کلمهٔ موقوف علیها لازم پس

پس ابتدا بما بعد آن جائز نخواهد بود عدم لزوم اعاده درا و لین اگرچه مسلم است لکن لزوم اعاده در ثانی
مسلم نیست لکن ظاهر این است که مراد قرا از لزوم و عدم لزوم رجحان و عدم رجحان است
یعنی اعاده کلمه موقوف علیها در وقف تام و وقف کافی رجحان ندارد و در وقف حسن راجح
است بنا بر این معنا نیز از این معنی نداریم لکن نه در قرات فاتحة الکتاب در نماز نظر با آنکه
امتثال نموده است اولی حاصل شد اعاده از قصد لزوم بلکه بقصد رجحان مشکل است قسم چهارم
از اقسام وقف وقف قبیح است و آن وقف بر کلمه است که متعلق بوده باشد بما بعد خود لفظا
و معنی بجهت آنکه کلمه را که ملاحظه میکنیم بالاضافه بما بعد خود یا متعلق با و هست لفظا و معنی یا متعلق
با و نیست کذلک یا متعلق است بحسب لفظ دون معنی یا متعلق است بحسب معنی دون لفظ
پس تعدد رفتن [illegible] قبیح پس جائز نخواهد بود و در سه قسم دیگر جائز است قسم دویم مسمی
است بوقف تام نظر بتمامیت آن در عدم تعلق بودن از دو قسم دیگر قسم سیم مسمی است بوقف
حسن و قسم چهارم بوقف کافی کلامیکه در این مقام هست این است قسم سیم که کلمه متعلق بما بعد
خود باشد بحسب لفظ دون معنی بحسب ظاهر بی معنی است نظر با آنکه تعلق لفظی مستلزم تعلق
معنوی است مثل بسم الله تعلق لفظی از بما بعد آن ندارد که موصوف و ما بعد آن صفت است
پس لا محاله تعلق معنوی محقق خواهد بود و همچنین الرحیم نسبت بالرحمن بعضی از فضلا گفته آنکه مراد از ما
از ارتباط و تعلق معنوی و لفظی یعنی دیگر باشد بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم با صل
مطلب پس میگوئیم حاجتی از نظرها نبوده اند بعد از حکم با ستحباب نزد بلی مستحب است حفظ وقوف
مراد این نیست که حفظ هر وقف مستحب بوده باشد لکن چنانچه توهم این هست لفظ الوقوف در
کلمات ایشان نظر با آنکه جمع محلی باللام است بلکه مراد این است هر گاه خواهد وقف نماید اجتناب از وقف
در مثل کجا ناین مواضع اولی خواهد بود نسبت بمواضع دیگر نه آنکه مراد این بوده باشد که مستحب است در
چهار ده موضع در سوره فاتحة الکتاب وقف نماید بحفظ این نیست بعلاوه آنکه ممکن است که
گفته شود آنچه مذکور شد بیان ضبط وقف با قسام مذکوره بنا بر اصطلاح قرا بود ممکن است در
این مقام این مراد بوده باشد بلکه مراد وقف بر آیات بوده باشد یعنی مستحب است در نماز فاتحة
الکتاب مثلا در نماز رعایت وقف نماید در رؤس آیات لکن اضافه این است حکم باستحباب
بعنوان اطلاق مشکل است نظر با آنکه لازم این آن است که هر گاه که بعد از بسم الله یعنی از الحمد لله تا مالک
یوم الدین وقف نماید تارک مستحب بوده باشد و این مشکل است و ممکن است که در وقوف در کلمات ایشان

و نون

و توقف نا تمام بوده باشد بنا بر این حکم باستحباب اشکال نخواهد بود است مجملا مراد از حفظ وقوف در این
عبارات با مراد از استحباب رعایت وقف است در هر آیه یا مراد از استحباب رعایت وقف تام است
یا مراد معنی است که مذکور شد حاصل آن این است در صورت حاجت بوقف اجتناب نماید از وقف
قبیح پس اجتناب نماید یا وقف حسن یا وقف کافی یا وقف تام نماید بنا بر این مراد از حفظ وقوف
حفظ احکام وقف خواهد بود لکن بنا بر عبارت شد از ابن جنی است بعید است بسی و اختیار است که عمل
شود بر احد معنیین که اول شد که مذکور شد وقف نماید وقف بر کلمه که متعلق بما بعد بوده باشد لفظا
و معنی اگرچه در کلمات قرا حکم بعدم جواز شده لکن ظاهر این است که مراد عدم حسن بوده
باشد پس وقف جائز خواهد بود لکن احتیاط اجتناب است از وقف بر مضاف نظر بشدت تعلق
او مضاف الیه حتی گویا کلمه واحده بوده باشد بنا بر اجتناب باید نمود از وقف بر مضاف در
رب العالمین و هم چنین در غیر المغضوب علیهم و همچنین مجملا مراد قرا رجحان اجتناب است نه تعیین
آن پس عمل بمقتضای قواعد قرا راجح است نه لازم مگر آنچه که ثانی بر این تنبیه بیان شد و اما
رعایت آنچه در حکم تنوین و نون ساکنه بالاضافه باتصال آنها بحرفی از حروف هجا ذکر نموده اند
پس آن نیز از باب الحسن و الاولی خواهد بود بلکه از محسنات قرات است بلکه حکم برجحان رعایت آن نیز بعنوان
الاطلاق بمقتضای اضافه مشکل است نظر بمحالی که در بیان احکام مقتضی آن است که گفته شود تنوین
و نون ساکنه بالملاحظه صفات حروف هجا که بعد از هر یک از آنها که بوده باشد قسمت نموده اند
بچهار قسم اول ادغام دویم اظهار سیم قلب چهارم اخفاء مقصود از این بیان کیفیت تلفظ تنوین
بلکه بحرف تنوین و نون ساکنه است بملاحظه حروف دیگر بعد از آنها دائم مقسوم بسی میکوئیم قسم اول
ادغام است و ادغام در لغت یعنی ادخال است و در اصطلاح بنا بر آنچه در شرح تسهیل تفریح بیان
شده عبارت است از یعنی لفظ و موضع از بد و حرف در یکدیگر غیر تعین آنکه شنو حرف از حروف
هجا ایراد مورد آن است که هر گاه بلب از این شش حرف از حروف شود بعد از حرف نون با بعد از
نون ساکنه یا با یان تنوین بلکه حرف نون را با آن نون ساکنه را بلکه حرفی که مدغم با نون ساکنه
است ادغام نموده هر یک از این شش حرف که بوده باشد در این شش حرف عبارت است از حروف
م و ل و ر و این ادغام را منقسم بدو منقسم کرده اند یک قسم ادغام مع الغنه و آن نسبت بچهار حرف
اول است تنوین بالاضافه با شد و جوه تنوین مثل چناشده و وجوه بیوسفنا و نون ساکنه
نسبت بآن مثل [illegible] و تنوین نسبت بنون مثل عاملة ناصبة و نون ساکنه

بان مثل فقد کان نفعت الذکری و تنوین بلب بمیم مثل بماء منهمر و مغفرة و کذاب موصوفة و نون ساکنه
لب بان مثل خلق من ماء دافق و تنوین لب بواو مثل الجنة الی من فئة و کلاما ساه و نون
ساکنه لب بان مثل والله من ورائهم محیط و ابن خثیم را ادغام مع الغنه گویند یعنی صوت است
که از قبل دماغ خارج میشود و بعضی قراء از انجمله ابن منشر را ادغام مع الغنه میگویند از اشکی
باید حیث قرأت حرف منون را با تنوین ظاهر کرد نکتبه یا آنکه آن حرف را ادغام کرده و یکی از این
حروف اربعه جمع کما لم تحرف مشدد بوده و تلفظ شوی کرده که صوت میل بجماع کنند و این در مثل
حرف منون با نون ساکنه بلیم اگرچه ظاهر است مثل خیر من الف شهر و من ماء معین و هم
چنین با نون لکن با واو و یا غیر ظاهر است عملاً این مطلب که عبارت از ادغام هر حرف منون
با حرفیکه متصل بنون ساکنه بوده باشد یکی از این حرف مذکوره اگرچه بالاضافه بمیم و نون
خالص و لیحب و مسلم است ولکن بالاضافه بواو و یا ظاهر مسلم نیست حتی که بالاضافه بیا باز این
هرگاه مثل من فئة و کلاما ساه تنوین تا را هیچ ظاهر نکند بلکه تا را ادغام در وای غنا یعنی بکه
و امیشند ادا شود بجوانا نمتشکل است هکذا در مثل صلی علی محمد الاحمد در تشهد و نظایرها
و هم چنین است حال در نون ساکنه بالاضافه بواو مثل من ورائهم و هم چنین است حال در مثل
وجوه یومئذ با عمر و من یخفی که باین نحو است غابید میخفی منخفی و محیین عمن بید را عمیف قرات
نماید و هم چنین ان یطلق انطلق قرائت نماید بلکه حکم بجوانات الشکل از شاذین است شاید
این راه بوده باشد که شارح مفصل غنه را تفسیر کرده است در جمیع حروف اربعه باین نحو که
باید بنوعی تلفظ شود که اثری از نون باقی نماند بعضی از علما صرف نظر کرده اند ما بین نون
ساکنه و تنوین حکم نموده بوجوب ادغام مدا و الدیجوانان در ثانی و منم و هم ادغام بلا غنا
و این در صورتیست که هر یک از حروف منون و نون ساکنه متصل شود بلام یا راء مثل غفور رحیم
و من ربهم انهم عند اله لم یکن له اما ادغام بجهة آنکه حروف منون باحرفیکه متصل بنون ساکنه است
ادغام میشود بعد از آنکه اللام و راء و اما بلا غنه بجهة آنکه در مقابل مع الغنه است و شایع تسهیل
جواز غنه را در ابن خثیم نیز از سیبویه نقل نموده و هم چنین از عاصم و ابن عامر که و نیس از رؤسای
قراءت و عظیم و هم اظهار است و این در صورتیست که تنوین یا نون ساکنه متصل شود بیکی
از حروف حلقیه که بوده باشد و انچنانچه سابق بیان شد شش حرف است همزه و هاء و عین و حاء
مهملتین و غین و خاء معجمتین و وجه تسمیه این باظهار بجهة آنست که باید جمیع قراء حرف منون بلکه

تنوین را اظهار نمود و هم چنین نون ساکنه را مثل عذاب الیم و من آمن بالله ان هو الا حیوتنا الدنیا و نحن
من الخالدین امة هی اربی لایات و یحبهم هل یشبع و الانعام و هو کل علی مولاه من حماد و عزیز
حکیم و حلیم عفور و من عسل و حلیم خبیر و من خلق السموات و الارض و اظهار هر یک از تنوین
و نون ساکنه یا در حال اتصال هر یک از حروف سته حلقیه مذکوره مشهور ما بین قراء و ائمه
حروف است لکن نه نحویه حکایت نموده است از جماعتی که مخالفت کرده اند در عین و حاء مهملتین
حکم این دو حرف را مثل غاء و خاء لسته اند در اخفا نمودن تنوین و نون ساکنه را در حال اتصال بیکی
از اینها که بوده باشد نظر بقرب مخرج این دو حرف بمخرج فاء و خاء قسم سیم قلب است و آن در
صورتیست که هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بیاء موحده اتصال نون ساکنه
یا خواه در کلمه واحده بوده باشد و یا در دو کلمه باین نحو که تنوین یا نون ساکنه در آخر کلمه اولی
بوده باشد و یا در کلمه اول کلمه ثانیه مثل بصیر بعباده و من بعد معلوم است اتصال تنوین با
ممکن نیست مگر در دو کلمه لکن اتصال نون ساکنه بیاء چنانچه در دو کلمه ممکن است در کلمه واحده
نیز ممکن است خواه منفصل بوده باشد مثل اذا انبعث یا از مثل بخیر منبرد لنحشم را قلب نامیدند
اند بجهة آنکه بنا بر اعتقاد قراء جائز صرف میباید نون ساکنه یا تنوین را قلب بمیم نموده و حکم
بجهة قلب نون بمیم ذکر کرده اند آن است چونکه نون ساکنه اداء میشود در حال مثل مخفیشوم
و با از حروف شفویه است اداء میشود در لب پس تلفظ نون او لا بعد از آن با انضمام
را اداء پس نون قلب کرده میشود بمیم نظر با آنکه میم با با است در شفویه بودن و هم چنین است
حال در تنوین نظر بمیم اشکال است از غنه در حین تلفظ قسم چهارم اخفا است و این در صورتیست
که هر یک از تنوین و نون ساکنه متصل شود بغیر از سیزده حرف مذکوره بعضی مثل شود یا زده
حرف باقی که عبارت است که اذ ت ث ج س ش ص ض ط ظ ف ق ك لا مثل ان تمیل بهم
ام نجعل الجنة منتهم من تراب ازواجا ثلثه نجی المؤمنین و کلا جعلنا من دونه علاوه من ذلک
من ذکر دیهم کل نفس ذائقة الموت انزلناه و من کل زوجین تسیلون و له سبحانه فلا تظلم نفس
شیئا و ان من شیء و انفرجوا کل صادق من خیر بظلمون ابن خثیم با خفا در مقابل اظهار است یعنی
چنانچه تنوین و نون ساکنه باید اظهار شود در حین اتصال بحروف حلقیه باید اخفا شود هر یک
از این دو که بوده باشد در حال اتصال هر یک از باقی دو حرف که بوده باشد یعنی اظهار نماید
و در شرح مفصل چنین معنی نموده که معنی اخفا آن است که نون ساکنه را اداء شود در حال ظهور با غنه

که ادغام نشود با این حروف چنانچه در حروف یرملون ادغام میشود نظر بانکه مخرج نون ساکنه نزدیک
بمخارج این حروف نیست بنزدیکی تام چنانکه در حروف یرملون بود و هم چنین اظهار نشود چنانچه
در حروف حلقیه بنا بر تحاشی اتصال با این حروف اظهار میشود نظر بانکه مخرج نون ساکنه نیست
بمخارج این حروف چنانکه نزدیک نیست بنزدیکی تام بسیدهم بنیت بعید تام مثل حروف حلقیه
حلقیه نخرجی از انچه ابو عثمان مازنی حکایت کرده که او حکم کرده بانچه اظهار نون ساکنه با
غیر حروف حلقیه اخفا فتنه است کلمات اظهار در این مقام و آنی با این رام نیست بنا بر این حکم
انچه قرائت در صورت اظهار نون ساکنه در حال اتصال آن بیکی از پانزده حرف مذکور بعنوان
عقد بلکه حکم ببطلان قرائت مختلفه انچه مذکور شد در اقسام ادغام نون با حالات مشکل است
جای انکه حکم لزوم شود خصوصا در صورتیکه تبدیل حرفی بحرف دیگر شود مثل تبدیل نون بمیم
در قلب نظر بانکه امثال این بجز ظاهر در صورتی محقق است اینان بکلمات نماید بحرف غنا
مکر در صورتیکه دلیلی که توان اعتماد نمود قائم باشد بجواز تبدیل بعضی حرف را بحرف دیگر و انچه
در این مقام از کلمات قراء و غیرهم در این باب نظر و سبب و اینرا مهم نمی‌توان شد چنانچه تنبیه
بر این مطلب شد در ادغام مع الغنه **هفتم** از جمله امور مستحبه در حق قاری خواه در حال نماز
بوده باشد یا نه آن است که بعد از فراغ از قرائت آیه مشتمل بر عطایا و نعم الهی تامل نموده بخشوع
سؤال آن نعم را از خلاق عالم جل شانه نماید و بعد از فراغ از آیه مشتمله بر عذاب استعاذه
از او نماید و هم چنین است هرگاه قرائت نماید آیه مشتمله بر لفظ کلامی که دال بر تمجید الهی جل
شانه بوده باشد تلفظ بان کلام نماید یا مشتمل بوده باشد بر تنزیه الهی جل شانه از نظایر
یا اتصاف باری تعالی شانه بصفت کمال و اعتراف بان نماید و هم چنین هرگاه مشتمل
بوده باشد بر اسباب استعاذه طلب نماید از خلاق عالم از مضار استعاذه نماید طلب نماید از خلاق عالم جل جلاله
از شر آن و هم چنین هرگاه مشتمل بوده باشد بخطاب باری جل شانه بعباد یا ایها المؤمنون
تلفظ بلبیک نماید مثل آنکه بعد از فراغ از قرائت وجزاؤهم بما صبروا جنة وحریرا بکوید اللهم اجعلنی
منها و بعد از فراغ از قرائت ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا بکوید اللهم اجعلنی
منهم و بعد از قرائت انا اعتدنا للکافرین سلاسلا و اغلالا و سعیرا بکوید اللهم لا تجعلنی من اهل
السلاسل و الاغلال و السعیر و بعد از قرائت انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا بکوید اللهم اجعلنی
من الخائفین منه و منا الامنین من شر ذلک الیوم و بعد از قرائت قل هو الله احد بکوید الله احد

وازجناب

و از جناب مفخر اهل سعادت و تقی جناب حضرت امام رضا علیه السلام و اله ماثور است که صلی الله
احد و امثال آن معنی ظاهر لفظ است و بعد از فراغ از قرائت سوره توحید بکوید کذلک الله ربی
سه مرتبه یا دو مرتبه و ادنی مرتبه استحباب اجزا [illegible] است ظاهر این است فرق در اینباب
نیست ما بین آنکه سوره را تلاوت نماید در رکعه اولی از نماز یا در رکعه ثانیه و بعد از قرائت قل اعوذ
برب الفلق بکوید اعوذ برب الفلق چنانچه بعد از فراغ از قرائت قل اعوذ برب الناس بکوید اعوذ
برب الناس و بعد از قرائت یا ایها الناس اعبدوا ربکم و یا ایها الذین امنوا بکوید لبیک
ربنا او لبیک اللهم لبیک مجملا مستفاد از اخبار وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام آن است
که مناسب است در حق قاری که بعد از قرائت تلفظ نماید بانچه که مناسب است از آنچه خواه آن
قبیل انچه مذکور شد بوده باشد یا غیر آن مثل آنکه بعد از قرائت لیلة القدر خیر من الف شهر
بکوید اللهم وفقنی للیلة القدر واجعلها لی خیرا من الف شهر و بعد از قرائت سبح اسم ربک
الاعلی بکوید سبحان ربی الاعلی و سبحانک فی الاعلی و نحو آن از آنچه دیگر که مناسب در آن
مقام است که تنبیه شود بر دو مطلب **اول** آن است که آیا انچه مذکور شد از آداب صلوة
است یعنی از امور مستحبه در نماز است یا از آداب قرائت است در حق قاری مستحب است
که چنین نماید خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز ثمره در بین ظاهر میشود بنا بر اول
نیست مستلزم نمود کار یا از امور موظفه در نماز است بخلاف بنا بر ثانی ظاهر این است که از آداب
قرائت موظفه قاری است خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز و حکم بانکه از امور
موظفه در نماز است ممکن نیست اگر چه سیاق بعضی نصوص معتبره موهم توظیف است **دوم** آن
است که آیا این استحباب در حق قاری است یا در حق مستمع بلکه در حق سامع نیز ثابت است
امر در خارج نماز سهل است کلام در این است که در اثنای نماز است مثل آنکه امام تلاوت نمود آیات
آنچه مذکور شد انچه در حق ماموم ثابت است بعد از فراغ از تلاوت ایات در حق ماموم هم جاری است
یا نه ممکن است تفصیل داده شود ما بین الفاظیکه مشتمل بر سؤال و خطاب باشد از خلاق عالم جل شانه
بوده باشد یا مصداق استغفار و ذکر بوده باشد که مشتمل بر سؤال و خطاب بوده باشد
مثل اللهم اجعلنی او اللهم [illegible] و لا تجعلنی و نحو آنها جواز امثال آنها در حق ماموم محل
اشکال نبوده باشد و هم چنین استغفار مثل آنکه امام تلاوت کرد و استغفروه انه کان توابا
ماموم بکوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا آنکه کلام مشتمل بر تعظیم و ثنای الهی جل شانه بوده باشد

از این جهت که اشکال است بنابر این دو تقریب معنا فراغ امام از سوره توحید جائز نبوده باشد در حق ماموم
بگوید کذلک الله ربی نظر بآنکه این اشاره است بآنچه مدلول علیه است بتمام سوره پس مدلول
ان شاء و تعظیم باری تعالی شأنه است و جواز مثل این در جمیع احوال صلوة در حق تابعیه مصلین زدم
ثابت حکم مرحوم است
بحث یازدهم در بیان معنی جملات مبارکه مناسب در انتظام آیات
که باید بود نفس سوره مبارکه حمد و توحید بنحو مخصوصی که عامه ناس باعانة الله الموفق المجید
از آن منتفع شوند پس میگوییم بسم الله الرحمن الرحیم که از جمله آیات مبارکه این سوره و سایر
سوره است متعلق جار و مجرور در آن محذوف است نظر به متعلق بالمقام بنحوی که این بسم الله
مثل آن از مذکور مشهود مثل اکل در حین اراده اکل و اشرب در حین اراده شرب
والبس حین ما اراد لبس و اکتب حین اراده کتابت و اقوم حین اراده القیام مثلا و اقرء حین
اراده قرائت و هکذا ممکن است تقدیر ابتدء در جمیع اینها معیار آنکه این مطلب دانسته شد
میگوییم قرائت هرگاه متعلق بجزئی بوده باشد که بسمله جزء او نبوده باشد مثل سوره براءة
و ادعیه و غیر اینها در این صورت توصل بر بسمله در قرائت آن چیز ظاهر است و اما هرگاه
متعلق قرائت چیزی بوده باشد که بسمله جزء او بوده باشد مثل سوره حمد و غیر آن از
سوره ثانیه سوای برائت در این صورت متصل به بسم الله از باب توصل بجزء بجزء است یا
لا ضافه سلطان و بعبارت آخری توصل بجزء سوره است در حق تمامیه آن جزء از بقیه اجزاء
آن سوره بعنایاتها انتطلب میگوییم که مراد از الله در بسم الله لفظ جلاله است پس اضافه
اسم با آن اضافه اضافه بیانی خواهد بود حاصل معنی در این وقت این خواهد بود که استعانت
میجوییم در این قرائت بآنکه آن لفظ جلالة الذات و ممکن است مراد از اسم ظاهر او نبوده باشد بلکه
مراد مسمی بوده باشد در این وقت اضافه لامی خواهد بود و ثانی اقرب است بحسب معنی چنانچه
اول اقرب است بحسب لفظ و الرحمن الرحیم بنابر ثانی صفت خواهد بود لفظ مسمی و هم چنین است
بنابر اول باعتبار لان لفظ بر مسمی و اما بنابر اصطلاح آنکه اسم عبارت از ذات ملاحظ مع
الصفات پس او ظاهر است و اما احتمال العلم اسم اعم او خال الاسم ما بین جار و مجرور او بعنی لفظ
جلاله باسم صاحب با او پس مناسب در کلام میکردیم در آن نکات بلاغت و فصاحت رعایت شده باشد
و ممکن است در این مقام احتمال دیگر بیان آن این است که گفته شود مراد از اسم در انتظام ذات اقدس جل
جلاله بوده باشد نظر بآنکه استعمال هر لفظ بحسب معنی مشهور اولا آن است که ذکر شود و اراده شود از آن معنی

نظر بآنکه اسم علامت مسمی است پس مقصود بالذات مسمی است و ذکر اسم باعتبار آن است که علامت
مسمی است **دویم** آن است که مقصود نفس لفظ است اول مثل آنکه میگوییم الله خالق السموات والارض
و ثانی مثل آنکه گفته شود الله علم للذات الاقدس الجامع لجمیع المحاسن والمبرء عن جمیع النقایص
در هر دو مقام لفظ مذکور است و معنی مفهوم لکن مقصود بالذات در اول مسمی است و ذکر اسم بجهة
توصل بآن است و در ثانی بعکس این است یعنی مقصود بالذات ذکر لفظ است و انتقال بمسمی
بجهة بودن لفظ است علامت از نظر بآنکه انتقال بعلامت مستلزم انتقال بذی العلامه است
در حق عالم بحقیقت الحال پس با این مقدمه بدانکه توصل و استعانت باسم محقق خواهد بود بنابر اینکه
الرحمن الرحیم صفت الله خواهد بود و ممکن است که گفته شود تقدیر کلام آن باشد که بوده باشد ابتدء
فی القراءة متبرکا باسم الله الرحمن الرحیم او مستعینا به در این وقت ظرف متعلق بمتبرکا یا مستعینا
خواهد بود یعنی ابتدا میکنیم در قرائت خود [illegible] این سوره مبارکه یا در حالتیکه تبرک جوینده ام
باسم خداوند عالم که بعضی از صفت کاملة خلق آن است و مدار بنای تخصیص است در دو احد
لتربیة ایمان و در بعضی احتمالات شد ما بین این دو لفظ حاصل آن این است که رحمن عام است
باعتبار معنی و خاص است باعتبار لفظ و رحیم خاص است باعتبار معنی و عام است باعتبار لفظ و مراد
از اول آن عموم باعتبار معنی آن است که رزق دهنده است در حق مؤمن و کافر و هر دو ثابت است و از
خصوص باعتبار لفظ آن است که لفظ رحمن اطلاق نمیشود مگر در حق ذات اقدس جل شأنه و مراد
از عموم و خصوص در ثانی آن است که لفظ رحیم چنانچه اطلاق میشود در حق باری تعالی شأنه اطلاق
میشود بمخلوقین بآن و لکن مغفرت دادن مخصوص مؤمنین است [illegible]
است در انتظام تقدیر میشود بلکه اعم و اشمل از هم است و از آن است که گفته شود و اما یعنی
استعین او اتبرک فی کل الامور باسم الله الرحمن الرحیم و بآن تخصیص مقید بکرده شود در جمیع موارد
در اوقات مخصوصه در حالات مخصوصه جزئی از جزئیات این عموم خواهد بود بنابر این مطلب بعض
تکلفات سابقه خواهد بود الحمد لله یعنی جنس کامل ثنا با جنس ثنا و افراد ثنا با مخصوص ذات
با خداوند تعالی است که جامع جمیع صفات کمال و منزه از جمیع نقایص است رب العالمین
و این صفت ما بعد ما الله خالق جمیع عالمیان است الرحمن الرحیم در وزن [illegible] ذی حجه
است [illegible] اهل ایمان است [illegible]
آنکه در ضمن بسمله مذکور بوده شاید وجه آن این بوده باشد که آنجا مذکور بود در مقام استعانت

وثانی مذکورات در مقام اظهار شکر مالک یوم الدین یعنی مالک کل امور بمصاحب اختیار در اوقات
در روز دین که روز جزا بوده باشد یا مالک خود روز جزا است معنی نماید که خلاق عالم جل
شانه اگرچه مالک جمیع امورات در جمیع اوقات لکن اضافه بروز جزا باعتبار آن است که در آن
وقت بهر نحو حقیقت ظاهر میشود حقیقت حال ظلالت رعیان درون که جز بسیار مختفی
نیست معلوم است چرا از یوم در این مقام حکمت دیده مالک بطریق معهود نیست لکن مراد
استدلالی است که در آن واقع میشود محاسبه عباد و در جزا و عقاب بیا نکرا اختلاف
کرده اند اکثر ادراعیان از جامعی مثل عاصم و کسائی و یعقوب مختلف نقل شده است
عنوان کوفه جامعی قرائت نموده اند مالک بکسر کلام و ملوک از این دو بحق قرائت شود خوب
است و معلی القدر نیز جایز است قرائت بفتح کاف و نصب آن لکن قرائت مشهور صحیح است
و این اولی است ایاک نعبد یعنی ای معبود ما دعا تمام تو را عبادت میکنیم و لیس و ایاک
نستعین و از تو استعانت میجوئیم در توفیق عبادت و غیرها اهدنا الصراط المستقیم
ثابت محکم بدار ما را براه راست که موصل نجات است نقل کرده اند بعضا که بعض
مفسرین جناب رسالت مآب سبل با علی عرفات جنان نمود فیهم ثم جمع شد و رسالت
نزد صحابه جناب سعد خادم با نمیشود که سوره فاتحة الکتاب از جانب شما ها ما رسیده
است و تامل در آن نمودیم شبهه بجهت ما همرسیده در معنی اهدنا الصراط المستقیم بجهت آن
است اکثر شما طلب در حقیقت دین شما پس شما را نموده الله طریق حق را پس طلب کردن
آن تحصیل حاصل خواهد بود ما که قاطع و معاذم نیستیم پس ایمانی در حق شما ثابت نیست
پس اگر رفع شبهه ما کردید ما مذهب اسلام را قبول خواهیم کرد بعد از آنکه مکتوب فیهم بصحابه
رسید مطلع بر مضمون آن شدند عاجز شدند از جواب آن مطلب را بعرض سید اوصیا
جناب امیر المؤمنین علیه السلام رسانیدند آن جناب فرمودند در مقام جواب از این شبهه چیزیکه حاصل
آن نیست معنی این شریفه این است ثابت دار ما را براه راست در دین ما و نگاه دار ما را همیشه
در روز ظلمات و باز نقل شده در آخر مکتوب مذکور نوشته بود کدام سوره است از سور
قرآنیه که نیست در آن هفت حرف ما در اجمل دیده ایم کسیکه چنین سوره از سور قرآنیه را
بخواند همیشه سعادتمند جناب حضرت امیر المؤمنین در جواب ایشان نوشتند این سوره
سوره فاتحة الکتاب است هفت حرفیکه در آن نیست ثاء و جیم و خاء و زاء و شین و ظاء و فاء

نقل شده

نقل شده بعد از آنکه این جواب بنظر ایشان رسید منکشف شد برایشان حقیقت امر اسلام و اعتقاد
بر آن نمودند لکن اظهار اسلام خود ترس از خوف نمودند و اسرار مسلمانان را که نزد او بود در حفظ
نمود و اسناد مهمه صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه آنکه انعام فرموده بر انبیا و مؤمنین و شهدا
و صالحین و سایر مؤمنین غیر المغضوب علیهم مغضوب علیهم نصارا است بجهت حرمانی که نصیب شده
و لا الضالین نصارا میتوان است ایم بوده باشند چنانچه مؤید بعموم است مطابق این یابوفین
علیهم پنجم از افعال نماز رکوع و در این چند بحث است اول در حقیقت رکوع است بآنکه
رکوع در شریعت در حق مختار عبارت از انحنا نیست بعبارت حقیقت او اعتقاد را و کمانی را
بدل آنکه ممکن شود طلب او از رسانیدن دست بدو زانو و غایة البدین او تمام البدین یا
طویل البدین است مختص بشیوه معروف است که خلقة بآنکه رکوع رکن است در هر رکعت یک بار
مکن نماز باشد که هر رکعت از آن مشتمل است بر پنج رکوع و این رکوع جمله واجبات در
صلوات موقوفه رکن است که اخلال آن عمدا یا فرار او موجب بطلان نماز است عمدا بوده باشد
یا سهوا در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین بنا بر مشهور میان متأخرین و اعتقاد الدین
مسئله است و قول ثانی تفرقه است ما بین رکعتین اخیرتین و غیرها و حق ثانی که مرحوم شیخ حکم
فرموده اند هر گاه اخلال برکوع کند سهوا در رکعتین اخیرتین و متذکر شود بآن بعد از تجاوز استقلال
عبه نمود عود نماید برکوع بعد از آن سجده بجا آورد این قول ضعیف است اگرچه ابن حمزه
بان مرحوم موافقت نموده حاصل این قول تفرقه است ما بین صلوة ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه
در ثلاثیه و ثنائیه اخلال برکوع مبطل است عمدا بوده باشد و سهوا هر چنین است در رباعیه
در رکعتین اولیین و اما در رکعتین اخیرتین پس هر گاه اخلال برکوع سهوا بوده باشد موجب
بطلان نماز نمیشود بلکه عود برکوع میکند بعد از آن نماید بعد از آن بقیه نماز صحیح خواهد
بود قول سیم مثل قول ثانی است با تعمیم حکم در جمیع صلوة حاصل این قول تفرقه است ما بین حالت عمد
و سهو پس هر گاه عمدا اخلال برکوع نماید نماز باطل است خواه عمدا هر گاه سهوا اخلال بآن نماید
پس موجب بطلان نماز نمیشود خواه در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی
در رکعتین اولیین بوده باشد یا غیر آن و این قول از مرحوم شیخ در کتاب مبسوط از بعضی اصحاب نقل
فرموده اند تفصیل ثالث تفصیل است ما بین تذکر با خلال برکوع در حال سجده و تذکر بآن بعد از
دخول در رکوع رکعت دیگر در اول نماز باطل و در ثانی استقلال میکند آن رکعت اگر اخلال برکوع

انشاءالله پنهان میکند اراده بعد که تعبیر از این قول شیخ است در کتاب نهایه خامس احوال تفرقه است آنجا که
سهو در رکوع و غیر آن در اول نماز میکند تعبیر آنست خلاف آنچه ثانی بیست هرگاه سهو در رکوع نمود
در رکعت ثانیه مثلا و در حالت سجود یا بعد از آن متذکر شد باید رکعت را استیناف میکند بنا بر
بعد که اولا تمام نماز نماید و هم چنین هرگاه اخلال برکوع نمود در رکعت ثالثه و متذکر شد
در حالت سجود یا بعد از آن استیناف این رکعت نماید و بنا میکند در بقیه نماز تا تمام کند
و این قول محکی است از والد بزرگوار شیخ صدوق علیه ما حکی از اخلال طول اولا است
پس با اخلال برکوع نماز باطل میشود استینافا و نماز لازم است خواه عمدا بوده باشد این
عمل خلاف نیست ما بینها در نماز چهار رکعتی بوده باشد یا غیر آن در دو رکعتین آخرین
بوده باشد یا غیر آن متذکر شود یا نه در حال سجود یا بعد از آن ظاهر اینست که مسئله محل
تامل نبوده باشد کلام میکند در این مقام همین است اما تذکر یا تعبیر آن … در صحت
اکتفا میکنند حکم بطلان نماز باید ظاهرا … اگر چه تذکر قبل از اشتغال
بذکر واجب بوده باشد تا ما هرگاه متذکر بان شد قبل از دخول در سجود ظاهر اینست
که نماز صحیح بوده باشد اگر چه بعد از وضع یدین بر زمین بجهة سجود و اعضا بجهة آن بوده …
ما دام که جبهه بمحل سجود نرسیده باشد تامل در این مطلب نباید نمود … اشکال کرده
اعظام همین است که آیا لازم است … واجب است بعد از تذکر بحقیقت حال
بایستد اولا بعد از آن منحنی شود بجهة رکوع یا آنکه … تا حد رکوع
اکتفا باین نماید ظاهر اول است و این در صورتیکه اعضا در اول بجهة سجود بوده باشد محل
تامل نیست اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه اعضا بجهة رکوع بود لکن قبل از بلوغ حد
رکوع شرعی غافل شد و نیت بجهة سجود بعد از آن متذکر شد در این صورت نیز بایستد
حتی لازم است بایستد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع نظر با آنکه قیام متصل برکوع …
است که از او منتقل شود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت مثلا و همچنین است
در این مقام قبل از بلوغ حد رکوع شرعی غافل شد از رکوع و منحنی شد بقصد سجود پس قیام متصل
برکوع بعمل نیامد … پس لازم است قیام تا آنکه قیام متصل برکوع بعمل آمده باشد و توضیح
مطلب آنکه مراد از رکوع در کلام علما قیام متصل برکوع و رکوع شرعی است و رکوع شرعی چنانچه
مذکور شد انحنائی است که ممکن بوده باشد از بلوغ یدین برکبتین و اتصال قیام باین ممکن نیست

پس مراد بقیام اینست که از آن منتقل شد برکوع شرعی و مقصود عدم تحقق آنست پس لازم است
180 قیام بجهة تحصیل آن فرق در این باب ما بین دو صورت مذکوره نیست **بحث دویم** در تحقق انحنائی
است که باید در رکوع شرعی محقق بشود و بقیه تفرقه ما بین رکوع رجال و نسا پس میگوییم
سابق مذکور شد که رکوع شرعی در حق قائم مختار عبارت از انحنائیست که ممکن بوده باشد
مکلف را … رسانیدن یدین برکبتین مقصود در این مقام دو چیز است **اول** آنست
که نیت شود با آنکه وصول رؤس اصابع کفایت میکند در تحقق رکوع شرعی بلکه لابد است از
انحنائیکه ممکن بوده باشد … رسانیدن کفین برکبتین و این بمعنی محقق میشود
یکی آنست که منحنی شود بقسمی که … دست که نیز از آن … مثبوت بسید …
امر دویم آنست که منحنی شود بعد که باطن … ظاهر … کفایت
میکند در این … اگر چه اول اکمل است **سیم** آنست که نیت شود با آنکه اظهر …
در حق رجال است پس در حق زنان چنین نیست بلکه انحنا واجب در حق زنان کمتر از این
قدر است بلکه هرگاه زن منحنی شود بقسمی که رؤس اصابع بزانوها برسد این قدر کفایت
نماید در تحقق رکوع واجب در حق زن بلکه معروف نیست که کسی … اقل از این قلیل
… و مقصود این نیست انحنائیکه … در حق … است انحنای … در حق
زن بوده باشد بلکه مقصود نیست بیان آنست که زن اکتفا … باطل …
هر انحنائیکه کفایت میکند در حق رجال کفایت میکند در حق نسا و اما عکس نیست بجهة بعضی
از ادله … زن اکتفا … منحنی شود … بلکه … در حق زن آنست که انحنای
او در رکوع اقل از انحنای مرد بوده باشد اگر چه … انحنا مرد … کفایت نماید …
و نقیض بقیام … آنست که در حق … چنین نیست و کیفیت رکوع قاعد …
مفصلا مذکور شد و تقیید بمختار بجهة آنست که در حق غیر مختار چنین نیست بلکه …
از انحنا مطلقا نبوده باشد اکتفا مینماید بایما براس و اگر ممکن از ایما براس نبوده باشد
اکتفا مینماید بایما بعینین و اگر ممکن بوده باشد از انحنا لکن … ممکن نبوده باشد
لازم است … منحنی شود … رکوع و در حق قائم مختار عبارت است
از انحنا غیر مذکور در حق … مذکور شد …
غیر مختار با انحنا است لکن … مذکور با …

ممکن است کسی که کیفیت رکوع در شرع هیئت عبارت است از انحناء بقدر مذکور و آنچه در بعض مختار مذکور شد
مثل ایماء بعینین مثلا اینها رکن نیست بلکه قائم مقام رکوع است کلام که در این مقام هست این است
ایماء بعینین یا ایماء برأس مثلا مثل رکوع است در احکام پس هرگاه کسی که تکلیف او ایماء برأس بوده
مثلا در مقام رکوع اخلال باین کرده ناسیا سهوا تا اینکه داخل در سجود یا بعد از فراغ از سجود متذکر شد
خواه سجود اختیاری بعمل آورده باشد یا قائم مقام آن مثل ایماء برأس در صورت عدم تمکن از سجود نماز بحکم
فساد است اعاده آن لازم است و اخبار چنین نیست مسئله مسئله محل اشکال است نظر باینکه ایماء
در این مقام بدل رکوع است تا ثابت است در حق بدل آنچه ثابت بوده در حق مبدل منه پس لازم است
استیناف نماز نظیر اینکه حکم به بطلان نماز … نمود پس نماز صحیح خواهد بود و استیناف لازم
نخواهد بود نظر باینکه بدلیت ایماء برأس مثلا نسبت برکوع منصوص نیست که بان خصوصیت داشته
باشیم هذا بدل منه او بمنزلته تا آنکه بعموم بدلیت یا عموم منزلت استدلال توانیم نمود عبارتی که
در جمیع احکام بلکه موجود در نصوص امر بایماء است در صورت عدم تمکن از رکوع اینقدر کفایت
نمیکند در حکم عبارتی که در جمیع احکام … مقتضیه فساد که متمثل بلفظ رکوع است مفروض باین
نه … پس جهت ثانیه محکوم به بقا است و بنا بر آن متحصن نیست بلا وجه ممکن است اشکال
کرده شود در اثبات … عموم صحیحه … لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت
والقبلة والرکوع والسجود بنا بر اینکه مقتضی اعاده نماز بسبب اخلال بعمد او سهوا نظر بعموم مذکور
منحصر است در اخلال بیکی از امور خمسه مذکوره و عدم اندراج محل کلام در عنوان رکوع ظاهر است
و هم چنین عنوان رکوع نظر باینچه مذکور شد پس … مندرج در تحت عموم مستثنی نیست بلکه
مندرج در عموم مستثنی منه است پس اعاده واجب نخواهد بود بسبب اخلال باین … اکثر چنانچه
اعاده نماز است سهوا … که در این مقام هست اثبات … سجده نداده …
لازم است باینکه ظاهر … در اینمقام … سجود … باطل …
در … حکم … بعدم … اشکال نظر … بعدم لزوم عود …
در صورتیکه متذکر شود … سجود … در ثانی پس … بعدم جواز عود …
در این صورت اشکال … نمود مگر اینکه بگوئیم عود بجهة … مثل زیادتی در …
مشهود با اخلال بایماء سجود … موجب بطلان نماز است نظر باینکه هرگاه عود نمود
بجهة … ایماء بجهة رکوع بالعاده … ایماء بجهة سجود … اعاده … لازم …

زیادتی

زیادتی در داخل نماز عمدا … اخلال السجود با اخلال نماز … سهوا از رکوع با تمام …
… پس نماز باطل نشود اما بنا بر ثانی پس ظاهر است نظر بعدم تقدم رکوع بر سجود
و اما بنا بر اول نظر بصحت صحیحه … امام محمد باقر … کرد نمود
اذا استیقن انه زاد فی صلوته المکتوبة لم یعتد بها و استقبل صلوته استقبالا اذا کان قد
استیقن یقینا

بحث سیم در بیان رکوع منحنی است بدانکه هرگاه منحنی بوده باشد خواه در اصل
خلقت چنین بوده یا باعتبار عارض مثل مرض یا پیری در این صورت اگر انحناء او کمتر از
حد رکوع شرعی بوده باشد لازم است در حین رکوع منحنی شود تا بحد رکوع برسد و اما هرگاه
انحناء حد رکوع شرعی بوده باشد در این صورت اگر ممکن بوده باشد از تقلیل انحناء یا منحنی
… کم کردن انحناء حدی که از حد رکوع شرعی … ظاهر این است
این تقلیل لازم بوده باشد بعد از آن منحنی شود بقصد رکوع و اگر ممکن نبوده باشد از این
لکن متمکن از انحناء زیاده … باشد لازم است از انحناء زیادتی را بعمل آورد بقصد رکوع
تحصیلا للامتثال و اما هرگاه منحنی بحدی بوده باشد تقلیل انحناء در حق او ممکن نبوده باشد و هم
چنین زیادتی در این صورت ظاهر این است ایماء بجهة رکوع در حق او متعین بوده باشد پس
اختیار … انحناء بجهة رکوع نمیتواند نمود

بحث چهارم در بیان امور متعلقه برکوع است بدانکه
امور متعلقه برکوع یا واجب است یا مستحب است یا مکروه پس در اینجا چند مقام است **اول**
در امور واجبه متعلقه برکوع است بدانکه واجب متعلق برکوع چند چیز است **اول** … ذکر
است در حالت رکوع بقید ذکر واجب بعبارة اخری لازم است شروع بذکر واجب نماید بعد
از بلوغ حد رکوع شرعی و … رفع راس تمام نماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع نمود
بذکر واجب قبل از بلوغ حد رکوع شرعی یا رفع راس نمود قبل از فراغ از آن عمدا نماز باطل خواهد
بود دوم طمانینه است بقدر ذکر واجب در حالت اتیان بآن و مراد بطمانینه در این مقام سکون بدن
مصلی و استقرار آن است پس حرکت بعض اعضاء … مضر و منافی با طمانینه … مذکوره نیست
پس هرگاه اتیان بذکر واجب نماید کلا یا بعضا در حالت عدم استقرار … نماز باطل خواهد بود
محقق نماید طمانینه بقدر ذکر واجب واجب است اگرچه فرض شود … بذکر نبوده باشد سیم ذکر
است بدانکه ذکر واجب در رکوع در حالت اختیار تسبیحه واحده کبری است یا سه تسبیح صغری
و مراد بتسبیحه کبری در این مقام سبحان ربی العظیم و بحمده است و مراد بتسبیحه صغری سبحان الله است

پس مکلف مخیر است مابین آنکه سه مرتبه بگوید سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده لکن تسبیحه
کبری افضل از سه صغری است و در حال ضرورت اکتفا بیک مرتبه سبحان الله میتوان نمود و قول
بجواز اکتفا در حال اختیار بمطلق ذکر اگرچه تکبیر بوده باشد یا تهلیل ضعیف است محصل کلام در این
مقام آن است که گفته شود اختلاف کرده اند علما که آیا در رکوع و سجود اکتفا بمطلق ذکر میتوان
نمود یا نه بلکه تسبیح متعین است جماعتی از فقها اختیار نموده اند اول را لکن مختار قول ثانی است
پس اکتفا بمطلق ذکر نمیتوان نمود بلکه تسبیح متعین است لکن قائلین بتعیین تسبیح اختلاف
نموده اند بشش قول اول قول بتعیین سه تسبیح کبری است و این قولی است که مرحوم علامه
در [illegible] نقل نموده اند از بعض علما و ممکن است حمل شود بر این کلام شیخ مفید در مقنعه
دویم قول بوجوب سه تسبیحات لکن مخیر است میان سه کبری و سه صغری و این ظاهر میشود
از شیخ صدوق در فقیه و صاحب [illegible] الصلاح در کافی سیم قول بتخییر مابین تسبیحه واحده کبری یا سه
تسبیح صغری است و این قول مختار محققین از فقها است چهارم قول بتعیین واحده کبری است و این
ظاهر میشود از صاحب [illegible] و مرحوم علامه در کتاب [illegible] و شیخ شهید در کتاب [illegible] پنجم
تخییر است میان تسبیحه واحده کبری و تسبیحه واحده صغری و این ظاهر میشود از صاحب فقیه
و صاحب اشاره ششم قول بجواز اجزاء مطلق تسبیحات حتی مثل سبحان الله و این قول را نسبت
داده اند [illegible] بعض در [illegible] لکن دلالت عبارت این کتاب بر این مطلب ظاهر نیست و مختار
ما بین اقوال قول سیم است پس مکلف مخیر است مابین تسبیحه کبری و سه صغری لکن با افضلیت
کبری و کلام بنده در این مقام هست اثبات بالعظیم وبحمده جزء تسبیحه کبری هست یا نیست
این مطلب محل خلاف مابین فقها است مختار در نزد حقیر جزئیت است پس مخیر است مابین آنکه سه مرتبه
بگوید سبحان الله یا یک مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده لکن اخیر افضل است بلکه احوط [illegible]
[illegible] مناسب در این مقام این است که ختم [illegible] شود به بیان معنی این ذکر پس میگوییم [illegible]
[illegible] شده است همه این وجوه را در [illegible] بیان نموده ایم احسن وجوه آن است که بگوییم
واو در وبحمده عاطفه است و مجرور متعلق است بفعل محذوف و مصدر [illegible] مضاف بفاعل است و معنی
جمع میان تسبیح و تحمید است کأنه گفته است سبحان الله والحمد لله حاصل معنی آنکه چونکه تسبیح وحده [illegible]
حال اصحاب است تسبیح [illegible] است [illegible] تسبیح و حمد دیگری پس معنی چنین خواهد بود
که منزه میدانم [illegible] که خدای عظیم جل شأنه منزه است از جمیع نقایص و [illegible] است از جمیع معایب

ودنود

ودنود و حمد او بنمایم بمعونت توسل حمد باری تعالی شأنه نفس خود را پس معنی چنین خواهد بود
[illegible] سبحان ربی العظیم واحده بجهه چهارم رفع رأس از رکوع است بنحوی که راست بایستد لکن
لازم است که رفع رأس بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر
واجب بعد از بلوغ بحد رکوع و استقرار بوده باشد پس هرگاه شروع بذکر نمود مثلا از بلوغ
بحد رکوع و استقرار یا شروع نمود برفع رأس از رکوع مثلا از فراغ از ذکر واجب [illegible]
هرگاه عمدا بوده باشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود ذکری که مثلا از بلوغ بحد رکوع در آن
شروع نموده یا قصد استحباب در آن نموده یا قصد وجوب یا قصد استحباب در آن نموده [illegible]
قصد واجب و بر جمیع تقادیر یا اجزاء [illegible] ذکر نموده در رکوع یا [illegible] بلکه اتیان [illegible] ذکر تام
در رکوع نموده و بر همه تقادیر یا سهوا چنین نموده یا عمدا پس مسئله منشعب بدوازده صورت میشود
[illegible] صورت سهوا [illegible] لکن مشروط بآنکه در صورت اجزاء همان ذکر
مذکور [illegible] باشد بجهت حال [illegible] رفع رأس از رکوع اگرچه قبل از [illegible] بوده باشد
و اما هرگاه [illegible] شد بجهت حال در رکوع و اجزاء همان [illegible] شبهه در بطلان [illegible]
[illegible] باطل [illegible] واجب [illegible] آنکه ذکر [illegible] پس [illegible]
غیر مأمور به [illegible] پس خارج از عهده تکلیف نخواهد بود و اما شش صورت
[illegible] پس [illegible] در بطلان [illegible] در سه صورت از [illegible] و این در صورتی است که اجزاء
همان ذکر نموده باشد یعنی ذکری که مثلا از بلوغ بحد رکوع شروع در آن نموده عالما عامدا بوده
باشد [illegible] با جاهل [illegible] اعتقاد نموده اند اتیان باین ذکر
باید بعد از [illegible] شدن [illegible] رکوع شرعی [illegible] باشد یا خواه قصد وجوب
در آن ذکر نموده باشد یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب نموده باشد و نه قصد استحباب [illegible]
هست در سه صورت [illegible] اجزاء همان ذکر است یا اتیان ذکر تام
در [illegible] رکوع شرعی [illegible] بوده باشد [illegible] رکوع شرعی یا جاهل [illegible] حکم [illegible] آن است که
مقتضای این است ذکر تام را اتیان نموده [illegible] رکوع شرعی [illegible] کفایت میکند [illegible]
و [illegible] اتیان نموده است در حد رکوع شرعی این کفایت میکند در حکم [illegible]
مثل آن است در حکم عمد [illegible] وجه حکم به بطلان آن است که اتیان [illegible]
رکوع مثلا از بلوغ [illegible] رکوع [illegible] است لکن [illegible] است که گفته شود

اینموجب بطلان همان ذکر میشود نه اصل نماز نظر باینکه مفروض اینست که اتیان بذکر رکوع در محل
شرعی آن نموده است مگر در صورتیکه مقصود این شخص بصلوة این بوده باشد که ذکر رکوع را
باین نحو اتیان نموده باشد در این صورت ممکن است که گفته شود نهی متوجه اصل نماز شود پس مقتضی
فساد نماز خواهد شد لکن ممکن است اشکال با قطع نظر از این مفروض در بعض صور مسئله
از راه دیگر توضیح آن این است هر یک از سه صورت مفروضه متصور میشود البته صورت پس
اقسام متصوره در این سه صورت نه قسم حاصل میشود اول از هر سه مذکور اول آن است
که قصد وجوب نموده در آن ذکر یکه شروع در آن نموده قبل از بلوغ حد رکوع پس معذریکه اتیان
بنماید بآن در حد رکوع با قصد وجوب بنماید یا قصد استحباب یا نه قصد وجوب بنماید و نه قصد
استحباب در صورت اول لازم می آید قصد وجوب و تجری کرده باشد در نماز و حال آنکه واجب نیست
است و در ثانی لازم می آید قصد استحباب در واجب نظر باینکه آنچه را قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی
شروع نموده نیت وجوب مطلوب در نماز نبوده است پس واجب آن ذکر نیست که اتیان
بآن بنماید در حد رکوع شرعی مفروض این است که قصد استحباب بآن نموده است و قسم ثالث
اگر چه سالم از این محذور است لکن اتیان کرده است در نماز بقصد مطلوبیت چیزی را و حال آنکه
در آن حالت مطلوب نبوده است و آنچه مذکور شد نظیر شش قسم باقی و حال الحاصل
میشود ممکن است حکم کرده شود در کل این اقسام بعدم صحت احتمال نظر باینکه داخل کرده است
در عبادت مطلوبیت غیر مطلوب را بقصد مطلوبیت بنا بر این ممکن است تفصیل داده شود ما بین آنکه
اتیان نماید بقصد مطلوبیت در آن حالت و ما بعد آن بقصد مطلوبیت فی الجمله یعنی میداند که ذکر
در رکوع مطلوب است لکن نمیداند در چه حال آنست مطلوب است پس اتیان بذکر نماید
بقصد اتیان مطلوب در واقع حکم شود بفساد نماز علاوه ثانی محلا ظاهر این است در جمیع صور
عدیده مذکوره نماز باطل باشد لکن احتیاط مقتضی اتمام نماز است بعد از فراغ اعاده نماید مخفی نماند
آنچه مذکور شد حکم شروع بذکر رکوع بود قبل از بلوغ بحد رکوع و اما حالات رفع رأس از رکوع قبل از
فراغ از ذکر پس حکم در این چندان اشکال ندارد نظر باینکه آن ذکر یا ذکر واجب است یا مستحب علی
التقدیرین یا سهوا اینعمل واقع شده یا عمدا در صورت سهو نماز علی کل صحیح است و در صورت عمد
اگر ذکر واجب بوده است نماز باطل و اگر ذکر مستحب بوده نماز صحیح مگر در صورتیکه عمدی باشد بر تقدیم
مستحب بر واجب در این صورت نماز باطل خواهد بود نیز از امور واجبه متعلقه برکوع طمأنینه

بعد از فراغ

بعد از فراغ از رفع رأس است مراد از طمأنینه در این مقام این است بعد از آنکه رفع رأس از رکوع نمود
توقف بایستد که صادق باشد بر آنکه بدن آن شخص ساکن و مستقر است همین مقدار سمی کفایت میکند
چنانچه سابق بیان شد که حرکت اعضا مثل اصابع مثلا حرکت بعضی مضر نیست **بحث پنجم** در بیان این
است که آیا امور معتبره که عبارت از انحنا بحدیکه حد رکوع و ذکر و بقای در حد رکوع عقیب ذکر
واجب و طمأنینه بمقدار آن و رفع رأس از رکوع و طمأنینه بعد از آن آیا مختص است بصلوة مفروضه یا نه
بلکه ثابت است در صلوة مندوبه یا نه تحقیق در این مطلب محتاج بتفصیل است بیان آن این است
که سابق بیان شد که جایز است اتیان بنوافل در کل با حالت اختیار و اضطرار و سفر
و حضر در صورتیکه اتیان بنوافل نماید سواره و پیاده تشکیکی نیست که هیچیک از امور مذکوره لازم
نیست مگر ذکر پس غیر ذکر از امور دیگر در نوافل بصورت مذکوره لازم نیست بلکه حد رکوع
و نحو آن انتقاصی نماید با ایماء بسر یا اعضا پس حد رکوع لازم است و نه غیر آن از امور دیگر ترتیب
را اعتنا میشود و اما هرگاه اتیان بنوافل شود ایستاده در این صورت ظاهر این است که لازم باشد
رعایت کل امور مذکوره یعنی اخلال بهیچیک جایز نبوده باشد بلی تفاوتی که هست ما بین
فرائض و نوافل وجوب شرطی نه شرعی بخلاف آن در فرائض ظاهر این است که واجب
شرعی بوده باشد **مقام ثالث** در بیان امور متعلقه مستحبه برکوع است بدانکه مستحب در
این مقام چند چیز است اول تکبیر بجهة رکوع است و مراد بتکبیر در این مقام تکبیری است که بعد
از فراغ از قرائت یا تسبیحات بعد از فراغ از تسبیحات بدل از آنست گفته میشود و این تکبیر
از مستحبات و آداب رکوع است و مخالف بوجوب این تکبیر چنانچه ظاهر میشود از بعضی اصحاب اسم
حکایت شده از ابن ابی عقیل ضعیف و شاذ است ظاهر این است که استحباب این تکبیر در حال
تمام و انتصاب است پس اتیان بآن در حال هوی برکوع شرعیت آن ظاهر نیست و شهید ثانی
در شرح ارشاد و شرح نفلیه دعوی شهرت بر ابطال قربه نموده اگر چه جامع المقاصد حکم باستحباب
آن نموده اگر چه حال هوی بسوی رکوع بوده باشد لکن تمام نیست بلکه بعد از فراغ
از تکبیر محقق میشود بقصد رکوع و مستحب است در حال تکبیر رفع یدین نماید بنحویکه در مباحث
تکبیرة الاحرام بیان شد و هم وضع یدین است بر رکبتین بدانکه گذاشتن دست بر زانو در
حال رکوع واجب نیست پس ترک آن موجب بطلان نماز نمیشود و لکن مستحب مؤکد است
اخلال بآن با امکان مناسب نیست و ظاهر این است بوضع کفین بر رکبتین بنحو که بوده باشد

تا دیده نمیشود لکن افضل این است که در رکوع در گذاردن دست بزانو چنین چند امر رعایت شود
اول ان است که سینه دست را که بغیر از ان برابر هم نمانند بعینه رکبه که عبارت است از محل وصل
مابین استخوان ران و استخوان ساق است بگذارد و انگشتها و دستها را از هم جدا نمود محیط سازد
باطراف زانو دوم ان است که اول دست راست را بزانو راست بگذارد بعد از ان دست
چپ را بزانو چپ بگذارد سیم ان است که دستها را بقوت بگذارد بر زانو بنحوی که زانوها را
نماید بجانب خلف پس اینها مستحبات میباشند در مستحب سیم انا و صحیح ان است که
در حال رکوع اجزای ظهر را مساوی و معادل هم نگه دارد یعنی بعضی ارفع و بعضی اخفض نباشد
بلی مساوی نگه دارد چنانکه اگر قطره ای بر پشت او ریخته شود میل بهیچ سمت ننماید چهارم
۴ ان است که گردن خود را در حال رکوع بکشد محاذات ظهر نگه دارد پنجم تصفیه مابین قدمین
است یعنی بمقدار نصف مابین قدمین نماید یعنی بعد مابین عقبین یعنی دو پاشنه پا را مثل بعد مابین
ابهامین یعنی دو انگشت بزرگ پا قرار دهد یعنی انفراج مابین ابهامین را زیادتر از انفراج مابین
عقبین نکند از ان نوع راست نهد و هم چنین عقبین را عکس نکند و قرار دهد بعبارة اخری انگشتان
هر دو قدم محاذی انگشتان قدم دیگر قرار دهد محاذات ابهامین بام وسطی محاذات سایر
انگشتان هر یک با نظیر خود خواهد بود هر گاه مستوی الخلقه بوده باشد و بعبارت دیگر بعد
مابین هر انگشت از قدمین از مثل مساوی قرار دهد با بعد از ثنی ان انگشت از قدم دیگر از مثل
مساوی قرار دهد با بعد ان پس ان انگشت از قدم دیگر از مثل ششم ان است که انفراج مابین
قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد اگر چه در حال قیام بکمتر از این فرو نشست
مؤدی میشود مجملا مستحب این است که بعد مابین قدمین در حال رکوع بقدر یک وجب بوده باشد
اگر چه در حال قیام این قدر نبوده باشد هفتم ان است که نظر او در حال رکوع میان دو قدم او
بوده باشد هشتم تجنیح عضدین است یعنی دو بازو را از اضلاع پهلو جدا نماید بلکه باز
نماید مثل جناح مرغ در حال طیران و این مستلزم این است که عضدها از بدن جدا بوده شود و دو ذراعین
از محاذات جنبین بیرون بیفتد و این مدخلیت تمام دارد در تسویه ظهر مطلوب نهم ان است
که قبل از شروع بذکر رکوع این دعا را بخواند اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک امنت وعلیک توکلت
وانت ربی خشع لک قلبی وسمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته
قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر پس ظاهر این است که بعد کما را از برای تو رکوع میکنم

و بتو اسلام

دیم و اسلام اورده ام و بتو ایمان اورده ام و بر تو توکل کرده ام و تو پروردگار منی خشوع و فروتنی میکند
از برای تو قلب و گوش من و چشم من و موی من و پوست من و گوشت من و خون من و مغز من و پی من و استخوان
من و انچه بر داشته است انرا قدمهای من هم چنین خشوع میکند از برای تو هر چه که در وقفم من
حاصل اوست استنکاف از عبادت تو ندارم و استکبار در این ندارم بلکه تعب و مشقت و رنج
خود را در این نمی بینم بلکه لذت حاصل خود را در عبادت و خشوع در حضرت تو میدانم دهم ان
است که ذکر رکوع را سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید و اعلا اکمل سه مرتبه فضلا سه مرتبه
گفتن تسبیحه کبری است و این ظاهر است لیس مراد این است که مرتبه این ذکر واجب که افاده میکند در
حصول اثار الکمل مستحب است که سه مرتبه اتیان نماید یعنی انضمام دو تسبیح با یکی واجب تسبیحات
تا ختم به سه مرتبه شود و هم چنین انضمام چهار با واجب و انضمام شش مرتبه بیک مرتبه واجب مجملا
مراد این است که در ذکر رکوع ختم به سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است مخصوص است با شرایط
این سه عدد بعد در اصل فضیلت متفاوت خواهند بود در شرایط که کمال الیس ختم به سبع افضل انهم
است بعد از ان ختم به پنج بعد از ان ختم به سه و اما در عدد مزبور معنی است مناسب این است
که تنبیه شود در این مقام بر مطلب اول ان است که بیان شود که ختم ذکر رکوع را به هفت مرتبه
اما انتهای مرتبه فضیلت است که زیاده بر این فضیلت ندارد بلکه بحسب ان نه ندارد یا چنین
نیست بلکه فضیلت دارد که چه توهم میشود از بعضی از کلمات فقها قدس الله ارواحهم الحالی
اول لکن ظاهر این است که چنین نیست که علاوه بر هفت عدد بلکه راجح و افضل است و شاید
این مطلب مخصوص است به تسبیحات نظر به ان که در رکوع و سجود بقدر استطاعت است علاوه و صحیح
موثق حالک نقل جناب کاشف الاسرار والوقایع جناب امام جعفر صادق علیه السلام که انجناب در
نماز جماعت ایشان ذکر رکوع و سجود را سی و چهل مرتبه علاوه حدیث معتبر ابان بن
تغلب که مروی داخل شدم بخدمت جناب حضرت امام جعفر صادق در حالیکه انحضرت مشغول
نماز بود پس شمردم ذکر رکوع و سجود را انحضرت شصت مرتبه بود و در کلمات کثیر از فقها مسطور
است نظر باینکه غالب نظر بشاغل الناس بعضی از هفت مرتبه نمیشود شاید وجه مستفاد
هفت بعد بعض اجلهم همین بوده باشد یعنی کثرت مشاغل و نبودن داعی باین قدر
شده است **مطلب ثانی** ان است که ختم بعد و تر راجح و مستحب است مجملا از جمله مستحبات
در رکوع و سجود ان است که در ذکر انها ختم شود بعد و تر و این مطلب تا عدد هفت مسلم و ظاهر میشود

از ایشان جواز نفرموده‌اند، و اما ما فوق هفت محل کلام است مقتضای کلمات اصحاب در این مطلب مختلف است
از مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه السعید ظاهر میشود در کتاب ذکری و دروس و لمعه استحباب
ختم بودن مطلقا اگرچه بعد از تجاوز هفت بوده باشد و موافقت نموده است با ایشان شهید
ثانی در روضه و مقتضای کلام ابن ادریس در سرائر و کلام محقق در شرایع خلاف آن است قال فی السرائر
ثم یقول سبحان ربی العظیم و بحمده ان شئت ثلثا و ان شئت خمسا و ان شئت سبعا و انّ الوتر
افضل نظر بآنکه کلام با ثبات و انّ الوتر افضل دلالت میکند بر آنکه زیاده بر هفت مرتبه افضل
از هفت و یا دون آن هم شفع شود باید و همچنین کلام محقق در شرایع نموده است
در مقام بیان امور مستحبه در رکوع و ان یسبح ثلثا او خمسا او سبعا فما زاد و مقتضای کلام
ایشان فما زاد همان است که مذکور شد در کلام ابن ادریس و مثل این دو عبارت است بعضی
عبارات دیگر و در بعضی اخبار دخل بافضلیت ختم بودن مطلقا اگرچه ختم بشفع دعا فوق
سبع جایز و مشروع بوده باشد کلام اشکال در این مقام هست این است که آیا مادون سبع مثل
اینست که ختم بودن افضل و ختم بشفع نیز مشروع است بلکه بالاضافه با دون افضل است اگرچه
نسبت با فوق مرجوح بوده باشد یا چنین نیست ظاهر اول است اگرچه توهم از بعضی از عبارات
اصحاب ثانی است نظر بآنکه تصریح نموده‌اند بسه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه
الی نه ایم تصریح بجواز ختم بشفع نموده باشند و این دو احتمال جواز ختم است در ذکر
رکوع و سجود بعد از آنکه بجهت ذکر و تسبیح ذکر معلوم آن است لیس نیابت عبادت و کما استقبال
بعد ذکر تمام بیجا نیست بلکه افضل خواهد بود نسبت بختم بکسره اگرچه مرجوح است بالاضافه بختم
بسه ذکر و هم چنین ختم بجهت نسبت بختم بسه ذکر تسبیح ذکر و ختم بشش ذکر نسبت بختم بپنج و ختم
بهفت پس هر یک از اینها راجح است نسبت با عقب و مرجوح است بالاضافه بما فوق و دلیل
بر این مطلب حدیث ابی بکر حضرمی است که فاطمه اصحاب نقل نموده‌اند و آن حدیث این است
که ابی بکر گفت عرض کردم خدمت جناب حضرت ابی جعفر علیه السلام ای شیء حدّ الرکوع و السجود قال
تقول سبحان ربی العظیم و بحمده ثلثا فی الرکوع و سبحان ربی الاعلی ثلثا فی السجود فمن نقص واحدة نقص ثلث
صلوته و من نقص اثنتین نقص ثلثی صلوته و من لم یسبح فلا صلوة له و مخفی نیست که حدیث محمول است
بر حسب الغرض نقص واحده و اثنتین و آنچه ظاهر است وجه استفاده مدعی این حدیث آن است که
این حدیث که صحیح است که ختم بسه افضل است از ختم بواحده اگرچه مرجوح است نسبت بختم بسه مرتبه

و ان عین حده ما شئت و لقد جزیه الله تم صاحب الوسیلة حد الحسن تسبیح و اعلاه تسبیحا ما نهیا علیه قال و لکن ب
عن بان بیتل یکیفیه فالفعل دعته و تلثون الاثبات علی الصلوة الی ان قال و لو لما زاد علی التسبیحه واحده
فی الرکوع من التسبیح الی اخر ما ذکره لفظه هل سبحان و کلمه ما زاد علی التسبیحه مطلق ما زاد و لو دون الفخ واحده
و مثله فی حسن التعبیر صاحب الجامع جزاهما الله خیر جزاء المحسنین **یازدهم** از امور مستحبه خواندن
سمع الله لمن حمده است و هم چنین دعای سبحان از آن سبحان رفع راس از رکوع مستفاد از این مطلب محتاج
است بنقل کلام در چند امر و کلام آن است که محل سمع الله لمن حمده و دعای سبحان آن ایا بعد از آن
که منتصب شده یا نه بلکه سمع الله در حالت رفع راس است و دعای سبحان بعد رفع راس ظاهر از ابی
الصلاح در صاحب غنیه ثانی است و مشهور اول است و این خلاف است لیس صحیحه معلومه
سمع الله لمن حمده است بعد از رفع راس و انتصاب و در حالت رفع راس حضرت است معلوم نیست
دویم در بیان دعائیست که بعد از سمع الله لمن حمده است بآنکه کلمات مختلفه در این مختلف است
مذکور در کتاب مقنعه و غنیه و غیر هما چنین است الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة
و الجود و الجبروت لکن مختار در بیان این مختار است که صحیحه زراره صحیح در کافی شتمل بر آن
است و آن چنین است که بگو بعد از سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء
و العظمة لله رب العالمین و در ترکیب این جمله بر است محتمل است اول آن است که واو در و الکبریاء
واو عاطفه بوده باشد مدخول آن معطوف باشد بجبروت و العظمة مرفوع بوده باشد بابتدائیت
و خبر مبتداء لله رب العالمین بوده باشد دویم آن است که و العظمة نیز معطوف بوده باشد
مثل و الکبریاء و لله رب العالمین خبر مبتدای محذوف بوده باشد و التقدیر هو لله رب العالمین ای
الجبروت و الکبریاء و العظمة لله رب العالمین ثالث آن است که واو در و الکبریاء واو استیناف بوده
باشد مدخول آن مرفوع بوده باشد بابتدائیت و العظمة معطوف بوده باشد بر آن و خبر مبتداء
که لله رب العالمین بوده باشد احسن وجوه ثلثه وجه اول است و وجه اول نیز ظاهر میشود
از امالی مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری لفظ الله را ذکر نموده‌اند دعا را چنین ذکر فرموده
الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة رب العالمین بنا بر این اهل الجبروت
مثل خواهد بود و الکبریاء و العظمة معطوف بر جبروت و رب العالمین خبر مبتدا خواهد لکن
ملک که در نسخ موجوده کافی مختیست که ذکر نموده‌ایم و بهمین نحو ذکر شده و اکثر نسخ تهذیب
مرحوم شیخ طوسی کتابی که نموده‌اند بهمین نحو مذکور است و در نسخه تهذیب که بخط معصوم و الدانیال بوده

که استنساخ نموده بودند از نسخهٔ اصل تهذیب بلکه شهید ثانی نور الله ضریحه السعید فرموده اند
با این نحو دیده اند از نسخهٔ اصل تهذیب که بخط مرحوم شیخ بوده و مرحوم شیخ صدوق
در فقیه نیز همین ذکر فرموده اند با این نحو سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اهل الجبروت
والکبریاء والعظمة وباء غاء، دیگر نیز نقل کرده اند چنانچه در مطالع الانوار مذکور است احسن
از همه نحوی است که مشتمل است بر این صحیح زراره چنانچه مذکور شد اگرچه عمل بهر یک جایز است
بلکه انسب الحمد لله رب العالمین نیز چنین است بانچه سعیدان اکه سمع الله لمن حمده گفتن نکو بید الحمد
لله رب العالمین تمام است که استحباب سمع الله لمن حمده و دعای سابقان ثابت است در حق
امام و ماموم و منفرد بنا بر مشهور ما بین اصحاب تحقیقا ما بین اهل الحق ظاهرا نعم محقق در کتاب
معتبر و مرحوم علامه در کتاب منتهی و محقق ثانی در جامع المقاصد دعوی اطباق علماء شیعه است
چنانچه عموم و در کتاب خلاف صریحا دعوی اجماع است بر این جملا اختلاف در موقف
بعد از رفع راس از رکوع رابع مشهور بجهت بود اولی آن است که استحباب سمع الله لمن حمده
در این مقام ثابت است خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد چنانچه مشهور ما بین فقهاست
و ظاهر از جماعتی از اعاظم علماء دعوی اتفاق علمای شیعه است در این مطلب و قول ثانی مقابل
آن است یعنی استحباب سمع الله ثابت نیست مطلقا خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد
بلکه مستحب در این مقام در حق جمیع تا الحمد لله است و این قول محکی است از ابن الجنید قول سیم
تفصیل است در حق امام و منفرد و مثل تا الحمد است در حق ماموم پس مستحب در حق امام و منفرد
سمع الله لمن حمده است و در حق ماموم مثل لا الحمد لله ... و مرحوم شیخ شهید ثانی صاحب ...
عزیزه و در کتاب ... اختیار این قول ... قول چهارم مثل قول ثالث است لکن در
حق ماموم نیز مستحب در حق امام و منفرد سمع الله است ... ماموم پس ثابت در حق او ...
یعنی قول الحمد لله رب العالمین و این قول را صاحب مدارک اختیار نموده است ... اول
است و قول ثالث با اینکه ضعیف است ... قول ثانی ... ثالثه و قول اولی است ما قول
ثالث با اینکه ضعیف است ... ثالث ... رابع اگرچه ... بظاهر حدیث صحیح
است لکن جواب از آن ... در مطالع الانوار ... کلام آن است که استحباب سمع الله
و دعای سابقان ثابت است در حق مصلی اگرچه ماموم و منفرد بوده باشد پس ... تا
سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء، والعظمة لله رب العالمین ...

تمام

ا تمام است و ادنی از این افضل یعنی الحمد لله رب العالمین است یعنی سمع الله لمن حمده افضل است لمن حمده است و اما انصنا ... تا ... ثابت نیست بلکه ... مخصوص ماموم
بالفعل ... حالی از اشکال نیست نظر با عراض اصحاب ... مستند این ظاهرا آن
است که استحباب سمع الله لمن حمده مخصوص صلوة یومیه نیست بلکه در جمیع صلوة مفروضه ثابت
کلید صلوات ... ثابت است ... بعد از رفع راس از رکوع خاص که ... صحیح ... بعد از رفع
راس از رکوع اول و ثانی و ثالث و رابع ثابت نیست جملا استحباب مخصوص صلوات یومیه نیست
بلکه ثابت است در جمیع صلوة مفروضه بلکه اختصاص بصلوات مفروضه ندارد پس ثابت است در
صلوات مندوبه بالجمله ظاهر نیست این مطلب ... اشکال ... نبوده باشد ... در این مقام هست
آن است که ابا استحباب سمع الله مخصوص است ... ثابت ... ثابت است خواه
قائما بوده باشد یا جالسا واجب بوده باشد یا مستحب ... اختصاص این است بصلوة
قائم صحیح ... است که ... لمن حمده ... قائم لکن این لازم ...
بلکه وجه ... است نظر باینکه ... مفروضات است در صلوة قائم ... فی الصلوة
... قائم ... اختصاص حکم
بصلوة قائم ... استحباب است ... ثابت ... صلوة جالسا
... صلوة ... است ... محقق ...
... صلوة جالسا ...
... دلالت
کند ...
... صورت
... تمام ... ممکن است
استدلال کرده شود ... حدیث ... علیه
... سمع الله
لمن حمده ...
...
لمن حمده ...

این کلام ثبوت سمعله است در حق فاطبه مصلین خواه نشسته بوده باشد یا ایستاده پس حکم
باستحباب سمعله در حق مصلی در حال نشسته خواه نافله بوده باشد یا فریضه محل تامل نیست بلی
اشکالی که هست در حق مصلی است که رکوع او ایستاده نبوده باشد خواه ایما بر اس باشد یا بعین
خواه نماز مضطجعا بوده باشد یا مستلقیا یا ماشیا مثل نماز نافله مقتضای عموم حدیث مذکور
ثبوت سمع الله در حق چنین مصلی است چنانچه معه این ظاهر است از بعض حدیثی که مذکور شد لکن
ظاهر کلمات اصحاب خلاف آن است نظر باینکه فرموده اند استحباب این کلمه شریفه را بعد از رفع راس
از رکوع یا بعد از انتصاب معلوم نیست و معلوم است مصلی قائم در بعضی حالات ایما است
لکن ممکن است که گفته شود کلام اصحاب محمول است بر بیان طریق معتاد نه اینکه مقصود نفی ما عدا
بوده باشد پس مقتضای عموم حدیث مذکور سالم از معارض است شاید همینقدر نظر بما هو در ادله
سنن کفایت کند در حکم باستحباب پنجم در بیان معنی سمع الله لمن حمده است بدانکه سمع اگرچه معنی اش
کان من الذین یسمعون الصیحة و ذلک سمعت کلاما حسنا و نحو هما لکن در این مقام این معنی مراد نیست
بلکه در این مقام او باب تضمین است و تضمین عبارت است از اینکه اعتبار شود لفظی معنی لفظ دیگر
پس معامله مشبوه بالفظ اول معنی لفظ ثانی لهذا در این مقام سمع متضمن شده است سمع معنی
مثل او استجاب و هر یک از مثل او استجاب استعمال میشود باللام لهذا گفته شده سمع الله لمن
حمده یعنی قبول کرد یا بعیند خداوند عالم الطاعات حامدین را یا اجابت فرمایه حمد او خداوند عالم جل شانه
دعا کند کار ظاهر این است که این محمول بر دعا است یعنی پروردگارا اجابت کن دعای حامدین
را چنانچه مناسب در این مقام همین است و احتمال مدح و ثنای حامدین اگرچه قائم است یعنی
خداوند عالم اجابت میفرماید دعای حامدین را که بطریق اخبار بوده باشد من باب المدح لکن
اراده این معنی بعد از رفع راس از رکوع مناسب نیست چنانچه وجه آن ظاهر است علاوه
حدیث مذکور ظاهر الدلالة است باینکه این دعا است بجهت اجابت مطالب حامدین از جمله خود
مصلی است نظر باشتمال ذکر رکوع بر حمد لفظه و بحمده ششم در بیان جهر و اخفات است در
موظف در رکوع و بعد از رفع راس از آن پس میگوئیم معنی با امام است یا ماموم یا منفرد پس
اگر امام بوده باشد مستحب در حق او این است که آنچه را باید در رکوع بخواند از دعای
قبل از ذکر و در نفس ذکر و در آنچه بعد از رفع راس بخواند از سمع الله و تحمید بعد از آن پس جهر
در حق امام در جمیع اینها راجح است چنانچه اخفات در حق ماموم چنین است خواه نماز جهری بوده باشد

یا اخفات

۱۸۷ یا اخفات و اما در حق منفرد پس اگر نماز جهری بوده احتمال در همه افراد راجحات و اما هرگاه نماز اخفاتی
بوده باشد ظاهر این است که با نماز جهری راجح باشد در خصوص سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن
و اما در ذکر رکوع و دعای قبل از آن ظاهر این است که اخفات راجح بوده باشد **دوازدهم** از جمله
امور مستحبه در رکوع صلوات بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار او مروی است
و هم در حال سجود بدانکه شبهه در رجحان صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان در جمیع احوال
نماز نیست خواه با وجود سبب بوده باشد مثل اینکه اسم شریف ایشان از زبان این شخص جاری
شد یا استماع اسم شریف ایشان نمود بلکه وجوب نیست در حالت سماع نیز چنین بوده باشد و هم
چنین است هرگاه عطسه نمود یا عطسه او را عاطسی شنید یا با وجود سبب نبوده باشد علاوه
صلوات بر آنجناب در جمیع احوال الصلوة رجحان است نیز در این باب میان اثنای نماز یا
خارج نماز نیست پس رجحان ذاتی بر حال خود باقی است اشتغال بصلوة موجب رفع آن
نمیشود و اینمحل کلام نیست بلکه کلام باعتبار خصوصیت بعضی از آداب رکوع و سجود است از این
است که در رکوع صلوات بر آنجناب و بر آل اطهار ایشان فرستاده شود و کیفیت آن بروجه
طریقی که مأثور است اینکه اللهم صل علی محمد و آل محمد و هم صلی الله علی محمد و آل محمد و وجوب استکن
در حدیث تصریح باشد که باید بعد از فراغ از ذکر رکوع و سجود بوده باشد چنین نیست بلکه
منصوص مدح صلوات بر آنجناب است در رکوع و سجود مقتضای اطلاق فتاوی نیز است
خواه قبل از اشتغال بذکر بوده باشد یا بعد از آن مگر اینکه گفته شود اشاره است بمعهود
و معهود در آن زمان بعد بوده باشد و علی ای حال بعد از رکوع و فراغ جستم در آن حضرت ایشان
در رکوع و سجود است نه رجحان بعد از ذکر بدانکه مستحب چنانچه مشتمل بصلوات بر آنجناب
است در رکوع و سجود و مشتمل بصلوات در حال قیام هم هست پس حکم باستحباب صلوات در
حال قیام نیز لا یجب است بدانکه مشهور ما بین اصحاب این است که از برای رفع راس از رکوع
تکبیر ثابت نیست و هم چنین رفع یدین در این وقت راجح نیست بلکه عدم رجحان تکبیر ظاهر
این است که محل اتفاق بوده باشد اما رفع یدین در این وقت پس عدم رجحان آن مشهور ما بین فقها
و دعوی شهرت در این مطلب مستفیض است بلکه ظاهر محقق در کتاب معتبر دعوی اتفاق علما
شیعه است لکن چنین نیست بلکه شیخ صدوق در فقیه قائل شده است برفع یدین در این وقت
و شیخ شهید موافقت با ایشان فرموده در جمله از کتب خود و نقل کرده و بیان نموده در وسیله نقل

و نموده‌اند این قول را از شیخ بزرگوار ما الصدوق و صاحب فاخر لکن عبارتش عدم رجحان است مستفاد
می‌شود محمول بر تقیه است و جمعی از ... استغفار و در مطالع الانوار بیان نموده‌ایم **مقام ثالث** در بیان امور مکروهه است
در حال رکوع و آن چند چیز است اول داخل کردن دستها است در زیر ثیاب در حال رکوع مخفی نماند
در این کلام اجمالی هست تفصیل آن مذکور شد در بحث لباس هر کس خواهد رجوع به آن مقام نماید
دویم آنکه مصلی تطبیق کند و آن اینست که تطبیق کند دو کف دستها را بر یکدیگر و داخل کردن
و نهادن در میان دو زانو در حال رکوع بعضی از علما قائل به وجوب ترک آن شده‌اند و جمعی
شیخ در کتاب خلاف دعوی اجماع نموده بر حرمت آن و شیخ شهید در لمعه قائل به حرمت شده و در
کتاب ذکری و بیان و دروس قائل به کراهت شده و حق در مسئله تفصیل است باینکه اگر این
کیفیت را ... و قصد ... حرام و الا مکروه خواهد بود سیم تبازخ است ... مراد
باین تشریح ظاهر است یعنی در حال رکوع پشت سینه را بلند نماید تا ... شبیه ... شود و این
است رکوع باین معنی مکروه است چهارم تدبیج است ... مقابل تشریح
در تشریح سر کردن را بلند میکرد تدبیج آن است که سر کردن را پست‌تر ... پنجم تخنیع است
... و این مثل تدبیج است ... و ... هست در ... سر کردن را
پائین ... و در ... اگر چه سر کردن را ... لکن ... را بلند میکند ششم
اقعاس است ... مشبهه در عدم جواز آن
نیست ... اینست که عقب ... و سینه را ...
میکند ... را پیش ... در ... را بلند ... و در این ...
نظر باختلال ... واجب ... کلام ... ثانی است که ...
پیش ... لکن ... کلام محکوم ... است
هفتم قرائت قرآن است یعنی مکروه است قرائت قرآن در رکوع نظر ... نهی ... از ... و ... آن
در جمله‌ای ... حدیث ... که جناب رسول خدا صلعم
فرموده نهی فرموده‌ام از قرائت قرآن در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم خداوند عالم نمایید و اما
سجود پس ... دعا کنید ... که ... دعا در سجود مستجاب میشود ...
در این مقام ختم ... بذکر ... مطلب اول آن است که ذکر واجب در رکوع و سجود ...

درواقع ... باختیار و تعیین مکلف است توضیح مطلب آنست که ... شک که مقدار
واجب از ذکر ... ثلاث ... بالتسبیح ... کلام ... در این مقام هست
اینست که آیا ذکر واجب همان دفعه اول است ... قصد وجوب ... بانه بالخیر چنین نیست
بلکه ... واجب ... بتعیین مکلف است پس هر ... قصد وجوب ... یا دویم یا ... اول ...
خواهد بود واجب همان سیم است ... قصد وجوب ... چهارم نمود ... واجب
... خواهد بود ... مستحب ... مختلف ... اینکه ممکن است که واجب ... بوده ...
... بالمسلمات ... کلام شیخ شهید در کتاب ...
ثانیه پس ... و وجوب ... باختیار مکلف است ... تعیین ... همان واجب خواهد
بود ... لا ... الطمأنینة ... الانتصاب منه بالوجوب ... في صورة ...
ذکر المستحب ... بود که ... این عبارت ... بوده باشد که طمأنینه
در رکوع واجب است ... واجب علاوه ... واجب ... بلکه ذکری
را ... نماید که اگر ذکر مستحب بوده باشد ... طمأنینه بعضی
ذکر واجب ... جمیع ذکر واجب و ... است ... طمأنینه در
ذکر واجب است پس طمأنینه علاوه ... واجب خواهد بود ...
... ذکر واجب ... طمأنینه ذکر واجب ... کلام ... است
که ... ثلاثه در رکوع ... وصف ... باختیار ... مکلف بوده
... که ... تعیین ... ذکر ... ممکن است ...
در رکوع ... ذکر واجب ... باشد ...
را ... نظر ... ذکر ... بانکه ... از ذکر در رکوع و سجود ...
... در ... کلام شهید در ... باشد ... طلب است و قال في الذکری ...
ان الواجب ... لا یتحقق ... الرکوع ...
... الطمأنینة المستحبات لا ریب في ...
... المستحب ... الطمأنینة ... الواجب ... و کذا
الکلام في طمأنینة السجود ... کلام ... در عنوان ... کلام
... نظر ... واجب

کرده‌اند که گفته می‌شود اگرچه قصد وجوب بدان ننموده باشد و کلام در وسعی اگرچه احتمال داده‌اند انچه
را که در عنوان مذکور شد لکن در بیت که مقصود همان است که در ذکر عمومی نموده‌اند محصل
فرموده ما ایشان آن است که واجب در ذکر رکوع و سجود همان مرتبهٔ اولی است پس با اتیان
در مرتبهٔ اولی امتثال امر واجب حاصل می‌شود اگرچه قصد وجوب بدان ننموده باشد
بلی هرگاه قصد وجوب غیر اولی نماید باید که قبل از شروع بذکر قصد این نماید که ذکر در دفعهٔ
اولی اتیان نمایم ذکر مستحب بوده باشد که ذکر واجب آن ذکری باشد که در مرتبهٔ سیم اتیان
نمایم در این صورت واجب همان می‌شود که قصد وجوب در آن نموده است پس ذکر مستحب
مقدم می‌شود و ذکر واجب مؤخر اشکال در این ظاهر است بیان آن این است که بعد از آنکه
فرض کردیم که واجب مرتبهٔ اولی است مطلقا اگر کسی ذکر بگوید به قصد وجوب و استحباب مجمل
نکرده باشد واجب محسوب شود چه گونه ممکن است مکلف این را مؤخر داشته باشد با آنکه
تعیین شارع آن مقدم است بعبارة اخری آنکه واجب مرتبهٔ اولی است آن است که شارع واجب
ساخته است ذکر واجب در رکوع و سجود را اول مرتبهٔ اتیان نماید مع ذلک تأخیر آن منافی
با ایجاب شارع است پس باید بحسب آن نشد پس فرض وجوب مرتبهٔ اولی با تجویز تأخیر
غیر معقول است بلی هرگاه قائل بوجوب مرتبهٔ اولی نشویم بلکه گوییم که ما واجب است
واجب را در مرتبهٔ اولی اتیان نمائیم بلکه چنین گوئیم که بر ما واجب است ذکر رکوع را که یک مرتبه
اتیان نمائیم و علاوه بر واجب دو مرتبهٔ اتیان آن مستحب است در این صورت معقول است که کسی
گوید مخیریم ما بین تقدیم واجب و تأخیر و توسط آن ولکن با اعتراف بر آنکه واجب مرتبهٔ اولی است
پس این غیر معقول است نظر بانچه بیان شد معنی آنکه واجب مرتبهٔ اولی است این است که بر مکلف
واجب است اتیان بواجب در مرتبهٔ اولی نموده باشد پس تأخیر جایز نخواهد بود پس عمده
در این مقام آن است که بیان انحطاط شده باشد که آیا مکلف مخیر است در صورت تعدد ذکر
هر یک را که خواهد واجب قرار دهد بعبارة اخری مخیر است ما بین تقدیم مستحب و تأخیر واجب
و عکس آن با آنکه چنین نیست بلکه واجب است که اول اتیان بواجب نموده باشد بعد از آن اگر
خواهد اتیان مستحب نماید و اگر خواهد ترک نماید و غایة الخبر ممکن است که استدلال کرده شود
بان در اثبات او لحدیث معتبر هشام بن سالم است قال سئلت ابا عبدالله عن التسبیح فی الرکوع
والسجود فقال تقول فی الرکوع سبحان ربی العظیم و فی السجود سبحان ربی الاعلی الفریضة من ذلک تسبیحة

والسنة

والسنة ثلث والفضل فی سبع و صحیحهٔ علی بن یقطین عن ابی الحسن الاول قال سئلته عن الرکوع والسجود
کم یجزی فیه من التسبیح فقال ثلثة و یجزیک واحدة اذا امکنت جبهتک من الارض لکن اظهار این
است دلالت این دو حدیث بر این مطلب تمام نیست اما اولی پس ظاهر است نظر بانکه ظاهر
آن است مراد از ثلثه که در اول خبر بوده اند سه تسبیح صغری است که عبارت از سبحان الله
سبحان الله سبحان الله بوده باشد دلالت بر این کلام را آن است که سؤال از مجزی است از تسبیح
نموده پس مراد از جواب این است که اقل تسبیحی که مجزی در رکوع و سجود است سه تسبیحه
صغری است و مراد از واحده که بعد فرموده اند مجزی است تسبیحه واحده کبری است چرا که
اراده واحده صغری ممکن نبوده مناسب نخواهد جواب نخواهد بود باشند بسبب عدد بعد بعض مانند
یکی از این سه حینئذ و مع ان ظاهر است علاوه صحیحهٔ زراره شاهد است بر این
مطلب و آن صحیحه این است که زراره اخبار نموده که عرض کردم خدمت سید الاولین والاخرین
حضرت امام محمد باقر که چه قدر از ذکر مجزی است در رکوع و سجود حضرت در جواب فرمود
سه تسبیح و تسبیحه واحده تامه مجزی است پس تخییر ثابت فرموده است که مراد از سه در اول
سه تسبیح غیر تام است و هم چنین قرینه است بر آنکه مراد از واحده در صحیحه علی بن یقطین تسبیحه
تامه است پس حدیث منساق شده از برای افاده این مطلب که مکلف مخیر است
در ذکر رکوع و سجود ما بین سه تسبیحه صغری و تسبیحه واحده کبری هر یک که اتیان نماید
امتثال حاصل است پس حدیث را دخلی در این نیست که در صورتیکه اختیار سه تسبیحه کبری
نمود انسان مخیر است ما بین آنکه تقدیم مستحب بر واجب نماید یا تقدیم واجب بر مستحب
و این مطلب ظاهر است از آنچه مذکور شد در این مقام جواب از استدلال بحدیث اول
نیز ظاهر شد نظر بانکه حدیث منساق شده در مقام تنبیه بر آنکه تکرار ذکر واجب است سه
مرتبه سنت است و فضیلت در هفت مرتبه و اما آنکه مکلف مخیر است در تقدیم و تأخیر
و توسط واجب مطلقا استفاده از حدیث نمی‌شود بلکه مستفاد از این حدیث آن است آنچه را
که اول ذکر می‌کند آن واجب می‌شود علاوه آنکه چنین قائلی در مسئله ندیده‌ایم که بگوید که
مکلف مخیر است در این باب هر یک که قصد وجوب نماید آن متصف بوجوب می‌شود موصوف بوجوب
و اظهر و احوط مذهب شیخ شهید ثانی است که داخل باب معنی ندارد علاوه آنکه دلالت
مقتضای فرموده ایشان آن است که قصد وجوب شود در اول و الا نیت معتبر نباشد هرگاه مکلف

بقصد اتیان سه ذکر شروع بذکر نمود بگمان اینکه بایست قصد اتیان نمود لکن قصد وجوب بواسطه اشتباه صحیح
نمود ظاهر اینست که اکتفا بهمین دفعه میتواند نمود بلکه لازم نیست اتیان بدفعه دیگر نماید
ذکر واجب معین بمنوده لازم نبود اکتفا نتوان نمود مثل آنکه کسی منظور بس این بود که اتیان
بتکبیرات افتتاحیه نموده باشد بهمین قصد اتیان بیک تکبیر نمود لکن قصد آنکه آن تکبیرة
الاحرام است نمود بعد از آن او معروف شد اتیان بتکبیرات افتتاحیه متحقق است که اکتفا بآن
تکبیر یکه کرده است نتوانند نمود بمکان تکبیرة الاحرام نظر باینکه چنین را نیت مکلف بود که ملتفت
به چنین بوده یا بایست مثل این بوده باشد بعد از آنکه چنین نیست پس از همه انچه مذکور شد
متحقق شد که واجب در رکوع و سجود همان ذکر اول است خواه قصد وجوب در آن بکند یا نه

مطلب ثالث که اهم از جمیع مطالب و مقاصد است در بیان مطلب این است که در رکوع و سجود
که عبادت از اذکار لازمه مختلفه است در نماز ملتفت این شود که این ذلت از برای کجا است و چیست
دون نیست حکمت در وضع تکبیر در حین اراده برکوع و سجود این بوده باشد که موجب تذکر عظمت
حضرت معبود عظیم متعال گردد در قلب عابد نظر بانچه در سابق دانسته شد که معنی تکبیر این است
که عظمت ذات اقدس و جلال معبود مطلق مقدس اجل از آن است که وصف واصفی احاطه
باحاطه آن نماید نمود پس از گفتن الله اکبر متذکر عظمت چنین معبودی شود و از آن ذلت
ظاهر میشود که انحناء اعضا و جوارح است موجب استیلاء خوف و رعب الهی جل عظمته
بر قلب خود گرداند خشوع قلب خود را بتذکر عظمت معبود که زینت قلب خاشعین و راحت نفس
محبین و لذت عشاق و مشتاقین است سرمایه افتخار خود گرداند مثل آنکه آن نحو که حکم در باب اعضاء ظاهر
ذلت عبد حقیر و ناتوان در خدمت مولای جلیل مقتدر که از خشیت او انبیاء و مرسلین
و اوصیاء کاملین و ملائکه مقربین در ارتعاش بوده اند و واجب است علم بجمیع خطورات قلب هر ذی جون
هو الذی یعلم ضمیر الصامتین در خاطره موجب هر چیز بخاطر هر کس خطور خواه صحیح بوده باشد
یا باطل حسن بوده باشد یا قبیح از امور متعلقه بدنیا بوده باشد یا آخرت مکنون عقول و علیک
که مخفی شده بجهة اظهار تذلل خضوع و خشوع در خدمت او و احتراز کن از آنکه داخل در رکوع
یا سجود شود بجهة اظهار تذلل و خشوع در خدمت معبودی که غایب نشود از ساحت علم او مثقال
ذره در آسمان و زمین و حال آنکه قلب تو مطلقا توجه و التفات بمعبود جلیل متعال نداشته باشد چنین
خصلت نعوذ بالله منه موجب طرد از ساحت حضور مقدس معبود کبریا جل اقدس است و اعتقاد دارد و ا

خارناه

واحضار تاه عبادتی که اقوی اساس و تعبد و سعادت و اعظم وسائل و صله کرامت است موجب طرد از
درگاه واهب کریم غفار گردد ای برادر عزیز من تذکر احوال محبین و مشتاقین عبادت معبود مطلق را
مدخلیت تامی است در تأثیر قلوب ما غافلان و مشغولین بانواع خیانت غفلت و عصیان و در اخبار ماثور
است که صنفی از اصناف ملائکه که هر یک مخلوقی و ساکنند در آسمان هفتم از روزی که خلق شده اند
در سجود میباشند از خوف و خشیت الهی در سجود خواهند بود تا روز قیامت اعضاء و جوارح ایشان
پیوسته از دهشت عظمت الهی جل شانه در اضطراب و ارتعاش است از هر قطره اشک چشم ایشان که
از خوف و خشیت خلاق عالم عز شانه از ایشان منفصل میشود مقید بحضرت خالق مطلق عز جل شانه
ملکی خلق شود در آن صنف از ملائکه مقربین محظوظ بان سعادت عظیمی میباشند تا روز قیامت
ثابت در آن وقت بر وحشت سر از سجده و طاعت ما از سجده که از روی اخلاص عبادت است بر میدارند
در مقام اظهار تقصیر و اعتذار بالسان ندامت گویا عرض بر عرض ساحت عظمت ذو الجلال
جل شانه میرسانند باین کلام حقیقت انتظام ما عبدناک حق عبادتک و از جناب سعادت مآب
مخزن سعادات و باعث خلقت ارضین و سموات علیه و علی آله الاف التحیه و الصلوات حدیثی منقول
است که حاصل مضمون آن این است هر بنده تا دامان اشتغال بنماز هر گاه قلب او التفات بغیر
معبود متعال نماید خطاب از جانب سعادت مآب حضرت او تعالی باو میرسد که ای بنده من بجانب
که ملتفت شده که را طلب میکنی آیا پرورد کاری غیر مرا اراده نموده ای و محافظت کننده سوای مرا
طلب مینمائی و جود کننده و بخشنده غیر را میخواهی من اکرم الاکرمین و اجود الاجودین و افضل
المعطین اگر جزای عمل بخواهی جزائی بتو خواهم داد که احصاء قدر مقدار او و ثوابها احصا نتوان
بسوی من کن و قلب خود را متوجه بجانب من ساز من و ملائکه من ثواب بتو کرم و ملائکه من بجانب تو
متوجه شده اند پس هر گاه این بنده ذلیل متنبه و نادم از عمل قبیح خود شد و قلب خود را از ما سوای
خدا و ند عالم جل شانه صرف نموده و توجه با نقیاد الحضرة حضرت ذو الجلال نموده و طلب عفو از تقصیر
صیف ما بیان تقصیر و بیما لاتی تو باعث سه بار و بس هر گاه تا آنکه باز قلب او التفات بغیر
نمود باز همین خطاب از جانب حضرت ذو الجلال بجانب او القا میشود و هم چنین تا
مرتبه چهارم اگر قلب او ملتفت بغیر خدا و ند عالم شد آن وقت حق جل و علا اعراض میفرماید از آن
بنده و ملائکه نیز از او اعراض مینمایند و خطاب میرسد از جانب خلاق عالم عظم شانه
بآن بنده که ما ترا واگذاردیم بانچه که قلب خود را متوجه او نمودی نعوذ بالله من مذلة الاعراض

عن ساحة حضوره مجملاً تعظيم مستحق تعظيم با اعطاء مختلفه ميشود تعظيم بلسان مثل اينكه اظهار مدح و ثنا
و مدح و ذكر كمال الصفات وا نمايد چنانچه كاه است بحركة دست قصد تعظيم معبود و كاه است بحركة سر
و كردن ميشود و كاه هست بمنحني شدن منحني و امثال اينها مختلف ميشود باختلاف افراد اعضاء
هر قدر اعضاء زيادتر است تعظيم در ان بيشتر است و اينها در كمال تنافي است و كاه است بخاك
مذلت افتادن است و اين افضل و اكمل از همه است نماز جامع همه اينها است و چونكه اكمل افراد
تعظيم و اذل حالات تكليم بخاك افتادن است و مذلت در اينها از همه زيادتر است لهذا مناسب
در او وصف تعظيم معبود است با كمل صفات و ارشاد شده در ذكر سجود سبحان ربي الاعلى و بحمده و در ركوع
چون تعظيم و مذلت مابين [illegible] ذكر شده در ان سبحان ربي العظيم و بحمده فرموده بكو سبحان ربي
العظيم و بحمده ظاهر اين است حكمت در اعتبار العظيم در ركوع و اعتبار الاعلى در سجود بجهة اختلاف
[illegible] است سجود كه اذل حالات است مناسب در ان اعلى كمال و اذل بر تعظيم است در ركوع
نظر باينكه ذلت در ان نسبت بسجود كمتر است مناسب در ان مثل ان ما اقتضيت مناسب شد
مطلع ان است كه باب دقائق بر خود [illegible] تامل در اين مراتب [illegible] مذكور شد فتح باب است
در خوار باب ذكاء و بصيرت تامل در ان نظر تامل بعبرت موجب فتح ابواب است [illegible]
سعادت [illegible] اختلاف منازل ليكن اذل احوال كه حالت بخاك افتادن است مخصوص باسبوت
اشرف اعضاء انسان كه جبهه بوده بخاك در حضرت رب الارباب همين سرمايه افتخار و سعادت
است و تاج سر [illegible] و واحد و الذ از جميع [illegible] و كرامات است ملائم انضمام نظمي بخاطر رسيد
مناسب دانستم كه ايراد نمايد نظم: لذت اگر بايدت طلعت معبود كن عزت اگر بايدت
ذلت معبود كن كو بطلب مكه عزت هر دو سرا ورد سحرگاه ذلت معبود را اعاننا الله تعالى
بفضله الموصل اليه و اعاذنا بكرمه عن الحرمان عنه بحق محمد و آله الطاهرين عليه و عليهم الاف التحية من رب العالمين
انه رؤف رحيم بعباده الصالحين و الحمد لله رب العالمين ششم از افعال واجبه نماز سجودات
بدانكه سجود در لغت استعمال شده در معاني متعدده ذكر انها در اين مقام چندان ثمره ندارد لكن
در شرع عبارت از وضع جبهه است در حالت اختيار بر وضع جبهه است كه قائم مقام جبهه
بوده باشد در حالتيكه ممكن از وضع جبهه نبوده باشد بمعني [illegible] كه قائم مقام زمين بوده باشد
بدانكه سجودات متداوله ما بين فقها چهار قسم است سجده تلاوت و سجود شكر و سجود سهو
و سجده در ضمن نماز متعلق هر يك از اين اقسام باعانة الملك العلام خواهد شد قبل از انكه خوض در

بيان اقسام

در بيان اقسام ميكوئيم اگر چه ظاهر انچه در كتب فقه است حصر اقسام سجودات در اقسام مذكوره لكن
كه گفته شد و نتيجه صحت حصر نظر باينكه سجود من حيث انه سجود مطلوب و محبوب است مناسب اين
است اولا اشاره شود بجمله از اخبار داله بر رجحان سجود بعنوان اطلاق اگر چه خارج از اقسام مذكوره
بوده باشد بعد از ان شروع شود بمقصود پس ميكوئيم از جمله حديثيست كه از كتاب اعلام الدين
نقل شده مضمونش اين است شخصي عرض كرد خدمت جناب رسول خدا صلعم كه مرا تعليم فرما عملي كه
محبوب خداوند عالم شوم بسبب اتيان بان عمل و محشور كرداند مرا با شما در جنات [illegible]
سجده كن كه محشور كند ترا خداوند عالم با من پس طول بده سجده را بجهة خلاق عالم جل شانه و از جمله
حديثيست كه در كتاب علل مروي است حاصل مضمونش اين است كه جناب كاشف الاسرار و الدقائق
جناب امام جعفر صادق عليه السلام فرمودند [illegible] طول بده سجده از
عادات اوابين است و از جمله حديثي است باين مضمون است در كتاب علل حاصل مضمونش اينست
راوي عرض كرد خدمت جناب امام جعفر صادق عليه السلام وجه تسميه حضرت ابرهيم على نبينا و عليه السلام
بخليل چه چيز است حضرت فرمودند بجهة بسيار سجود [illegible] وجه ان از كثرت سجود انحضرت بوده بر زمين و باين
سبب مسمي شده بخليل و از جمله حديثي است كه در كتاب [illegible] حاصل مضمونش اين
است كه شخصي خدمت جناب رسول خدا صلعم عرض كرد كه [illegible] اعمال حسنه من ضعيف و كم
است حضرت در جواب فرمودند بسيار سجود بكن كه كثرت سجود ميريزد گناهان تو را چنانچه باد ميريزد
برگ درختان را و از جمله حديثي است مروي در كافي از [illegible] جناب حضرت امام رضا عليه الاف
التحية و الثناء كه فرموده اقرب احوال بنده بسوي خدا [illegible] حالتي كه بنده در سجده باشد
و ظاهر از اين احاديث [illegible] مراد حديث [illegible] صحيح است مروي در ثواب الاعمال از جناب كاشف
اسرار و دقائق جناب امام جعفر صادق عليه السلام از پدران خود عليهم السلام از جناب رسول خدا صلعم كه فرموده
بعد سجدة حط عنه بها خطيئة و رفع له بها درجة يعني كسيكه سجده از او صادر شود از جهت حط خطايا
و رفع درجات او ميشود ميكوئيم [illegible] كه سجده من حيث انه سجود مطلوب
و مستحب است اگر چه مندرج در تحت هيچ يك از اقسام مذكوره نباشد مثل اينكه سجده ميكنند بجهة محض
خضوع در درگاه احديت با انكه حاجتي [illegible] سجده [illegible] در سجده مسئلت نمايد از حاجتيكه شرف
اجابت مشرف شود [illegible] سجده اگر چه در ضمن نماز نبوده باشد بلكه از اقسام ثلثه [illegible]
باشد و در نظر حقير محل تشكيك نيست اگر چه مرحوم شهيد در كتاب بيان تأمل در ان فرموده اند [illegible]

هست در مکروهات اینست که هرگاه رکوع در غیر حالت نماز تا ثابت باشد مرحوم علامه در نهایة الاحکام حکم
انموده با شکال فقال و یجوز التقرب بسجدة ابتداء من غیر سبب و کذا بالرکوع علی اشکال و حکم
فرموده اند شیخ شهید در کتاب بیان بعدم شرعیته فقال اما الرکوع المجرد فلم یرد شرعیته و هم چنین صاحب
کشف الالتباس فقال اما الرکوع المجرد فلم یرد بالشرع به فلو تعبد بالسجود المجرد لم و لو تعبد بالرکوع المجرد فلم
لکن روی فی روضة الکافی عن حفص بن غیاث قال رأیت ابا عبد الله علیه السلام یتخلل بساتین الکوفة فانتهی
الی نخلة فتوضأ عندها ثم رکع و سجد فاحصیت فی سجوده خمسمائة تسبیحة ثم استند الی النخلة فدعا بدعوات
ثم قال یا حفص انها والله النخلة التی قال الله لمریم علیها السلام و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک
رطبا جنیا انتهی این مکتوب اگر اراده مرحوم شهید این است که رکوع مجرد ثابت نیست دلیل بر شرعیت آن نداریم
حدیث مذکور حجت است بر اثبات آن و اگر اراده این است که رکوع مجرد اگر چه مجرد از سجود بوده باشد
چنان است که فرموده اند بعد از آنکه این مطالب منقح شد میگوییم که تنقیح مرام مقتضی ایراد کلام است در چند
مقام **مقام اول** در تحقیق سجود است که در ضمن نماز است تحقیق حال در این مطلب محتاج است
به ایراد کلام در چند مبحث **اول** در وجوب سجده است در نماز بدانکه واجب است در هر رکعتی از
نمازهای واجب دو سجده بوجوب شرعی اگر چه شرطیت این ثابت است در جمیع صلوات مندوبه بوده باشد
یا مفروضه لکن واجب بوجوب شرعی بعد از تحقق صلوة مفروضه است بلکه بعلاوه وجوب دو سجده
در هر رکعت از رکعات صلوة مفروضه از اجلای رکنیت نیز هست که اخلال به دو موجب بطلان نماز است
اگر چه سهوا بوده باشد و هم چنین زیادتی هر دو و فرقی در این باب نیست ما بین آنکه نماز دو رکعتی بوده
باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی و در چهار رکعتی ما بین آنکه در دو رکعت اولیین بوده باشد یا اخیرتین و این
مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین الاقوال است قول ثانی تفصیل است ما بین اولیین و اخیرتین که در دو رکعت اخیرتین
از صلوات رباعیه موجب بطلان نماز نمیشود بخلاف ثانی این قول را مرحوم ... بآن است که
عدا ثنی در صلوة ثنائیه و نماز سه رکعتی و در دو رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی اگر چه موجب بطلان است
لکن در اخیرتین از نماز چهار رکعتی چنین نیست بلکه هرگاه در رکعت ثالثه از نماز چهار رکعتی دو سجده را فراموش
کرده و متذکر شد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه در این وقت اسقاط رکوع مینماید و سجود را بجا میآورد و بنا
میگذارد بنا بر اینکه آن رکعت ثالثه را ... بعد از آن رکعت رابعه را بجا میآورد و نماز صحیح است حاجت باعاده
نیست این قول را مرحوم شیخ در رساله مبسوط اختیار فرموده و مرحوم ابن حمزه ... در این قول موافقت نموده
قول سیم مثل قول ثانی است بدون تفصیل ... که موجب بطلان نماز نمیشود مطلقا خواه نماز

دو رکعتی

دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی خواه در رکعتین اولیین از چهار رکعتی بوده باشد یا اخیرتین
مرحوم شیخ طوسی این قول را در کتاب مبسوط نقل فرموده اند از بعضی اصحاب و مختار ما بین الاقوال مذکوره
قول اول است و قول ثانی و ثالث ضعیف است خصوصا ثالث که قطعی البطلان است پس بنا بر آن هرگاه در
رکعت واحده در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتیکه متذکر شود مگر بعد از دخول
در رکوع رکعت دیگر و اما ... اشکالی نیست و اما بنا بر آنکه سجده واحده را باین نحو که سجده واحده را فراموش
نموده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت دیگر پس در این نیز اختلاف کرده اند جمعی قول اول
آن است که این موجب بطلان نمیشود مطلقا خواه در رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین و در مقابل
آن است یعنی موجب بطلان نماز است مطلقا در نماز دو رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی
در رکعت اولیین بوده باشد یا اخیرتین فرقی ما بین سجده واحده و سجدتین نمیباشد و این قول ظاهر منقول
از مرحوم ابن ابی عقیل است قول سیم تفصیل است ما بین اخلال بآن در رکعتین اولیین و غیر آن
محکوم به بطلان است دون ثانی و این قول را مرحوم شیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب خلاف نسبت
داده به بعضی اصحاب و اختیار فرموده اند در کتاب تهذیب چهارم اقوال ... که مرحوم علامه
در مختلف حکایت فرموده اند از شیخ بزرگوار علی بن بابویه حاصل آن این است که هرگاه در رکعت اولی
فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع در رکعت ثانیه پس قضا میکند سجده را
در رکعت ثالثه و هرگاه سجده را در رکعت ثانیه فراموش کرده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع
رکعت ثالثه قضا میکند آن را در رکعت رابعه و هرگاه سجده را در رکعت ثالثه فراموش کرده و متذکر
نشد مگر بعد از دخول در رکوع رکعت رابعه قضا میکند آن را بعد از تسلیم و مختار ما بین الاقوال قول اول است
و این قول اشهر ما بین فقها است و در کتاب غنیه ذکر ... اجماع بر این کرده و پس نماز صحیح است
لکن قضای سجده منسیه بعد از تسلیم لازم است ... در این مقام هست این است دو سجده در
هر رکعت با هم رکن است در نماز ثابت است که اخلال بآن موجب بطلان نماز است اگر چه سهوا بوده باشد
و اخلال بالجزء موجب اخلال بکل است یعنی اخلال بسجده واحده موجب اخلال برکن است پس چرا باید
حکم شود به بطلان نماز ممکن است جواب از این اشکال باین نحو که ... نماز در
صورت اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است بر اینکه اخلال برکنی که موجب بطلان نماز است دو سجده
است که اخلال بآن در ضمن هر دو سجده شده باشد و توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود اخلال بکل
بر دو طریق متصور میشود ... اخلال است که در ضمن اخلال بجزء متحقق شود و قسم دیگر اخلالی است

ضمن اخلال بکل محقق شود جمع مابین کلمات فقها که رکن ان است اخلال بان موجب بطلان نماز است
اگرچه سهوا بوده باشد بلکه مشهور معروف باینکه سجده واحده مبطل نماز نیست و این است
بر نقیضا این حکم را مدعا عیّن نموده بلخلال که در ضمن اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع است مبحث
دویم در بیان امور واجبه در حال سجود است و ان شش چیز است اول گذاردن هفت عضو است
بر زمین مثلا و این هفت عضو عبارت است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین یعنی پیشانی و
دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا و انکه مناسب در این مقام این است که نقل کلام
شود به سه مطلب اول در بیان اعضای سبعه مذکوره است پس میگوییم اما جبهه پس عبارت است
مقداری است که احاطه کرده است بان دو خط فرضی که از سر و از دو طرف بینی و پیشانی و جبین
و از تحت امتداد دارند حاجبین و موضع خالی از مو بین حاجبین پس جبهه یعنی پیشانی عبارت از این
مقدار است که محدود است بحدود اربعه مذکوره و اما کف دستها پس متبادر در عرف کف دست
عبارت است از منتهای انگشتان است تا زند بنابراین معنی در این مقام ظاهر میشود تجاوز بسیاری
از فقها مثل مرحوم علامه و شیخ شهید و ابن فهد و محقق ثانی و غیر ایشان چنانچه در مطالع الانوار بیان شده
و باین معنی راجع میشود کلام اهل لغت که تفسیر راحت الکف نموده اند مثل صاحب صحاح و صاحب قاموس
و این حکایت از دهان وساطی نیز شده است نظر باینکه راحت عبارت از کف اطلاع است تا زند
محمد اکمل مبادرا از کف در عرف همین معنی است که مذکور شد اگرچه از کلمات فقها در مباحث تیمم دلالت
میکند باینکه کف در تیمم عبارت است از زند تا سر انگشتان و اما رکبه پس عبارت است از محل اجتماع
اواخر استخوان پا و اما ابهامان پس مراد از ان دو انگشت بزرگ دو پا است مطلب ثالث بدانکه عبارات
اطباق فقهاء شیعه قدس سرهم بر لزوم وضع هفت عضو در حال سجود بر زمین و ظاهر کلمات
الفاظ اول یعنی جبهه و چهارم و پنجم یعنی رکبتین کلام ایشان کلمات ایشان مختلف میباشد در غیر از ثانی
و ثالث و سادس و سابع اما در ثانی و ثالث پس عبارات اصحاب در این باب … شده
بسیاری از فقها تعبیر نموده اند بکفین چنانچه مذکور شد و در جمله از عبارات تعبیر شده بیدین
و بسیاری تعبیر نموده اند بمفصل کفین شده زندین و فرق بین ظواهر کلمات مذکوره
ظاهر است نظر باینکه مقتضای اعتبار وضع کفین این است که امتثال حاصل شود مگر بوضع راحت کف
بر زمین در حال سجود و مقتضای اکتفا بوضع بعض از ایشان است نظر باینکه بوضع اصابع یدین صادق
است وضع یدین بخلاف وضع کفین … وضع کفین صادق است بر ان وضع یدین بخلاف وضع یدین دانا

بدنه

۱۹۲

نسبة ما بین وضع کفین و مفصلین عند الزند پس احتمال ثانی خاص بوده و اگر مراد بر اول گفته اند
کف بوده باشد یعنی منتهی الیه کف در جانب زند پس عموم و خصوص مطلق خواهد بود و مراد بزند
محل اجتماع استخوان ذراع و استخوان کف است پس باید مراد این است که نبودن کوار بنفس مفصل
بوده باشد بعید نیست که مراد اخر کف که نزدیک به زند بوده باشد از اطلاق مفصل بر ان مجاز
بوده باشد بعلت انکه مقتضای عبارات مختلف شد میگوییم مختار در مسئله لزوم وضع کف
کف است و اما انچه از بعضی در این مقام صادر شده که مراد از کف در این مقام شامل اصابع
نیز هست کلامی است عاری از برهان بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود خلاف ان چنانچه
ظاهر میشود از مطالع الانوار اما سادس و سابع پس اختلاف کلمات فقها در این باب بحدی است
بسیاری از فقها تعبیر نموده اند بابهام الرجلین یعنی دو انگشت بزرگ دو پا و در کتاب مبسوط
و غنیه و اشاره و بعض موضع از موجز و تنقیح تعبیر شده است باطراف الرجلین و در کتاب وسیله
و بعض دیگر از موجز تعبیر شده است باطراف اصابع الرجلین و در کتاب خلاف تعبیر نموده اند
بقدمین و اختلاف عبارات مستلزم اختلاف مقتضیات انها است و مقتضای اکتفا بوضع قدمین
این است که حصول صادق باشد که قدمین را بر زمین گذارده کفایت نماید اگرچه هیچ یک از اصابع
بزمین نرسیده باشد و مقتضای وضع اصابع رجلین این است که لازم بوده باشد وضع جمیع
اصابع پس هرگاه اخلال ببعض از انها شود باید اکتفا نتوان نمود و مقتضای لفظ اطراف
اصابع رجلین انکه معتبر وضع اطراف اصابع است نه وضع اصابع بنحوی که بوده باشد ظاهر
این است که این اختلاف صادر در تعبیر بوده باشد مراد از همه یک چیز بوده باشد علی ای
حال لازم وضع ابهامین است یعنی وضع دو انگشت بزرگ دو پا لازم و متعین است ظاهر این
است که بگذاردن این دو انگشت امتثال حاصل شود خواه سر این دو انگشت بوده باشد یا ظاهر
ان یا باطن ان یا هر یک از سه بنحوی که بوده باشد اجزا میتوان نمود عفا الله عنه در این مقام ظاهر
نیست مگر صاحب موجز که حکم نموده است بتعیین ظهر ابهامین در وضع و اسماء ابهامین و بطن ابهامین
تعبیر نکرده است و ان ضعیف است بلکه مصرح به در کلام شهید ثانی حکم باحوطیه وضع رءوس ابهامین
است مخفی نماند از انچه مذکور شد ظاهر شد انکه استیعاب ابهامین در وضع لازم نبوده باشد
بلکه استیعاب ممکن نیست مگر انکه مراد استیعاب ظهر ابهامین یا بطن ان بوده باشد بلکه ظاهر
این است که افضل استیعاب در وضع در انجام از نیز استیعاب ثابت نیست بلکه ظاهر ان

سجده حاما فضیلت غیر استحباب است نظر بانکه مصرح به در آن نیست که جناب حضرت امام جعفر صادق ع
در مقام تعلیم انامل ابهامین را کذارده بودند بر زمین در حال سجود انامل جمع انمله است انمله
سر انگشت است و کلام حماد در این باب بصیغه جمع مساعد است مجملا مصرح به در کلمات اصحاب
کفایه مسمی است در ابهام بلکه ظاهر از جماعت از فقها در این مقام دعوی اتفاق است در
در این باب بحصل کلام در این مقام آن است که ابهامین در این مقام متعین است اجزاء بوضع راس
ابهامین و بطن انها و ظاهر ان هم میتوان نمود و بعضا از ابهامین با تمکن بوضع غیر ابهامین که سایر
اصابع رجلین بوده باشد جایز نیست کلا اشکالیکه هست در صورت تعذر از وضع ابهامین
است کلا فیما با احدهما یا وضع سایر انگشتان در بالا لازم است در صورت تعذر از وضع
هر دو باعتبار انقطاع ابهامین یا باعتبار مرض و غیره که مانع از وضع انها بوده باشد بر زمین
یا نه و همچنین در صورت تعذر از وضع احد ابهامین و تمکن از وضع دیگری ایا بدل غیر معقد
در وضع سایر انگشتان از همان پا لازم است یا نه مصرح به در کلمات جماعتی از اصحاب وجوب
است و این خالی از قوة نیست مجملا اجزای اکتفا بمسمی در ابهامین محل تامل نیست ظاهر این است
که چنین بوده باشد حال در کفین پس جواز اکتفا بمسمی در کفین نیز محل تامل است صحیحه زراره
که فرموده و ابسطهما على الارض بسطا مجملا با عطف است و همچنین است حال در کفایه مسمی
در رکبتین اگرچه اینمطلب در رکبتین چندان ثمره ندارد نظر بانکه فرض مسمی و غیره در آن خالی
از تکلف نیست مجملا اکتفا بمسمی در اعضای سته مذکوره محل تامل نیست بلکه انچه از عبارات
ظاهر میشود انتفاء خلاف در مسئله و لکن اشکالیکه هست در جبهه است نظر بانکه اختلاف کرده
اند فقها در اینکه حکم او مثل اعضاء سته مذکوره است پس اکتفا میشود در جبهه نیز
بمسمی یا نه قول مشهور ما بین اصحاب است و عدم جواز اجزاست بکمتر از درهم یعنی لازم است
تقدیر درهم از جبهه را بر اعضا بگذارد محل سجده اجزاء یا اقل از این مقدار جایز نیست و این قول
مختار شیخ صدوق است در فقیه و شیخ شهید است در کتاب ذکری و در دروس مثل ثانی است
لکن در صورت عذر مثل انکه علتی در جبهه او بوده باشد در این صورت هرگاه مقدار درهم از جبهه
را برساند بنهج کفایت حکم کند پس در صورت انتفا عذر اجزاء بان نمیتوان نمود و این قول
انها بس است در کتاب سرائر مختار ابن جنید است با بمقدار درهم و لیس و راس انمله یعنی سر
انگشت و این ظاهر میشود از مرحوم شیخ شهید در بیان و شلیا بن قول ظاهر میشود از مرحوم محقق الاردبیلی

در کلمه

۱۹۴

در کافی نظر بانکه ذکر نموده اند از اجلاء مسئله مکر صحیحی را که مشتمل است بر تخییر ما بین انف
درهم و راس انمله مختار در مسئله قول اول است و ما از اقوال ضعیف است مستند انها
مجمل و بر تقدیر است نه بانکه واجب است وضع اعضاء سجده مذکوره عضوی بوده باشد که اعتماد
مکلف بهمه انها بوده باشد و بعبارة اخری واجب است در حال سجود ثقل بدن خود را واقع
سازد بهمه مساجد چنانچه مقتضای طبیعت انسان نیز همینست که واقع شود بر محل حامل ثقل
از جمیع اجزاء ان محل نمیشود بلی هرگاه بسبب معلوم نفس ثقل را بیک طرف بیندازد و بجای
مخصوص لکن تسویه ما بین مساجد لازم نیست پس هرگاه اعتماد نسبت به بعض اعضا زیاده
از شود نسبت به بعضی با کی نیست بلکه نسبت بمحل جبهه راجح است چنانچه بیان خواهد شد
ان شاء الله دوم از شش چیزیکه واجب است در حال سجود نماز اعلان از سجده ان است
که وضع جبهه نماید بچیزی که سجده بر ان صحیح بوده باشد و تحقیق مایصح السجود علیه بتفصیل تمام
در فصل ششم از مقصودیکه در بیان مقدمات نماز بود مذکور شد کسیکه خواهد مطلع بحقیقت
حال شود باید رجوع نماید بان بحث حاجد در این مقام ان است که واجب است در حال سجود
پیشانی را بگذارد بر چیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد مخفی نماند که انچه در رساله مذکوره
شد معلوم شد که وضع همه پیشانی لازم نیست بلکه بنا بر مختار و مشهور ما بین اقوال
اینجا لازم هست وضع جزئی از جزئیات پیشانی است بر انچه لا مخصوص بقدر چهار یک درهم در مسئله
مقدر لازم نزد صاحب این قول همان است که ما مذکور شد و است مخفی نماند که تخصیص وجوب بجبهه
بجهة انتفاء ان است نسبت با اعضاء سته باقیه پس رعایت مایصح السجود علیه در محل کفین
و رکبتین و ابهامی الرجلین لازم نیست و این محل وفاق است اشکالیکه در این مطلب ان است نسبت
بکفین احتیاط است مسلم است پس مستحب است که وضع یدین نماید بمایصح علیه السجود
و اما نسبت برکبتین و ابهامی الرجلین پس بمقتضای مرحوم شیخ در مبسوط و ابن ادریس در سرائر
و شیخ شهید در دروس استحباب ان است حاصل کلام انها اند پس ان است باکی نیست در
مستوی بودن اعضاء سجده غیر از جبهه و در وضع انها بر چیزیکه سجده بر ان جایز نبوده باشد و اگر
چه مکشوف بودن انها و وضع انها بر مایصح السجود علیه افضل است مختار ما اعضا نسبت بکف مکشوف
بودن بکفین و وضع انها بر مایصح السجود علیه راجح نیست و این ظاهر میشود از اکثر اصحاب بلکه کشف
رکبتین علاوه بر عدم ملائمه بمحاسن اداب ممکن است که کشف شود منافی با احتیاط است نظر باختلاف

ما جز مقدار دفع بعض عورت این ایراد وارد شد بر آنکه عورت عورتیکه واجبست ستر آن در نماز
عبارتست از ناف تا زانو نقل کرده اند از ابی الصلاح که عضو عورت فرموده اند
از ناف تا نصف ساق و کلام ابن حمزه در کافی اگرچه مطابق با این کلام نیست لکن کفایت
می نماید در حکم برجحان ستر بکیفیت مرجوحه کشف آن قال فی الکافی عورة الرجل من سرته
الی رکبتیه و لا یمکن ستر ذلک فی الصلوة الا للشائن من السرة الی نصف الساق ابیح ستر ها و حال
الرکوع و این کلام صریح است در آنکه عضو عورت در نزد این بزرگوار همان عضویست که
منسوب بابن البراج است لکن حکم بلزوم ستر فرموده تا نصف ساق من باب المقدمه و علی ای حال
کلام این دو بزرگوار کفایت میکند در حکم بمرجوحیت کشف رکبتین مطلقا یا در خصوص حال سجود
بل حدیث ثقة الاسلام در کتاب دعائم الاسلام که در حاشیه مذکور است حاصل مضمون آن این است
هرگاه نماز گذار شود باید ... بپرده بالاتر نیاید و دو زانوی خود را و دو ذراع خود را
بپوشاند الخ ... و هم چنین سینه خود را بپوشاند بزمین ان وقت حاجت خود را
اندکی شاید ... مسئلت نماید در حال سجود براین حدیث اگرچه دلالت دارد بر رجحان
کشف رکبتین در حال سجود لکن ظاهر سیاق آن در غیر سجود نماز است و این محل کلام در این
مقام نیست و اما الکشتان پس اگرچه بمقتضای کلام محقق در بعض و علامه در نهایة الاحکام
و منتهی و تذکره محل حکم بعدم رجحان کشف بعض الخات بربار یصح السجود علیه لکن حکم برجحان روی
نیست نظر بعموم التعلیل فی قوله ... ضعوا الیدین حیث تضعوا الوجه فانهما یسجدان کما یسجد الوجه
و عموم فتوی ... مبسوط و سرایر و درس باینکه مکشوف بودن ابهامین را بعض افاضل زمین
اولی بوده باشد از غیر آن بنابر آنکه مناسب در این مقام بیان حال سجود بر عضویست پس میگوییم
در صورتیکه مالایصح السجود علیه بوده باشد حکم آن معلوم ... بیان نیست که سجده بر آن در
حالت اختیار جایز نیست کلا بلکه هست در مواضعی که مایصح السجود علیه بوده باشد میگوییم این
بدو طریق منقسم میشود بلند قسم اول آنست که آن سجود منفصل و جدا است از جبهه بنحویکه در حال
سجود جبهه را بر آن میگذارد این قسم صحیح و طیب است و دور نیست که محل خلاف بوده باشد اگرچه
جماعتی از علما ان خلاف استفاده خلاف نموده اند لکن چنین نیست خلافی و جدا ان ... در مطلع
الانظار بیان نموده ایم و قسم ثانی مجموع آنست که ملاصق بجبهه بوده بنحویکه است که بجبهه چسبیده
است مثل آنکه مهر را داخل ... ما بین جبهه و کلاه بنحویکه در حال قیام و غیره ملاصق باشد به

بر پیشانی بنحویکه حالت سجده از حیث موضوع بودن بر جبهه مثل حالت قیام بوده باشد اینقسم ظاهر
این است که در حال اختیار جایز نبوده باشد [illegible] سیم از امور سته واجبه در سجود آنست که ما
بوده باشد محل جبهه با محل موقف با ملتزم ... بوده باشد تفصیل آن و پس از این تحقیق میشود معنی
شدن مصا تا باین حد پس اعضاء واجبات من باب المقدمه و معنیش ... در تعبیر ... در این مقام مخفی
است که حاصل آن این است سیم از جمله واجبات سجود معنی شدن است از برای سجود تا آنکه
صادق شود موضع جبهه او با موقف ... عقبی قیام مقتضی این است که گفته شود اعضای هفتگانه
رکوع منصوص بیکدیگر صورت نشود ... اول آنست که معنی میشود بقصد سجود بعد از ... آنست
که معنی میشود از برای صفی سجود کذلک مثل آنکه معنی شد بقصد کشیدن عقب ... بجهت برداشتن
چیزی از زمین سیم آنست که معنی میشود بقصد او و هم بقصد سجود دوم بقصد الخ چیزی
چهارم آنست که خارج از اقسام ثلثه مذکوره باشد مثل آنکه افتاد بزمین ... اشتکی
در صحت قسم اول شبهه نیست و اما قسم ثانی پس مقتضای کلام جمعی محققین در شرح و علامه در نهایة
الاحکام و تذکره ... کلام شهید در ذکری و درس و صاحب مجمع الفائده مراحل
است بلکه صحیح است از جمله الفاظ اطلاقات نماز است ... لکن بعضی خلاف آنست
نظیر مقام مقتضی این است که گفته شود ... بیان شد سجود عبارت از وضع جبهه است بر زمین
پس مقصود بالذات از امر متوجه بسجود همان وضع جبهه است بر زمین و اعضاء مطلوبست
من باب المقدمه بجهت توصل بوضع جبهه بر زمین پس هرگاه کسی از حال قیام معنی شد بقصد سجود
و سجده را محل آورد ... شخص محل آورده است هم مطلوب بالتبع هم مطلوب بالذات
را و اما هرگاه شخص معنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهت اخذ چیزی از زمین و در این صورت اگرچه
مطلوب بالتبع را محل نیاورده است لکن مع ذلک ممکن است که گفته شود باینکه شخص لازم نیست
که برخیزد تا ثانیا معنی شود بقصد سجود نظر باینکه معلوم است که معنی شد بقصد دیگر اعضاء باقی ماند
بر وصف مطلوبیت پس فرق ما بین صور ما بین آنست در صورتیکه معنی شد بقصد سجود هم مطلوب
بالتبع هم مطلوب بالذات هر دو را محل آورده و اما هرگاه معنی شد لکن نه بقصد سجود در این
صورت اگرچه مطلوب بالتبع را محل نیاورده است لکن محل آورده است چیزی را که مسقط مطلوب
بالتبع است پس لازم نیست برخیزد و ثانیا معنی شود بقصد سجود نظر باینکه اعضا مطلوب بوده
بجهت توصل بسجود نه بالذات پس حاصل شد از اعضاء را که محل آورده نه بقصد سجود همان مقدار از وصف

مطلوبیت در آن حال خارج شد پس هر دو بان جهة تلافی لازم نیست و فرقی نیست در این باب جائی اگر
مخفی شود بقصد چیزی بانه مثل آنکه افتاده در این وقت نیز سکونی لازم نیست باشد بعد از آن
مخفی شدن بقصد سجود آن را که مذکور شد بلکه بر کامن حکم افتاده بکه جبهه او محل
سجود دارد شد مطلقا مقصد سجود نداشته در این صورت باید وضع جبهه بر ارض عوادی
مطلوب اکتفا نموده اند بنود بلکه لازم است رفع راس نموده بعد بکه بعد از آن صادق باشد که
وضع جبهه بجهة سجود نموده فی نفسه نظر بآنکه سجود بلکه مطلوب بالذات عبارت است از وضع
جبهه بر ارض و آنست حاصل نشود از امر متوجه بسجود مگر آنکه وضع جبهه نماید بقصد سجود
بخلاف انحناء از قیام که مطلوبیت بجهة توصل بسجود و این خلاف رکوع است نظر بآنکه در
سابق بیان شد که رکوع در شریعت عبارت است از انحناء مخصوص پس هرگاه مخفی شد نه بقصد
رکوع اجزاء بآن نمیتوان نمود نظر بآنکه مطلوبیت آن ذاتی است نه توصلی پس هرگاه مخفی
شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهة رکوع بلکه بجهة اخذ چیزی از زمین در این صورت اجزاء
بآن نمیتوان نمود بلکه لازم است راست شود بعد از آن بقصد رکوع مخفی شود و توهم نشود
که این موجب زیادتی رکن میشود پس مبطل نماز خواهد بود نظر بآنکه آنچه بعمل آورده
بقصد رکوع شرعی نبوده زیادتی انحناء مطلق موجب بطلان نمیشود مخفی نماند بنابر آنچه
در سجود مذکور شد در صورتیکه انحناء بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهة غیر سجود بوده باشد
یا نه بجهة سجود و نه بجهة غیر سجود بوده باشد مثل آنکه افتاده باشد در هر دو صورت
جائز است بهمان حالت که هست سجود رفته اتمام عمل نماید کلامیکه در این مقام هست این
است که اجماعات باشند بعد از آن بقصد سجود مخفی شود ظاهر اینست که جائز بوده باشد
پس اقتصار در هیچ یک از خفی ببه طرفی حکم خواهد بود و این نزد خلاف صحیح است که بنا
بر مختار اجزاء بهمان حالت نمیتوان نمود بعود بقیام واجب نخواهد بود بخلاف بنابر قول اول
بلکه مصرح به از جمله عبارات مثل تذکره و نهایة الاحکام بطلان نماز است مطلقا اگرچه عود بقیام
نماید اگرچه دور نیست که مراد در صورت اجزاء بوده باشد و ممکن است که حکم شود به عدم جواز
اجزاء مطلقا نه باعتبار مدخلیت انحناء در ماهیت سجود بلکه باختلال افعال نماز بحسب نظم و ترتیب
متعارف و ان متحقق است که بعد از قیام مخفی شده باشد بقصد آن پس سجود نماز بطریق کیفیت
نمیکنند حصول امتثال اجمالا و دلیلیکه دلالت کند بر آنکه وضع جبهه بهر که بوده باشد حاصل است

بلکیم

نخواهیم بلکه اطلاق ثابت است و اطلاق منصرف میشود بنحو معهود متعارف و آن نحو همانست که مذکور شد
و این خیالی است متین و کلمات فقهاء قدس سرهم در این مقام که واجب است مخفی شود بقصد سجود دور نیست
که اشاره بوده باشد بهمین مطلب و ظاهر این است مراد مصحح علامه در تذکره و نهایة الاحکام در حکم
به بطلان باعتبار لزوم تغییر در هیئت مطلوبه همین معنی بوده باشد قال فی التذکره یجب ان لا یقصد
بهویه غیر السجود فلو سقط لا للسجود لم یجزیه الا ان یعید بطلان الصلوة لو جعلها ثانیا و لا یجب
تغییر الهیئة الصلوة و فی نهایة الاحکام و لا یجب ان یقصد بهویه غیر السجود فلو سقط لا له لم یجز
و الاقرب البطلان لانه تغییر لهیئة الصلوة و این قول قوی است لکن بطلان در صورت اجزاء
بآن و عدم عود بقیام بجهة انحناء بجهة سجود است و اما هرگاه عود نماید بقیام و بعد از آن مخفی
شود بجهة سجود نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورتی است که مخفی شدن بقصد غیر
سجود باشد که داخل انحناء نداشته باشد و اما هرگاه مخفی شده باشد بقصد سجود و غیر سجود هر دو
نیست که اجزاء بآن نتوان نمود بلکه عود بقیام در این صورت مشکل است و احتیاط در اعاده
بعد از اتمام بهمان حالت است بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوئیم لازم است که مخفی شود بقصد
سجود بحدیکه محل سجود او مساوی باشد با محل وقوف او بوده باشد یا محل سجود ارفع بوده باشد از محل
وقوف بمقدار لبنه اما مساوات پس محل کلام نیست و اما ارفعیت محل جبهه از موقف بمقدار
لبنه پس آن مشهور و مصرح است مطلب محل بحث چیزی است که محل بحث نماند در صورت ارفعیت محل
جبهه از موقف بمقدار لبنه باکثر بعدم عدم صحت نماز است در صورت ارفعیت محل جبهه از محل وقوف
بمقدار زیاده بر این قدر مطلب دوم محل وقوف نماز بین فقهاء است و اما ارفعیت محل نماند در صورت
ارفعیت محل جبهه بمقدار لبنه پس آن مشهور معروف ما بین فقهاست بلکه خلافی در این خلاف نیست
مگر آنچه ظاهر میشود از کلام محکی از ابن الجنید که اعتبار نموده مساوات را در حال اختیار و تجویز
نموده ارتفاع بمقدار چهار انگشت مضموم را در حالت اضطرار لکن شبهه در ضعف و شذوذ آن
نیست بعلاوه آنکه تحدید در حالت ضرورت باعتبار بمعنی است اجماعا و محض بحث نماند در حالت
اختیار اینست که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد باکثر از مقدار لبنه و این متحقق میشود
در ضمن چهار صورت اول آنست که ارفع نبوده باشد از محل قدم بمقدار لبنه دوم آنست که ارفع بوده
از آن بکمتر از مقدار لبنه سیم آنست که محل جبهه با محل قدم مساوی بوده باشد چهارم آنست که محل
جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم ظاهر اینست که جواز در هر یک از اقسام اربعه ثابت بلکه بی اشکال

سلامتیکه در این مقام هست این است که آیا مراد از انخفاض مثل مراد از ارتفاع است پس اخفض بودن محل سجود
از محل قدم جایز است بقدر لبنه و کمتر و نه زیادتر یا چیز دیگر است در انخفاض نیست ظاهر ثانی است اگر
چه احتیاط در اول است نظر باینکه مرحوم شیخ شهید تفرقه ما بین ارتفاع و انخفاض نکرده‌اند شاید الله
وضع فرموده در اکثر از مقدار لبنه در هر دو مقام و جماعتی از جمله بعد از آن مرحوم با ایشان موافقت
نموده‌اند بدانکه مناسب این است که تنبیه شود در این مقام بر اینکه چنانچه مساوات افضل از
ارتفاع است افضل از انخفاض هم هست یا چیز دیگر بلکه مساوات با انخفاض است در فضیلت
دکالمسئله محل خلاف ما بین فقها است ظاهر اولی است پس مساوات افضل است مطلقا اگرچه
بالاضافه با انخفاض بوده باشد لکن ظاهر این است که انخفاض افضل از ارتفاع بوده باشد
اگرچه مرجوح بوده باشد بالاضافه عبارات قال شیخنا الشهید فی البیان فی بیان المستحبات
هنا الفظ و مساوات مسجده لموقفه او نقصه بالا بمعتن لبنه انتهی و هو محتمل لمساوات الانخفاض
للمساوات و موجیته عنه لکن مع رجحانه عن الارتفاع ثم تضعیف لک لا الآن بدانکه مناسب این
است که در این مقام تنبیه شود بر چند مطلب اول آنکه این است که بیان شود مقدار لبنه که مناط
در جواز نیست وجوداً و عدماً پس میگوییم مذکور شد از فقها محل جبهه از محل قدم مقدار لبنه جایز
است و علاوه بر آن جایز نیست پس لامحاله باید مقدار لبنه معین بوده باشد با ارتفاع
از آن مقدار که تجاوز عنه حکم شود بعدم جواز در صورت عدم تجاوز حکم شود بجواز آنچه که مقدار
معین در واقع نبوده باشد بلکه هر لبنه که بوده باشد مناط نتواند شد لازم می‌آید مقدار
ارتفاع در سجود لبنه شخصی جایز بوده باشد در سجود دیگر لبنه بهمان شخص جایز
نبوده باشد و هکذا این بین البطلان است و چنانکه شد بیک در احتیاط وارده از ائمه اطهار علیهم
نبوده‌ایم و ظاهر این است که نبوده باشد پس میگوییم مناط در این لبنه معهود در زمان صدور
احتیاط خواهد بود اطلاق لبنه در نص منصرف بآن میتواند بود و کلام جماعتی از اعاظم مؤید
مقدار ارتفاع چهار انگشت مضمومه بنابراینکه هر گاه محل جبهه ارفع بوده باشد از محل قدم بمقدار ارتفاع
چهار انگشت مضمومه جایز خواهد بود و اگر زیادتر بوده باشد جایز نخواهد بود و لذا این داده است
که مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه منوض ذکر لبنه شده است بلکه مناط در جواز و عدم مقدار ارتفاع چهار اصابع
مضمومه مقطا فرموده است مطلب ثانی آن است که آیا حکم مذکور که عبارت از عدم جواز ارتفاع
مسجد از موقف باکثر از مقدار لبنه بوده باشد مختص است بمحل جبهه پس از غیر مواضع اعضا باید

197

ان موقف علاوه بر این مقدار جایز خواهد بود یا اختصاص بجبهه ثابت نیست بلکه لیسا از اعضا
نیز چنین است در این خلاف فاحش است مقول اول که عدم اختصاص بجبهه است پس چنانچه این حکم
معتبر در محل جبهات مخرج در محل سایر اعضا نیز هست پس محل کفین نیز مثلا جایز نیست
ارفع از محل موقف باکثر از لبنه بوده باشد و این قول را شیخ شهید در دروس اختیار فرموده
و شهید ثانی در شرح الفیه با ایشان موافقت نموده و قول ثانی مثل این است در مقاصد
انخفاض اعالی و ابن فهد مرحوم علامه است در نهایة الاحکام توضیح مطلب مقتضی این است
که ذکر عبارات آن مرحوم شود بعد از آن توضیح آن تا مطلب مفهوم شود پس میگوییم قال فی النهایة
الاحکام یجب تساوی الاعالی و الاسافل او انخفاض الاعالی و اذا این عبارت است
کار عضای مسجد که واجب است در حال سجود مکلف افعال را بکند از دو نفر مثلا بجبهه آنها
اعالی است مثل جبهه و یدین و بعضی اسافل مثل رکبتین و ابهامین مقصود از این عبارت این
است که مواضع اعضای اعالی مساوی بوده باشد با مواضع اعضای اسافل یا اینکه مواضع
اعالی اخفض بوده باشد از مواضع اسافل پس اختلاف در مواضع اعالی و اسافل در صورت
انخفاض اعالی نیست و اما در غیر حالت انخفاض مطلق است پس معتبر مساوات محال هم است
در غیر حالت انخفاض اعالی و در اوایل از مساوات چنانچه از کلام آن مرحوم ظاهر میشود این
است از مساوات و اختلاف بقدر لبنه پس مراد این است جایز نیست محال اعضای علیه
اگرچه محال کفین بوده باشد ارفع بوده باشد از محل قدمین باکثر از مقدار لبنه و هم چنین
محل رکبتین ثالث اقوال اعتبار این حکم است در محل جبهه نسبت بموقف و عدم اعتبار این است
در محال اعضای دیگر و این ظاهر میشود از اکثر فقها نظر باینکه تصریح باعتبار این فرموده‌اند
در جبهه نسبت بموقف و متعرض غیر جبهه نشده‌اند و این دلیل بر عدم اعتبار آن است بلکه
اعتبار لامحالة تنبیه بر این فرموده باشد چنانچه تنبیه فرموده‌اند در جبهه مختار قول
ثالث است و لکن احتیاط در رعایت است مطلب سیم در بیان اینکه آیا حکم مذکور که عبارت است
از عدم جواز از نقب محل جبهه بوده باشد از موقف باکثر از مقدار لبنه آیا مختص است بعلو تمام
مثل بلندی که در دیوار با موضع خشت می‌بوده باشد یا ثابت است در محل منحدره
یا نه مثل اینکه در زمین شیب و بلندی بوده است محل وقوف شیب است و جبهه در واقع سرازیر
در موضع مرتفع واقع شده محل جبهه ارفع از محل وقوف باشد باکثر از مقدار لبنه مستفاد از کلمات

لیبائی نعم است و این مضمون روایت در کلام ابن الجنید و ذکری موجود و در روض الجنان و مقاصد العلیه
و مسالک و مدارک و این مختار است لکن باین تفصیل که اگر موضع قدم اخفض بوده باشد و مسجد
ارفع از قدم محل سجود باکثر از مقدار لبنه جائز نیست خواه در ارض منحدره بوده باشد یا علی
قائم معتدل و اما عکس این یعنی محل جبهه اخفض بوده باشد از محل قدم پس ظاهر این است که مخفیه
مستحب از موقف در ارض منحدره منحنی بوده اگرچه علاوه از مقدار لبنه بوده باشد لکن حسن
احتیاط در اعتدال بودن ظاهر است **مطلب چهارم** این است هرگاه جبهه واقع شد بر موضع مرتفعیکه
ارتفاع آن علاوه از مقدار لبنه بوده باشد در این صورت اگر ممکن از کشیدن جبهه بموضع
مساوات با موقف که بقدر لبنه متجاوز نبوده باشد نباشد رفع جبهه ضعیف است و اما هرگاه
ممکن از کشیدن جبهه بوده باشد محل جواز اختلاف کرده اند و در این فقها بسه قول اول
تعیین جر جبهه است بموضع جواز و عدم جواز رفع آن است و این قول شیخ طائفه است در
استبصار و محقق است در معتبر و صاحب مدارک در مدارک دوم تعیین رفع و عدم جواز جر است
و این قول مرحوم علامه است در تذکره و شیخ شهید است در کتاب ذکری و بیان و دروس سوم
تخییر مابین جر و رفع است پس مکلف در این حالت مخیر است مابین آنکه رفع جبهه نماید و وضع
نماید بمحل معتدل یا بکشد جبهه را بمحل معتدل و این مختار علامه است در منتهی و نهایة الاحکام
و مختار محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در روض الجنان مختار ...
ثالث است لکن بالاحتیاط جر اولی است از رفع بلکه مناسب در این مقام این است که بپاشی ... با ماء
محل جبهه با موقف یا ارتفاع از مقدار لبنه را مدخلیت در تحقق ماهیت سجده نیست بنابراین
هرگاه جبهه را گذارد بر محلیکه ارتفاع آن علاوه بر مقدار لبنه بوده باشد سجده محقق شده
خواهد بود با خبر چنین نیست بلکه بموضع جبهه اگرچه بر مرتفعیکه ارتفاع او اکثر از مقدار لبنه بوده
باشد سجده محقق خواهد بود لکن اجزا باین در نماز نخواهد بود که ملاحظه فقها در این مختلف
مرجح تذکره و نهایة الاحکام و ذکری و جامع المقاصد و روض الجنان اول است و مرجح شیخ
الطائفه و استبصار ثانی است و این قول اقوی است لیس ظاهر این است بوضع جبهه اگرچه بر مرتفعیکه
ارتفاع او اکثر از مقدار لبنه بوده باشد سجده محقق است و مساوات محل جبهه با موقف مثلا از
واجبات و احیات سجود صلوة است و لفظ ظاهر این است در سجود شکر و سجده تلاوت اجزا
بان سجده میتوان نمود و شبهه زیادتی سجده در نماز در صورت رفع راس پس باید نماز باطل باشد

ملفوظ است

ملفوظ است باینکه زیادتی سجده ایکه موجب بطلان نماز میشود آن سجده است که مستجمع شرائط صحت
بوده باشد و در این حال اگرچه سجده محقق شده است لکن سجده که مستجمع شرائط صحت بوده باشد
نیست و سجده ایکه مستجمع شرائط صحت آن است که محل جبهه مساوی با موقف بوده باشد یا
ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه اشکال اینکه در این مقام آن این است هرگاه مساوات محل
جبهه با ارتفاع از مقدار لبنه را مدخلیت در ماهیت سجده نباشد و ماهیت سجده با ارتفاع اکثر
از آن شده محقق شود و زیادتی سجده که موجب بطلان نماز شود سجده باشد که محل جبهه
مساوی با موقف باشد یا ارفع از آن بمقدار لبنه پس میبایست حکم شود بجواز سجده
تلاوت در نماز بشرط اینکه محل جبهه ارفع باشد از موقف باکثر از مقدار لبنه و حال آنکه احدی
از علما باین کلام نموده بلکه بعنوان اطلاق فتوی داده اند بعدم جواز سجده تلاوت در
نماز و هم چنین حکم به بطلان نماز بان سجده پس از اینجا ظاهر میشود که مساوات محل جبهه یا ارتفاع
بمقدار معین را مدخلیت در تحقق ماهیت سجده است بر فرض عدم تسلیم این مقدمه باینکه
ماهیت سجده محقق میشود اگرچه ارتفاع محل جبهه علاوه از مقدار لبنه بوده باشد باید بگوییم
تحقق سجده در اثنای نماز موجب بطلان نماز میشود مطلقا ممکن است که جواب گفته شود
از این اشکال باین نحو که سجده ایکه موجب بطلان نماز است آن است که محل جبهه مساوی با موقف
بوده یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه و سجده ایکه چنین نیست موجب بطلان نیست مگر در
صورتیکه دلیلی که قائم مقام است بر بطلان و در سجده تلاوت چنین است نظر با جماع و ظاهر
نصوص بر اینکه سجده تلاوت موجب بطلان نماز است مطلقا و بغیر این دلیل بر بطلان
نماز [illegible] ملحوظ نیست تامل **مطلب پنجم** آن است بیان شد هرگاه جبهه واقع شد بمحلیکه
ارتفاع آن از موقف علاوه از مقدار لبنه بوده باشد لازم است رفع جبهه یا کشیدن آن بمحلیکه
معتدل بوده باشد و اما هرگاه واقع شود جبهه بمحلیکه ارتفاع آن بقدر لبنه یا کمتر بوده باشد لکن
نیست که اجزا بان میتوان نمود چنانچه دانسته شد رفع راس در این صورت بقصد وضع
جبهه بموضع مساوی با موقف جائز نیست بلکه موجب بطلان نماز میشود لکن جائز است
که جبهه را بکشد تا برساند بمحلیکه مساوی با موقف بوده باشد و این حکم مقطوع به در کلمات
بسیاری از اصحاب و منصوص است در اخبار ائمه اثنا عشر علیهم آلاف التحیة والسلام مخفی نماند که جبهه
بجهة تحصیل مساوات منصوص مشروط بر طریق اولی آن است که جر جبهه مستلزم انفصال جبهه از ارض

نشود بلکه جبهه پیوسته براس بالارض هست تا منتهی شود بجائیکه مساوی یا موقف بوده باشد و در صورت
که جبهه واقع شده باشد در مرتفع در ارض مخفضه و وهم آن است که جر جبهه بجهه تحصیل مساوات
مستلزم انفصال جبهه است از زمین مثلا اینکه جبهه واقع شود بر سنگ بلندی که بلندی او
مقدار لبنه فمادون بوده باشد در این صورت جر جبهه مستلزم این است که جبهه منفصل
از ارض شود تامل بسبحان جر در قسم اول نیست کلام که هست در قسم ثانی است نظر باستلزام
جر در آن انفصال جبهه را از ارض بایسب موهم شده در مجموع است نظر باینکه در سابق
بیان شد که حقیقه عبارت از رفع جبهه است از ارض لکن ظاهر این است که حکم که عبارت است از
استحباب جر در هر دو قسم ثابت بوده باشد بنا براین انفصالیکه ضرر دارد انفصالی است که
در ضمن رفع جبهه از محل جبهه بوده باشد نه انفصالی است که در ضمن خفض بوده باشد بجهه
تحصیل مساوات و لفظ جر اگر چه ظهوری دارد در قسم اول لکن فرض وقوع جبهه بجهه در نفی
دلیل اراده تعمیم است کما لا یخفی علی المتامل **مطلب ششم** در بیان این است هرگاه جبهه واقع شود
بمکانیکه مساوی یا موقف بوده باشد یا ارفع از آن بوده باشد بمقدار لبنه فمادون لکن
در هر دو حالت جبهه واقع شده باشد بر چیزیکه سجده بر آن جایز نبوده باشد و عالم بحقیقه
حال شده باشد مثل انتقال از ذکر واجب یا بعد از آن در این صورت عدم جواز اکتفا بهمان حالت
محل تشکیک نیست کلام که هست این است آیا لازم است که شخص در این حالت جبهه را
بکشد تا رساند بما یصح السجود علیه یا لازم است رفع جبهه نماید بعد از آن بگذارد بما یصح السجود علیه
یا اینکه مخیر است مابین هر یک از این دو امر که مذکور شد این محل اختلاف فقهاست لیکن قول ثالث
ظاهر نمیشود از جمع علامه در نهایة الاحکام جانب قول ثانی نیز ظاهر آن است ترجیح است در
تذکره و اول مختار شیخ شهید است در کتاب بیان و ذکری و محقق ثانی و شهید ثانی است
در جامع المقاصد و روض الجنان و صاحب مدارک است در مدارک و این مختار است که گفته اند
مخیر است مابین جر جبهه تا رساند بما یصح السجود علیه یا رساندن ما یصح السجود علیه را
بجبهه بلکه در نیست که رساندن ما یصح علیه سجود را بجبهه بر بعضی جهات اعتباریه
اوفق و اسد بوده باشد از بعضی مناقشات وارده مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی
بود که عالم شده بود بحقیقه حال قبل از اتیان بذکر واجب و اما هرگاه عالم شود بان بعد از اتیان بذکر
واجب خواه بعد از رفع راس از سجود بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت سجود صحیح و چیزی

براو نیست

۱۹۹

از بعد

براو نیست خصوصا هرگاه که علم بحقیقه حال بعد از رفع راس بوده باشد بلی هرگاه عالم شود بان در بحبوحه
فراغ از ذکر واجب و قبل از اتیان بذکر مستحب مستحب در حق او نیست که جبهه را بکشد تا رساند
بما یصح السجود علیه یا ما یصح السجود علیه را برساند بجبهه تحقیق این مباحث در مبحث ما یصح السجود علیه
شده است و آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم اینکه هرگاه عالم شود بحقیقه حال بعد از فراغ
بذکر واجب و قبل از فراغ از آن و در این صورت ظاهر این است آنچه را که اتیان نموده محکوم بصحت است
لازم است اتمام آن نماید بعد از رساندن ما یصح علیه السجود را بجبهه یا بالعکس لکن این در صورتی
است که طول نداشته باشد رساندن ما یصح السجود علیه را بجبهه یا بالعکس که موجب اختلال
نظم کلام شود و اما هرگاه طول داشته باشد که موجب اختلال نظم ذکر شود استیناف آن
بعد از اتصال ما یصح السجود علیه را بجبهه یا اتصال الجبهه را بان لازم است و این در صورتی است که
ممکن از اصلاح بر منوال بوده باشد و اما هرگاه ممکن از تحصیل نبوده باشد مگر بارتکاب
فعل منافی در این صورت اگر اینکه وسعت وقت بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما
یصح السجود علیه استیناف نماز نماید و اگر در ضیق وقت بوده باشد بنا بر تحقیق که قطع نماز و تحصیل
ما یصح السجود علیه موجب انقضاء وقت نماز شود در این صورت ظاهر این است که اعتبار ما یصح
السجود علیه ساقط است لکن بتفصیلیکه در مباحث ما یصح السجود علیه بیان شد مخفی نماند آنچه
مذکور شد در حق کسی بود که عالم بحقیقه حال بوده لکن با اعتقاد اینکه محل ما یصح السجود علیه است
وضع جبهه بر آن نموده بعد از عالم بحکم بوده لکن جاهل بموضع بود در این حال فساد اعتقاد او منکشف
شد و اما هرگاه عالم بموضع بود لکن جاهل بحکم چنانچه میداند که از چیزهاست مثلا لکن نمیداند
است که سجده بر فرش جایز نیست و در اثنای سجده عالم بحکم شد پس اگر این در غیر سجده اولی
بوده باشد نماز باطل است بنا بر آن لازم است و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد پس هرگاه
بعد از فراغ از ذکر واجب بوده باشد ظاهر این است که نماز او باطل بوده باشد و در نیست که
چنین بوده باشد اگر چه قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد و اما هرگاه در سجده اولی بوده باشد
لکن قبل از شروع بذکر واجب یا در وقت عالم بحکم شد در این صورت هرگاه اتصال ما یصح السجود
علیه بجبهه یا اتصال جبهه بآن ممکن بوده باشد نماید و دور نیست که حکم شود بصحت
نماز بحسب صادر و وقت ضیق بوده باشد و این شخص مقصر بود نقل نکرده باشد والله العالم
عجز از احکام **مطلب هفتم** در بیان حکم عجز از انحناء بیانکه هرگاه کسی متمکن از انحناء نبوده باشد

حتی بکه محل جبهه مساوی با موقف یا ارفع از ان بوده باشد بمقدار لبنه یا متمکن از اعضا هست حتی الجبهه
یا متمکن از ان نیست مطلقا و در صورت تمکن از اعضا یا متمکن است از وضع جبهه بما یصح السجود علیه یا نه
در صورت تمکن از اعضا مطلقا نیست یا متمکن است از ایما بسر یا نه و در صورت عدم تمکن از
ایما بسر یا متمکن است از ایما بچشم یا نه بعید در انحصار جمیع احتمالات است اول انست که مکلف
متمکن از اعضا بمقدار جبهه نیست لکن متمکن از اعضا و بالجمله هست حکم چنین متمکن از وضع جبهه
هست بر چیزیکه سجود بران صحیح است بعد از انحنا مقدور یا بکذاردن جبهه را بر موضع بلندیکه
سجده بر ان صحیح بوده باشد یا بمعونت بلند کردن ما یصح السجود علیه از انرا تا بان حدیکه بعد از انحنا
مقدور بر موضع جبهه نماید باید در صورت انحنا بقدر مقدور لازم و هم چنین وضع جبهه بعد از
انحنای مقدور و در این صورت عدول از انحنا مقدور با ایماء بسر یا بچشم جایز نیست قسم ثانی
مثل قسم اول است مگر انکه متمکن از وضع جبهه بما یصح السجود علیه نیست نه وضع جبهه بر موضع
مرتفع و نه رفع نمودن ما یصح السجود علیه ظاهر انست که در این صورت منحنی شدن بقدر مقدور
لازم نباشد بلکه جایز است که اجزاء نماید بایما براس منحنی نماید در قسم اول که متمکن از وضع جبهه
هست بر ما یصح السجود علیه بطریقیکه مذکور شد ظاهر اینست که لازم بوده باشد وضع اعضای
باقیه مثل یدین و ابهامین مثلا بر ارض اشکالیکه در این مقام هست اینست که هرگاه وضع جبهه بما
یصح السجود علیه موقوف بوده باشد بر انکه خود این شخص یا دیگران را بلند نماید تا جبهه را بر ان
بگذارد و این مستلزم اینست که وضع یدین بر ارض نشود الا بتعذر و در این صورت ترجیح با کدام است
و رفع یدین از وضع [illegible] نماید تا وضع جبهه بما یصح السجود علیه میسر شود یا رفع ید از وضع جبهه نماید بدیم
تا وضع ید محقق شود ظاهر اول است و اما در قسم ثانی که متمکن نیست از وضع جبهه بچیزیکه سجده
بر ان صحیح بوده باشد ایا لازم است وضع اعضای باقیه بر ارض معین نیست که باید واجب بوده باشد
پس لازم است که بعد از رکوع بنشیند بجهت وضع یدین و رکبتین بر ارض و بعد از ان ایما
براس نماید بجای سجود و در حال ایما وضع یدین و ابهامین و رکبتین نماید بر ارض قسم سیم
انست که متمکن از اعضا مطلقا نیست لکن متمکن از ایما براس هست حکم چنین مثل سیم است
مگر انکه متمکن از ایما براس نیست بلکه متمکن از ایما بعین است حکم در این دو قسم انست که در
اول ایما براس بجهت سجود متعین است چنانچه در ثانی ایما بعین لازم است و مکان وضع اعضای
باقیه چنانست که مذکور شد لکن ممکن است اشکال در حکم بوجوب ان شود بیان ان از نیست

در عجیل

مشتمل

در عجیل از نصوص مشتمله ایما ذکر کرده بلکه ایما بوضع اعضای باقیه نشده است حتی اخبار یکه
را به در صلوة الستاره است مثل صلوة عراة از خلو عاطبه در بعضی از انها مطلب و هم چنین
خلو کلمات اصحاب قدس الله ارواحهم از ان ظاهر میشود عدم اعتبار ان نیز و در این احکام مذکوره و نه در
سایر ابواب مثل انکه سجود در ان متعذر است مثل ایماء است لیس بالجبهه و هم المیسور لا یسقط بالمعسور
قائل این نیست که میسور این حکم خالف ایکم اصل لا از اند شد یا انکه انتقال فرض با ایما بدلیس یا
بعین بدل سجده است در صورت عدم از ان چنانچه در سجود ثابت است در رکوع نیز ثابت است
و تحقیق حال در ابدال ایما بدل هر واحد و مباحث جزئیات مفصلا مذکور شد کسیکه خواهد رجوع باینجا
نماید چهلم انا صورت مذکوره طمأنینه است در سجود بمقدار ذکر واجب تنقیح مرام در این مقام
مقتضی نقل کلام است در مقتضی صحیح ادله در تفسیر طمأنینه است بدانکه کلام در تفسیر طمأنینه اگرچه
در مباحث رکوع مذکور شد لکن مناسب در این مقام عود بان کلام است بر جهت تنبیه بعضی فوائد
پس میگوئیم سه احتمال در تفسیر طمأنینه قائم است اول انست که بگوئیم طمأنینه در حال ثبوت اعضا
مثل سجود عبارت است از وقوف بسکون اللسان در سجود بحیثیکه هر عضوی از اعضا او مستقر و ساکن
شود و این ظاهر میشود از بسیاری از اعاظم فقها قال فی المنتهی معنی الطمأنینة السکون حتی یرجع کل عضو
الی مستقره و ان قل پس مقتضی وجوب طمأنینه در سجود بمقدار ذکر واجب انست که جمیع اعضای
مکلف در حال اشتغال بذکر واجب ساکن و مستقر بوده باشد و هم چنین است حال در طمأنینه
در تکبیرة الاحرام و قرائة و رکوع و غیر انها و بعضی از ان است مراد از طمأنینه در سجود بمقدار ذکر واجب
انست که مکلف باقی باشد بر حالت سجود تا زمانیکه مشغول بذکر شده است تا ان زمان اگرچه
اعضاء جوارح مستقر و ساکن نبوده باشد و این معنی ظاهر میشود از جمله عبارات مثل عبارت [illegible]
علامه در [illegible] الاحکام حیث قال یجب الطمأنینة بقدر الذکر و کل ما نقص منها و اتباع الذکر مطمئنا
فلو شرع فیه قبل وصول الجبهة الی الارض او رفع قبل انتهائه بطل سجوده و مثله عبارته فی التذکرة و در زاد
و اخره عند علمائنا اجمع سیم انست که مراد از طمأنینه در سجود بمقدار ذکر واجب انست که مکلف
از حرکاتیکه [illegible] ازان مستقر و ساکن باشد بقدر عرف بگویند که انحصار در
انحرافات ساکن و مستقر است [illegible] صدقا یعنی مع تخفیف [illegible] کل الاعضاء مثل اصابع یدین
بلکه کل یدین [illegible] نیست لیس حرکت اصابع و یدین منافی با تحقق طمأنینه یا نیست در اول تفاسیر
مذکوره اخص [illegible] است چنانچه ثالث اعم از همه است نظر با انکه با اضطراب بدن مکلف باره انحنی

صادق است که الا انحنی و تفسیر ثالث اعم از اول است و اخص از ثانی و ظاهر آنست که مراد از طمانینه واجبه
در احوال صلوة خواه حال تکبیرة الاحرام باشد یا حال قرائت یا حال رکوع و بعد از رفع راس از رکوع
و حال سجود و بعد از رفع راس از سجده همین معنی است چنین تفسیر آنست پس استقرار سکون
جمیع اعضا و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب نخواهد بود همین قدر که عادت
متکلف ساکن است عرفا در آن حالت کفایت میکند ظاهرا و این مراد فقها است انار الله برهانهم
از طمانینه در احوال صلوة همین معنی است و مسامحه در تفسیر واقع شده است تحقیق حال در این
مقال مسطور در مطالع الانوار است **مبحث ثانیه** در بیان آنکه وجوب طمانینه بمعنی که مذکور شد
محل تامل است از حین شروع بذکر واجب تا فراغ از آن و این محل وفاقی است کلام مکرر در این
مقام هست اینست که آیا طمانینه از واجبات رکنیه است در این مقام و هم چنین در مباحث رکوع
یا از واجبات غیر رکنیه است و در این مقام هم چنین در مباحث رکوع یا از واجبات غیر رکنیه
است این محل اختلاف مابین فقها است ثمره خلاف ظاهر است نظر باینکه هرگاه از واجبات
رکنیه بوده باشد اخلال بآن اگرچه سهوا بوده باشد موجب بطلان نماز است و اگر از واجبات
غیر رکنیه بوده باشد اخلال بآن سهوا موجب بطلان نماز نیست مشهور مابین فقها آنست
و شیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب خلاف تصریح نموده برکنیت آن بلکه بر آن دعوی اجماع
نموده و این قول ظاهر میشود از کلام ابن جنید مرحوم شیخ در کتاب ذکری از ابن الجنید نقل نموده
مخالف قول مشهور است و در بنیت مراد مرحوم شیخ از رکن در این مقام رکن بمعنی مشهور بوده
باشد موید این آنست که در همان کتاب خلاف تصریح نموده بصلوات در تشهد و مع ذلک
تصریح نموده باینکه اخلال آن سهوا موجب بطلان نماز نیست قال فی الخلاف الصلوة علی النبی
فرض فی التشهد و رکن من ارکان الصلوة ثم قال من ترک التشهد و الصلوة علی النبی ناسیا قضی ذلک
بعد التسلیم و سجد سجدتی السهو و قال الشافعی یجب علیه قضاء الصلوة دلیلنا اجماع الفرقة ظاهر این
است خلاف که رکنیت طمانینه نموده آن نیز از این قبیل بوده باشد موید این مطلب حسنی جزایست
او که ادعای اجماع در مسئله نموده باآنکه این قول از شاذ ضعیفات دوم آنست در مقابل
این قول آن ابو حنیفه را ذکر نموده که حکم کرده است بعدم وجوب انتهی و ظاهر مرحوم آنست الطمانینة
فی الرکوع رکن من ارکان الصلوة و به قال الشافعی و قال ابو حنیفه الطمانینة غیر واجبة و لا یجب عنده الا انحنی
بقدر ما یقع علیه اسم رکوع دلیلنا اجماع الفرقة بتمامه آنست تصریح در همان کتاب خلاف نموده

بصلوات در تشهد و بر رفع راس از سجده حکم چنین بر رفع راس از رکوع و طمانینه در آن قال الا انه
فی السجود رکن و رفع الراس من السجود رکن و قال ایضا رفع الراس من الرکوع و الطمانینة فیه واجب رکن
معلوم است اراده معنی معروف از رکن در جمیع این مطالب بعید است و بر فرض تسلیم آنکه مراد معنی
معروف بوده باشد میگوئیم صحیح نیست بواسطه صحیحه زراره است که فرموده لا تعاد الصلوة
الا من خمسة الطهور و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود نظر باینکه حدیث حصر میفهمد
اعاده است بسبب اخلال عمدا و سهوا در غیر خمسه مذکوره پس با عدم اینها نماید و چو نخواهد بود
در بعض متن ... این جمله محکم کلام است پس معلوم الحسب آنست که طمانینه جلیه چیزی
نیست که اخلال بآن اگرچه سهوا بوده باشد موجب اعاده شود و هو المطلوب **مبحث سیم** تحقیق
آن است که سابق بیان شد طمانینه که واجب است طمانینه بمقدار ذکر واجب است نه اخص
بذکر واجب است تا فراغ از آن و این محل اشکال نیست کلام اینکه در این مقام هست آنست که آیا طمانینه
بمقدار ذکر مستحب هم لازم هست یا نه معلوم است وجوب شرعی که نخواهد بود کلام در وجوب شرطی
است یعنی با عدم طمانینه صحیح نیست و این دو احتمال دارد اول آن است طمانینه در ذکر مستحب
شرط صحت نماز است پس هرگاه اخلال بطمانینه در ذکر مستحب شود لازم می آید نماز محکوم به بطلان
شود نظر بانتفاء شرط صحت ثانی احتمال دیگر نیست نظر بانتفاء دلیل بر شرطیه بعلاوه کلمات
اصحاب طرا ناطق بر فساد این احتمال است نظر باینکه تنصیص نموده اند وجوب طمانینه بمقدار ذکر
واجب پس هرگاه اشتراط صحت نماز بطمانینه در ذکر مستحب در سجود و در رکوع ثابت بوده
عبارت ثبت بر آن نیز جاری مثل سایر شروطی که موقوف علیه صحت است نه قبیل واجبات
و شرع نبود و ... بطلان ظاهر است که این محل تامل نبوده باشد کلام مکرر هست اینست که طمانینه
در ذکر مستحب در رکوع و سجود آیا شرط صحت ذکر مستحب هست یا نه احتمالا مراد این است
نزد طمانینه در اوان اشتغال بذکر مستحب در رکوع و سجود اگرچه منافی بصحت صلوة نیست لکن
کلام در این است که آیا منافی بصحت آن ذکر هست لیس که یا اینکه تدارک ذکر مستحب در آن نبود
یا منافی بصحت ذکر مستحب نیست مقتضای اطلاق فتاوی اصحاب ثانی است و این معتقد کلمات
اصحاب است نظر باینکه تصریح نموده اند در هر یک از رکوع و سجود طمانینه که واجبست بمقدار ذکر واجب
و ظاهر این کلام اینست که هرگاه اخلال بطمانینه شود در ذکر مستحب این باعث خلل در ذکر مستحب
نشود بعلاوه بعض از عبارات تصریح شده باستحباب طمانینه در ذکر مستحب بعنوان تصریح بوجوب

ان در ذکر واجب قرائت قرآن و اطمینان واجب در قیام و کذلک در رکوع بقدر ما ینطق با ذکر الواجب..
و ما زاد علی ذلک مستحب الی غایة انچه که ممکن است کسی متمسک شود در انجام صحیح است
که ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده از سلیمان بن صالح از کاشف اسرار و مدقائق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال لا یقیم احدکم الصلوة و هو ماش و لا راکب و لا مضطجع الا ان یکون
مریضا و لیتمکن فی الاقامة کما یتمکن فی الصلوة فانه اذا اخذ فی الاقامة فهو فی صلوة بناء علی آنکه الظاهر منه
مؤنة کما یتمکن فی الصلوة اعتبار التمکن فی جمیع احوال الصلوة و لو کان فی اجزائها المستحبة کما لا یخفی
و ذکر الماشی و الراکب نموده و ان کان یوجب الوهن فی ارادة الظاهر من التمکن لاحتمال ان
یکون المراد منه خلاف الماشی و الراکب لکنه لیس علی نحو یوجب حمل اللفظ علی خلاف ظاهره ممکن
است جواب از این استدلال باین نحو که غایة انچه از این حدیث ظاهر میشود تشخیص موضوع
یعنی تمکن در حال اقامه میباید مثل تمکن در حال صلوة بوده باشد و اما حکم انکه بعنوان وجوب
یا استحباب پس ظاهرا مستفاد نمیشود علاوه آنکه حکم تمکن در احوال صلوة مختلف است در
افعال و اقوال واجبه بطریق وجوب شرطی است و این معنی در اقامه ممکن الاراده نیست بعد از انکه
مشخص شد تمکن در اقامه متصف بوصف وجوب شرعی نمیتواند شد امر دائر است ما بین
آنکه متصف بوصف وجوب شرطی بوده باشد یا استحباب اولیه حقیقیه چنانچه صحیح حمل
باول است که بر استحباب صحیح حمل بنمائیم اشد بعض اراده اعلام متحقق شده علی کلام
نیست نظر باینکه شرطیت تمکن در حال اقامه مستلزم شرطیت تمکن در جمیع احوال صلوة حتی
در اجزاء مستحبه نیست […] منتفی در ما نحن فیه و اما اگر رجحان ممکن است در آن […]
و اذ رجحان تمکن لا نمنع […] حیث ان عدم استلزام الخاص […] الاستدلال
لا سیما فی مقابلة الادلة المطلقة المثبتة للذکر فی احوال الرکوع و السجود و توضیح ان مقتضاها
ثانی الامتثال بالاتیان بالذکر علی ای نحو کان و لو مع عدم التمکن و الاطمینان پس حکم
بشرطیة طمأنینه در احوال اذکار مستحبه از این راه که مذکور شد ممکن نیست […] منتفی
است که باطمینان بوده باشد و لکن این با وجود اطلاق موجب حکم بتعیین نمیتواند شد
بنابراین هر گاه بعد از اتیان بذکر واجب در حالت اطمینان و سکون بدن شروع نماید بذکر مستحب
با عدم سکون بدن صحیح خواهد بود بجهة امتثال الامر و بذکر مستحب کرده خواهد بود خواه
در حالت اتیان نماید یا شروع بذکر مستحب نماید در حالت کون در کمال از اراده رکوع و فارغ

اخلال
شود انا نقول […] ان در هوی و صعود اتیان بذکر مستحب کرده خواهد بود یا
بطمانینه مستحبه لکن مخفی است انچه مذکور شد نظر بتحقیق مسئله است با الاضافه بدون
کرده معلوم است جزم در امور دینی مقتضی عدم اخلال بطمانینه است خواه در تسبیح مستحب بوده باشد
یا در صلوات بلکه در دعا اینکه مثلا از شروع بذکر ماثوره است در آن نیز اخلال نکند لکن انچه هم
در صورتی است که اتیان بدعا مذکور مستحب نماید در حال رکوع و اما هر گاه شروع بدعا نماید قبل
از طلوع بحد رکوع تا فارغ از ذکر مستحب شود و […] تجاوز از حد رکوع شرعی انتقال کلام خارج
خواهد بود بلکه با تمام دعا مذکور خواهد بود چنانچه در بحث رکوع بیان شد نیز از امور واجبه
در سجود ذکر است بدانکه ظاهر میشود از جماعت از اصحاب حکم ذکر در سجود حکم ذکر در رکوع است
از حیث خلاف در ما بین […] کما ذکرنا ظاهرا اینست که چنین نیست نظر باینکه از بعضی از اعاظم فقها
ظاهر میشود قول بتعیین تسبیح کبری یعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده در این مقام و حال انکه در رکوع قائل
شده اند بتخییر ما بین تسبیح کبری و سه تسبیح صغری و لا اله الا الله مثل مرحوم شیخ الطائفه در کتاب
نهایه بلکه دور نیست که گفته شود […] مطلب ظاهر میشود از ان بعد از کتاب مبسوط و مرحوم شیخ
مرحوم محقق در کتاب شرایع در بحث رکوع حکم نموده اند بتعیین تسبیح و در سجود از اجزاء اطلاق ذکر
نسبت بقبل داده و در سجود عکس نموده باین معنی اولا حکم نموده بوجوب ذکر که مستلزم اکتفا
بمطلق ذکر و ثانیا بتعیین تسبیح و […] داده فی الشرایع فی مباحث الرکوع فی مقام بیان الا
الواجب فیه ما هذا لفظه و اما التسبیح فیه و قیل یکفی الذکر و کان […] و قال
فی مباحث السجود […] بانه واجبات السجود ستة ما هذا لفظه کلام الرابع الذکر فیه و قیل یختص
بالتسبیح کما قلناه فی الرکوع و الفرق بین التعبیرین کما لا یخفی مقتضاهما ظاهر للمتأمل پس حکم باینکه
اختلاف در این مقام مثل اختلاف در مباحث رکوع است کما ذکرنا باین معنی که هر کس قائل بتعیین
تسبیح در انجا شده در انجا نیز قائل شده و هر کس منکر تعیین تسبیح است در انجا در این مقام نیز هست
و هم چنین در کیفیة تسبیح و ذکر صحیح نخواهد بود بجهة اختلاف در این مقام مثل حیث رکوع در این است
کما ان تسبیح در کیفیت معین است باز جمعی از اعاظم اصحاب قائل شده اند بتعیین تسبیح چنانچه
جامع […] قائل شده اند […] یعنی تسبیح صغری […] سه مرتبه و مرحوم الطائفه قائل شده
الله بجواز اکتفا […] که بوده باشد […] اکثر از متاخرین اصحاب و بعضی گرچه قائل شده اند
بعدم تعیین تسبیح لکن اکتفا بمطلق ذکر نموده و انکه حکم نموده بتسبیح و حکم نموده هر گاه تهلیل

تکبیر یا تکبیر بگوید یا صلوات بفرستد بعد تسبیح که کفایت میکند و این قول ظاهر مشهور است شیخ صدوق در کتاب
مجالس بکلی این را ذکر فرموده در ضمن امور یکه حکم فرموده بثبوت آنها در دین امامیه و هم چنین قائلند
بتعین تسبیح مفرد نیز شده اند بتسبیح طول چنانچه در مباحث رکوع مفصلاً بیان شده مختار
در تن در حق ان امام در سجود و مقام تعین تسبیح است و مکلف مخیر است مابین تسبیح کبری که سبحان
ربی الاعلی و بحمده است یا تسبیح صغری یعنی سبحان الله یا افضلیت و احوط کبری از سه صغری چنانچه در
رکوع بیان شد ششم آنکه امور واجبه مختلفه سجود رفع راس از آن است یعنی سر برداشتن از سجده
اشتراط سجده اولی بوده باشد یا تا بسر در نیک هست بعد از رفع راس از سجده اولی لازم است
جلوس بیس یا طمأنینه اگرچه قلیل بوده باشد بخلاف سجده ثانیه که رفع راس از جلوس لازم این
نیست چنانچه بیان خواهد شد و چون ظاهر این است که ثانیه سجده بعد رفع راس اولی اشتراط
سجده اولی بوده باشد با سجده ثانیه لهذا رفع راس از جمله امور واجبه در سجود گفتن بی جا است
مبحث سیم در بیان آداب سجود مستحبات آن است آن چنین چیزهاست اول تکبیر گفتن است در حال اراده
سجود با تکبیر دهر یکی از سجود ات صلوات دو تکبیر مستحب است اول در حال اراده سجود و دوم بعد از
رفع راس از آن پس در هر سجده چهار تکبیر مستحبات مستحب تکبیر اول اتیان است بعد آنکه اراده
سجود نمود در حال قیام اتیان بآن نماید بعد از فراغ از تکبیر مستحب شود از برای سجود و مستحب در
تکبیر ثالث که اتیان بآن نماید بعد آنکه رفع راس از سجده اولی نمود و متمکن بر جلوس شد و آنکه تکبیر ثالث
پس مستحبات اتیان بآن نماید در حال جلوس بعد از اراده سجود ثانی بعد از فراغ از تکبیر مستحب شود
و مستحب در تکبیر رابع آن است که اتیان نماید بآن مثل تکبیر ثانی یعنی بعد آنکه متمکن از جلوس بعد از رفع راس از
سجده ثانی شد اما استحباب تکبیرات مذکوره مشهور است بلکه ظاهر از جمعی از بعضی متعصب
ما هم وجوب است لیکن حق آنکه است از این ابی عقیل و ضعیف است و ظاهر اتیان هر که شروع
تکبیر اول در حال قیام نماید و فارغ از آن شود در حال انحنای لیست خواهد بود ولکن بعضی جرح چپ
لیست موافق در حال قیام و اما حکم در تکبیر دو تکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است یا بینچه هرگاه
شروع بتکبیر ثانی و ثالث و رابع نیز چنین است یا آنکه هرگاه شروع نماید در حین رفع راس از سجده
و فارغ شد از تکبیر در حال انتهای جلوس ثانی و رابع و سجده در تکبیر ثالث لیست خواهد بود لکن
باوصف هر جهت یا انصاف یا بینا نا اصل در حال جلوس یا غیر چنین نیست بلکه موظف اتیان بآن بعد
تکبیرات بعد از آنکه رفع راس از سجود نمود و متمکن از جلوس شد تمیم در توظیف مستحب است هر چند مستقر

اتیان بآن دو تکبیرات بعد از تمکن از جلوس و فی صحیحه حماد المشهوره ثم رفع راسه من السجود فلما استوی جالسا
قال الله اکبر و نظیر این اگرچه مذکور است در آن صحیحه در تکبیر اول که اتیان بآن در حال هوی بسجود لهذا
مذکور در صحیحه حماد محمول است بر رجحان ولکن در تکبیر ثانی معارض ظاهر این نیست تنقیح مقام مقتضی این
است که گفته شود کلمات فقها در افاده مرام در این مسئله مختلف است و حاصل اختلاف راجع میشود
بسه قول اول تعین اتیان بآن دو تکبیرات یعنی تکبیر ثانی و تکبیر رابع در حال تمکن از جلوس و ضم از ثانی
بابطال است مثل اتیان و این ظاهر مشهور از کلام شیخ صدوق در فقیه قال فی الفقیه ثم ارفع راسک
من السجود وانتصب قائما بعد ربیع منتصبا یعنی بعد از رفع راس از سجده دو دست خود را بسجده خود برکش بعد
از آنکه دو دست را نشستی از وقت دو دست را بلند کن بتکبیر از اینجهت است که بعضی رفع راس
از سجود دست را بلند کن اول دستها را بسجده بکش بعد از تمکن از جلوس از وقت دستها را بلند
کن و تکبیر بگو بعد قول این کلام الی آخره یعنی اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر رابع است بعد از تمکن از جلوس و رفع
از نقیض بالفاست مثل اتیان و این مطلب یعنی اتیان بتکبیر ثانی و تکبیر رابع بعد از تمکن از جلوس ظاهر
مشهور از کلام ابی الصلاح شاد و فی الکافی اذا رفع من السجدة جلس مطمئنا علی الیته جمیعا متورکا
علی فخذه الیسری ثم یکبر و یقول بعد التکبیر ما ذکرناه ثم یکبر و یسجد ثانیة کالاولی فاذا رفع راسه منها
جلس مطمئنا ثم یکبر ثم ینهض و هم چنین این مطلب ظاهر مشهور از ابن براج در مهذب در تکبیر ثانی
قال و یقول سبحان ربی الاعلی و بحمده مرة واحدة او ثلاثا او ما زاد علی ذلک کان افضل فاذا کمل التسبیح
رفع راسه ثم استوی جالسا و قال الله اکبر که گفتیم در تکبیر ثانی نظر باینکه کلام اثر محکم در تکبیر رابع ظاهر
است در اینکه تکبیر در حال رفع راس است ثم یکبر للسجدة الثانیة و یرفع یدیه جمیعا و یسجد و یفعل فی
سجوده کما فعل فی السجدة الاولی ثم یرفع راسه بالتکبیر و یجلس کما جلس اولا فاذا استوی جالسا نهض
الی الرکعة الثانیة و قول ثانی در مقابل این است یعنی اتیان بآنها در حال رفع راس از سجود
و این ظاهر مشهور از شیخ مفید در مقنعه و ابن ادریس در موضع از سرائر قال فی المقنعه ثم یرفع راسه
من السجود و یرفع یدیه بالتکبیر مع رفع راسه و فی موضع من السرائر ثم یرفع راسه من السجود رافعا یدیه
بالتکبیر مع رفع راسه قول ثالث حکم باستحباب و افضلیت اتیان بآن دو تکبیرات در حال تمکن از جلوس
و این مظهر اتیان است در غیر این حالت جرح بوده باشد نه ممنوع عنه و این ظاهر مشهور از اکثر فقها
قدس الله ارواحهم قال فی السرائر یستحب ان یکبر الرافع راسه من السجود بعد التمکن من الجلوس فی
المعتبر یستحب التکبیر اذا استوی جالسا عقیب الاولی ثم یکبر للسجدة الثانیة قاعدا ثم یسجد ثم یکبر بعد جلوسه

و مثله عن فی المنتهی و التذکرة و نهایة الاحکام و الهوی عمد الذکری و البیان و الدروس و غیرها اگرچه ممکن است این
کلمات راجع شود بقول کافی باین نحو که مراد این بوده باشد که استحباب تکبیر در حالت استوای در جلوس
بوده باشد پس مقتضای این سخن انتفای استحباب است در غیر این حالت پس مشروع نخواهد بود
نه اینکه مراد این بوده باشد که اصل تکبیر راجح بوده باشد در این مقام و اتیان آن در این حالت
افضل بوده باشد اراده این معنی که مبنای رجوع عبارات مذکوره است بقول اول اگرچه
دور نیست لکن در بعضی از کتب مذکوره قرینه موجود است که مراد معنی ثانی است قال فی الدروس
و لست التکبیر فانها [illegible] الی ان قال و التکبیر للرفع من الاولی [illegible] الثانیة للرفع
منها [illegible] و لو فعله فی الهوی [illegible] کان ادون فضلا انتهی کلامه رفع مقامه و ظاهر آنکه عبارت
[illegible] است جزم در این اتیان باین تکبیرات در حال جلوس و استوا [illegible] آنکه در این حالت
[illegible] اما در غیر این حالت امر [illegible] مخفی نیست بلکه چنین است حال در
تکبیر ثالث یعنی تکبیر بجهة دخول در سجده ثانیه که [illegible] جلوس و مطابق است باین
نحو که بعد از فراغ از [illegible] سجده نماید و تکبیر اول [illegible] اگرچه [illegible] عبارت [illegible] نموده
که این بزرگوار اتیان باین تکبیر در حال [illegible] بسجود [illegible] در غایت اشکال بوده حکم بجواز
آن در غیر حالت [illegible] اما [illegible] شد [illegible] که [illegible]
از سجود [illegible] نماز [illegible] تکبیرات [illegible] حال الاداء [illegible] باشد [illegible] در حال میل بسجود
لکن اولی افضل است دوم بعد از رفع راس از سجده [illegible] استوای جلوس [illegible]
[illegible] تکبیر مستحب خواهد بود و در هر یک از تکبیرات مذکوره [illegible] مستحب است اولی و در [illegible]
همان کیفیتی است که در تکبیرة الاحرام [illegible] مذکور شد و مرحوم شیخ شهید صدوق [illegible] نموده در
تکبیر ثانی و رابع [illegible] بعد از آنکه از جلوس در حال تکبیر [illegible]
تکبیر نماید ظاهر مراد این است که [illegible] در حال رفع راس از سجود [illegible]
نگذارد و بعد از آن رفع نماید بتکبیر اما [illegible] رفع [illegible] از ظاهر [illegible] بوده
باشد [illegible] بوده باشد لکن اولی [illegible] است [illegible] نماید دوم از جمله
آداب و مستحبات در این مقام این است که در حینیکه بسجود میرود [illegible] دستها را [illegible] بگذارد
[illegible] است [illegible] دست [illegible] بگذارد [illegible]
[illegible] دیگری [illegible] باشد [illegible] است دو کف [illegible] بگذارد [illegible]

وصورت

و صورت نگذارد و بعد از آن انگشتان دست را با هم بچسباند [illegible] نموده [illegible] بگذارد در [illegible]
چهارم آن است [illegible] بچسباند [illegible] بلند نموده [illegible]
پنجم آن است در حال سجده طرف [illegible] باز خالی از چیزها [illegible] بسجود [illegible] است
نگذارد و این محل وفاق است ما بین فقها اعلی الله [illegible] مرحوم سید
[illegible] پس [illegible] موضع [illegible] انف [illegible]
متصل بجبین است شیخ شهید [illegible] نموده [illegible]
[illegible] طرف [illegible] انف [illegible] ظاهر [illegible] است [illegible]
[illegible] انف که [illegible] باشد [illegible] طرف [illegible] بوده
باشد یا [illegible] اسفل [illegible] است [illegible] الاراده
است ششم از مستحبات [illegible] دعای [illegible] شروع [illegible] دعا این است
اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه
و شق سمعه و بصره الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین و بعد از آن شروع بذکر نماید
سبحان ربی الاعلی و بحمده [illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] پنج مرتبه یا هفت مرتبه افضل است [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم لک سجدت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عقلا از درک آن عاجز و حیران چه جای آنکه افاضهٔ آن کسی تواند نمود و وضع پیشانی در سجده که منتهای مراتب
ادب است آن است که مشاهده جمیع اعضا و جوارح بدن را تواند نمود چه اگر در اسفل می‌بود اعضای فوق
مرتب نمی‌شد و هم چنین تا بعقد بکه قامت انسان مساعد نباید مطلع بر مصالح و مضار و مخارج نمی‌شد
تا مقتضای آن معمول دارد و اگر در تحت می‌بود چنین نمی‌شد بعد از آن که مذکور شد ذکر این نعم عظیمه
معطیه کبری شد مناسب و شایسته اولی است اظهار حمد و ثنای چنین منعم متعال نموده باشد
لهذا مقرر فرموده که بگوید الحمد لله رب العالمین حمد و ثنای او جمیع و جمیع آن مخصوص ذات متعال حضرت
است که منبع جمیع محاسن و محامد و معرا از جمیع نقائص و معایب است و مفیض وجود و کمال
و ترتیب کننده کافهٔ موجودات است هر نوعی از انواع آن را بحسب شأنه او تبارک الله ذا الله
خیره و برکته چه بسط نعمای او و وفور عطایای او بکه خدا منعم جل شأنه بقاطبه موجودات بمراد
چه بسط جلیلات عظیم الجلال شأنه احسن الخالقین لطف ... خلقت کند که آن است از آنجا که
مشهور که اطلاق خالق بر غیر ذات اقدس جناب صانع جلت عظمته جایز بوده باشد لکن بنظر
مجازی صحیح بود نظر بآنکه حادث از خلق لیس غلامی تمام جل شأنه اخراج از عدم بساحت وجود است
و آنها از جناب احدیت عز شأنه محال است و مبادر از خالق همین معنی است و مراد با الاضافه
بغیر یعنی صنعت است مثل بنا و نجار معنی ها محقق نماند دعای مستحب در سجود مخصوص بدان
دعای مذکور بلکه مستحب است دعا در جمیع سجودات بجهت طلب منافع اخروی و دنیوی و دفع مضار آنها
و احتیاط در ترغیب دعا در سجود مستفیض است خواه در سجدهٔ اخیره باشد یا در غیر آن و از جناب
حضرت امام جعفر صادق و امام موسی بن جعفر علیهما السلام ماثور است که آنحضرت در سجده می‌فرمودند
اللهم انی اسألک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب و در حدیثی وارد است که جناب حضرت
امام موسی ع باین لفظ بود دعا ظاهر این است که مراد از آن این بوده باشد و در حدیثی صحیح
از منع الاماثل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع ماثور است که فرموده بزید الشحام بجهت طلب
رزق در نماز فریضه در حالت سجود این دعا را بخوان یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق
عیالی من فضلک الواسع فانک ذو الفضل العظیم تا آخر عیال بعین مکسوره است فی القاموس
عیال ککتاب من یتکفل بهم مخفی نماند از حدیث ظاهر نمی‌شود که این دعا و هم چنین دعای سابق باید در
سجدهٔ آخر خوانده شود بعد از فراغ از ذکر بلکه مقتضای اطلاق ترغیب در دعای اخیر آن است در هر یک
از سجدات که بخواند خوب است و دعای اول که احادیث در فضل آن است مخصوص نیست مذکور بجهت سجده بوده

بعد از فراغ از ذکر بوده یا قبل پس احتمال در دین مقتضای این است که هرگاه خوانده شود در سجده
آخر سجده از فراغ از ذکر مقصد خصوصیت در آن محل نماید بلکه بقصد آنکه دعا در سجدهٔ آخر سجود از
فراغ از ذکر قصد خصوصیت در آن محل نماید بلکه بقصد آنکه دعا در سجود داخل است ایشان نماید هفتم
از مستحبات صلوات فرستادن بر محمد و آل او طاهرین از سرور است خواه بلفظ
اللهم صل علی محمد و آل محمد بوده باشد یا بلفظ و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بدو طریق دیگر
که صلوات در سجود مثل صلوات در رکوع است با این معنی که قد ثابت منصوص صلوات
در سجودات اما بودن آن بعد از فراغ از ذکر رکوع منصوص نیست مکرر دعا مشهور شده
زمان روایت احتیاط که بعد از فراغ از ذکر بوده لهذا محل شده باین جزم در دین مقتضی این است که
ایشان شده یا بعد از ذکر بقصد سبحان ایشان در سجود نه بقصد سبحان ایشان یا بعد از فراغ
از ذکر **هشتم** از جمله مستحبات آن است که جلوس باین عنوان بطریق تورک بوده باشد کیفیت
آن این است که بنشیند بر ورک چپ و در پای از جانب راست بر روی پای دو ظهر قدم چپ رانگذارد
بر زمین و ظهر قدم راست را بکف پای دست بطن قدم چپ مستقر دارد از بحیمه ... جلوس تورک
بعد از آن است که ایشان تکبیر مستحب نماید در حالت جلوس استوا یعنی بعد از رفع راس از
سجدهٔ اول بنشیند بنحوی که ظهر قدم بر موضع پای راست باشد بعد از آن ایشان تکبیر نماید بعد از آن
بنشیند بطریق تورک یعنی بکیفیتی که مذکور شد **نهم** از جمله مستحبات جایی سجدتین در حال تورک
استغفار است باین نحو استغفر الله ربی و اتوب الیه در کافی بلفظ حلال مذکور نیست جناب
بخوان استغفر ربی و اتوب الیه لکن در بعضی از کتب مذکور است اولی ذکر آن است و هم
چنین مستحب است ما بین سجدتین دعا باین نحو اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجرنی و ادفع عنی انی لما
انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین بهله بوده باشد جناب مذکور در کافی است
سفیان از امجاد محمد بن یعنی پناه بده مرا یعنی پناه و منتسل بتو شده ام پناه بده مرا از عذاب آخرت
یا از معصیت کردن در دنیا یا از تغوذ و ارادهٔ همه اقسام امور واجبات واحتمال دارد بانقطع
بوده باشد از خیر یعنی جبای خیر با عطا فرما حاصل معنی آنکه نظر باعمال من نکن و بعفو ما
بلکه بفضل و کرم خود جزای خیر با عطا فرما مکرر در بعضی کتب باینکه نقل از کافی شده سهو اجر
از جبر بمعنی درست کردن شکسته شده است حاصل معنی آنکه مفسد نقایص و معایب
مالا با صلاح بیاورد هم خوب است و اگر جمع مابین هر سه نماید اولی و بهتر است از معصوم خواهد بود

مخفی نماند که حدیث صحیح حماد مشتمل بر استغفار نیست چنانچه حدیث صحیح حلبی مشتمل بر دعا نیست
پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مشکل است و اما بقصد دعای در مطلق احوال صلوة پس باعث
توضیح و علم مقتضی این است که گفته شود تا حال حدیثی که مشتمل بوده باشد بر امر بدعا ما بین سجدتین
بعنوان الاطلاق ندیده ام تا آنکه صورت جمع ما بین هر دو بر آن مستند باشد تمام نمود بلکه حدیث مشتمل
بر استغفار حکایت فعل جناب کاشف اسرار بوده تا قول جناب امام جعفر صادق ع است حماد اخبار
نموده باینکه بعد از آنکه استوی جالسا قال الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر و قد وضع ظاهر قدمه الایمن
علی بطن قدمه الایسر و قال استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد سجدة الثانیة و حدیث
مشتمل بر دعای مذکور حدیث طویل ابی بصیر است نموده اذا رفعت راسک من السجدة الاولی فقل
اللهم اغفر لی تا آخر دعای مذکور پس این حدیث نظر باشتمال بر امر بخواندن این دعا ما بین سجدتین
دلالت میکند بر توظیف این دعا فقط چنانچه حدیث حماد دلالت میکند بر توظیف این استغفار
فقط پس جمع ما بین هر دو بقصد توظیف مقتضی آن ظاهر نیست علاوه در صورت جمع اگر تقدیم
استغفار باید بر دعا ظاهر حدیث مذکور منافی آن است نظر باینکه حرف فا که در آن است بر تعقیب
افاده تعقیب بلا مهلت نماید عاطفه است بلکه باعتبار آنکه اذا در کلام معصوم اذا رفعت
حاصل معنی کلام چنین است که میگوید این دعا را در وقت رفع کردن سر را از سجده پس با گفتن
استغفار قبل از آن چنین نخواهد بود و اگر اتیان باستغفار بعد از دعا باید دلیلی
دلالت کند بر توظیف باید نمود نظر نیست پس جزم در دعوی ترتیب جمع ما بین هر دو ما
صورت قصد دعا به توظیف در این صورت اگر چه بی عیب است لکن اقتصار باحدهما
با قصد توظیف اولی خواهد بود بلکه شاید بتوان گفت که اولی آن است که کلام اصحاب
در حکم باستحباب دعا ما بین السجدتین مطلق است و از جمله عبارات ظاهر میشود دعوی اجماع بر این مطلب
قال المحقق فی المعتبر یستحب الدعاء بین السجدتین و هو مذهب الاصحاب و قال العلامة فی التذکرة یستحب
الدعاء بین السجدتین عند علمائنا اجمع پس صورت جمع را مستند باین کلمات اطلاقات میتوان نمود
لکن اشکال اینکه قصد آن هست این است که اطلاقات مخصوص است در این مقام نظر باینکه ظاهر
اینست که این کلمات اشاره بوده باشد بما ورد پس اطمینان بما ورد باینها خواهد بود
از جمله مستحبات جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات و در رکعت ثالثه
در صلوات رباعیه و اما جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه در جمیع صلوة خواه دو رکعتی

بوده باشد

٢٠٦

بوده باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی پس وجوب آن محل تامل نیست مثل وجوب جلوس بعد از
رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثالثه در نماز مغرب نظر بلزوم اتیان بتشهد در حال جلوس پس
جلوسی که محل کلام است جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت اولی در جمیع صلوات
و جلوس بعد از رفع راس از سجده ثانیه است در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی مشهور میانه فقها
استحباب آن است و تعبیر میکنند از این جلوس باستراحت و مرحوم سید مرتضی رض قائل شده
بوجوب آن و کلام آن مرحوم در کتاب انتصار اگر چه دال است بر وجوب آن بعد از رفع راس از سجده
ثانیه در رکعت اولی لکن کلام الشیخ در ناصریات شامل رکعت ثالثه نیز هست و مختار اصحاب ان
و قول بوجوب ضعیف است ظاهر این است که استحباب مؤکد است و در حکمه بوده
باشد لکن اولی این است که جلوس ما بین سجدتین بوده باشد بطوری که مذکور شد که بعضی از آن جمله
تورک مشهور پس این کیفیت مستحب در مستحب خواهد بود **یازدهم** نظر کردن است در
حال سجود بجانب طرف دماغ و در حال جلوس ما بین سجدتین چنانچه در سابق بیان شد **دوازدهم**
وضع علاوه از انچه مسمی است در اعضای سبعه در حال سجود اگر چه استحباب در هر معلق
نیست **سیزدهم** اعتماد مفروض است در وقت قیام بر کف دست بعد در وقت قیام بر کف
دست را نبی مکبا در اول از زمین در وقت نماز بر دارد و عیان آن در تشهد را بجا آورد از جمله
مستحبات در این مقام دعا خواندن است در وقت ایستادن بعد از هر رکعت ثانیه بوده باشد
یا ثالثه یا رابعه و این دعا بدو طریق ماثور است اول بحول الله و قوته اقوم و اقعد دوم اللهم
ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد هر یک از این دو طریق که بوده باشد خوب است باینکه مناسب در
این مقام این است که تنبیه شود بر چند چیز اول آن است که استحباب این دعا در حال ایستادن ثابت
است خواه نماز مرتبه بوده باشد یا غیر مرتبه خواه نماز واجب بوده باشد یا سنت پس استحباب
دعای مذکور ثابت است در حال ایستادن بعد از رکعت ثانیه در جمیع نوافل معلوم آن است که استحباب
دعای مذکور ثابت است در صورتیکه نماز اتیان شود بطریقی معهود که مشتمل بر قیام و رکوع و سجود بوده
باشد پس هرگاه چنین نباشد اختلاف آن ثابت نیست مثل آنکه اتیان بنماز ایستاده بنا بر
ابهام پس با بیین سجده رکوع و سجده و هم چنین است هرگاه نماز در حال جلوس بجود بوده باشد
محل نظر باینکه دعای مذکور ثابت است در حالیکه منتقل شود در اثنای صلوة سیما از سجده بنماز
جلوس بجلوس پس هرگاه نماز او بطریق قیام بوده باشد پس باطریق جلوس بوده باشد

یا بطریق اضطجاع یا استلقا بوده باشد استحباب منتفی نگردد ثابت نیست نظر با فعال اتفاقی از حال
جلوس بقیام بعد از سجود دویم آن است که بعضی احادیث صحیحه که مشتمل است بر دعا بطریق
ثانی دلیل آن حدیث چنین است وان شئت قلت وارکع واسجد این معنی احتمال دارد اول
آن است که تبدیل نماید اقوم واقعد را بارکع واسجد پس بگوید اللهم ربی بحولک وقوتک ارکع
واسجد یعنی مخیر است مابین آنکه بگوید اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد یا بگوید اللهم ربی
بحولک وقوتک ارکع واسجد دویم آن است که ارکع واسجد را علاوه نماید بر آن پس چنین بگوید
اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد وارکع واسجد سیم آن است اینکه حدیث بحول الله وقوته مذکور
است در آخر سر این ان شئت قلت در آن مذکور نیست پس اولی این خواهد بود که اگر خواهد اکتفا
نماید باین اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد یا علاوه نماید بر آن ارکع واسجد را وعلی ای حال
استحباب این زیادتی که عبارت از ارکع واسجد بوده باشد ثابت نیست در صورتیکه بگوید بحول
الله وقوته اقوم واقعد بلکه در صورتی ثابت است که بگوید اللهم ربی بحولک وقوتک اقوم واقعد چهارم
آن است که لفظ سنائی در حدیث که مشتمل بر معاطریق اول است مذکور نیست پس ایشان با لفظ
بقصد توظیف جایز نیست که باین نحو بگوید بحول الله وقوته ... هرگاه ایشان بیان نماید بقصد
تعظیم یا آن نماید نه بقصد توظیف ظاهر این است که عیبی نداشته باشد نظر باینکه هر این وقت
مندرج در تحت ذکر خواهد بود و ایشان بذکر در جمیع احوال تمام جایز است مگر آنکه سزاوار در این
مقام ذکر ختم میشود این بذکر چند مطلب مطلب اول در بیان اقسام جلوس است بدانکه اقسام
متفاوته در جلوس هفت است اول جلوس است ... چنانکه سابق بیان شد باینکه دو
قدم را از جانب یمین قرار دهد دویم آنکه ... را بر زمین بگذارد و پشت قدم ... را بر شکم باطن
قدم چپ بگذارد ... جلوس بورک ... است ... مذکور شد پس دو قدم را بر
جانب چپ قرار دهد سیم آنکه ... را بر زمین بگذارد و پشت پای چپ را بر باطن قدم راست
بگذارد سیم آن است که ... موضوع بوده باشد ... زمین مابین دو قدم ... آن است
که پشت پاها را ... بزمین ... بنشیند ... پنجم آن است که پشت پای
چپ را بر زمین بگذارد و پشت ... راست بر باطن پای چپ بگذارد یا عکس ... ششم آن است
که ... بر زمین بگذارد ... پای ... ایستاده ... بر زمین بگذارد
را بر زمین بگذارد ... هفتم آن است که ... را بر زمین قرار دهد ... دو قدم را بر زمین بگذارد

بر پاشنه پا

وساقی وران

۲۰۷

وساقی وران دو پا را نصب نماید و این دو قسم آخر را اقعاء نامند ظاهر این است که ...
بین سجدتین و جلوس ... بعد از سجده ثانیه ... از اقسام سبعه مذکوره حکم ایشان شود امتثال الکامل
شود لکن این اقسام سبعه مذکوره که ایشان شود امتثال حاصل شود لکن این اقسام متفاوت در ثواب
است قسم اول اکمل اقسام و افضل ایشان است و قسم سادس و سابع اخس اقسام وارد در اخبار است
و بقیه اقسام که قسم ثانی و ثالث و رابع و خامس بوده باشد متوسط مابین این است ... در فضیلت مثل
... در تحت مثل سادس و سابع ... مکروه است در مقام ایشان جلوس
واجب ... سجدتین ... از اقسام سبعه که بوده باشد لکن ایشان کردن این واجب را در ضمن قسم
اول افضل است و در ضمن قسم سادس و سابع مکروه است و در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح است
نسبت بقسم اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع لکن مرجوحیت ... نیست که ...
... چنانچه ... باستحباب ... نیست که حکم باستحباب شود ...
حال در ایشان جلوس ... بعد از ... راس از سجده ثانیه در رکعت اولی و در رکعت ثالثه یعنی
... است در ایشان ... از اقسام سبعه مذکوره که بوده باشد لکن
ایشان جلوس ... در این مقام ... کیفیت ... جلوس
... چنانچه ایشان ... جلوس ... در قسم سادس و سابع
مرجوح ... خواهد بود لکن ایشان ... در ضمن بقیه اقسام اگرچه مرجوح خواهد بود نسبت بقسم
اول لکن راجح است نسبت بقسم سادس و سابع ... که ...
در حکم ... است چنانچه ... حکم باستحباب ... دو قسم آخر که
در هر دو مقام حکم بکراهت ... اقعاء ... که ... قسم سابع
اکثر ... در قسم سادس اگرچه هر دو قسم از اقسام ... اقعائی است لکن قسم سابع مثل
اقعاء کلب است و قسم سادس ... اقعاء ... بعد از ... راس از سجده ...
را باین نحو ... اقسام اقعاء ... است اول اقعاء کلب است ...
... اول آن است که مذکور شد یعنی ... سباب ... ساق ... دو پا را
دویم مثل ... سیم ... آن است ... از ارض ...
قسم را ... لکن قسم دوم اشبه است بجلوس کلب ... قسم ... چنانچه ...
کلب ... ظاهر این است ... باین نحو ... دو ... جایز نبوده باشد ...

اقعاء

این بحث بعد از ان بحث مؤدی نشده نبوده باشد هشتم ثانی بلکه هشتم چهارم از طوس اعضا افتاد که
مکیف ان غیر است که مذکور شد یعنی انگشت پا ها را بر زمین میگذارد و دو قدم را نصب نماید نصفی
را بعقب دو پا واقع لیسانده **مطلب ثانی** در بیان سجود بر جبین بود دوقی است بدانکه انچه در سابق بیان
شد که واجب است وضع جبهه از دو صورت است که سجده بر جبهه ممکن بوده باشد اگر چه بوضع بعضی اجزاء
جبهه بوده باشد پس هر گاه مانعی در جبهه نبوده باشد مطلقا مکلف مخیر است بوضع جزئی از اجزای
جبهه که بوده باشد امتثال باین حاصل است اگر چه استیعاب مهما امکن افضل است و هرگاه در بعضی
از اجزای جبهه مانعی بوده باشد و وضع جزء دیگر ممکن است مخیر کم بوده باشد اگر چه عرف گود ال
بوده باشد مثل آنکه در وسط جبهه دمل یا جراحتی بوده باشد بحیثیتی که وضع جبهه ممکن نبوده باشد که
عرف گود ال با وضع جبهه بر چیزی مختلف السطح بتقعیر و تحدیب و در اینصورت سجده بر جبهه متعین
است با این نحو که جبهه را بشکافد یعنی که موضع دمل یا جراحت واقع شود بر آن گود ال و اطراف دمل
مثلا واقع شود بر اطراف گود ال یعنی که جزء سالم از جبهه واقع شود بر ما یصح السجود علیه و در این صورت
این متعین است و با عدم امکان این مثل آنکه علت مستوعب جمیع اجزای جبهه بوده باشد یا ممکن از وضع
نحو مسطح نبوده باشد در این صورت لازم است که سجده بر جبین نماید و با عدم امکان این سجده
بر ذقن نماید و این احوط اقوال است در مسئله بلکه مشهور ما بین اصحاب است و قول ثانی قولی است که نقل
نموده اند از ابن حمزه حاصل این لزوم تقدیم سجود بر جبین است بر [illegible] و بعد از تمکن از سجده
نماید بر ذقن و قول سیم تخییر ما بین [illegible] است مثلا در سجده بر جبین و با عدم امکان سجود بر جبین
تخییر است ما بین [illegible] سجود بر ذقن و این قول ظاهر مشهور از مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط و نهایه
جمیع اقوال الثلثه مذکوره مشترک است ما بین جمیعا در عدم جواز سجود بر ذقن با تمکن سجود بر جبین رابع اقوال
تخییر ما بین سجود بر جبین و سجود بر ذقن است در صورت عدم تمکن سجود بر جبهه و این قول ظاهر
مستفاد از مرحوم شیخ در کتاب خلاف و مختار [illegible] احوط است و ممکن است ارجاع [illegible] مختار
مختار [illegible] این مسئله محل خلاف [illegible] بعد تحقیق این مطلب ظاهر مشهور از مطالع الانوار بدانکه
مطلب در این مقام آن است که تنبیه شود بر دو مسئله مسئله اولی آن است که لازم است در صورت
سجود بر جبین تقدیم جانب ایمن بر ایسر با امکان پس انتقال سجود بجانب جبین ایسر با عدم تمکن از سجود
بجانب ایمن خواهد بود مسئله ثانیه آن است در صورت سجده بر ذقن اگر ذقن مستور بوده باشد بغیر
شعر لحیه ظاهر آن است که کشف آن لازم نبوده باشد و لکن کشف آن از شعر لحیه یعنی از موی بلکه ظاهر این

است

جزای

است که لازم نبوده باشد مخفی نماند انچه مذکور شد تا این مقام در تحقیق سجده بود که در ضمن نماز واجب
مقام ثانی در سجده تلاوت است و تحقیق حال در بیان این مطلب محتاج است بنقل کلام در ضمن چند فصل
فصل اول در بیان سجود تلاوت است که واجب بوده باشد و مواضعی که در سجدات صحیحه بدانکه
اجماع علماء امامیه منعقد است بر آنکه سجود واجب در تلاوت منحصر است در چهار موضع اول در سوره
اقرأ باسم ربک دویم در سوره والنجم سیم در سوره حم فصلت چهارم در سوره الم تنزیل و بعضی از
اکابر فقهاء سجده لقمان مثل شیخ صدوق در خطبه و سید مرتضی در انتصار و شیخ الطائفه در
خلاف و ابن ادریس در سرائر و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم شیخ شهید در بیان و شیخ ابو العباس
در موجز [illegible] باشد باسم مجاز [illegible] در وجوب سجده در سوره اربع مذکوره
نیست و اجماع علماء شیعه بر این منعقد است و اخبار ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
بر این مطلب مستفیض است بلی در کتاب خلاف نقل خلاف از اهل خلاف شده با مخفی که تابع
منکر وجوب در جمیع سجدات قرآن و قائل باستحباب آن شده حتی در سوره اربع مذکوره و نقل
در ضعف ان نیست [illegible] شبهه در وجوب سجود در سور اربع و در حصر سجود واجب در این چهار
موضع نیست اما سجودات مستحبه پس موافق ما بین اصحاب در یازده موضع است اول
در سوره اعراف دویم در سوره رعد سیم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره
مریم ششم در سوره حج هفتم نیز در سوره حج هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره
ص یازدهم در سوره اذا السماء انشقت [illegible] در سرائر [illegible] لکن مطلب در این مقام
تنبیه بر چند مطلب است اول در بیان سجده [illegible] آن است در سجدات واجبه پس [illegible]
در سوره اقرأ باسم ربک و سوره والنجم قرائت آیه [illegible] در هر دو سوره مثلا و در سوره الم تنزیل
و ازاء این آیه است انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون
و محل سجود بعد از فراغ از قرائت این آیه است در هر یک از سوره مذکوره و اشکالی در این نیست
کلام [illegible] در موجب سجده است در حم تنزیل و همچنین در [illegible] در این مقام در خلاف است
بخلاف ما بین علماء شیعه و ما بین اهل [illegible] است که ایا موجب سجده قرائت [illegible] آیه است یا در
این خلاف کرده اند از شافعی و [illegible] و اهل کوفه و غیرهم که سجده قرائت [illegible] آیه [illegible]
محل سجده بعد از فراغ از این آیه فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل و النهار و هم لا یسئمون
و ظاهر مشهور از علماء شیعه [illegible] خلاف [illegible] موجب قرائت آیه [illegible] است

و خلاف فتاوی ما بین علمای شیعه است که آیا محل سجده بعد از فراغ از قرائت آیه مقدم آیه مذکوره است
که عبارت از آیه شریفه و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن
ان کنتم ایاه تعبدون باشد بلکه محل سجده بعد از قرائت آیه و اسجدوا است چنانچه مرحوم محقق در معتبر و علامه در منتهی گفته که محل
سجده بعد از فراغ از قرائت و اسجدوا است و این قول مختار صاحب مدارک و صاحب کشف اللثام است
و مذهب فقهاء ما مرحوم محقق در معتبر نسبت داده بمرحوم شیخ در خلاف و این نسبت مطابق واقع نیست
بلکه کلام ایشان در خلاف صریح است در اول و عبارت ایشان که جمهوری ایشان است لکن دلیل صریح
بر خلاف آن است چنانچه مبین شده در مطالع الانوار پس بنا بر آنچه محقق مثلا موجب سجده با نفس
قرائت آیه باید بعد از قرائت اول آیه است تا فراغ از قرائت ما بین کلمه و بنا بر قول دیگران قرائت کل آیه
است پس محل سجده بعد از فراغ از آیه تعبدون است چنانچه اقوی همین بوده و این مختار مشهور ما بین اصحاب
الله ملکه مرحوم شیخ شهید در کتاب ذکری ادعای اجماع بر آن نموده مطلب دهم در بیان سبب سجودات
در سجودات مستحبه در مواضع مذکوره پس می‌گوییم سبب سجده در سوره اعراف قرائت آیه آخر این سوره یا استماع
آن است و آن آیه این است ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یسجدون و در سوره
رعد آیه شریفه ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو والاصال و در سوره نحل
اگر چه در کتب فقهیه بعضی از اصحاب عبارات مختلفه در نظر نیست که ذکر نموده باشد لکن بنا بر انچه علامه
علیه الرحمه از علمای اسلام نقل نموده آیه شریفه یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون است و سابق مذکور شد که
آیات در نحل و بعد از آن و یسجد و ما یؤمرون اگر چه همین آیه است که مذکور شد در اغلب ظاهر می‌شود
استفاده نمیشود مجملا در این سوره مبارکه داخل مذکور است که مطلب با مقاصد آیه اول و لم یروا الی
ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون و آیه ثانیه ولله یسجد ما فی السموات
وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون بنا بر این مطلب این بود که حکم شود باستحباب سجده
در دو موضع از این سوره مثل سوره حج لکن شاید دعوی انصراف الیه بوده باشد پس سبب سجده
قرائت هر دو آیه یا استماع آن بوده باشد و علی الاحتمال شاید وجه کلام علامه همین بوده باشد یعنی چونکه
انه عنا فوق دیهم الی آخر متصل بآیه دوم این است که مذکور شد و مرتبط است با آنها حسب معنی لهذا محل
سجود را اینجا اراده و در سوره بنی اسرائیل اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا ویقولون سبحان ربنا
ان کان وعد ربنا لمفعولا ویخرون للاذقان یبکون ویزیدهم خشوعا و در سوره مریم و اذا تتلی علیهم آیات
الرحمن خروا سجدا وبکیا و در سوره حج آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض والشمس
والقمر

۲۰۹
والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب ومن یهن الله فما له من مکرم
ان الله یفعل ما یشاء و در همین سوره باز آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم
وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در سوره فرقان واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن انسجد لما
تأمرنا وزادهم نفورا و در سوره نمل الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات والارض ویعلم
ما تخفون وما تعلنون و در رسالهٔ نقل نموده از علماء که محل سجده رب العرش العظیم است و این
دلیل آن است تمام آیه الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و این آیه متصل است با آیه مذکوره مشخص نیست
که مراد صاحب تمام آیه است که این دو آیه سبب سجده است یا آیه اخیره است و در سوره ص
فاستغفر ربه وخر راکعا واناب و در سوره اذا السماء انشقت واذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون
مطلب یازدهم در بیان حصر سجودات مستحبه است در مواضع مذکوره و عدم مستحب بودن آن در غیر آنها
از کلمات اکثر اصحاب مستفاد می‌شود از کلام بعضی اکابر مثل شیخ صدوق عدم حصر است الفقیه
یستحب ان یسجد الانسان فی کل سورة فیها سجدة الا ان الواجب فی هذه العزائم الاربع منحصر است حاصل عبارت
شامل مواضع مذکوره این نیز هست بلکه شمول این عبارت نسبت به بعضی مواضع این احوط است از بعضی
مواضع سابقه مثل آنکه در سوره آل عمران لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله
آناء اللیل وهم یسجدون و در سوره مذکوره یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی و در سوره زمر
است امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر الآخرة و در سوره مبارکه محمد و الذین معه اشداء تراهم رکعا سجدا یبتغون
فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در سوره مبارکه دهر است ومن اللیل فاسجد
له وسبحه لیلا طویلا و در بعض عبارات و در جمیع معدودات اخبار یافتم بسم که گفته من علامه کرده که با سنو
حا حضرت امام محمد باقر بوده باشد که فرموده که حضرت علی بن الحسین خوش داشت اینکه سجده
کند در هر سوره که مشتمل بر سجده بوده باشد چنانچه منقول است در کافی بروایت معتبره و مؤید بآن است لفظ
فی الحدیث اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشیطان یبکی فیقول یا ویله امر هذا بالسجود فسجد فله الجنة
وارت بالسجود فعصیت فلی النار اما فیل فحوی آنچه از این است که منکر ابن آدم للاوامر کند این حدیث را پس
سجده در شیطان از آن و معصیت و اکراه بود پس هر یک از مواضع مشخص ما ورد شد سجده پس سجده
نمود مستحب است چه که هیچ نقشه باشد چون ما مور شدیم بسجده پس مخالفت کردیم خود را مستحق جهنم
کردیم بنا بر این بعد از فراغ از هر یک از آیات مذکوره که بوده باشد سجده نماید بعید نخواهد بود
لکن نظر بآنکه امر وارد است ما بین اصحاب که بنا بر این شاید احتیاط در ترک آن بوده باشد نظر بآنکه

اجماع بعدم وجوب بنمایند و ادعای اجماع در هر دو یازده موضع از مرحوم شهید در کتاب ذکری نقل
نمایند چنانچه مذکور شد و در احوط بودن آنست در صورتیکه سجود بقصد خضوع محض عقیب تلاوت بوده باشد
و اگر قطع نظر از خصوصیت کرده شود تکلیف در سجان نیست بلکه از اعظم طاعات است **فصل پنجم** در بیان
آنکه سجده مثل آنچه مذکور شد چنانچه واجبست در حق قاری واجبست در حق مستمع یعنی کسیکه باختیار
خود گوش بآن داده و شنیده اما در حق سامع پس اصل خلاف مابین فقها است مرحوم ابن ادریس نقل شده
بوجوب آن و محقق ثانی و هم چنین شهید ثانی در مسالک و [illegible] در روضه میل فرموده
بالشان فرموده اند و هم چنین اکثر علما قائل بعدم وجوب سجده و استحباب آن شده اند و این قول
عنا در کتاب خلاف و مبسوط و جامع و شرایع و منتهی و تحریر بعض احد و تذکره و بیان و موجز و مهذب
البارع و مسالک و لوامع و ذخیره و کفایه و کشف اللثام و کشف الالتباس و روضة المتقین این
قول را نسبت بمشهور داده اند بنابر این اختلاف در مسئله میان علماء امامیه قدس الله ارواحهم
در قول است وجوب و استحباب لکن خلاف مابین علماء عامه سه قول است قول بوجوب و این قول را نسبت
داده اند بابی حنیفه و جماعتی و قول باستحباب و این قول منسوب بشافعی است و قول بعدم وجوب و عدم
استحباب و این قول را نسبت داده اند بعثمان و جماعتی از ایشان در هر حال در مسئله قول باستحباب
است اگرچه احتیاط در عدم اخلال بآن است در صورتیکه سامع مشغول نماز نبوده باشد کلام دیگر
در این مقام هست آن است که در سابق بیان شد موجب سجده در حق قاری قرائت کل آیات
بنابر این تلاوت بعض آیه اگر لفظ سجده یا امر بسجده بوده باشد موجب سجده نیست ظاهر این است در
حق مستمع نیز چنین بوده باشد پس استماع بعض آیه موجب سجده نمیشود اگرچه استماع امر بسجود بوده باشد
بلکه حکم سجدات مستحبه در آنچه مذکور شد حکم سجودات واجبات یعنی چنانچه مستحبات ایشان بسجود
در حق قاری مستحب خاص بود در حق مستمع بلکه استحباب در حق سامع نیز ثابت است بنابر این هر گاه کسی
گوش داده و شنید قرائت آیات سجدات مندوبه را مستحب است در حق او ایشان بسجده نماید در هر حال چنین
است حال در حق سامع **فصل ثالث** در بیان امور متعلقه باین سجودات نفیا او اثباتا و این چند چیز است
اول تکبیر است مخفی نماند که ظاهر مشهور از شیعه در کلمات اصحاب [illegible] ادعای اتفاق علمای شیعه بر انتفاء
شرعیت تکبیر کفیه قبل از سجود و اختیار [illegible] باین مطلب [illegible] است بلکه اکثر علما [illegible] قائل
باستحباب تکبیر شده اند بلکه منقول از شافعی این است که قائل شده بدو تکبیر اول تکبیر افتتاح دوم تکبیر [illegible]
در سجود و این مذهب [illegible] است و لکن استحباب تکبیر بعد از رفع راس از سجود مسلم است بلکه مستفاد

از ظاهر

٢١٠

از ظاهر کلام مرحوم شیخ شهید وجوب آن است قال فی الذکری لا یجب فیها تکبیر الا فی الرفع نظرا بآنکه
ظاهر عبارت آن است که تکبیر معطوف است [illegible] کلام این است لا یجب التکبیر فی هذا السجود مگر در
حالت رفع راس در این صورت تکبیر واجب است لکن کلام آن مرحوم در دروس صریح در استحباب
است بنابر این نظر بآنکه تصنیف دروس متاخر از تصنیف ذکری است پس کلام در دروس باید دلیل
است بر عدول از آنچه در ذکری فرموده یا دلیل است بر حمل کلام در ذکری بر خلاف ظاهر یا بر نحوی که قول
و لا تکبیر عطف بوده باشد بر لا یجب و مراد این بوده باشد که تکبیر ثابت در این سجده نیست
مگر در حالت رفع راس از آن بنابر این مقتضای کلام ثبوت تکبیر است در آن حالت و این مسلم است نه وجوب
آن در عدم استحباب است یعنی اینها لازم است که مکلف در حالت ایشان باین سجده بنا [illegible] قبله
باشد باز ظاهر این است اشکالی نبوده باشد در عدم وجوب استقبال نه وجوب شرعی و نه وجوب
شرطی بلکه ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد اگرچه از جمله عبارات توهم خلاف میشود مثل عبارت
محقق در شرایع و شیخ شهید در دروس [illegible] بلکه تصریح [illegible] خلاف شده در این و کلام خلف
ایشان مرحوم مغفور مولانا ملا محمد تقی المجلسی در شرح فقیه و عبارت آن مرحوم این است اما شرایط
[illegible] بوده باشد در سجده بر چیزی که سجده بر آن صحیح باشد [illegible] بر آن و همچنین وضع [illegible]
و ذکر گفته شود در همه خلاف است و اظهر عدم اشتراط و وجوب است و احوط آن است که رعایت کند [illegible]
رعایت نماید در سجده نماز تا اینجا کلام آن مرحوم است و ظاهر این است [illegible] در مسئله از علماء
شیعه نبوده باشد و در بعضی کلمات اعاظم مذکور است که دلالت بر تحقق خلاف است بلکه مذهب عامه بوده
باشد نظر بآنکه قول باشتراط استقبال در این سجود حکایت از عامه شده و مرحوم علامه در کتاب منتهی
و تذکره ذکر شد [illegible] بوده باین نحو چنانکه این سجده نماز است پس شرط است در آن
آنچه شرط است در نماز [illegible] نباشد [illegible] سیم طهارت از
حدث و خبث است اما طهارت از خبث پس این محل خلاف است مرحوم شیخ [illegible] و شیخ مفید
در کتاب مقنعه حکم فرموده اند بعدم جواز ایشان باین سجده [illegible]
خلاف آن است پس ایشان باین سجود مشروط بطهارت [illegible] مکلف نیست بلکه با نجاست [illegible]
[illegible] و نظیر ایشان باین سجده [illegible] و این قول [illegible] و مستند این [illegible] عدم
[illegible] دلیلی که مخرج از حکم اصل بوده باشد [illegible] که دلالت میکند بر آنکه جایز است
در حق حائض که ایشان باین سجود نموده باشد از جمله احادیث صحیحه [illegible] که مروی است در کتاب

انتهی اما ابن جنید فقد ذکر فی مسئلة الحیض عن الطامث تسمع السجدة فقال ان کانت من العزائم فلتسجد اذا سمعها
وجه استدلال ظاهر است نظر بانکه غالب اینست که حائض منفک از نجاست نیست و اما طهارت
از حدث پس این نیز محال است خواه حدث اصغر بوده باشد یا حدث اکبر و ظاهر آنست مرحوم سید جلیل
سید مرتضی در کتاب انتصار اشتراط فرموده است طهارت را نظر بانکه جایز است زیاده جمع سوره را در حق
جنب مگر سوره عزائم در مقام تفرقه در وجه عدم جواز قرائت سوره عزائم کلام مکه حاصل مضمون آن این است
نظر بانکه سوره عزائم مشتمل بر سجده واجب است و سجده جایز نیست مگر در صورتیکه مکلف با طهارت
بوده باشد بنابراین هرگاه محدث بحدث اکبر بوده باشد خواه جنابت بوده باشد یا حیض یا غیر اینها
پس اتیان باین سجده در حق او جایز نخواهد بود و مقتضای این کلام عدم جواز است اگر چه محدث
بحدث اصغر بوده باشد و این قول را محقق ثانی در جامع المقاصد نقل فرموده از ابن الجنید و شیخ الطائفه
در نهایه لکن کلام مرحوم شیخ در کتاب نهایه دلالت بر اینمطلب نمیکند غایة الامر مدلول علیه بان کلام
است عدم جواز سجده است در حق حائض و معلوم است این مستلزم این نیست که این سجده مشروط
مطلق طهارت بوده باشد علاوه آنکه آن مرحوم عدول فرموده اند از این قول در تهذیب و استبصار
پس حکم فرموده اند باستحباب سجده در حق حائض و مختار در مسئله دیگر در مقام عدم اشتراط طهارت
پس جایز است سجده با نجاست ثوب و بدن و در حق محدث بحدث اصغر و اکبر بلکه واجب است یعنی
اخلال بآن در حق جنب و غیره و لبس نجاست بدن و ثوب جایز نیست و این قول مشهور ما بین فقهاست
و آنچه مذکور شد ظاهر میشود سه قول در حق حائض عدم جواز سجده و این مقتضای کلام مرحوم
سید است در انتصار و مدلول علیه بکلام شیخ است در نهایه و استحباب سجده و این مدلول علیه بکلام
شیخ است در تهذیب و مقتضای کلام این [illegible] ثالث در سجود [illegible] وجوب سجود است خواه
در حال استماع بوده باشد یا از راه اجزاء سجده اگر چه قرائت آن حرام بوده باشد لکن هرگاه این فعل حرام را عمل
آورد سجده کردن بر او واجب میشود و این مختار در مسئله بلکه ظاهر اینست که مشهور ما بین فقها بوده باشد
چهارم سر سجود [illegible] بدانکه آنچه ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در تذکره آن است که قائل بوجوب
سجود [illegible] مسئله سجود ما بین علماء امامیه نیست و نسبت خلاف داده جماعت از علما لکن ظاهر میشود
از عبارت [illegible] وجه [illegible] علماء امامیه ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بر فرض تسلیم ضعیف
است **پنجم** وضع جبهه است بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد اگر چه ظاهر میشود از جماعتی از علما
فقها عدم اعتبار این لکن ظاهر لزوم آن است فرق ما بین سجده ما بین سجده نماز و این سجود نیست ششم وضع اعضاء

سبعه بازمین است علاوه وضع جبهه مفتوح به در تذکره و بیان و کنز العرفان بوجوب آن است و حکم بوجوب در منتهی
الجامعین نسبت [illegible] بعید است نظر بانکه وضع جبهه و وضع سایر اعضا [illegible] تشکیک در تحقق سجود میشود
و انتفاء [illegible] بر این [illegible] نیست **هفتم** در بیان ذکر در این سجود است کلام در این مقام از دو راه
است اول در بیان اذکار وارده و بیان است سیما آنکه [illegible] در این مقام به هیچ ذکر وارد شده است اول
که حدیث صحیح مشتمل بر آن است و این آنست که ابو عبیده الحذاء روایت کرده از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده هرگاه کسی بخواند این سوره از عزائم را باید بگوید در سجود
سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر
دوم روایتی [illegible] در فقیه حاصل مضمون آن اینست که گفته میشود در سجود عزائم لا اله الا الله
حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا
و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر سوم آن است که ذکر فرموده در فقیه هرگاه کسی بخواند این عزائم
را باید سجده کند و باید بگوید در سجود الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبناک الی ما دعوا الهی
فالعفو العفو ثم یرفع راسه چهارم دعائی است که شیخ شهید در کتاب ذکری و بیان ایراد فرموده است
روایت کرده شده است آنکه گفته میشود در سجود عزائم لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا پنجم آن است که ذکر فرموده در آخر سرائر از کتاب
حضرت امام جعفر صادق که فرموده اند که در سجود عزائم [illegible] نیست ولکن در سجود [illegible]
عن صلوه دوم در بیان وجوب یا استحباب این ذکر است بدانکه اظهر از مذهب اصحاب ظاهر میشود این است
که علماء شیعه قائل بوجوب ذکر در این سجود نیستند نظر بانکه اصحاب ما متعرض سجده تلاوت شده
اند [illegible] با آنکه حکم فرموده اند بوجوب [illegible] متعرض ذکر در آن نشده اند [illegible]
مقنعه و نهایه و مهذب و استبصار و خلاف [illegible] شرایع [illegible] ثانیه اگر چه
متعرض ذکر شده اند لکن تصریح بعدم وجوب ذکر فرموده اند بلکه تصریح باستحباب [illegible] و تحریر
و نهایة الاحکام و دروس و ذکری و بیان و موجز و کشف الالتباس و کنز العرفان و حبل المتین [illegible]
المنتهی و کفایه و ذخیره و [illegible] ثالث تعبیر باین فرموده در اثبات [illegible] شیخ صدوق در فقیه [illegible]
فی الفقیه من قرأ شیئا من العزائم الاربع فلیسجد و لیقل الهی آمنا بما کفروا الی آخره و فی الخلاصه و اما سجود
العزائم فیقول فیها لا اله الا الله حقا حقا [illegible] و حکی فی البیان عن بعض الاصحاب انه قال [illegible] سجد
و قال الهی آمنا بما کفروا [illegible] اگر چه ظاهر [illegible] وجوب [illegible] لکن [illegible] وجوب [illegible] در این مقام [illegible]

نطقاً پس باید حمل شود بر استحباب یا بر وجوب تخییری لکن حمل بر استحباب اولی است نظر با شتهار و اکثریت
استعمال پس نسبت وجوب بعضی اتکال نظاهر اینها ممکن نیست چنانکه مظنون آن است که قائل بوجوب که
در این سجود در میان علمای شیعه نبوده باشد بلی نقل وجوب از بعضی علمای عامه نقل شده و این ضعیف
است **هشتم** در بیان حکم تکبیر و تشهد و تسلیم است در این سجود پس گوییم اما تکبیر پس منافی بیان شد
که قبل از دخول در سجود یا در حال دخول در آن ثابت نیست باتفاق علمای شیعه و اجماع بعضی
بنفی آن ادعای مستفیض است بلکه خود ثبوت تکبیر در این مقام منقول از جماعتی از علماست و این
بدعت است و اما بعد از آن پس آن است که بعضی از اخبار دال بر تکبیر بعد از سجده است اینکه تکبیر افتتاح در سجود ثانی
سجده دخول در آن تشکیکی در ضعف آن نیست بلکه بدعت در بدعت است و اما بعد از رفع راس از آن
پس شبهه در رجحان آن نیست کلام بلکه هست در وجوب و استحباب آن است ظاهر ثانی است لکن
مستفاد از جمله از عبارات اعاظم اصحاب وجوب است مثل عبارت شیخ صدوق در مجالس و مقنعه
و عبارت شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و ظاهر از اینها کلام شیخ شهید است در ذکری پس رعایت آن
احوط است اگر چه عمل بعبارات ممکن است و اما تشهد و تسلیم پس احدی از علمای شیعه قائل بثبوت آن
نشده است لکن مرحوم شیخ در کلام کتاب خلاف نقل خلاف از بعضی اهل خلاف نموده که قائل بثبوت
هر یک از تشهد و تسلیم بعد از سجده شده و شبهه در ضعف آن نیست **فصل چهارم** در بیان امور
مهمه متعلقه باین سجده است و این چند مطلب است اول در بیان سبب این سجده است بدانکه در سابق
بیان شد که سبب وجوب این سجده بنابر مختار و جهت آن اول تلاوت آیه از آیات مذکوره است دوم
استماع آن معتبر در سبب آن است و سیوم آن است از کسی که مستجمع شرائط تکلیف بوده یا دو فوق در
مکلف در این مقام و مکلف در صلوة ظاهر است نظر بآنکه صلوات موقوف و مشروط بشرائط
وجوبیه بوده و این سجده نیز مشروط بشرائط وجوبیه و شرائط وجوبیه هر دو هست لکن نسبت میان
شرائط وجوبیه در صلوة و شرائط وجوبیه در این مقام عموم و خصوص من وجه است بعضی شرائط وجوبیه
در صلوة شرطیت از برای او در این مقام نمی باشد مثل دخول وقت ظهرین و غروب نسبت بمغرب و عشا
و فجر نسبت بصلوة صبح و خلو از حیض و نفاس نسبت بقاطبه صلوات چنانچه بعضی شرائط وجوبیه در این
مقام شرطیت بجهت او نسبت بصلوة مطلقا ثابت نیست مثل آنکه از جمله شرائط وجوبیه در این مقام
تلاوت آیه سجده یا استماع آن است و بعضی شرائط وجوبیه در صلوة شرائط وجوبیه است در این مقام نیز
مثل بلوغ و عقل و اما شرائط وجوبیه نسبت میان آنها عموم و خصوص مطلق است بآن معنی که هر شرائط

وجوبیه

وجوبیه در این مقام شرائط وجوبیه در صلوة هست و لکن عکس نیست نظر بآنکه بسیاری از شرائط وجوبیه در صلوة
شرطیت باو نیست در این مقام نمی باشد چنانچه در سابق بیان شد مثل استقبال و خلو بدن از
نجاسات و رفع حدث اکبر بوده باشد مثل جنابت یا حدث اصغر چنین شرط بودن و اما شرائط وجوبیه
در این مقام که شرطیت آن در صلوة مسلم است مثل وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه که این موضوع مطلب است
در هر دو مقام بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم ثمره این چند جهت اول آن است ممکن است کسی که
مکلف بصلوة نبوده باشد نظر بانتفاء شرط وجوب آن و مکلف باین سجده بوده باشد مثل حائض و ذات
نفاس که مکلف بصلوة نمی باشند لکن هرگاه استماع آیه سجده نمودند یا شکال سجود از آنها
مطلوب است پس لازم است در همان حالت اتیان بسجده نمایند و یا خود در حق آنها جایز نیست
مثل دیگر آن ثانی است چنانکه مذکور شد که بسیاری از شرائط وجوبیه صلوة شرطیت نسبت باو در
ما نحن فیه ثابت نیست بنابراین هرگاه کسی با انتفای آن امور اتیان بسجده نماید محصل امتثال خواهد
بود پس هرگاه کسی تلاوت آیه سجده یا استماع آن نمود در صورتیکه بدن و یا ثوب او نجس بوده
باشد اتیان بسجده در همان حالت صحیح بلکه تاخیر آن تا ازاله آن نجاست جایز نیست بلکه بخلاف
چنین است و هم چنین هرگاه استماع آیه سجده نمود در حالت جنابت یا در حالتیکه محدث بحدث اصغر
بوده باشد یا مکشوف العوره بوده باشد اتیان بسجده در جمیع این احوال لازم است و وجه آن
این است که مذکور شد یعنی چونکه طهارت از حدث و خبث از شرائط وجوبیه سجود نمی باشند لهذا تحقق
سجده موقوف بعدم وجود اینها نخواهد بود پس با وجود اینها مطلوبیت سجده تلاوت و تکلیف بآن ثابت است
مطلب دویم در بیان آنکه معتبر در سببیت استماع تحقق آن است خواه قاری مستجمع شرائط تکلیف بوده
باشد یا آنکه دیگری بوده باشد یا آنکه ظاهر آنها است خلافی در این باب میان علمای شیعه نبوده باشد
بنابراین هرگاه استماع آیه سجده محقق شد در حق مکلف لازم است اتیان بسجده نماید اگرچه تلاوت
آیه از غیر مکلف بوده باشد مثل صبی یا مجنون اشکالی در این نیست بلی علمای عامه در این خلاف
کرده اند نظر بآنکه جماعتی از رؤسای ایشان مثل مالک و شافعی بعضی جامع شرائط اینها در استماع
که چنانچه قاری کسی بوده باشد که امامت مستمع نزد ایشان جایز بوده پس هرگاه قاری زن بوده باشد یا
مخنث بنحو الخاص سجده بر مستمع لازم نخواهد بود تشکیکی در بطلان این نیست کلام بلکه در این مقام هست
این است که هرگاه کسی استماع آیه سجده از نائم یا از صبی غیر ممیز یا از طوطی نموده مثل طوطی یا از اینها استماع نیز موجب
سجده میشود یا نه حکم خالی از اشکال نیست ممکن است که گفته شود ... در حدیث صحیح علاء بن

بسجده کلا سهام که بوجوب است و هم چنین است حال در صورتی اذا سمعت آیة السجدة فاسجد لکن انصاف
اینست اعتراف مثال این عموم در مثل حقوق من قبیل مشکلات است پس خروج از مقتضاء اصل محض اشکال
باین عموم ممکن نیست اگرچه احتیاط مقتضی عدم اخلال است مخفی نماند که معتبر در مفهوم آیه سجده بعض
استماع است خواه قاری معروف بوده صحیح بوده باشد یا نه معروف او بوده باشد یا خبر نیست بوده یا
یا بعید بنا براین هرگاه مستمع در خانه بوده باشد و قاری در خانه دیگر اتیان بسجده بر مستمع
لازم است مخفی نماند از جمله مطالبی که مذکور شد این بود که هرگاه مرد عامی استماع آیه سجده از زن نمود
باید اتیان بسجده نماید اشکال در این نیست در صورتی که اذنا نکاحا محرم بوده باشند یا اینکه ماصدق
آیه شریفه و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد
و قائل باین شویم که صوت زن عورت است چنانچه بعضی تصریح نموده اند و مرحوم علامه در منتهی و تذکره
و نهایة الاحکام بلکه فاضل مقداد معروف بفاضل مقداد مثل شیخ طاب ثراه این قول را نسبت باکثر داده
در شرح قواعد در بحث جهر و اخفات بانکه استماع صوت عورت خواهد بود حالت [illegible] ظاهر این
است در این صورت بر سجده واجب بوده باشد غایة ما فی الباب این است که استماع بر او حرام بوده
باشد لکن این باعث این نمیشود که ثمره مترتبه بر استماع مرتب نشود نظر بعدم استحاله سببیت حرام
و وجوب سبب چنانچه در حق قاری حیث که قرائت سوره عزیمه بر او حرام است لکن هرگاه
این حرام را مرتکب شد [illegible] واجب و ما نحن فیه از این باب است و مناط در وجوب سجده مستند
است اگرچه استماع حرام بوده باشد مثل غالب مباحث کفارات در مباحث صوم و حج و غیرها
مطلب سیم در بیان تکرر سبب است یعنی بر سبب بیک سبب مکرر بناء بر آنکه قرائت آیه سجده است
یا استماع علی التقدیرین یا با فصل سجده است یا با عدم آن و در صورت اخیره یا فصلیکه مخل بفوریت
بوده باشد متخلل شده است یا نه و در صورت اخیره یا سبب یکی مماثل با اول است یا مغایر و در صورت
مغایرت سبب ثانی با اول است در نوع مثل اینکه اول قرائت آیه الم بوده باشد و ثانی قرائت آیه حم النجم مثلا
یا مغایرت است مثل اینکه اولا استماع آیه سجده بوده و در ثانی تلاوت آیه سجده خواه آیه مطلوبه با
عین آیه اولی بوده باشد یا نه و بعبارت اخری آیه مطلوبه با عین آیه مستمع بها بوده باشد یا غیر آن
و این احتمالات در صورت تخلل فصل به جای سجدات پس اقسام مسئله متعدد است اول آن است که سجده
متخلل شده باشد ما بین سببین در این صورت من غیر اشکال اتیان بسجده در ثانی لازم است خواه سبب
ثانی مماثل با اول بوده باشد مثل اینکه اولا قرائت آیه سجده نمود و اتیان بسجده نمود و ثانی بار قرائت

بهمان

همان آیه نمود یا غیر آن یا اولا استماع آیه سجده نمود و ثانیا استماع همان آیه نمود بعد از آن اتیان بسجده خانه
در مقام تعلیم عالما اتفاق می افتد یا استماع غیر آن نمود یا مغایر بوده باشد مثل اینکه اولا استماع آیه
سجده نمود بعد از آن قرائت آیه نمود بعد از آن اتیان بسجده خواه آیه مطلوبه عین آیه مستمع بها بوده باشد
در جمیع صور مذکوره بلکه صورت ثمان یا نه اتیان بسجده ثانیا لازم است اجزاء بسجده اولی نخواهد
نمود قطعا **دوم** آن است که سجده متخلل نشده باشد و لکن فصلی که منافی فوریت بوده باشد
از بین متخلل شده باشد و متعلق قرائت بوده در ثانی بعین متعلق آن در اول بوده باشد یا متعلق استماع
در ثانی بعین متعلق استماع در اول بوده باشد در این صورت اگرچه ظاهر از مرحوم علامه در نهایة
الاحکام و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و شیخ ابی العباس در موجز وجوب تکرار در سجود است
و لکن حکم بلزوم تکرار سجود در این مقام در نظر حقیر خالی از اشکال نیست بلکه دور نیست که اجزاء
بسجده واحده نماید نمودن نه باعتبار تداخل اسباب سجده نیست بلکه باعتبار عدم معلومیت دلیل بر تعدد
سبب در صورت مفروضه خصوصا در صورتیکه در بین قرائت منطوق او این نبوده که وحدت متصل بهم قرائت
نموده یا استماع نموده باشد بعد از آن سجده نماید بفرض تسلیم ظاهر این است که اجزاء بسجده
واحده اندراج تداخل نمی آن نمود **سیم** مسئله ثالث است لکن با تخلل فصلیکه منافی با فوریت بوده باشد
بعض قرائت آیه سجده نمود و اتیان بسجده نمود بجهة عامی یا عامدا فصلیکه مخل بفوریت است
متخلل شده بعد از آن اعاده قرائت همان آیه را نمود و هم چنین است حال در استماع آیه سجده
حکم بتحقیق تعدد سبب در این مقام فی اشکال است و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است
لکن احتمالات در مقام اراده است اقسام متعددات اول آن است که اتیان بسجده بجهة سبب
ثانی نماید یعنی حیث شرع بر وجوب در سجده نیت نماید که این سجده بجهة قرائت ثانیه است یا استماع
ثانی آن است در سجده بجهة قرائت اولی یا استماع اولی بعد از آن بجا آورد دوم عکس این است یعنی سجده
اولی را نیت نماید بجهة قرائت ثانی یا استماع اولی سجده ثانیه را بجهة قرائت ثانیه یا استماع ثانی
سیم آن است که قصد تداخل نماید یعنی یک سجده بعمل آورد و قصد نماید که بجهة هر دو بوده
باشد وجه اول آن است چون که مطلق بجهة سبب در این سجده ثانی است مفروض این است اخلال
بفوریت نسبت باول محقق شد بخلاف ثانی پس لازم است اتیان بسجده ثانی نماید تا اتیان
بواجب فوری نموده باشد و اتیان بسجده بجهة قرائت اولی مثل مستلزم اخلال بفوریت سجده
بجهة قرائت ثانیه است پس چاره نخواهد بود وجه ثانی آن است اگرچه بسبب تاخیر در سجده با

وجه تحقق سبب اخلال بواجب نخواهد بود لکن چنین نیست که فوریه بعد از آن منتفی شود یعنی تاخیر
با عدم علم جایز بوده باشد خصوصا در صورتیکه تاخیر در اول مستند بعذر مثل نسیان بوده
باشد پس عدم جواز تاخیر بحال خود باقی و بعد از آن خواهد بود پس وجوب فوری در هر دو مطلوب
است تعدد سبب اول مع اتیان بسبب اخر خواهد بود و وجه در ثالث چه این حقیر
و از اواصد محذور نیست و این مختار است نظر بجواز تداخل در امثال این مقامات چنانچه در
جلد رابع مطالع الانوار تحقیق آن را نموده ایم بل اشکال در این مقام متوجه است از آنکه
که اخلال بفوریه سجده در اول موجب این نیست که سجده بعد از آن متصف بوصف قضا شود و مفروض
در سجده ثانیه این است که ادا است نظر بعدم اخلال بفوریه پس قصد تداخل موجب اتصاف
شیء واحد است بوصف ادا و قضا و این مستلزم اجتماع متنافیین خواهد بود لکن جواب از این آن
است که این اشکال در صورتی متوجه است که قائل باشیم که سجده ثانیه ادا و در زمان ثانی قضا
بوده باشد و این مسلم نیست چنانچه بیان خواهد شد ان شاء الله و بر تقدیر تسلیم لزوم تعدد
در صورتی است که قصد ادا و قضا در هر دو نماید و این لازم نیست بلکه در ما نحن فیه اتیان یک
سجده می نماید بقصد آنکه این مجزی از هر دو بوده باشد و تعدد لازم در این صورت آن
است که شیء واحد مجزی و مسقط تکلیف ادا و قضا بوده باشد نه متصف بوصفین
متنافیین نظیر در تداخل اغسال است در صورتیکه غسل واجب و مستحب هر دو ثابت بوده باشد
و خواهد امتثال هر دو بیک غسل نموده باشد اتیان بیک غسل می نماید بقصد آنکه این مجزی
و مجزی از هر دو بوده باشد **چهارم** آن است که متعلق قرائت در ثانی مغایر بوده با متعلق
قرائت در اول مثل چنین متعلق استماع خواه متصل خواه منفصل شده باشد یا سببین در هر دو مقام
یا شده باشد در این قسم نیز تشکیکی در تعدد سبب نیست و جمیع اقسام مذکوره اگرچه در صورت
عدم تخلل فصل بوده باشد قائلین بتکرر سجود در سابق قائلند بتکرر آن در این اقسام بلکه
بطریق اولی چنانچه حکم بعدم تکرار در ما نحن فیه مستلزم عدم تکرار است در سابق بطریق
اولی لکن حکم بتکرار در این قسم مستلزم حکم بتکرار در سابق نیست چنانچه حکم بعدم در سابق مستلزم
حکم بعدم در این مقام نیست نظر بتفرقه ظاهره بینهما که ما نیز می گوییم تعدد سبب در این قسم محل کلام
نیست و تعدد سبب مقتضی تعدد مسبب است لکن اشکال در این مقام عمده است که در سابق مفصلا
بیان شد حاجت باعاده آن نیست بلی فرق آنکه هست این است چونکه بعضی تحقیق معترضه در این قسم آن است

کرفعا

٢١٦

که رفعا ما بین سببین تخلل شده باشد پس ممکن است با اتیان بتعدد سجده تحقق شود که اخلال بفوریه
بهیچ یک محقق نشود و جهتی که مفروض در این مقام این است مفروض در ثانی مغایر با مفروض در اول
است بنابر این اشکال در عدم تعدد سبب در این مقام موجه است اگرچه فصل تخلل شده باشد
در سابق نظر بانکه مفروض در انجا این بوده که مفروض در ثانی عین مفروض در اول بوده باشد اشکال در
تعدد سبب در صورت عدم تخلل فصل جا بود منصوصا در صورتیکه مفصلی ثابت در ... این
بود که بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بلا فصل یا دیگر قرائت نماید همان آیه را و اتیان بسجده
بعد از فراغ از هر دو نماید چنانچه سابق اشاره بآن شد **پنجم** آن است که اتیان بهر سبب
نماید و سبب ثانی مغایر بوده باشد با اول در نوع مثل اینکه اولا استماع آیه سجده نموده و بعد
از آن تلاوت آیه سجده نموده یا بعکس آن خواه مطلقا خواه منفصل هر دو بوده باشد یا غیر آن این
قسم نیز یا تخلل فصل بین سببین متغایرین است یا با عدم تخلل فصل اما حکم این نیز از آنچه در سابق
بیان شد ظاهر میشود ظاهر این است تداخل در هر این اقسام جایز بوده باشد بلکه در بعضی از
صور مفروضه از صور مفروضه اولی از افراد بوده باشد و وجه این از سابق ظاهر میشود والله العالم
مطلب چهارم در بیان آن است که کفایت می کند در اتیان بسجده اتیان بجمیع حالات سجده نماز یا
طلب مستحبی این نیست که گفته شود هرگاه کسی در سجود بوده باشد در بین سجده آیه سجده را
تلاوت نمود یا شخص دیگر یا استماع نمود با تلاوت آیه سجده نمود در اثنای سجود تشکیکی در مطلوبیت
سجده در ... نیست و جوبا بر حالت قرائت و استماع در صورتیکه مطلق از سوی نماز ... بوده یا
استحبابا در صورت سماع یکی از این آیات و قرائت استماع و سماع غیر این آیات از سایر آیاتی که سجده
مندوبه بوده باشد کلام ... در این مقام ... است که آیا بعد از استماع آیه سجده مثلا می تواند
قصد این نماید که اکتفا نماید در مقام امتثال بسجده مطلوبه با بقای خود در همان حالت یا بجهت
جبهه بموضع دیگر مخصوصا در صورتیکه موضع دیگر اخفض از موضع اول بوده باشد خواه منفصل
شود جبهه از ارض یا نه چنانچه مقتضای قول بعض از علمای عامه است که تجویز نموده در تعدد
ثانیه صلوة منفک کردن جبهه بموضع اخفض از موضع اول یا جز این قول کفایت می کند بلکه لا بد
از رفع جبهه از ارض و سجود بعد از آن ظاهر بلکه مقطوع به این نیست که رفع متعین است و اکتفا باتیان
جبهه بلکه بجر آن اگرچه بموضع اخفض بوده باشد نمی تواند نمود و اشکالی در این نیست کلام می کند در این
مقام هست این است که آیا مجرد رفع جبهه از ارض کفایت می کند اگرچه بمقدار قلیل بوده باشد یا

لا یلتان از انتصاب بانه انیث وثنان بلکه معتبر رفع راس است شد مستدابه اگرچه صدق انتصاب
نشد و صدق اجزاء مطلق رفع ان است که سجده عبارت از وضع جبهه است بارض و اعضاء مطلوبه
بالاضافه ندارد بلکه مطلوبیه ان بجهة توتیل موضع جبهه است پس مطلوبیه ان توتیل موضع جبهه است
لیس مطلوبیه ان درصورت حاجت بان است و درصورتیکه جبهه را قبل از ارض رفع نمود اعضای
معهوده تابع الیه نیست تا مستقیم شود بجهة تحصیل ان پس اجزاء مطلق رفع جبهه از ارض میتوان
نمود و وجه رعایت انتصاب ان است که اوامر شرعیه بسجود منصرف میشود بحالت معهوده و در
غالب اشخاص و این حالت انتصاب است پس در صورت عدم حصول انتصاب انصراف لازم
اختصاص بود لکن دعوی غلبه در مانحن فیه ممنوع است بلکه حالت غالب لسجده اگر خلاف انتصاب
متوجه باشد ادعای غلبه انتصاب میتوان نمود نظر باینکه متعارف در حالت قرائت اعتنای فی الجمله
هست برفع فی عن ادعای غلبه و عدم غلبه انتصاب میتوان نمود بنابراین مختار احتمال
ثالث خواهد بود مترتب بر این میشود که هرگاه در حالت قرائت بطریق معهود منحنی باشد و در ان
حالت قرائت ایه سجده نمود لازم است در حین سجود منتصب شود بعد از ان خود برود بلکه بهمان حالت
که هست میتواند بسجود رود و تفصیل امثال این بر جناب متعلم هرگاه قرائت در حالت عدم انتصاب
اکتفا برفع راس فی الجمله میتوان نمود اگرچه جزم در وجوب رعایت انتصاب در جمیع احوال نیست والحمد لله الکریم
الموفق المتعال **مطلب نهم** در بیان حکم این سجده است در صورت اخلال بان در اول وقت امکان
مکلف بهم مناسب در این مقام نقل کلام است در دو مبحث **مبحث اول** در بیان فوریة این سجده است بانکه
مستفاد از جمله از نصوص معتبره وارده در مسئله ان است که این سجده مطلوب است فورا یعنی لازم
است بر مکلف بعد از تحقق سبب مبادرت در اتیان بسجود نماید و تاخیر در ان جایز نیست و در
سجود واجبه و ظاهر این است این مطلب محل خلاف ما بین علمای شیعه رضوان الله علیهم نبوده ادعای
نبوده باشد و دعوی اجماع از معتبرین علما در این مستفیض است پس در صورت تحقق سبب هرگاه
کسی با علم عذر ترک مبادرت در اتیان بسجود نماید اثم خواهد بود و مستفاد از جمله از ادله منها اخبار است
که امر در سجدات مستحبه نیز چنین است یعنی مطلوبیت ان فوری است لکن منقول از بعض این مطلب در واجب
ظاهر است نظر باینکه در تاخیر اثم و معصیت است و هم چنین در مستحب و در صورتیکه هرگاه اخلال
بفوریت شود استحباب بعد ثابت خواهد بود یا نه اما هرگاه استحباب در جمیع احوال ثابت بوده باشد
فوریت در ان خالی از اشکال نیست مگر انکه گفته شود در صورتیکه اخلال بمبادرت نمود بعد از ان

خواهد

خواهد بود چنانچه ظاهر میشود از کلام جمعی از شیخ در مبسوط و خلاف و هم چنین شیخ شهید و غیرهما
عصمت کلام ایشان است که اگر اتیان شد سجده که صادق باشد که اخلال بفوریت شده است ادا خواهد
بود و لا قضا خواهد بود و این فرق خوب است لکن اداییه و قضائیه ممنوع است چنانچه بیان
خواهد شد اولی این است که چنین گفته شود مقتضای فوریت در واجب اثم در تاخیر است و در
مستحب هر چند تاخیر پس هرگاه مستحبی چنین بوده باشد مبادرت دران راجح بوده باشد و تاخیر
ان در مرجوح بوده باشد اگرچه استحباب با تاخیر نیز ثابت بوده باشد این مستحب مستحب فوری
خواهد بود و انچه ظاهر میشود از کلمات فقهاء رضی الله عنهم این مطلب که مبادرت از سجدات
مستحبه مستحب است و تاخیر باعث سقوط استحباب نبوده باشد از جمله امور مستحبه است نزد ایشان
لکن با بعضی فقهاء در رجحان با وجوب فاما شد بعد از معتبر و الا منتفی میشود به سبب
ان مستحبات که مسارعت در اتیان بانها راجح است و تاخیر مرجوح است و هم ذلک الحال فی
فوریة در ادا ظاهر این است **مبحث دوم** در بیان ان است که هرگاه کسی اخلال بسجود واجب یا مستحب
نموده و فوت از او شد ثابت است میتوان در حق سجود واجب و مطلوبیت ندب در مستحب و این خلافی در
کلمات اصحاب محل تامل نیست بلکه هست در این است که اتیان این تدارک بعنوان قضا است
یا ادا یا نه قضا است و نه ادا اطلاق کرده اند در این فقهاء بر هر دو اول ان است که این تدارک نیست
قضا است و این ظاهر میشود از جمعی شیخ در کتاب مبسوط و خلاف و جمعی شیخ شهید در
کتاب ذکری و دروس و بیان و دوم تعمیم ادا است که تدارک ادا است و این ظاهر میشود از جمعی محققین در کتاب
معتبر و جمعی علامه در منتهی و شهید ثانی در مسالک و مختار ایشان همین احتمال ثالث است در انحصار
محقق ثانی و صاحب مدارک است نظر باینکه هر یک از ادا و قضا اصطلاحی در عبادات موقته است
یعنی هرگاه عبادتی موقت شد یعنی وقتی در شریعت بجهت او مقرر شد که ان وقت محدود باشد بدایة و نهایة
مثل نماز ظهر مثلا که وقت ان محدود است از زوال تا غروب و هم چنین مثل نماز صلوة صبح پس هرگاه
اتیان در وقت شد گفته میشود که ادا شد و هرگاه اتیان شد بعد از انقضای وقت گفته میشود که قضا
است ادا و قضا در اصطلاح عبارت از مثل این است که مذکور شد حقیقت چنانچه در محل کلام مطلقا
ثابت نیست که ادا و قضا است ما بین مضیق موقت و مضیقه نسبت میان انها عموم و خصوص مطلق است هر
مضیق موقت مستلزم فوریت هست اما هر فوریتی مستلزم موقت بودن نیست مثل حج و ادای دین و نحو
انها و هر فوریتی مستلزم مضیق بودن هست لکن بمعنی عدم جواز تاخیر نه بمعنی ما ساوی وقته ایاه فعل

کلام از آنست که صیغه اطلاق میشود بر دو معنی خاص و عام او لفظ سجود است چنانکه مذکور شد این دو معنی متباینند و معنی مطلق اعم از آن نیست بلکه مشترک هر دو و عدم حمل آن ظاهر است اگر صیغه بوده باشد
تغییر از آن معنی موقت بمعنی اعم که معنی مطلق هر دو معنی مستلزم با معنی هست لکن مستلزم
موقت نیست علاوه ظاهر این است که مراد قائلین بادا همین معنی بوده باشد نه اینکه مراد این بوده باشد
که در وقت خواه آن اتیان شده باشد مثل واجب موسع مالا الزم و باید که قائل بعموم تنبیه بر آن کرده
بوده باشد و این خلاف اجماع است **مطلب سیم** در اینکه دلالت میکند آیات و اخبار بر این سجده است بعنوان
تفصیل چنانچه دلیل بر اینکه سجده تلاوت از واجبات فوریه است یعنی واجب است بعد از
حصول سبب سجده مبادرت کردن در اتیان آن و تاخیر و ترک مبادرت در اتیان آن بی عذر معصیت خفا
عقلی در آن نیست پس میگوییم مستند فوریه در این مقام منحصر است اول اجماعات منقوله در
مسئله است بلکه ممکن است دعوی اجماع محقق در این مطلب دوم حدیث معتبری که در کافی
از زراره عن احدهما علیهما السلم قال لا تقرأ فی المکتوبة بشیء من العزائم فان السجود زیادة فی المکتوبة
و وجه دلالت این حدیث بمعنی آنست که حضرت منع فرموده اند از قرائت سوره عزائم در صلوة فریضه
و این منع را مستند فرموده اند بکلام منبئی که حاصل مضمون آن این است که قرائت سوره عزیمه در صلوات
فریضه مستلزم زیادتی سجده است در فریضه و این استدلال صریح در فوریه سجده است چه اگر
سجود فوری مطلوب نبود ممکن بود سجده عزیمه در صلوة واجبه تلاوت کرده شود و اتیان بسجود آن
را بعد از فراغ از نماز نموده باشد و این ظاهر است سیم احادیث معتبره مشتمله بر امر بسجود و تفریع
ذلک امر سجده بالاستماع آنست مثل حدیث موثق اذا قرئت السجدة فاسجد و موثق دیگر من قرأ
اقرأ باسم ربک فاذا ختمها فلیسجد و حدیث صحیح وارد در حائض فلتسجد اذا سمعتها و جه استدلال آنست
که امر بسجده نموده اند بعد از قرائت بکلمه فا که مدلول آن لزوم اتیان بسجود آن است بدون تامل
و این معنی فوریه است و مناقشه در آن میتوان نمود که فا در این مقام فا جزائیه است و فا که مقتضی
تعقیب من غیر مهلت است فاء عاطفه است مثل جاء زید فعمرو نه فاء جزائیه چنانچه از اهل عربیت بیان
مطلب نموده پس او از در مقام استدلال تمسک بدلالت جزائیه تو صحیح مطلب مقتضی آنست که گفته شود
مدلول کلام معصوم که فرموده اذا قرأت السجدة فاسجد وجوب اتیان بسجده است زمان تحقق قرائت و این
سجده و این مستلزم فوریه است و هکذا قوله فلتسجد اذا سمعتها و غیره **چهارم** حدیث صحیح محمد بن مسلم است
عن احدهما ع قال سئلته عن الرجل یقرأ السجدة فینساها حتی یرکع و یسجد قال یسجد اذا ذکر وجه استدلال آنست

۲۱۶ که ظاهر میشود از سؤال سائل بجلالت شده ام که معتقد این بوده که وقت سجده بعد از فراغ از قرائت آیه سجده بوده
و لهذا اطلاق فی السبیل نموده و مقصود از سؤال آن این است نظر باینکه لازم بوده که اتیان بسجده فوراً نموده باشد
و فراموش نموده اما بعد سیاق ذلک که سجده تدارک سجده منسیه شده باشد و مستلزم نفی سائل نیز بوده بنابر همان اعتقاد
و این دلیل بر حقیت آن اعتقاد است علاوه بر آنکه فرموده اند فلیسجد اذا ذکر دلالت میکند بر لزوم
تدارک آن فوراً پس مقتضای این حدیث چنانچه فوریه اصل سجده است لزوم مبادرت هم در تدارک آن
نیز هست **تتمیم** بدانکه حدیثی در این مقام وارد شده از جناب ختمی مآب کائنات صلوات الله
و سلامه علیه که فرموده نهی عن اختصار السجدة ظاهر این است که مطلق مجمله بوده و اختصار سجده و این
نهی تفسیر کرده اند اول آن است که قرائت نمی سوره سجده را نماید مگر آیه سجده را که او را اجمالاً از آن شدید
که سجده نماید دوم آنست که اختصار نماید همان قرائت آیه سجده از باب آنکه سجده نماید وجه کراهت
در ثانی ظاهر نیست در وجه اول که باید سبب بوده باشد که مرحوم علامه در کتاب تذکره تفسیر اول
را اختیار فرموده **مقام سیم** در بیان سجده شکر است بدانکه سجده شکر عبادتست از سجده که بجا
آورده شود بقصد اداء در مقام اظهار امتنان و ادای شکر نعمت منعم متعال و اعتراف بعظیم عطای حضرت
کریم و در اطلاق عظمت الوهیت و افتقار بعجز و انکسار و فقر و مثل آن شروع در مطلب میکنیم باید
دانست که ضمن اول از انواع اربعه سجده که اشاره بآنها شد مختوم است در واجب خواه وجوب شرعی بوده
باشد چنانچه سجده سهو صلوات فرض و مانند آن بوجوب شرطی چنانچه در ضمن صلوات مندوبه و قسم ثانی
از انواع اربعه و النسیه شده چنانچه مختص میشد بوجوب آن در صورت قرائت آیات سجده در
سور عزائم اربع معهوده است و با استماع آنها و چنین مختص میشود بالتحلیل چنانچه در حق سامع
مطلقاً بنابر مختار ما در حق قاری و مستمع در غیر سور اربع معهوده و اما این قسم از سجده که عبارت از
سجده شکر بوده باشد پس مختص نیست بالنوع مانند آن مکرر بوده یا مستحب لکن از مستحبات موکده
است بحسب اعتقاد بعضی از اجله علما هرچند بر حسب آن شده هر در بعضی از موارد و مراد استحباب تاکد است
تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در چند بحث اول در بیان اسباب این سجده است بدانکه
اسباب این سجده بسیار است اول و در وجه نعمی است از نعمای الهی جلت عظمته پس هر گاه نعمتی
از نعم الهی عظمت آلاؤه متوجه شده بنده دلیل مناسب در طریقه و بندگی و موافق بالقصد محمود آنچه لازم
بالجمله شرعاً متکلم بآن است که خود را غافل از آن نداند اظهار امتنان نماید که بر هر آنچه افعال وسعادت
است نموده باشد دوم تذکر نعمت است یعنی بنده دلیل خواه در حال سعت و رخا یا در حال ضیق و عنا

بوده باشد هرگاه متذکر این شد که وقتی از اوقات چنین نعمتی از جناب منعم متعال باو رسیده مستحب در حق
او این است در هنگامی که متذکر چنین نعمتی شد خود را بخاک مذلت انداخته اظهار شکر و بندگی نماید
سیم دفع بلیه است یعنی هرگاه بنده مبتلا به بلیه شد بمعونت و مساعده توفیقات الهی جل شانه آن بلیه از او
دفع شد مطلب در هنگام آن است که بجهة ادای شکر دفع آن بلیه خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر
بجا آورده چهارم متذکر شدن دفع بلیه است یعنی هرگاه بنده در حالتی از احوال متذکر شد که وقتی از
اوقات فلان بلیه مبتلا بوده خداوند عالم جل شانه از فضل و کرم خود آن بلیه را از وی دفع نموده
مطلب این است در آن وقت متذکر شکرانه آن نعمت خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بجا آورد
پنجم وصول امری است که موجب سرور بنده شود مثل آنکه مؤمنی بدست ظالمی بطریق تعدی گرفتار
شده بود یا مبتلا به بلیه شده بود خبر باین شخص رسید که آن شخص مؤمن از دست ظالم مستخلص شد
یا از آن بلیه نجات یافت یا آنکه مسافری عزیز داشت سفر شدید الخطری رفته مثل سفر مکه معظمه
در اثنای سفر چند وقت از او خبری نرسیده یا آنکه طالب آن بود که حق جل شانه باو فرزندی عطا
نماید خبر این خود را باو رسانیدند یا آنکه خبر رسید دشمنی از دشمنان شریعت مطهره را لطف الهی
جل شانه واصل شد یا مبتلا شده مبتلی شده و هکذا امثال امری که موجب مسرت او شود مطلع باین
شد در حین اطلاع مستحب است شکرانه این مسرت خود را بخاک مذلت انداخته سجده شکر بجا آورده باشد
ششم بعد از فراغ از ادای نماز است فریضه بوده باشد یا نافله [illegible] مستحب مؤکد در
حق شیعه این است که بعد از فراغ از آن سجده شکر بجا آورد و بعضی [illegible] سبب مذکوره را با سرها
تحت [illegible] درآورده ممکن است نظر بآنکه فی الحقیقه هر یک از آنها نعمتی است از نعمای الهی جل شانه
لکن باختلاف حیثیات مختلف و متعدد است و لهذا از باب استقصاء اسباب ذکر هر یک بتفصیل
مطلب است مطلب دویم در بیان نصوصی که دلالت میکند بر رجحان و فضیلت این سجده نظر بآنکه اطلاع
بان موجب رغبت مؤمنان است در عدم اخلال بآن بعلاوه موجب اطلاع بر مستند حکم برجحان
سجده است در مواضع مذکوره بدانکه احادیث در این باب بسیار است و لکن در اینجا اختصار میکنیم بذکر چند
حدیث اول حدیث صحیح است که شیخ صدوق [illegible] روایت نموده از عبد الرحمن بن حجاج از کاشف اسرار
و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده که حاصل مضمون آن این است هرگاه کسی
سجده شکر بجا آورد در حالتی که خداوند عالم جل شانه باو عطا فرموده و در حال [illegible] سجود باو بوده
باشد باو خلاق عالم جل جلاله در نامه عمل او ثبت میشود ده رحمت از درجات الجنه یا ده نماز و محو میشود از نامه

ماکر

است
[illegible] آورده بعضی از علماء عظام [illegible] ده درجه و ده نماز بجهة آنست که حدیث مشتمل بر لفظ صلوة
لکن ضعیف متن او حدیث صحیح است که بابن شیخ صدوق روایت نموده در کتاب الخصال از آن سرور که
فرموده [illegible] سجده شکر [illegible] حسنات [illegible] سیئات و رفع له
عشر درجات فی الجنان حدیث دویم حدیثی است که حکایت شده از سعد بن عبد الله در کتاب عقاب الزوجات
بسند صحیح از معتبر بن یعقوب که گفت [illegible] خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه مشرف بودم
در وقتی که حضرت [illegible] بازار [illegible] پیاده شدند
و سجده در رفتند و سجده را طول دادند من منتظر ایشان بودم بعد از آن سر را از سجده برداشتند عرض
کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند وجه این عمل چه بود فرمودند متذکر نعمتی از نعمای الهی جل شانه بر
خود شدم پس سجده را بجهة شکر آن نعمت کردم حدیث سیم حدیثی است که ثقة الاسلام در اصول کافی
باسناد [illegible] از جناب
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند هرگاه احدی از شما متذکر شود نعمتی که خداوند عالم باو عطا
فرموده باید صورت خود را بخاک بگذارد بجهة اداء شکر الهی جل عظمته و اگر سواره باشد در همان وقت
پیاده شود صورت خود را بخاک بگذارد و اگر نتواند پیاده شود [illegible] خود را بر [illegible]
زین بگذارد و اگر این هم نتواند [illegible] بر کف دست خود [illegible]
حمد کند خداوند عالم جل شانه را باین نعمت حدیث چهارم حدیثی است که ثقة الاسلام در همان باب
روایت نموده از عبد الله بن سنان از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله در سفری تشریف داشتند [illegible] سواره بودند ناگاه پیاده شدند پس پنج سجده کردند بعد از آنکه سوار
شدند عرض کردند یا رسول الله عملی از شما صادر شده مثل این ندیده بودیم که چنین عملی از شما
صادر شود فرمودند بلی جبرئیل بمن نازل شد چند بشارت بمن داد از جانب خداوند جلیل پس از برای
هر بشارت سجده کردم حدیث پنجم حدیثی است که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از
[illegible] از جناب حضرت امام محمد باقر که آنحضرت فرمودند که والد بزرگوار من [illegible]
نعمتی از نعمای الهی را متذکر نشد مگر آنکه سجده میکرد و هم چنین [illegible] آیات قرآنیه [illegible]
که مشتمل بر سجده بوده باشد مگر آنکه سجده میکرد و هم چنین [illegible] که دفع نماید خداوند عالم عز شانه
[illegible] مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین [illegible]
اداء نماز فریضه فارغ شود مگر آنکه سجده مینمود و هم چنین [illegible] که اصلاح میان دو نفر نماید مگر آنکه سجده مینمود

واژ سجود بر جمیع اعضای سجود از حضرت ظاهر بود پس باین جهة مسمی شد بسجاد **ششم** حدیث صحیح است
که شیخین جلیلین در فقیه و تهذیب روایت فرموده اند از مرازم [illegible] از جناب حضرت صادق
که فرموده سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی از جمله تمامات اداب است که باعث تمامیه کمال
نماز تو میشود و باعث این میشود که حضرت پروردگار تو جلت عظمته از [illegible] خوشنود شود و ملایکه
تو خوشنود میشوند و هر بنده که نماز کند بعد از فراغ از نماز ایشان سجده شکر تا بجا اورد خداوند عالم
جل شانه رفع حجاب ما بین از بنده و ملایکه کشف کند از برای خطابی از جانب خداوند عالم جل
جلاله صادر میشود [illegible] که ای ملایکه من نظر نمایید بسوی بنده من که ادا نمود نماز را که بر او واجب
کرده بودم بعد از ان سجده شکر بعمل اورد نا شکر نعمتی که کرده باشد ای ملایکه من چه چیز از جانب
من بجهة او [illegible] ملایکه عرض میکنند ای پروردگار ما رحمت تو خطاب دیگر میرسد دیگر چه
چیز عرض میکنند بهشت تو خطاب میرسد دیگر چه عرض میکنند کفایت امر مهمه او خطاب [illegible]
میرسد دیگر چه تا انکه باقی نماند هیچ خیری از خیرات مگر ملایکه عرض میکنند بعد از ان خطاب
دیگر میرسد که دیگر چه چیز باشد بجهة این بنده ملایکه عرض نمایند ای پروردگار ما دیگر ما عالم نیستیم
از خداوند عالم جل شانه [illegible] ای بنده [illegible] او شکر [illegible] و اقبال [illegible] بجانب او
بفضل و کرم خود را از جمله احادیث در این باب حدیثی است که مرحوم شیخ صدوق در مجالس روایت نموده
از جناب امام جعفر صادق ع که انحضرت فرموده اند هر گاه بنده بر خیزد بعد از نصف شب یا باشد
در مقابل پروردگار خود پس چهار رکعت نماز بعمل اورد [illegible] صلوة اللیل نماز در ان وقت شب نماز
بعد از فراغ از چهار رکعت نماز برود بسجود [illegible] سجده شکر [illegible] یکصد مرتبه ماشاءالله
ندای میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه باین بنده که ای بنده من تا کی میگویی ماشاء الله منم پروردگار
تو [illegible] غفور [illegible] ام اجابت [illegible] طلب کردی سوال کن حاصل این حدیث
شریف ان است که هر گاه کسی را حاجتی بوده باشد بعد از نصف شب بر خیزد و [illegible] چهار رکعت نماز
نماید بعد از ان برود بسجده بقصد شکر در ان سجده یکصد مرتبه بگوید ماشاء الله بعد از ان برود بسجده
[illegible] شکر در ان سجده یکصد مرتبه بگوید ماشاءالله بعد از ان استدعای حاجت خود نماید خداوند عالم
انجاح حاجت او خواهد فرمود مخفی نماند که ظاهر حدیث این است که این [illegible] میشود سجده
شکر [illegible] بعد از ایشان چهار رکعت نماز خواه از چهار رکعت از نماز شب بوده باشد یا غیر این
بدانکه احادیث در فضیلت سجده شکر بسیار است و انچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام بلکه [illegible]

بعضی

بخصوص وارد در این باب است [illegible] **سیم** در بیان کیفیت این عبادت است بدانکه اخبار وارده در این باب مختلف است
حاصل اختلاف راجع است به [illegible] ان است [illegible] حاصل میشود [illegible] و این ظاهر میشود
از اکثر نصوص وارده در این باب مثل حدیث صحیح عبدالرحمن بن حجاج و حدیث [illegible] ذریح و صحیح [illegible]
بن وهب و حدیث موثقه عبدالله بن سکان که مذکور شد و بعضی از انها از اخباری که مذکور نشد باید
تامل در [illegible] ظاهر میشود [illegible] ان است که [illegible] حاصل میشود [illegible] بر ارض
[illegible] یکبار [illegible] اعم از انکه یک طرف [illegible] باشد یا هر دو طرف بلکه [illegible] که ظاهر وارد
بوده باشد مثل حدیث صحیح یونس بن عمار که مذکور شد و مثل ان است حدیثی که در تهذیب روایت
شده از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده هر گاه متذکر نعمتی از نعمای الهی
[illegible] شوی و بوده باشی در حالی که هیچکس [illegible] نه بیند [illegible] بر زمین و
هر گاه بوده باشی در میان ناس پس یکبار دست خود را بر [illegible] شکم و کج کن پشت خود را [illegible]
بجهة [illegible] و خضوع و شکر خدا [illegible] بوده باشد و این [illegible] از انکه [illegible]
خود را در چنین صورت بر زمین یکبار [illegible] مخفی نماند این [illegible] بجهة تقیه است که چنین تفصیلی فرموده اند
[illegible] **سیم** [illegible]
[illegible]
است از اسحق بن عمار از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده [illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] نماز که فارغ میشد [illegible] خود را بر زمین میچسبانید [illegible]
[illegible] و در بعضی [illegible] و بجناب حضرت امام محمد باقر ع
[illegible] ظاهر [illegible] است در این [illegible]
وجه [illegible] ان است که [illegible] جهه است [illegible]
[illegible] حاصل است [illegible] و [illegible] ان است که [illegible]
و [illegible] ان است که [illegible] جهه است [illegible]
علیه است [illegible] از محمد بن سلیمان از پدر خود که او گفته در خدمت جناب
امام موسی کاظم ع مشرف بودم [illegible] ایشان [illegible]
پس حضرت ایشان [illegible] نماز [illegible] فارغ شدند از نماز [illegible] سجده تا انکه [illegible]
[illegible] خود را چسبانیدند بر زمین بعد از ان جانب [illegible] بر زمین چسبانیدند [illegible]

مثل چهل دام است چنانچه عدد سجده در اخبار یعنی اول سجده صد مرتبه شکرا جناب و است مرتبه شکر خود را
می‌چسباند بزمین شکرانه جانب چپ شکرانه عدد منافی بجهت ظاهر این است که تادیه سنت
میشود باول چهل دام دیگر لکن رابع افضل از اول است و خامس افضل از هر دو اما ثانی و ثالث
پس اگر چه ظاهر آن کلمات اصحاب اعلی الله مقامهم آن است ظاهر اخبار بعضه از آن بوده باشد
که سجده ظاهر است در وضع جبهه و اثر در اثر دو صنم محقق نمیشود بلکه اگر چه حوالت لکن ظاهر
اخبار آن کرنش چنانچه صورت میشود بوضع جبهه موقوف میشود بوضع جبین اینها بجهت وضع جبین
در اینجا مطلوب است خواه منفک بوده باشد از وضع جبهه یا منضم باشد باو چنانچه وضع
جبهه نیز مطلوب است خواه منفک از وضع جبین بوده باشد یا منضم باو بوده باشد بنا بر این که
در صورت انفکاک احوط آن دو کریمه است الحاصل میشود متحقق است که بوجه اجماع الکلام
بوده ما که از هم عدد سجده است سجده عدد مع صنم جبین چنانچه بیان شد مخفی نماند آنچه مذکور شد
در بیان کیفیت وضع جبهه و جبین بود ما قادرا عین مقصد و شکم پس بحسب این است که دو امیر را
بزمین بچسباند دو هم جنب سینه و شکم را بزمین بچسباند خلاف آنچه که در صحیحه نمان مطلوب بشد
که دو اغنا نسبت کرده عین ... از زمین بوده باشد دو هم جنب سینه و شکم مطلب چهارم
در بیان ادعیه ماثوره در این سجده آن است ... ادعیه وارده در این سجده بسیار است لکن در این
مقام اختصار بنمایم بذکر جمله از آنها بلکه بذکر بعضی از آنها پس میگوئیم در این سجده چند طریق
وارد شده است اول دعائی است مذکور در حدیث صحیح که مروی در کتاب رضیه است
از عبدالله بن جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله که او روایت نموده از امام
جناب امام موسی کاظم ع که فرموده بگوید در سجده شکر اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک
و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمدا نبیی و علیا و الحسن و الحسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی الرضا و محمد الجواد و علی الهادی و الحسن
العسکری و الحجة القائم صلوات الله علیهم ائمتی و سادتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء اللهم انی انشدک
دم المظلوم سه مرتبه ظاهر این است که مراد این باشد سه مرتبه او گفته عبارت اللهم انی انشدک
دم المظلوم را سه مرتبه بعد از آن بگوید اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم
بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد پس سه مرتبه بگوید اللهم انی
اسئلک الیسر بعد العسر ممکن است مراد گفتن اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر سه مرتبه بوده باشد

چنانچه ممکن است

چنانچه ممکن است مراد سه مرتبه ان تصلی علی محمد و آل محمد تا آخر بوده باشد و احتمال دارد اللهم انی
انشدک تا آخر بوده باشد یعنی همه را سه مرتبه بگوید لکن ظاهر اول است خصوصا بعد از ملاحظه فقره
که لفظ ثلثا دارد بعد از اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر نیز ذکر نموده ثم ضع خدک الایمن علی الارض
و تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی و کنت عن خلقی
غنیا صل علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد ثم تضع خدک الایسر علی الارض و تقول یا مذل کل جبار
عنید و یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ مجهودی این سه را سه مرتبه میگوید ثم تقول یا حنان یا منان
یا کاشف الکرب العظام این را نیز سه مرتبه میگوید ثم تعود للسجود و تقول مائة مرة شکرا شکرا ثم
تسئل حاجتک ان شاء الله یعنی ظاهر این دعای شریف این است که خدا و ملائکه را گواه میگیرم بر اینکه جمیع
ملائکه و پیغمبران و جمیع مخلوقین بر اینکه تو پروردگار منی و اینکه اسلام دین من است و جناب محمد
خاتم انبیاء پیغمبر من است و جناب امیر المؤمنین و یازده فرزندان کرام ایشان را امامان و پیشوایان
خود میدانم ایشان را دوست دارم و از دشمنان ایشان بیزارم خداوندا من قسم میدهم ترا بحق خون
ظلم و ناحق ریخته جناب حضرت امام حسین مظلوم ع دو هم چنین قسم میدهم بحق وعده که فرموده
که بدست ما و بدست مؤمنین دشمنان خود را هلاک نمائی و هم چنین قسم میدهم ترا بحق وعده که
فرموده بدوستان خود که جناب رسول خدا و اولاد و امام بوده باشند که ایشان را نصرت دهی و غالب
گردانی بر دشمنان خود و دشمنان ایشان که صلوات و رحمت بفرستی بر خاتم انبیاء جناب محمد مصطفی و بر
کسانیکه ایشان حافظ اسرار و کتاب و سنت و احکام شریعت بوده‌اند که عبارت از ائمه طاهرین علیهم السلام
بوده باشند بنا بر این المستحفظین اسم مفعول خواهد بود بفتح فاء و العقد یا ان تصلی علی محمد و علی الذین
استحفظ منهم الدین ای طلب منهم حفظ الدین بنا بر این من آل محمد بیان از مستحفظین خواهد بود خداوندا
از تو سؤال میکنم یسر و آسانی را بعد از عسر و صعوبت که بجهت من عارض میشود بعد از آن جناب است
رو را بزمین بگذارد و بگوید ای پناه من در وقتی که مرا عاجز کند مذاهب و در وقتی که راه‌ها و مذاهب
مواقف در روز قیامت بوده باشد نظر باینکه وارد شده است در اخبار که در روز قیامت پنجاه موقف
می‌باشد و امتداد هر موقفی بمقدار هزار سال است که امتداد در پنجاه موقف پنجاه هزار سال میشود
و بنا بر این مراد این خواهد بود ای پناه من در حینی که عاجز میکند مرا وقوف در آن مواقف تنگ میشود
بر من زمین با وجود وسعت آن ای خلق کننده من از روی رحمت بمن و حال آنکه مطلقا احتیاج بخلق کردن
من نداشتی یعنی خلق نکردی مرا بجهت حاجتی که از من جلب نفع نموده باشی بلکه خلق نمودی مرا بجهت

وسوره مانع نمی‌شود صلوات را و رحمه نیست بر مجهول بر کسانیکه حافظ اسرار دین و حافظ کتاب عزت میباشند
که عبارت از آل محمد است از مرویات بعد از آنکه حب را بر همین نگذارد بعد بکلمه کنند و هر چند
و ظالمی را عزت دهنده هم فی بلده این شاه که مستحق نه شود نباشد منم بعزت تو غفر که
طاقت من بآخر رسیده و تحمل مشقت کرده که دیگر طاقت تحمل آن ندارم مخفی نماند که باید عرض باشد
که مطابق واقع باشد تا کذب لازم نیاید مثل آنکه قصد نماید که طاقت تحمل آن ندارم عرض نماید که
عرض در مفارقت از صحبت جناب حجة الله حضرت جناب صاحب الزمان عجل الله فرجه بآخر رسیده تحمل
در اغاثه از زمان یا طاقت در تحمل الم در مصیبت جناب سید الشهداء تا بآخر رسیده که دیگر طاقت
تحمل آن را ندارم و تعجیل در انتقام از قاتلین آنحضرت فرماید و امثال آنکه در آنوقت عارض شده
باشد باید عرض بوده و مقصود آن نباید بعد از آن سجده ای بجانب راست و رحم کنند و اعاده بجانب چپ کنند
و اعاده کنند بعد غم عظیم بعد از آن بسجده میکند و میگوید سه مرتبه شکرا شکرا اینکه
لفظ ثلث در دعائیکه بعد از وضع خدای عزیز در کافی نیارد لکن در فقیه در اینجا بدل لفظ ثلث مذکورات
و در فقیه لفظ ثلثا وارد در دعا اول در سه موضع مذکور است و در کافی هم در دو موضع بجنب مذکور شد
موضع سیم که در فقیه مذکور است بعد از و علی المستضعفین من آل محمد است و در فقیه در دعا است
باطنان با ساتر ثلاثه مذکور نیست سجدتی که در کافی مغفرة اللهم ان اسئلک بالیک عافیت لاعداک
لیهلکنهم بایدینا و ایدی المؤمنین مذکور نیست دعای وصفه زاده و اعزه در این سجده دعائی که ثقة الاسلام
در کافی روایت نموده از محمد بن سلیمان که او از پدر خود روایت نموده که گفت بیرون رفتم در خدمت
حضرت جناب امام علی بن موسی علیهما السلام بسوی مزارع با باغات آنحضرت پس
آنحضرت مشغول ... شدند بعد از فراغ از نماز ظهر رفتند بسجده پس شنیدم که بصوت حزین ...
میخواندند در حالتیکه اشک از چشمان مبارک آنحضرت جاری بود رب عصیتک بلسانی ولو شئت
وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک
لاصممتنی وعصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی
ولو شئت وعزتک لعقمتنی وعصیتک بجمیع جوارحی التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی ظاهر معنی این فقرات
حقیقتا این ایات صادره از محرمات پروردگار العالمین است ای پروردگار من معصیت کرده ام
بزبان خود قسم بعزت تو اگر میخواستی گنگ میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بچشم خود قسم
بعزت تو اگر میخواستی کورم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بگوش خود قسم بعزت تو

الکوش

بگوش خود قسم بعزت تو اگر میخواستی کرم میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بدست
خود قسم بعزت تو اگر میخواستی دستهای مرا شل میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بپای
خود قسم بعزت تو اگر میخواستی پاهای مرا قطع میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بفرج
خود قسم بعزت تو اگر میخواستی مرا عقیم و بی‌ولد میکردی و ای پروردگار من معصیت تو کرده ام بجمیع جوارح
از جوارحی که بمن انعام و احسان نموده ای و ای پروردگار من جزای احسان تو این نبود که باین نحو
کرده باشم و ادعیه سکوت این مرور را خیلی بعد از آن شروع نمودند بالعفو گفتند هزار مرتبه
گفتند العفو بدانکه جایز است بجای العفو چند بار جایز است بجهت آنکه بنا بر هم نقل بچنین
خواهد شد العفو من سفالک او العفو بجای تو و بنا بر نسخه نقل بچنین میشود ارجو منک
العفو بعد از آن صورت ذات مبارک خود را بچسبانیدند بزمین و بصوت حزین سه مرتبه این
دعا را میخواندند بوت الیک بذنبی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا
انت یا مولای سه مرتبه یعنی بازگشت کردم از معاصی خود و پناه آوردم بسوی تو بدیدم و ظلم بر نفس خود کردم پس
بیامرز گناهان مرا بدرستیکه نیست کسی که بیامرزد گناهان را غیر از تو ای مولای من و آقای
من گناهان را بدرستیکه نیست کسی که بیامرزد گناهان غیر از تو ای مولای من بعد از آن جانب چپ
از صورت مبارک خود را بزمین چسبانیدند و این دعا را سه مرتبه خواندند ارحم من اساء و اقترف
واستکان واعترف یعنی ای پروردگار من رحم کن کسی را که بد کرده و کسب گناه کرده است
و اظهار ذلت و اعتراف به تقصیر خود کرده باشد و دعای سیم و دعاییکه بجنب جبین شد و صلوات و حمد و تسبیح
در مصنف ذکر فرموده اند که میخواندند در حال سجود اللهم الیک حملت اعتصمت و علیک توکلت اللهم
انت ثقتی و رجائی فاکفنی ما اهمنی و ما لا یهمنی و ما انت اعلم به منی عز جارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک صل علی
محمد و آل محمد و عجل فرجهم بعد از آن پیشانی را از سجده برداره و یکبار دست جانب راست صورت خود را بر
موضع سجود خود و بگوید ارحم ذلی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسنی بک یا کریم یا کریم یا کریم
بعد از آن جانب چپ را بجا آورد و بگوید لا اله الا انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا
اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی یا کریم یا کریم یا کریم بعد از آن صورت خود را برداشته عود کند بسجده
پس بگوید در سجده صد مرتبه شکرا و اگر سه مرتبه بگوید کافی است لکن اکثر افضل است و یکصد مرتبه افضل
افضل است از آنچه بیان شد فراز گرفته است چهارم مخفی نماند که ثقة الاسلام باز در کافی از فروعی
روایت نموده از سلیمان بن حفص که او گفته است که نوشتم بخدمت جناب امام موسی و در آن مسئله

بوده است که تعلیم نموده باشد چنانچه اگر در سجده خوانده باشد [illegible] در جواب او فرمود
که بگو صد مرتبه شکرا شکرا و اگر خواهی بجای شکرا شکرا بگو عفوا عفوا بدانکه ظاهر این است که
سنت مؤکد بودن سجده واحده اگرچه منفک از ذکر بوده باشد لکن بانکه اکمل و افضل
خواص بوده به ذکر و دعا مستحب در سجده خواهد بود و اقل اذکار وارده در این سجده سه مرتبه
شکر الله است یا به نحوی که در سجده بگوید شکر الله شکر الله شکر الله عجلا مفصلا شد انا خیره در
سابق بیان شد که می توان اکتفا نمود به سجده واحده چنانچه می توان اکتفا نمود به وضع خد واحد لکن
افضل از همه آن است که اول اتیان به سجده نموده بعد از آن صورت یمین را بموضع سجود بگذارد
بعد از آن طرف چپ را بعد از آن عود به سجده نموده با اذکار مذکوره یا بالعدم آن لکن مداومت
در دعای ثانی که مصور است یا رب عصیتک الی آخره بسیار مناسب است و هر گاه امر مهمی
رو نموده شود یا عارض شده در آن وقت اتیان به دعای اول انسب است و اگر خواهد اکتفا
به شکرا نماید یکی در سجده اول و ثانی در حال وضع خد یمین و ثالث در حال وضع خد ایسر
و رابع در سجده آخر چه عیب خواهد بود بلکه دانسته شد که ترک ذکر بالمره نیز می توان نمود پس
در این صورت اولی مستحبی است و نادر است عجب حکمی به اذکار کاشف اسرار بوده فانی جناب امام
جعفر صادق [illegible] هر گاه بنده سجده رود و در آن سجده یا رب یا رب یا رب الله گوید بگوید
تا نفس منقطع شود خطاب رسد از جانب کریم جل اعلی [illegible] که ای بنده من هر حاجت
که داری بخواه که [illegible] اجابت خواهد شد **سجده** در بیان بعضی آداب
سجده بعد از این سجود است بدانکه شیخ صدوق و شیخ طوسی نور الله مرقدهما در فقیه و تهذیب
روایت نموده اند حدیثی که حاصل مضمون آن این است که هر گاه هم و غمی عارض شود بعد از رفع
راس از سجود دست را بموضع سجود بمالد بعد از آن دست را بالا از جانب چپ صورت [illegible]
پیشانی بعد از آن بالای صورت راست بعد از آن سه مرتبه این دعا بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو
عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم و الحزن یعنی این عمل موجب دفع هم و غم
و مقتضای حدیث مذکور آن است که این عمل در حال اصابه هم و غم بوده باشد و اینکه مسح [illegible]
و دعای مذکور سه مرتبه است و مقتضای حدیث مذکور در مقنعه و کلام آن بزرگوار هم چنین
مقتضای کلام شیخ در مصباح مطلق است یعنی وظیفه ای است بعد از رفع راس از سجده خواه هم و غم
بوده باشد یا نه و هم چنین هر گاه علتی در موضعی از مواضع بدن او بوده باشد دست بر آن موضع بمالد

موجب نفی

موجب نفی آن علت خواهد شد و مصرح به در کلام مقنعه و غیر آن است که این وظیفه دست راست
چنانچه مصرح به در کلام مصباح آن است که دست مالیدن به موضع سجده و صورت چپ و راست سه مرتبه
است و دعا سه مرتبه باید و دعای مذکور خوانده لکن دعای مذکور در این کتاب فی الجمله مغایر است با دعای مذکور در حدیث
مذکور در تهذیب و مقنعه قال فی المقنعة ثم یرفع راسه ای من سجدة الشکر و یمسح بیده مواضع السجود و یضع باطن کفه
الایمن على موضع سجوده ثم یرفعها فیمسح بها وجهه من قصاص شعر راسه الى صدغیه ثم یمرها على وجهه و بطنه
صدره فان فی ذلک سنة و فیه شفاء ان شاء الله و قد روی عن الصادق علیه السلام انه قال اذا سجد احدکم [illegible]
السماء [illegible] موضع سجوده [illegible] فلیمسح یده على موضع سجوده ثم یمسح
بها وجهه و صدره [illegible] فی موضع من المصباح ثم تمسح بها وجهک و صدرک فاذا
اردت [illegible] على موضع سجودک و امسح بها وجهک من جانب خدک الایسر و على جبینک الى الجانب الایمن
ثلث مرات تقول فی کل مرة اللهم لک الحمد لا اله الا انت عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب
عنی الهم و الحزن و الغیر و الفتن ما ظهر منها و ما بطن و ان کانت بک علة فامسح موضع سجودک و امسحها على العلة
و قل سبع مرات یا من کبس الارض على الماء و سد الهواء بالسماء و اختار لنفسه احسن الاسماء
صل على محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا و ارزقنی و عافنی من کذا و کذا انتهى مخفی نماند که کیفیت مسح چنانچه
مستفاد از عبارت مقنعه است مخالف است با کیفیت مستفاده از عبارت مصباح آن است که در مقنعه
دست [illegible] نماید از [illegible] تا موضع [illegible] موضعی است ما بین چشم [illegible]
بکیفیت مذکوره شاید وجه آن این بوده باشد که اول آن از [illegible] کرده تا [illegible] بالا
بعد از آن از [illegible] طرف دیگر تا [illegible] طرف دیگر بعد از آن دست [illegible]
نمی بود مناسب این بود که فرموده باشد یمسح بها وجهه من قصاص شعر راسه الى اخر وجهه کما لا یخفى
نماند که مقتضای عبارت مصباح و امسحها على العلة و قل سبع مرات الى آخره این است که دست مالیدن
موضع سجود یک مرتبه است و خواندن دعا هفت مرتبه این مقتضای عبارت است که در تعقیب نماز صبح ذکر
نموده اند و لکن مقتضای کلام ایشان در تعقیب نماز عصر عکس این است [illegible] کانت بک علة
فامسح موضع سجودک سبعا و امسح على العلة و قل یا من کبس الارض على الماء الى آخر الدعا با آنکه
مرحوم مجلسی حکایت نموده از [illegible] حاصل مضمون آن این است و لکن [illegible]
دست خود را به موضع سجده خود و بالا آن دست را به صورت چپ و پیشانی خود تا صورت راست
مرتبه و دعا سه مرتبه این دعا را بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم

انى اعوذ بك من الهم والحزن والغم والعجز والضعف والفواحش ما ظهر منها وما بطن بدانکه فرق میان هم و حزن
بعضی باین نحو ذکر کرده اند که هم بمکروهی است که واقع نشده باشد و حزن بمکروهی است که واقع شده
شده باشد مثل اینکه طفل کسی ناخوش است مثلا و بجهة انکه مبادا بمیرد و قبل از فوت او غم را
هم میگویند و بعد از فوت او انرا حزن میامند بهمین تفرقه شده با بینهم و غم که هم بتفخیم است و غم
بما فات باهم جمع نه است کما اذا کان مفقود البیان بوده باشد کالفقر و غم جزئیات کما اذا
ان مطلوبات مخصص نبوده باشد یا هم چیزهایی است که سبب ان معلوم باشد بخلاف غم چیزیست
که سبب ان معلوم است یعنی حضرت قال فی الصحاح الغم الحزن و کذا الغم والهم و هما الثان
مثل حزن و حزن و مقدم یعنی نغوذ و الصغار یعنی الضاد کما فی الصحاح الذل بدانکه ادعیه وارده در
این سجده بعبارات اخر مذکور شده در این مقام که بجانب بهاییه مبحث ششم در تنبیه بر عدم اعتبار
اکثر امور که رعایت انها در سجده صلوة لازم بوده در این سجده و اعتبار بعضی از انها در این مقام بدانکه
خلافی نیست در انکه شرط نیست در این سجده طهارت از حدث و خبث بنابراین هر کاه کسی محدث بوده
باشد بی اشکال اتیان باین سجده در حق او جایز خواهد بود اگر چه محدث بحدث اکبر بوده باشد
پس جنب و حایض اتیان باین سجده میتوانند نمود و هم چنین شرط نیست در این سجده ستر عورت
و استقبال قبله پس با کشف عورت و خلاف جهة قبله اتیان باین میتوان نمود و هم چنین است حال در
طمانینه پس رعایت ان در این سجده لازم نیست مخفی نماند بعدم اشتراط اعتبار این امور است در
این سجده مراد تشبیه در رجحان رعایت این امور در این مقام نیست بلکه از جمله محسنات صحیحه
و سنن محبه اتیان این سجده است بلکه لا مکیه در این مقام هست در جهات اولویت که اولی وضع
اعضاء هفتگانه سبعه در این سجده لابد منه است مثل سجده نماز یا نه بلکه شد کالازم همان وضع جبهت
و وضع شش عضو دیگر لازم نیست محمد چیزی که در این مقام متمسک بان میتوان نمود در حکم بلزوم
انضمام سبعه ان است که سجده باین نحو معهود شده پس منصرف الیه بر رجحان این سجده منصرف باین نحو
مشهور پس رعایت ان لازم خواهد بود لکن متوجه میشود در این مقام نظر اظهر در سجده تلاوت مذکور
شد حاصل ان انست که شکی نیست در تحقق سجده با وضع جبهه و وضع کفین و رکبتین و وضع اطراف
قدمین اگر چه وضع ابهامین محقق نشده باشد لکن چون که وضع ابهامین اقرب بتحقق بوده باشد کما فی
سکنه اگر چه ظرف ان بوده باشد و این محقق است در صورت تحقق اطراف قدمین بر زمین نکرده صورتی که
متعهد ابهامین را از زمین بلند نماید و این معهود نیست پس معهود وضع ابهام نیز خواهد بود بلکه جزو در جلی

ظاهر

ظاهر مشهور که ظاهر احد ثلثه یعنی سر بطن و دیگری که قرار دهد باشد بنابراین اگر چه احد ابهامین موضوع بر زمین هست لکن
دیگری موضوع بر بطن و دیگر رأس شده بنابر اعتبار وضع ابهامین بر زمین مثلا با بیحکم بصحبو کا مثال منزل ان نمود
پس کیفیت مذکوره باید جایز نبوده باشد لکن حکم باعتبار وضع ابهامین خصوص طرف که با کیفیت مذکوره
است الحاصل نشود تا سبیل کمال است نظر باطلاق تعددات صحیح من سجده الشکر و هو منتفی کبت الله
لما عشر صلوات سجده صدق عنه و در صورت مذکوره و انتفای حقیقی در حقیقت کلام سیما
بعد از ملاحظه اخبار مشتمله بر وضع خد بقوله ع اذا ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب
شکرا لله دوم ان است که وضع جبهه بر چیزیکه سجده بر ان صحیح بوده باشد لازم است در این سجده یا نه
مطلقی بر دو عبارت ذکره و جامع المقاصد عدم لزوم است و این ظاهر مشهور است و جمع دیگر از فقها لکن
ظاهر در نظر حقیر لزوم رعایت ان است پس وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه در این سجده نیز لازم است و اما
ذکر و دعا در این سجده پس سابق بیان شد که ظاهر این است که ذکر مخصوص نداشته باشد یعنی تادیه سنت
موقوف بذکر خاصی نداشته باشد بلکه سنت موقوف مشروعه بر اصل سجود و لکن با ذکر و دعا اکمل خواهد بود و هم
چنین چنانچه بیان شد دعا معین نیز نبوده که از جمله اداب این سجده است نه انکه اصل امتثال موقوف بان
داشته باشد و هم چنین است حال جبینین یعنی بسینه و در حکم بر زمین و هم چنین تعفیر سجده تعفیر
یعنی گذاردن صورت دست راست بزمین و بعد از ان گذاردن جانب چپ بان و در میان دو سجده
پس اکتفا بسجود واحد میتوان نمود لکن تعفیر بعد از سجده و عود بسجده بعد از تعفیر افضل و اکمل خواهد
بود و افضل از همه انانکه تعدد خاصه شود به یک از احوال اربع مذکوره بدانکه مطلبی که در این مقام
مناسب است که تنبیه بر ان شود این است کم کیفیته مذکوره که عبارت از سجده و تعفیر بودن
یعنی که مذکور شد ثابت است و در سجود شکر که باعتبار است بر بعض موارده جمله از احادیث وارده
در این مقام اگر چه معلوم انتفاء عده است که مع فظ عثمان بن عیسی عن یونس بن عمار عن ابی عبد الله ع اذا
ذکر احدکم نعمة الله عز وجل فلیضع خده علی التراب شکرا لله و صحیحه علی بن عطیه عن هشام بن حکم قال
کنت اسیر مع ابی الحسن ع فی بعض اطراف المدینة اذ ثنی رجله عن دابته فخر ساجدا فاطال ثم رفع راسه
ورکب دابته فقلت جعلت فداک قد اطلت السجود فقال انی ذکرت نعمة انعم الله تعالی بها علی فاحببت ان
اشکر ربی و التطلیع عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله ع انه قال کان موسی بن عمران اذا صلی لم ینفتل
حتی یلصق خده الایمن بالارض و خده الایسر بالارض لکن ظاهر این است که کیفیت مذکوره در سجده
شکر ثابت است خواه بعد از نماز بوده باشد یا بغیر ان کما فی الشرایع سجدتا الشکر مستحبتا عند تجدد النعم

ودفع النقم وعقيب الصلوة ويستحب بينهما التعفير وفي نهاية الاحكام وهي سجدة عقيب الفراغ ومنه تجدد النعم
ودفع النقم الى ان قال ويستحب بينهما التعفير وفي القواعد سجدتا الشكر مستحبتان عند تجدد النعم ودفع
النقم وعقيب الصلوة ويعفر بينهما والمستند في التعميم عموم السند في الصحيح المروي في الكافي عن عبد الله بن
جندب قال سألت ابا الحسن الماضي عما اقول في سجدة الشكر فقد اختلف اصحابنا فيه فقال قل وانت
ساجد اللهم اني اشهدك واشهد ملائكتك وانبيائك ورسلك وجميع خلقك انك انت الله ربي والاسلام
ديني ومحمد نبيي وعلي وفلانا وفلانا الى اخرهم ائمتي بهم اتولى ومن عدوهم اتبرء اللهم انشدك دم المظلوم
ثلثا اللهم اني انشدك بايوائك على نفسك لاوليائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم ان تصلي على محمد
وعلى المستحفظين من ال محمد اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر ثلثا ثم ضع خدك الايمن على الارض
وتقول يا كهفي حين تعييني المذاهب وتضيق علي الارض بما رحبت ويا بارئ خلقي رحمة بي وكنت عن
خلقي غنيا صل على محمد وعلى المستحفظين من ال محمد ثم ضع خدك الايسر وتقول يا مذل كل جبار عنيد
ويا معز كل ذليل قد وعزتك بلغ مجهودي ثلثا ثم تقول يا حنان يا منان يا كاشف الكرب العظام
ثلثا ثم تعود للسجود وتقول مائة مرة شكرا شكرا ثم تسئل حاجتك وجه دلالت اين حديث بر تعميم آن
آنست که راوی سؤال نموده از ذکر و دعاء سجده شکر وجناب حضرت بی استفسار و تفرقه
نموده جواب فرموده بکیفیت مذکوره واین دلیل بر شمول این کیفیت است در جمیع افراد سجده
شکر وهو المطلوب وحدیث دیگر که مذکور شد در کافی است ودر فقیه باین نحو است روی عبد الله بن
جندب عن موسی بن جعفر انه قال تقول في سجدة الشكر اللهم اني اشهدك الى اخره پس دلالت حدیث
بنابر فقیه بر اثبات مدعی بعنوان اطلاق واضح بود اگرچه دو دیگر مذکور در فقیه نقل معنی بوده
باشد بنابر اینکه این حدیث اگرچه در رساله مذکور شد لکن در این مقام اعاده شد بجهة تنبیه بر بعضی
مطالب بعضی از آنچه مذکور شد ظاهر شد ودیگر اینکه لفظ ثلثا در بعضی در پنج موضع مذکور نیست
ظاهر شد ودیگر اینکه در دو موضع اخیر ثابت است اما در موضع ثانی پس احتمال تام است اول الا آنکه احتمال
ثلثا آنست که مراد این بوده باشد که اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر را سه مرتبه بگوید ودویم آنست
ان تصلي على محمد وال محمد تا اخر را سه مرتبه بگوید سیم آنست که از اللهم اني انشدك بايوائك على نفسك الى اخر را
سه مرتبه بگوید ظاهر این احتمالات ثلثه احتمال اول است واما در موضع اول پس دو احتمال ظاهر است اول
آنست که متعلق ثلثا خصوص اللهم اني انشدك دم المظلوم بوده باشد دویم آنست که متعلق آن اللهم
اني اشهدك الى اخر بوده باشد تا دم المظلوم وظاهر در این مقام نیز احتمال اول است و در حصن جنه الجلال در

مفتاح الفلاح

مفتاح الفلاح در دو موضع محل این ثلثا نموده بلکه اول را ذکر ننموده بنابر آنکه مذکور شد در کافی لفظ ثلث در
دعائی که بعد از وضع خد ایمن است مذکور نیست پس حق شبهه نیست که در دعا اشکال شبهه مکن در فقیه
مذکور است در صحیح شیخ شهید عطر الله مرقده در مصباح المتهجد مذکور است حدیث را ذکر نموده اند نحوی که
شده موافق بالکافی مانند در موافقه با فقیه باین نحو که لفظ ثلث در دعائی که بعد از وضع خد
ایمن است مطلقا مذکور نیست و در موضع ثانی لفظ ثلث را مقدم بر اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر
ذکر نموده اند هم چنین لفظ انشدك را تبدیل باسئلك نموده اند باین نحو اللهم اني اسئلك بايوائك
على نفسك لاعدائك لتهلكنهم بايدينا وايدي المؤمنين اللهم اني انشدك بايوائك على نفسك لاوليائك
لتظفرنهم بعدوك وعدوهم اللهم اني اسئلك ان تصلي على محمد وال محمد وعلى المستحفظين من ال محمد ثلثا اللهم
اني اسئلك اليسر بعد العسر پس اختلاف مابین مذکور بعد ذکر ثلث در مذکور بعد در کافی و فقیه در صحیح
است اول آن است که لفظ ثلث در کافی و فقیه در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن است مذکور باشد و در
ذکر مذکور نیست دویم آن است که لفظ ثلث بعد از اینکه بعد اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر
مذکور است و در ذکر قبل از آن در فقیه اللهم انشدك بايوائك على نفسك مذکور است و ذکر اسئلك
با آنکه آنچه مذکور شد در این مقام ودر رساله ظاهر شد که لفظ ثلث در هر یک از کافی و فقیه مذکور
است در پنج موضع در کافی و پنج موضع در فقیه در موضع در دعائی در صحیح اول در کافی در سه موضع
در آن دعا و در فقیه در دو موضع در دعائیکه بعد از وضع خد ایمن است بنابر کافی و بعد از وضع خد ایمن
دیگر موضع بعد از وضع خد ایسر بنابر فقیه پس در کافی لفظ ثلث در پنج موضع مذکور است و در فقیه
در پنج موضع و در تهذیب ذکر نموده بنحوی که مطابق با کافی است نظر باینکه حدیث را نقل نکرده فرموده
اند بنابر آن الخ را که در مصباح ذکر فرموده اند که این لفظ را هفت مرتبه ذکر نموده اند حاصل
پنج موضع اگرچه معلوم است که جمع مابین کافی بلکه فقیه است ولکن ما مقتضی موضع شاد سکافی است پس
بارض باشد در فقیه با آنکه بامنان ثلثا مذکور نیست بلکه مذکور در کافی است ولکن ملحق موضع
سابع مشخص نیست وانا نیست که در مصباح فرموده و در حالیکه چهار موضع باز نموده با تبدیل
آن دعا به اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر بقول اللهم اني انشدك بايوائك على نفسك لاعدائك لتهلكنهم
وتحفظنهم بايدينا وايدي المؤمنين ان تصلي على محمد وعلى المستحفظين من ال محمد ثلثا صبح هفتم در فقیه
امور مختلفه باین مقام است و این چند جزئیات اول آن است که تعفیر مستحب است در این مقام یعنی مابین
دو سجده شکر عبارت از وضع خدین است بر محل سجده چنانچه سابق بیان شد و احتمال مشتمل بر لفظ

خود لیبدل است و در بعضی مشهور که نقل از اعمال ائمه معصومین در آن شده لفظ جبین ملکوریست بعد از تعفیر الجبین
لهذا مناسب این است که جهه این وضع جبینین در حدیث نماید اگرچه ممکن است که جبین محمول شود بر جنس
و این اولی است از عکس است نظر بکثرت اخبار مشتمله بر لفظ خد و عمل اصحاب بظاهر آن دویم آن است که
تکبیر در این سجده یعنی قبل از دخول در آن ثابت نیست مثل سجده تلاوت و اما بعد از رفع رأس پس
ظاهر اکثر اصحاب آن حیثیت است لکن مرحوم شیخ در مبسوط و علامه رضی الله عنهما در نهایة الاحکام
حکم بثبوت آن فرموده اند اعتبار این لیبدل است سیم از جمله امور متعلقه باین مقام این است
که ایشان نماید بسجده شکر بلکه عقب صلوات مفروضه هست بعد از فراغ از تعقیب یعنی این سجده را آخر
تعقیب قرار دهد یعنی اول ایشان تعقیب نماید بعد از فراغ از تعقیب ایشان باین سجده نماید چهارم
اختلاف کرده اند فقها در اینکه آیا راجح اینست که ایشان بسجده شکر بلکه متلبس بنماز مغرب هست
بعد از ایشان بنافله مغرب شود یا قبل از آن جماعتی از اعاظم فقها قائل شده اند باولویت یعنی تأخیر
شده اند یعنی اولویت سجده قبل و بعضی قائل شده اند در نظر حقیر اولویت ایشان بسجده است قبل از
نافله پس تقدیم و تأسیس و تأخیر اگرچه نادر است مشهور لکن اولی تقدیم است بلکه بعد از فراغ
از نافله ایشان بسجده دیگر مستحب است یعنی سجده شکر بتوفیق ادای ایشان بنافله بنابراین در صورت تاخیر فصل
نافله مشغول نمود یعنی هرگاه تأخیر سجده نماید تا بعد از فراغ از نافله بعد از فراغ ایشان بسجده نماید
و نیت نماید که این سجده سجده شکر بر توفیق ادای ایشان بفریضه و نافله هر دو بعمل آید مثل بسیار جور لیست
هر دو حق اصح بعدان شاء الله پنجم آن است که از جمله موارد بلکه مطلق شکر در آن مستحب است
در صورتی است که مطلع شود بر امری که موجب مسرت است در آن وقت مستحب آن است که سجده
شکر نماید چنانچه در مسائل بیان شده مثل اینکه مطلع شده جماعتی که معاندین هستند کمالات بوده اند مثل
طائفه صوفیه خذلهم الله و در عبادت عن شرهم متحمل شده اند با اهانت بر نسبت این طائفه خاتمه
مسئلهم رسیده و هکذا اجمالا مطلع شد بر هر امر از امور که موجب مسرت او شود مستحب است در این
وقت سجده شکر بعمل آورده باشد چنانچه وارد شده که عادت فخر انبیاء و رسل این بود که هرگاه خبری
بایشان می رسید که موجب مسرت بود ایشان بسجده شکر حضور بودند و در روایت شده در وقتیکه سر بحضر
نخس ابوجهل لعین را آوردند حضرت فخر کائنات علیه و آله صلوات الله و سلامه علیه سجده شکر نمودند و از روایت
این قسم اگرچه ممکن است در وقت اینچه در اوائل بحث مذکور شد که استحباب این سجده بوده باشد در صورت
عقب نعم لکن نظر بفحوای انصاف نمی شود قبل ما حن فیه لهذا عنوان دیگری که موجب مسرت انتقال موجب سجده

بشود

٢٢٤ شود النسب است
نعم است و هم چنین مستحب است این سجده در وقتیکه کسی را دید که مبتلی ببلیه شده است
مثل مرض کوری و غیر ذلک در دین در نجوا پنهانی یا آنکه کسی را دید که مشغول بمعصیت می باشد لکن در صورت اول
آن است که ایشان بسجده نماید بنحویکه آن شخص مبتلی مطلع بر آن نشود بجهت خوف تألم آن شخص چنانچه در صورت
ثانیه اولی آن است که ایشان بسجده نماید بنحویکه شخص فاسق مطلع شود بجهت اجتناب نمودن او از ارتکاب
معصیت بدانکه سه نوع از انواع اربعه سجدات مذکوره اشرف که اول سجده در ضمن صلوات یومیه باشد
دویم سجده تلاوت سیم سجده شکر نوع رابع سجده سهو است تحقیق آن ان شاء الله بعد از این خواهد شد
مقصد هفتم از افعال نماز تشهد است تنقیح مقاصد در بیان مرام محتاج است باینکه کلام در چند بحث واقع
در عدد تشهد واجب است بدانکه تشهد واجب است در هر نماز دو رکعتی یک مرتبه خواه نماز صبح بوده
باشد یا نماز سفر یا نماز جمعه یا نماز آیات و عیدین و واجب است در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو
مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئنا دویم بعد از رفع راس از سجده
ثانیه در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی و در رکعت رابعه از نماز چهار رکعتی بعد از آنکه مطمئن
در جلوس شد مخفی نماند آنچه مذکور شد در حالت اختیار است و اما در حالت اضطرار اگرچه بعد از رفع راس از
سجده نیست لکن تمام مقام آن هست پس مطلب این است که گفته شود بعد از رفع راس از سجده ثانیه یا بعد
از تمام مقام آن مثل ایماء برأس یا بعین در حال اضطرار در حالتیکه تمام مقام آن است هم در نماز نافله ثابت
است اگرچه در حالت اختیار بوده باشد نظر بجواز اتیان بنماز نافله در حالت مشی و در حالت اختیار
بایماء بجهت رکوع و سجود بهر حال تشهد ثابت است در صلوات مفروضه بعد از رکعت ثانیه در نماز صبح دو
رکعتی و بعد از ثانیه و ثالثه در نماز مغرب و بعد از رکعت ثانیه و رابعه در نماز های چهار رکعتی و اما
در صلوات مندوبه پس ثابت است بعد از یک رکعت مثل نماز وتر و بعد از رکعت ثانیه مثل غالب نوافل و بعد از
رکعت ثانیه و رابعه مثل صلوة اعرابی بحث دویم در بیان تشهد و کیفیت آن و بیان آن است بر دو انحا
چهار مقام است مقام اول در بیان تشهد است پس میگوئیم تشهد عبارت از شهادتین در صلوات است بدانکه
اعتبار شهادتین یعنی شهادت بوحدانیت و شهادت برسالت در تشهد ثانی محل وفاق است و کلام مذکور است
در تشهد اول است معروف ما بین اصحاب آن است که چنانچه شهادتین معتبر در تشهد ثانی هست معتبر است در
تشهد اول اطلاق فی نقل شده در این مقام از صاحب فاخر که آن مرحوم مخالفت نموده در تشهد اول و قائل
شده بجواز اجتزاء بشهادت برسالت فقط در آن و این قول ضعیف بلکه مطلق البطلان است بل باید
شهادتین در تشهد محل تشکیک نیست مقام دویم در بیان کیفیت و واجب از شهادتین است

واینجا محل خلاف است و حاصل اختلاف راجع میشود بشش قول اول آن است که قدر واجب از تشهد همین عبارت است
ان اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واین مختار مرحوم محقق
در نافع و معتبر و شیخ شهید است در دروس و لمعه و شیخ ابی الصلاح در موجز و شهید ثانی است در شرح
ارشاد و شرح الفیه قول ثانی آن است که قدر واجب اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله است
علاوه بر این مستحب است واین مختار مرحوم محقق است در شرایع و مرحوم علامه است در منتهی
سیم قول تخییر است مابین سه چیز اول اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله دویم مثل
این با اسقاط واو عاطفه در شهادت برسالت پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا
رسول الله سیم باز مثل اول است مگر آنکه شهادت دوم از اصل ساقط شود پس بگوید اشهد ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واین مختار مرحوم علامه است در نهایة الاحکام و تذکره چهارم
تخییر است مابین شش چیز سه چیز همچنانکه مذکور شد و سه دیگر با اضافه رسول است بضمیر
راجع بجلاله اول واشهد ان محمدا رسوله دویم اشهد ان محمدا رسوله ثالث وان محمدا رسوله
واین مختار مرحوم علامه است در قواعد و عبارت آن مرحوم اگرچه ایهام دارد لکن ظاهر این است
که مراد همین معنی باشد که مذکور شد خامس قول بتخییر است مابین آنچه مذکور شد در قول
ثانی پس مخیر است مابین آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله یا آنکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله این مختار شیخ شهید است
در بیان و مرحوم محقق ثانی است در جعفریه قول سادس و هو مسئله قوت است که ظاهر شیخ آن مرحوم
شیخ مفید در مقنعه فرموده است اول چیزی که واجب است در تشهد این است که بگوید اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده ورسوله حاصل این قول این است که در شهادت
بتوحید مثل قول ثانی است و در شهادت برسالت مثل قول اول است علاوه صلوات بر نبی و آل
آن سرور هم باید ذکر شود شریف ایشان معتقد مابین اقوال مذکوره قول اول است پس اول چیزیکه
معتبر در تشهد نماز است اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله است
مقام ثالث در بیان اعتبار صلوات است در تشهد بدانکه اختلافی که مابین فقهاء در این مقام بهم رسیده
قول اول اعتبار صلوات است بر سرور انبیاء و سید رسل و بر آل اطهار آن سرور در تشهد اول و تشهد
ثانی و این مشهور و معروف مابین علماء شیعه است و اغلب علماء شیعه در این دعوی اجماع نموده اند
مثل سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه در کتاب خلاف و علامه در منتهی و ابن البراج در شرح جمل

وسید بن

ومحقق ثانی

۲۳۵

وسید بن زهره در غنیه و مرحوم محقق در معتبر و مرحوم علامه در منتهی و تذکره و شیخ شهید در ذکری
در جامع المقاصد و فاضل مقداد در کنز العرفان و قول ثانی عدم وجوب صلوات است در تشهد مطلقا
واین ظاهر میشود از شیخ صدوق در فقیه و مقنع و امالی قال فی المقنع ثم تشهد و قل بسم الله وبالله والحمد لله والاسماء
الحسنی کلها لله واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة ثم صل الرکعتین الاخراوین [illegible] فی کل رکعة منهما الحمد وحدها وان شئت فقل
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ثلاث مرات فاذا صلیت الرکعة الرابعة قل بسم الله وبالله والحمد
لله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله
بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة الی ان قال ثم سلم و لم یذکر الصلوة علی النبی و آله اصلا و عبارت [illegible] در
فقیه مثل این است پس مقتضای کلام آن مرحوم در کتب مذکوره عدم اعتبار صلوات است در تشهد
اصلا بلکه کلام آن مرحوم موهم عدم رجحان واستحباب است نظر بآنکه بسیاری که ذکر نموده [illegible]
وجوب آن حاصل است بلکه از امور مستحبه است [illegible] صلوة [illegible] نموده [illegible]
غریب است قول ثالث قولی است که مرحوم شیخ شهید در ذکری نقل نموده [illegible] مرحوم صدوق
ان عدم اعتبار صلوات است در تشهد اول و اعتبار آن است در تشهد ثانی [illegible]
در واحد تشهد [illegible] و عدم اعتبار آن است در تشهد دیگر و این نقل شده است از ابن جنید [illegible]
[illegible] مقام چهارم در کیفیت صلوات واجبه در تشهد بدانکه اینجا محل خلاف است
ظاهر از اکثر اصحاب این است که معتبر است بلفظ اللهم صل علی محمد وآل محمد بوده باشد بنابر این پس اکتفا
بلفظ صلی الله علی محمد وآل محمد [illegible] نمود [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد وآل محمد جائز [illegible] کلام شیخ مفید در مقنعه
ظاهر مشهور خلاف آن است نظر بآنکه در تشهد [illegible] چنین ذکر نموده اند اشهد ان محمدا عبده ورسوله
ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة صلی الله علیه و آله الطاهرین [illegible]
و در تشهد رکعت ثانیه نماز ظهر [illegible] الله [illegible] ذکر نموده [illegible] تشهد رکعت چهارم
نماز ظهر و نماز عصر و نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب و تشهد نماز صبح چنین ذکر نموده اند اللهم صل علی
محمد وآل محمد [illegible] در رکعت ثانیه نماز ظهر در مقام تشهد
[illegible] باشد صلی الله علیه و آله الطاهرین [illegible] اللهم صل علی محمد وآل محمد [illegible]
مستحبات که در تشهد در رکعت ثانیه [illegible] در مقام تشهد در رکعت رابعه مثلا اگرچه استحباب

دراین مقام مثلا استشهاد در او نیست پس مقصود جواز احتمال خواهد بود در هر یک از دو مقام هر یک
از دو صیغه که بوده باشد و مرحوم شیخ طوسی در مصباح بعکس این عمل داشته و در تشهد اول اللهم
اللهم صل علی محمد وال محمد ذکر نموده و در تشهد اول در دنبال تحمید واجب نبوده و در تشهد ثانی ذکر
صلی الله علیه واله ذکر نموده اما لبیک مستبعد است که منظور نظر آن مرحوم تعیین این در تشهد
ثانی بوده باشد با تعیین اللهم صل علی محمد وال محمد یا در این مقام تخییر قرار داده باشد با آنکه منقول در دو
مقام این کیفیت است و هم چنین بعکس خالی از استبعاد نیست پس حکم بجواز احتمال هر یک از کیفیتین که
بوده باشد اولی است یا حکم بتعیین است واضح ظاهر مشهور از مرحوم علامه در کتاب نهایة الاحکام آن است
که اوسع از آن است سبب الحکم بوجوب اللهم صل علی محمد وال محمد و قولنا صلی الله علی محمد وآله و قولنا
صلی الله علیه واله و صلی الله علی رسوله واله فالاقرب الاجزاء مقتضای این عبارت آن است که در مقام
صلوات در تشهد هر گاه اتیان هر یک از چهار لفظ نماید جایز است اول اللهم صل علی محمد وال محمد دوم
صلی الله علی محمد واله سیم صلی الله علیه واله چهارم صلی الله علی رسوله واله پس هر گاه بگوید اللهم صل علی
محمد واله مجزی بوده است این ترتیب باید بوده باشد بنا بر این مقتضای کلام آن مرحوم اتیان
هر یک از پنج لفظ که بوده باشد مجزی خواهد بود و لکن مقتضای کلام آن مرحوم در کتاب تذکره
و قواعد جواز اجزاء یکی از دو لفظ است اول اللهم صل علی محمد وال محمد دوم اللهم صل علی محمد واله پس
اقوال در این مقام چهار است اول آن است که متعین است اللهم صل علی محمد وال محمد این مختار اکثر فقها
است و شیخ شهید در ذکری این قول را نسبت بمشهور داده و مختار آن مرحوم در ذکری و بیان و در دروس
و لمعه همین قول است دوم مثل این است لکن علاوه تخییر اضافه از آن مذکور یعنی اللهم صل علی
محمد واله این مختار مرحوم علامه است در قواعد و تذکره سیم تخییر است ما بین اللهم صل علی محمد وال محمد
و ما بین صلی الله علیه واله الطاهرین و این ظاهر مشهور از مرحوم شیخ صدوق صاحب من لا یحضره الفقیه این است
الخ از مصباح مرحوم شیخ حکایت شده چهارم این مشهور چهارم جواز اجزاء است بیکی از پنج صیغه
که مذکور شد حکم به پنج صیغه و هو اوسع الاقوال کما قال الاول اصحها و این ظاهر مشهور از مرحوم علامه
در نهایة الاحکام مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مطلب در این مقام تنبیه بر چند مطلب است
اول آن است که تنبیه شود که وجوب صلوات بر غیر کاملات الا الطاهرین سر بر در تشهد خواهد ثابت
در حق ایشان ثابت بود در حق خود از سر و کیفیت صلوة صادره از ایشان مختلف نقل شده
از مرحوم علامه و غیر هم اظهر ظاهر مشهور این است که صلوات صادره از ایشان در مقام تشهد مثل صلوات

ثالثه در مقام اشان بوده پس صلوات صادره از ایشان بلفظ اللهم صل علی محمد وال محمد بوده چنانچه
فی التذکرة عن کعب بن عجرة انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی صلوته اللهم صل علی محمد وال محمد کما صلیت
علی ابراهیم وال ابراهیم انک حمید مجید کما هو المدلول علیه بالمروی فی باب العلة التی من اجلها صارت الصلوة
رکعتین واربع سجدات من العلل لانه هکذا قال ثم ارفع راسک تبارک الله واشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم
صل علی محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد کما صلیت وبارکت وترحمت علی ابراهیم وال ابراهیم انک حمید مجید
اللهم تقبل شفاعته فی امته وارفع درجته فقعل پس بنا بر این فی در لفظ صلوة بینا الحرو ما
مکلفین بوده باشد لکن مستفاد از حدیث صحیح مروی در باب نوادر از اواخر کتاب صلوة کافی خلاف
آن است فی خبر ثم اوحی الله الیه یا محمد صل علیک وعلی اهل بیتک فقال صلی الله علی وعلی اهل بیتی
و مثل آن مروی است در کتاب علل الوضوء والاذان والصلوة از کتاب علل الشرایع پس اظهر در باب
شده در کیفیت صلوات آن سرور انبیاء در مقام تشهد در بطن قیاس است اول مثل سایر مکلفین
اللهم صل علی محمد وال محمد دوم مغایر آن است پس صلوات ایشان چنین بوده صلی الله علی وعلی اهل
بیتی مطلب دویم در بیان مراد از آل که صلوات بر ایشان شده مشهود بر ایشان میان صلوات بر غیر
کاملات در مقام تشهد باعث تشهد پس مکلفین اظهر صحیح بوده است بنا بر مرحوم علامه در کتاب
تذکره آن است که مراد از آل در مقام تشهد علی ما جناب سید اوصیاء و سید انبیاء آن و یازده نفر از ذریه
آن بزرگوار آن که طهارت عصمت متصف بوده اند میباشند ظاهر از کلام مرحوم شیخ طوسی در
کتاب و غیره از کتاب مبسوط آن است که این مطلب اجماعی علماء شیعه است قال الال آل النبی
عندنا هم اهل بیته وخاصته الذین هم ولده الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وقال فی کنز العرفان
الذین یجب الصلوة علیهم فی الصلوة و یستحب فی غیرها هم الائمة المعصومون لاطباق الاصحاب علی انهم هم الآل
ولان الامر بذلک مشعر بغایة التعظیم المطلق الذی لا یستحقه الا المعصومون واما فاطمة فتدخل ایضا
لانها بضعة منه صلی الله علیه واله بنا بر این پس مراد از آل در این مقام عبارت از دوازده امام و سیده نساء
صلوات الله وسلامه علیهم خواهد بود لکن شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار حدیثی مروی که صحیح است
عقده در بیان معنی آل و اهل بیت و عترت حاصل مضمون آن حدیث این است که مراد از آل ذریه رسول
است و مراد از اهل بیت ائمه معصومین علیهم السلام میباشند و مراد از عترت اصحاب عبا است که عبارت

انجناب ام المؤمنین سوره النساء و حسنیة السلام میباشد و مقتضی حدیث مذکور اگرچه این معنی است
که مذکور شد لکن این تفسیر منافات با ثبات اشتراک در لفظ بوده باشد مجملا ظاهر این است که مراد
از آل در مقام صلوات همان معنی است که در اول مذکور شد **مطلب سیم** در بیان رجحان صلوات
بر سید کائنات و آل اطهار او باعث خلقت ارضین و سموات است در جمیع اوقات و اینکه این رجحان
طریق تعبد و رجحان است نه بعنوان حتم و الزام اگرچه بعد از ذکر اسم شریف ایشان بوده باشد غیر
از آنکه در حق ذاکر بوده باشد یا مستمع پس در این مطلب دو مقام است اول در بیان رجحان
صلوات بر انجناب است در جمیع احوال بدانکه اخبار در این مطلب مستفیض و بسیار است ما اقتصار
مینمائیم در این مقام بذکر چند حدیث اول حدیثی است که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب رحمه الله روایت
فرموده در کتاب دعا از اصول کافی از ... از جناب حضرت امام جعفر صادق ع از انجناب
رسول خدا ص که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن این است که هر کس صلوات بر من بفرستد خداوند عالم
جل شانه و ملائکه بر او صلوات میفرستند پس هر کس خواهد که صلوات بفرستد و هر کس خواهد کم
صلوات بفرستد حدیث دوم حدیثی است باز ثقة الاسلام روایت نموده از امام بحق ناطق جناب امام
جعفر صادق ع که فرموده هرگاه مذکور شود جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس بسیار صلوات
بر آن بفرستید بجهة آنکه هر کس یک مرتبه صلوات بر انجناب بفرستد خداوند عالم عز شانه هزار
مرتبه صلوات بر او میفرستد در هزار صف از ملائکه این حدیث احتمال دارد اول آن است که خداوند
عالم خلق هزار مرتبه صلوات میفرماید در هزار صف از ملائکه پس صلوات انجناب خداوند عالم
جل شانه می باشد هزار صف از ملائکه مظهر صلوات الهی خواهند بود دویم آن است که کلمه فی بمعنی مع
بوده باشد پس در این صورت مظهر هزار مرتبه صلوات الهی هزار صف ملائکه خواهند بود و بعد
از آنکه هزار صف ملائکه مطلع بر صلوات الهی میشوند هزار صف ملائکه نیز صلوات میفرستند
مقام ثانی اینست که رجحان صلوات مخفی موجبات و تشفیع عظمات صلوات الله و سلامه علیه من
الذنب و العصیان است نه حتم و الزام اگرچه در حین ذکر اسم شریف انجناب بوده باشد و این مشهور
در میان علما است بلکه اعاظم علماء امامیه ادعای اجماع بر این مطلب نموده اند مثل سید
جلیل القدر سید مرتضی در کتاب ناصریات و شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف و تاج
الفقها مرحوم محقق در کتاب معتبر و نسبت داده مرحوم علامه در کتاب منتهی و تذکره و مخالفی در میان علمای شیعه

ظاهر نبوده است تا زمان مرحوم فاضل مقداد و ایشان در کنز العرفان قائل شده اند بوجوب صلوات هر
وقتیکه اسم شریف ایشان مذکور شود و جماعتی از متأخرین با ایشان موافقت نموده اند در این مطلب مثل
صاحب حدائق و مرحوم شیخ بهائی و مرحوم محدث کاشانی و علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و ابن ... صاحب
کنز العرفان ذکر کرده که بعضی حکایت نموده است از شیخ صدوق و جمعی از ایشان با آنکه منافات با قول
بعدم وجوب صلوات در تشهد که ظاهر میشود از آن بزرگوار ظاهر نیست مگر آنکه ذکر فرموده است در فقیه
حدیثی را که متضمن است امر بصلوات در هر وقت که اسم شریف انجناب مذکور شود و این با جمع ... در اول
فقیه ذکر فرموده است که ذکر میکنیم در این کتاب اخباری را که معتقد من بوده باشد مقتضی این است که مضمون
این حدیث معتقد او بوده باشد لکن اینها دلالت این است ... بوجوب ... بزرگان رسیده
مشکل است خصوصا کلام ایشان در جمله از کتب معتبره ایشان مثل فقیه و غیره متضمن عدم قول بوجوب صلوات
است در تشهد با آنکه اسم شریف انجناب مذکور است مجملا قائل بقول مذکور در میان علماء شیعه ظاهر
نبوده است تا زمان صاحب کنز العرفان و اخیر مرحوم ذکر فرموده اند بعضی که این قول را حکایت نموده است
از ابن بابویه نه محض این نسبت معلوم است و نه حکایت بلکه ظاهر از مرحوم محقق در کتاب معتبر و مرحوم
علامه در کتاب منتهی و تذکره آن است که قائل باین قول مخالف است در علم و چنین نقل فرموده اند علماء ...
نموده است نظر با آنکه ادعای اجماع نموده اند بر عدم وجوب صلوات بر انجناب در خارج نماز و بعد
از دعوی اجماع متعرض ابن بابویه نشده اند حاصل ایراد آن است که تمام علماء اجماع میکنند که صلوات
بر انجناب در خارج نماز واجب نیست مع ملاحظه آنکه کسی قائل شده است با آنکه صلوات در غیر تشهد
واجب است و علمای ... قائل شده است بوجوب آن هر وقت که اسم شریف انجناب مذکور شود پس معلوم
اجماع صحیح نخواهد بود حاصل جواب آنکه فرموده اند اینست قول این دو نفر مسبوق باجماع است پس اعتنا
بخلاف این دو نفر نیست مخفی است که ظاهر این کلام از این دو بزرگوار این است که ایشان معتقد
این بوده باشد که چنین قولی در میان علمای شیعه نبوده است علاوه آنکه تنبیه شد که حکایت این
قول از ابن بابویه معلوم نیست پس اعتماد و وثوق باین نسبت نیست مجملا قول بوجوب ضعیف
است پس مختار استحباب است مطلقا در این مقام این است صلوات بر انجناب در حال
تشهد نماز واجب است خواه تشهد اول بوده باشد یا ثانی و در غیر این حالت مستحب است خواه بعد
از ذکر شریف ایشان بوده باشد یا نه خواه در حق ذاکر بوده باشد یا مستمع یا سامع لکن سزاوار است
که ترک آن نکند احتیاط در حق ذاکر است که اخلال بآن ننماید حتی در حق سامع و مستمع از این

احتیاط در حق شاهد و سامع اذن همان خلاف است بلکه بعضی از آن منع احتیاط کرده‌اند و در این مقام ظاهر نیست
محقق ثانی انما یستحب الصلوات در حق سامع و منع ثالث است که چه در اثنای نماز بوده باشد بلکه استحباب
اشتیان در حق هر ثالث با منع که استحباب صلوات ثالث است با آن منع که استحباب صلوات
ثالث است اگرچه در حالت نماز نبوده باشد و اسماع و سامع ذکر آن جناب مجلسی محقق ثانی شده باشد
مبحث سیم در بیان امور مستحبه در مقام تشهدات و این بر دو مقام است استحباب تورک و استحباب
نقل پس در اینجا دو مقام است اول در بیان مستحب قولی است و این نقل از تشهد واجبات و بعد از آن
اما اول یعنی مستحب قولی مثل آنکه تشهد واجب مذکور شده پس این پس عبارت اخصر و اوسط و اطول
اگرچه تفاوت میان ثانی و ثالث قلیل است اول آنکه متصل به واجبات با اینکه بگوید الحمد لله اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله و اوسط بسم الله و بالله والحمد لله و خیر الاسماء
لله اشهد ان لا اله الا الله الی آخره و اطول بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله
تا آخر و اما آنچه را جمع ابی الصلاح مثل از تشهد ذکر نموده سایر بسم الله و بالله والحمد لله والاسماء الحسنی
کلها لله ما طاب و زکی و من خلص لله و ما خبث فلغیر الله تا آخر ما حفظان تخصیص صحیح جز شده تحقیق نشد
ظاهر است هر یک از آنها که ذکر نموده منع آن علاء احتیاط نموده در تشهد اول و تشهد ثانی و تشهد
در نماز ثنائی مثل نماز صبح و ظهر و عصر و جمعه سفری و نظایر آنها لکن اسلم انسب در نمازی که در او تشهد
هست مثل ظهرین و عشائین اول آنکه در تشهد اول اتیان نماید و ثانی را در تشهد ثانی با هر دو تشهد
را بطریق ثانی اتیان نماید پس احتیاط نمودن از اول در تشهد ثانی اولی بطریق سد ادب بعد از آن
احتیاط نمود و اما سادس از ثالث در هر یک از دو تشهد در نمازی که در آن دو تشهد است شاید
اقرب بسداد بوده باشد اگرچه جایز است اجزاء شهادتین تنها غیر یکی در سابق بیان شد در هر یک
از دو تشهد کم بوده باشد علی التحقیق نیست لکن در صورت عدم اجزاء بیان و اراده اتیان به وظیفه
رعایت نمودن به تفصیل آنچه مذکور شد شاید اقرب بسداد بوده باشد خیر از اول پس تقبل
از تشهد در ثانی به بیان شهادتین در این مقام اینست وجه به مسائل ظاهر نشود اگرچه جایز است اجزاء شهادتین
تنها غیر یکی در سابق بیان شد از هر یک از دو تشهد کم بوده باشد و اما مستحب فعلی که سابق شهادتین
ما شده است پس بعضی از آن مختص است به تشهد اول بعضی در تشهد ثانی مانند وظیفه از ثانی نیست و بعضی
مختص است به تشهد ثانی بعضی در تشهد اول موظف نیست و بعضی مشترک بین التشهدین است اما اول
پس آن دعای و تقبل شفاعت و ارفع درجه است که موظف است در تشهد اول در وظیفه اند در تشهد

ثانی از ثانی نیست و هم چنین موظف است در تشهد نماز یکی نبوده باشد مگر تشهد واحد مثل تشهد نماز
صبح و ظهرین و عشای سفری و جمعه و نوافل پس آن در تشهد ثانی ثابت نیست بلکه اینکه دعا مذکور وارد
شده است در حدیث معتبر غایة الاعتبار از بعضی ظواهر در تشهد جناب امام جعفر صادق علیه السلام که
نموده التشهد فی الرکعتین الاولتین الحمد لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته در حدیث موثق ابی بصیر فی امته
و اعلاوه نموده هکذا و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا با این
معنا که بعد از شهادتین مختص تشهد اول است چنین خواهد بود و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته الحمد
لله رب العالمین دو مرتبه یا سه مرتبه و اما دعا آنکه بعد از شهادتین مختص تشهد ثانی است چنانچه
در حدیث موثق مذکور است عبارت همین حدیث موثق که مقتضی اختصاص دعاء و تقبل
شفاعت است به تشهد اول و مقتضی اختصاص تحیات است به تشهد ثانی این است که فرموده از اطیب
فی الرکعة الثانیة فقل بسم الله و بالله والحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد انک نعم الرب و ان
محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته ثم تحمد الله مرتین او ثلثا
ثم تقوم فاذا جلست فی الرابعة فقل بسم الله و بالله والحمد لله و خیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد انک
نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول التحیات لله والصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات
الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب و زکی و طهر و خلص و صفا فلله و اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد
ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک
علی محمد و آل محمد و ارحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم
صل علی محمد و آل محمد و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا
ربنا انک رؤف رحیم اللهم صل علی محمد و آل محمد و امنن علی بالجنة و عافنی من النار اللهم صل علی محمد و آل محمد
و اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لمن دخل بیتی مؤمنا و لا تزد الظالمین الا تبارا ثم قل السلام علیک ایها
النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی انبیاء الله و رسله السلام علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة المقربین السلام علی

محمد بن عبد الله خاتم النبیین لا نبی بعده و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم تسلم و لعل صاحب فلاح که بعد
تشهد تمام است و مشتمل است بر همه تشهد است پس از این حدیث شریف نیز معلوم شد که مراد از سلام تحریم است
و تنبیها من یلی الساعة و اشهد انک نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول پیدا شد که در هر دو تشهد ذکر فرموده
الله بعد از شهادتین و قبل از صلوات مخفی نماند که شهادتین در این حدیث الی نعم الرسول مکرر مذکور شده
بیکی قبلاً از تحیات در مرتبه ثانیه بعد از آنکه در مرحوم شیخ مفید و ابو الصلاح و سلار و ابن عبد العزیز و ابن
ادریس شهادتین را قبل از تحیات استعمال نموده اند و ابتدا بتحیات نموده اند و اکتفا بذکر شهادتین
بعد از تحیات نموده اند لکن مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی و محقق علامه مثل حدیث شهادتین را قبل از
تحیات و بعد از تحیات ذکر فرموده اند هر دو خوب است لکن رعایت خلاف هر نحو اول است مناسب
در این مقام این است که ترجمه تشهد که در این حدیث شریف مذکور است بیان نموده شود پس میگوییم
مطلب این است که با صدر بسم الله یعنی مصاحب بوده باشد و باعد بالله یعنی استعانت نموده باشد
پس معنی چنین میشود که ابتدا میکنیم بمصاحبت اسم خداوند عالم جل شأنه بجهت تیمن و تبرک و استعانت
میجوییم در جمیع امور خود از خداوند عالم عز شأنه و فاطمه تا مختص ذات مقدس الهی جل شأنه است
و بهترین اسماء اعظم و اشرف اسماء از برای خداوند عالم است شهادت میدهیم باینکه مستحق عبادت
نیست مگر ذات باری عز شأنه که جامع جمیع محاسن و کمالات است و حال آنکه یگانه است و یکتا و فرد
احد و صمد است و شریکی در ذات و صفات بجهت او نمیباشد و بوده شهادت میدهیم باینکه جناب
سرور انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بنده فرستاده اوست فرستاده است او را بحق بکافه ناس از برای اینکه
بشارت دهد مطیعان را بثواب و بترساند عاصیان را از عقاب فرستاده است او را پیش روی
قیامت یعنی قریب بقیامت و فرستاده است او را بعضی از آنکه بعضی کتاب است باینکه ایشان خاتم الانبیاء
بطلبند که بعد از ایشان پیغمبری نخواهد بود و شهادت میدهیم باینکه این خالق من خوب پروردگاری
جناب پیغمبر مصطفی صلی الله علیه و آله خوب پیغمبریست خداوند تعالی و از خود ... انه سید الانبیاء
الیوم لکن شفاعت انبیاء را در حق ما حاصل فرماید و درجات ایشان را در جنت رفیع و عالی گردان بعد از آن
دو مرتبه باید گفت که الحمد لله رب العالمین یعنی کل ثنا مختص ذات کبریائی است که جامع جمیع محاسن و کمالات
است این ترجمه کلماتی است که در تشهد اول ذکر فرموده اند و اول التحیات لله والطیبات تحیات
... بود که در تشهد اول ... بنا بر این حاصل ترجمه دیگر ... ترجمه ... ترجمه باقی
... است که ... که در حدیث ... شده حاصل آن اینست

که سلطنت و پادشاهی و عظمت مختص ذات احدیت است و هر چه ... حاصل آن اینست که هر
که متعارف شده بان تعظیم کرده میشود یعنی در مقام سلام و تعظیم ذکر نماید از مختص ذات احدیت است یعنی
این است که نسبت بخداوند عالم جل شأنه سهل است ... مثل دعا است لکن از جانب خداوند عالم
نسبت بخلق ... یعنی ... و مطلوب است یعنی ... از جانب خداوند عالم بر بنده که از آن ... است
و از سعادت کرامات است لکن نظر باینکه ... این است که کلام ... باشد مؤید این معنی
الفاظی است که ... یعنی و الصلوات الطاهرات نظر باینکه معلوم است که مراد از آن بوده باشد
رحمتهای کامله وارده ... جمیع کل ... خداوند عالم است که از جانب آن ... از ...
سیاه ... یعنی صلوات را حمل کرده اند بر صلوات خمس یومیه و طیبات را حمل کرده اند بر
سایر اعمال حسنه حاصل معنی بنابر این اینست که طاعات و عبادات مختص ذات احدیت است
که معبود مطلق است و بعید نیست که مراد از زکیات رحمتها است که ... نمی شود بنا باینکه
... بوده باشد یعنی رحمتهای که ... و ثنا است ... از جانب خداوند عالم است
بس ممکن است که مراد بعبادات ... بوده باشد که ... میشود در ... یعنی از ... تعالی
مراد از زاکیات رحمتهای ... میشود یعنی ... از طاعات ... رحمتها
کاملات ممکن است که مراد از ... ثانیه و ... بوده باشد ... بحکم ...
مقام ... شیخ الطائفه در کتاب مصباح تشهد در رکعت ثانیه را چنین ذکر فرموده بسم الله و بالله و
و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل
علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و تشهد در رکعت رابعه را چنین ذکر فرموده بسم الله
و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
صلی الله علیه و آله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون التحیات لله و الصلوات
الطیبات الطاهرات الزاکیات الرائحات الغادیات الناعمات لله ما طاب و طهر و زکا و خلص و صفا
فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا
و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من
فی القبور و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان ما علی الرسول الا البلاغ المبین اللهم
صل علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت و تحننت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی جمیع انبیاء الله و ملائکته و رسله السلام علی الائمة الهادین المهدیین

السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ثم یسلم مخفی نماند که کردن دعاء تقبل شفاعته را در تشهد اول که علیه
ذکر آن را در تشهد ثانی مظهر اختصاص این وظیفه است در اول و هم ثبوت آن است در ثانی و این ظاهر منقول
از اکثر اصحاب ما ان الفاضل ابن البراج فی المهذب بعد الامر بالجلوس للتشهد بما هذا لفظه ویجعل باطن
الیمنی ویتشهد فیقول بسم الله وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل
شفاعته فی امته وارفع درجته ثم یسلم ان کانت الصلوة ثنائیة وان کانت ثلاثیة او رباعیة قام [illegible] وینهض
بغیر تکبیر بل یقول بحول الله وقوته اقوم واقعد الی ان قال فاذا فعل ذلک جلس للتشهد الاخیر فقال بسم الله
وبالله والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون التحیات لله والصلوات الطیبات
الطاهرات الزاکیات الغادیات الرائحات الناعمات المبارکات لله ما طاب وطهر وزکی وخلص ونمی وما
خبث فلغیر الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا
بین یدی الساعة الی ان قال السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وذکر وتقبل شفاعته فی الاول وعدم [illegible]
مع ذکر کثیر مما فی الاول فی الثانی دلیل علی اعتقاد عدم ثبوته فیه [illegible] فی الغنیة یستحب فی التشهد الاول بسم الله وبالله
والحمد لله وخیر الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق
بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته
فی امته وارفع درجته الحمد لله مثنی وثلاث وفی التشهد الثانی [illegible] نعم الرسول التحیات لله الصلوات الطیبات الطاهرات
الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وما خلص وصفا فلله ثم یکبر
والتشهد الی السلام واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد
وفی الرسالة المطولة لبعض الافاضل من جبل عامل یستحب [illegible] بسم الله وبالله والحمد لله
وخیر الاسماء لله [illegible] عبده ورسوله ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد انک نعم الرب وان
محمدا نعم الرسول وبعد الصلوات علی النبی وآله وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته ثم یقول الحمد لله رب العالمین
خمسا [illegible] ثلثا ویقول فی التشهد الاخیر [illegible] وان محمدا نعم الرسول [illegible] الصلوات الطاهرات الزاکیات
الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب وزکی وطهر وخلص وصفا فلله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور اللهم صل علی محمد وآل محمد
ما ذکره جمله [illegible] عبادات [illegible] بس حکم بوظیفه دعا [illegible] کرد [illegible] دعای

مذکور

مذکور مختص است بتشهد اول یعنی در تشهد ثانی مقتضی ظاهر نیست و عدم ظهور کفایت میکند در عدم اعتماد
حکم بوظیفه [illegible] مطلب در این مقام اثبات کراهت [illegible] وارده از ائمه اطهار صلوات الله الملک الغفار و از
کلمات علمای اخیار [illegible] چیزی که توان بان اعتماد نمود در حکم بوظیفه دعای مذکور در تشهد ثانی بل کلام
شیخ در نهایه ظاهر است در این باب که چنین نبوده [illegible] یستحب ان یقول فی التشهد الاول بسم الله وبالله
والاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله
بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة اللهم صل علی محمد وآل محمد وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته وان قال [illegible]
فی التشهد الثانی وجمیع الصلوات لم یکن به باس غیر انه یستحب ان یقول فی التشهد الاول بسم الله وبالله الی
الحسنی کلها لله الی آخر ما ذکره لکن این کلام باین [illegible] اعتماد [illegible] بحکم بوظیفه [illegible] در مطلب [illegible]
مذکور [illegible] احتیاط [illegible] در تشهد ثانی [illegible] که کلام [illegible] بنابراین
[illegible] بلکه مقصود دعا [illegible] تکمیل [illegible] لکن بنابر [illegible] تشهد [illegible]
باب **مقام ثالث** در مستحبات [illegible] در این مقام است [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] تشهد و مستحبات [illegible] کلام در این مقام در واجب [illegible] و مستحبات [illegible] است [illegible]
[illegible] واجب [illegible] جلوس [illegible] تشهد واجب [illegible] اقسام جلوس [illegible] مباحث [illegible] بتفصیل که بیان
شد ظاهر این است که [illegible] نبوده باشد [illegible] حصول [illegible] قسم [illegible]
[illegible] در مسائل بیان شد [illegible] کیفیت [illegible] جانب [illegible]
چپ را [illegible] قسم [illegible] چپ بگذارد دوم [illegible] است [illegible]
این [illegible] دو قسم [illegible] سیم [illegible] است که
[illegible] دو قسم [illegible] بگذارد [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] قسم سیم [illegible]
[illegible] پنجم [illegible]
[illegible] ششم عکس [illegible]
[illegible]
حصول [illegible] اقسام سته مذکوره [illegible]
[illegible] هفتم [illegible]
بگذارد [illegible]

جلوس مذکور را اتیان نماید تا ثالث حاصل شود اگرچه قسم اول اکمل اقسام است لکن در حق رجال چنانچه قسم اخر
اکمل اقسام است در حق نساء بخلاف مکه هست در جلوس افضل است و این تفصیلی که از اخبار وارده در این مقام
ظاهر میگردد مشهور اینست که اصابع شریف را بر سر من بگذارد و باشد با اهام ان بلند نماید یعنی در وقتی که
نصب نماید و لیکن بر سر باشد با اهام نگذارد و این بخلاف است ظاهرا از جمعی صدوق در فقیه و مرحوم
شیخ مفید و ابن حمزه اند عدم جواز است و اکثر قائل شده اند بجواز لکن با کراهه و قائلین بکراهه مفرق به در فرقه شده
الله فی حکم زمره اند بکراهه مغلظه یعنی کراهه شدید و جماعتی بکراهه که در علوق کراهه حکم عرفیه
اگرچه مشکل است لکن احتیاط شدید در اجتناب است و اما مستحبات خطبه پس اول انها انست
که اختیار نماید در حال تشهد قسم اول از جلوس ها که تعبیر از ان جلوس بتورک مینمایند مذکور شد
این در حق رجال است نه نسوان دوم وضع یدین است در حال تشهد بر ران ها بانحوی که دست
راست بر ران راست بگذارد و چپ بر سر ران چپ بگذارد و سوم چنین در حالتیکه
هر دو دست مضمومه الاصابع بوده باشد یعنی انگشتان هر دو دست را با هم چسبانده حتی ابهام
بزرگ را بچسباند بانگشتی که در جنب اوست چهارم انست که نظر را در حال تشهد بدامن خود انداخته
مثل کسیکه ظاهرا عابث چنانچه باید در حضور مولی بتکلم باعمال ... **ششم** از افعال واجبه نماز ششم
تسلیم است تحقیق حال در بیان ... در این مقام مشکل است باید کلام در چند مطلب ادا کرد مطلب اول
اختلاف فقها است در این مقام بانکه فقها اختلاف کرده اند در این مسئله لکن قول بوجوب تسلیم مختار
محققین از فقها است مثل سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب انتصار و در کتاب ناصریات و شیخ
طوسی در اقتصاد و ابن حمزه در وسیله و ابو الصلاح در کافی و سلار بن عبد العزیز در مراسم و سید بن زهره
در غنیه و یحیی بن سعید در جامع و مرحوم محقق در شرایع و نافع و معتبر و مرحوم علامه در منتهی و پسرش
فخر المحققین در ایضاح و مرحوم شیخ شهید در ذکری و بیان و دروس و لمعه و الفیه و شیخ جمال الدین ابو
العباس احمد بن فهد در مهذب و محرر و موجز و شیخ مقداد در کشف الالتباس و شیخ بهائی در حبل المتین
و اثنی عشریه و این قول مختار محمد بن ... از مشایخ عظام است قدس الله اسرارهم که اکثر از معاصرین حدیث
ایشان مشرف شده ام و قول ثانی استحباب تسلیم است و این قول مختار ابن براج است در شرح جمل و مهذب لکن
معبوث کلام ایشان در شرح جمل و مرحوم علامه است در تذکره و نهایه الاحکام و تحریر و تلخیص و مختلف و قواعد
و ارشاد و محقق ثانی است در جامع المقاصد و شهید ثانی است در شرح ارشاد و شرح لمعه و محقق
اردبیلی است در مجمع الفائده و صاحب ذخیره و صاحب بحار است در ذخیره و کفایه و بحار و قول ثالث

در مسئله

و برکاته
در مسئله قول با وجوب صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین است و استحباب السلام علیکم و رحمه الله
و این قول ظاهر میشود از مرحوم شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و ابن ادریس در سرائر **مبحث دوم** در
فرع بیان صیغه تسلیم است بدانکه صیغه سلام دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگر
السلام علیکم و رحمه الله و برکاته و اما السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته اگرچه جمعی قائل بوجوب
ان شده اند مثل صاحب فاخر چنانچه شیخ شهید در کتاب بیان حکایت نموده و صاحب کنز العرفان
نقل از ان نموده که قول بوجوب ان را حکایت نموده از بعض مشایخ معاصرین خود و لکن تنبیه در ضعف این قول
نیست مثل قول راوندی که قائل شده بانکه هرگاه که بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته
در این صورت این تسلیم با انکه مستحب است قائم مقام السلام علیکم و رحمه الله و برکاته میشود در انکه مخرج
از صلوه میشود مجملا و بعد قول مستحبات است پس صیغه سلام که مخرج از نماز هست یکی از دو صیغه مذکوره
است لهذا اجماع فقها منعقد است بانکه هر یک از دو صیغه در خروج از نماز کافیست یعنی کم لاجابه
باشد بر مکلف که اتیان هر دو صیغه نموده باشد چنین نیست بلکه اکتفا بیکی از این دو صیغه میتوان نمود
لکن خلاف در اینست که ایا السلام علیکم متعین است در این باب پس تنبیه است و اختیار السلام علینا
جایز نیست یا السلام علینا متعین است پس حقیقت ان است جایز نیست اول ظاهر مشهور از مرحوم سید
مرتضی در ناصریات و ابو الصلاح در کافی ... موضع منا کما فی ... عند ذکر التشهد و التسلیم ما هذا لفظه
السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین السلام علی محمد و آله
المصطفین ثم تسلیم التسلیم الواجب و ثانیا شد در مقام بیان الامور الواجبه فی الصلوه و الفرض
الحادی عشر السلام علیکم و رحمه الله و برکاته و این قول ظاهر میشود از ابن زهره در غنیه و ... ظاهر مشهور
از یحیی بن سعید در جامع و همچنین کلام شیخ طوسی در مبسوط و خلاف و کلام ابن ادریس در سرائر
ظاهرا این است که ... از قول ... جمیع نبوده باشد بلکه مکلف مخیر است در اختیار هر یک از دو صیغه
که بوده باشد پس هرگاه اختیار نموده صیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را با اتیان کرد
خواهد بود مستحبیکه معتبر است در خروج از نماز چنانچه هرگاه اختیار نماید صیغه السلام علیکم
چنین خواهد بود و این قول ظاهر مشهور از مرحوم شیخ مفید در مقنعه و صاحب مراسم و محقق ... لکن
در صورت اختیار السلام علینا لخروج از نماز محقق مشهور با استحباب اتیان بصیغه السلام علیکم بعد از ان
مستحبات و اما هرگاه اختیار نماید السلام علیکم را در حکم باستحباب اتیان بصیغه السلام علینا قبل از ان
اشکالات نظر بعدم معلومیت مستند لکن نظر بصدور فتوی بان از جماعت از اعاظم اصحاب حکم باستحباب

دو نیست **بحث ششم** در بیان کیفیت هر یک از دو صیغهٔ تسلیم مذکوره است پس میگوییم اما صیغهٔ اول ظاهر آن است
که واجب بوده باشد اتیان بمجموع السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس هرگاه اخلال کند به بعضی از
کلمات بلکه به بعضی حروف آن منافی با حصول امتثال است و هم چنین است حال هرگاه تبدیل نماید
بعضی کلمات آن را اگرچه بلفظی بوده باشد که مفید معنی مبدل منه بوده باشد مثل آنکه تبدیل لفظ
جلاله نماید بضمیر راجع بآن مثلا یا آنکه تبدیل صالحین نماید بمتقین یا بنحو السلام علینا و علی عباده
المتقین و هم چنین است تبدیل متکلم مع الغیر بمتکلم وحده مثل آنکه بگوید السلام علی و علی عباد الله
الصالحین اگرچه مصاحب مقدم بوده باشد و اجمالا معتبر در این صیغه خصوص الفاظ معینه مذکوره میباشد
و اما صیغهٔ السلام علیکم پس مستفاد از کلمات فقهاء آن است که اختلاف کرده‌اند در آن به
قول اول جواز اجتزاء است بلفظ السلام علیکم این قول مختار معتبر و منتهی و ذکری و موجز و غیره است
و شیخ شهید در کتاب بیان این قول را نسبت باکثر فقها داده قول ثانی آن است که لازم است
السلام علیکم و رحمة الله و این قول را حلبی نقل از فقها نسبت داده اند بابی الصلاح لکن کلام مرحوم در
کتاب کافی در دو نسخه که در نزد حقیر است مطابق با آن نیست بلکه مطابق با ثالث است سیما با انضمام
و برکاته است پس واجب السلام علیکم و رحمة الله و برکاته است این قول ظاهر میشود از محقق در
شرایع و نافع و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان اینرا اختیار نموده مختار قول اول است لکن احتیاط
رعایت ثالث است بجهة ظاهر این است که اکتفا بصیغهٔ السلام علیکم توان نمود و انضمام و رحمة الله و برکاته
اولی و احوط است لکن لازم نیست لهذا رعایت هیئت مذکوره ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هرگاه
علیکم را مقدم دارد یا اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم صحیح نخواهد بود و خلافی در این ظاهر
نیست مگر در صورت اسقاط الف و لام که مرحوم محقق و علامه قائل بجواز آن شده‌اند بابدال **بحث هفتم**
در بیان آنکه آیا بر مکلف لازم است قبل از شروع بصیغهٔ سلام نیت آن نماید بعد از شروع بآن نماید یا
ضرور نیست میگوییم این مسئله مبنی بر این است که آیا صیغهٔ تسلیم جزو نماز است یا خارج از آن است اگر اول
است حاجت به نیت جدید نیست چه نیت نماز در اول متعلق بجمیع اجزای نماز هست پس محتاج به
نیت جدید نخواهد بود در مقام تسلیم مثل سایر اجزای نماز و اگر جزو نماز نبوده باشد باید اول نیت آن
نماید بعد از شروع بآن نماید لکن مختار این است که تسلیم جزو آخر نماز است پس حاجت به نیت جدید نخواهد
بود بلکه ممکن است تامل نمود در عدم افتقار به نیت مطلقا اگرچه قائل باشیم بعدم جزئیت نظر بآنکه
در حین اخذ بصلوة تسلیم را آخر صلوة منوی مکلف هست اگرچه فرض کنیم که جزو صلوة نبوده باشد

مگر در صورتیکه فرض شود که جاهل بوده باشد بوجوب تسلیم و آن از محل کلام خارج است علاوه آنکه ممکن
است که گفته شود صدور فعل از فاعل با عدم نیت ممکن نیست مگر در صورتیکه فرض شود که غافل یا نائم بوده
باشد. و در این صورت بنا بر جزئیت همان نیت اول کفایت میکند در حکم نیت نظر بآنکه معتبر در نیت صلوة
همان استدامت حکمیه است و غفلت یا نوم در بعضی اجزای صلوة منافی با تحقق آن است لکن جهت
احتمال خروج بسبب تضعیف است بی اعتنائی بآن نیست و لهذا بنا بر خروج تسلیم پس در اکتفا
به نیت اول محل اشکال است چنانچه وجه آن بعد از تامل ظاهر میشود لکن احتمال خروج بسبب ضعف است
بی اعتنائی بآن نیست مثل بحکم بعدم فراغ بنا بر قول باستحباب تسلیم مناسب است با این نحو نظر بآنکه
بنا بر قول باستحباب تسلیم اعتقاد آن و اختلاف در آن جائز است بر وجه تعین نیست ممکن است منوی مکلف
نمازی بوده باشد مختوم بصلوات پس در این صورت در حین شروع نماز تسلیم منوی مکلف نبوده
بعد از اتیان بصلوة اگر خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیت نماید پس میباید نظر به مسئله باین
نحو میشود بنا بر قول باستحباب تسلیم اگر منوی مکلف حین الاشتغال بصلوة صلوة با تسلیم بوده باشد بعد
حین تسلیم حاجت به نیت دیگر نخواهد بود و اگر بالعدم تسلیم بوده بعد از فراغ از صلوة اگر عدول
منتهی شد و خواهد اتیان بتسلیم نماید میباید نیت تسلیم نموده اتیان بتسلیم نماید لکن چون قول باستحباب
تسلیم ضعیف است کما لا یخفی محتاج باین تفصیل نیست بنا بر مختار نظر بآنکه کلام جاری است در تسلیم ثانی نظر
بآنکه یکی از دو صیغه واجب است و دیگری مستحب خواهد بود پس هرگاه مقصود مکلف این بوده که اکتفا
بتسلیم واجب نموده باشد بعد از اتیان بآن دیگر اراده اتیان بآن نمیکند تسلیم مستحب نخواهد
باشد در این صورت محتاج است که اول نیت آن نماید بعد از اتیان بآن نماید اما ممکن است که گفته شود
اگرچه امر چنین است که مذکور شد لکن تعلق اراده باتیان مستحب در این صورت عین نیت است پس
احتیاج به فرض آن نیست تا که محتاج باشد با آنکه در این صورت نیت بکند یا نه **بحث هشتم** در
بیان آن است که در مقام خروج از نماز آیا تعیین مخرج لازم است یا نه توضیح مقام مقتضی آن است
که گفته شود بنا بر مختار که قول بوجوب تسلیم دو خطاب در نماز بوده باشد خروج از نماز متحقق
نمیشود مگر باتیان تسلیم تشکیکی در این نیست کلام میکنند در این مقام هست این است که تحقق خروج از
نماز بصیغهٔ تسلیم موقوف بر این است که مکلف تعیین نماید که این صیغه خارج از نماز خواهد بود خواه
در صیغهٔ السلام علینا این قصد را نماید یا در صیغهٔ السلام علیکم خواه این قصد را با هر اول اتیان نموده
نماید یا در ثانی پس در صورتیکه اتیان بالسلام علینا و السلام علیکم هر دو نموده باین ترتیب که اول اتیان

بالسلام علینا نموده و ثانی بالسلام علیکم خروج از نماز بالسلام علینا در صورتی محقق میشود که قصد خروج بآن نماید پس
در همین صورت هرگاه قصد خروج بالسلام علینا محقق نشود بلکه بالسلام علیکم محقق میشود و هم چنین است
حال در صورت عکس یعنی اولا اتیان بالسلام علیکم نماید بعد از آن بالسلام علینا [illegible] نیت خروج [illegible]
محقق خروج از نماز موقوف است بقصد خروج و بدون قصد خروج با خیر چنین نیست بلکه مخرج از نماز آن
است که شرع ناطق بآن باشد که آن مخرج است محتاج بتعیین از مکلف نیست عند او [illegible] نظر قاصر ثانی است
پس در صورت اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد [illegible] آن مخرج است خواه تعیین نماید یا نه و اما در صورت
اتیان بهر دو صیغه و تقدیم السلام علینا و تاخیر السلام علیکم همان صیغه اولی مخرج است اگر چه تعیین نماید
که آن مخرج باشد و هم چنین صورت عکس پس مخرج از نماز هر یک از دو صیغه مذکوره است که اول
اتیان بآن نموده اگر چه قصد نماید که آن مخرج نماید باشد بجهل [illegible] نمود تا بگمان این صیغه مخرج
است لازم نیست و این شبیه ما بین فقها است بلکه قائل بلزوم آن ظاهر نیست بلکه عبارت مرحوم
جامع در [illegible] اگر چه موهم لزوم آن هست لکن بعد از ملاحظه سابق و لاحق ظاهر میشود که مقصود
آن مرحوم استحباب است نه وجوب چنانکه عبارت آن مرحوم عین عبارت مرحوم شهید در ذکری است که ذکر نموده
موهم لزوم است مناسب این است که تنبیه شود بحقیقت حال در این مطلب پس میگوییم قال فی
الجامع باب کیفیة الصلوة الصلوة تشتمل علی الفعل و التروک و الکیفیة و کل منهما [illegible] واجب و ندب
الی ان قال و الکیفیة الواجبة ان یحرم بالتکبیر الی قوله و الکیفیات المندوبة رفع الیدین الی تحاذی اذنیه
مع کل تکبیرة الی ان قال [illegible] بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین [illegible]
و الی الشمال ان کان علی یساره احد او حائط و ینوی به الخروج من الصلوة انتهی کلامه رفع مقامه [illegible] صریح
است در اینکه مراد آن مرحوم این است که نیت خروج در تسلیم از جمله امور مستحبه است نه واجبه
و این کلام نظیر کلام مرحوم ابن حمزه است در وسیله حیث قال فی مقام تعداد الامور المستحبة ما نصه
بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد ناویا به الخروج من الصلوة و هم چنین نظیر کلام مرحوم
شیخ است در مبسوط که فرموده است و من قال من اصحابنا ان التسلیم واحدة لخروج من الصلوة
و ینبغی ان ینوی بها ذلک [illegible] قول بوجوب تعیین مخرج ظاهر نیست لکن احتیاط آن است [illegible]
[illegible] مذکور شد در تعیین مخرج بود و اما لزوم نیت خروج مطلقا یعنی که قصد نماید که از نماز خارج
میشوم قطع نظر از خصوص مخرج نموده پس این هم ثابت نیست [illegible]
محرر در رساله [illegible] نماید [illegible] مقام [illegible] گفته شد نظر باینکه احوط [illegible]

در نماز حرام میشود بر مکلف [illegible] مثل کلام [illegible] باشد [illegible] مقصود در این مقام
این است که [illegible] بر مکلف که در حین تسلیم نیت آن نماید که [illegible] محرمه [illegible]
سبب تسلیم [illegible] ظاهر است [illegible] که در حال تسلیم
نیت آن نماید که [illegible] خارج [illegible] اگر چه [illegible] با آنکه تسلیم [illegible] مسئله [illegible] مطلب هست
لکن کلام در ثبوت تکلیف است [illegible] باشد [illegible] نماید که از نماز
خارج میشوم [illegible] ما بین آنکه چیزی که لازم [illegible] باشد [illegible] مکلف به بوده باشد محقق
[illegible] است بحث ششم در بیان آنکه در مقام تسلیم اتیان [illegible] منصوصات [illegible] نمود
کدام یک از الفاظ ثلاثه حاصل است اولی آن که جمع نماید ما بین هر دو صیغه لکن با تقدیم السلام علیکم
و هم عکس این است پس السلام علیکم را مقدم [illegible] بالسلام علینا ظاهر این است که هر دو [illegible] بوده
باشد [illegible] صیغه اولی حاصل میشود [illegible] صیغه دیگر مستحب [illegible] لکن تقدیم السلام
علینا و تاخیر السلام علیکم اولی از عکس است چنانچه بیان [illegible] آن است که اقتصار نماید بصیغه السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین چهارم آن است که اقتصار نماید بصیغه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
هر یک از دو صورت اخیره که بوده باشد جایز [illegible] است لکن کلام در اولویت احدهما است
[illegible] دیگری [illegible] باحتیاط [illegible] باشد [illegible] اشکالی نیست
نظر [illegible] مقتضی احتیاط در این مقام [illegible] مطلب مقتضی این است که گفته شود اگر چه مقتضای
کلام سید مرتضی [illegible] ابی الصلاح [illegible] کافی [illegible] وجوب [illegible] السلام
علیکم است [illegible] احتیاط مقتضی [illegible] کلام شیخ [illegible] در مبسوط
و خلاف [illegible] در جامع عکس این است یعنی صیغه السلام علینا واجب [illegible] بوده باشد پس مقتضای
این قول این است که [illegible] السلام علینا جایز نبوده باشد پس چنین نیست که در حال اختیار
خروج از خلاف محقق شود [illegible] بلکه [illegible] که بوده باشد چنانچه مطابق
[illegible] جماعت از اجله اصحاب [illegible] جماعت دیگر است لکن [illegible] که حکم شود
اقتصار السلام علیکم [illegible] صیغه دیگر نظر باینکه کلام مرحوم سید مرتضی [illegible] در حکم
وجوب صیغه السلام علیکم [illegible] صیغه دیگر [illegible] ظاهر است [illegible] وجوب السلام علیکم
[illegible] السلام علیکم [illegible] کلام مرحوم شیخ [illegible] مقتضی این است که
گفته شود [illegible] صیغه السلام علینا محقق

مفهوم و صیغهٔ السلام علیکم صحیح است در صورت اتیان بصیغهٔ السلام علینا بوده باشد مقدم بر السلام
علیکم بنا بر این هرگاه اقتصار بالسلام علیکم نماید خروج از نماز بان خواهد شد و لیکن واجب خواهد بود
پس اخلال بواجب نموده خواهد بود بخلاف کلام سید محقق و غیره که کلام ایشان در تعیین صیغهٔ
السلام علیکم و عدم جواز عدول از آن اگرچه در صورت اتیان بصیغهٔ السلام علینا بوده باشد ظاهر است
لکن انصاف اینست که مطلب بالاضافه بکلام مقنعه و مبسوط و خلاف خوب است اما اثبات بکلام جامع
چنین نیست و عبارت از جمعه این مقام این است والتسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین چه دلالت این کلام بر وجوب و تخییر در این صیغه محل تامل نیست
مگر آنکه گفته شود این مطلب در عبارت جامع اگرچه صریح است لکن در عبارت مقنعه و مبسوط و خلاف
صحیح نیست بخلاف کلام ناصریات و کافی و غنیه بجهة کلام اینها ظاهر مذکور کالصریح است در اینکه مخرج
از نماز و واجب مخیر است در صیغهٔ السلام علیکم خواه در صورت اتمام بالسلام علینا بوده باشد
یا بصورت اکتفا از آن و اما کلام مقنعه و مبسوط و خلاف پس در حکم بانحصار السلام علیکم ممکن است که گفته
شود در صورت اتمام بالسلام علینا است نه مطلقا پس در صورت اقتصار بالسلام علینا لفظ
بهمه عبارت ظاهر است بخلاف صورت اقتصار بالسلام علیکم که مخالفت در این صورت بخصوص کلام جامع
ظاهر است نه غیر پس اقتصار بالسلام علیکم از جهت اولی است از اقتصار بالسلام علینا تامل و جواز
اقتصار بهر یک از دو صیغه که بوده باشد نیست که کلام هست در رجحان و وجوب است و آن بعینه
است که مذکور شد **بحث هفتم** در بیان رجحان رعایت بعض امورات در حق مصلی در حال تسلیم
پس میگوئیم مصلی یا منفرد است یا امام است یا ماموم لهذا اینجا سه مقام است مقام اول در وظیفهٔ منفرد است
در حال تسلیم این محل خلاف است بچند قول اول آنست که منفرد اتیان بصیغهٔ سلام نماید
در حالت استقبال قبله یا ایماء بانف بجانب یمین خود این قول شیخ صدوق است در فقیه و مقنع
است لکن با انحراف قلیل بوجه بجانب یمین این قول سید مرتضی است در جمل و انتصار و ابن ادریس است در
سرایر بلکه مرحوم سید در کتاب انتصار بر این دعوی اجماع نموده چنانکه ممکن است ارجاع قول
اول بثانی نظر باینکه میل بجانب راست ممکن نیست مگر بمیل بوجه بجانب راست عبارت شیخ صدوق
در این باب این است و ان صلیت وحدک فقل السلام علیکم مرة واحدة و انت مستقبل القبلة و تمیل
بانفک الی یمینک قول سیم آنست که سلام منفرد بجانب قبله است چنانچه مذکور شد لکن بگوشهٔ چشم
راست اشاره میکند بجانب راست خود و این تابع قول اول نیست ایماء است مطلقا بلکه مطلوب رعایت استقبال

است و این قول ظاهر مشهور از مرحوم شیخ در مبسوط و جمل و عقود مذکوره ثالث قول ابن ادریس است
مستحب در حق منفرد و این است که در حال التسلیم بگوشهٔ چشم راست اشاره نماید بجانب راست مقام
دویم در وظیفهٔ امام است در حال التسلیم و این نیز محل خلاف است بچند قول اول قول شیخ صدوق است
که ذکر نموده است وظیفهٔ امام آنست که در حال التسلیم اشاره بچشم نماید بجانب راست خود دویم آن است
که ایمای بوجه در حق امام مطلوب نیست مطلقا بلکه مطلوب اتیان تسلیم است با رعایت استقبال تفرقه
ما بین منفرد و امام در این باب نیست و این ظاهر مشهور از مرحوم شیخ در جمله و مبسوط ثالث قول آن
است که امام بصفحهٔ روی خود اشاره نماید بجانب یمین خود و این قول سید مرتضی است در جمل العلم و انتصار
و ابن ادریس است در سرایر چنانچه در حق منفرد چنین قایل شده اند و ابن جنید و مفید و علامه
و غیر ایشان است چهارم از اقوال آنست که امام و منفرد اشاره نماید بطرف انف بجانب یمین و این
قول مرحوم شیخ طوسی است در اقتصاد و ارجاع این قول بقول ثالث ممکن است چنانچه در مقام اول
مذکور شد قول ثالث در این مقام آن است که امام مثل منفرد بگوشهٔ چشم راست اشاره نماید بجانب
یمین و این قول شیخ طوسی است در مصباح و این راجح است در راجح است در مهذب و این مطلب که
در حق منفرد مسلم است لکن در حق امام مسلم نیست بلکه مستحب در حق امام قول ثالث است یعنی
در حق امام آن است که بصفحهٔ روی خود اشاره نماید بجانب یمین خود در دو نسبت حکمت در
این بوده باشد چه بگذرد امام در السلام علیکم مخلوقی که بامومین و این سلام بایشان است چنانچه
مستفاد از بعض نصوص معتبره است پس مناسب این است سلام نوعی بوده باشد که مخصوص بامومین
شود که امام قصد القا نموده است پس مناسب آنست که اشاره بصفحهٔ روی نماید ترجیح بجهة
خواهد بود اما منفرد پس نظر باینکه منفرد ملایکه است چنانچه بیان خواهد شد بنا بر این حاجت
بوجه نیست ایماء بگوشهٔ چشم کفایت میکند در این مقام سیم مقام سیم در بیان وظیفهٔ ماموم
است در مقام تسلیم آنکه مشهور ما بین فقها آنست که ماموم در صورتیکه جانب یسار او کسی نبوده
باشد اکتفا نماید بتسلیم واحده در حالت ملاحظه بقبله و بصفحهٔ صورت خود اشاره نماید بجانب یمین و اما
هرگاه در جانب یسار او کسی بوده باشد در این صورت اتیان بسلام ثانی نماید بصفحهٔ صورت اشاره نماید
دو سلام ثانی بجانب یسار پس وظیفهٔ ماموم اتیان بتسلیم واحده است در صورتی که در جانب یسار او کسی
نبوده باشد و بدو تسلیم است یعنی که مذکور شد در صورتیکه در جانب یسار او کسی بوده باشد
مخالف در این مقام مرحوم شیخ صدوق است از ذوره چنانکه نقل شده از ابنا بصیغهٔ سلام در حق

مأموم یکی بجهت رد سلام امام و ثانی بجانب یمین و ثالث بجانب یسار ثانی آنکه حکم فرموده‌اند بثبوت تسلیم بجانب
یسار اگر چه احدی نبوده باشد لکن اشتراط وجود در این باب در جنب آن بسیار بعید است فرموده‌اند لیکن کفایت
میکند در حکم بشرعیت تسلیم بجانب یسار و تحقق اعتبار بنا بر آن اشکالی حاصل [illegible] موافقت
فرموده‌اند با ایشان در مطلب ثانی و مسئله در سه سلام و اگر چه در روایت مذکور فرموده است در محل
لکن مستند کفایت حائط در جانب یسار در حکم بشرعیت تسلیم آخر معلوم نیست پس حکم بشرعیت آن
مشکلات است سیما بعد از آنکه مقتضای مفهوم در جمله از نصوص معتبره خلاف آن باشد تنقیح مقام محتاج است
با یراد چند مطلب اول آن است که اصل بجهت جانب یمین در صورتی است که در جانب یمین کسی
بوده باشد یا مطلق است میگوئیم اگر چه بعضی از احادیث که فرموده و سلم علی من یمینک و شمالک
موهم اختصاص است لکن ظاهر مطلق است نظر با طلاق در جمله از نصوص معتبره و تصریح جمعی کثیر
جماعت از اجله پس تسلیم بجانب یمین ثابت است اگر چه مطلقا در جانب یمین احدی نبوده باشد
ثانی آن است که آیا در حکم بشرعیت تسلیم ثالثه بجانب یسار کفایت میکند وجود انسانی اگر چه از جمله
مأمومین نبوده باشد یا مختص به آن نیست که آن شخص از جمله مأمومین بوده باشد میگوئیم اگر چه مقتضای
حدیث صحیح [illegible] من [illegible] لاحد [illegible] واحده [illegible] لکن ظاهر این است که حکم مختص بالعموم بوده باشد
نظر بمقتضای تعلیل در حدیث صحیح که فرموده [illegible] ان لم یکن علی یسارک احد نظر با تکرار تسلیم
بجانب یسار معلل است بصدور سلام از کسی که در جانب یسار بوده باشد و معلوم است که این
مختص بالعموم است لکن اشکالی که در این مقام میتوان کرد این است که میگوئیم بنا بر آنچه مذکور شد
وجود مأموم مطلقا کفایت نمیکند در حکم بمشروعیت سلام بجانب یسار بلکه علت مشروعیت صدور سلام
است از آن کسی بنا بر این هرگاه فرض شود در جانب یسار این شخص مأموم باشد لکن سلام از
او بجانب یمین صادر نشود پس حکم بشرعیت سلام بجانب یسار در چنین صورتی ممکن نخواهد
بود جواب از این میتوان گفت که وجود یکی از مأمومین در جانب یسار که سلام نماید بجانب
یمین خود کفایت میکند در حکم بشرعیت سلام بجانب یسار اگر چه شخص متصل با این شخص ترک سلام بجانب یمین
نماید بلی اشکال متوجه است در صورتی که فرض شود موجود در جانب یسار یکنفر باشد و او ترک سلام
نماید یا فرض شود که منحصر باشد که احدی از اشخاص موجوده در جانب یسار سلام بجانب یمین ننماید
حکم بشرعیت سلام بجانب [illegible] در چنین صورت نمیتوان نمود تحقیق در جواب از اشکال این است که ایراد در صورتی
متوجه است که حاصل شود کلام معصوم ع لان من یسارک [illegible] علیک [illegible] این صحیح نیست نظر بلزوم

کذب

کذب [illegible] لازم می آید که حکم بشرعیت سلام بجانب یسار متوقف داشته باشند بر تحقق صدور سلام از کسیکه
در جانب یسار بوده باشد پس در صورت عدم علم لازم می آید که حکم بشرعیت آن نتوانیم نمود اگر چه علم بعدم
نبوده باشد پس شرعیت سلام بجانب یسار مختص خواهد بود در صورت علم بصدور سلام از کسیکه در جانب
یسار بوده باشد [illegible] در مسئله و کلمات اصحاب بلکه اجماعات منقوله در مسئله
ابی از آن است پس حدیث محمول باشد [illegible] بنا بر این معنی حدیث چنین خواهد بود که [illegible] باید ایشان سلام
ثانی بجانب یسار نظر بآنکه در جانب کسی هست که سلام [illegible] پس [illegible] شرعیت
سلام بجانب یسار بنا بر این مطلوبیت سلام است از کسیکه در جانب یسار بوده باشد خواه ایشان سلام
نماید یا نه بنا بر این مطلقا اشکالی وارد نیست [illegible] دیگر
اشکالی [illegible] است هرگاه سلام بر جانب یسار بجهت رد سلام کسی بوده باشد که در جانب یسار [illegible]
لازم می آید که این شخص که در جانب یمین هست [illegible] ایشان سلام بر جانب یسار نتواند نمود مگر بعد از
صدور سلام از کسیکه در جانب یسار هست پس لازم خواهد بود که این شخص تأمل نماید تا سلام
از کسی که در جانب یسار هست صادر شود بعد از آن ایشان سلام بجانب یسار نماید بنا بر این
هرگاه فرض شود [illegible] که در صفی [illegible] باشد [illegible] بوده باشد این شخص که در اول
صف ایستاده است تأمل نماید [illegible] سلام بجانب یسار تا سلام از نود و نه نفر صادر شود [illegible]
ایشان سلام بجانب یسار نماید و هم چنین است شخص ثانی باید تأمل نماید تا سلام از نود و هشت
هشت نفر صادر شود و هکذا تا آخر و این [illegible] است و هم چنین هرگاه فرض کنیم جانب یسار
مأموم مسبوق بوده باشد که امام فارغ شود از نماز و این شخص مسبوق سه رکعت دیگر از نماز
او باقی باشد پس باید بگوئیم آن شخص که در جانب یمین این مأموم مسبوق هست در آن وقت
که از نماز فارغ شد ایشان سلام بجانب یسار [illegible] باشد مگر [illegible] نماز پس
لازم [illegible] ایشان بسلام بجانب یسار تأمل نماید تا آن شخص از نماز فارغ شود [illegible] است
[illegible] وارده در مسئله و کلمات [illegible] اصحاب [illegible] بود که حدیث مذکور
حمل [illegible] شود [illegible] مذکور [illegible] مطلقا اشکالی نیست چنانچه [illegible]
بآن شد پس حمل [illegible] اشکال مذکوره مطلقا وارد نیست مطلب چهارم در
باز [illegible] که [illegible] مذکور [illegible] بوده باشد یا مأموم [illegible] سلام
[illegible] کلمات فقها و در این باب [illegible] مستفاد از کلمات [illegible] آن است که [illegible]

السلام علینا است نظر بآنکه ابن حمزه در سه موضع از کتاب مذکور کلامی ذکر نموده اند جمع ما بین کلمات
ابن حمزه در سه موضع مقتضی آن است که مذکور شد مطلب آن است که کلام ابن حمزه در مواضع مذکوره
ذکر شود تا حقیقة حال مشخص شود اگرچه خارج از وضع رساله است لیس مذکور ثم قال فی موضع من احکام
الصلوة تحتوی علی افعال و تروک و کیفیة و کل منها ضربان واجب و ندب و الفعل الواجب
ضربان ذکر و غیر ذکر الی ان قال و غیر الرکن ثمانیة الفاظ و سمی نه منها فی الفرض الثنائی المختار و تسبیح
الرکوع و السجود و تسبیح الاخیرتین منها عوض قراءة الحمد او التسبیح فی الثلاثی و الرباعی و جلسة الفصل
للجلوس و التشهد و الشهادتان و الصلوة فیها علی النبی و الصلوة علی آله و التسلیم ثم یخلل منها انتهی ثم قال
فیما بعد هذه فی بیان الکیفیات المندوبة ما هذا لفظه و الکیفیات المندوبة رفع الیدین الی شحمتی اذنیه
مع کل تکبیرة الی ان قال و الایماء بالتسلیم تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و الی الیمین للمأموم
و الی الیسار ان کان علی یساره احد او حائط و نیته به الخروج من الصلوة ثم قال بعد ذلک التسلیم الواجب
الذی یخرج به من الصلوة السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و المستفاد من الکلام الاول ان التسلیم
من جملة الواجبات الغیر الرکنیة للصلوة و انه ما یتحقق به الخروج من الصلوة و من الکلام الثانی ان التسلیم
الذی یومی به تجاه القبلة الی الجانب الایمن للامام و المنفرد و هو الذی ینوی به الخروج من الصلوة و من
الکلام الثالث ان التسلیم الواجب الذی یخرج به من الصلوة هو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
فاللازم من الجمع ان السلام الذی یومی به الی الجانب الایمن هو السلام علینا کما لا یخفی و هذا هو الظاهر
من مضمون المقنعة و المراسم ثم قال فی المقنعة فی بیان التسلیم فی صلوة الظهر و العصر الی ان قال و صلوة
العشاء السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و یومی بوجهه الی القبلة و یقول السلام علی الائمة
الراشدین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و ینحرف بوجهه الی یمینه فاذا فعل ذلک فقد فرغ من صلوته
و خرج منها بهذا التسلیم و وافقه تلمیذه الجلیل فی المراسم حیث قال فی مقام بیان التسلیم فی الصلوات
المذکورة السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و یومی بوجهه الی القبلة السلام علی الائمة الراشدین
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و ینحرف بعینه الی یمینه فقد فرغ من صلوته و فی کلام هذا الکلام من شیخنا المفید
و تلمیذه السدید من ان الایماء المذکور فی السلام علینا کما لا یخفی مع انهما ذکرا فی مقام بیان تسلیم نافلة الزوال
ما هو صریح فی انه فی السلام علیکم فی المقنعة و یسلم تجاه القبلة تسلیمة واحدة یقول السلام علیکم و رحمة الله
و یمیل مع التسلیم بعینه الی یمینه فاذا سلم فقد فرغ من الرکعتین فصدق الکلام و فی المراسم و یسلم تجاه القبلة
تسلیمة واحدة یقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و یغمض بوجهه یمینا ثم الثمان رکعات کل رکعتین بتسلیمة

علی کیفیة

بالتعقیب

علی کیفیة ما رسم و الجمع بین کل منها بعید الا بتکلف عظیم قطع نظر عن اختصاص احدهما بالتعقیب بالثلاثة و الاخری
لبعد عن ان یقال ان مرادهما ان الایماء المذکور انما هو فی التسلیم المخرج من الصلوة فان جملة السلام علینا مخرجة
و ان جملة السلام علیکم هی فیه حاصل آنکه آنچه مذکور شد ظاهر شد و مؤید در مسئله اولی آنکه ایماء
ایماء در صیغه السلام علینا است نظر بآنکه تسلیم واجب مخرج از نماز منحصر است در آن و آنچه در مطلب
حاصل است معینی آن است که مخرج از نماز مردد است ما بین دو صیغه مذکوره هر یک که اختیار نماید همان
مخرج است لیکن هرگاه السلام علیکم را اختیار نموده همان مخرج خواهد بود چنانچه هرگاه السلام علینا را
اختیار نموده همان مخرج خواهد بود هر یک را که اختیار نموده ایماء بجانب یمین را در آن بعمل خواهد آورد و آن
مستفاد میشود از کلام شیخ مفید و تلمیذ سدید و ابن حمزه چنانچه اشاره بآن کرده شد ما به الاشتراک
ما بین قول این آن است که ایماء بجانب یمین متعلق میشود بسلام مخرج از نماز است ما به الامتیاز ما بین آن است
که مخرج بنابر قول اول منحصر است در صیغه السلام علینا است لا غیر و بنابر قول شیخ مفید و تلمیذ سدید مخرج هر دو
صیغه است هر یک را که اختیار نموده ایماء در آن ثابت است ثالث قول آن است که ایماء مختص است
که در السلام علیکم بوده باشد خواه مسبوق باشد بصیغه السلام علینا یا نه و بقول آن ایماء
باشد یا نه و این مشهور ما بین فقها است قال فی المنتهی بعد ان اورد التشهد المشتمل علی السلام
علینا بعد هذا لفظه فاذا کان اماما او منفردا قال السلام علیکم و رحمة الله و هو مستقبل القبلة و یمیل
بعینه الی یمینه و ان کان مأموما قال السلام علیکم مرتین مرة عن یمینه و هو مستقبل القبلة و یمیل
بانفه الی یمینه و مثله اورده فی القواعد و هو الظاهر مما ذکره فی اواخر مجالسه فی جملة ما املی
ذکرها ثانیة فی دین الامامیة و قال شیخ الطائفة فی المصباح ثم یسلم تجاه القبلة یومی بمؤخر عینیه
الی یمینه فیقول السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و قال فی النهایة عند ذکر التشهد الاخیر ثم التسلیم
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی جمیع انبیاء الله و ملائکته و رسله السلام علی الائمة
الهادین المهدیین السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ثم یسلم ... و با اشاره نموده
بمؤخر عینه و در ... ذکر نموده اند فاذا فرغت من صلوتک سلمت و ان کنت مع امام سلمت
مرة و اومأت تجاه القبلة و اشرت بمؤخر عینیک الی یمینک و ان کنت اماما فعلت ایضا مثل ذلک
الا انک تومی بوجهک الی یمینک و ان کنت مأموما سلمت عن یمینک مرة و عن یسارک اخری
ما بین دو کلام ابن حمزه در دو کتاب مذکور آن است که اشاره نکرده است و در حق منفرد و مصحف بوجه
در حق امام در السلام علیکم است السلام علینا چنانچه تصریح بآن نموده اند در مطلع ...

از آنکه مقرّ آن است که اینها خواه یک شخص هم بوده باشد با صیغهٔ جمع در السلام علیکم است نه السلام
علیک از مستفادات از جملهٔ نصوص معتبره وارده در مسئله و مختار در این مقام این قول است
مستند آن در مطالع الانوار مذکور است بنا بر این که صیغهٔ اینجا خلیفه منتفی است و کلام است
متعارف است در ولیعهد و کلمات صحیح است در صحت بیان آنها جمال این مجلس و هر گاه مصلی
انتفاع نمود بالسلام علینا و اتیان بالسلام علیکم نمود مطلقا در این صورت ایمای تحیة هم بوده و هر گاه
اکتفا بالسلام علیکم نمود یا جمع ما بین در صیغه نمود با تقدیم السلام علیکم در این صورت ایمای مذکور
مستحب و نه واجب خواهد بود بنا بر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد و هر گاه جمع ما بین هر دو صیغه
نمود با تقدیم السلام علینا در این صورت ایما مستحب در صیغه خواهد بود **تعلیم چهارم** در بیان آنچه
را معنا اراده نماید از صیغهٔ السلام علیکم تحیة یا مستحضرات که این لفظ مشتمل بر صیغهٔ خطاب است
پس محتاج نیست مخاطب و اراده آن است که کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است مرحوم شیخ
در مبسوط ذکر نموده و من قال انه فرض فبتسلیمة واحدة یخرج من الصلوٰة و ینبغی ان ینوی بها ذلک والثانیه
ینوی بها السلام علی الملائکة او علی من علی یساره مرجح [illegible] تسلیم است ظاهر این است که
مراد این تسلیم السلام علیکم بوده باشد پس حاصل مراد از این کلام این است [illegible] که حکم کرده به وجوب
السلام علیکم و اکتفا بتسلیم السلام علیکم [illegible] از نماز بیرون می رود و در مرتبهٔ ثانیه قصد میکند بان سلام
بر ملائکه را یا قصد میکند بان سلام بر کسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام این است
که اتیان السلام علیکم در مرتبهٔ [illegible] نماید به قصد اولی از نماز خارج مشروع و در مرتبهٔ ثانیه قصد ملائکه میکند
یا قصد نماید کسانی را که در جانب یسار او هستند مقتضای این کلام این است که اتیان این صیغه در
سلام اول نیست بلکه در سلام ثانی است و این مخصوص در سلام ثانی نظرات ما بین اگر قصد ملائکه
نماید یا قصد نماید کسانی را که در جانب یسار او هستند مخیّر نماید که این مطلب از چند وجه محل نظر
است اول آن است که مقتضای این کلام این است که این قصد در السلام علیکم که در مرتبهٔ اول میکند نیست
ظاهر این است که چنین نبوده باشد چنانچه مقتضای کلام آن مرحوم در مصباح و نهایه است دوم
آن است که مقتضای کلام مذکور آن است که مطلوب در حق هر کس آن است که در مرتبهٔ ثانیه نماید السلام
علیکم بگوید بطریق وجوب و در مرتبهٔ ثانیه بطریق استحباب و این مطلب اگر چه مسلم است در حق ماموم لیکن
در حق امام و منفرد مسلم نیست چنانچه کلام آن مرحوم در جمله از کتب خود مصرح است و در این [illegible] کلام آن
مرحوم در مبسوط بعد از آن بخلاف فتاوی است بلکه در کتاب خلاف بر خلاف آن ادعای اجماع نموده که مطلوب در

آنکه

در حق امام و منفرد تسلیم نیست بلکه آن است که کلام مسطور مقتضی این است که این تحیت اشاره است
قصد نماید ملائکه را یا کسانی را که در جانب یسار او هستند و این مخیر در تخصیص هیچ وجه نیست
و اگر کلام حمل شود در حق خصوص ماموم اگر چه ایراد ثانی مندفع میشود لکن ایراد اول و ثالث بر قرار است
و اگر کلام او حمل شود بر جمیع و او مطالبه تخصیص بیشتر باقی است [illegible] عبارت مذکوره محل مناقشه است
اگر چه مرحوم علامه در نهایة الاحکام در این مقام به تبعیت [illegible] بالاثبات نموده فقال و ینبغی ان ینوی بها
الخروج من الصلوٰة و بالثانیة السلام علی الملائکة او علی من بیساره [illegible] کلام در این مقام این است که
کلمات فقها در بیان این مطلب مختلف است و حاصل اختلاف راجع بچند قول است اول آن است که
ظاهر مشهور از مرحوم شیخ در مبسوط و علامه در نهایة الاحکام حاصل آن این است که در تسلیمهٔ ثانیه
قصد نماید ملائکه یا کسانی را که در جانب یسار او هستند ثانی آن ظاهر مشهور از کلام مرحوم ابی
الصلاح در کافی ذکر نموده است و الفرض لکلّ صلوٰة السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی بها [illegible] و الحفظة
ان کان منفردا بالصلوٰة فتسلیمة واحدة تجاه القبلة و یشیر بها ذات الیمین و ان کان اماما فواحدة تجاه القبلة
[illegible] من الیمین فان کان ماموما فواحدة ذات الیمین و اخری ذات الشمال و مقتضای این کلام این است که منوی
مکلف از ضمیر خطاب جناب حضرت رسول خدا [illegible] سرور و حفظه از ملائکه است [illegible]
نماید در حال تسلیم واجب و ظاهر کلام این است فرقی در این باب ما بین منفرد و امام و ماموم نیست بلکه
منوی در هر سه حال معتبر است در آنچه مذکور شد معنا [illegible] اصل مطلب نزد ما چنانچه وجه آن اشاره
خواهد شد لکن تشکیک در اعتبار مقصود در حق امام و ماموم است در آنچه مذکور شده چنانچه [illegible]
شد هر چه مقصود بودن حفظه در این مطلب ظاهر است نظر بخصوص [illegible] اگر چه مقصود بودن [illegible]
[illegible] در صیغهٔ تسلیم ثانیه [illegible] در تشهد بان [illegible]
بوده باشد همین معنی [illegible] میکند و قصد نمود [illegible] در این مقام در حق صیغهٔ السلام علیکم [illegible]
ظاهر مشهور از مرحوم علامه در منتهی حاصل آن این است که منفرد قصد نماید ملکین را و امام علاوه بر ملکین
قصد نماید ماموم را و ماموم علاوه بر ملکین قصد نماید [illegible] کلام آن مرحوم در کتاب
مذکور [illegible] که با ماموم است امام [illegible] بوده باشد خواه با او در یک صف بوده یا
[illegible] آن است که ظاهر مشهور از مرحوم علامه در قواعد حاصل آن [illegible]
آن شرع این است که امام و منفرد قصد میکند ما حضر از ملائکه و مسلمین از جن و انس و ماموم هم چنین است
ماموم لکن [illegible] صیغه که اتیان نماید در صیغهٔ دیگر قصد نماید امام [illegible] مقتضا [illegible] البیان این است

که ماموم هرگاه در جانب یسار او کسی نیست اکتفا میکند بیک سلام و هرگاه در جانب یسار او کسی هست ایشان
میباید بصیغه سلام ثانیا عبارت انه حرم اینست یسلم المنفرد الی القبلة مرة و یومی بمؤخر عینه الی یمینه
والامام بصفحة وجهه وکذا المأموم وان کان علی یساره احد سلم ثانیة و یومی بصفحة وجهه عن یساره و ینوی بالسلام
علی من علی ذلک الجانب من الملائکة ومسلمی الانس والجن والمأموم ینوی باحدیهما الامام مقتضای [illegible]
[illegible] باحدیهما الامام ثبوت تخییر است در اینکه هر یک را که خواهد قصد رد امام نماید اینجا [illegible]
نیست نظر باحتمال [illegible] در ورود وجهی که شد صیغه رد خطاب ماموم و تصور این است که در جانب یسار
او کسی باشد پس در صورتیکه در جانب یسار او کسی نباشد اکتفا بیک سلام [illegible] نماید و در این صورت باید
انه حرم این باشد که بهمان یک سلام قصد امام و غیر امام خواهد نمود چه اگر قصد تخصیص امام بوده باشد
لازم و اینقصد بیک ان منتفی باشد احتمال این است که بگوییم مراد انه حرم اینست که ماموم ایشان یک
سلام میباید بالاشاره بصفحة وجه و در جانب یمین در صورتیکه در جانب یسار او کسی نبوده باشد و دو
سلام میباید با اشاره بجانب یسار در سلام ثانی در صورتیکه در جانب یسار کسی بوده باشد و در سلام
اول مخصوص کسانی است در جانب یمین بوده باشند و در سلام ثانی مخصوص کسانی است که در جانب
یسار بوده باشند و اما امام پس ماموم مخیر است در اینکه در سلام اول قصد نماید اول پس در این
صورت مقصود در سلام اول امام و حضار در جانب یمین خواهند بود یا در سلام ثانی پس مقصود در
سلام اول مخصوص غیر امام خواهد بود و حمل عبارت بر این معنی اگر چه اولویت ظاهر متبوع [illegible]
ثالث خامس آنکه الظاهر متبوع انه حرم شیخ شهید در دروس حاصل آن این است که مصلی خواه امام بوده
باشد یا منفرد قصد میکند انبیاء و ملائکه و حفظه و ائمه الطاهرین را و ماموم قصد میکند در سلام اول رد
بامام را و در سلام ثانی قصد میکند ماموین را مقتضای این کلام این است که ماموم مقصود امام نبوده
باشد بنابراین پس قصد ماموین در سلام اول بیجا خواهد بود و ایضا آنکه منفرد و امام قصد
انبیاء و ملائکه و حفظه و ائمه میکنند و ماموم این قصد [illegible] نموده بلکه مقصود رد امام است و در اول
و حفظه ماموین است در ثانی وجه این معلوم نیست پس کلام انه حرم در بیان [illegible]
فی الذکری انه ثم الامام یقصد بالسلام علی الانبیاء والائمة والحفظة والمأمومین وکذا المنفرد الا فی قصد [illegible]
والمؤتم یقصد باحدیهما الرد علی الامام وبالاخری مقصد الامام وجه اولویت ازانچه مذکور شد ظاهر میشود
سادس اینکه الظاهر متبوع الکلام مرحوم در لمعه حاصل آن این است که مصلی خواه امام بوده باشد یا منفرد
قصد میکند انبیاء و ملائکه و ائمه را و هم چنین مسلمین از انس و جن را و هم چنین است ماموم علاوه و قصد

رد امام هم میکند مقتضای این کلام این است منفرد قصد میکند انچه را که مذکور شد خواه کسی در آنجا بوده باشد یا نه
القای صیغه خطاب بعقلی موجه علی [illegible] و ایضا قصد مسلمین از این در صورتی مناسب است
که [illegible] باشد بعضی اخبار [illegible] فی الذکری یستحب ان یقصد الامام التسلیم علی الانبیاء
والائمة والحفظة والمأمومین لذکر اولئک وحضور هؤلاء والصیغة صیغة خطاب والمأموم
یقصد باولی التسلیمتین الرد علی الامام الی ان قال و یقصد المأموم بالثانیة الانبیاء والائمة والحفظة
والمأمومین واما المنفرد فیقصد بتسلیمه ذلک ولو اضاف الی ذلک قصد الملائکة اجمعین ومن
علی الجانبین من مسلمی الجن والانس کان حسنا انتهی کلامه و مراد کلام انه حرم لذکر اولئک
وحضور هؤلاء اشاره بهمین مطلب است که مذکور شد توضیح مرام مقتضی این است که گفته شود چونکه
[illegible] بعضی امام آن است که قصد نماید انبیاء و ائمه الی آخره مقتضی آن کلام [illegible]
این مقصود [illegible] القای صیغه خطاب بلفظ السلام علیکم بجهت این است که انبیاء و ائمه ذکر شده
است در تشهد نظر بآنکه تشهد طویل که موافق [illegible] مشتمل بر این است مشتمل است بر انبیاء
و ائمه پس [illegible] میکند و حکم تحسین القای صیغه خطاب بجانب ایشان و مانند آن در
کلام انه حرم که فرموده هؤلاء و حفظه پس [illegible] است باتیه شریفه ان علیکم لحافظین کراماً کاتبین
یعلمون ما تفعلون لکن اشکال در این است [illegible] هرگاه ایشان [illegible]
که مشتمل بر انبیاء و ائمه بوده باشد [illegible] کلام مرحوم شهید
ثالث در این باب [illegible] که فرموده [illegible] باینکه مصلی قصد نماید انبیاء و ملائکه و ائمه
را و مسلمین از انس و جن را [illegible] القای صیغه خطاب
بجانب ایشان نماید کلام انه حرم [illegible] دلیل [illegible] کرده اوست
مبنی بر آنکه باید مصلی قصد نماید انبیاء و ملائکه و ائمه و مسلمین از انس و جن را [illegible]
[illegible] لکن [illegible] السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین [illegible] قصد نماید [illegible] الصالحین [illegible] انبیاء و ائمه طاهرین و ملائکه [illegible]
صلحاء از انس و جن را خواه [illegible] باشد یا امام باشد یا ماموم و اما در صیغه [illegible]
و علینا پس مناسب این است که امام اراده نماید خود و ماموین را [illegible]
مناسب این است که اراده نماید خود و امام و سایر ماموین را و اما منفرد پس اگر کسی [illegible]
که منفرد [illegible] مناسب این است که اراده نماید خود و هر کسی که در آن مکان با او [illegible]

کسی در آن مکان نباشد مشغول شدن بقصد خود بالقاء نباید و مشغول اند هر که را که خواهد ملحوظ باشد هم
مقصود اراده نماید و اما در صیغه السلام علیکم پس مناسب این است که عمل شود در این بمقتضای حدیثی
که مرحوم شیخ صدوق در علل الشرایع ایراد نموده باسند صحیح که اشاره بان خواهد شد و حاصل آن
این است که منفرد در صیغه السلام علیکم قصد نماید ملکی را که مستحفظ است بر او اعلام نیز بحسب
قصد را نماید علاوه اراده نماید قاطبه ماموین را که با او اقتدا کرده اند و اما ماموم پس هر یک از ایشان
بصیغه مذکوره قصد رد سلام نماید چنانچه بعد افتتاح سلام نماید اما قصد رد پس لازم است بالعلم
نظر بانچه مذکور شد که امام در صیغه مذکوره نیت سلام بر قاطبه ماموین نماید پس رد سلام
نسبت بقاطبه ایشان مطلوب است و این مطلب علاوه استفاده از حدیث مذکور استفاده میشود
از حدیث صحیح که نموده اذا کنت فی صف فسلم تسلیمة عن یمینک و تسلیمة عن یسارک لان عن یسارک
من یسلم علیک نظر بانکه خصوصیت جانب یسار بعنوان تسلیم مدخلیت در مطلوبیت رد سلام ندارد
بلکه علت مطلوبیت در صورت سلام است و این در ما نحن فیه بعینه از امام نسبت بقاطبه ماموین
متحقق است پس رد از هر یک از ماموین مطلوب خواهد بود و صیغه مطلوبیه اما نیت افتتاح سلام
پس بالاصالة بملکین که مستحفظ هر یک از ماموین است و هم چنین بالاضافه بدو ملکی که مستحفظ
امام است و بالاجمال هر یک از ماموین قصد رد سلام نسبت بامام نماید چنانچه قصد ابتداء سلام
نماید نسبت بدو ملکی که مستحفظ خود و نسبت بدو ملکی که مستحفظ امام است و هم چنین
ماموم مکلف است که در اول صف واقع باشد نیت ابتداء سلام نماید نسبت بانکسی که در جانب یمین
او ایستاده است از ماموین چنانچه مستفاد میشود این مطلب از تعلیل مذکور در حدیث صحیح
و هم چنین قصد سلام نماید نسبت بدو ملکی که مستحفظ آن کس است که در جانب یمین ایستاده است
چنانچه مستفاد میشود از حدیث علل پس وظیفه ماموم قصد رد سلام است نسبت بامام و قصد افتتاح
در سلام است نسبت بدو ملک مستحفظ خود و نسبت بدو ملک مستحفظ امام این نسبت بماموی
است که منفرد ایستاده باشد یا در اول صف ایستاده باشد اما هرگاه در اول صف نباشد در
این صورت علاوه نماید قصد ابتدای سلام را نسبت بانکسی که در جانب یمین او ایستاده است چنانچه
همین قصد را نماید نسبت بدو ملک او و پس بهم علیه در حق ماموم رد او ابتدا هر دو از ماموی که منفرد
ایستاده باشد یا اول صف ایستاده باشد هیچ خاصیت بود اما قول امام لکن رد او دو هم ملکین امام هم
ملکین چند از شخص ماموم دیگر که در جانب یمین او ایستاده است هیچ دو ملک که مستحفظ

منزلة الیمین است

منزلة الیمین است اگر کسی بوده باشد قصد سلام مخصوص باو خواهد بود و دو ملک او و اما هرگاه در دو جانب
هفت اعلی بوده باشد این قصد را نسبت بهر دو نماید و اما هرگاه ماموم منفرد ایستاده باشد یا در اول صف
ایستاده باشد پس علیه در این دو صورت خواهد بود یکی رد او و دوم افتتاح انچه مذکور شد
رد سلام اولی ماموم بعد بانکه گاه هست در حق ماموم مطلوب سلام ثانی هم هست و این در صورتی
است که در جانب یسار او کسی بوده باشد و در صورت مستحب این است که ایشان سلام ثانی نماید چنانچه
در سابق بیان شد مقتضی در این مقام این است که در این سلام ثانی قصد نماید از ماموم را که در جانب
یسار است و دو ملک او را اگر خواهد مقصود بوده باشد من فی الیسار بانکه اما قصد من فی الیسار پس مقتضا
مستفاد میشود از حدیث صحیح مذکور چنانچه هم قصد و قصد ملکین او مستفاد میشود از حدیث علل
بانکه جمیع انچه مذکور شد از قصد منفرد در تسلیم سلام بر ملکین رد او هم چنین قصد امام ملکین و ملکین
و او قصد ماموم بتفصیل که مذکور شد کل افضل و بر استحباب است حتی قصد رد به امام ظاهر این است
مسئله محل اشکال بلکه محل خلاف نبوده باشد و قول بوجوب که شهید ثانی نور الله در شرح ارشاد
حکایت نموده ظاهر این است که ماخوذ از کلام مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه السعید در ذکری
بوده باشد ظاهر این است که آن هم بلفظ وجوب نباشد چنانچه در مطالع الانوار بیان شده ممکن است
ماخذ کلام شیخ شهید کلام شیخ صدوق باشد و بعضی نظر باشتمال آن بر لفظ امر نموده و ان است
خلف امام بانم بر تسلیم تجاه القبله واحده رد اعلی الامام و تسلیم علی یمینک واحده و علی یسارک واحده
لکن است وجوب بجهت اشتمال باشتمال این الفاظ در کلمات قدمای اصحاب سیما در مثل این مسئله که
تصریح بوجوب نموده نسبت بمشکل است و علی فرض حال حکم باستحباب در این مقام محل تامل نیست لکن اشکالیکه
در این مقام است این است که حکم باستحباب انچه مذکور شد بنا بر قول باستحباب تسلیم علی الاشکال نیست و اما
بنا بر قول بوجوب تسلیم محل مواخذه است بنا بر آن است که حکم باستحباب قصد مذکور موجب اجتماع
است ... مراد مقتضی این است که گفته شد بنا بر مختار که وجوب تسلیم بوده باشد تسلیم واجب
خواهد بود بنا بر انکه حکم نمائیم مستحب است در حق ماموم قصد تسلیم او و قصد رد امام نماید پس لازم می اید این
صیغه سلام مختص هم باشد متصف بوصف وجوب بوده باشد و هم متصف بوصف استحباب از این
حیثیت که بان قصد رد سلام امام نموده مستحب هم چنین است حال در حق امام نظر بانکه نیت
سلام بر ماموم که بان صیغه مستحب در حالی که اصل تسلیم واجب بوده از این جهت که توجه سلام
بر ماموین مستحب مثل ابتدا بالسلام در خارج نماز و حال آنکه جز واجب نماز است هم چنین است حال

منفرد و معنی آن نیست ملکین را بجامع ... سلام محالات پس بانچه فصل مذکور بنابر قول بوجوب تسلیم
جاری نباشد چه جا آنکه حکم باستحباب آن شود جواب آنست که اشکال آنست که از اشکال مبنی تسلیم بوجوب
بار نشده و چون بتسلیم و تعیین السلام علیکم و اما بر قول بوجوب تسلیم و ثبوت تخییر بین صیغهٔ مذکوره
و صیغهٔ السلام علینا اشکال لکن وارد نیست در صورت اتیان بالسلام علیکم بعد از اتیان بالسلام علینا
نظر بآنکه در این صورت واجب همان السلام علینا خواهد بود و السلام علیکم در این صورت محض
مستحب و در این صورت نیست ما لا اشکال در صورت اقتصار بالسلام علیکم است یا در صورت تقدیم
آن بر السلام علینا جواب آن اشکال چنین میگوییم صیغهٔ السلام علیکم در شریعت مطهره معهود بتسلیم
وارد شده است و آن مشتمل بر صیغهٔ خطاب است مشتمل است صیغهٔ خطاب محتاج بمخاطب است
لیکن لازم نیست که مخاطب آن باید متعین بوده باشد خواه معلوم باشد یا نبوده باشد یا نه در صورت
عدم اراده مراد نباید حمل لفظ بلکه باید مشخص است عدم اراده مخاطب موجب این نمیشود که صیغهٔ خطاب
از صیغهٔ خطاب بودن خارج شود بالکلیه زیرا که صیغه فی الواقع شامل مخاطب است و بالجمله معنی که
صیغهٔ خطاب موضوع است باشد با اراده کردن فارسیان مخاطب را مطلقا چنین نیست مثل حمد و سوره
و سایر اذکار واجبهٔ موظفه در نماز هر یک را معانی هست باشد دلالت آن الفاظ بر آن معانی ثابت
است خواه کسی اراده بکند آن معانی را یا نه الفاظ با اینکه نه بعد از آنکه این مطلب متحقق شد میگوییم وضع
شارع السلام علیکم را در اواخر نماز قرار فرموده متحقق است منظور نظر شارع چیزی بوده که صیغهٔ
خطاب در آن استعمال شود واجب آن الفاظ است که در آن معنی مستعمل شده است امتثال امر ...
تلاوت کردن آن لفظ خواه کسی عارف بمدلول آن لفظ باشد یا نه در صورت معرفت بمدلول اراده تأکید
آن مدلول یا نه مثل سایر الفاظ ثابتهٔ در صلوة پس میگوییم مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین
اوست و در حق امام ملکین اوست مع مأمومین و هکذا خواه آن شخص عالم با آن بوده باشد یا نه بهمان
تلاوت لفظ امتثال حاصل میشود لکن مستحب آنست که آن معنی را اراده نماید اجمالا و اصل لفظ السلام
علیکم است که در معنی ... مستعمل شده باشد لکن معرفت این معنی و اراده آن مستحب است نیست
در این مقام مگر معرفت معنی واجب و اراده آن از لفظ در این مقام پس جمع ما بین وجوب و استحباب نیست اصلا
بلکه متعلق استحباب معرفت معنی واجب و اراده آنست از لفظ ... و از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود که آنچه در جمله از عبارات است که مأموم قصد رد امام نماید در صیغهٔ اول محل مناقشه است بلکه
صحیح نیست اگرچه ما هم در سابق همین نحو تعبیر نمودیم ظاهر این است که قصد رد صحیح است و نه قصد ابتدا در

سلام

سلام ملکین بلکه ارادهٔ امام با اراده ملکین ننماید بنابر آنکه نظر با آنچه مذکور شد اگرچه اشکال مذکور وارد نیست لکن حکم
بآنکه مخاطب بالسلام علیکم در حق منفرد ملکین اوست و در حق امام نیز ملکین اوست با مأمومین یعنی
این حکم شایع و وارد دارد و هکذا مخاطب در حق مأمومین مخصوصات که بیان شد مفصلا محتاج است بدلیلی که
اعتماد بآن توان نمود و ظاهر است ما بین این مقام و مقام امور مستحبه که مسامحه در ادلهٔ آن جایز توان نمود از جهت
مطلع بیان معنی است که شایع انظار را تعیین نموده که مکلف استعمال آن را در آن نماید لیکن معنی که اراده نیست
با امام کذا و لیکن با مأموم کذا با احتمال ثابت شد بعد از تفحص و در بیان آن معنی چنانچه در سابق ظاهر شد
پس بهم در این مقام بیان مستند این مطلب است مستند آن را المذکوره ظاهر نیست مگر معنی که در اخبار
شد بنابر آنچه مذکور شد که مستند آن منحصر است و هر ... در علل ما سبق ذکر آن شد پس اشتد نقل
کلام و مستند آن پس میگوییم روی شیخنا الصدوق فی العلل حدثنا علی بن احمد بن محمد رضی الله عنه قال حدثنا
محمد بن ابی عبد الله الاسدی الکوفی قال حدثنا محمد بن اسمعیل البرمکی عن علی بن العباس قال حدثنا القاسم بن الربیع
الصحاف عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال سألت ابا عبد الله عن العلة التی من اجلها وجب التسلیم
فی الصلوة قال لانه تحلیل الصلوة قلت فلای علة یسلم علی الیمین ولا یسلم علی الیسار قال لان الملک الموکل
الذی یکتب الحسنات علی الیمین والذی یکتب السیئات علی الیسار والصلوة حسنات لیس فیها سیئات فلهذا
یسلم علی الیمین دون الیسار قلت فلم لا یقال السلام علیک والملک علی الیمین واحد ولکن یقال السلام علیکم قال
لیکون قد سلم علیه وعلی من علی الیسار وفضل صاحب الیمین علیه بالایماء الیه قلت فلم لا یکون الایماء فی التسلیم
بالوجه کله ولکن کان بالانف لمن یصلی وحده وبالعین لمن یصلی بقوم قال لان مقعد الملکین من ابن آدم
الشدقین فصاحب الیمین علی الشدق الایمن ویسلم المصلی علیه لیثبت له صلوته فی صحیفته قلت فلم یسلم المأموم
ثلثا قال تکون واحدة ردا علی الامام وتکون علیه وعلی ملکیه وتکون الثانیة علی من علی یمینه والملکین الموکلین به وتکون
الثالثة علی من علی یساره وملکیه الموکلین به ومن لم یکن علی یساره احد لم یسلم علی یساره الا ان تکون یمینه الی
الحائط ویساره الی المصلی معه خلف الامام فیسلم علی یساره قلت فتسلیم الامام علی من یقع قال علی ملکیه والمأمومین
یقول لملکیه اکتبا سلامة صلوتی لما یفسدها ویقول لمن خلفه سلمتم وامنتم من عذاب الله عز وجل قلت
فلم صار تحلیل الصلوة التسلیم قال لانه تحیة الملکین وفی اقامة الصلوة بحدودها ورکوعها وسجودها وسلامها
سلامة للعبد من النار وفی قبول صلوة العبد یوم القیمة قبول سائر اعماله فاذا سلمت له صلوته سلمت جمیع اعماله
وان لم تسلم صلوته وردت علیه رد ما سواها من الاعمال الصالحة فنقول اما طریق احمد بن محمد الظاهر انه
کما فی نسخة العلل التی عندنا اشتباه والظاهر علی بن احمد بن موسی کما یظهر من نسخة الفقیه فی طریقه الی الصدوق

سلیمان بن داود قال و کان ثقة من حدیث سلیمان بن داود و حمه فی معنی قول الله عز و جل فطفق مسحا بالسوق
والاعناق فقد رویته عن علی بن احمد بن موسی عن محمد بن ابی عبدالله الکوفی و ذکر الفاضل الاسترابادی
فی رجاله علی بن احمد بن موسی من مشایخ الدقاق و روی محمد بن علی بن بابویه عنه عن محمد بن ابی عبدالله و عن مریضها
و فی نقد الرجال علی بن احمد بن موسی من مشایخ الشیخ محمد بن علی بن بابویه کما فی العلل الظاهر انه ضعیف
انه علی بن موسی و ذکر شیخنا الصدوق اباه مترضیا دلیل علی [illegible] من الفضلاء من مشایخه و اما
محمد بن ابی عبدالله فالظاهر انه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الاسدی ابو الحسین الکوفی ذکر النجاشی انه سکن الری
یقال له محمد بن ابی عبدالله کان ثقة صحیح الحدیث الا انه روی عن الضعفاء و کان یقول بالجبر و التشبیه و فی رجال
الشیخ انه احد الابواب و اما محمد بن اسمعیل البرمکی فقد وثقه النجاشی و قال العلامة بعد ان حکی عن ابن الغضائری
تضعیفه قول النجاشی عندی ارجح و اما علی بن عباس فهو مجهول الحال و اما القاسم بن الربیع الصحاف فعن
ابن الغضائری انه ضعیف فی حدیثه غال فی مذهبه لا التفات الیه پس حدیث ضعیف است نظر باشتمال
ان بر تضعیف که مذکور شد علاوه اشتمال سند بمحمد بن سنان و مفضل بن عمر لکن اصرار در وقت [illegible]
استدلال است بانچه قبل ازین مذکور شد پس اتحاد این حدیث که مراد از تخاطب بصیغه خطاب جمع
علیه باین است ممکن نیست اما اراده هر مصلی خواه منفرد بوده باشد یا امام یا ماموم دو ملکی را که حفظه
اوست پس اشکالی در ان نیست نظر بانکه متن حدیث دال باین مطلب است و فقره [illegible] باین
جمیع اقوال سابق است پس حدیث دلالت باین مطلب [illegible] اعتبار است لکن [illegible] افضل [illegible]
قدر نظر بانکه در علاوه بران سند ظاهر نیست اما امام پس علاوه ملکین [illegible] بخاطبه
[illegible] و اما القاء صیغه خطاب میکند بانچه از مستحبات است باراده دو ملک مذکور شد و اما
ماموم پس بخصوص [illegible] است حدیثی که نماز [illegible] است در وقت معراج در اخر ان حدیث
مذکور است ثم التفت فاذا بصفوف من الملائکة و المرسلین و النبیین فقیل یا محمد سلم علیهم فقال السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته و موثقه یونس بن یعقوب قال قلت لابی الحسن علیه السلام صلیت بقوم صلوة فقعدت للتشهد
ثم قمت و نسیت ان اسلم علیهم فقالوا ما سلمت علینا فقال الا بامن علیک و لا علیهم ان [illegible] ذلک
استقبلتهم بوجهک فقلت السلام علیکم اما ماموم پس بصیغه خطاب بر صیغه اول قصد میکند علاوه
دو ملک خود امام را هرگاه در جانب یمین او کسی نبوده باشد و هرگاه در جانب یمین او کسی بوده باشد او را
علاوه بر ان قصد و ملک و امام در سلام ثانی قصد میکند کسی را که در جانب یسار او بوده باشد و هرگاه در
جانب یسار او کسی نبوده باشد افضل اینست که همان سلام اول مستحب است اما ظاهر میشود [illegible]

بیانشد

بیان شد که شیخ صدوق اکتفا نموده اند در حکم شرعی سلام ثانی در حق ماموم در جانب یسار بوجود دیوار در
در ان جانب اگر چه ماموم نبوده باشد موافقت از ابن بابویه نموده در این مطلب صاحب جامع
و شیخ شهید و در کتب بیان و صاحب مدارک در سابق اشاره شد بانکه مطلع بر سند
این مطلب نشده ایم و اما انچه در حدیث مفضل بن عمر که ذکر شد مذکور است و ان کان ...
علی الیسار اصلح لیسلم علی الیسار الا ان تکونه یمینه الی الحائط و یساره الی المصلی معه خلف الامام
علی الیسار پس مقتضای ان اکتفا باحائط است در جانب یمین علاوه مخالف با فرض است نظر بانکه
مفروض حدیث و معنی انکه علی الیسار اصلح و ذلک بیان ان ذکر شد در یساره الی المصلی معه خلف
الامام و این میشود مگر انکه در جانب یسار او کسی بوده باشد پس منافی با مفروض است و این حرکت عدم
امکان اعتماد باین حدیث است منهج دویم در بیان اعمال مستحبه متعلقه بنماز است و این منهج مشتمل بر
سه قسم مقدم بر نماز و مقارن نماز و متاخر از نماز ... قسم اول در مستحبات مقدم بر نماز است و ان چند فصل است فصل اول
امور مستحبه که مقدم بر نماز است خواه قبل از دخول وقت صلوة بوده باشد یا بعد از ان و این چند چیز
است اول انکه مباشر بنماز است قبل از دخول وقت نماز بغسل و امر دیگر موقوف علیه نماز است بجهه انکه
نماز را در اول وقت بجا اورد که مروی است ... فی الصلوة من اخر الطهارة لحاج ... تا
استفاده از حدیث باب است که اتیان بطهارت بجهه صلوة قبل از دخول وقت راجح است اگر چه متضمن
اتیان صلوة نبوده باشد و وقت بوده باشد دویم رفتن بمسجد بجهه اتیان نماز و از ان ...
اسرار فایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام است حدیثی که حاصل مضمونش ان است که هر کس بسوی
مسجد بعد نگذارد قدم خود را بر زمین خشکی یا تری یا هیچ چیزی مگر انکه تسبیح کند خداوند عالم جل شانه تحکید
از جانب او تا هفت طبقه زمین و اداب دخول در مسجد و خروج از ان در محل خود بیان خواهد شد
انشاء الله سیم اذان و اقامه است مستحب است اذان بوجهی که در ضمن مقدمات نماز بیان شد جامع
مستحب است و دو انکه ... بنماز ابتداء کند و در حدیث صحیح وارد شده است که بگو اللهم ان
اللهم الیک توجهت و بک استفتحت و الیک بوجهی فاجعلنی ... الدنیا و الاخرة
و من المقربین و اجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم ظاهر
این است که قبل از شروع در اقامه بجا بیاورد اذان و اقامه یا بعد از اقامه و ... اینست که نماز
موقوف است خواهد بود چنانچه در حدیث نماز اشاره باین مطلب شد پنجم تکبیرات افتتاحیه و ادعیه
متعلقه بانها است و اتیان در وقت تکبیرة الاحرام به نحو تمام مذکور شد یعنی نماز کند تکبیرات افتتاحیه و ادعیه

چند چیز است

از قسم اول دو دو قسم خواهد بود که تکبیره سابقه را تکبیرة الاحرام قرار دهد و بنابر کلام شیخ بهائی را تکبیرة الاحرام
قرار دهد بنابر این تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام را دعیه مشهوره از قبیل قسم ثانی است خواهد بود و هرگاه
تکبیره وسطی را تکبیرة الاحرام قرار دهد بعضی از قسم اول خواهد بود و بعضی از قسم ثانی **فصل سیم** در
امور مستحبه که در اثنای نماز میباشد بدانکه چیزیکه است اکثر آنها بیان شد در ضمن بیان
و تکبیرة الاحرام و قرائة و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم چنانچه بعد از ملاحظه مباحث مذکوره مختفی
نمیشود مقصود در این مقام بیان بعضی از امور است که بیان نشده پس میگوئیم از جمله آنها قنوت است
تحقیق حال و بیان احکام متعلقه باین کلام است در چند بحث **بحث اول** در بیان معنی قنوت است
بدانکه جوهری در صحاح چنین گفته القنوت الطاعة هذا هو الاصل و منه قوله تعالی والقانتین
والقانتات ثم سمی القیام فی الصلوة قنوتا مقتضای این کلام این است که قنوت حقیقت است در طاعة
و صاحب قاموس در تفسیر لفظ قنوت نه معنی ذکر نموده اول الطاعة دوم سکوت سیم دعا چهارم
قیام در صلوة پنجم امساک از کلام و صاحب مغرب اقتصار کرده است بر سه معنی از آن معانی چه که
عبارت از طاعة و دعا و قیام در صلوة حکم کرده بر اینکه اشهر اینها دعا است و صاحب نهایه بعضی
از اینها و صاحب غریبین که احمد بن محمد هروی بوده باشد از جمله معانی قنوت خشوع را ذکر
نموده بنابر این ممکن است حدیث مشهور افضل الصلوة طول القنوت حمل شود بکل این معانی اول
دعا یعنی بهترین نمازها نمازی است که طول در دعا در آن بیشتر بوده باشد دوم قیام یعنی بهترین
نمازها نمازی است که قیام در آن بیشتر بوده باشد خواه قیام در ضمن قرائت بوده باشد
یا در ضمن دعا یا در ضمن هر دو سیم خشوع یعنی بهترین نمازها نمازی است که خشوع در آن بیشتر بوده باشد
و معنی بحث ثالث اعتبار آنهاست چنانچه ظاهر است **بحث ثانی** لفظ از برای آنچه مذکور شد
در معنی لفظ قنوت بود در لغت و اما در شرع پس کلام در تفسیر آن مختلف است صاحب مدارک
چنین تفسیر نموده آن ذکر مخصوص است در موضع معین از نماز و شیخ بهائی تبدیل نموده ذکر را بدعا
چنین فرموده آن دعائیست در اثنای نماز در محل معین خواه با رفع یدین بوده باشد یا نه و شیخ نظام
در این تفسیر مختار متقدمین است که تسبیح بر رفع یدین نموده و دعا مخصوص شده بقرینه ما بین تفسیرین
پس میگوئیم آنچه ظاهر میشود از کلمات جماعت از اعاظم فقها آن است که ذکر کلامی است که دلالت
کند بر مدح و ثنای جناب احدیت جل شانه و اما دعا پس استعمال میشود در دو معنی اول اعم است
و آن کلامی است که مشتمل بوده باشد بر طلب از درگاه رب متعالی مثل ربنا اغفر لنا ولاخواننا

و اخواننا

واخواننا واعمامنا واخوالنا و ثانی اعم از این است از قبیل است کلام بسیط از غیرها که ذکر نموده اند
مستحبات و مقابل از ذکر در رکوع و سجود اولی است و از است باب اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت
الا خاصه دوم اشاره است باب اللهم لک سجدت و بک آمنت الی آخرها سیم چنین فرموده اند
در وقت قیام از رکوع اشاره است باب سمع الله لمن حمده اهل الکبریاء والعظمة و نحو هما آنچه ظاهر میشود آن
است که میان دعا و ذکر عموم و خصوص من وجه است از آن جمله که از ذکر در مثل اغفر لنا ولاخواننا ولابائنا و امهاتنا و اهل
دیننا جمیعا و افتراق ذکر از دعا در مثل الله اکبر و لا اله الا الله و ماده اجتماع بسیار است مثل کلمات فرج لا اله
الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم الی آخره بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوئیم متعلق تعریف اول
جواز اجزا است در قنوت مثل الله اکبر دون الثانی مثل آنکه گفته شود مراد از مخصوص غیر این است
و متعلق تعریف ثانی جواز اجزا مثل اللهم اغفر لنا و لابائنا و امهاتنا و اهل دیننا در تعریف
از تعریفین وارد است مختار بعد از این ظاهر خواهد شد **بحث دوم** در محل قنوت است بدانکه مشهور ما بین
فقها آن است که محل قنوت در بعد از رکعة ثانیه صلوة جمعه بعد از فراغ از قرائة حمد و سوره و قبل از رکوع است
خواه در دو رکعت اول بوده باشد مثل صلوة صبح یا رکعت ثانیه مثل باقی صلوات و مرحوم محقق در معتبر
قائل شده اند بتخییر ما بین اتیان قنوت قبل از رکوع و بعد از رکوع با افضلیت تقدیم و شیخ شهید ثانی
اختیار این قول نموده مختار قول اول است بنابر اینکه بعد از رکوع جایز نیست مگر در صورت قضا چنانچه
مفصلا بیان خواهد شد در رکعت ثانیه نماز جمعه که قنوت در آنجا بعد از رفع راس از رکوع است و قنوت
ثانی در بنابر اینکه دعای بعد از رفع راس از رکوع در دو قنوت باشد چنانچه تصریح نموده باین محقق
در معتبر و علامه در تذکره و منتهی و تحریر و نهایة الاحکام و شهید در ذکری و شرح لمعه لکن محقق اردبیلی
در این باب تامل نموده است در قنوت بودن این دعا ثابت شده است **بحث سیم** در حکم قنوت است
بدانکه اختلاف کرده اند فقها در حکم قنوت در نماز بسه قول اول آنکه موجب قنوت است خواه در
صلوة جهریه بوده باشد یا اخفاتیه این قول شیخ صدوق است و مرحوم شیخ بهائی این قول را اختیار
نموده قول ثانی قول اصحاب بقنوت است مطلقا و ابن جنید ما بین فقها است قول سیم تفصیل است
ما بین صلوات جهریه پس قنوت واجب است در آن و صلوات اخفاتیه پس مستحب است این قول را نسبت
داده اند بابن ابی عقیل مختار استحباب قنوت است در جمیع صلوة مفروضه بوده باشد یا مندوبه فرائض
یومیه بوده باشد یا غیر آن پس قنوت در همه نمازها مستحب خواهد بود مگر در صلوة عیدین که
ظاهر این است که قنوت در دو رکعتین از نماز عیدین واجب بوده باشد چنانچه در بحث صلوة عیدین بیان

خواهد شد ان شاء الله تعالی بعضی در صورت وجوب صلاة عید و ابو الصلاح در صورت عدم وجوب صلاة عید نیز مختص است
استحباب بحسب شرع و لیکن بکل مستلزم انقطاع است لسنة مخرجی است از اجزاء ... و مطلقا قنوت در
جمیع صلوات مگر عیدین مستحب است لکن در قنوت اهتمام در بعضی بیشتر است و در جهریه بیشتر اما صلاة غداة
و مغرب مبالغه و اهتمام در محافظت ان بیشتر است **مسئله** در بیان آنچه در قنوت است بدانکه
مستفاد از اخبار و کلام اصحاب آن است که هر دعائی که خواهد میتواند اکتفا نمود و فی الصحیح عن اسماعیل بن
الفضل قال سألت ابا عبد الله ع عن القنوت و ما یقال فیه فقال ما قضی الله علی لسانک و لا اعلم فیه شیئا
موقتا یعنی سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع از قنوت و آنچه گفته
میشود در حال قنوت حضرت در جواب فرمودند قنوت هر دعائی است که جاری گرداند خداوند
عالم بر زبان تو و نمیدانم دعائی که موقت باشد یعنی دعائی معین که ... عبارت از آن
نمیتوان نمود پس هر دعائی که بوده باشد اکتفا میتوان نمود بلکه ظاهر در قنوت اصح دعائی است
هرچه مصداق دعا باشد بوده باشد اکتفا بان میتوان نمود و علاوه بر آنچه مذکور
شده نیز ... در باب کثرت ثبت است بسند صحیح که افضل الصلاة
ما طال قنوتها یعنی نمازی است که قنوت در آن طولانی بوده باشد و اما در طرف جانب ما طال
قلت پس استفاده از احادیث ... صحیح است که فرموده
مجزی میگردد در قنوت اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء
قدیر ... که حاکی ... از اصحاب حضرت امام رضا علیه
الاف التحیة و الثناء که عادت آن حضرت ... که قنوت ... در جمیع صلوات این بود
رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم ... کافی
و تهذیب است در مقام جواب سؤال از ادنای قنوت فرموده تسبیح یعنی ادنای قنوت آنست که
پنج مرتبه بگوید سبحان الله است ... که مرجع ... است که فرموده
در قنوت سه مرتبه تسبیح یعنی سه مرتبه بگوید سبحان الله ... سه تسبیح افضل اذکار است که
شده در این مقام ... در شرایع و علامه در تحریر ذکر کرده فرموده اند که ادنای قنوت سه
تسبیح است ... مذکور شد و مرحوم شیخ شهید سعید در کتاب ... و مرحوم شیخ
مفلح در کشف الالتباس فرموده ... قنوت سه تسبیح است یا سه مرتبه بسمله ... تسبیح
... بسمله پس استفاده ... که مشتمل بر تسبیحات ... نظر

بانکه

بانکه بسم الله الرحمن الرحیم از اعظم اذکار است علاوه مرحوم شیخ در زیادات تهذیب روایت فرموده از محمد بن
علی بن محبوب عن علی بن محمد بن سلیمان قال کتبت الی الفقیه ع اسأله عن القنوت فکتب اذا کانت ضرورة شدیدة
فلا ترفع الیدین و قل ثلث مرات بسم الله الرحمن الرحیم ... و در معنی فقیه است لکن
ظاهر این است که تعرض ما بین حالت تقیه ... بوده باشد و لفظ ... زیاده
بالاکتفاء به تسمیه پس مستفاد حدیث مذکور تحقق قنوت است بگفتن بسم الله سه مرتبه نیز
مقتضای اخبار مذکور شد آن است که ادنی ما یتحقق به القنوت ... بگفتن بسم الله است سه مرتبه
و سبحان الله سه مرتبه قال ابن البراج و الذی ینبغی ان یکون فی القنوت فی الجملة حمد الله و الثناء علیه و الصلاة
علی نبیه و آله علیهم السلام و در منتهی ... مرحوم ابن ... بوده باشد که ... صلوات ... اکتفا
... مقتضی ... و فی المنتهی افضل ما یقال فی القنوت ...
اللهم ... رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم و منها ان یقول سبحان من دانت له
السموات و الارض بالعبودیة و منها ان یسبح ثلث تسبیحات ... ظاهر ... که
انفصال ... در قنوت ... از ذکر ...
بانکه قنوت ... بسم الله الرحمن
الرحیم و سبحان الله ... ذکر ... اغفر لنا ...
... قنوت ... کثرت ...
... صلوات الله علیه ... اطولکم قنوتا
فی دار الدنیا اطولکم راحة یوم القیامة ...
... لکن ... شیخ طائفه در مصباح ... افضل
ادعیه در مقام قنوت کلمات فرج است ...
الله ... الحلیم الکریم ...
کلمات الفرج ...
... در بیان ... شیخ الطائفه فی المصباح افضل ... کلمات فرج ...
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن
و ما بینهن و ما تحتهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین ... کلمات فرج ...
... نقصان ... زیادت

باین نحو وهو رب العرش العظیم تا آنکه شیخنا الصدوق فی المقنعة فاذا فرغ من قرائة السورة حمد الله ورفع یدیه بالتکبیر
ثم قنت یجعل باطنهما الی السماء وظاهرهما الی الارض وقنت فقال لا اله الا الله العلی العظیم لا اله
الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش
العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مذکور و در مراسم و مهذب و کتاب جمله ... متفاوت
و تفاوت مابین مقنعه و کتب مذکوره و بین مصباح بازیادتی و نقصان است اما زیادتی پس بجهة آن
است لفظ وسلام علی المرسلین بعد از العظیم در مقنعه مذکور است و در مصباح مذکور نیست
واما نقصان بجهة آنکه وما تحتهن در مقنعه وغیره مذکور است و در مصباح مذکور است علاوه از نقطه
کلمات اصحاب بنا بر مشهور اختلاف در کلمات فرج از چند راه اول بیان در کلام شیخ است در دو
کتاب مذکور وآن باین نحو است که لفظ وما بینهن در نهایة نیست و در مصباح وغیره مذکور است چنانچه
لفظ هو در نهایة موجود است هکذا وهو رب العرش العظیم و در مصباح نیست چنانچه مذکور شد دوم
آنست که کلمات فرج مشتمل است بر وسلام علی المرسلین بعد از ورب العرش العظیم مشتمل بر وما
تحتهن نیست وآن مقتضای مقنعه و مراسم و مهذب وغیرها است و مقتضای مصباح و نهایه عکس
آنست یعنی کلمات فرج مشتملست بر هر دو لفظ نیست و ما تحتهن و مشتمل بر وسلام علی المرسلین
نیست آنست که کلمات فرج مشتمل بر هر دو لفظ است باین نحو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب
العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین وآن مقتضای کلام شیخ صدوق است در باب
غسل میت از فقیه و مقتضای کلام سید نیز است در جمل و شیخ الطائفه است در جنازه مبسوط
و علامه است در نهایة الاحکام و تذکره و محقق ثانی است در جعفریه و کفعمی است در جنة الواقیه
و علامه مجلسی و شهید ثانی است در شرح لمعه و شرح ارشاد چهارم مثل سیم است بازیادتی وما
فوقهن قبل از وما تحتهن و زیادتی وهو قبل از رب العرش العظیم وآن مقتضای کلام ابن زهره است
در غنیه پنجم و افضل کلمات الفرج وهو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما فوقهن وما تحتهن وهو رب العرش العظیم
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین ششم مثل سیم است با زیادتی در صلوات و دوازده این مقتضای
کلام کفعمی است در جنة الواقیه ثانی و مثل الکلمات الفرج وهو لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم

وسلام

۲۴۶

وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطیبین بدانکه این اختلاف آنست که ظاهر
از کلمات اصحاب در بیان کلمات فرج لکن مختار در این مقام آنست که گفته شود کلمات فرج فرد عاست که
مشتمل است بر آن صحیح است در باب تلقین المیت از کافی وآن حدیثی است که روایت کرده زراره از جناب حضرت
امام محمد باقر که فرموده اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله
العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
این حدیث صحیح دلالت میکند بر این که کلمات فرج همین است مفروض این است که مستحب است در آن کلمات
فرج در قنوت پس قدر مستحب مقتضای حدیث صحیح همین است که مذکور شد و مستثنی و ما عدای
بجهة سایر احتمالات ظاهر این است که مکرر قول سیم ظاهر این است که مستند آن خبری است که مرحوم صدوق
در باب غسل میت از فقیه روایت نموده مرسلا قال الصادق ان رسول الله دخل علی رجل من بنی هاشم
وهو فی النزع فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب
الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
فقالها فقال رسول الله الحمد لله الذی استنقذه من النار وهذه الکلمات هی کلمات الفرج ظنون این است
که کلمات علماء مذکوره در قول سیم ماخوذ از اینجا بوده باشد لکن اصل آن است که اعتماد در این مطلب
باین عنوان نمود واما آنکه پس بجهة آنکه وسلام علی المرسلین اگر چه مذکور است در دو جای مذکور لکن
این مستفاد نمیکند و حکم باینکه سلام علی جزء کلمات فرج بوده باشد میکند دلالت در صورتی مسلم بود که
هذه الکلمات هی کلمات الفرج از کلمات معصوم میبود و این مسلم نیست بلکه کلام مرحوم صدوق است
دلیل بر این مطلب آنست که حدیث مذکور بسند صحیح مروی است در کافی و در آن این ذیل مذکور نیست
روی فی الباب المذکور عن باب تلقین المیت من الکافی عن الحلبی عن ابی عبدالله ان رسول الله صلی الله علیه
وآله دخل علی رجل من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا
الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله
رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الحمد لله الذی استنقذه من النار انتهی الحدیث و اگر ذیل
مذکور بود در حدیث از ثقة الاسلام اعلی الله مقامه اعراض از آن نمیفرمود پس عدم ذکر آن در کافی دلیل
بر این است که آن کلام معصوم نیست بلکه از کلام صدوق است پس در کلام معصوم اطلاق کلمات فرج نشده
بر مشتمل وسلام علی المرسلین تا آنکه حکم نمود باینکه وسلام علی المرسلین داخل کلمات فرج میباشد
غایة ما فی الباب آنست که مرحوم صدوق این اطلاق را فرموده و مخفی نیست که ... اعتماد

مرحوم

بان نموده در تعیین مسمای شرعی بنماید مقابل حدیث صحیح مذکور یعنی حدیث زراره ممکن است وجه اطلاق آن
چند چیز بوده باشد اول مشارکت و مشابهت در اکثر الفاظ با کلمات فرج بان جهة اطلاق آن لفظ را
نموده بر مشابه آن دوم اشتباه شده باشد مع اشتباه صحیح است که مذکور شد یعنی چنانکه در اکثر
امور انبیه اشتراک داشت با کلمات فرج اطلاق آن لفظ بر آن نموده مسامحة و اشتباه در امثال این
امور قلیل نمیشود دائما با اشتباه ظاهر است چنانچه بعد از تامل در حدیث صحیح زراره مشتمل است بر آن
است و تامل در آخر این حدیث مشتمل بر آن است ظاهر میشود ثالث آن است چنانکه کلمات فرج کلماتی
است که تلقین مریض میشود در حالت احتضار چنانچه در من لا یحضره حدیث صحیح زراره است که در اول
مذکور شد و این حدیث مشتمل است با آنکه غیر کلمات این دعا را در حال احتضار تلقین آن مخصوص مریض
نموده‌اند این باعث شده که مرحوم شیخ صدوق کلمات فرج بر آن نموده‌اند باشتراک در غالب الفاظ
این هم صحیح است که باعث اشتباه میشود لکن این هم تمام نیست چه شیخ چنانچه [illegible] که بر کلمات فرج
تلقین میشود در حالت احتضار این دعا نیز تلقین میشود تا آنکه مناسب بوده باشد با کلمات فرج [illegible]
لیس بحجة آنکه ما انستند شکه صحیح واقعه مرحوم در کافی است لسند صحیح و صحیح [illegible] از لفظین یعنی و ما فوقهن
و سلام علی المرسلین در آن مذکور نیست و این موجب وهن نیست [illegible] در [illegible] حدیث صحیح اما ثالث
لیس بحجة آنکه مرحوم در فقیه مرسل است و [illegible] در کافی صحیح با وجود [illegible] و اختلاف [illegible]
فی الکافی است ما خال [illegible] واقعه بعید است با ذکر مرحوم [illegible] هاشم و آنکه در حالت احتضار بوده
لا یخفی عن [illegible] که در کافی است چنانکه مشتمل بر لفظ و ما بینهن نیست ممکن هست شد
شیخ مرحوم در فقیه سهو بوده باشد و [illegible] این لفظ را [illegible] اختلافات دیگر و جمیع علما
نسبت مکرر بعض نسخ فقیه که مذکور است در آن نسخه و ما تحتهن و هم چنین و ما ظهرهن [illegible]
مذکور شد ظاهر شد آنچه [illegible] اشکال الحکم [illegible] که کلمات فرج است همان [illegible] که [illegible] زراره
مذکوره مشتمل بر آن است و آنچه ظاهر میشود از ثقة الاسلام و محقق در معتبر و علامه در منتهی و شیخ
بهائی در مفتاح الفلاح و صاحب مدارک و صاحب ذخیره و سلام علی المرسلین خارج از کلمات
فرج است و هم چنین است و ما ظهرهن و ما فوقهن کلا آنکه در این مقام است این است اگر چه الفاظ مذکوره
از اجزای کلمات فرج نباشد لکن مشروع بودن [illegible] در اثنای کلمات فرج و در اثنای قنوت
صلوات مفروضه [illegible] اما و ما ظهرهن و کذا و ما فوقهن نباید تامل شود در جواز آن با [illegible] در اثنای
کلمات فرج در قنوت [illegible] حقیقی [illegible] کلام که دال بر ثنای عظمت الله جل

شاید

شاید [illegible] پس مدرج خواهد بود تحت حدیث صحیح [illegible] صل علی نبیک و استغفر لذنبک الراجی
مقام الجواب عن القنوت [illegible] معلوم و فعال [illegible] لکن در صورتیکه مقصود [illegible] دعا
بوده باشد نه جزئیة کلمات فرج و اما سلام علی المرسلین پس حکم در این اگر چه با حتی از [illegible] لفظ مذکور
است لکن باز نباید تامل در جواز شود نظر بآنکه این دعائی است بجهة آنکه طلب مرسلین یعنی طلب رحمت
است از خلاق [illegible] در حق [illegible] مرسلین پس در صورتیکه [illegible] نباید تامل شود در جواز بلی
مخفی نماند که [illegible] مخصوص قنوت صلوة جمعه وارد شده [illegible] شیخ الطائفة فی المصباح عن سلیمان بن حفص
المروزی عن ابی الحسن علی بن محمد صاحب العسکر [illegible] لا تقل فی صلوة الجمعة فی القنوت و سلام علی المرسلین
لکن حکم بعدم جواز محض [illegible] اشکال است نظر بعدم [illegible] بجهة [illegible] عموم اوقات
[illegible] بفرض تسلیم [illegible] لازم است [illegible] صلوة جمعه ممکن نیست لکن
مرحوم علامه مجلسی در بحار [illegible] این لفظ را [illegible] احتیاط دانسته در کل قنوت اگر چه وارد [illegible] بوده
باشد بلکه نیست **تذنیب** در جواز قنوت بغیر لغت عرب و عدم جواز آن است بدانکه فقها اختلاف
کرده‌اند در این مسئله اکثر فقها قائل شده‌اند بجواز مثل شیخ صدوق در فقیه [illegible]
از شیخ خود محمد بن الحسن بن الولید و محقق در معتبر و علامه در منتهی و تذکره [illegible] الاحکام
[illegible] شیخ شهید در بیان [illegible] و فاضل [illegible] در تنقیح و [illegible] محقق اردبیلی در [illegible] الفائدة
و فاضل سبزواری در ذخیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار [illegible] بعدم جواز [illegible] کرده [illegible] جلیل
القدر سعد بن عبدالله و از محقق ثانی در جامع المقاصد ظاهر میشود که قائل بمنع [illegible]
[illegible] مقام مقتضی این است که گفته شود در این بحث در دو مقام است مقام اول آن است که [illegible]
[illegible] در جمیع احوال [illegible] حالت قنوت باشد یا حالت [illegible]
حالت [illegible] که بوده باشد اگر چه [illegible] داشته باشد که [illegible]
[illegible] مطلب ظاهر این است که جایز بوده باشد نظر [illegible] وارده [illegible]
مطلب مقام دوم آن است که آیا جایز است در قنوت [illegible] نماید بغیر لغت عرب [illegible] قنوت
[illegible] باید بان [illegible] این است حکم بجواز [illegible] است بلکه ظاهر این است که حکم بجواز [illegible]
نظر بآنکه [illegible] از [illegible] وارده در مسئله علاوه [illegible] جواز [illegible] نیست و اما [illegible]
پس [illegible] مختلفات از [illegible] علاوه و [illegible] در [illegible] مذکور شد معلوم [illegible] و [illegible]
با [illegible] که بوده باشد در جمیع [illegible] از جایز است اگر چه [illegible]

حال قنوت نبوده باشد واما القنطار پس این مسئله واجزاء بیان از قنوت مختلف در صلوة پس ان ثابت نیست بلکه
ظاهر اثبات مراعات ترتیب در ان معتبر بوده باشد **بحث ششم** در بیان قنوت صلوة جمعه است
بدانکه هر نمازی قنوت در ان در دو رکعت واحد است مگر صلوة عیدین که قنوت در ان در هر دو رکعت است
بلکه در هر یک از ان دو رکعت متعدد داشته ظاهرا این است خلاف در این نیست کلام ما با او پس در مراد
کرده بوده عنه انا الصلوة که یکون فیها الا واحدة الا صلوة کانت مجموعات بعضا هم مراد غیر از صلوة
عیدین است و هم چنین صلوة جمعه لکن انه محل خلاف است فقها رضی الله عنهم اختلاف کرده اند
در قنوت نماز جمعه که واحد است یا متعدد جماعتی از اعاظم قائل شده اند که قنوت در نماز جمعه
یکی است و اکثر از فقها قائل شده اند بتعدد قنوت در ان لکن هر یک از فرقتین اختلاف کرده اند اما قائلین
بوحدت قنوت پس اختلاف کرده اند در اینکه قنوت واحد در رکعت اولی است یا در رکعت ثانیه
شیخ مفید و مرحوم علامه در مختلف و صاحب مدارک قائل شده اند بر اینکه قنوت در نماز جمعه
یکی است و ان در رکعت اولی است و این ظاهر مشهور از مرحوم ثقة الاسلام در کافی و مرحوم
شیخ صدوق در فقیه اگر چه قائل بوحدت قنوت شده اند لکن حکم نموده اند بر اینکه مثل سایر
صلوات در رکعت ثانیه است بعد از فراغ از قرائت و کلام ابن ادریس در سرائر اگرچه صریح در وحدت
قنوت است لکن محتمل است که مراد ایشان بیان قنوت واحد بوده باشد در رکعت اولی چنانچه ممکن است
مراد ایشان بیان ان بوده باشد در رکعت ثانیه و ممکن است که ادعای ظهور شود در احتمال ثانی چه اگر
مراد ایشان قنوت واحد در رکعت اولی بود نظر بعموم اعتبار مطلب این بود که تنبیه بر ان نماید و اما
قائلین بتعدد قنوت پس ایشان نیز اختلاف کرده اند حاصل انانیست اختلاف در این مقام
راجح و مشهور بلکه قول اول ان است که قنوت در رکعت اولی قبل از رکوع است و در رکعت
ثانیه بعد از رکوع بعد رفع راس از رکوع و این مختار شیخ الطائفه است در تهذیب و این راجح است
در مهذب و محقق است در شرایع و نافع و علامه است در منتهی و تذکره و قواعد و ارشاد
و مختار شهید است در دروس و بیان و شرح ارشاد و شرح لمعه و غیر ایشان مثل غیر اولاست
لکن در حق امام بعضا امام در صلوة جمعه در رکعت اولی ایشان بقنوت نماید قبل از رکوع و در رکعت
ثانیه بعد از رکوع این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ الطائفه در مبسوط و خلاف و نهایه
و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و محقق است در معتبر و علامه است در تذکره قول سیم مثل دوم
مذکور است در تعدد قنوت لکن مخالف با ان است در اینکه هر دو قنوت قبل از رکوع است خواه در رکعت

اولی بوده باشد

٢٤٦

اولی بوده باشد یا در رکعت ثانیه این قول حکایت شده است از ابن ابی عقیل مقتضای کتاب اقرب است از اینکه
امام بوده باشد یا ماموم و این ظاهر کلام ابی الصلاح است در کافی فقال القنوت فی الرکعة الاولی و الثانیة نظر
باینکه مجهود من علماء شیعه ان است که قنوت بعد از فراغ از قرائت و قبل از رکوع است اگر مراد ابی الصلاح
غیر از ان بود مناسب این بود که تنبیه بر ان نموده باشد مختار ما بین اقوال قول اول است پس قنوت در صلوة
جمعه متعدد است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه بعد از رکوع است مرحوم شهید ثانی در شرح
ارشاد و صاحب مدارک و صاحب کفایه این قول را نسبت بشهرت داده اند مخفی نماند انچه مذکور شد در خصوص
صلوة جمعه بود یعنی دو رکعت و اما هر گاه ظهر جمعه بوده باشد یعنی چهار رکعت خواه منفردا ایشان شود
یا بجماعت در ان صورت مثل سایر نمازهای چهار رکعتی است قنوت در ان واحد است در رکعت ثانیه
قبل از رکوع خلافی در مسئله ظاهر نیست مگر از مرحوم شیخ در تهذیب اطلاق فی کلام ابن بابویه در
کتاب من لا یحضره الفقیه است که صلوة روز جمعه مشتمل بر دو قنوت است در رکعت اولی قبل از رکوع و در رکعت ثانیه
بعد از رکوع در صورتیکه ایشان شود بجماعت و اما هر گاه ایشان شود منفردا پس ثابت در ان یک قنوت
است در رکعت ثانیه قبل از رکوع مقتضای این کلام قول بتعدد قنوت است در صورت ایشان بنماز
جماعت اگرچه چهار رکعت ایشان نماید بلکه اگر چه نماز عصر بوده باشد مبنیا بر اراده اطلاق استثنا،
انفراد است از نیم لکن این قول ضعیف است پس تعدد قنوت در چهار رکعت ثابت نیست اگر چه
ایشان شود بجماعت **بحث دوم** در حکم قنوت است در صورت اخلال بان یا کل اخلال بقنوت
در محل خود یا عمدا است یا سهوا هر گاه اخلال بقنوت عمدا در این صورت تدارک و تلافی بجهة ان
ثابت نیست مطلقا خواه در اثناء نماز بوده باشد یا بعد از فراغ از ان پس هر گاه کسی بجهة غرض
مهمی ترک قنوت نمود عمدا بعد رفع ان نهم شد در اثنای صلوة یا بعد از فراغ از ان شرعیه تدارک
قنوت در این صورت ثابت نیست بنابر این هر گاه ماموم مسبوق ترک قنوت نمود بجهة لحوق بامام
در رکوع و تدارک قنوت در این صورت بعد از رفع راس ثابت نیست اما هر گاه اخلال بقنوت نمود
سهوا پس این مختلف میشود بحسب صورت اول ان است که متذکر شد بان بعد از وصل بجهة رکوع لکن
قبل از بلوغ بحد رکوع شرعیه در این صورت ظاهر این است که جایز باشد عود نموده تدارک قنوت
نماید بعد از ان رکوع دوم ان است که متذکر شود بعد از بلوغ بحد رکوع خواه قبل از اشتغال بذکر بوده
باشد یا در اثنای ذکر یا بعد از فراغ از ذکر در این صورت مستحب است در حق او این است که بعد از رفع راس از
رکوع ایشان بقنوت نماید این مشهور ما بین فقها است بلکه جمعی از عبارات اجلة اصحاب مظهر ادعای

خلاف در مسئله است لکن ظاهر از اخبار مرحوم علامه در کتاب منتهی نموده از ابن عقیل عدم تدارک و تدارک ثابت است
دعا و غیره و این ضعیف است پس مختار استحباب تدارک است سیم آنست که تذکر سهوا بعد از فوات محل
الذکر مثل اذا عنه بجهة سجود بوده باشد ظاهر آنست در همان حالت استحباب تدارک ثابت
بوده باشد چهارم آنست که تذکر شد باخلال سنت سهوا از عنه بجهة سجده و قبل از بلوغ حد سجده
پنجم آنست که تذکر شد بآن سهوا بعد وصول بحد سجده ثانیه با اتمام [illegible] یا سهوا از [illegible]
از سجده ثانیه لکن قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه و در این صورت اگرچه مقتضای کلمات بعضی فقها [illegible]
چنانچه فاضل در مطالع [illegible] بیان شده لکن مختار عدم ثبوت تدارک است ششم آنست که تذکر
شد بحقیقت حال سهوا در دخول در قیام ثالث الی آخره السلام حکم بعدم ثبوت تدارک در این صورت
اظهر از سابقه است بجهة در جمیع صور ثلث تدارک ثبوت سنت در اثناء نماز ثابت نیست و اما [illegible]
تدارک سهوا فراغ از نماز پس اگرچه مقتضای کلام [illegible] خلاف است لکن مختار ثبوت رجحان
است و آن ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب که بعد از فراغ از نماز تدارک در بعضی او ثابت که تدارک
ثبوت سنت نموده باشد بهمان حالت [illegible] بجهة تدارک ثبوت سنت مزبور نیست
بلکه رجحان نموده ثابت نیست هفتم آنست که تذکر شود بحقیقت حال سهوا فراغ از نماز لکن قبل از انحراف
انتقال از مکان نماز هشتم مثل هفتم است مگر آنکه تذکر بحقیقت حال سهوا انتقال از مکان نماز بوده
خواه وقت باقی بوده باشد یا نه ظاهر این است رجحان تدارک ثبوت سنت در اینجا [illegible] نیز ثابت
بوده باشد پس [illegible] تذکر اگر مستقبل القبله بوده باشد بهمان حالت [illegible] ثبوت [illegible] اگر مستقبل
نبوده باشد [illegible] است و [illegible] عمده [illegible] که ثبوت سنت نماید مبحث هشتم در
بیان امور متعلقه در این مقام است بدانکه در این مقام [illegible] مطلب [illegible] آنست که
ثبوت سنت [illegible] بوصف [illegible] است [illegible] ظاهر از کلمات [illegible]
فقها آنست [illegible] مقتضای این است که گفته شود [illegible] شکی [illegible]
چنانچه [illegible] نیز شکی در [illegible]
مذکوره است [illegible] ظاهر است و اما [illegible] آنست که ایشان [illegible] شده باشد
[illegible] وقت نماز [illegible] است [illegible]
[illegible] رکعت [illegible]
مذکور خواهد شد [illegible] اصلاح [illegible]

منافی عبادت مانند [illegible] تفضیل [illegible] است و اظهر در این مقام [illegible] آنست که ایشان [illegible]
دخول [illegible] سهوا خروج وقت [illegible] آنست که گفته شود [illegible]
در اثنای وقت اجزاء نماز شده باشد [illegible] ظاهر این است که وقت اجزاء عبادت [illegible] همان وقت
کلا است و لهذا هرگاه ایشان [illegible]
تابع وقت نفس عبادت خواهد بود پس اگر وقت نفس عبادت موسع بوده باشد وقت اجزاء آن
نیز چنین خواهد بود و اگر وقت نفس عبادت مضیق بوده باشد وقت اجزاء آن نیز چنین خواهد
بود بنابراین هرگاه [illegible] باخلال [illegible] نماز ظهر شده باشد [illegible] بآن سهوا فراغ از نماز ظهر پس اگر
با بقای وقت ظهر بوده باشد [illegible] وقت [illegible] پس باید ادا بوده باشد
یا هرگاه وقت ظهر خارج شده باشد مثل آنکه تا غروب [illegible] باقی نمانده مگر بقدر اداء عصر در این
وقت [illegible] سهوا انقضاء وقت [illegible] خواهد بود [illegible] هرگاه تذکر شد
بحقیقت حال [illegible] وقت ظهر باقی نمانده مگر بقدر [illegible] در این صورت ممکن است که [illegible]
قضا بوده باشد نظر بآنکه محل [illegible] ثانیه سهوا فراغ از [illegible] بوده [illegible]
رکعتین اولیین منقضی شده پس [illegible] که [illegible] سهوا انقضاء وقت [illegible] لکن نظر
بعموم من ادرک رکعة من الوقت فقد ادرک الوقت [illegible] در صورت [illegible] رکعت [illegible] اولیین در وقت [illegible] خواهد
بود [illegible] تابع کل است پس [illegible] اداء خواهد بود [illegible] حال [illegible] هرگاه تذکر
شد سهوا فراغ از صلوة عصر [illegible] باقی نمانده باشد از وقت مگر بقدر رکعت [illegible]
باقی [illegible] در جمیع صور ادا خواهد بود [illegible] سهوا انقضاء وقت [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] مذکور شد باید [illegible]
چونکه ثبوت [illegible]
بوصف ادا [illegible] باشد [illegible]
الی آنست [illegible] مطلب [illegible] آنست که حکم مذکور
چنانچه ثابت است در صلوة مفروضه [illegible]
شد مطلب سیم آنست که [illegible]
احتیاط [illegible]
اینکه [illegible]

عدیکه احد موجب استماع امام نشود محل تامل است لکن با ظاهر آنست که جهر در قضا صحیح و اخفات نیز جایز بوده
باشد چنانچه در مبحث قراءت بیان شد بنا بر آنکه منضبط شد چه در جهر و اخفات در صلوات یومیه منتفی
اینست که گفته شود که اقوال ثابته در نماز مغرب و عشا باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود به لازم الجهر و اجب الجهر
و واجب الاخفات و راجح الجهر و راجح الاخفات اما وجوب جهر پس در قراءة حمد و سوره در دو رکعت اولیین
و اما وجوب اخفات پس در قراءت یا بدل او و تسبیحات اربعه در رکعتین اخیرتین در نماز عشا و رکعت ثالثه در
نماز مغرب و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه بیان شد از
اذکار و ادعیه ثابته در آن و در بسمله در رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه مغرب در حق امام و منفرد
و اما در حق ماموم پس وجوب جهر و رجحان جهر نمیباشد بلکه یا لازم الاخفات است یا راجح الاخفات در حق
ماموم مسبوق در دو رکعت اولیین در قراءت و بدل آن در غیر رکعتین اولیین است یا راجح الاخفات
و این در غیر آنچه مذکور شد معلوم است از آنچه مذکور شد و در صورتی است که ماموم باقی بر وصف ماموم
بوده باشد و اما هرگاه باقی بر وصف ماموم نبوده باشد [illegible] خارج بوده یا امام حکم [illegible]
است که مذکور شد مخفی نماند حکم تکبیرات سته افتتاحیه در حق امام مثل استعاذه است که اخفات در آن
راجح است و اما نماز صبح پس آن در حق امام و منفرد باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود به سه قسم
لازم الجهر و راجح الجهر و راجح الاخفات و لزوم اخفات در آن نمیباشد و اما لزوم جهر پس در قراءت است
و اما رجحان اخفات پس در استعاذه است نسبت بامام و منفرد هر دو چنین در تکبیرات سته افتتاحیه
لکن در حق امام و اما رجحان جهر پس در غیر آنچه مذکور شد و اما در حق ماموم پس ثابت نیست مگر رجحان
اخفات این در صورتی است که ماموم مسبوق نبوده باشد که استماع صوت امام نکند و اما هرگاه مسبوق بوده
باشد پس اقوال ثابته در نماز در حق او منقسم میشود به راجح الجهر و راجح الاخفات او در قراءت و در
غیر آن از اذکار و ادعیه ثابته در آن نماز لکن در رجحان جهر اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد اشکال است
و اما نماز ظهرین پس باعتبار اقوال ثابته در آن منقسم میشود بلازم الاخفات و راجح الاخفات و راجح الجهر
پس لزوم جهر در آن نمیباشد لزوم اخفات در قراءت در دو رکعت اولیین و در قراءت و بدل آن در اخیرتین
و رجحان الجهر در بسمله و قنوت و دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی سمع الله لمن حمده و دعای بعد از آن
که عبارت بوده باشد از الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اما رجحان اخفات
پس در غیر اینها است که مذکور شد لکن آنچه مذکور شد در حق منفرد و اما در حق امام پس آن نیز چنین است
یعنی اقوال ثابته در دو نماز منقسم میشود بر سه قسم مذکور لکن نه بنحو مذکور بلکه راجح الجهر در حق امام در غیر قراءت

وبعد

است
و بعد از وی غیر از استعاذه و تکبیرات سته افتتاحیه است که راجح الاخفات در تکبیرات سته افتتاحیه و استعاذه
و اما در لازم الاخفات پس در حق امام و منفرد بنا باشد و اما ماموم پس رجحان جهر در قضا بنا باشد یا
لازم الاخفات است یا راجح الاخفات لازم الاخفات در حق مسبوق در دو رکعت اولیین با امام [illegible] و در قراءت
و بدل آن و در حق غیر مسبوق یا مسبوق در رکعت واحده بعد رکعت و راجح الاخفات در ما عدای آن **مطلب چهارم**
در بیان قراءت آیات قرآنیه در قنوت بدانکه اشکالی در جواز قراءت آیات قرآنیه در قنوت در
نظر جمهور نیست چه وجه اشکال نظر بمعنی مگر شبهه قرآن در این تشکیک [illegible] بلکه اگر قراءت
قراءت اکثر از سوره واحده است بنا بر حرمت [illegible] مطلوب [illegible] کلام ثابت نیست لکن
کلامیکه در این مقام [illegible] اینست که اگرچه [illegible] در جواز قراءت آیات قرآنیه [illegible] در حال قنوت
لکن کلام در این است که آیا اجزاء [illegible] از قنوت مطلوب در نماز یا خیر ظاهر در این مقام
تفصیل است بیان آن اینست که اگر آیه مقروه از آیاتی است که مشتمل بر عجز و انکسار و طلب [illegible]
شانه بوده باشد مثل ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین یا مشتمل بر طلب
بوده باشد مثل ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و نحو اینها ظاهر این
است که جواز اجزاء [illegible] نبوده باشد هم چنین هرگاه مشتمل بر تحمید و تمجید اله جل شانه
بوده باشد مثل آیة الکرسی و الحمد لله رب العالمین [illegible] کل سوره یا بعض سوره
و نحو اینها ظاهر اینست که تامل [illegible] در جواز اجزاء نظر بعموم [illegible] صحیحه [illegible]
[illegible] الله [illegible] ولا اعلم فیه شیئا موقتا [illegible] بسمله [illegible] ثانی بیان
شد [illegible] مثل اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق
و مثل یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم [illegible] یا مشتمل
بر قصص بوده باشد مثل اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا [illegible] و نحو اینها [illegible] ظاهر
اینست که اجزاء [illegible] کرده [illegible] عنوان [illegible] کلام آن است که در اینجا
دو مقام است اول جواز قراءت آیات قرآنیه در مقام قنوت [illegible] ثانی جواز اجزاء آن از قنوت
[illegible] اول ثانی است [illegible] در آن تفصیل است که مذکور شد [illegible]
[illegible] در مقام قنوت بیان شد **مبحث پنجم** در بیان [illegible]
مقام [illegible] تکبیرات [illegible] اختلاف کرده اند فقهاء در این مقام [illegible] در کتاب مختلف [illegible]
[illegible] نموده [illegible] که [illegible] بوده باشد [illegible]

تکبیری از برای قنوت ثابت نیست و این قول ظاهر میشود از مرحوم سید جلیل القدر سید مرتضی در کتاب جمل العلم
و مرحوم علامه نقل فرموده اند از شیخ طوسی قدس الله روحه که از زد کرده حکایت فرموده از شیخ مفید شیخ
مفید نور الله قبره بعد از شیخ سعید که آن مرحوم در آخر عمر شریف ایشان منقرض شده بود بر عدم تکبیر از
برای قنوت و لکن مشهور ما بین علما نور الله قبورهم این است که تکبیر قنوت مستحب است و این قول مختار است
بنده در وقت اراده قنوت ثابت است که ایشان تکبیر نماید با رفع یدین و این تکبیر از آداب قنوت و مستحبات
آن است و در سابق بیان شد که تکبیرات ثابته در پنج نماز یومیه نود و پنج است پنج تکبیر در هر رکعتی بجهة
رکوع و سجود پس در نماز چهار رکعتی عدد تکبیرات رکوع و سجود بیست است بنا بر این عدد تکبیرات رکوع
و سجود در نماز ظهر و عصر و عشا شصت است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز مغرب پانزده
است و عدد تکبیرات رکوع و سجود در نماز صبح و مغرب بیست و پنج است و بعد از انضمام بیست و پنج
به شصت عدد تکبیرات مزبوره هشتاد و پنج و بعد از انضمام پنج تکبیرة الاحرام و پنج تکبیر بجهة قنوت عدد
تکبیرات مزبوره نود و پنج میشود و پنج جمله از جمله مستحبات قنوت این است که در حین اراده قنوت تکبیر بگوید
با رفع یدین و در صلوة میت ظاهر این است که این استحباب در نوافل نیز ثابت بوده باشد و هم چنین
در نماز کسوف و خسوف و زلزله و سایر مخوفات سماویه و نماز طواف و نماز عیدین پس اگر چه تکبیر در آن
قبل از شروع به قنوت ثابت است لکن تکبیر بجهة قنوت بوده و ثابت نیست و اما نماز جمعه پس ثبوت
اصل تکبیر قبل از قنوت معلوم نیست چه جای اینکه بگوییم که آن تکبیر بجهة قنوت است بلکه خواه در
قنوت اول بوده باشد یا در قنوت ثانی دوم رفع یدین است در حال قنوت بلکه رفع یدین داخل
در ماهیة قنوت بوده باشد بلکه قنوت عبارت از اصل دعا با رفع یدین هر دو بوده باشد در بعضی
اگر چه رفع یدین با او نباشد پس رفع ید مستحب است چنانچه ظاهر بوده در حال قنوت بنا بر این
هر گاه کسی گرفتار شود در مقام تقیه از قنوت [illegible] ما فی الباب [illegible] رفع یدین نماید
[illegible] مخفی است در حال قنوت چنانچه ابن جعفر و [illegible] اتفاق علماء که از [illegible]
[illegible] بجهة [illegible] در نماز جماعت و در مقام قنوت بجهة محافظت از
شر آن اشرار [illegible] اللهم احفظنا من بین ایدینا و من خلفنا و عن ایماننا و عن شمائلنا
و عن جمیع نواحینا من شر الاشرار و [illegible] والصلوة [illegible] الطاهرین و [illegible] رفع ید
بجهة تقیه مخفی نماند که رفع ید مستحب است در هر قنوت [illegible] و در قنوت [illegible] رفع ید [illegible]
جمع کثیری از فقها حکم فرموده اند که در وتر دو قنوت است یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از رفع راس از رکوع

و رفع راس از رکوع و رفع یدین در دعا بلکه بعد از رفع راس است ثابت نیست و اما دعای قنوت پس در نماز عیدین
اکثر فقها آن است که رفع یدین در قنوت عیدین ثابت نباشد بنا بر تخفیف فرموده اکثر فقها آن است
که رفع یدین در حال تکبیرات [illegible] التکبیر لکن [illegible] مرحوم شیخ شهید
در کتاب ذکری حکم فرموده اند با استحباب رفع یدین در حال قنوت در عیدین [illegible] ثابت
است و حکم با استحباب رفع یدین وارد در قنوتات عیدین [illegible] بنا بر این رفع یدین در
حال تکبیرات در صلوة عیدین بنا بر قول بعدم ثبوت رفع یدین حال القنوت ظاهر است و اما بنا بر قول
با استحباب رفع یدین در حال قنوتات نیز پس رفع یدین در تکبیر اولی ظاهر است و در کلمه
اولی و ثانیه و اما در تکبیره اولی پس [illegible] ممکن است اولی آنکه دو دست را
که در حال قنوت مرتفع هست پایین آورد بعد از آن رفع نماید بجهة تکبیر دوم [illegible] که حالت
قنوت هست رفع یدین نموده و ایشان تکبیر نماید بعد از آن رفع نماید بجهة قنوت نظیر این حال در
تکبیر رکوع است بعد از فراغ از قنوت [illegible] پس [illegible] ممکن است
احتمال است که بعد از فراغ از قنوت دو دست را پایین آورد [illegible] بعد از آن رفع یدین نماید
در حال تکبیر بجهة رکوع [illegible] احتمال این است که بعد از فراغ از قنوت بهمان حالت که هست
رفع یدین نموده تکبیر بگوید [illegible] باشد [illegible] قریب [illegible] رفع یدین
در تکبیر [illegible] باشد [illegible] بهمان حالت کفها [illegible] در [illegible]
سیم [illegible] بیان [illegible] رفع یدین [illegible] و در حال قنوت و کیفیت آن است [illegible] بگوییم
ظاهر مشهور اختلاف فقها در این مسئله چند قول است [illegible] آن است که رفع یدین نماید در حالتی که
کفین تا حدیکه یدین محاذی با صورت [illegible] شود و ظهر کفین بجانب [illegible] باشد و بطن بجانب آسمان
و این مشهور ما بین فقها است و مرحوم شیخ شهید [illegible] مثل این است
در کیفیت [illegible] است در [illegible] بلند نماید تا حدیکه مقابل سینه [illegible] شود
و این قول [illegible] است [illegible] سیم آن است که ظهر کفین بجانب آسمان [illegible] و بطن
کفین [illegible] مرحوم [illegible] مخصوص نیست [illegible]
[illegible] قول [illegible] مشهور [illegible] رفع [illegible] ظهر کفین [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] بطن [illegible] مرحوم [illegible] علامه

در منتهی اختیار نموده اند مختار و نوا اول است لکن صحیح مذکور بعنوان مذهب جمعی از اصحاب است نه حتم و الزام پس
تا دلیل مستحبی و مطلق رفع یدین لکن اولی این است که رفع نماید هر دو یکجا بر بر مواجه رو شود لکن
ظاهر این است انفصال یدین احد بالدیگری ضرر نباشد لیس مستحب در مشهور خواه یدین را متصل
بهم نگاه دارد یا منفصل اولی این است کل انگشتان دست را بهم بچسباند مگر انگشت بزرگ را بدانکه [illegible]
دست معیار در اصل [illegible] اصابع و ضم به یکدیگر است [illegible] اصابع است
کلا مگر انگشت بزرگ [illegible] بحالت قنوت است [illegible] مذکور شد [illegible] تفریج اصابع است
یعنی جدا انگشتان را از هم جدا نماید [illegible] است در حالت رکوع پس ضم کل انگشتان است حتی
انگشت بزرگ [illegible] در جمیع احوال صلوة مگر در حالتیکه مذکور شد خواه قیام بوده یا نشسته
یا جلوس یا سجود و جهت [illegible] مذکور [illegible] که مرحوم علامه در کتاب منتهی در این مقام قول
نقل نموده از قول این است که مستحب در حق مصلی این است که بعد از فراغ از قنوت دستها را
بصورت خود بمالد و این قول را رد فرموده که [illegible] مرحوم شهید این قول را از جعفی
که یکی از علمای قدمای علمای شیعه است نقل نموده بعد از آن [illegible] که ابتدا ملاحظه نموده
بعد از فراغ از قنوت مستحب این است که دست [illegible] و [illegible] خود بمالد بعد
از ذکر این قول رد نموده است این قول بعضی از علمای عامه است و این خلاف [illegible] سید المرسلین
صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین مطابقه [illegible] لکن در [illegible] نوافل [illegible]
نقل [illegible] معتبر [illegible] احتجاج [illegible] جناب حجة الله [illegible] امام الانس و الجان
جناب حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه حاصل آن این است که بعد از فراغ از قنوت
مالیدن دست بر صورت فضیلت دارد [illegible] و در فرائض چنین عمل جائز نیست
و این حدیث [illegible] که در باب تعقیب [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] عبد یدیه الی الله عز و جل الا و استحیی الله ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا
دعا احدکم فلا یرد یدیه حتی یمسح بهما علی راسه و وجهه [illegible] حاصل ظاهر مضمون
این حدیث شریف این است که [illegible] هر بنده که دست خود را بلند نماید در مقام دعا مگر آنکه خداوند عالم
جل شانه را شرم می آید که آن دست را خالی [illegible] تا آنکه قرار دهد [illegible] از فضل و رحمت خود در آن
دست [illegible] صلاح [illegible] هرگاه یکی از شما ها دعا کند دست خود را [illegible] تا آنکه دستها را [illegible]

و دیگر خود بمالد و در حدیث دیگر چنین وارد شده باید دست خود را بر نگرداند تا آنکه دست را بر سر و صورت خود
بمالد رئیس الاسلام این حدیث را روایت نموده در کتاب [illegible] اصول کافی از کاشف اسرار الهی
جناب امام جعفر صادق [illegible] که آن حضرت فرموده ما ابسط عبد یده الی الله العزیز الجبار الا استحیی الله عز و جل
ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یرد یده حتی یمسح علی وجهه و راسه
و صفر بمعنی خالی است بدانکه [illegible] این است که این لفظ بفتح صاد و ضم
[illegible] جائز است [illegible] در فصل اول از باب [illegible] مکارم الاخلاق [illegible] تخصیص
حدیث بعنوان عموم شامل احوال صلوة نیز هست عموم این احادیث اگرچه [illegible] مختص است حدیث
معتبر [illegible] لکن [illegible] مذکور شد [illegible] ظاهر [illegible] لکن [illegible] در
این مقام این است که در اغلب [illegible] که [illegible] دست [illegible] مقام سؤال بلند نموده [illegible]
این [illegible] که [illegible] سؤال [illegible] نماید که [illegible]
اجابت [illegible] حضرت [illegible] شود و در مقام سؤال [illegible] نماید که [illegible] جناب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از کاشف اسرار [illegible] جناب حضرت امام جعفر صادق [illegible] حدیثی روایت
که آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

او اجابت او را نخواهم نمود تا آنکه عفو اندرا نخواهد بکیم من قرار داده ام نعوذ بالله من الخذلان والحرمان عن خزانة
اجابة الرحمن دوم از جملهٔ امور یکه در اثنای نماز مستحب است وظیفهٔ مکلف است باعتبار چشم در احوال
صلوة بدانکه مکلف باعتبار چشم آن است که در حال قیام نظر نماید بموضع سجود و این ثابت است در جمیع احوال
قیام مگر حال قنوت که مستحب در آن نوعی آن است که نظر نماید بباطن کف خود شاید حکمت در بودن
این بوده باشد در حال نظر کردن بموضع سجود ملتفت این نحو حکم این موضوع است که اشرف اعضای
خود را بخاک مذلت می اندازد بجهت رعایت غایت تعظیم معبود جلیل و انتهای مرتبهٔ ذلت و خضوع
رب کریم مقتضای این تنبیه مهیا داره در احوال صلوة و اما نظر در حال قنوت بکفین بجهت آنکه تشبیه شود
که این دست ملتمس عفو و نعمت باز نموده که منتهای مرتبهٔ ذلت است بجهت سؤال الحاجت و حاجت است از خلاق
آسمان و زمین پس این ذلت خود را وسیلهٔ راه نجات قرب رساندن کرد انتها وظیفهٔ مکلف در حال
رکوع آن است که نظر نماید میان دو قدم خود و در حال سجود وظیفهٔ او آن است که نظر نماید بطرف انف
خود و در حالت جلوس خواه بجهت التشهد بوده باشد یا بجهت تسلیم یا ما بین سجدتین وظیفهٔ آن است که نظر
نماید بدامن خود شاید حکمت نظر در هر یک از احوال مذکوره این بوده باشد که نظر با این نحو مناسب
ارباب حیاء است در مقابل آنکس که غایت حیا از آن مطلوب و مستحسن عقلا است سوم از جملهٔ
امور مذکوره وظیفهٔ مکلف است باعتبار دو دست در احوال نماز بدانکه وظیفهٔ مکلف باعتبار دو دست در حال
قیام آن است که قیام دو دست را در حال قیام بگذارد بر دو ران خود مقابل زانوها بر جمیع انگشتها را
بهم بچسباند چنانچه بیان شد رعایت این وظیفه در جمیع احوال قیام ثابت است مگر در حال قنوت که
وظیفهٔ مکلف باعتبار دو دست در حال قنوت آن است که دستها را بلند نماید مقابل روی بکف دارد تا از آغاز
قنوت و وظیفهٔ او در حال تکبیرات آن است که دو دست را بلند نماید نحویکه در سابق مفصلاً بیان شد و وظیفهٔ
مکلف باعتبار دو دست در حال رکوع آن است دو دست را بر فرجات الاصابع بگذارد بر زانوی راست
و هم چنین دست چپ را بر زانوی چپ و وظیفهٔ او باعتبار دو دست در حال سجود آن است که دو
دست را بگذارد بر زمین مقابل صورت بنحویکه انگشتان را مقابل گوش بگذارد و وظیفهٔ او در حال سجود ثانی
آن است که اول دو دست را بجز زمین برساند بعد زانوها را و در وقت ایستادن دو دست را از زمین بردارد
بعد از آنکه زانوها را از زمین برداشته باشد یعنی اول زانوها را از زمین جدا نماید بعد از آن دو دست را
از زمین جدا نماید و وظیفهٔ مکلف باعتبار دو دست در حال تشهد بلکه در حال جلوس مطلقاً آن است که
دو دست را بر ران بگذارد بند بند سر زانو چنانچه در محل تشهد مفصلاً بیان شد **فصل سیم** دربیان مستحبی

است که بعد از فراغ از نمازها است مانند تعقیبات تنقیح مقام محتاج است با یراد کلام در حقیقت تعقیب آنکه در بیان
معنی تعقیب است پس میگوئیم صاحب صحاح گفته التعقیب فی الصلوة الجلوس بعد ان یقضیها لدعاء او مسئلة
مخفی نماند مقتضای این کلام آن است که کفایت نمیکند جلوس بعد از نماز بجهت دعا در صدق تعقیب گرچه
متضمن الدعا بوده باشد ظاهر این است که چنین بوده باشد و ایضاً ذکر دعا مغنی از ذکر مسئلة است
نظر باعتبار دعا از مسئلة و ذکر خاص بعد از عام نظر باعتنای شأن خاص بعد اهتمام بان اگرچه باب
است واقع لکن مناسب ان ذکر با او است نه باو شاید از این راه بوده باشد که صاحب قاموس اقتصار
کرده است بجمله نهایة قال التعقیب الجلوس بعد الصلوة للدعاء و این اگرچه سالم از ثانی است لکن مؤاخذ
است باول و معارض مشهور هم دو که مقتضای کلام ایشان معتبر است که معتبر بوده باشد جلوس
در ماهیت تعقیب بنابر این هرگاه ایشان بجا نماید بعد از نماز دو سجده یا بد تعقیب نموده باشد
و هم چنین هرگاه ایشان بدعا نماید قائماً یا ماشیاً لازم این نشود که اگر ذکر الفاظ ذکر کرده اند معنی لغوی است
نه شرعی نظر باینکه مراد از صلوة در کلام الفاظ معنی شرعی است نه لغوی و این محل تشکیک نیست چونکه
مقتضی آن است که باید مراد الفاظ را در مقام تنکیر مستعمل بینه لفظ بوده باشد در شرع نه معنی لغوی و جملهٔ از
کلمات فقهای اصحاب مثل کلام شیخ در نهایه و مبسوط و ابن براج در مهذب و ابن ادریس در سرائر و غیرهم آن که
موهم آن است که جلوس معتبر در تعقیب بوده باشد لکن کلمات ایشان تنکیر دلالت نمیکند است بر انحصار
خود آن است که جلوس معتبر در ماهیت تعقیب است بر هر کار مثل تسلیم بسجده رود و بعد از ان مشغول تلاوت
ادعیه شود داخل تعقیب خواهد بود و هم چنین ایشان بدعا قائماً یا ماشیاً و از این راه است که محققین از
متاخرین علما انور الله مراقدهم مثل شیخ شهید ثانی در شرح لمعه و محقق اردبیلی در زبدة الاحکام و شرح ارشاد
و شیخ بهائی در حبل المتین و غیرهم مثل صاحب مدارک و بعضی از اعاظم تصریح نموده اند بعدم اعتبار جلوس
در مفهوم تعقیب بلکه تصریح نموده اند بانه الاشتغال عقیب الصلوة بدعاء او ذکر او ما اشبه ذلک است که قرآن
نیز داخل بوده و معتبر است بانحو تعقیب که عبارت از مشغول شدن بعد از نماز بدعا یا بذکر یا قرآن یا سجده یا امثال آن
مطلب دوم در بیان ذکر جمله از اخبار وارده از ائمه اطهار است در بیان فضیلت تعقیب باطلاع بر آنها
الحا موجب رغبت مومنین شود در مداومت بان پس میگوئیم از جمله اخبار مذکوره حدیثی است که مروی در کافی
و تهذیب لکن انتفاع اسرار و فایده ما حضرت امام جعفر صادق ع فرموده هر کس از شما نماز فریضه نماید
و مشغول بتعقیب نشود تا نماز دیگر حین نماید مهمان خداوند عالم است متحفل است خداوند عالم که ضیافت نماید
اکرام مهمان خود نماید و از جملهٔ اخبار مذکوره حدیثی است که مروی در تهذیب از صاحب الکرام

فی الریاض العلماء جناب حضرت امام حسن ع که آنحضرت فرمودند ما ندیدم کامل‌تر از خود جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که جناب رسول خدا فرموده هر مسلمانی که بنشیند در جائیکه نماز صبح را در آن
جا ایشان نموده مشغول باشد بذکر خداوند عالم جل شانه تا طلوع شمس اجر او مثل اجر کسی است که زیارت
جناب رسول خدا کرده باشد و از جمله آن اخبار حدیث صحیحی است مروی در تهذیب از جناب حضرت
امام جعفر صادق ع که آنجناب فرمودند که [illegible] و از جمله اخبار حضرت امام حسن عسکری ع روایت فرموده
که فرموده هر کس نماز کند پس بنشیند در محل نماز خود تا آفتاب طلوع نماید از آن حائل شود میان او و آتش
جهنم و از جمله اخبار مذکوره حدیث صحیحی است از کاشف الاسرار مروی از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که فرموده تعقیب انفع است در طلب روزی از انتشار در بلاد و از جمله اخبار صحیحه است مروی در
کتاب شیخ کافی از زراره که فرموده [illegible] دو رکعت نماز تطوع نافله است در طلب
از صلوات [illegible] در دنیا و از جمله آن اخبار حدیثی است مروی از عبد الله [illegible] که گفت عرض کردم خدمت
معصوم که آیا چنین است که هیچ چیز در طلب رزق انفع نیست از تعقیب بعد از فراغ از نماز صبح تا طلوع
آفتاب فرمود بلی چنین است و لکن انفع از آن آنچه [illegible] بیان خواهد شد
در این باب بسیار است و جمله از آن در مباحث آینده ذکر خواهد شد **مطلب دویم** در بیان جمله
از تعقیبات مأثوره است مشتمل است بر دو مقام مقام اول در بیان تعقیبات مشترکه که بعضی تعقیبات
ثابت است در عقب هر یک از صلوات مفروضه و این بسیار است اول از آنها سه تکبیر است بدانکه بعد از فراغ
از صیغه سلام مستحب است که ایشان تکبیر گویند سه مرتبه و مستحب آنست که در حال تکبیر دستها را بلند
نموده تا محاذی گوش ها و در نیت شرعیه این تکبیرات در حال [illegible] بوده باشد چنانچه [illegible]
در غیر این حالت مختص نیست دویم از مستحبات بعد از فراغ از نماز آنست که دستها را بلند نماید بگونه که
بالای سر خود برساند در حدیث صحیحی در تهذیب مذکور است که جناب حضرت امام
جعفر صادق ع بعد از فراغ از نماز دستهای مبارک خود را بلند می‌نمودند تا بالای سر سه مرتبه
[illegible] اگرچه [illegible] ذکر و دعا بوده باشد لکن [illegible]
[illegible] فضل [illegible] لا اله الا
الله وحده وحده انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل
شیء قدیر سیم تسبیح سیده النساء فاطمه زهرا علیها السلام است [illegible] کلام است در چند
مطلب اول در بیان فضیلت این تسبیح است بدانکه [illegible] فضیلت این تسبیح مستفیض است

از جمله

از جمله حدیثی است مروی در کافی از [illegible] از جناب حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرموده که عبادت
کرده نشده است خداوند عالم جل شانه بچیزی از تحمید که افضل بوده باشد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
و اگر چیزی افضل از این تسبیح بوده هر آینه جناب رسول خدا ارشاد می‌فرمودند بفاطمه
و در حدیث دیگر از جناب حضرت امام جعفر صادق ع مأثور است که فرموده تسبیح حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام در هر روز در عقب هر نماز [illegible] نماز [illegible]
مطلب دویم در بیان کیفیت این تسبیح است بدانکه مشهور [illegible] در کیفیت این تسبیح آنست که اول
تکبیر نماید سی و چهار مرتبه و بعد از آن سی و سه مرتبه تحمید بگوید الحمد لله و بعد از آن سی و سه مرتبه بگوید
سبحان الله که مجموع یکصد مرتبه میشود و تکبیر و تحمید بعد از فراغ از هر مرتبه باید [illegible] وصل
[illegible] اگر [illegible] وصل نماید بلام جلاله [illegible] اسقاط همزه [illegible] در لفظ [illegible]
[illegible] لفظ جلاله بعد الحمد لله و وصل نماید بلام [illegible] الحمد با اسقاط همزه وصل معلوم است
[illegible] اول خواهد بود با وصل یا سکون نماید لکن با فصل [illegible] از مرتبه [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] از تکبیر و تحمید [illegible] اول با عدم اظهار حرکت [illegible]
اظهار حرکت [illegible] لفظ جلاله [illegible] لکن با قطع نفس [illegible] فاصله [illegible] بعد از فراغ از
مرتبه [illegible] مثل اول است در عدم اظهار حرکت [illegible] قطع نفس نماید
اما با فصل [illegible] بعد از فراغ از مرتبه [illegible] سیم آنست که حرکت آخر [illegible] اظهار نماید
لکن [illegible] وصل نماید بلام [illegible] لفظ جلاله [illegible] تکبیر [illegible] تحمید [illegible] مثل دویم است لکن با
[illegible] انست که قطع نفس نماید با اظهار حرکت [illegible] از تکبیر و تحمید ششم آنست که باز
اظهار حرکت [illegible] در لفظ نماید لکن قطع نفس نماید و [illegible] وصل بلام نماید
[illegible] مذکور شد ظاهر میشود که هر یک از سه قسم اول که بوده باشد [illegible]
[illegible] دو [illegible] وصل [illegible] وصل [illegible] از سه قسم [illegible] وصل [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] وصل [illegible] ظاهر آنست که [illegible] از سه قسم مذکور [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible] اظهار حرکت [illegible]
با قطع نفس [illegible] با عدم قطع نفس [illegible] با اظهار حرکت [illegible]
است با عدم قطع نفس [illegible] حرکت قطع نفس [illegible] با عدم اظهار حرکت [illegible] مثل [illegible] است لکن
با قطع نفس هر یک از سه قسم اول که بوده باشد [illegible] حاصل است [illegible] و اما صحت التکبیر

جزم پس تمسک باین در عدم جواز فصل بتکلم در تحلل کلام محل کلام است بجهة عدم وجود حدیث مذکور در طرق
شیعه پس حدیث مذکور از طرق عامه خواهد بود و لهذا اعتماد باین در تصحیح مخالف مقتضای قواعد است
و اداب بعنوان نمود بعض عمومی بان بعد صلوه دو روبیت که بکبیر و دان اشاره باشد بتکبیرة الاحرام
بالجمله بکبیرات ثلثه در تسبیح بجهة تمسک باین حدیث در این مقام علی اشکال است شاید از باب راه بوده باشد
که مرحوم شیخ شهید قدس الله روحه [illegible] متمسک باین شده اند در تکبیرة الاحرام و حکم نموده
اند که محتمل بانکه مستحب است ترک اعراب در داخل تکبیرة الاحرام بجهة این حدیث متحفظ شاید حدیث
مستلزم رجحان است نه تعیین رجحان ترک اعراب بنیت بالطول اعراب بقطع نظر از امور خارجه
مسلم است لکن مخفی نماند که مذکور شد نه مطلقا مخفی نماند انچه مذکور شد در کیفیت تسبیح سیدة النساء
صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و اولادها مشهور ما بین علما است و ظاهر منقول از شیخ صدوق
رحمه الله [illegible] در جمله از مصنفات [illegible] مثل مجالس و اعتقادات و هدایه و مقنع و فقیه
تقدیم تسبیح بر تحمید و انظاهر منقول از مرحوم شیخ طوسی در کتاب اقتصاد و مکاسب شده است
انچه ابن بابویه شیخ صدوق در باب الجنید مجملا این قول اگرچه ظاهر منقول از ابن عقیل مذکوره ملکه شیخ
صدوق در کتاب مجالس این [illegible] ذکر نموده در ضمن امور یکه ذکر فرموده است الفا ثابت [illegible]
امامیه لکن قول مذکور ضعیف است مختار تقدیم تحمید است بر تسبیح بنحوی که مذکور شد مخفی نماند انچه
مذکور شد در وقت در مسئله است ثالث اقوال مرحوم شیخ [illegible]
بعض [illegible] حاصل [illegible] تسبیح بر تحمید و بالعکس **مطلب چهارم** در بیان مستحبات تهلیل و استغفار
است بعد از فراغ از تسبیح بانکه مستحب است بعد از فراغ از تسبیح اتیان بتهلیل تا بدنه الاسلام در کتاب
کافی [illegible] روایت فرموده حاصل مضمون ان این است که کسیکه اتیان نماید به تسبیح سیدة النساء فاطمه زهرا
بعد از اداء فریضه بعد از فراغ از تسبیح بگوید لا اله الا الله کفایه می کند او را [illegible] و از کتاب دعائم
از [illegible] حدیث [illegible] حاصل مضمون ان این است که جناب
امیرالمؤمنین ع فرمودند که بعضی از پادشاهان عجم [illegible] فرستاده بودند [illegible] حضرت رسول خدا
[illegible] جناب سیدة النساء [illegible] حضرت جناب رسول خدا [illegible]
باشند که [illegible]
اسرار [illegible]
تو [illegible] که بعد از فراغ از [illegible]

مرتبه [illegible] الحمد لله و سی و سه مرتبه [illegible] سبحان الله بعد از فراغ از تسبیح [illegible] لا اله الا الله [illegible]
از [illegible] و [illegible] بوده [illegible] است از دنیا [illegible] است و اما استحباب استغفار پس
[illegible] است [illegible] ذکر فرموده حاصل مضمون ان این است که کسی
اتیان بتسبیح سیدة النساء نمود بعد از فراغ از ان استغفار نمود [illegible] مشهور ظاهر
این است که [illegible] استغفر الله ربی و [illegible] اللهم اغفر لی [illegible]
[illegible] بوده باشد ظاهر این است که هر یک از تهلیل و استغفار مستحب علیحده است پس جمع
کامل خواهد بود **مطلب پنجم** در بیان این است که استحباب تسبیح سیدة النساء بعد از صلوات
مفروضه [illegible] استحباب ان ثابت است بعد از فراغ از نماز [illegible] نماز واجب بوده باشد یا مستحب
بانکه استحباب تسبیح سیدة النساء صلوات الله علیها عقب صلوات مفروضه ثابت است اگرچه غیر از
صلوات یومیه بوده باشد و اما استحباب ان عقب صلوات مندوبه پس ممکن است اگرچه کلام شیخ صدوق
در [illegible] مجالس [illegible] بفریضه است [illegible] فاطمة الزهراء [illegible]
فریضه لکن ظاهر ثبوت استحباب ان است اگرچه عقب نوافل بوده باشد [illegible] کلام شیخ
مفید [illegible] تسبیح [illegible] عقب کل صلوة تسبیح الزهراء فاطمه
بنت رسول الله ع معلوم است عموم کل صلوة شامل نوافل [illegible] علاوه چونکه این کلام را [illegible]
[illegible] ذکر فرموده [illegible] است که [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] عبارت مذکوره [illegible] ثبوت استحباب تسبیح [illegible] عقب [illegible]
[illegible] عقب مطلق نافله ظاهر است [illegible] در [illegible] که [illegible] موضعات
که مذکور شد [illegible] در افاده این مطلب فرموده و تسبیح الزهراء ع فی اعقاب الصلوات المفروضات [illegible]
[illegible] اعقاب النوافل [illegible] این است فرموده است بعد از اتیان تسبیح [illegible]
عقب کل فرض و نفل [illegible] است حدیث [illegible] که فرموده [illegible] الله [illegible] کل صلوة
و اما التمسک فی اثبات التعمیم بما رواه فی الکافی عن ابی خالد القماط قال سمعت ابا عبدالله ع یقول تسبیح
فاطمه ع فی کل یوم فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة [illegible] در [illegible] مذکور
شد حکم ثبوت استحباب این تسبیحات عقب [illegible] واجب بوده باشد [illegible] لکن تاکید در محافظت
ان عقب فرائض بیشتر است بانکه مطلب در این مقام [illegible] در [illegible] مذکوره است که [illegible]
است بل [illegible] ان اثبات است بعد از نوافل [illegible] ثابت بعد از فرائض [illegible] است

شاید مستفاد از کلام شیخ مفید قدس الله روحه السعید ثانی بوده باشد نظر باینکه تسبیح وغیره از تعقیبات
را ذکر فرموده اند عقیب نافله نیز اما مرحوم شیخ طوسی تکبیرات فرموده اند یعنی مطلقا و در اختتام ذکر نفرموده اند
یا آنکه ذکر فرموده اند بعد از فرایض بوجهی مقدم بر همه تعقیبات از اخبار ظاهر میشود که مستلزم اختصاص
بوده این جواب از این اشکال که ذکر در تعقیب بعد از ذکر در نافله منافی عدم اعتقاد بعقیب شرعیت
است عقیب نافله مختص است عدم اعتقاد شرعیه اعم از اعتقاد عدم شرعیه است نظر باینکه عدم
اعتقاد شرعیت چنانچه با عدم شرعیت اجتماع [illegible] در شرعیه نیز هست فلذا منافی نمان است
بنابراین خلاف مرحوم شیخ مفید در شرعیه نیز هست فلذا منافی نمان است بنابراین نسبت
خلاف بمرحوم شیخ مفید منقول نداده مرحوم شیخ طوسی در مقام ذکر نافله زوال امر فرموده اند باینکه
این سه تکبیر عقیب دو رکعت اول نافله زوال و مرحوم شیخ بهائی اسم فرموده اند باینکه بعد از
فراغ از دو رکعت اول نافله زوال مرحوم جنید بعد از فراغ از رکعت ششم و در رکعت ششم و مرحوم شیخ
الطائفه در کتاب نهایه ظاهر میشود فی ابواب تعقیبات باب تکبیرات ثلث عقیب مطلق نوافل و این قول در نظر
حقیر بعید نیست **مطلب نهم** در بیان آنکه چنانچه مستحب است تسبیح سیده نساء بعد از فراغ از صلوة
مستحب است در وقت اراده نوم چنانچه مستفاد میشود از حدیث معتبر صحیح که در کتاب [illegible] از اصول
کافی حاصل مضمون این حدیث این است که هر وقت اراده خوابگاه شد ایشان [illegible] به تسبیح فاطمه زهراء
باین نحو که اول سی و چهار تکبیر بگوید بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله میگوید بعد از آن سی و سه مرتبه
سبحان الله ظاهر این است که تا در بیت مشهود باشان تسبیح در محل خوابگاه خواه در حال جلوس
باشد یا در حال اضطجاع یا استلقاء لکن از حدیث صحیح ظاهر میشود که ایشان اند در حال خوابیدن اوقات
ایشان در حال جلوس [illegible] است چنانچه از کاشف علوم الاوائل والاواخر جناب حضرت امام محمد
باقر ع حاصل مضمون این است که هرگاه بخواهی کسی دست راست خود را بالش خود قرار دهد ظاهر
این است که مراد این بوده باشد که دست خود را زیر سر خود بگذارد و بنابراین می باید به پهلوی راست بخوابد
باید این دعا را بخواند بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک
والجأت ظهری الیک وتوکلت علیک رهبة منک ورغبة الیک لا ملجأ ولا منجی منک الا الیک
آمنت بکتابک الذی انزلت وبرسولک الذی ارسلت بعد از آن ایشان تسبیح سیده نساء صلوات الله
علیها را باید بگوید از [illegible] معلوم میشود که تسبیح جناب صدیقه نساء در دو حال وارد است بجهت دفع ثقل گوش نظر بحدیثی
از کتاب مشکوة الانوار نقل است حاصل مضمون این است شخصی خدمت کاشف الاسرار والدقائق

حضرت

جناب حضرت امام جعفر صادق ع مشرف شد بجهت ثقلیکه در گوش او بهم رسانیده بود شکایت کرد حضرت ان
مرحوم بود این مطلب را عرض کرد حضرت سر مبارک را حرکت دادند در جواب فرمودند کلامی که حاصل مضمونش این
است که چرا علاج این مرض نمیکنی بتسبیح سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلام شخصی عرض کرد که کدام
تسبیح از معصوم فرمودند سی و چهار تکبیر میگوئی سی و سه مرتبه الحمد لله میگوئی سی و سه مرتبه سبحان
الله میگوئی راوی گفت که آن شخص اختیار نموده که دوام نمائی که آن تسبیح را [illegible] ثقلیکه در گوش
خود هم بود زائل شد عمل کردن بحدیث و اینکه مراد ایشان تسبیح است عقیب صلوات اگرچه ممکن است
لکن بعید است **مطلب دهم** در بیان امری است که روایات تسبیح جناب صدیقه در مقام اثبات تسبیح با آنکه این بر
دو قسم است اول آن است که مختص است به ایشان بعد از ادای نماز مذکوره دوم اینکه مختص است بایشان
جمع اما امریکه مختص است به تسبیح که بعد از نماز است پس بیان این است که [illegible] اولی این است که دعا
شود در آن جمع اما بعد شرایط صلوة نظر باینکه شیخ شهید در کتاب ذکری فرموده در روایت انما
تفتح بالصلوة تختم بالتعقیب و مرحوم شیخ بهائی فرموده و [illegible] بالصلوة بل [illegible] بالتعقیب مرحوم
شیخ بهائی بنابراین اولی این است که در حال اشتغال به تسبیح با طهارت بوده باشد اجتناب بنماید از
حدث و خبث و هم چنین در آن حال رو بقبله باشد و ترک تکلم و اکل و شرب بکند [illegible]
[illegible] نماید در روایت صحیح وارد است من سبح تسبیح الزهراء ع قبل ان یثنی رجلیه من الصلوة المفروضة
[illegible] عبارت از [illegible] آنست حاصل مضمون آن است کسیکه ایشان تسبیح نماید قبل
[illegible] عبارت از [illegible]
آنکه [illegible] خود [illegible] از حالیکه در تشهد [illegible] بوده [illegible] او [illegible]
این است که در حال اشتغال به تسبیح رو بقبله باید جمیع [illegible] لکن روایت این مطلب
[illegible] است [illegible] بنابراین [illegible] که ایشان [illegible] ممکن ایشان
[illegible] کالصلوة است [illegible] مذکوره و اما امریکه مختص است به تسبیح در حین اراده خواب
پس [illegible] این است که ایشان به تسبیح در حال خوابیدن به پهلوی راست اولی بوده باشد از جمیع احوال [illegible]
[illegible] که دست راست را زیر سر گذاردن [illegible] بوده باشد از خوابیدن به پهلوی راست و هم چنین
حکم باستحباب طهارت بجهت این تسبیح [illegible] نموده و هم چنین حکم بجهت استقبال در [illegible]
در آن [illegible] و ترک تکلم [illegible] اما امریکه مختص است به تسبیح که بجهت دفع ثقل گوش ما ثور است پس
بیان این است که ظاهر این است که تا در بیت مشهود باشان تسبیح بجهت این غایت خواه قائما ایشان نماید یا جالسا

در حالت استقبال و طهارت بوده باشد یا در غیر آن مکلفدا اما آنچه که مشهور است ما بین علما و در مذکوره
بیان است که اتیان تعقیبات و تسبیح و انواع آن متوالی بوده باشد یعنی بفصل طویل یا بی فصل
و انواع آن مخلل نشود و در حدیثی وارد است که جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عادت شریف ایشان
این بود که در حال تسبیح تسبیح را متصل میکردند و قطع نمیفرمودند ظاهر این است که چون این بوده باشد
که فصول و انواع آنرا متصل بهم ایشان میفرمودند و علاوه بر این بنا در اخبار که ... و مطلع ... بگوید
و سی مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله این است که طریق توالی بوده باشد اگر بخصوص ...
تا در نماز بگوید ... اطلاق ... که توالی ... عدم توالی
مستحب آن کنیم که ... در حال تسبیح ... بوده باشد **مطلب هفتم** در بیان آنکه
حاصل مقصود با اتیان تحمید و تکبیر و تحمید و تسبیح بعد دیگر مذکور شد ضبط عدد و شمار آن بهر چیزی که
بوده باشد خواه ... انگشتان بوده باشد یا بسنگ ریزه یا تسبیح یا غیر آنها اجمالا مقصود اتیان
بعدد مذکوره است خواه ضبط عدد تسبیح بوده باشد یا بغیر تسبیح و در فصل دویم از فصول مذکوره
در باب دوم از مکارم الاخلاق حدیثی روایت شده که در اوایل امر تسبیح ... فاطمه زهرا علیها السلام
ضبط عدد آن تسبیح را ... بریسمان از نخ که گره زده شده بود آن ... و عادت
آن معصومه چنین بود تا جناب حمزه سید الشهدا شهادت فایز گردید ... از تربت مقدسه
آنجناب تسبیح ساختند و بان ضبط عدد تسبیح میفرمودند و دیگران نیز بعد از آن ... با آن معصومه
نموده بودند تا آنکه جناب سید الشهدا ... شهادت فایز گردید ... حرم عدول
کردند از تربت مقدسه ... حضرت امام حسین صلوات
الله و سلامه علیه نظر باشرفیت و افضلیت آن و در حدیثی ماثور است تسبیح که از تربت مقدسه جناب سید
شهدا درست کرده باشد اگر چنانچه شخص تسبیح نماید ... بوده باشد ... تسبیح در دست
کسی باعث آن میشود که آن شخص ... تسبیح ... و در حدیثی دیگر ماثور است
کسیکه بگرداند تسبیح را که از تربت جناب سید الشهدا است ... باستغفار یا غیر استغفار ... جل شانه
... درنامه عمل او ثبت میشود هفتاد مرتبه **چهارم** از جمله تعقیبات ماثوره مهمه دعائیست که وارد
شده در حدیث صحیح که ثقة الاسلام روایت نموده از کاشف علوم الاولین والاخرین حضرت امام محمد باقر که فرموده
اقل دعائیکه مجزی باشد بعد از فریضه این است که بگوید اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ

بک

بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة
پنجم از جمله تعقیبات مذکوره آیة الکرسی است چه در کتاب تهذیب الاحکام بسند معتبر از نبی علیه السلام صلوات
الله و سلامه علیه و آله مرویست که فرمود با علی ... آیة الکرسی در عقب نماز فریضه
بخوان که محافظت میکند ... و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از سرور
انبیا جناب حضرت امام رضا علیه السلام ... روایت نموده که آنحضرت فرموده من قرأ آیة الکرسی
عند کل صلوة لم یضره ذو حمة ... یعنی هر کسی تلاوت کند آیة الکرسی را بعد از هر نمازی ضرر نرساند
باو صاحب سمی یعنی ببرکت تلاوت آیة الکرسی ... صاحب سم مثل عقرب
و غیرها از او ... در حدیث و از ثقة الاسلام نیز در باب فضل القرآن روایت نموده
در فصل ثانی از فصل مذکوره در باب دوم از مکارم الاخلاق روایت نموده از جناب رسول
خدا که فرموده من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت
بدانکه مهم در این مقام معرفة آیة الکرسی است نظر بانکه آیة الکرسی وارد شده است در تعقیب نماز ها
و ... در غالب صلوات مندوبه بلکه ... مشخص شد ...
مرید ... معرفة آیة الکرسی است لهذا ... از علما ... آیة الکرسی مرجحات ... بانکه
کل علما منفق باینست که اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم است لکن خلاف ...
در آخر آن است بعضی آیة الکرسی ... تا هم فیها خالدون ... آیة الکرسی ... از ...
با ... اسنادا ... الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض ...
آیة الکرسی عبارت ... از مجموع آیات مذکوره من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین
ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده
حفظهما و هو العلی العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد
استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون ... آیة الکرسی عبارت ... از مجموع آیات مذکوره یا عبارت است تا و هو العلی
العلی العظیم ... از ... اصحاب ... شیخ الطائفه
و شیخ الطوسی قدس الله روحه ... فی المصباح فی عمل ... الحجه ... الی الیوم الرابع و العشرین منه
هذا لفظه فی هذا الیوم ... المؤمنین ... عن الصادق انه قال من صلی فی

هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرء في كل ركعة ام الكتاب مرة
واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه
عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما سأل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة
الا قضاها كائنة ما كانت ان شاء الله عز وجل وهذه الصلوة رويناها في يوم الغدير بعينها ومنهم السيد الجليل
السيد بن طاوس فان كلامه في الاقبال مطابق للكلام المذكور لشيخ الطائفة قال فصل فيما نذكره
من عمل زائد في هذا اليوم العظيم الشأن رويناه ذلك عن جماعة من الاعيان من الاخوان اسنادهم الى ابي جعفر
الطوسي الى ان قال رواه عن الصادق انه قال من صلى في هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة
شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرء في كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد
وعشر مرات اية الكرسي الى هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه في ليلة القدر عدلت عند الله
مائة الف حجة الى ان قال وهذه الصلوة بعينها رويناها في يوم الغدير منهم العلامة اعلى الله محله
الكرامة في جملة من كتبه المعتبرة قال في القواعد وصلوة الغدير ركعتان قبل الزوال بنصف ساعة يقرء
في كل منهما الحمد مرة وكلا من التوحيد والقدر واية الكرسي الى هم فيها خالدون عشرا وفي التذكرة يستحب
ان يصلي قبل الزوال بنصف ساعة يوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة شكرا لله ويقرء
في كل ركعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات واية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون قال
الشيخ فهذه الصلوة بعينها رويناها في يوم الغدير وهو يعطي ان اية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وفي
نهاية الاحكام يستحب ان يصلي يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة وهو يوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال
بنصف ساعة ركعتين يقرء في كل ركعة الحمد وكل واحدة من الاخلاص واية الكرسي الى قوله هم
فيها خالدون والقدر عشر مرات قال الشيخ وهذه الصلوة بعينها رويناها في يوم الغدير وهو يعطي ان
اية الكرسي في صلوة الغدير الى خالدون ومنهم شيخنا الكفعمي قال في الجنة الواقية في مقام بيان صلوة
يوم الغدير ما هذا لفظه وصفة صلوة هاتين الركعتين ان يقرء في كل منهما بعد الحمد التوحيد واية الكرسي
الى خالدون والقدر عشرا فهي تعدل عند الله مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسأل الله فيها حاجة
من حوائج الدارين الا قضاها له كائنة ما كانت ثم قال صلوة يوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون
من ذي الحجة هي كالغدير كما وكيفا ووقتا وثوابا وفي البلد الامين صلوة يوم الغدير ركعتان وهي مروية
عن الصادق قال من صلى فيه ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرء
في كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد واية الكرسي الاتيتين والقدر عشرا عشرا الى اخره وفي هذه الاتيين

الظاهر

الظاهر ليعد بالي اخر الايتين والقرينة كلامه في الجنة الواقية مطلب ودر اين مقام بتفسير بوجه دلالت عبارات
مذكوره است بر انكه صاحبان اين عبارات را اعتقاد اين است كه اية الكرسي تا هم فيها خالدون است پس
ميگوييم اما عبارت شيخ الطائفة كه فرموده وهذه الصلوة بعينها رويناها في يوم الغدير بعينها اين اشاره است
بكلاميكه در اين كتاب در بيان صلوة غدير ذكر فرموده اند از اين انه اذا كان يوم الغدير وحضرت عند
امير المؤمنين عليه السلام في مسجد الكوفة او حيث كان من البلاد فاغتسل في صدر النهار منه فاذا بقي الى الزوال نصف
ساعة فصل ركعتين تقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسي عشر مرات
وانا انزلناه عشر مرات الى اخر وهيچ كه اية الكرسي را دو تا در عدد بيت هيچ علم بتفسير فرموده اند تا هم فيها
خالدون تعين فرموده اند اين بعينها صاحبان تا نان است كه در دو وقت عيد غدير ذكر فرموده اند يا انكه در اينجا اية الكرسي
مطلقا ذكر فرموده اند يا انكه در اينجا اية الكرسي مطلقا ذكر فرموده اند مخصوص است اين معين ان در حقيقي
مشهود كه از مرحوم مصنفان بوده باشد كه اية الكرسي مطلق تا هم فيها خالدون بوده باشد وهمچنين مطلق
بلكه ممكن است كه گفته شود تفسير مذكور در صلوة دو نيست وهيچ علم از خود ان مرحوم بوده باشد بعينه مذكور
در حديث مطلق اية الكرسي بوده باشد واين تفسير نظر باعتقاد خود مرحوم بوده باشد لكن اين خلاف
از بعد نيست بنا بانكه تفسير مذكور از معصوم بوده باشد چنانچه ظاهر اين است دليلي مشهود بر اصل
مدعي كه اية الكرسي تا هم مذكور مي باشد مطلقا ما خالدون است انكه در اين محل مخصوص مراد نا الغاء شده در مواضع
ديگر چنين نيست بسيار بعيد است بلكه صحيح نيست واز انچه مذكور شد مشخص ميشود كه مراد ان مرحوم از
اية الكرسي در كتاب مبسوط ونهاية بودن تا ان تا موضع مذكور است قال في المبسوط يستحب الى يوم الغدير
يستحب ان يصلي ذلك اليوم اذا بقي الى الزوال نصف ساعة عند ريان ركعتين يقرء في كل ركعة منهما
الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الى اخر ما ذكره ومثل اين
است عبارت ان مرحوم در نهاية بتفسيرى كه در مصابيح ذكر فرموده از بين مراد ايشان است ودر اين دو كتاب
بلكه در هر جا كه لفظ اية الكرسي در كتب ايشان مذكور ميشود مگر انكه قرينه بر خلاف يافت شود وحمل
كردن انكه مراد ان مرحوم از لفظ بعينها اصل اية الكرسي است نه انكه تا هم كه ذكر فرموده اند خلاف
ظاهر است بسيار ولي در كتاب اماني اين است محل ظاهر از او اين از ان مرحوم در كتاب مصابيح ذكر شده اين
است كه ان بزرگوار معتقد اين باشد كه مراد از اية الكرسي مطلق كه در نماز روز عيد غدير در ان كتاب
ذكر فرموده اند تا خالدون ميباشد وهم چنين در ساير كتب واين مطلب ظاهر اين است كه اية الكرسي
در نزد ايشان عبارت از همين است كه مذكور شد چنانچه وجه ان بانكه تامل ظاهر است ومن كلامه

ه مذکور شد چیزی است که مذکور نشد بیان وجه دلالت عبارت علامه و غیره مخفی نماند ظاهر مذکور شد
در کلام شیخ الطائفه در اثبات این مطلب بعینه چنان است در کلام سید بن طاوس و علامه دلالت
عبارت مرحوم علامه در قواعد بر این مطلب که آیة الکرسی تا خالدون است بیان شد در نزد انه جمع لیس چنان
اثبات که مستند نمانده و تعیین منه مشتمل بر لفظ آیة الکرسی مطلق است و تفسیر آن از تصریح
که مستفاد و بیان و شرح مطلب است و منقول مگر بحجیة آنکه ان مفسر معتقد این است و این ظاهر است فالمناسب
فی المقام ایراد المستند المذکور فان الاطلاع به من اعظم حالة مدخلیة فی الوصول الی المرام فنقول روی شیخ
الطائفة فی التهذیب عن مولانا الصادق انه قال من صلی فیه اعنی یوم الغدیر رکعتین یغتسل عند زوال
من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة یسئل الله عز وجل یقرأ فی کل سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد
وعشر مرات آیة الکرسی وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة
وما سأل الله عز وجل من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیت کائنة ما کانت الحاجة وان فاتتک الرکعتان
والدعاء فاقضها بعد ذلک و این عبث مستند کلام مرحوم علامه و غیر علامه است اطلاق آیة الکرسی در مرشد
و تقیید آن را در عبارت بحجیة تنبیه بر آن است که مراد آن در ما نحن فیه اشعار به اطلاق مراد مذکور شد
در وجه دلالت کلام مرحوم علامه در قواعد ظاهر نیست و حال کلام در مرحوم کفعمی در جنة الواقیة و بلد
الامین و غیر آن نیز این حالت بود باید نیک غور کرد و منهم شیخنا الشهید قدس الله روحه فی تسعیة البیان
قال فیها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة رکعتان فی کل رکعة الحمد مرة و کل من التوحید و آیة الکرسی
والقدر عشرا و ثوابها مائة الف حجة و عمرة ویعطی ما سأل الی ان قال و سابعها صلوة یوم الرابع و العشرین
من ذی الحجة و فیه تصدق فی علی علیه السلام ... فیه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدیر انتهی وجه دلالت
این کلام و آنکه مراد از آن جمع آن آیة الکرسی تا تمام فیها خالدون است آن است که آیة الکرسی در صلوة روز
بیست و چهارم تفسیر شده است که مراد تا تمام فیها خالدون است چنانچه مکرر بیان شد و حوالة کردن آن را
بان چنانچه فرموده بصفة صلوة الغدیر مستلزم آن است که مراد صاحب کلام معتقد آن بوده باشد که مراد
با آیة الکرسی مطلق در لفظا همین معنی بوده باشد و این مظهر آن است که صاحب کلام معتقد آن بوده باشد
که صاحب کلام معتقد آن بوده باشد که آیة الکرسی مطلق عبارت است تا ... مخفی نماند کلام مرحوم
علامه در کتاب منتهی قریب بکلام شهید است در بیان ... ظاهر از کلام مرحوم شیخ شهید در بیان آن است
که مذکور شد لکن ظاهر از کلام آن مرحوم در کتاب ذکری خلاف آن است قال فی عد الصلوة المستحبة صلوة
یوم الغدیر و هی مشهورة بین الاصحاب ثم ذکر الحدیث المذکور ثم قال و منها صلوة یوم المباهلة و هو الرابع والعشرون

من ذی الحجة فی اظهر الروایات و ورد انه ... العشرین فصلی ... الصادقة انه یصلی فیه رکعتان بصفة
صلوة یوم الغدیر الا انه قال فی آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون الی آخر ما ذکره و منهم المحقق الثانی فی ذکر الجعفریة
و منها صلوة یوم الغدیر قبل الزوال بنصف ساعة و هی رکعتان یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کلا من القدر
والتوحید و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشرا الی آخر ما ذکره بدلالة تظهر مما سلف و منهم السید السند
السبط و ابن السید محی الدین ... فی شرحه علی الجعفریة فانه فی مقام الشرح اورد العبارة المذکورة
مع السکوت عنها فی الشرح بل علاوه نظیر ما الاذعان بذلک مضافا الی انه استدل لذلک بقوله للروایة
والمراد بالروایة هو الحدیث الذی اوردناها فیما سلف و معلوم ان ذلک لا یتم الا عند اعتقاد ان آیة
الکرسی المطلق یکون عبارة عن ذلک کما لا یخفی و حینئذ کلامهم و منهم شارح الآخر و کلامه فی المقام نظیر ما
ذکر و منهم شیخنا البهائی فی مفتاح الفلاح فی تعقیب صلوة الصبح ثم اقرأ فاتحة الکتاب و آیة الکرسی الی
هم فیها خالدون و منهم المولی المحقق الخوانساری فی ترجمة ما هنا الفقرة بعد ان ذکر ان فاتحة الکتاب
و آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم و نیکی فرموده تا هم فیها خالدون اگر چه ظاهر ذکر فرموده در ترجمه
عبارت مفتاح الفلاح است که چون مطلقا ... صحیح دون تصحیح این نظر اذعان بحقیقة آن است
و منهم المحدث الکاشانی فی خلاصة الاذکار لیوم الغدیر صلوة رکعتین قبل الزوال بنصف ساعة یقرأ فی کل رکعة
الحمد مرة و قل هو الله احد عشر مرات و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون عشر مرات و القدر عشر مرات ...
انتهی یعنی مروی عن الصادق ... و اما اشتماله علی آیة الکرسی ... فی الفضل ...
عشر الموضع ... خلف آیة الکرسی ... فیها خالدون
و از جمله شعراء اصحابنا که در کلام ایشان تصریح بالباقی هست که آیة الکرسی تا ... شد شیخنا
الثقة الاوحد ... فی تفسیره ... بالتمام للاطلاع علی حقیقة الحال قال و اما آیة الکرسی
فانه حدثنی ابی عن الحسین بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له
ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا
الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم قال ما بین ایدیهم فامور الانبیاء و ما کان و ما خلفهم ای ما لم یکن
بعد قوله الا بما شاء ای بما یوحی الیهم و لا یؤده حفظهما ای لا یثقل علیه حفظ ما فی السموات و ما فی الارض قوله لا اکراه
فی الدین ای لا یکره احد علی دینه الا بعد ان تبین له الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله
وهم الذین غصبوا آل محمد حقهم فقد استمسک بالعروة الوثقی یعنی الولایة لا انفصام لها ای حبل لا انقطاع
له الله ولی الذین آمنوا یعنی امیر المؤمنین و الائمة یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا هم الظالمون لآل محمد

او اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
والحمد لله رب العالمین کذا للسلف ... حدثنی ابی عن النضر بن سوید عن موسی بن بکر عن زرارة عن ابی عبد الله ع
قال وسع کرسیه السموات والارض ام الارض وسع الکرسی ام السموات والارض قال بل الکرسی وسع السموات
والارض وکل شیء خلق الله فی الکرسی انتهی ... فیما ذکرناه ان احدها انه لو کان معتقدا بان آخر آیة الکرسی
هو العلی العظیم کان المناسب ذکر حدیث المتعلق بالکرسی هناک وعدم ذکره هناک وذکره بعد الآیتین
یشعر باعتقاده ان آخرها کما لا یخفی والثانی قوله کذلک نزلت بنا علی ان الکلام انه لیس باشارة الی جمیع
ما ذکره فی الآخر من قوله والحمد لله رب العالمین لعدم الانتقال الی ادخال الکلمة اللام فی اسم الاشارة
اشارة الی ما رواه من مولانا الرضا ع الی آخره فتأمل ومنهم المولی التقی المجلسی ره فرموده در کتاب ...
در ... ماه ... که در این روز ... گفت ... بانکه ... ثلث ... کند در
هر ... مرتبه ... مرتبه آیة الکرسی تا هم فیها خالدون ومنهم صاحب الذخیره
فرموده است در کتاب مفاتیح النجاة در بیان عمل ... نماز ... روز ...
گذشت بجا آورده انتهی وچون ... نماز ... مشتمل است بر آیة الکرسی تا هم
فیها خالدون چنانچه بیان شد ... نماز ... مشتمل است بر ... آیة الکرسی ...
با آنکه نماز ... نماز ... باشد ... صحیح است که آیة الکرسی ... بوده
باشد تا هم فیها خالدون ومنهم العلامة التقی المجلسی ره قال ... هذا اللفظ ... واشتمل
... ذکر ... آیة الکرسی علی ارادة ... کما ... بعض ...
انتهی کلامه ... المذکور ...
فی روضة الکافی ... حمزة بن ... اسمعیل بن ... عن ابی عبد الله ع ... من علمه
الا بما شاء ... هو العلی العظیم والحمد لله رب العالمین ... سبحانه ... الله ... الکلام المذکور
... هذا الحدیث ... الی آیة الکرسی ... آیة الکرسی عنده الی
... الی ... آیة الکرسی عنده الی خالدون ... در ... روز ...
... بوده است ... نماز ... است که آنحضرت ... کرده
که ... بیش ... گفت ... نماز ... مرتبه ...
... آیة الکرسی تا هم فیها خالدون ... بعد ...
... نماز ... مذکوره که کلمات ... آیة الکرسی ...

تام

شیخ

تا هم فیها خالدون میباشد از اعاظم علماء واکابر فضلا میباشد شاید از آن راه بوده باشد که حضرت ...
رحمه شیخ حسین الحنفی قدس الله روحه الفدی در کشف الغطا ... اخبار فرموده ...
... الظاهر من هذا اللفظ ... الکلام ... ذکر ... آیة الکرسی الی خالدون
تا ... بیان ... بعد که کلمات ... که آیة الکرسی ... تا هم فیها خالدون ...
... کلمات ... که آیة الکرسی منتهی میشود بالعلی العظیم ...
... ومنهم ... الشهید الثانی ... فی شرحه علی الارشاد ... المراد بآیة الکرسی الآیة التی
یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله الا هو الحی القیوم ... العلی العظیم ومنهم المحدث المحقق الاردبیلی ... فی مجمع الفائدة
والظاهر من آیة الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم کما هو المشهور عند القراء والمفسرین ومنهم ...
وقال آیة الکرسی ... وهو العلی العظیم ومنهم المولی خلیل القزوینی قال فی شرحه علی
الاصول ... آیة الکرسی ... در سوره بقره است الله لا اله الا هو الحی القیوم ...
... حفظها وهو العلی العظیم ... ومنهم المولی الصالح ...
... آیة الکرسی ... الله لا اله الا هو ... العلی العظیم ومنهم السید الجلیل السید علی ...
الحسینی المدنی فی شرحه علی الصحیفة السجادیة ... والتحیة قال ... الشهادة
التی اوردها فی ... شرحه المذکور ... آیة الکرسی اولها الله لا اله الا هو الحی القیوم الی قوله
العلی العظیم ... بعض اصحابنا المتاخرین ... انتهی کلامه ... ولا یخفی ان نسبة ...
الی بعض الاصحاب ... الاشتهار ... العلامة التقی المجلسی قال فی البحار
والمشهور ان آیة الکرسی الی العلی العظیم ... بعض الفضلاء الی خالدون وقد ... کلام ...
... الظاهر من اکثر المفسرین ... والعامة ... الاول ...
الطائفة فی المصباح ... عن الصادق ع انه قال من صلی فی هذا الیوم ای فی یوم الرابع والعشرین من ذی
الحجة ... بیوم الزوال ... شکرا لله علی ما ... علیه ... فی کل رکعة ...
الکتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون ...
مرات ... سیدنا ابن طاوس ...
الطائفة ... الی الیوم الرابع والعشرین من ذی الحجة ... فصل ...
هذا الیوم العظیم الشان ... ذلک ... جماعة ... ابو جعفر الطوسی ...
... فی المصباح ... هذا ... الحدیث المذکور

انما هو آية الكرسي لما في اخبارنا انها ... لو صحيحة لو لم يكن الى خالدون من آخر الكرسي لم يكن المناسب
ان يقول وآية الكرسي الى هم فيها خالدون كما لا يخفى على المتأمل بل المناسب ان آية الكرسي وآيتين بعدها
كما لا يخفى وهذا المعنى هو الذي فهم منه شيخ الطائفة وسيدنا السيد بن طاوس مما حكينا عنهما فيما سلف
حيث انهما بعد ان اوردا الحديث قالا وصفة الصلاة بعينها ما رويناها في يوم الغدير مشتملة على ما نقلناه من الحديث
في يوم الغدير مشتمل على لفظ آية الكرسي فقط ومعلوم ان هذا البيان انما يليق اذا فهم من لفظ آية الكرسي
الى قوله هم فيها خالدون انه بيان لآية الكرسي كما لا يخفى على المتأمل ومثلهما العلامة في التحرير والقواعد
والتذكرة ونهاية الاحكام وشيخنا الاول وشيخنا الشهيد في البيان وشيخنا الكفعمي في الجنة الواقية والبلد الامين
والمحقق الثاني في الجعفرية وشارحا الالفية [illegible] وصاحب الذخيرة والعلامة المجلسي ره والمحدث [illegible]
فلاحظ ما حكينا عنهم حتى يتضح لك [illegible] ان الحديث ظاهر في المعنى المذكور وهذا المعنى هو المفهوم
منهم [illegible] ومنها ما رواه شيخنا الكفعمي في بعض الحواشي التي كتبها في اوائل البلد الامين حاكيا
في كتاب الفرج بعد الشدة عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال من قرأ اول البقرة الى المفلحون والهكم اله واحد وآية
الكرسي الى خالدون وان ربكم الله في الاعراف الى المحسنين واول الصافات الى لازب ويا معشر الجن والانس
في الرحمن الى تنتصران واخر سورة الحشر وقل اوحي في الجن الى شططا كفي كل شيطان مارد وسلطان
انتهى وجه الدلالة ظاهر مما ذكر ومنها ما رواه في روضة الكافي عن محمد بن خالد عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن
عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء واخرها وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين
والآيتين بعدها [illegible] في آخر آية الكرسي [illegible] والآيتين بعدها [illegible] على التقدير
وذكر الآيتين [illegible] في كلام العلامة الشيخ المجلسي [illegible] بعدها الآية المذكورة والمعنى
ان آية الكرسي هي الآية المذكورة والآيتان بعدها وهو المناسب لسوق الكلام واما ما ذكره السيد السند المحقق
صاحب الذخيرة في [illegible] بقوله ان الرواية وردت بقراءة الآيتين ولا وجه للنصب الا بتقدير [illegible]
والتقدير اقرأ الآيتين بعدها فيكون الكلام قد تم عند قوله والحمد لله رب العالمين وهو في محل النصب على تقدير
القول اعني قل الحمد لله رب العالمين واقرأ الآيتين بعدها [illegible] من انه في مقام التحديد
لآية الكرسي [illegible] العلي العظيم [illegible] لسوق الكلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
الكلام حتى يكون هكذا آخر آية الكرسي وهو العلي العظيم وقل الحمد لله رب العالمين واقرأ الآيتين بعدها فان

تقدير القول

تقدير القول في الموضع انما يناسب اذا كان المراد هكذا اذا علمت آخر آية الكرسي العلي العظيم فاشكر الله وقل الحمد لله
رب العالمين ثم لا وجه للاحتياط بقراءة الآيتين بعد آية الكرسي كما لا يخفى وان اغمضنا النظر عن ذلك وقلنا ان المراد ان
آخر آية الكرسي العلي العظيم لكن لما قرأت آية الكرسي [illegible] كان نقل الحمد لله رب العالمين واقرأ الآيتين
بعدها حتى ينتفي الثمرة المترتبة من الحديث المذكور لا التحديد بالعلي العظيم فينبغي الحكم بان الاتيان بالآيتين
[illegible] على القول باشتمالها الى هم فيها خالدون وعلى القول بالمذكور بناء على
المعنى المذكور تنتفي الثمرة المذكورة كما لا يخفى على ذي فطنة [illegible] الكلام في بعض النسخ [illegible]
[illegible] كما لا يخفى فالقول بالمذكور في كلام السيد المذكور [illegible] ساقط عن درجة القبول [illegible]
[illegible] اين است كه الحمد لله رب العالمين جزء آية الكرسي بوده باشد شايد ماخذ كلام مولانا التقي
المجلسي اين حديث بوده باشد كه مذكور شد [illegible] در شرح فقيه [illegible]
اختلاف واشتباه آية الكرسي [illegible] در آية الكرسي [illegible] در روايات اهل
بيت عليهم السلام [illegible] العظيم والحمد لله رب العالمين [illegible] له ما في السموات وارد شده است وما بينهما وما تحت
الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي [illegible] علي بن ابراهيم [illegible] كليني و شيخ
طوسي وسيد بن طاوس و غير ايشان ذكر كرده اند [illegible] آية الكرسي [illegible] التنزيل انتهى كلامه
ودر روضه كافي مذكور است دو حديث است اول علي بن ابراهيم عن احمد بن محمد عن محمد بن خالد عن محمد بن سنان
عن ابي جرير القمي [illegible] عن ابي الحسن عليه السلام [illegible] له ما في السموات وما في الارض وما بينهما
وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه ثاني محمد بن خالد
عن حمزة بن عبيد عن اسمعيل بن عباد عن ابي عبد الله عليه السلام ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء وآخرها وهو
العلي العظيم والحمد لله رب العالمين والآيتين بعدها [illegible] كليني [illegible] اشاره
باين دو حديث بوده باشد [illegible] ابراهيم [illegible] الحمد لله رب العالمين مذكور در تفسير [illegible]
لكن باين نحو كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم مذكور باشد [illegible] كلام علي بن ابراهيم [illegible] مذكور
شد ملاحظه كن [illegible] الشيخ طبرسي [illegible] مذكور ودر تفسير مجمع البيان وجوامع
الجامع [illegible] در تفسير آية الكرسي [illegible] علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين
بن خالد انه قرأ ابو الحسن الرضا عليه السلام الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما
في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه الآية
[illegible] تفسير آية الكرسي مذكور [illegible] مطلقا ذكر الحمد لله رب العالمين بعد العظيم مذكور نيست

شاید در موضع دیگر مذکور شده باشد مخفی نماند این معنی که مرحوم مجلسی ذکر نموده و نسبت بروایات هم
داده منافی است که مرحوم سید مذکور در شرح صحیفه ذکر نموده چنانچه وجه آن بعد از تأمل ظاهر می‌شود
و منها ما رواه ثقة الاسلام فی باب الدعاء فی ادبار الصلوات من کتاب الدعاء من الکافی عن ابی بکر بن محمد عن رجل
عن ابی عبد الله ع قال من قال هذه الکلمات عند کل صلوة مکتوبة حفظ فی نفسه وداره وماله وولده اجیر
نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی بالله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد واجیر نفسی ومالی وولدی واهلی وداری وکل ما هو منی برب الفلق من شر ما خلق الخ
وبرب الناس الخ وبآیة الکرسی الی آخرها الی آخر الدعاء الظاهر انه لو کان آیة الکرسی عبارة الی العلی العظیم لما کان
الاکتفاء بلفظ آیة الکرسی وعدم الاکتفاء بذلک والاتیان بلفظه الی آخرها للتنبیه علی [illegible]
علی الآیة المذکورة فیکون منتهی الی خالدون لا انتهاء الواسطة واما ما سنح لی فی نفی آیة الکرسی
تا وهو العلی العظیم است پس آن نیز چند حدیث اول حدیثی است ضعیف در اواسط حدیث ثالث عشر از امالی
شیخ جلیل الشأن ابی علی فرزند ارجمند سعادتمند شیخ الطائفة قال اخبرنا جماعة عن ابی المفضل قال حدثنا
بن ابی عثمان ابو محمد القرشی الثعلبی املاء من اصل کتابه بالموصل قال حدثنا ابراهیم بن عمرو بن بکر قال حدثنا
محمد بن شعیب بن شابور القرشی قال حدثنا عثمان بن ابی العاتکة الهلالی عن علی بن یزید انه اخبره ان ابا عبد الملک
القاسم بن عبد الرحمن حدثه عن ابی امامة الباهلی انه سمع علی بن ابی طالب ع یقول ما اری رجلا ادرک عقله
الاسلام وولد فی الاسلام یبیت لیلة سوادها قلت وما سوادها یا ابا امامة قال جمیعها حتی یقرأ هذه الآیة
الله لا اله الا هو الحی القیوم فقرأ الآیة الی قوله ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ثم قال فلو تعلمون
ما هی او قال ما فیها لما ترکتموها علی حال ان رسول الله اخبرنی قال اعطیت آیة الکرسی من کنز تحت العرش
ولم یؤتها نبی کان قبلی قال علی ع فما بت لیلة قط منذ سمعتها من رسول الله ص الا قرأتها ثم قال یا ابا امامة
انی اقرأها ثلث مرات فی ثلث احایین من کل لیلة قلت وکیف تصنع فی قراءتک لها یا ابن عم محمد قال اقرأها قبل
الرکعتین بعد صلوة عشاء الآخرة فوالله ما ترکتها منذ سمعت هذا الخبر من نبیکم ع الی ان اخبرتک به الحدیث ودلالة
این بر آنکه آیة الکرسی الی العظیم واضح است [illegible] حدیث دوم حدیثی است که ثقة الاسلام روایت نموده
در باب فضل القرآن در کافی و شیخ صدوق در ثواب الاعمال از عمرو بن جمیع رفعه الی علی بن
الحسین ع قال قال رسول الله ص من قرأ اربع آیات من اول البقرة وآیة الکرسی وآیتین بعدها وثلث آیات
من آخرها لم یر فی نفسه وماله شیئا یکرهه ولا یقربه شیطان ولا ینسی القرآن وجه دلالت این حدیث بر مدعی
آنکه محل منافات است نظر بآنکه مراد از آیتین بعد از آیة الکرسی لا اکراه فی الدین الی آخره بوده موقوف بر این

۲۶ است که ثابت بوده باشد که مراد از آیة الکرسی تا وهو العلی العظیم بوده باشد چه اگر این ثابت نبوده باشد ممکن است که مراد از
آیة الکرسی تا وهو العلی العظیم بوده باشد چه اگر این ثابت نبوده باشد ممکن است که مراد از آیة الکرسی تا هم فیها خالدون بوده
باشد و مراد از دو آیه بعد از آیة الکرسی دو آیه بعد از خالدون بوده پس تمسک بحدیث مذکور در این مقام
خالی از مصادره نیست لکن این حدیث بعضی احادیث دیگر که شیخ طبرسی در مجمع البیان ذکر نموده و ابی
محمد خواهد بود این حدیث آنها است که فرموده [illegible] عن عبد الله بن مسعود قال من قرأ عشر آیات من سورة
البقرة فی کل لیلة لم یدخل ذلک البیت الشیطان حتی یصبح اربع آیات من اولها وآیة الکرسی وآیتین
بعدها وخواتیمها وجه دلالت آن چون که در این حدیث تصریح شده بآنکه باید مراد از آیة الکرسی
آن باید بوده باشد [illegible] بعد از آن لا اکراه بوده باشد تا خالدون تا لا اعداد آیات
دوازده می‌شود [illegible] مخفی بر متأمل [illegible] ظاهر [illegible] صاحب ثالث در
[illegible] نظر باختلاف [illegible] است پس تمسک
بآن از آیة حجت اول است حدیث سیم حدیثی است که مؤلف کتاب [illegible] که عبارت از حسن بن
بسطام و برادر او عبد الله بن بسطام بوده باشند چنانچه از عنوان ظاهر می‌شود روایت نموده در
اول الکتاب مذکور [illegible] از حسن بن علی بن یقطین از [illegible] اهل سعادت [illegible]
حضرت امام رضا ع که فرموده [illegible] از هر درد و خوف [illegible] عوذه این است بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله اخسئوا فیها ولا تکلمون انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت بسمع الله وبصره
علی اسماعکم وابصارکم وبقوة الله علی قوتکم لا سلطان لکم علی فلان بن فلان ولا علی ذریته ولا علی ماله
ولا علی اهل بیته سترت بینه وبینکم بستر النبوة التی استتروا بها من سطوات الفراعنة جبرئیل عن ایمانکم
ومیکائیل عن یسارکم ومحمد ص واهل بیته امامکم والله تعالی مطلع علیکم یمنعه الله منکم ویمنع ذریته واهل بیته منکم ومن
الشیاطین ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انه لا یبلغ حلمه اناتک ما لا یبلغه
مجهود نفسه فعلیک توکلت وانت نعم المولی ونعم النصیر [illegible] اولیائه
صلی الله علی محمد واهل بیته وتکتب آیة الکرسی الی قوله وهو العلی العظیم ثم تکتب لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
ولا ملجأ من الله الا الیه حسبنا الله ونعم الوکیل [illegible] فی راس الشهر [illegible]
[illegible] الی قوله وهو العلی العظیم [illegible] آیة الکرسی [illegible] وهو العلی
العظیم [illegible] اولی الاحلام [illegible]
[illegible] در بیان عوذه ملحوظه [illegible] روایت نموده [illegible] بعد از [illegible]

نقل نموده که آنحضرت فی بوده بالجحاف قلت لبیک یا رسول الله قال انت ما خوف عنا اهلک قلت بلی یا
رسول الله منذ ثلث سنین فدعا الجن بکل دواء فوالله ما نفعنی قال یا جحاف الا اعلمک قلت بلی یا
رسول الله صلی الله ما خفی علی ان کل شیء عنده کموجه ولکن استحییک قال ویحک وما منعک الحیاء فی حق
ماخذ اما ان ارث ان اماعک بذلک قل بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بک الها السموع من فلان بن
فلان باسمه الذی قال لابلیس اخرج منها مذءوما مدحورا الی ان قاله وما هم بخارجین من النار باذن الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع
عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض
ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم ان الله کان لو اهد ربنا السموات والارض وما بینهما ورب المشارق لا ما بینه وجه
تایید ان است و اشال مقامات نحو را ضبط استعاذه و مشتمل بایة الکرسی شد و انه مقتضی اثبات
کمال آیة الکرسی العلی العظیم نبی بعد انانو یابت تنزیه مذکور شد مثل نمانها آیة الکرسی است بالعظم
وهو المطلوب حدیث جمعلم حدیثها است که شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده در خصن الخصال التی
سال عنها ابوذر رح قال دخلت علی رسول الله ص وهو جالس فی المسجد وحده فاغتنمت خلوته الی ان قال
قلت فای آیة انزلها الله علیک اعظم قال آیة الکرسی و صاحب حدیث و صاحب مکارم الاخلاق تعدد و اخر کتاب
فکاهه روایت نموده وجه دلالت این حدیث آن است که ظاهر ان سوال و سائل ای آیة انزلها الله علیک
سوال از آیة واحده است که اعظم بوده باشد ظاهر و مقام جواب آنچه بنجال با آیة الکرسی آن است که آیة الکرسی
یک آیه بوده باشد چنانچه ظاهر لفظ مقتضی اینست و این مستلزم اینست که آیة الکرسی منتهی شود به قوله تعالی
العلی العظیم نظر بانچه مذکور شد که تشکیک نیست در انکه اول آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم
و قول بانکه انقطع بلونا القیوم یک آیه است و از لا تأخذه سنة تا عظیم آیه دیگر است چنانچه طبرسی از بعضی
حکایت نموده ضعیف است حدیث پنجم حدیثها است مروی در جمله از کتب معتبره عامه یعنی در کتاب تیسیر
الوصول الی جامع الاصول روایت نموده از ابو هریره که جناب رسول صلی الله فرموده ان لکل شیء سناما
وان سنام القرآن سورة البقرة وفیها آیة هی سیدة ای القرآن وهی آیة الکرسی حدیث ششم باز حدیث
مروی در کتاب مذکور منقول از ابی بن کعب که جناب رسول خدا فرموده یا ابا المنذر ای آیة فی کتاب
الله معک اعظم قلت الله لا اله الا هو الحی القیوم فضرب فی صدری فقال لیهنک العلم یا ابا المنذر حدیث هفتم
حدیثی است مروی در کتاب مصابیح و تیسیر الوصول الی جامع الاصول منقول عن ابی هریرة قال وکلنی رسول الله ص
بحفظ زکوة رمضان فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله ص والی قال

عنی انی محتاج و علی عیال ولی حاجة شدیدة قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی ص یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول
الله ص شکی حاجة شدیدة و عیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه سیعود فرصدته فجاء یحثو من
الطعام فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله ص قال دعنی فانی محتاج و علی عیال لا اعود فرحمته فخلیت
سبیله فاصبحت فقال لی رسول الله ص یا ابا هریرة ما فعل اسیرک البارحة قلت یا رسول الله ص شکی
حاجة شدیدة و عیالا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه کذبک وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام
فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله ص وهذا اخر ثلث مرات انک تزعم لا تعود ثم تعود فقال
دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی
القیوم حتی تختم الآیة فانک لن یزال علیک من الله حافظ ولا یقربک شیطان حتی تصبح فخلیت سبیله
فاصبحت فقال لی رسول الله ص ما فعل اسیرک فقلت زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها فقال اما
انه صدقک وهو کذوب یعنی صدقک در آیة الکرسی و ذکر خواص گفته کذب بلیغ عدم العود وجه الدلالة
علی المدعی ظاهر لو شیخ ان قوله حتی تختم الآیة یدل علی انها آیة الکرسی باخر الآیة و قوله وانکم حجة
نشد بعد ثم بگنجد در آن ممکن است جواب گفته شود از بعضی که در ابیات قولا و قد ذکر کردیم اما ان
شیخ مرحوم در مصابیح ذکر فرموده الله لیوان هذا صحیح است سند او ولا نه اما عیب سند نظر بانکه حدیث
مرسل است ... مطلق معلوم نیست ... شیخ فرموده الله ... السلف ... راوی
معلوم است ... واسطه ما بین مرحوم شیخ و راوی ... در بیان ... شارع ... نموده حضور
در ... که ... ظاهر لفظ بوده باشد و اما ... ممکن است ...
هم ... کلام مرحوم شیخ بوده باشد ... مرحوم بوده باشد چه
... آیة الکرسی ... آیة الکرسی در حدیث ...
فرموده ... مذکور شد ... تسلیم ... بوده باشد چنانچه ظاهر
... کلام ... چنانچه ... ممکن است ... بوده باشد
پس ... آیة الکرسی ... ممکن است ... دیگر
... آیة الکرسی ... دلالت ...
... ثابت نیست بلکه دلالت بر خلاف ... ثابت است ...
... حدیث مذکور ... است که ...
که ... است که ... آیه ... نماید ...

این نیست که آیة الکرسی مطلق در جایی که وارد شده باشد محمول شود بر آنچه [illegible] و هو ظاهر و از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود جواب از حدیثی که از حاشیه ملا عبد الله مذکور شد یعنی احتجاج بالعاده کلام در آن نیست
و اما صحیحه منه کما فی لیس له نیز معتبر است سندا و دلالة اما قدح در سند پس بجهة آنکه حمزة
بن عبید مذکور در کتب رجال نیست و هم چنین راوی یعنی اسمعیل بن عباد نظر بآنکه اسمعیل بن عباد
مذکور در رجال نیست مگر بکنیه [illegible] شیخ رحمه الله در رجال در اصحاب [illegible] تا الرضا ذکر نموده
[illegible] نیز راوی حدیث را نام نبرده از جناب حضرت امام جعفر بنا بر این پس راوی مذکور در
رجال نیز اصلا مذکور نیست پس تسلیم اتحاد مذکور در رجال مجهول الحال است و اما قدح در دلالت پس بجهة
آنست که لفظ آیة الکرسی مطلقا مذکور در حدیث نیست تا آنکه ضمیر آخرها راجع شود بآن پس میگوییم
چنانچه ممکن است ضمیر مذکور راجع باشد بآیة الکرسی ممکن است که راجع باشد [illegible] نظر باختلاف
مفسرین که الله لا اله الا هو العلی العظیم روایات [illegible] الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آنجا لا تأخذه سنة
و لا نوم له تا العلی العظیم بنا بر این مستحق انتصاب نیست بر فساد [illegible] شده است پس معنی آخرها
و هو العلی العظیم آخر آیه که [illegible] است الا هو العلی العظیم است علاوه ممکن است که [illegible]
مجمل است بلکه بعید است که باین نحو [illegible] معصوم شده باشد که فرموده باشد و لا یحیطون بشیء من علمه
[illegible] آخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب این بود که [illegible] آیة الکرسی بالا بوده باشد که اول
کلام [illegible] الله لا اله الا هو الحی القیوم و آخرها و هو العلی العظیم [illegible] بوده باشد
و آخرها آیة الکرسی آخرها و هو العلی العظیم بلکه مناسب [illegible] آیة الکرسی الی خالدون این بود که
[illegible] بوده باشد و آخرها خالدون و این ظاهر است پس مطلقا اعتماد باین حدیث در حکم باشد آیة الکرسی الی
خالدون نمیتوان نمود چنانچه وجه آن [illegible] مذکور شد ظاهر میشود اما جواب از حدیث آخر
[illegible] حدیث [illegible] در کتاب [illegible] پس میگوییم لفظ الی آخرها نه بجهة آنست که مذکور شد بلکه بجهة دفع توهم
اکتفا بلفظ آیة الکرسی است باین نحو [illegible] و اصل [illegible] کل ما هو [illegible] آیة الکرسی یعنی اگر
لفظ الی آخرها مذکور نمیشد توهم [illegible] که مراد آن باشد که [illegible] تلاوت نماید پس [illegible] لفظ الی آخرها
دفع توهم اراده این معنا است و اینکه مراد آنست که [illegible] تلاوت نماید [illegible] و اصل
[illegible] و کلما هو [illegible] بالله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم الی الخالدین [illegible] لفظ
آخرها چنانچه ممکن است آن بوده باشد که در وجه استدلال مذکور شد ممکن است این بوده باشد که در این
مقام مذکور شد اگر ادعای ظهور [illegible] ممکن است [illegible] ممکن نیست [illegible] الاتمام [illegible] باخذ

مذکوره

مذکوره در حکم باشد آیة الکرسی الی خالدون ممکن نیست بلکه چیزیکه در این مقام هست کلامی است که از جمله
علماء مذکوره است پس میگوییم انصاف این است که کلام شیخ الطائفه نور الله مرقده [illegible]
که آن مرحوم معتقد این بوده باشد که آیة الکرسی چند بوده باشد تا خالدون چنانچه در مقام وجه استدلال
[illegible] مذکور شد و هم چنین کلام سید ابن طاوس و [illegible] کلمات باقی اصحاب در این
مطلب مختص نیست [illegible] مستند این است که گفته شود کلام مرحوم علامه و من تأخر عنه کل
راجع باین است که [illegible] آیة الکرسی را در نماز عید غدیر تلاوت نماید تا هم فیها
خالدون باینکه حدیثی که مستند این صلوة است مشتمل است بر لفظ آیة الکرسی فقط پس این تفسیر
از علماء مذکوره بجهة این است که آیة الکرسی بنا باعتقاد ایشان منتهی است تا خالدون [illegible]
این است که این [illegible] ممکن است که این تفسیر باین جهة بوده باشد
که مذکور شد ممکن است بجهة [illegible] مرحوم شیخ بوده باشد یا [illegible] باینکه صلوة مذکوره
از صلوات مندوبه است [illegible] علماء مسامحه در امور مندوبه ثابت است [illegible] علیه
کلام مرحوم شیخ این است که تلاوت آیة الکرسی در صلوات روز عید غدیر تا [illegible] هم فیها خالدون [illegible]
[illegible] علماء [illegible] حکم نموده اند باین مطلب نظر بنا بر مسامحه در امور مندوبه پس تفسیر مذکور از
علماء مذکوره شاید [illegible] بوده باشد که مذکور شد نه بجهة اعتقاد باینکه اصل آیة الکرسی تا
خالدون [illegible] حکم باینکه اجله علماء مذکوره معتقد این بوده باشند که آیة الکرسی چند آیات تا خالدون
[illegible] مؤید این مطلب است کلام مرحوم علامه در نهایة الاحکام و تذکره قال فی نهایة
الاحکام یستحب ان یصلی یوم الثامن عشر من ذی الحجة [illegible] قبل الزوال بنصف ساعة
رکعتین یقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و کل واحدة من الاخلاص و آیة الکرسی الی قوله هم فیها خالدون و القدر
عشر مرات قال الشیخ و هذه الصلوة [illegible] انا آیة الکرسی فی صلوة [illegible]
الی خالدون پس اگر آن مرحوم معتقد این مطلب [illegible] کلام [illegible]
نهایة است کلام آن مرحوم در تذکره [illegible] کلام [illegible] شیخ الطائفه و هو یعطی ان آیة الکرسی
الی قوله هم فیها خالدون در نهایة الاحکام [illegible] کلام شیخ را [illegible] صلوة [illegible] داده اند
در تذکره [illegible] ظاهر این است [illegible]
آن مرحوم علامه و غیره در حکم باینکه [illegible] آیة الکرسی چند آیات تا خالدون

صحیح نخواهد بود مؤید این مطلب است کلام مولانا التقی المجلسی با آنکه بنا شد که تصریح نموده اند در نماز روز عید غدیر بخواندن سوره که سابق بیان شد تصریح نموده اند در کتاب صلوة همین شرح در وجوب بعضی از جاها که آیة الکرسی کو بخواند تا العلی العظیم است پس کلام شارح حقیقت که منشاء بیان شده در مقام استدلال در استحباب صلوة روز غدیر بقول للروایة ظاهر است و در این بعضی کلمات علماء مذکوره که متعلق است بصلوة روز غدیر نحو است که مذکور شد و اما کلمات آنکه متعلق باین نبوده باشند مثل کلام مرحوم شیخ بهائی و کلام ثانی محدث کاشانی پس مستند این دو کلام بعضی سیما دو در نظر نیست که ملاحظه شود که مثل مستند نماز روز بیست و هفتم ذی الحجة است بآنکه آیة الکرسی اولی است حال آنکه غریب است که مذکور شد و اگر چنین نیست بلکه آیة الکرسی در دست در این مقام مطلق بوده است و در این صورت کلام این دو مرحوم دلالت دارد بر آنکه ایشان معتقد استناد آیة الکرسی تا خالدون بوده اند لکن حقیقت نظر بانکه نص ممکن است خلاف در مسئله نیست پس این محقق مرحوم شیخ معتبره خواهد بود در این نزد محقق بماند اذا ظهر مذکور شد مشخص شده که معنا در مسئله اثبات کرد آیة الکرسی هو العلی العظیم بوده باشد نظر بضعف مستند قول تا خالدون ستاد دلاله چنانچه مفصلا بیان شده مستند که در اثبات قول ثانی ذکر کردیم اگرچه بحسب سند از ضعیف است لکن بحسب دلالت اکثر الفاظ ثالث است اگرچه در بعضی مناقشه توان نمود و ضعف سند در این مقام مضر نیست نظر بانکه معلوم الفظ آیة مشخص است اضافه بکرسی بجهة استعمال آن است بلفظ کرسی مثل آیة ملک پس آیة الکرسی عبارت خواهد بود از آیه معهوده که مشتمل بلفظ کرسی است این مشخص است بعضی مذکوره که دلالت بر این معنی است مؤید این مطلب علاوه اعتقاد لشهرة محکیه در کلام علماء علیه و عرف مانیز حکم بانکه مراد از آیة الکرسی علاوه بر این مطلب استشهاد هم بر این مطلب بکرده جو چونکه بعضی مسئله نیز ثابت نمود که از این امر اعتماد در اثبات این مطلب چنانچه مفصلا بیان شد لهذا الاحوط از اراده و اختیار قول ثانی متعین خواهد بود مثل بعد نماز روز بیست و چهارم ذی الحجة چونکه حدیث سابق دلالت میکند بر آنکه ذکر الکرسی تا آنجا در این مقام نماز تا هم فیها خالدون است و حدیث مذکور در این مقام معتضد بعمل اصحاب است لهذا عمل بمقتضای آن در این نماز نیز واجب است و اگر در مقام دیگر نیز دلیل اثبات نشود که اعتبار آن توان نمود بان عمل بمقتضای آن به این بهتر است بلکه متعین است کلام در صورت اطلاق آیة الکرسی است چنانچه غالب چنین است در آن وقت اجزاء تا هو العلی العظیم مثل آنکه مسلکی اثبات شد علاوه بر مقصود نظر مشکل است بلکه افضل تلاوت قرآن تا بیهوب است قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح الارشاد و ظاهر انما المراد بآیة الکرسی الآیة التی یذکر فیها الکرسی اولها الله لا اله

الا هو الى العلى العظيم ثم ذكر فى صلوة يوم المباهلة آیة الكرسى الى ثلاث مرات و کذا الخبر علی الغدیر فیها تا انه فانه کان جایز بود کلام این بزرگوار حقیقت است و اختیار فرموده وان کان فصله جایز نا اگر مقصود مؤلف بوده باشد چنین نیست و قطع نظر از آن کرده چنانچه شک فرموده اند و اما نماز روز عید غدیر مختص شد که آیة الکرسی در آن مطلق است لکن نظر بانکه اعیان علماء مثل شیخ الطائفه و سید بن طاوس و مرحوم علامه و شیخ شهید و محقق ثانی و شیخ کفعمی و دو بزرگوار مجلسیین و صاحب ذخیره و محدث کاشانی و غیر از شراح جعفریه تفصیل آن در اعمال تصریح فرموده اند بر آنکه مراد از آیة الکرسی در این نماز تا هم فیها خالدون است لهذا احتمال بان نمودن این عبارات اگرچه در متعلق اشاره شد ممکن است که مرحوم علامه و غیره از غایت اعتماد بکلام شیخ در مصباح نموده باشند و مبنای آن فرموده مرحوم شیخ اعتماد از مرحوم بوده باشد باستناد آیة الکرسی الى خالدون عملا و ثانیا آیة الکرسی تا خالدون و در این نماز نظر بتصریح اعاظم علماء بهتر بلکه متعین است والله تعالى العالم مخفی نماند آنچه مذکور شد مشخص بشود آیة الکرسی که در تعقیب صلوات وارد شده کفایت میکند در اینجا و تا دو بیت سطر او له الله لا اله الا هو العلی العظیم لکن هر گاه منظم نماید بان آیه بعد آنها هیچ ندارد بلکه احسن خواهد بود چنانچه بعد بیان خواهد شد **پنجم** از مستحبات تعقیبات نماز در تعقیب از عرض بعد قرائت سوره مبارکه توحید است دوازده مرتبه و تلاوت دعاء ماثوریکه بعد از نماز قرائت کردن در وقت معروف مشهور جناب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در وقت دارد وقت استعمال اندوه نماید بدان خرات خالص و پاک باشد از جمیع معاصی چنانچه طلا خالص و پاک میشود انا ماکرده است و مشتمل بر واحده انا و در اخرت طالب مطلوب نماید باید بخواند در عقب نماز ها بعد دو سوره بلکه قل هو الله احد با دعا دوازده مرتبه بعد از فارغ شدن دو دست خود را بلند نموده این دعا بخواند اللهم انى اسئلك باسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر المبارك و اسئلك باسمك العظيم و سلطانك القديم ان تصلى على محمد و آل محمد يا واهب العطايا يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار اسئلك ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتى من النار و ان تخرجنى من الدنيا آمنا و تدخلنى الجنة سالما و ان تجعل دعائى اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انك انت علام الغيوب بعد از آن جناب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که حاصل مضمون این است که این تعقیب اخبار نموده ام از جمله چیزهائیکه جناب پیغمبر تعلیم کردند رسول خدا تعلیم فرموده اند و آن جناب امر نموده اند مرا که تعلیم کرده اند حسنین علیهما السلام مخفی نماند اگرچه حدیث مذکور در فقیه و تهذیب روایت شده است بعنوان ارسال لکن مرحوم شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار همین حدیث را روایت فرموده اند مسندا با آنکه مقتضای حدیث مذکور دعوی در کافی در باب فضل

القرآن و ثواب الاعمال جواد الجزائری است که ثواب قرائت سورهٔ مذکوره اکرمیه یک ختم بوده باشد حاصل مضمون آن این است
که کاشف اسرار و دقائق جناب حضرت امام جعفر صادق فرموده که کسیکه ایمان بخدا و بقیامت داشته باشد
و اعتقاد بوحدانیت داشته باشد ترک نکند قرائت قل هو الله احد را در عقب فرائض پس بدرستیکه کسیکه
بخواند این سورهٔ مبارکه را خداوند عالم جل جلاله جمع سازد برای او خیر دنیا و آخرت را و بیامرزد گناه
او را و گناه والدین او را و گناه اولاد او را **هفتم** از جملهٔ تعقیبات مذکوره دعائی است مروی در
کافی بحضرت [illegible] دعائی است از جهت حفظ نفس و مال و ولد و اهل و دار و کل ما هو منی باعید الواحد الاحد
الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اعید نفسی و اهلی و مالی و ولدی و داری و کل ما هو منی برب الفلق
من شر ما خلق و من شر غاسق اذا وقب و من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد اذا حسد و اعید
نفسی و اهلی و مالی و ولدی و داری و کل ما هو منی برب الناس ملک الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس
الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس و در تعقیب [illegible] و باتیة الکرسی الی آخرها و ظاهر این است
که مراد این بوده باشد که چنین بگوید اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کل ما هو منی بالله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم الی آخر کاشف اسرار و دقائق جناب حضرت امام جعفر صادق فرموده است که هر کس
این کلمات را بخواند عقب هر نماز فریضه باعث حفظ نفس و مال و دار و عیال او شود **هشتم** از تعقیبات
مذکوره آیاتی است که مشهور است بآیات [illegible] مروی در باب فضل القرآن از کافی
از جناب امام جعفر صادق که فرموده چونکه این آیات ماموره شده اند باینکه نازل شوند با اهل
زمین چسبیدند بعرش و عرض کردند ای پروردگار ما ما را بسوی کسی میفرستی که اهل معاصی و خطایا
پس وحی از جناب خداوند جلیل رسید بایشان که نازل شوید با اهل زمین قسم بعزت و جلال
خود هر کس از آل محمد و شیعیان ایشان شما را تلاوت کند در عقب صلوة مفروضه ما نظر رحمت و التفات
میکنیم بسوی او هر روزی هفتاد مرتبه اجابت میکنیم از برای او در هر نظری هفتاد حاجت آیات
مذکوره عبارت از ام الکتاب و شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا
هو العزیز الحکیم و آیة الکرسی و آیة الملک که عبارت از این آیه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند که مراد از
ام الکتاب محکمات که فاتحة الکتاب بوده باشد لکن اطلاق این بر آن [illegible] خلاف ظاهر است بلکه
است مراد ام الکتاب در این مقام آیه سورهٔ مبارکهٔ آل عمران بوده باشد که عبارت از هو الذی
انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه

منه

منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر
۲۴۴ الا اولوا الالباب ظاهر این است که مراد ام الکتاب در این مقام همین معنی بوده باشد **نهم** از تعقیبات
مذکوره تلاوت تسبیحات اربع است بعد از هر فریضه سی مرتبه نظر بحدیث صحیح مروی در ثواب
الاعمال حاصل مضمون آن حدیث صحیح آن است که روزی [illegible] کائنات جناب رسالت پناه ص
خطاب فرمودند باصحاب که بسعادت صحبت ایشان مشرف بودند آیا چنین میدانید که هرگاه کل
آنچه نزد شما هست همه را جمع میکنید بعضی آنها را بر بعضی دیگر بگذارید چنین احتمال میدهید که
اگر چنین نمائید باسمان برسد عرض کردند خیر چنین نمیدانیم فرمودند حضرت آیا [illegible] بشما
بچیزیکه بیخ او در زمین بوده باشد و شاخ آن در آسمان عرض کردند بلی یا رسول الله فرمودند
بگوئید بعد از فراغ از فریضه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سی مرتبه بدرستیکه
هرگاه کسی چنین نماید محفوظ میماند از [illegible] عمارت [illegible] و سوختن در آتش و از غرق
شدن و از افتادن در چاه و محفوظ میماند از مردن بد و از هر بلیه که از آسمان نازل شود و از [illegible]
و این کلمات باقیات الصالحات خواهد بود مخفی نماند که مقتضای حدیث مذکور استحباب تعقیب
مذکور است در حق هر مصلی خواه در حضر یا در سفر لکن مبالغه آن در سفر و تعقیب صلوة مفروضه
بیشتر است بجهة تنبیه باین مبالغه در حدیث [illegible] شده است و شیخ صدوق در کتاب مجالس
حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن این است که هرگاه کسی در عقب هر نماز فریضه چهل مرتبه بگوید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر قبل از آنکه تکیه کند و پاهای خود را از آن در حالتیکه [illegible]
تشهد بعد از آن هر [illegible] دارد مسئلت نماید از درگاه [illegible] اجابت [illegible] خواهد شد
دهم دعائی است مروی در [illegible] در حدیث صحیح حاصل مضمون آن این است کسیکه بگوید بعد از
فراغ از نماز قبل از آنکه تکیه [illegible] آنچه مذکور است بانه [illegible] اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا ده مرتبه محو
مینماید خداوند عالم جل شانه [illegible] گناه او را و بنویسد از برای او خداوند عالم عز شانه در نامه عمل او
هزار هزار حسنه و [illegible] باشد **یازدهم** دعائی است که
مشتمل بوده باشد بر استعاذه از نار و طلب جنت و حور العین ثقة الاسلام در کافی روایت نموده حدیثی که حاصل
مضمون آن این است که [illegible] خداوند عالم جل شانه [illegible] شنیدن کلام خالق خلایق [illegible]
فرموده [illegible] جهنم و حور العین [illegible] که از نماز فارغ شد بگو اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی

۱۲
للجنة ورد تجنی الحور العین التی هی جنین بگوید ای پروردگار عالم بدرستیکه بنده تو سؤال کرد که او را آزاد کنی
از من پس او را آزاد کن و بهشت میگوید ای پروردگار من بنده تو سؤال کرد که او را در من ساکن گردان
در من و حور عین میگویند ای پروردگار ما بنده تو ما را از تو خواسته پس تزویج کن ما را با او و اگر او
نگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد شعبان شهر نبیک انجیا دعا افضل ما دخل در اجابت خواهد بود دوازدهم در بیان
بیدانده امام علیهم السلام ثقة الاسلام از جناب عبد العظیم بن عبد الله حسنی از جناب حضرت امام محمد تقی ع
روایت نموده که آنحضرت فرموده که هرگاه فارغ شوی از نماز واجب بگو رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا
و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بعلی اماما و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن علیهم السلام ائمة
اللهم ولیک الحجة فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی
عمره و اجعله القائم بامرک المنتصر لدینک و اره ما یحب و تقر به عینه فی نفسه و ذریته و اهله و ماله
و فی شیعته و فی عدوه و ارهم منه ما یحذرون و اره فیهم ما یحب و تقر به عینه و اشف به صدورنا
و صدور قوم مؤمنین ظاهر اینست که مرجع ضمیر ما یحذرون باید عدو باشد پس معنی ظاهر این چنین خواهد بود
بنما بدشمنان آنحضرت از جانب آنحضرت چیزها که خوف داشته اند از آن از مسلط شدن آنحضرت
بر ایشان و کشته شدن ایشان بشمشیر آنحضرت و بنما به آنحضرت در ایشان ما یحب بنما بآنحضرت در دشمنان آنحضرت
چیزها که آنحضرت دوست میداشت از ذلت و استیصال ایشان باین الفاظ با تکرار ثقة الاسلام
در کافی و شیخ صدوق در فقیه رحمهما الله روایت نموده اند بالجمله اختلافی در مذکوره در کافی بهمین نحو که است
که ذکر شد و در فقیه و بمحمد نبیا بعد از بالاسلام دینا ذکر نموده با بعد رضیت بالله ربا و بالاسلام
دینا و بالقرآن کتابا و بمحمد نبیا بکیفیت مذکوره در کافی انسب است اگرچه وجهی بجهة ترتیبی که مذکور
در فقیه است میتوان گفت و هر دو وارد است بلکه این دعا از جمله مخرج کلام اصحاب حضرت امام رضا
و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام است روایت نموده اند که از جناب حضرت امام محمد تقی ع روایت
نموده و مرحوم شیخ طوسی در تهذیب نیز ذکر کرده لکن از جناب حضرت امام جعفر صادق ع و بالکعبة قبلة
را علاوه فرموده لکن دلیل آن مشتمل نیست بر دعائیکه بجهة جناب خلیفة الرحمن حضرت صاحب الزمان
عجل الله فرجه است مذکوره نیست در تهذیب چنین است بگو در عقب هر فریضه رضیت بالله ربا
و بمحمد نبیا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بعلی ولیا و اماما و بالحسن و الحسین و الائمة
صلوات الله علیهم اللهم انی رضیت بهم ائمة فارضنی لهم انک علی کل شیء قدیر مخفی نماند که این دعا مشتمل

براعتراف

بر اعتراف بربوبیت و نبوت و امامت ائمه اثنی عشر است سزاوار است که مداومت بآن شود خصوصا بعد از
نماز جناب صاحب العصر عجل الله فرجه و نظر بکثرت مثالها که در نماز میشود و تلک الصلوة بجهة اعلی
جمع ما چنین کلام دعا نسبت صعوبت داده لکن مناسب است مهما امکن اخلال بآن در عقب نشود که فیها
دنیا و آخرت مروی است با ائمه سیما جناب صاحب الزمان عجل الله فرجه در مباحث بعد از آنکه بعضی از فقرات
دعا که مشتمل بر بیان بود تقریب شد و فقره و تقر به عینه محکی است از ثلاثی مزید باب افعال بوده
باشد بنابر این محکی است از ثلاثی مجرد بوده بنابر اول صیغه خطاب بضم تا خطاب و کسر قاف خواهد
بود و بنابر ثانی بفتح تا صیغه غائبه خواهد بود و کسر قاف و فتح آن هر دو جایز است بنابر اول تقر بفتح
اول به ضم عین خواهد بود و بنابر ثانی تقر بفتح خواهد بود معلوم است بنابر اینکه ثلاثی مزید فیه
بوده باشد عینه منصوب و مفعول خواهد بود و بنابر ثلاثی مجرد مرفوع و فاعل خواهد بود و معنی بنا
بر ثلاثی مزید چنین خواهد بود خداوندا بنما بجناب صاحب الامر چیزیکه محبوب اوست از نصرت
و غلبه بر اعدا و اهلاک ایشان فاسده و ایشان را با ایشان شدن آنحضرت سیف قاطع ایشان و روشن
گردان بآنحضرت چشم ایشانرا و بنابر ثلاثی مجرد بنما با ایشان چیزیرا که چشم ایشان بآن روشن شود از آن
جمله کرده شده ظاهر میشود که ثلاثی مجرد در این مقام انسب است بلکه از جمله ادعیه که بعد از
هر نماز فریضه وارد شده است اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بلغ مولانا صاحب الزمان اینما
کان و حیثما کان من مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها عنی و عن والدی و عن ولدی و اخوانی
التحیة و السلام عدد خلق الله و زنة عرش الله و ما احصاه کتابه و احاط به علمه اللهم انی اجدد له فی صبیحة
هذا الیوم و ما عشت فیه من ایام حیاتی عهدا و عقدا و بیعة له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول اللهم اجعلنی
من انصاره و نصاره الذابین عنه و الممتثلین لاوامره و نواهیه فی ایامه و المستشهدین بین یدیه اللهم
فان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی
مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر و البادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة و الغرة الحمیدة
و اکحل بصری بنظرة منی الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه اللهم اشدد ازره و قو ظهره و طول عمره اللهم
اعمر به بلادک و احی به عبادک فانک قلت و قولک الحق ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللهم
لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک صلی الله علیه و آله حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا
مزقه و یحق الله الحق بکلماته و یحققه اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره انهم یرونه بعیدا و نریه
قریبا و صلی الله علی محمد و آله در کافی و غیر آن از جناب امام جعفر صادق ع مرویست که هر کس این دعا را

سبحان هر نماز فریضه بخوانند موجب سعادت مآب جناب ما ظاهر شرف خواهند شد در بیداری یا در خواب اما اینکه
این دعا مشتمل است بر مبالغه بتبلیغ سلام بان ملاذ کافه انام وصلوات محمد و عترت بان مقتدای
قاطبه اسلام وهم چنین مشتمل است بر استدعای مشرف شدن بتشرف سعادت آن امام زمان علیه وعلی
ابائه الاف التحیه والاکرام در حال شدت بان اسم بلیغ بر تو مع است اگر بعد از نماز صبح خوانده
شود مجملا در جمیع اوقات که بوده باشد بخوانند این دعا خوب است اگر چه بعد از فراغ از
صلوات نموده باشد **سیزدهم** از جمله تعقیبات مذکوره لعن کردن است بر دشمنان و ظالمان ائمه ١٣
انام علیهم السلام ثقة الاسلام شیخ الطائفه در کافی و تهذیب روایت نموده اند که جناب امام جعفر صادق ع
در تعقیب هر نماز جماعت چهار زن را لعن می نمودند فلان و فلان و فلان و معاویه و فلانه و فلانه
و هند مادر معویه وام الحکم خواهر معویه و در حدیث وارد شده است بعضی از اینها لعن بر بجا نیه معلوم
فراغ از نماز بنا بر این اولی چیزیکه بیان آن اشتغال حاصل می شود آنست که بگوید بعد از فراغ هر نماز اللهم العن
بنی امیه قاطبه لکن اکمل و اتم و افضل خواندن دعای صنمی قریش است لهذا مناسب دانست که آن دعا
واداب متعلم ذکر نماید تا شیعیان ائمه طاهرین از فوائد عظیمه که مترتب می شود بر خواندن آن
محروم نشده باشند بدانکه این دعا از اسرار جلیله مهمه است از ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است
مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر فرموده تعالی شأنه را جناب تعظیم و احترام فرموده اند کان محب علی
وتلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر من ان یخفی وقد ذکر الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه
وهو اجل من ذلک وقد ذکرنا فی کتابنا الکبیر ما جاء عنه رضی الله عنه انتهی عبارته العلامه مجملا و این حدیث است
این دعا از عبد الله بن عباس موصوف که ایشان روایت نموده اند از حضرت اعلای ارباب معرفت و یقین جناب امیر
المؤمنین که فرموده اند هر کس که این دعا را بخواند مثل شخص کسی خواهد بود که در خدمت حضرت سید المرسلین در جنگ
احد و حنین و بدر هزار هزار تیر بکفار انداخته باشد و دعا اینست اللهم العن صنمی قریش و جبتیها
وطاغوتیها وافکیها وابنتیها الذین خالفا امرک وانکرا وحیک وعصیا
رسولک وقلبا دینک وحرفا کتابک وعطلا احکامک وابطلا فرائضک والحدا فی آیاتک وعادیا اولیائک
و والیا اعدائک وخربا بلادک وافسدا عبادک اللهم العنهما وانصارهما فقد اخربا بیت النبوة وردما بابه ونقضا
سقفه والحقا سمائه بارضه وعالیه بسافله وظاهره بباطنه واستاصلا اهله وابادا انصاره وقتلا
اطفاله واخلیا منبره من وصیه ووارث علمه وجحدا امامته واشرکا بربهما فعظم ذنبهما وخلدهما فی سقر وما ادریک ما سقر
لا تبقی ولا تذر اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه وحق اخفوه ومنبر علوه ومؤمن ارجوه ومنافق ولوه وولی

اذوه

اذوه وطرید اووه وصادق طردوه وکافر نصروه وامام قهروه وفرض غیروه واثر انکروه وشر اثروه ودم اراقوه
وخبر بدلوه وحکم قلبوه وکفر ابدعوه وکذب دلسوه وارث غصبوه وفیء اقتطعوه وسحت اکلوه وخمس
استحلوه وباطل اسسوه وجور بسطوه وظلم نشروه ووعد اخلفوه وعهد نقضوه وامان خانوه وحلال حرموه وحرام
حللوه ونفاق اسروه وغدر اضمروه وبطن فتقوه وضلع کسروه وصک مزقوه وشمل بددوه وذلیل
اعزوه وعزیز اذلوه وحق منعوه وامام خالفوه اللهم العنهما بکل آیه حرفوها وفریضه ترکوها وسنة غیروها
واحکام عطلوها وارحام قطعوها وشهادات کتموها ووصیه ضیعوها وایمان نکثوها ودعوی ابطلوها وبیعة
انکروها وخیانة اوردوها وعقبة ارتقوها ودباب دحرجوها وازیاف لزموها اللهم العنهما فی مکنون
السر وظاهر العلانیه لعنا کثیرا دائما ابدا سرمدا لا انقطاع لامده ولا نفاد لعدده لعنا یغدو اوله ولا
ینقطع آخره ولهم ولاعوانهم وانصارهم ومحبیهم وموالیهم والمسلمین لهم والمائلین الیهم والناهضین
باحتجاجهم والمقتدین بکلامهم والمصدقین باحکامهم بعد ازان چهار مرتبه بگوید اللهم عذبهم عذابا یستغیث
منه اهل النار فی النار آمین یا رب العالمین ای برادر عزیز بر تو باد که شناعت اعمال و شقاوت نفس
بمرتبه رسیده که جناب حضرت امیر المؤمنین را بآن اخلاق و کمالات لعن نمایند که کاشف آن نعوذ
ازانست والتفات علی اللئیم لیس فی غیظ عظیم ثم نملک لا یعنی بانه لعن و طعن در حق این جماعت نموده
نعوذ بالله من شطارة النفس و فساد النیة **چهاردهم** از جمله تعقیبات عقیب صلوات مفروضه زیارت حضرت
رسالت علیه وآله افضل الصلوات والتحیات مناسب باشد که ختم تعقیب را بان نماید در کتاب تهذیب الاحکام
زیارت عقیب صلوات مفروضه را باین نحو ذکر نموده اند السلام علیک یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته
السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله
السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله واشهد انک محمد بن عبد الله واشهد انک قد نصحت لامتک
وجاهدت فی سبیل ربک وعبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن
امته اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید بدانکه ادعیه عقیب صلوات
مفروضه در کتب ادعیه اکثر ازانست که در این مقام توان استقصا نمود لکن نظر بمضمون ما لا یدرک کله
لا یترک کله اقتصار نمود بانچه مذکور شد مقام ثانی در ذکر تعقیباتیکه مختص است بهر یک از فرائض یومیه
این حقیر مناسب است آنرا در بیان تعقیبات اذکار و ادعیه ماثوره بعد از نماز صبح است در احادیث معتبره
مرویه در کتاب دعای اصول کافی وغیره ماثور است که هر گاه کسی بعد از فراغ از نماز فریضه صبح بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ده مرتبه از او حفظ و منع از بلاء و منهدم بار حتم

در مرض و غیر چنین و در بعضی از احادیث یکصد مرتبه نیز وارد شده است و در حدیث صحیح منقول است که هر کس یکصد بار
بعد از نماز صبح یکصد مرتبه ما شاء الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید در آن روز چیزی
که موجب کراهت او شود واقع نشود و ایضا در باب الدعا در بعضی صلوات از کتاب مذکور منقول است که هر گاه
کسی بخواند بعد از نماز صبح این دعا را هر حاجتی از خدای تعالی جل شانه بخواهد برآورده شود و کفایت مهم او
خداوند عالم امور مهمه او را بسم الله و صلی الله علی محمد و آل محمد افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
فوقاه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک
ننجی المؤمنین حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله وان کره الناس حسبی الرب من المربوبین
حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الله الذی لم یزل حسبی حسبی الله الذی لا اله الا هو علیه
توکلت و هو رب العرش العظیم و ایضا از عیاشی نقل شده که امام کاشف اسرار و دقائق جناب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت نموده که حضرت رسالت در تعقیب و اداء دین این دعا را بعد از نماز صبح میخواندند توکلت علی
الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا
اللهم انی اعوذ بک من البؤس والفقر ومن غلبة الدین والسقم واسألک ان تعیننی علی اداء حقک الیک
والی الناس و در مداومت نمودن باین دعا با توجه و حضور دل تاثیر تام است در اجابت مطلب
مذکور مثل آنست که در روایت حضرت وارد شده است و ایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب
الاعمال و کتاب خصال از کاشف علوم الاوائل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر روایت نموده حدیثی که
حاصل مضمون آن اینست که شخصی از اشراف سعادت خدمت رسول خدا مشرف شد و عرض کرد که من
بسن پیری رسیده ام و قوت من ضعیف شده است و از بجا آوردن اعمال خود باز مانده ام
… جهاد … که خداوند عالم جل شانه مرا بسبب آن
نفع بخشد جناب رسول خدا فرمودند بعد از آنکه از نماز صبح فارغ شوی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم
و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم … اذکار …
… رسول الله … اللهم
اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک …
… شیخ طوسی قدس الله … که …
از نماز صبح فارغ شوید این دعا … اللهم اصلح لی دینی الذی

جعلته لی عصمة سه مرتبه اللهم اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی این را سه مرتبه اللهم اصلح لی آخرتی التی جعلت
فیها مرجعی سه مرتبه اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من نقمتک سه مرتبه اللهم انی اعوذ بک
منک لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد بلکه این فقره اخر را مکرر بگوید
حاصل معنی این اینست که صاحب شوکت و غنا را غنی و توانگری او از تو بی نیاز نمیگرداند بلکه
مستغنی از تو نیست اگر چه سلطان جهان باشد مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح در تعقیب نماز صبح این دعا
را ذکر فرموده اللهم صل علی محمد واهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط
مستقیم بعد از آن سه مرتبه بگو لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه
مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا ورب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر سبحان الله کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو
اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما
ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه
وعز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر علی کل نعمة انعم بها علی وعلی احد من خلقه ممن کان او یکون الی یوم
القیمة در بیان بعضی ادعیه و اذکار مختصه تعقیب نماز ظهر است شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب
مصباح از جمله تعقیبات مختصه نماز ظهر این دعا را ذکر فرموده یا سامع کل صوت یا جامع کل فوت یا باری
النفوس بعد الموت یا باعث یا وارث یا سید السادة یا اله الالهة یا جبار الجبابرة یا مالک الدنیا والآخرة
یا رب الارباب یا ملک الملوک یا بطاش یا ذا البطش الشدید یا فعالا لما یرید یا محصی عدد الانفاس ونقل
الاقدام یا من السر عنده علانیة یا مبدئ یا معید اسألک بحقک علی خیرتک من خلقک وبحقهم الذی اوجبت
لهم علی نفسک ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تمن علی الساعة بفکاک رقبتی من النار وانجز لولیک وابن نبیک
الداعی الیک باذنک وامینک فی خلقک وعینک فی عبادک وحجتک علی خلقک علیه صلواتک
وبرکاتک وعده اللهم ایده بنصرک وانصر عبدک وقو اصحابه وصبرهم وافتح لهم من لدنک سلطانا
نصیرا وعجل فرجه وامکنه من اعدائک واعداء رسولک یا ارحم الراحمین و مرحوم کفعمی نیز از جمله تعقیبات
مختصه نماز ظهر این دعا را ذکر نموده اللهم یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک
الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا واسع المغفرة یا مفرج کل
کربة یا مقیل العثرات یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربّاه یا سیداه یا غایة رغبتاه

اسئلك بك وبمحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر
وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والقائم المهدي الائمة الهادية عليهم السلام ان تصلي
على محمد وآل محمد واسئلك ان لا تشوه خلقي بالنار ان تفعل بي ما انت اهله بدانکه این دعائیست
جلیل القدر عظیم المنزله ودعاهاء هر کتاب نوشته چه صدوق از مفخر انبیاء وسید رسل وعطاء اوصیاء وهادی
سبل صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که این دعای جلیل را حضرت جبرئیل بآنحضرت نازل شد در حالتیکه آنحضرت
مرود از ایشان ظاهر بود نازل شد خندان وگفت السلام علیک یا محمد صلی الله علیه وآله حضرت در
مقام جواب بر آمد ودعلیک السلام یا جبرئیل پس عرض کرد خداوند عالم جل جلاله هدیه بر شما
فرستاده فرمود کدام است آن هدیه حضرت جبرئیل عرض کرد آن هدیه کلماتی است از کنوز عرش
که برانها مطلع نیست بجهة اکرام واحترام شما خداوند عالم شما را باینها امتیاز فرموده کدام است آن کلمات
ای جبرئیل عرض کرد آن کلمات این است یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یواخذ بالجریرة ولم یهتک
الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی ومنتهی
کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا ویا مولانا ویا غایة رغبتنا
اسئلک بالله ان لا تشوه خلقی بالنار بجناب شافع عصاة در عرصات صلی الله علیه وآله فرمود
چه فضیلت وثواب هست از این کلمات عرض کرد جبرئیل ثوابهای این کلمات هرگاه جمع شوند
ملائکه هفت آسمان وملائکه هفت طبقه زمین بخواهند ثواب این کلمات را وصف نمایند تا روز قیامت
نمیتوانند وصف نمود ثواب یک حرف آنرا پس هرگاه بگوید بنده یا من اظهر الجمیل وستر القبیح
خداوند عالم جل شانه عیوب او را مستور نماید ورحمت میکند برو در دنیا ومیپوشاند
او را در آخرت هزار پرده که بسا عیوب او پرده باشد بجهة او [illegible] در دنیا
وآخرت وهرگاه بگوید یا من لم یواخذ بالجریرة ولم یهتک الستر خداوند عالم جل شانه حساب نخواهد
فرمود او را در روز قیامت در معایب مخفیه ومستوره او را [illegible] نخواهد فرمود در روزی که معایب
خلایق بروز میکند وهرگاه بگوید یا عظیم العفو پروردگار عالم عز شانه گناهان او را می آمرزد اگر
چه مثل کف دریا بوده باشد وهرگاه بگوید یا حسن التجاوز [illegible]
خداوند عالم جل جلاله تجاوز میکند از گناهان او که مثل دزدی وشرب خمر [illegible] از معاصی
کبیره بوده باشد وهرگاه بگوید یا واسع المغفرة خداوند عالم عز شانه هفتاد در رحمت از
رحمت برو باز خواهد نمود پس رحمت الهی [illegible] خواهد بود تا از دنیا بیرون رود ودر

٢٦٨ ودر وقتیکه گفت یا باسط الیدین بالرحمة خداوند عالم جل شانه بگشاید دستهای رحمت را بر او لطف خواهد
فرمود ودر وقتیکه گفت یا صاحب کل نجوی ومنتهی کل شکوی خلایق جهان از این عطا [illegible]
باد ثواب هر مصیبت زده وثواب هر صحیح وثواب هر مریض وثواب هر کور وثواب هر مسکین وفقیر
وهر غریب وثواب هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت ودر وقتیکه گفت یا کریم الصفح کرامت خداوند عالم
عز شانه نسبت باو خواهد فرمود مثل کرامت انبیاء ودر وقتیکه گفت یا عظیم المن عطا خواهد
فرمود خداوند عالم باو جمیع حوائج او را [illegible] بمطالبه خلایق وهرگاه که گفت یا مبتدئا
بالنعم قبل استحقاقها خداوند عالم باو عطا خواهد فرمود ثواب بعدد هر کسی که شکر نعمت خداوند
عالم کرده وهر وقت که گفت یا ربنا یا سیدنا خداوند عالم میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید
که من آمرزیدم گناهان او را وعطا کردم باو ثواب بعدد هر کسی که خلق کرده ام در بهشت ودوزخ
وبعدد هر کسی که خلق کرده ام در هفت آسمان ودر هفت طبقه زمین وبعدد آفتاب وماه وستارها
وقطرهای باران وکوهها وسنگ ریزها وعدد [illegible] وهر وقت که گفت یا مولانا
خداوند عالم قلب او را مملو از ایمان خواهد نمود وهرگاه که گفت یا غایة رغبتاه خداوند عالم جل شانه
عطا خواهد نمود در روز قیامت مثل آنچه که بمطالبه خلایق عطا فرماید وهرگاه گفت اسئلک
بالله ان لا تشوه خلقی بالنار خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من عرض است دعا کرده که او را از
آتش جهنم آزاد کنم ای ملائکه من شاهد باشید که من او را وپدر ومادر او وبرادران او واهل واولاد
وهمسایگان او را آزاد کردم از آتش جهنم وشفاعت هزار نفر از جمله اشخاصی که مستوجب جهنم
باشند باو دادم پس بعد از آن حضرت جبرئیل عرض کرد یا رسول الله عرض کرد که این کلمات را در دعا
[illegible] مومنین ومتقین تعلیم نفرمائید بآنکه من [illegible] این دعای جلیل القدر در همه وقت از
اوقات که توجه دعا باشد مطلب است خصوص در تعقیب نماز شب ودر حدیث مذکور ذکر
آنکه از تعقیب نماز ظهر است [illegible] نیست لکن شیخ کفعمی در جنة الواقیة وبلد الامین ودر جمع
شیخ طوسی ره این دعا را از جمله تعقیبات مختصه نماز ظهر ذکر فرموده الفاظ آن دعا اینست
نماز ظهر یا بیشتر مناسب است اگر چه مرحوم شیخ طوسی قدس الله روحه این دعا را از جمله تعقیب
دو رکعت آخر از هشت رکعت نافله عصر ذکر فرموده بدانکه آخر این دعا که در حدیث مذکور مانوس است
غیر آنست که اشاره کردیم بآن یا من هو یا ربنا یا سیدنا ویا مولانا ویا غایة رغبتنا اسئلک بالله ان
لا تشوه خلقی بالنار زیاد [illegible] مذکور شد در این حدیث نیست لکن در مصباح شیخ طوسی

در جنة الواقیة مذکور است هر کس زیاده نموده زیادتی میشود که است جزاه الله خیر جزاء المحسنین و هم چنین در
نظرات جلیل انان چه مذکور شد بازا اختلافی هست لکن مذکور در حدیث گویا انست با اسم اعظم
تسبیح پیمان با اسامی کل نحو ذکر نموده و این احسن از صاحب مصباح است تا انکه نظم کلام با اعاده
مناسب این است که عنان قلم را بدو شرح ظاهر معنی فقرات دعا معطوف داده شود تا اطلاع بر شرح
موجب زیادتی رغبت بندگان بخواندن ان شود پس میگویم معنی یا من اظهر الجمیل وستر القبیح
این است ای کسی که عمل حسن و جمیل را اظهار میفرماید و عمل قبیح را میپوشد یعنی با این چنین اعمال
دارد اما لازم است که از کاشف اسرار بود فایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام ما نمود شده حاصل
این است که هیچ موجودی نیست مگر انکه از با اعضا و اشکال و شبیهی در عرش موجود است تا انکه
بنده مشغول باعمال حسنه مثل دعا میشود ان شبیه بر عملی او مشتاق و در عرش ظاهر میشود و تا انکه
ملائکه مشاهده ان بنمایند پس ملائکه دعا و طلب مغفرت از برای او میکنند و هرگاه بنده مشغول
معصیت شود اگر چه ان شبیه از مثال او نیز استفاده میشود لکن خلاق عالم جل شانه ستر میپوشد تا از
نظر ملائکه پنهان باشد که حافظ ملائکه ملتفت شوند که اطلاع بر ان عمل معصیت نشوند پس معنی انست که ای کسی که اموریکه
با اظهار جمیل و عمل خوب چنانچه امر فرموده بسبب نیت یعنی کسی که از شخص اعمال حسنه مشاهده کرد
مستحق رواج این است ان را اظهار نماید خلافی انکه هرگاه عمل قبیح از کسی دیده پنهان کند اظهار
ان نمی است اعمال حسنه که از عباد صادر میشود تا انکه در دنیا عامل ان میکنند با عتبار ان قلوب
دیگران مایل با او میشود و ان اعمال حسنه موجب اینست میشود که چون عامل در نظر عباد ذایع میشود
بخلاف اعمال قبیحه که چنین نیست پس حکم با انکه خدا وند عالم جل شانه اعمال حسنه را اظهار نموده
با عتبار اظهار اثار ان است خلاف اعمال قبیحه که چنین نیست عفو نماید معنی او مناسب با دو معنی دیگر
نیست شاید وجه عدم تنبیه بر ان معنی دو معنی بوده باشد خلاف معنی او که از معانی توضیحیه است
اطلاع بر ان ممکن نیست مگر با اعلام حجج الهیه صلوات الله علیهم لهذا متنبه باشید رحمه الله با من لم یواخذ
بالجریره مراد از جریره در این مقام معصیت است یعنی ای انکسی که مواخذه نمیکند بر معاصی فاعل
حالانکه اگر تعجیل در عقوبت و مواخذه در دنیا نظر با انکه دنیا دار عمل است نه دار مکافات
و جزا بنا بر این مناسب مقام با عقوبت در اخرت و هو حقیقت الستر یعنی ای انکسی که با علم و اطلاع بر معاصی
صادره از هر جزء چون عقوبت با نقام و انفضاح داعی در صدد افتضاح او بر نمی اید بر فع پرده
پرده معاصی که ستار اوست یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یعنی ای انکسی که عفو او بزرگ است یعنی عفو او

عظیم عفو مینماید و ای انکسی که تجاوز از معاصی میفرماید عفو حسن و بطریق مستحسن گاه است که میگذرد
از خطای عبد خود لکن با اذیت او بسیار و تغییر و توبیخ بیشمار مقصود این است که گذشتن خلاق عالم جل
شانه از تقصیر و معاصی عباد چنین نیست یا واسع المغفرة ای انکسی که وسعت در مغفرت او هست
که شامل جمیع ذنوب و شرور بندگان معاصی کبیره و صغیره همه هست و یا باسط الیدین بالرحمة ای کسی که رحمت او
احاطه کرده است هر چیز را با صاحب کل نجوی در مصباح و جنة الواقیة و بلد الامین چنین مذکور
است یا صاحب کل حاجة و در حدیث مذکور یا صاحب کل نجوی و در مفتاح الفلاح یا سامع
کل نجوی و این انسب است یعنی ای کسی که عالم است بهمه رازها و منتهی کل شکوی و ای کسی که منتهی الیه
هر شکایتی یعنی شکایت از هر المی و ظالمی و جابری بتوست یا کریم الصفح ای کسیکه بلطف و کرم خود
میگذرد از هر تقصیری و یا عظیم المن ای انکسی که منت او بر کافه موجودات عظیم و بزرگ است
یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها ای انکسی که ابتدا کننده است در نعمت بخلایق قبل از انکه عملی
از ایشان صادر شود که بسبب ان عمل مستحق ان نعمت شوند یا سیدنا اشاره به لا تشق خلقی بالنار
یعنی سؤال میکنم از تو که بسبب سوزاندن بالتش جهنم پس اگر به المنظر نظر ما بی مراد اینست که
معذب باتش جهنم نفرمای مبحث ترجمه در بیان نبذه از تعقیب مختص بنماز عصر است بدانکه از تعقیبات
مختصه بنماز عصر هفتاد مرتبه استغفار است احادیث در فضیلت ان بسیار است
در بعضی احادیث چنین وارد است که هفتاد مرتبه استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که هفتاد
گناه او از او عفو میشود و در جامع الاخبار حدیثی روایت حاصل مضمون ان این است که هفتاد
مرتبه استغفار بعد از نماز عصر باعث این میشود که خداوند عالم جل شانه هفتاد ساله گناه او
را عفو فرماید و شیخ صدوق در مجالس حدیثی روایت نموده از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده هر کس
هفتاد مرتبه استغفار کند بعد از نماز عصر غفار الذنوب جل شانه هفتصد معصیت او را از او عفو فرماید
مجملا اخبار در مجازات هفتاد مرتبه استغفار بسیار است پس غفلت از این بالکلیه سهو و بدبختی
است و از کاشف اسرار بعد فاتق جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
هر کس بگوید بعد از نماز عصر هر روز یک مرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم
ذو الجلال و الاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستکین مستجیر لا یملک
لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا امر میفرماید خداوند عالم جل شانه در ملک یا کرم
محفوظ او بنویسید با انکه پاره کنند نامه عمل او را یعنی نامه عمل او را که مشتمل بر معاصی است و از جمله تعقیبات

مخفی نماز عصر خواندن سوره مبارکه انا انزلناه ده مرتبه از کتاب فلاح السائل از جناب امام محمد تقی ع
روایت شده صحیح که حاصل معنی آن این است که هر که بعد از نماز عصر سوره انا انزلناه ده مرتبه
بخواند در روزی که عرض اعمال عباد میشود مثل اعمال او را بعوض عرض میرسانند یعنی آنکه گویا عمل
کل خلایق بجهت او بعمل آمده است و از جمله ادعیه تعقیب نماز عصر دعائی است که ابن طاوس از جناب کاشف
علوم جناب امیر المؤمنین نقل نموده که آنحضرت تعقیب نماز عصر این دعا میخواندند سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبحان الله بالغدو والآصال
سبحان الله بالعشی والابکار سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا
وحین تظهرون سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سبحان ذی
ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والجبروت سبحان الحی الذی لا یموت سبحان القائم الدائم
سبحان الحی القیوم سبحان العلی الاعلی سبحانه وتعالی سبوح قدوس ربنا رب الملائکة والروح اللهم
ان ذنوبی امست مستجیرة بعفوک وخوفی امسی مستجیرا بامانک وفقری امسی مستجیرا بغناک وذلی امسی
مستجیرا بعزک اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر لی وارحمنی انک حمید مجید اللهم تم نورک فهدیت فلک الحمد
وعظم حلمک فعفوت فلک الحمد وجهک ربنا اکرم الوجوه وجاهک اعظم الجاه وعطیتک افضل العطایا
تطاع ربنا فتشکر وتعصی فتغفر وتجیب المضطر وتکشف الضر وتنجی من الکرب وتغنی الفقیر وتشفی السقیم
لا یکافی احد آلاءک یا ارحم الراحمین **بیست و یکم** در بیان بعضی از تعقیبات وارده بعد از نماز مغرب بعضی
از آنها در ضمن تعقیبات نماز صبح مذکور شد ثقة الاسلام روایت نموده از جناب امام جعفر صادق ع
که هر کس بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ شد سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء
غیره عطا کرده خواهد شد خیر بسیار و ایضا روایت نموده است از آن حضرت منقول است که فرموده
بعد از آنکه از نماز مغرب فارغ شد پیش از آنکه پاهای خود را بگرداند و با کسی سخن گوید بگوید بسم الله الذی
لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنی الهم والحزن و ایضا در حدیث معتبر
روایت نموده که شخصی که غالب اوقات مبتلا بود بناخوشی چشم و این مطلب را بعرض جناب کاشف
الاسرار والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع رسانید آنحضرت فرمودند میخواهی بتو تعلیم کنم
دعائی که ناخوشی تو برطرف شود در دنیا و آخرت و کفایت کند ترا در ناخوشی چشم عرض کردم بلی فرمودند
بگو در عقب نماز صبح و مغرب اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد علیک صل علی محمد وآل محمد واجعل النور
فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر

لک

لک ابدا ما ابقیتنی نظر باینکه شعبان ماه رسول خدا ص و کتاب مصباح شیخ است ترک ملازمت باین
حقیر است و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که
فرموده که هر کس بگوید در شعبان بعد از نماز صبح و بعد از نماز مغرب قبل از آنکه با احدی سخن گوید از حالات تشهد
قبل از آنکه با احدی تکلم کند ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
اللهم صل علی محمد وذریته قضا خواهد فرمود حق سبحانه صد حاجت او را اجابت خواهد فرمود هفتاد
از آنها در دنیا و سی از آنها در آخرت ثقة الاسلام روایت نموده از جناب حضرت صادق ع که از جناب
از جناب رسول خدا ص که آنحضرت فرموده بعد از نماز صبح مثل آنکه نماز عصر را بجا آورده اند
از آنحالی که در حالت تشهد باشد بگوید ده مرتبه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الحمد
وله الملک یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و در حقیقت تعقیب نماز مغرب
چنین کند عمل آن شخص در روز عرض اعمال بدرگاه عزت افضل از عمل همه کس خواهد بود مگر کسی که
مثل این عمل را بعمل آورده باشد و ایضا مستحب است که بگوید بعد از نماز مغرب و بعد از نماز صبح
سبحانک لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت **بیستم**
در تعقیبات مختصه بنماز عشا است و غیر دعاهای مطلقه بسیار است از جمله دعائی است که سید جلیل
القدر ابن طاوس روایت نموده از صحف ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین که از سید اجل
این دعا را بعد از نماز عشا میخواندند اللهم صل علی محمد وآل محمد ما جری بجبلک التی لا تعلم
واکفنی برکنک الذی لا یرام واعف لی بعضدک یا ذا الجلال والاکرام اللهم انی اعوذ بک من طوارق
اللیل والنهار من شر کل جابر وحسد کل حاسد وبغی کل باغ اللهم احفظنی فی نفسی واهلی ومالی یا ارحم
ما خوفتنی من عقابک اللهم تولنی بما تولیت به عبادک ولا تکلنی الی نفسی فاحضرنی بما لا تنقص الذنوب
ولا تنقصه المغفرة اغفر ما لا یغفر واعطنی ما لا ینقصک انک انت الوهاب اللهم انی اسئلک
فرجا قریبا وصبرا جمیلا ورزقا واسعا والعفو والعافیة فی الدنیا والآخرة اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر
ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات الاحیاء منهم والاموات اللهم اجعلنی ممن یکثر ذکرک ویتابع شکرک
ویلزم عبادتک ویودی امانتک اللهم طهر لسانی من الکذب وقلبی من النفاق وعملی من الریاء وبصری من
الخیانة انک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
السبع وما اقلت ورب الریاح وما ذرت ورب کل شیء واله کل شیء واخر کل شیء ورب جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل واله ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تولانی برحمتک ولا تسلطنی

سعادتک ونعوذ من عقوبتک ولا تسلط علی احداً من خلقک اللهم الیک فقری وعلی حسن الخلق
ومن شیاطین الجن والانس فسلمنی وفی اناء اللیل واطراف النهار فاحرسنی وفی اهلی ومالی وولدی واخوانی
وجمیع ما انعمت به علیّ فاحفظنی واعف عنی وعن والدیّ ولجمیع المؤمنین والمؤمنات یا رب العالمین
انک علی کل شیء قدیر ونعم المولی ونعم النصیر برحمتک یا ارحم الراحمین الحمد لله رب العالمین وصلوات الله علی سیدنا
محمد النبی وآله الطاهرین بدانکه در کتاب مجالس و امالی جناب سعادت صفت شیخ الطائفه حدیثی مرویست
که حاصل مضمونش این است که شخصی از اصحاب سعادت جناب کاشف الحقایق حضرت امام جعفر
صادق عرض کرد که ای مولای من شکایت میکنم بحضرت شما از امری که احاطه بمن کرده است
و هم چنین شکایت میکنم از ظلم و جور سلطان که شخصی کرده و مسکن نداشته ام والتماس از اینکه
دعائی بمن تعلیم فرموده باشی که به برکت آن دعا و عمل او ظالم جل شانه دفع شر او از من نماید و دفع شر
و ظلم ظالم از من کند پس حضرت فرموده بودند بعد از آنکه شب داخل شد و ظلمت شب مستولی شد
بعد از وقت دو رکعت نماز بکن در رکعت اول سوره مبارکه حمد و آیة الکرسی بخوان و در رکعت
ثانیه سوره حمد و آیه لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره بخوان بعد از سلام قرآن را بر سر بگذار و یکبار
بگو اللهم بحق هذا القرآن و بحق من ارسلته به و بحق کل مؤمن مدحته فیه و بحقک علیهم فلا احد
اعرف بحقک منک پس ده مرتبه بگوید یا الله و بعد از آن ده مرتبه بگوید یا محمد و ده مرتبه یا فاطمه
و ده مرتبه یا حسن و ده مرتبه یا حسین و ده مرتبه یا علی بن الحسین و ده مرتبه یا محمد بن علی و ده
مرتبه یا جعفر بن محمد و ده مرتبه یا موسی بن جعفر و ده مرتبه یا علی بن موسی و ده مرتبه یا محمد بن علی
و ده مرتبه یا علی بن محمد و ده مرتبه یا حسن بن علی و ده مرتبه یا حجة بن الحسن یا حجة بن الحسن
بعد از آن حاجت خود را بطلبد مؤلف گوید ذکر این عمل در این مقام اگرچه بظاهر مناسب مقام نبود
نظر بآنکه کلام در تعقیبات نماز است و این عمل از جمله تعقیبات نیست لکن نظر بآنکه عمل است در شب وارد
شده و نیز بنابر آنکه کیفیت ترتیب ... ثانیه در آن ظاهر بود بجهة رعایت احوال ارباب حاجات از
برادران ایمانی بهمین مناسبت اکتفا نموده ذکر در این مقام کرده اگر این عمل را شود وقت ... استجابت
دعا واقع شود زود باسباب اجابت خواهد شد ... شرایط اجابت ... مرکاه
با خضوع و خشوع و توجه در آن الا واقع شود ... صورت قطع ...
نموده مکرر ... حاجت چنین بوده باشد که صلاح ... اجابت آن نبوده باشد ... و الحمد لله علی نعمائه
و عباده **خاتمه** در بیان آنکه ... اختلاف است ما بین رجال و زنان ... بلند باشد یا ...

متعلقه

۲۷۱

متعلقه بنماز همه بر زنان بوده باشد یا تعلق بغیر آن نیز پس در اینجا چند مقام است **خاتمه** در بیان آنکه
زنان غالباً قصد دارند در آن با مردان و این چند چیز است اوّل آن است که مستحب است زنان را که در حال قیام
جمع نمایند میان دو قدم یعنی فاصله میان دو قدم قرار ندهند چنانچه مستحب است در حق رجال انفراج ما بین
قدمین است تا بیک شبر که یک وجب بوده باشد دوم آن است که زن در حال قیام دو دست خود را
بر پستان خود بگذارد و علامه فرمود که مستحب در حق او این است که دستها را بر ران بگذارد مقابل دو زانو
چنانچه در بحث قیام مذکور شده مستحب در حق زن این است که دو دست را بر پستان خود بگذارد
ثانیاً پستان نیست بلکه مخفی نماند که وضع دو دست بر دو پستان چند نحو میشود اول آن است که باطن
کف راست را بر پستان راست بگذارد و باطن کف دست چپ را بر پستان چپ بگذارد و این
قسم متعارف است دوم آن است که باطن کف دست راست را بر پستان چپ بگذارد و باطن دست چپ
بر پستان راست سیم وضع کف دست راست به پستان چپ با وضع بعضی از ذراع دست چپ
بر آن و وضع کف دست چپ است به پستان راست با وضع بعضی از ذراع دست راست بر آن و در بر
که ثانیه ... اقسام ثلثه که بوده باشد بشود لکن مخفی نیست که متعارف قسم اول بوده باشد
و قسم ثالث ابعد ... **سیم** از جمله امور که ما بین الاختلاف ... مردان و زنان هست
این است که زن در حال رکوع دستهای خود را بر ران بگذارد بلکه بدان ... و بلکه بر ران بگذارد
یعنی در اعضا انضمام کند ... شده که دست ... اینجا ...
که مستحب در حق او این است که دستها را بر همین زانو بگذارد چنانچه مفصلاً در مباحث رکوع شد **چهارم**
است که زن در حال جلوس سجده تربع را اختیار نماید بجلوس و در حال تشهد بوده باشد ...
یا بنحوی که دو طرف ... را بر زمین قرار دهد ... دو قدم را ... ساق و ران را از زمین بلند نماید
و دو زانو را با هم بچسباند و این قسم جلوس ... چنانکه در رساله بیان شد جلوس
را هم در حق رجال جلوس ... است و کیفیت آن در مباحث سجود و تشهد مفصلاً بیان شد **پنجم**
آن است که زن در حال ... که از قیام بسجود میرود اول زانو را بر زمین برساند بعد از آن دست را بخلاف مرد
است بوده نشیند نه آنکه مخفی نشود که عضو خود را بلند کند و دستها را بر زمین رساند قبل از زانو را
خلاف مرد که مستحب در حق او این است که ... مخفی میشود بجهة اول دستها را بر زمین رساند بعد زانوها
را چنانچه مفصلاً بیان شد ششم آن است که زن در حال سجود اعضای خود را بر زمین بچسباند یعنی ذراعین
را از زمین بلند نماید بلکه ذراعین را به بازو بچسباند و هم چنین شکم ... ران بچسباند یعنی شکم را از زمین

بلند نماید خلاف مرد که مستحب مؤکد در حق او عکس است چنانچه در مباحث سجود مذکور شد **هفتم** آنست
که زن در وقتیکه بر میخیزد دو دست را بجانب پیشین مایل بسمت یکبار و اعتماد و تکیه بران نموده برخیزد
نه آنکه دستها را پیش بدن خود بسمت یکبار در عقب ران در حالیکه منحنی است از زمین بلند
نماید مخفی نماند مطلقاً در جمیع امور سبعه مذکوره در حق نسا بعنوان شرعیه رجحان است یعنی مستحب
این است که رعایت امور مذکوره نموده باشد چنین نیست که اخلال بآنها موجب فساد نماز یا موجب
اثم بوده باشد بنابراین هرگاه زن در حال قیام دستها را بر پستان نگذارد بلکه مثل مرد بر ران بگذارد
موجب بطلان نماز یا اثم نخواهد بود و هم چنین است هرگاه پاها را از هم جدا و منفصل نماید و هم چنین
هرگاه در حالت رکوع منحنی شود بقدر انحناء مرد و دستها را بالای زانو بگذارد در حال رکوع یا آنکه
در حالت جلوس تربع نماید بلکه در حالت تشهد و غیره مثل مرد بنشیند یا در حالیکه بسجود میرود اول دو
دست را بر زمین رساند بعد دو زانو را یا آنکه در حال سجود تجافی عمل اوید بنی نکم و دو ذراعین را از
زمین بلند نماید یا آنکه در حالت قیام دستها را پیش روی گذارد و اعتماد بآنها نماید بجهة اخلال
بکل امور مذکوره موجب بطلان نماز یا معصیت نیست بلکه از آداب و مستحبات نماز است علی
الظاهر دون بسط عموم است **مقام دویم** در بیان اختلاف میانه مرد و زن است در اقوال
متعلقه بالصلوة که مثل از شروع در نماز است بیان این مطلب مقتضی این است که گفته شود دعائیکه
مشتمل بر صیغه مذکر بوده باشد زن هرگاه خواهد آن دعا را خوانده باشد میباید صیغه مذکر
را تبدیل بمؤنث نماید مثل آنکه در مبحث قیام مذکور شد که مستحب است در وقتیکه انسان بجهة
نماز این دعا را بخواند اللهم انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والآخرة زن هرگاه
خواهد بخواند این دعا را در حین خواندن تبدیل نماید وجیها را بوجیهة و هم چنین دعائیکه هم از
ادعیه ثلاثه در تکبیرات افتتاحیه که در مبحث تکبیرة الاحرام بیان شد نظر بآنکه دعای مذکور مشتمل است
بلفظ عبدک وابن عبدک بنابراین هرگاه زن این دعا را بخواند تبدیل نماید عبدک را بامتک چنین گوید
امتک وابنة عبدیک ذلیلة بین یدیک لکن این بنابر آنچه است که شیخ طوسی در تهذیب ذکر نموده
واما بنابر آنچه ثقة الاسلام در کافی ذکر نموده حاجت بتبدیل نیست دعا بنحو مذکور در هر دو کتاب
جلیل در مبحث تکبیرة الاحرام مذکور است واما دعاء ثالث که دعای توجه بوده باشد پس نظر باشتمال
او بلفظ وانا من المسلمین ابا تبدیل این بمسلمات نماید و هم چنین وما انا من المشرکین پس گوید وما انا من
المشرکات وانا من المسلمات باخبر ظاهر این است در این مقام مخیر ان بتبدیل بوده باشد نظر بقاعده تغلیب

مرحوم شیخ شهید ثانی در کتاب مقاصد العلیه تصریح بآن نموده قال اذا صلت المرأة واتت بلفظ التوجه
فلها ان تقول وما انا من المشرکین وما انا من المسلمین او ثانی بجمیع المؤنث احتمالان والاوجه جواز کل منهما اذ لا
اشکال فی دخولهن تغلیبا فیه انتهی کلامه رفع مقامه **مقام سیم** در بیان تفرقه مابین رجال و نسا
است در افعال ثانیه در اثنای نماز بدانکه اختلاف در این باب میان مرد و زن در افعال واجبه ثابته
در اثنای نماز نیست و هم چنین در اکثر افعال مستحبه ولکن در بعض افعال مستحبه اختلاف هست مثل
آنکه وارد شده که مثل از شروع بذکر رکوع مستحب است از جمله غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر
زن چنین گوید غیر مستنکفة ولا مستکبرة ولا مستحسرة و هم چنین در دعاء مابین سجدتین زن بگوید
انی لما انزلت الی من خیر فقیرة **مقام چهارم** در بیان تفرقه مابین رجال و نسا است در ادعیه وارده
در هنگام تعقیب است بدانکه شکی نیست در آنکه تعقیب چنانچه مستحب است در حق مردان مستحب
است در حق زنان نیز هست لکن آنکه هست در خصوص بعض ادعیه و الفاظ است مثل
از جمله تعقیبات وارده در عقب هر نماز این دعا است اللهم اعتقنی من النار وادخلنی الجنة وزوجنی من
الحور العین شبهه نیست در رجحان خواندن در فقره اول و دوم در حق زنان باشد بیان ... هست
در فقره ثالثه است نظر بآنکه طلب تزویج حور عین مختص برجال است حور عین عبارت از زنان
است که خداوند عالم در بهشت خلق نموده است بجهة مؤمنان چنانچه از حدیثی که مشتمل است بر
دعا ظاهر میشود ... بعد از آنکه ... از نماز فارغ شد این دعا را خواند حور عین ... که
کبریا ... حضرت عزت جل شانه عرض میکنند ای پروردگار ... کرد ما را از تو طلب ... تزویج
کن و در حدیث صحیح مرویست در تفسیر ... مذکور است ان المؤمن یزوج ثمانمائة عذراء واربعة آلاف
ثیبة وزوجتین من الحور العین ... عالم ... تزویج ... در آخرت هشت صد
دختران باکره و چهار هزار زنان ثیب و دو زوجه از حور العین ... چنین ...
جناب امام جعفر صادق ... شنید تعجب کرد ... در مقام ... هشت صد دختر ...
یک ... دختر ... مؤمن ... باکره ...
که حور عین از ... خلق شده ...
است که ... مشهور ...
شد که طلب کردن ... تزویج کردن حور العین ...
دیگر ... نماید مثل آنکه ... از این کلام که خلاق عالم حور عین را ...

باشد یا بخیزید سید بکر لکن کلام در استعمال این لفظات شد در این معنی و اما ادعیه که مشتمل بر صیغه مذکوره بوده
باشد پس ظاهر این است که خواندن آن در حق زنان بی عیب باشد لکن با تبدیل صیغه مذکر بمونث
مثل دعائیکه بعد از قرائت سوره مبارکه توحید وارد شده است و آن دعا مشتمل بر این است اللهم اجعلنا
من الاتقیا انا ونحن ... ساکتا پس تبدیل نماید اجعلنا را باجعلنی و سالما را با سالمة و هم چنین است
حال در امثال این والحمد لله رب العالمین وصلوته علی اکمل البریة اجمعین محمد المنتخب من خیر الخلق
نبیم الله و آله الطیبین الاکرمین الطاهرین **فصل** در بیان احکام شک و سهویات و در این دو مقام
است **اول** در احکام شک است بدانکه شک عبارت از تردد ذهن میان دو احتمال متقابل
بیکدیگر بحالی که از برای احد طرفین بر دیگری نبوده باشد پس هرگاه بعد از رجوع بوجدان احد
طرفین راجح بوده باشد بر طرف دیگر خواه ابتداء یا بعد از تامل در قرائن طرف راجح ظن است و طرف
مرجوح وهم مثلا هرگاه بعد از انکه مقدار یک ساعت از شب منقضی شده کسی بخواطرش برسد که ببیند نصف شب
منقضی شده است یا نه گاه هست احتمال انقضاء نصف شب نزد او عین محال است ان را قطع و علم
میگویند این در وقتی است که قلیلی از شب گذشته باشد و گاه هست احتمال انقضاء نصف شب
نزد او محال است لکن این احتمال بعد از رجوع بوجدان ضعیف است و احتمال راجح این است که منقضی
نشده باشد این احتمال راجح را ظن و طرف مرجوح را وهم میگویند این در صورتی است که قدری معتدبه از
شب گذشته باشد و گاه هست که تامل نماید احتمال انقضاء نصف شب و عدم ان نزد او مساوی است
پس ذهن مردد میشود مابین انقضاء نصف شب و عدم ان این تردد ذهن میان دو احتمال متقابل را
شک میگویند بدانکه این مطلب منحصر شده است بر دو ایجاد و مطلب است **مطلب اول** در احکام
شک است بدانکه شک یا در شرط صلوة است یا در اجزاء صلوة است یا در نفس صلوة پس تنقیح
مقام متعلق بانها کلام است در سه بحث **بحث اول** در حکم شک در شرط نماز است مثل شک در
وضو مثلا میگوئیم این شک یا قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز که قبل از
شروع در نماز است لازم است اینان بمشکوک فیه نماید اینان نماز با علم انجاز نیست و اگر بعد از فراغ
از نماز است مثلا انکه بعد از انکه از نماز فارغ شد با تخلل فصل یا با عدم فاصله شک میکند که قبل
از شروع نماز وضو اینان گرفته نموده پس نماز صحیح خواهد بود یا نه پس نماز باطل خواهد بود و هم چنین
هرگاه شک در بعضی اجزای وضو یا در بعضی شرائط ان نموده باشد پس در این صورت اعتنا باین شک نیست
پس نماز صحیح خواهد بود بلکه این مطرد است در جمیع عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و غیرها پس هر شک

۲۷۷ که بعد از فراغ از انها اعمال بوده باشد آن شک معتنی به نیست لکن لست بحالیکه این شک بعد از فراغ از آن
حادث شده و اما انست نماز که بعد از آن محو نماید پس اینان بشرط مشکوک فیه در این صورت لازم است
و اما هرگاه شک در اثنای نماز بوده باشد مثل انکه بعد از اینان سه رکعت نماز ظهر شک میکند
که قبل از شروع نماز اینان وضو نموده بود یا نه انچه ظاهر است که قطع نماز لازم بلکه جایز نبوده باشد
پس اتمام نماز محو نماید احتیاط مقتضی اعاده آن نماز است بعد از اینان بطهارت **بحث دوم** در بیان
شک در نفس صلوة است باین معنی که شک دارد که نماز ظهر اورده است یا نه یا انکه در وقت
نماز بوده باشد مثل انکه مثلا نزدیک غروب شک میکند که اینان نماز ظهر و عصر کرده است یا نه در این
صورت لازم است که اینان بهر دو نماز نموده باشد و هم چنین هرگاه قطع دارد باینکه نماز ظهر را بجا اورده
است لکن شک دارد که اینان نماز عصر نموده است یا نه در این صورت لازم است که اینان نماز عصر
نموده باشد اما هرگاه عکس این فرض شود باین معنی که قاطع است باینکه اینان نماز عصر نموده است
لکن شک دارد که اینان نماز ظهر نموده است یا نه در این صورت ایا لازم است که اینان بجا اورد نماز
ظهر را یا اما ظهر نیست شک در اینان آن با بقای وقت ... عصر بجهت لزوم تاخیر آن از ظهر یا جایز است
اکتفا نظر ... اینان بجمیع ... لازم نیست اما عصر بجهت قطع باینان ان و اما ظهر بجهت انکه ظاهر
حال مسلم که عالم بوده باشد بلزوم تاخیر عصر از ظهر آن است که مشغول نماز عصر نشود مگر بعد از
برائت ذمه از صلوة ظهر ظاهر احتمال ثانی است اما اینان صلوة ظهر بجهت انچه که مذکور شد اما
عدم لزوم اعاده صلوة عصر بجهت انکه امتثال مقتضی اجزاء است و قدر یکه مسلم است ان است که
با علم ببقای تکلیف ظهر اشتغال بعصر جایز نیست و این در صورت محقق نیست لکن احتیاط مقتضی
اعاده صلوة است بعد از اینان صلوة ظهر و ممکن است که گفته شود این فرض از محل کلام خارج است
باینکه ظاهر مکلف این است که مشغول بنماز عصر نشود مگر بعد از اعتقاد برائت ذمه او از نماز ظهر
بنابر این بعد از التفات ... نماز ظهر از ... مشخص ... عنوان شک خارج و مندرج
در عنوان ظن میشود که بعد باعانت الله جل شانه بیان خواهد شد و انچه مذکور شد در صورتی بود
که شک میکند صلوة با بقای وقت ان صلوة بوده باشد اما هرگاه این شک بعد از انقضاء وقت
نماز بوده باشد مثل انکه در روز شک میکند که نماز مغرب و عشا کرده یا احدهما را بجا اورده است
است یا نه و هکذا ظاهر این است که در این مقام حکم بلزوم قضا ممکن نبوده باشد اگر چه اینان قضا
بی عیب است خصوصا در حق کسی که عادت ناقض بر اینان نماز در وقت در حق او نبوده باشد **بحث سیم**

در حکم شک در اجزای نماز است و گوییم این شک یا در عدد رکعات نماز است یا در اجزا پس دو مقصد
است **مقصد اول** در حکم شک در اجزاء است که غیر از عدد رکعات بوده باشد مثل شک در تکبیرة
الاحرام یا قراءة حمد و سوره شک در احدهما یا شک در آیات یا در کلمات آیات و هکذا بدانکه شک در
اجزای مذکوره یا قبل از دخول در فعل دیگر است یا بعد از آن اگر قبل از دخول در فعل دیگر است لازم
است اتیان مشکوک فیه تا یقین حاصل شود مثل قراءة حمد قبل از دخول در سوره یا شک در دخول
در سجده رکوع بلکه شک در آیات حمد قبل از دخول در آیه دیگر و هم چنین شک در کلمه قبل از دخول در
کلمه دیگر و اگر بعد از دخول در فعل دیگر است اعتنا بآن شک نیست یعنی بنا بر وقوع مشکوک فیه
میگذارد و مقتضای آن معلوم داشته نماز را باتمام میرساند پس هرگاه شک در تکبیرة الاحرام نمود بعد از
دخول در قراءة یا شک در قراءة حمد نماید بعد از دخول در سوره یا شک در سوره نماید بعد از دخول
در رکوع اعتنائی بآن شک نیست بلکه چنین است اشکال هرگاه شک در آیه از آیات فاتحة الکتاب
یا سوره نماید بعد از دخول در آیه بعد از آن بلکه در بعض حکم کلمه نیز چنین بوده باشد یعنی هرگاه
شک در کلمه نماید بعد از دخول در کلمه دیگر بآن بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد و عود بجهة اتیان
مشکوک فیه لازم نیست باکثر دلیل صحیحه مثل اخبار صحاح اجابت میکنیم این مطلق بسورت
[illegible] است کر شک در جزء مستحب نماید بعد از دخول در جزء دیگر از آن مستحب مثل شک
در بعضی از فقرات قنوت نمود بعد از دخول در فقره دیگر از آن و هم این است که شک در یکی
از واجبات نماز نمود بعد از دخول در مستحبی از مستحبات نماز مثل شک در تکبیرة الاحرام نماید
بعد از دخول در استعاذه یا بعد از آن قبل از تسمیه بعکس آن است مثل شک در استعاذه نمود
بعد از دخول در تسمیه یا بعد از فراغ از آن ظاهر این است حکم در جمیع اینها همان است که مذکور شد پس
اعتنا بشک در هیچ از اقسام مذکوره نیست بلکه بنا بر وقوع مشکوک فیه میگذارد و در جمیع اقسام
مذکوره کلامیکه در این مقام هست این است که جائیکه دخول در جزء آخر نماز که بعد از مشکوک
فیه است مانع است از عود بجهة اتیان مشکوک فیه آیا دخول در مقدمات جزئی که بعد از مشکوک فیه است
مثل دخول در جزء است پس هرگاه شک در رکوع نمود بعد از آنکه نشسته بجهة سجود یا شک در سجود
نمود بعد از آنکه حرکت نمود بجهة ایستادن قبل از آنکه منتصب شود در قیام ظاهر این است دخول
در مقدمات مانع از عود نباشد بنا بر این هرگاه میل نمود بجهة ایستادن مادامیکه راست نه ایستاده
هرگاه شک نمود که سجده بعمل آورده است یا نه عود مینماید و سجده مشکوک فیها را بعمل آورد و حدیث

حدیث

۲۷۶ حدیث صحیح دال بر این مطلب است بنا بر این هرگاه شک در تشهد نماید بعد از آنکه حرکت نمود بجهة قیام مادامیکه
راست نه ایستاده است عود نموده تشهد بجا آورد بعد از فراغ از تشهد اتمام نماز مینماید لکن ظاهر
از حدیث صحیح که وارد شده است در رکوع خلاف آن است بنا بر این طریق احتیاط مقتضی اتیان است
که هرگاه شک در رکوع نماید بعد از میل بسجود و قبل از وصول بحد سجود در این صورت عود نموده
نماز را تمام نماید بعد اعاده نماید و فرقی نیست در این مقام مابین آنکه مشکوک فیه رکن از ارکان نماز
بوده باشد یا نه پس هرگاه شک در رکوع نماید در حالتیکه ایستاده است لازم است که رکوع نماید
و اگر بعد از دخول در سجود شک نماید بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد و نماز را تمام نمود و اعاده ضرور نیست
و هم چنین است حال در تکبیرة الاحرام و غیر آن بالجمله فرقی که هست مابین رکن و غیر رکن این است که هرگاه
اتیان مشکوک فیه نمود در جائیکه لازم بود که اتیان بآن نماید بعد منکشف شد که اتیان بآن نموده بوده است
در سابق پس اگر مشکوک فیه رکن بوده باشد نماز باطل است و استیناف لازم و اگر غیر رکن بوده
باشد نماز صحیح است نه باید موجب بطلان نماز نیست و جماعتی از اعاظم علماء در رکوع تفصیل داده اند
بآنکه اگر بعد از رفع راس از رکوع متذکر شد که رکوع را بعمل آورده بوده است نماز باطل خواهد بود
و اگر در اثنای رکوع متذکر شد در همان حالت بسجود میرود یعنی رفع راس نموده بسجود میرود نماز در
این صورت صحیح خواهد بود و این قول ضعیف است بلکه نماز در هر دو صورت باطل است خواه متذکر بعد از
رکوع بعد از رفع راس از رکوع شود یا در اثنای رکوع در هر صورت زیادتی رکن محقق است بلکه
زیادتی در رکن لازم میآید یکی قیام متصل برکوع و دیگر خود رکوع متحقق است که رفع راس داخل
در تحقق ماهیت رکوع نباشد بلکه آن واجب است خارج پس بمحض دخول در رکوع زیادتی در رکن
متحقق میشود دلیلی که دلالت کند بر آنکه زیادتی در رکن در این مقام مضر نیست نداریم پس مقتضی بطلان
باقی است با عدم معارض پس عمل بمقتضای آن لازم است بدانکه فرقی در آنچه مذکور شد فرقی در نماز
واجب و سنتی نیست پس شک در اجزای نماز نافله هم مثل شک در اجزای مفروضات است باعتبار عمل
عمده بنا به بطلان آنکه هرگاه شک بعد از فراغ از عمل بوده باشد **مقصد دوم** در حکم شک در عدد
رکعات نماز است بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهر و عصر و عشا
در سفر و نماز جمعه و نماز آیات یا در نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب باعث بطلان نماز میشود پس
استیناف آن لازم است اشکالی در این نیست کلامیکه در این مقام هست این است که آیا محض شک
در عدد رکعات در آنچه مذکور شد موجب بطلان است پس استیناف نماز در این صورت لازم است

بعد از فراغ از عمل ...

اگرچه بعد از رکوع و تأمل احد طرفین نزد او مظنون شود یا خبر چنین نیست بلکه هرگاه تروی نمود احد طرفین مظنون
شد عمل بمقتضای مظنه جائز بل متعین است ظاهراً از جمله مضمون معتبره اگرچه موهم اولیات باشد
مگر که عروض شک مبطل بوده باشد لکن ظاهر تفصیل در مسئلات باشد یعنی اگر بعد از شک
و قبل از عروض یعنی تفکر و تأمل در قرائت در تفصیل اعتقاد با احد طرفین مباشر فعلی از افعال واجبه
نماز شد نماز باطل و استیناف لازم است خواه بعد از آن مظنه با احد طرفین هم رسد یا نه بلکه ظاهر
بطلان نماز است در این صورت اگرچه بعد از آن قاطع شود بحقیقت حال و اگر مباشر نشد و تأمل نمود
و بعد از تأمل ظن او متعلق با احد طرفین شد ظاهر این است نماز صحیح بوده باشد بمقتضای مظنه
خود عمل بنماید چنانچه هرگاه شک نمود و مشغول اتمام نماز گردید بعد از آن قاطع شد بحقیقت حال
ظاهر این است که صحت صلوة در این صورت محل اشکال بوده باشد بل هرگاه تأمل نمود و ظن او متعلق
با احد طرفین نشد در این صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است و مستند در تروی حدیث
صحیح است مروی در کافی از جناب موسی بن جعفر علیه السلام که آن حضرت فرمودند بصفوان اگر ندانی
چند رکعت نماز کرده و وهم تو متعلق نشود بر چیزی پس اعاده نماز بکن مراد از وهم مظنه است یعنی
باعاده نماید و کلام آن بزرگوار معلق است بشک در عدد رکعت نماز و عدم تعلق مظنه با احد طرفین
پس هرگاه شک متعلق شد و متعلق بعدد رکعت نماز نشد لکن مشخص نیست که مظنه با احد طرفین
متعلق خواهد گردید یا نه قطع نماز نماید و اعاده آن ثابت نیست و معلوم است این مشی و ممکن با تأمل
نظر با سبحانه اذا اجتماع شک و ظن ثابت بجهة احد و ... بار ... نوع هم
که حاصل شود این است هرگاه احد الاحتمالین شک کند در نماز تأمل نماید با ... اقرب بصواب است
بنای عمل خود را بر آن گذارد و بنابراین هرگاه شک در عدد رکعات نماز کند و از روی تأمل نموده اگر ظن او
متعلق با احد طرفین نشد نماز را قطع نموده استیناف آن نماید چنانچه مذکور شد و در صورتی بود که
شک در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی بوده باشد و اگر شک در نماز چهار رکعتی بوده باشد پس اگر در
دو رکعت اول بوده باشد حکم آن حکم شک در نماز دو رکعتی است که مذکور شد پس هرگاه بعد از تروی
احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای آن نماید و اگر بر صفت شک باقی ماند نماز باطل و استیناف
آن لازم است و اگر شک در غیر دو رکعت اولین است پس این منقسم میشود باقسام متکثره و در بعضی
از این اقسام نماز باطل چنانچه در جمله از آنها نماز صحیح است تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود
شک در نماز چهار رکعتی چند قسم میشود اول شک است ما بین یک و دو و حالا در رکعتی که در آن

مشغول است

۲۷۵ مشغول است رکعت اولیات یا رکعت ثانیه خواه در حالت قیام بوده باشد قبل از شروع در قرائت یا
در اثنای قرائت بوده باشد یا بعد از فراغ از قرائت قبل از هوی بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة
رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع شرعی یا حالت رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی
بوده یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن پس این ده
قسم میشود در هر ده قسم نماز باطل است **دویم** شک است ما بین رکعت اولی و ثالثه و همچنین
رکعتیکه در آن مشغول است رکعت اولیات یا ثالثه در هر یک از اقسام عشره که بوده باشد
باز در جمیع احتمالات مذکوره نماز محکوم ببطلان است **سیم** شک میان یک و چهار در هر یک
از احوال عشره که بوده باشد **چهارم** شک میان یک و دو و سه و چهار پس عدد اقسام
مذکوره میرسد بچهل نماز در جمیع اینها باطل و استیناف آن لازم است در صورتیکه بعد از تروی
احد احتمالات مظنون نشود و با تعلق مظنه با احد طرفین عمل بمقتضای مظنه لازم است چنانچه مذکور شد
پنجم شک است میان دو و سه در هر یک از احتمالات عشره که بوده باشد در حال قیام
یا در حال رکوع یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانی
یا بعد از رفع راس از سجده **ششم** شک است میان دو و چهار باز در احوال عشره مذکوره
هفتم شک است میان دو و سه و چهار در هر یک از اقسام عشره مسطوره که بوده باشد و بیست
هفت قسم از اقسام مذکوره باز نماز باطل است و این اقسام با انضمام چهل قسم مذکوره میرسد عدد تمام
بشصت و هفت نماز در جمیع اینها باطل است در سه قسم اخیر از اقسام ثلثه اخیره یعنی شک میان دو و سه
و دو و چهار و دو و سه و چهار در هر یک از آنها بعد از رفع راس از سجده ثانیه نماز صحیح و در اول بنا را بر
سه میگذارد و بعد از اتمام اتیان بیک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بنماید احتیاطا و یک رکعت
ایستاده افضل بلکه احوط است و در ثانی بنا را بر چهار میگذارد و بعد از سلام اتیان بدو رکعت نماز
ایستاده بنماید و در ثالث نیز بنا را بر چهار میگذارد و بعد از فراغ از سلام پس اتیان بدو رکعت
نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته بنماید و دو رکعت نماز ایستاده را مقدم میداند بر دو رکعت
نماز نشسته پس عدد اقسام مذکوره تا حال انعقاد رسیده در سه صورت نماز صحیح و در شصت
هفت صورت نماز باطل است **هشتم** شک است میان سه و چهار در هر یک از احتمالات عشره مذکوره
که بوده باشد نماز صحیح است بنا را بر چهار میگذارد و اتمام نماز نموده بعد از سلام یک رکعت نماز ایستاده
یا دو رکعت نماز نشسته بجا میآورد اختیار نماز نشسته در این مقام افضل است پس عدد اقسام مذکوره

منهی شد لهذا بعد بنیز وه صورت نماز صحیح بود و در ششم نماز باطل است نهم شک است میان دو و پنج در
جمیع احتمالات عشره مذکوره نماز باطل است انضمام این اقسام با اقسام سابقه مرجبا این است که عدد اقسام
به بیست و دو رسید دهم شک است میان سه و پنج و در شش قسم از اقسام مذکوره نماز باطل است مثل اینکه این
شک در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجدۀ اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در
سجدۀ ثانیه یا بعد از رفع راس از آن و در هفتم ممکن است که بگوییم صحیح باشد و آن در صورتی است
که این شک در حال قیام قبل از شروع در قرائت یا در اثنای قرائت یا بعد از فراغ از قرائت قبل از میل
بجهت رکوع یا بعد از آن لکن قبل از بلوغ بحد رکوع بوده باشد در این صورت قیام را منهدم ساخته می‌نشیند
در این وقت شک او راجع میشود به میان چهار و پنج که سابقاً حکم آن مشخص شد عدد اقسام بعد از
انضمام این با سابق منتهی میشود بیک صد و هفتاد صورت نماز صحیح و در ششم که عبارت از هشتاد و دو
قسم بوده باشد نماز باطل است **یازدهم** شک است میان چهار و پنج و این در پنج صورت ظاهر این است
که نماز باطل بوده باشد مثل اینکه در حال رکوع بوده یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجدۀ اولی بوده
باشد یا بعد از رفع راس از آن یا در سجدۀ ثانیه بوده باشد و در پنج صورت ظاهر این است که نماز
صحیح بوده باشد اولی آن است که این شک بعد از رفع راس از سجدۀ اخیره بوده باشد در
این صورت بنا بر چهار میگذارد و نماز را اتمام نموده بعد از آن دو سجدۀ سهو بعمل میآورد دوم آن است
که این شک در حال قیام بوده باشد قبل از شروع در قرائت سیم آن است که این شک در اثنای
قرائت بوده باشد چهارم آن است که شک مذکور بعد از فراغ از قرائت بوده باشد قبل از میل
بجهت رکوع پنجم آن است که این شک بعد از هوی بجهت رکوع بوده لکن قبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی در این صورت خمس ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد لکن بهمان حالت که هست آن
حالت را منهدم ساخته می‌نشیند شک راجع میشود به ... بنا بر چهار میگذارد اتمام نماز نموده بعد
از تسلیم یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل می‌آورد مذکور شد دو رکعت نشسته
در این مقام افضل است احتیاطاً ... دو سجدۀ سهو بنماید طریقۀ احتیاط مقتضی آنست که اعادۀ اصل
نماز کند در کل این اقسام خمسه مذکوره بعد از انضمام این اقسام با اقسام سابقه عدد جمیع میرسد به صد و
ده قسم در بیست و دو قسم بنا بر آنچه مذکور شد نماز صحیح است و در هشتاد و هشت قسم نماز باطل است
بدانکه مناسب این است در این مقام تنبیه شود بر وجه صحت در این اقسام خمسه مذکوره در شک میان چهار و پنج
و هم چنین در وجه بطلان در خمسه باقیه پس در این مقام دو مطلب است **مطلب اول** در بیان وجه صحت

در اقسام مذکوره پس میگوییم اما صحت با دو سجدۀ سهو در صورتیکه این شک بعد از رفع راس از سجده بوده
باشد پس دلیل علیحده است با احادیث صحیحه چنانچه مذکور خواهد شد و اما صحت در اقسام اربعه باقیه
پس میگوییم چونکه در این مقام محقق هست که موهم حکم ببطلان است در جزئیات اول که احتمال زیادتی
در نماز نظر باحتمال اینکه آن رکعت که هست رکعت پنجم بوده پس در بعضی قیام فقط و در بعضی قیام با انضمام
بعضی قرائت و در بعضی با انضمام کل قرائت و در بعضی علاوه اینها میل بجهت رکوع متحقق است و زیادتی
در نماز موجب بطلان نماز است نعم احتمال نقصان است که در این اقسام قائم است نظر باینکه احتمال
دارد که این رکعت رکعت چهارم بوده باشد چونکه منهدم ساخته پس نقصان در اجزاء نماز بلکه در
اعظم اجزاء آن واقع شده مثل رکوع و سجده و غیرها جواب از این آنست که جواب از این احتمالیت
مقتضی نفی صلاحیت این بناء که موجب بطلان نماز شود اما اول بجهت آنکه ما میگوییم قطع نظر این
زیادتی در موضوع محقق هست که دلیل شرع قائم شده بر صحت مثل اینکه فرض میکنیم کسی ایستاده
با اعتقاد اینکه رکعت رکعت چهارم است قبل از قرائت یا در اثنای آن یا بعد از فراغ از قرائت قبل از
میل بجهت رکوع یا بعد از میل بجهت رکوع لکن قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی معلوم شد باینکه رکعت رکعت
پنجم است در این صورت مراد اینکه بحد رکوع شرعی نرسیده همان حالت منهدم نموده صلاة تام او می‌نشیند
ایشان نشسته بعد تسلیم بنماید نماز صحیح خواهد بود پس میگوییم هرگاه قطع نظر باینکه اینها مقتضی بجهت نموده باشد
نظر بدلیل که دال بر آن هست پس صحت با احتمال زیادتی اینها بطریق اولی خواهد بود بعبارت اخری هرگاه
قطع نظر زیادتی اینها موجب بطلان نبوده باشد عدم بطلان با احتمال زیادتی بطریق اولی خواهد بود و اما
ثانی بجهت قیام احتمال نقصان در این مقام موجب بطلان نمیتواند شد بجهت آنکه میگوییم همین احتمال در صورتی
محقق هست که دلیل شرعی ناطق بر صحت است با اتلاف ببدل یک رکعت نماز نشسته بعد از تسلیم مثل اینکه در حال
قیام مثلاً شک میکند که این رکعت رکعت سیم است یا چهارم شارع حکم فرموده که این رکعت را رکعت چهارم
قرار دهد نماز را تمام نماید با اینکه احتمال دارد که این رکعت رکعت سیم بوده قائم است چنانچه ...
پس بنا بر این احتمال یک رکعت ناقص شده بلکه بنا بر اینکه هرگاه این رکعت رکعت سیم بوده باشد اخلال
برکعت چهارم شده بالمره ... در ... کلام محققانست که در اغلب جزئیات ... بلکه قیام رکعت رابعه
مع کل قرائت مثلاً ... محقق ... شد اگر چه بعد از انضمام ...
ماست اگر کسی اعتراض نماید ... مذکوره ... است که ... مذکوره
مقتضی بطلان نمیتواند شد ... لکن میگوییم عدم قیام مقتضی بطلان ... حکم ...

بلکه لا بد است در حکم بصحت وجود مقتضی صحت جواب ممکن نیست بعد از آنکه در احتمال مذکور مقتضی بطلان نماز
است شد مقتضی صحت استصحاب صحت است که قبل از صورت این مظنون الثبوت بود مقتضای استصحاب
حکم به بقای آن صحت است تا مقتضی شرعی ناقض نیست مگر آنکه آنچه مذکور شد از آنچه مبین شد مشخص
شد که آن قابل نقض نباشد پس لازم است که حکم به ثبوت آن شود علاوه استصحاب ممکن است که استدلال
کرده شود بر صحت در این مقام چند از احادیث معتبره وارده در مباحث شک منها الصحیح المروی فی الکافی
عن ابن ابی یعفور قال سألت ابا عبد الله عن الرجل لا یدری رکعتین صلی ام اربعا قال یتشهد و یسلم ثم یقوم فیصلی
رکعتین و اربع سجدات یقرأ فیهما بفاتحة الکتاب ثم یتشهد و یسلم فان کان صلی اربعا کانت هاتان نافلة و ان کان
صلی رکعتین کانت هاتان تمام الاربع و منها الصحیح المروی فی الکافی ایضا عن الحلبی عن ابی عبد الله قال اذا لم تدر
ثلثا صلیت ام اربعا و وقع رأیک علی الثلث فتشهد و سلم ثم صل رکعتین و اربع سجدات تقرأ فیهما بام القرآن
ثم تشهد و سلم فان کنت انما صلیت رکعتین کانتا هاتان تمام الاربع و ان کنت صلیت الاربع کانتا هاتان نافلة
و منها غیر ذلک وجه استدلال آن است که مستفاد از این احادیث آن است که هرگاه مکلف در مقام شک
در عدد رکعات اتیان نماید بعدد آنچه احتمال نقص آن رود هرگاه ناقص شده باشد این کفایت مینماید در حکم صحت
نماز اگرچه در نفس الامر اتیان نموده باشد آنچه در این وقت اتیان نموده قائم مقام آن خواهد شد
و اگر اتیان شده باشد در واقع آنچه در این وقت اتیان نموده بمنزله نافله خواهد بود و مثاب به ما خواهد
شد و در اتیان بابین پس مقتضای این احادیث آن است که هرگاه در ما نحن فیه که احتمال نقصان یک
رکعت از نماز قائم است اتیان یک رکعت نماز بعد از فراغ از تسلیم نماید این کفایت مینماید در حکم
بصحت و هو المطلوب بل هرجا دلیل دلالت کرد که این حکم در آنجا ثابت نیست مثل شک در نمازهای
دو رکعتی یا سه رکعتی یا در اولیین از چهار رکعتی قائل میشویم بان با عدم آن دلیل و هرجا که معارضی
نیست عمل بمقتضای نصوص مذکوره ممکن است از راه دیگر استدلال کرده شود بر صحت مذکوره
در اثبات مدعی بیان آن این است که هرگاه در صورت احتمال نقصان دو رکعت از نماز اتیان به دو رکعت
بعد از تسلیم کفایت نماید در حکم بصحت کفایت اتیان یک رکعت بعد از تسلیم در صورت احتمال نقصان
یک رکعت بطریق اولی خواهد بود مجملا نماند در صورت شک در چهار و پنج در اقسام خمسه مذکوره
ظاهر این است که صحیح بوده باشد از این راه که مذکور شد و اما شک در حکم بصحت در اقسام اربعه مذکوره
نصوص وارده در مقام شک در سه و چهار ظاهر این است که تمام نبوده باشد بجهت آنکه ظاهر از آن اخبار
شک میان سه و چهار است ابتدا نه آنکه راجع شود به این بعد از هدم رکعت چنانچه ظاهر میشود وجه این کلام بعد

ازرجوع

از رجوع و تأمل در آن احتمال پس وجه صحت نماز در صور اربع مذکوره آن است که مذکور شد لکن چنانچه
دو ما دام نماز نشد اتیان به سجده سهوات **مطلب دوم** در بیان مسئله بطلان نماز است در اقسام
خمسه باشد بعلت عدم امکان اتمام رکعه دلیل شرعی تا حال است در صحت آن سهوا و عمدا در صورت
این شک در رکوع بوده باشد پس هرگاه حکم شود بصحت این نماز با اتمام آن رکعت است یا با هدم
آن اما اتمام رکعت پس این صحیح نیست بجهت آنکه اتمام رکعت بقصد امتثال معروف بر اراده است
و ثبوت امر در این مقام معلوم نیست بعلت آنکه مفروض این است احتمال بودن این رکعت رکعت
پنجم مثل احتمال بودن آن است رکعت چهارم با عدم رجحان احدهما بر دیگری و اما با لاضافه
رکعت خامسه متعلق العدم است پس قصد امتثال ممکن نیست و با عدم این قصد حکم بصحت آن نمی
دا ماد در صورت پس بجهت آنکه این مسئلزم احد محذورین است بجهت آنکه این رکعت یا رکعت چهارم است
یا پنجم چنانچه مفروض این است که مردد است میان این دو که پنجم است اگرچه با صحت رکعت پنجم تمام نشد
که یک رکعت در نماز زیاده شده باشد ممکن زیادتی رکن شده بلکه زیادتی دو رکن یکی قیام متصل برکوع
و دیگری نفس رکوع زیادتی رکن سهوا و عمدا مبطل است و اگر رکعت رکعت چهارم بوده اتمام این در
واقع لازم بوده بلکه موقوف علیه صحت عمل بوده مفروض این است که اخلال آن نموده پس نماز باطل
خواهد بود پس هدم نقل آن مبطل نخواهد شد علاوه آنکه این شک قبل اکمال در رکوع بوده باشد
در این صورت اگر در واقع رکعت رکعت چهارم بوده باشد اگرچه هدم آن مبطل نیست لکن چون رکعت چهارم
بودن آن مشخص نیست نظر با آنکه احتمال پنجم قائم است با این نحو با آنچه زائد شده قیام متصل با رکوع باز زیاده
است زیادتی این اگرچه عمدا مبطل است لکن سهوا مبطل نیست در اقسام این زیادتی سهوا شده است
با هدم در این مقام مقطع بطلان حاصل نیست بطلان آنکه شک میان چهار و پنج در رکوع بوده باشد
چنانچه مبین شد و آنچه مذکور شد حکم ببطلان در چهار قسم دیگر ظاهر شد بجهت شک در صورتی که بعد از
رفع راس از رکوع یا در سجده اولی یا بعد از رفع راس از آن در سجده ثانیه بوده باشد چنانچه و جریان
تأمل ظاهر میشود اشکال آنکه در این مقام سؤالی نموده این است که این فی الحقیقة راجع میشود بنقض اجمالی
بیان این است که آنچه مذکور شد در مقام بطلان نماز در اقسام مسطوره در صورت اتمام نماز تمام
نیست بجهت آنکه مقتضای آن بطلان نماز است اگرچه این شک بعد از رفع راس از سجده ثانیه بوده باشد
نظر با آنکه ممکن نیست اتمام نماز بقصد امتثال موقوف بر اراده امر بعد در این مقام معلوم نیست بلکه
در آنجا مذکور شد جواب ممکن نیست این است که در صورت منحصر بوده هرگاه مخصص نقض در مسئله شک در چهار

پنج نموده و هیچ نقصی که دال بر بطلان تمام است نکفاف منها بعید و نقل [illegible] امتثال لکن عمل باین نحو در غیر
این صورت که بعد از رفع راس از سجدتین بوده باشد ممکن نیست نظر بعدم اطمینان نفس و دشوار است که
غیر صورت مذکوره توضیح حال مقتضی ایراد نقلی است در این مقام تا حقیقت حال متشخص شود پس
میگوییم روی عن شیخنا الصدوق و شیخ الطائفة عن ابی عبد الله الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا لم تدر اربعا
صلیت ام خمسا ام نقصت ام زدت فتشهد وسلم واسجد سجدتین بغیر رکوع ولا قراءة تتشهد
فیهما تشهدا خفیفا وجه ظهوره فیما قلناه من کون الشک بعد رفع الراس من السجدتین امران الاول قوله
اربعا صلیت ام خمسا وصریح ان اربعا صلیت او خمسا انما یتحقق عندنا کان الرکعة الرابعة مثلا
و حصول ما یتحقق برفع الراس من السجدة الثانیة فلو لم یکن المراد ذلک ینبغی ان یقول فی الرکعة الرابعة کنت
او الرکعة الخامسة والثانی قوله فتشهد الی اخره لکونه حینئذ قوله ثم اذا لم تدر و ظاهر الترتیب انه یقتضی
ان یکون الشک بعد رفع الراس من السجدة الثانیة کما لا یخفی و مما ذکر ظهر الحال فیما رواه ثقة الاسلام فی
الصحیح عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت لا تدری اربعا صلیت ام خمسا فاسجد سجدتی
السهو بعد تسلیمک ثم سلم بعدهما و فی الصحیح عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا لم تدر خمسا صلیت ام
اربعا فاسجد سجدتی السهو بعد تسلیمک وانت جالس ثم سلم بعدهما [illegible] مقتضای آنچه مذکور شد که
مکلف در مقام عمل تا باید ناوی امتثال بوده باشد و قصد امتثال موقوف است بثبوت امر و فرض
ناقض باین است که نماز ظهر مثلا چهار رکعت است پس بعد حین اتیان برکعت رابعه مکلف می باید
قاطع بوده باشد که این رکعت رابعه رکعت است یا طالب این بوده باشد مفروض انتفاء قطع و ظن هر
دو صفت نظر باینکه آنچه مفروض هست این است که احتمال بودن این رکعت رکعت چهارم مثلا احتمال بودن
آن است که رکعت پنجم بوده باشد قطع حاصل است باینکه رکعت پنجم مامور به نیست پس اتیان رکعت
باشد باینکه مامور به هست بانه بقصد امتثال معقول نیست احادیث مذکوره که موجب اطمینان
در قصد امتثال هست شمول افاده در غیر صورت مذکوره ظاهر نیست پس نقل [illegible] صور منقولی است
و حکم بصحت در چهار صورت دیگر مستخفی شد تمام از آن راه است که احادیث مذکوره شامل آنها است
بلکه از آن جهت است که تنبیه بآن نمودیم و مع ذلک احتیاط مقتضی این است که بعد از اتمام نماز نماز
احتیاط و سجده سهو اعاده اصل نماز نماید و هر یک از چهار قسم که بوده باشد تحقیق نماید جمیع اقسام
شک که مذکور شد خواه شک مبطل بوده باشد یا نه اولی این است که مکلف نوعی نماید یعنی تامل و تفکر نماید
شاید متذکر امری شود که مفید قطع یا ظن باحد طرفین شود بعد از تامل هر گاه ظن متعلق باحد طرفین شد

لازم است

لازم است عمل بمقتضای ظن مثلا هرگاه در حال رکوع شک کرد که رکعت چهارم است یا پنجم قبل از قطع نماز اول
تامل و تفکر میباید کرد اگر مظنون او این شد که رکعت چهارم است نماز صحیح است و اگر چنانکه مظنون است مکلف
نماز را اتمام نموده نماز صحیح [illegible] است و احتیاط باعاده نماز نشود [illegible] سجده سهو [illegible] هر گاه ظن حاصل
نشد آن وقت قطع نموده استیناف نماز نماید کلام میگوییم در این مقام هست این اشکال با اتمام این نماز
بقصد احتیاط لازم است یا نه یعنی که این نماز را احتیاطا اتمام نموده بعد از فراغ اعاده نماید یا [illegible]
وجوب [illegible] مشکل است نظر باینکه اگر در این صورت مردد است مابین حرمت و استحباب یا اعتقاد
کسیکه نماز را در چنین صورت باطل میداند نظر باینکه مقتضای اتمام نماز موجود نیست پس اتمام
آن مستحق نخواهد بود پس حرام خواهد بود و غایت آنچه میتوان گفت در باب جواز مقتضی این است
که بعضی از علماء قائل شده اند بصحت نماز در این صورت و وجوب اتمام پس بجهت احتراز
از مخالفت چنین قائلی اتمام می نماید جواب آن است که این در صورتی صحیح است که فعل مطلوب
القربة و مرجح الفعل بوده باشد حاصل آنکه در این مقام نیست بلکه مظنون الحرمة است پس
اتمام نماز در این صورت نظر بانتفاء اسباب اعتقاد کسیکه نماز را باطل میداند نسبت باو از آن است که
کسی اتیان نماید بجزئی مظنون الحرمة است بجهت تمام احتمال صحت باین معنی است بلکه از اجتناب
[illegible] کسی که نماز را در چنین صورت صحیح میداند پس اتمام نماز نسبت باو لازم
است و [illegible] بصلوة با اتمام حاصل شود پس با اتمام نماز [illegible] الذمه شد لکن [illegible]
[illegible] هست که نماز باطل است و [illegible] در واقع [illegible] است نسبت باین احتیاط بجهة احتراز از [illegible]
خلاف [illegible] است [illegible] تکلیف ظاهری [illegible] مابین [illegible] است
و [illegible] باعاده احتیاطات [illegible] ذکر شد در بیان شرعی بوده در صورتی که شک ما بین
چهار و پنج در حالت رکوع شده باشد و اگر این شک در حال قیام بوده باشد لازم است
که [illegible] تامل نماید اگر مظنون شد که رکعت پنجم است قیام را منهدم نموده می نشیند
[illegible] تشهد و تسلیم نماید نماز صحیح و [illegible] سجده سهو [illegible] و اگر مظنون شد که رکعت
رکعت چهارم است بنا بر این میگذارد و رکعت را اتمام نموده [illegible] و اگر بعد از تامل و تفکر ظن باحد
طرفین حاصل نشود [illegible] حال شک در آن وقت [illegible] تسلیم را منهدم نموده می نشیند و حکم شک
[illegible] بمقتضای [illegible] در جمیع شکوک خواه مبطل بوده باشد یا نه
[illegible] در حال [illegible] لازم است [illegible] باشد لازم است [illegible]

بافعال نماز نموده باشد چنانچه سابق نیز بیان شد و معلوم نیست چنین بوده باشد مطلق نرود اگر هم
شک مبطل نبوده باشد نظر با آنکه هر کاه شک مبطل نبوده باشد مثل آنکه فرض شود شک
میان سه و چهار نموده هر کاه محض شک بنا را بچهار کذارد و مشغول بنماز نخود در حال نروع
کاه هست نروع قلق او متعلق میشود با آنکه این رکعت رکعت سیم است محل بعض از نظر
لازم است پس لازم است که قرار دهد که این رکعت رکعت سیم است چون لازم می آید عملکه نیست
رکعت چهارم نموده او رکعت سیم محسوب شود و این مشکل است حکم باعدم مسوغ صحیح نخواهد
بود پس هم در مطلق شد که چه مبطل نبوده باشد این است که در حال نروع متعلق بالشی
مخا از افعال صلوه نشود بلکه در شک میان سه و چهار مثلا بعد از نهوض چنین شک مثل
از نروع بعمل ارید هد که این رکعت رکعت چهارم است بلکه اول شروع نماید بنی همان حالت
که هست بعد از آن با سایر اذکار و لحظه از وقت قرار دهد که این رکعت چهارم است بعد از آن
شروع نماید در اتیان بافعال صلوه و هم چنین است حال در هر شکی که باید بنا با کثر کذارد مثل
در چهار و در سه و چهار بلکه در شک میان چهار و پنج که بعد از اکمال سجدتین بوده
باشد حکم آن نیز چنین بوده باشد بلی مثل آنکه نروع شروع بتشهد نماید نظر بالجمال آنکه بعد
از نروع نخوا او متعلق شود با آنکه رکعت رکعت خاص است مثل بطلان نماز لا انه هو التشهد
خواند قصد اتمام نماز بدعت خواهد بود بنا بر آن تشخیص خود خواهد بود ما بین طلاعت
پس قصد ... خواهد بود و احتیاط ... تشهد در زمان نروع پس
آن باید لازم باشد مخفی نماند که انچه مذکور شد از اقسام شک یکصد و ده قسم بوده باشد این در
صورتی است که ملاحظه رکعت ششم نشود و اگر رکعت ششم نیز ملاحظه شود با رکعت ثانیه و مافوق
آن شروع عدد حاصله ازان بنسبه حاصل میشود نیم حاصل میشود از ترکیب ثانی و ثالث
و رابع و خامس با ششم شک میان دو و شش و در سه و شش و در چهار و شش و در پنج و شش
و شک میان سه و پنج و شش و سه و چهار و پنج و شش ملاحظه هر یک از اقسام عشره مذکوره با احوال
عشره ... در رسائل ... اقسام ... اتمام ...
و ده قسم سابق موجب بلوغ عدد اقسام است بدویست و ده لکن مذکور در غالب کتب فقهیه
ان با اقسام نیست مگر سه قسم یا چهار قسم کثیرة الوقوع حکم در آن چهار قسم که اگر چه دانسته شد از انچه
در سابق مذکور شد لکن کلام در این اقسام داد ... اعاده می نمایم بجهة تنبیه بعض ... یکیم

اولا

اولا این اقسام شک است میان دو و سه دویم شک است میان سه و چهار سیم شک است میان دو و
سه و چهار چهارم شک است میان دو و چهار معروف ما بین اصحاب آن است که در جمیع اقسام اربعه لازم است
که بنا بگذارد با کثر و سید مرتضی در انتصار متعرض سه قسم اول شده و دعوی اجماع نموده بر لزوم بنا
با کثر چنانچه مرحوم شیخ طوسی در خلاف متعرض هر قسم اول شده تا رابع شده و دعوی اجماع نموده
بر لزوم بنا با کثر در اقسام شیخ صدوق با آنکه بنا با کثر را ذکر نموده در من لا یحضره الفقیه بحکمه
نموده ... آنست در دو بین اما بینظاهر میشود از اثنا در فقیه تخییر ما بین بنا با قل و اکثر
ثانی ... مباحث احکام السهو فی الصلوة و من شک فی الثانیة والثالثة او فی الثالثة والرابعة
بالاکثر فاذا سلم اتم ما ظن انه نقص ثم ... فی اوسط الکتب بعد ما اورد ما اشتمل بها البناء الیقین
ما هذا لفظه ولیست هذه الاخبار مختلفة وصاحب السهو بالخیار بای خبر منها اخذ فهو مصیب ملخص
کلام آنکه خلاف در این مقام از صدوق ... آن است که بنا با کثر در اقسام مذکوره بطریق
تعین است یا بطریق تخییر یا آنکه مخیر است ما بین آنکه بنا را با کثر بگذارد مثلا فی محل النقصان
با تمام احتیاط بنحوی که مذکور شد نماید یا بنا را بر اقل یقینی گذارد پس ... تمام احتیاط نیست
معروف ما بین اصحاب اول است و ثانی ظاهر میشود از کلام شیخ صدوق در فقیه و شیخ شهید
در کتاب ذکری ... نقل نموده از ابن جنید ایضا و ضعف این قول ... ظاهر است
و اضعف از این چنین است که ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات و آن تعیین بنا با قل است
پس در مسئله سه قول است اول تعیین بنا با کثر و این معروف ما بین اصحاب است دویم تعیین بنا
با قل و این ظاهر میشود از سید مرتضی در ناصریات عبارت سید در این کتاب این است بعد از آنکه
عنوان نموده کلام ... و من شک فی الاولتین استانف الصلوة و من شک فی الاخیرتین بنی علی
الیقین هذا مذهبنا ... الی آخر ما ذکره ممکن است که گفته شود اسم اشاره در کلام ...
اگر چه ... ظاهر این است که اشاره به هر بوده باشد لکن از ذیل کلام ... ظاهر میشود که مراد آن است
استیناف صلوة است در صورت شک ... در رکعتین اولیین فقط تنها این است دعوی اجماع ...
انحصار بنا با کثر ... سیم تخییر ما بین ... قائل بر بنا با قل ... دویم آن
که در جمیع اقسام اربعه مذکوره لازم است بنا با کثر را بعد از تسلیم لازم است که مثلا فی محل النقصان نماید
نماز احتیاط را ... مذکور شد ... باعاده نماز نیست بلکه جائز نیست با این معنی که قطع نماز
نموده ... اعاده نماید اگر چه در شک میان دو و چهار بوده باشد ظاهر میشود خلاف ...

از شیخ صدوق در مقنع که فرموده است هرگاه شک کنی و ندانی که نماز تو دو رکعت است یا چهار رکعت پس اعاده کن
نماز را و نسبت داده تسلیم و اتیان به دو رکعت نماز ایستاده را در این صورت به روایة و این نیز ضعیف است
بلکه ظاهر میشود از کلام محقق در معتبر و کلام علامه در تذکره و منتهی که قول باعاده در هر یک از صور مذکوره
که بوده باشد مخالف اجماع است بلکه شیخ صدوق که در صورت مذکوره حکم باعاده فرموده در مقنع ظاهر میشود
از آن بدل که او مخالف است بعضی بنا بر اکثر و اتیان به یک رکعت نماز دیگر در فقیه نظر باینکه ذکر نموده صحیح حلبی را
که مشتمل بنا بر اکثر است با دو رکعت نماز بعد از تسلیم و ذکر فرموده است در اول این کتاب که هر چه ذکر نموده
باشد احادیث مذکوره در این کتاب بمضمون آنها فتوی به اتیان آنها است سیم در صورتیکه شک متعلق
بوده باشد به دو و ما فوق آن مثل دو و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار معتبر در آن اکمال رکعات است
باتفاق علما با این معنی بعد از تمام شدن رکعت هرگاه شک کند مابین دو و ما فوق آن لازم است که بنا گذارد
شود باکثر و اما قبل از تمام شدن رکعت هرگاه چنین شک نماید نماز باطل و اعاده آن لازم است و این
دو حکم [illegible] لکن خلاف است مابین علما که اکمال رکعت به چه چیز میشود در
[illegible] و اختلاف مابین علما در این باب [illegible] اول آن است که اکمال رکعت میشود به رفع رأس
از سجدهٔ ثانی پس هرگاه شک کند مابین دو و سه در سجدهٔ ثانیه اگر چه بعد از فراغ از ذکر بوده باشد
و بعد از فراغ [illegible] نماز باطل خواهد بود دویم آن است که رکعت تمام
میشود بفراغ از ذکر در سجدهٔ ثانیه و این مختار محقق ثانی است در حاشیهٔ شرایع و شهید ثانی است در
مسالک و شرح لمعه سیم آن است که اکمال رکعت میشود به سجده در سجدهٔ ثانیه و این ظاهر از شیخ
شهید در ذکری است چهارم اقوال آن است که اکمال رکعت میشود به [illegible] در رکوع این قول نقل شده
از سید بن طاوس و محقق در مسائل غریه مختار با چهار اقوال اول آن است و سایر اقوال ضعیف است
چنانچه در جواب سؤال مفصلاً بیان خواهیم در این مقام میگوئیم اما قول چهارم که اضعف اقوال است کفایت
میکند در ضعف و وهن آن آنکه میگوئیم [illegible] صلوة اسم است از [illegible] رکعات [illegible]
در میان متفقه در الفاظ [illegible] هرگاه رکعت تمام شود به [illegible] در رکوع پس سجده خارج از حقیقت
رکعت خواهد بود در هر رکعتی که فرض شود چنین میگوئیم پس کل سجدات خارج از حقیقت رکعات خواهد بود
و این ظاهر الفساد است عقلاً مقطوع به نزد اهل شریعت آن است که چنانچه رکوع جزء رکعت است سجده هم
نیز چنین است رکعت مطلقا اسم است از ما بعد تکبیرة الاحرام و قرائة و تسلیم در ضمن آنها رکوع و سجود و هکذا
الحال در رکعت ثانیه بعد از [illegible] تکبیرة الاحرام پس نظر باینکه اکمال رکعت به [illegible] در رکوع میشود بنا الفساد آن

هم چنین

٢٨٠ وهم چنین در وقتی که رکعت نیز صحیح نیست اصح اقوال اول است و وجه آن در جواب سؤال [illegible] پس
رکعت میشود به رفع راس از سجدهٔ ثانیه بلکه باتمام رکعت باین معنی [illegible] مشکل است بلکه از تسلیم
در دو رکعت اولی و رکعت ثالثه در صلوات رباعیه و اما در رکعت ثانیه در مطلق صلوات و در رکعت ثالثه
در نماز مغرب و رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی ممکن است که گفته شود این قید کفایت نمیکند در اکمال رکعت
نظر باینکه مقطوع به است که تشهد جزء نماز است پس میباید جزء یکی از رکعات بوده باشد معلوم
است تشهد اول در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی جزء رکعت ثالثه نیست قطعا پس جزء رکعت ثانیه
خواهد بود پس اکمال رکعت ثانیه باتیان تشهد میشود بنابراین رفع راس در سجدهٔ ثانیه کفایت نمیکند
در اکمال رکعت در رکعت ثانیه ثمرهٔ خلاف در این مقام آن است چونکه مسلم و منصوص است در صورتیکه
شک متعلق به دو و ما فوق بوده باشد صحت نماز مشروط بمحفوظیت دو رکعت است بنابراین هرگاه شک مابین
دو و سه نماید در حال رکوع بنابر قول چهارم میباید صحیح باشد بخلاف سایر اقوال و هم چنین هرگاه چنین
شک کند بعد از دخول در سجدهٔ ثانیه بنابر قول رابع و ثالث نماز صحیح است بخلاف قول اول و ثانی و هم
چنین هرگاه همین شک بعد از فراغ از ذکر در سجدهٔ ثانیه بوده باشد بنابر قول ثانی و ثالث و رابع
صحیح خواهد بود بخلاف آن بنابر مختار حقیر نماند اگر چه مقتضای اخیر مذکور شد و باید بگوئیم هرگاه
چنین شک نماید بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانی باید بگوئیم نماز صحیح نبوده باشد نظر باینکه تحقق تشهد
معلوم نیست و مذکور شد تشهد در رکعت ثانیه جزء آن است پس [illegible] قبل تشهد قطع تحقق
دو رکعتین ممکن نیست لکن اجماع منعقد است هرگاه این شک واقع شد بعد از رفع راس از سجدهٔ ثانیه
نماز محکوم بصحت است [illegible] لازم است چهارم در شک مابین دو و سه و چهار است هرگاه
شک کند بنا بر چهار بگذارد و دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته ترتیبا الاخیر اجماعی بوده
مرحوم علامه رفع الله درجته بعد از نقل فرموده اند بجا [illegible] رکعت نماز نشسته بدل یک رکعت نماز ایستاده
را با اینکه دو رکعت ایستاده را با تشهد و تسلیم و هم چنین بدل یک رکعت ایستاده باخیر و تقدیم
و تاخیر بلکه این را افضل دانسته از دو رکعت نشسته و شهید ثانی در [illegible] مسالک و شرح
ارشاد نقل [illegible] این بسیار مشکل است نظر بمخالفت با ظاهر نص و اجماع منقول [illegible]
در [illegible] بل [illegible] رکعت نماز ایستاده لکن بعد تشهد و تسلیم [illegible] بعد از دو
رکعت تشهد جدا نمود سلام میگوید و هم چنین بعد از یک رکعت لزوم تقدیم اول [illegible] معلوم نیست این
قول معلوم میشود از صاحب [illegible] اسم [illegible] اقوال آن است که اتیان نماید در این شک بدل رکعت ایستاده [illegible]

رکعت نشسته این فتوای شیخ شهید در ذکری عن نقل فرموده از صدوق و علامه و ابن الجنید مختار ما همین است این اقوال
مؤید اولی است احتیاط مقتضی تقدیم دو رکعت ایستاده است بر دو رکعت نشسته بنا بر آنکه مناسب
در این مقام آن است که ختم شود بحث بتذکر چند مطلب **مطلب اول** آن است در اقسام شکوک مذکوره
لازم است عمل شود بنحوی که مذکور شد پس هرگاه غیر از این نماید مثل آنکه در حین عروض یکی از
این شکوک استیناف نماز نماید تشکیکی نیست در آثم بودن او لکن کلام در آنست که نماز که
استیناف نموده است صحیح است یا باطل است حق در این مقام تفصیل است باید تحقیق کرد که مبطلی از
مبطلات نماز را بعمل نیاورده استیناف نماز نماید ظاهر این است که نماز او باطل بوده باشد نظر با آنکه
مکلف به او این بود که اتمام نماز نماید بعد از آن عمل نماید بمقتضای آنچه مذکور شد پس این نماز که
استیناف نموده مأمور به در حق او نبوده و انتفاء امر مستلزم انتفاء صحت است و اگر منافی از
منافیات نماز را بعمل آورده مثل آنکه است پشت بقبله نموده یا حدثی صادر نموده باختیار در این صورت
اگرچه این شخص آثم است از چند راه یکی بجهة ترک مأمور به و ثانی بجهة ابطال عمل ثالث بجهة ترک تعلم احکام
شک در صورتیکه مقصر در آن نموده باشد لکن ظاهر آن است در این صورت نماز که استیناف
نموده محکوم بصحت بوده باشد **مطلب دوم** آن است هرگاه یکی از اقسام شکوک مذکوره عارض شد
در حق کسی که مکلف بود او بنماز نشسته باشد مثل مریضی که متمکن از قیام نباشد در نماز نشسته
مثلا چنین شکی در حق او اتفاق افتاد پس هرگاه شک در دو و سه بوده باشد بعد از اتمام سجده نیز
حیاطیه تا ما خیر بود مابین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته ابدا در صورت مفروضه با تخییر
است پس این شخص در این حالت مخیر خواهد بود مابین دو رکعت که نماز احتیاط بوده باشد که قائم
مقام یک رکعت ایستاده است و دو رکعت دیگر که ثابت بوده در اینجا متعین است نظر با آنکه نزد تخییر
رکعت ایستاده بود مفروض این است که غیر مقدور است و انتقال از آن بدل آن عاجز بیطلان است
پس در این صورت متعین در حق این شخص دو رکعت نشسته است که در آن دست ثابت بوده نظر بنفی الحرج
فانه ما فی الباب این است که احد فردین مقدور نیست و این موجب سقوط فرد مقدور نمیشود با آنکه حکم
مسئله شک از حیث بنا بر اکثر چون مخالف اصل است نظر با آنکه مقتضای اصل عدم وقوع مشکوک
فیه است لازم است اقتصار در مخالف اصل بمورد نص و آن در صورت تمکن از قیام است پس در صورت
عدم تمکن از قیام لازم است عمل بمقتضای اصل و آن بنا بر اقل است پس حاجت بنماز احتیاط نخواهد بود
جواب از آن این است که اگرچه نصوص مشتمل بر نماز احتیاط ظاهر در صورت تمکن از قیام است لکن نصوص

دائر

دائر بنا بر اکثر در صورت شک عام است مثل حدیث موثق مروی در فقیه از عمار یا عمار اجمع لک السهو کله
فی کلمتین متی ما شککت فخذ بالاکثر فاذا سلمت فاتم ما ظننت انک نقصت و حدیث موثق دیگر مروی
در تهذیب کلما دخل علیک الشک فی صلوتک فاعمل علی الاکثر فاذا انصرفت فاتم ما ظننت انک نقصت
مستفاد از این دو حدیث آن است که هرکسیکه شک در عدد رکعات کند باید بنا را بر اکثر بگذارد اگرچه
متمکن از قیام نبوده باشد بنا بر این پس ظاهر این است در صورت مفروضه یعنی در صورت شک میان
دو و سه اکتفا بیک رکعت نشسته تواند نمود نظر با آنکه مقتضای این دو حدیث و سایر نصوص
وارده در مسئله آن است که موضع نماز احتیاط معادل محتمل الترک بوده باشد در حالت تمکن از قیام
چونکه مأمور به نماز ایستاده بود محتمل السقوط یک رکعت ایستاده که در فرض مذکور امر شارع متعلق گشت
بیک رکعت یا دو رکعت نشسته که قائم مقام یک رکعت محتمل السقوط بوده در این مقام چون قیام غیر
مقدور است مأمور به نماز نشسته است پس محتمل السقوط در حق این شخص یک رکعت نشسته
است پس باید اجزاء با آن نماید و دو رکعت نشسته اگرچه در حق این شخص حال مقدور است لکن
امر با آن در آن وقت بجهة این بود که این قائم مقام رکعتی بود که در آن وقت مقدور بود و مفروض
در این وقت عدم مقدوریت است از آنچه مذکور شد مشخص میشود حکم شک در سایر صور
دیگر مثل شک در سه و چهار و دو و چهار و دو و سه و چهار پس در اول و ثالث فقط باید یک رکعت
نشسته و در ثانی بعد دو رکعت نشسته و در ثالث بعد دو رکعت نشسته بعد رکعت سلام با این نحو که دو رکعت
یک سلام و دو رکعت دیگر یک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز است نظر بخروج فرض مفروض
از مورد نص و نیز مخالف آنکه صحت در این مقام در صورت مخالف است نوعی در این مقام لازم مقتضی
این است که گفته شود حالت مکلف در حین اراده نماز احتیاط یا موافق است با حالت او در حین
نماز یا مخالف در صورت توافق حکم آن مذکور شد اول آن است که حالت اتیان بنماز متمکن از قیام
بوده و هم حین اتیان بنماز دوم آن است که در هر دو حالت متمکن از قیام نبوده ولکن بعد از فراغ از نماز
متمکن شد ظاهر این است حکم این شخص در هر دو حالت وصف قیام و جلوس حکم کسی است که متمکن از قیام بوده
باشد در هر دو حالت یعنی حالت اتیان باصل نماز و نماز احتیاط پس در صورت شک مخیر است در نماز احتیاط
مابین یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و در صورت شک در دو و چهار متعین است اتیان
بدو رکعت ایستاده و در صورت شک در دو و سه و چهار اتیان او لازم است بدو رکعت ایستاده و دو رکعت
و اما صورت عکس این مثل آنکه حالت اتیان بنماز متمکن از قیام بوده و حالت اراده نماز احتیاط متمکن از قیام

نبوده باشد ظاهر اینست حکم این شخص حکم کسی است که متمکن از قیام در هیچ رکعت نبوده باشد پس در صورت
شک میان دو و چهار ایشان بدو رکعت نشسته چنانچه در صورت شک میان دو و سه و چهار ایشان
بسه رکعت نشسته بدو سلام بنحویکه مذکور شد بنابر ملخص کلام در این مقام آنست که هر گاه شخصی
مشتمل بتخییر مابین نماز ایستاده و نشسته هست محقق است که کسیکه متمکن از قیام بوده باشد
و در صورتی که مذکور شد که مخیر است هر کسیکه شک میکند بنابر اکثر یکبار در حق او
نماز ایستاده بوده باشد پس نشسته مقتضی اینست که نماز احتیاط او باید معادل محتمل الترک
بوده باشد پس در صورتیکه نماز نشسته میکند هر گاه شک کرد میان دو و چهار بنا را بچهار
میگذارد و بعد از تسلیم ایشان بدو رکعت نشسته که معادل محتمل الترک است بنماید هکذا الحال
در غیره مطلب سیم در بیان کیفیت نماز احتیاط است خواه یک رکعت بوده باشد یا دو رکعت و بیان
احکام متعلقه باین نماز بدانکه ظاهر اینست که این نماز نماز مستقلی است معتبر است در این نیت و تکبیرة
الاحرام نیت چنین میباید که ایشان یک رکعت نماز ایستاده مثلا بنا بر احتیاط بجهة شکی که از من صادر
شده است در میان سه و چهار مثلا واجب قربة الی الله و بعد از آن ایشان بتکبیرة الاحرام نماید و بعد
از آن شروع بقراءت حمد و قراءت سوره در این مقام ثابت نیست ظاهر اینست که حمد متعین
بوده باشد عدول از حمد بتسبیحات اربع جایز نباشد اگر چه مرحوم شیخ مفید و ابن ادریس
قائل شده اند باینکه مکلف مخیر است مابین قراءت حمد و تسبیحات اربع و این قول ضعیف است
بدانکه تنقیح کلام در این مقام محتاج است بایراد چند بحث اول لازم است مبادرت در ایشان
این نماز بعد از فراغ از تسلیم بدون فاصله خواه نماز ادائی بوده باشد یا قضائی مرحوم علامه در نهایة
الاحکام تراخی را تجویز نموده اند بنابر اینکه حدوث تخلل موجب فساد صلوة نشود اقوی عدم جواز
تاخیر است و ایشان بتکبیرات بعد از تسلیم اگر چه ظاهر اینست که منافی با مبادرت نبوده باشد لکن
حکم بجواز تکبیرات در این مقام مشکلست نظر باینکه این تکبیرات از جمله تعقیب نماز است مخصوص است ایشان
تعقیب بعد از فراغ از نماز است شرط نمیشود پس حکم بمشروعیت ایشان بتکبیرات در این مقام مشخص نیست
پس اشتغال بنماز احتیاط باید مثل ایشان بتکبیرات بوده باشد بلکه بعنوان ادعا نموده بعضی از ادعیه
و اذکار و قرآن که در اثنای نماز ایشان با آنها جایز بوده در این مقام یعنی بعد از تسلیم و قبل از ایشان
نماز احتیاط جایز نبوده باشد نظر باصالة المنع و بنابر آنچه مستفاد از ظاهر جمله از نصوص وارده در
مسئله بحث پنجم در حکم حدث است قبل از شروع بنماز احتیاط بدانکه در اثنا در مقام اشکال

آنست که ایا جایز است مکلف تعمدا حدثی از خود صادر نماید قبل از نماز احتیاط یا نه ظاهر اینست
که جایز نبوده باشد بحث دویم آنست هر گاه اتفاقا نادا و صفتا از مکلف صادر شد ایا این موجب
بطلان اصل نماز میشود پس اعاده نماز لازم خواهد بود یا نه مسئله محل خلاف ما بین علماست
محقق در کتاب شرایع و علامه در کتاب مختلف و شیخ شهید در ذکری قائل شده اند به بطلان نماز
و اما اظهر مرحوم علامه در مختلف از شیخ مفید نقل نموده مقتضای آن عدم جواز ایشان بنماز است
قبل از نماز احتیاط بطلان نماز است با فعل منافی و جماعتی قائل شده اند بعدم بطلان نماز بلکه
لازم است بعد از ایشان بطهارت ایشان بنماز احتیاط نماید و این قول اینا را دو پس صاحب جامع و علامه
در ارشاد و شیخ شهید در کتاب دروس و بیان نمود شهید ثانی در مسالک و لمعه و شرح لمعه و شرح
ارشاد و صاحب مدارک و صاحب ذخیره و غیر اینها است و این اقوی است و احتیاط مقتضی اعاده اصل
نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط و رعایت این احتیاط البته مناسب است بلکه چنین است
حال اگر چه حدث عمدا بوده باشد پس موجب بطلان اصل نماز نمیشود اگر چه این شخص بواسطه
بجهة اخلال بمبادرت آثم خواهد بود و هم چنین است حال در جمیع منافیات نماز مثل استدبار
و تکلم و غیرها مثل ما اشار الیه که حکم بحرمت تکلم فی الجملة که منافی با مبادرت در ایشان بنماز احتیاط
بوده باشد بعنوان نمود و اما مثل سجده که مشتمل بر سجده سهو است جهة تکلم مراجعی ندارد بر اینکه
تکلم بعد از تسلیم و قبل از شروع در نماز احتیاط بوده بلکه مطلقا تکلمی ندارد در این مطلب لکن
است در این مقام تفصیل داده شود ما بین نقص در صلوة و عدم آن در اول حکم شود به بطلان
نماز قبل حدث شد باشد بخلاف ثانی مطلب سیم هر گاه منشی از اقسام شکوکیکه موجب نماز احتیاط
شود در حق کسی اتفاق افتاد بعد از تسلیم را فرض نمود که ایشان بنماز احتیاط نماید بعد از آن شروع
بنماز احتیاط متذکر شد این معنی مشغول شود بلکه مشغول آنست که وقت صلوة لاحقه مضیق باشد
مثل اینکه اصل شک در نماز ظهر بود شک نموده ما بین دو و چهار مثلا بنا را بچهار گذارد و بعد از فراغ
غافل از نماز احتیاط شد و بعد از شروع بنماز عصر متذکر شد در وقتیکه وقت نماز عصر مضیق است
در اینصورت فی اشکال نماز عصر صحیح نه قطع آن جایز است و نه عدول از نماز عصر بنماز احتیاط بلکه
لازم است اتمام نماز عصر نموده و بعد از آن ایشان بنماز احتیاط نماید ظاهر اینست که نماز ظهر صحیح باشد
نظر باینکه هر گاه کسی نماز ظهر را فراموش کند مثلا و مشغول بنماز عصر شود در وقت نماز عصر مضیق بوده
باشد فی اشکال معین است که اتمام نماز عصر نموده نماز ظهر را بعد از فراغ از نماز عصر ایشان نماید لیکن

این حکم در نماز احتیاطی که متعلق نماز ظهر است باطل نباشد اگر وقت نماز عصر موسع نبوده باشد و در این
صورت اگر عدول بنماز احتیاط ممکن نبوده باشد مثل اینکه در رکعت ثانیه نبوده باشد در فرض مذکور
متوهم این میشود که عدول نماید از نماز عصر بنا بر احتیاط نظر بعموم حدیث معتبر صحیح در کافی از کاشف
اسرار و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اذا نسی الصلوة او نام عنها صلی حین
یذکرها فاذا ذکرها و هو فی صلوة بدء بالتی نسی لکن ظاهر است که مراد از بدء بالتی نسی
و هو فی صلوة عدول است از نماز لاحق بنماز سابق لکن ظاهر این است که مراد از نماز در حدیث
خود نماز یومیه بوده باشد نظر بمعهودیت اما افراد از مثل نماز احتیاط محل کلام است معلوم نیست
بطلان و [illegible] عدول از نماز بنماز دیگر در صورتی است که مغایرت ما بین معدول منه و معدول
الیه نبوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه رکعت اولی از نماز عصر مشتمل بحمد و سوره
هر دو هست و نماز احتیاط مشتمل بر سوره نیست پس رکعت نماز عصر با لحمد و سوره [illegible] عدول
ما بعد بنماز احتیاط لکن ظاهر این است که اتمام نماز عصر در این صورت بقصد نماز عصر جایز بلکه
لازم بوده باشد نظر باستصحاب صحت و عموم لا تبطلوا اعمالکم و بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز
احتیاط نماید ظاهر این است که در این صورت امتثال حاصل باشد [illegible] نماز لکن اگر
احتیاط نماید باعادهٔ نماز ظهر بلکه باعادهٔ نماز عصر هم شاید اوفق بطریق احتیاط بوده باشد و اقرب
بسبیل نجات بوده باشد یعنی [illegible] مذکور شد ظاهر میشود حکم هر گاه که شکی که موجب نماز
احتیاط بوده باشد در نماز ظهر کرده و قرار داد که نماز احتیاط را بعد از تسلیم بعمل آورد بعد از تسلیم
متحضر شد که نماز عصر مضیق است چنانکه اشتغال بنماز احتیاط موجب فوت نماز عصر است
در وقت خود و در این صورت لازم است که ترک نماز احتیاط نموده مشغول بنماز عصر شود مطلب [illegible]
در بیان کیفیت [illegible] نماز احتیاطات ظاهر این است که مکلف مخیر بوده باشد در قرائت
ما بین حمد و تسبیحات نظر باطلاق اخبار [illegible] در خصوص [illegible] در مسئله اگر کسی گوید این نماز احتیاط
بدل است از رکعتین اخیرتین مخیر است در بدل الیه مخیر است در بدل منه جواب این در صورتی صحیح
است که بدلیت منصوص صریح بوده باشد یعنی که صلوة الاحتیاط بدل عن الرکعتین الاخیرتین چنین لفظی تا حال
در اخبار ندیده ایم [illegible] مذکور در اخبار این است که هر گاه در واقع آن نماز ناقص شده باشد این
نماز احتیاط متمم او خواهد بود و این قدر کفایت نمیکند در حکم باعتبار هر چه معتبر بوده در رکعتین
اخیرتین بنماز احتیاط [illegible] که تخییر ما بین قرائت و تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین ثابت است

و مذکور شد

و مذکور شد در نماز احتیاط متعین است قرائت حمد [illegible] جانب احتیاط اقرب بطریق سداد بلکه اوفق باحتیاط
نظر باینکه بعضی از اعاظم فقها حکم فرموده اند بتعیین اخفات مطلب پنجم در بیان جواز اقتدا در این نماز و عدم
جواز آن است تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود این مسئله منقسم به [illegible] قسم میشود اول اقتدا نمودن
مصلی نماز احتیاط است بمصلی نماز احتیاط دویم اقتدا نمودن مصلی نماز احتیاط است بمصلی غیر نماز احتیاط
سیم عکس این است یعنی اقتدا نمودن مصلی غیر نماز احتیاط بمصلی نماز احتیاط اما قسم اول پس آن
منقسم بدو صورت میشود [illegible] علی التقدیرین مشکوک فیه طرفین متحد است یا مختلف پس این
بچند صورت منقسم میشود اول آن است امام شک نموده در نماز ظهر ما بین سه و چهار و ماموم نیز هم چنین
نماز شک نموده بهمین شک و امام بعد از تسلیم اختیار دو رکعت نماز نشسته نماید و ماموم اختیار یک رکعت
نماز ایستاده در این صورت ظاهر این است که اقتدا جایز نبوده باشد نظر بعموم لا یؤم القاعد القائم
دویم عکس این است امام در نماز احتیاط اختیار نموده یک رکعت ایستاده را و ماموم اختیار نموده دو رکعت
نشسته را حکم در این صورت خالی از اشکال نیست نظر باطلاقات دال بر حسن رعایت جماعت
پس باید جایز بوده باشد و نظر باینکه مسئله جماعت خلاف اصل است اقتصار در خلاف اصل
بر موضع نص متیقن لازم است و ما نحن فیه از [illegible] نیست نظر باینکه شمول ادله [illegible] ظاهر نیست
سیم آن است که هر دو اختیار یک رکعت ایستاده نماید چهارم آن است که هر دو اختیار دو رکعت نشسته
نماید در این دو صورت ظاهر این است اقتدا جایز بوده باشد [illegible] پنجم آن است که مکلف هر دو
شک کرده اند در نماز ظهر لکن یکی در میان دو و چهار و دیگری در میان سه و چهار در این صورت متعین است
در حق اول اتیان بدو رکعت ایستاده نماید و ثانی مخیر است ما بین یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
در این صورت [illegible] شک سه و چهار [illegible] رکعت ایستاده ظاهر این است که اقتدا نماید بدیگری
و هم چنین بالعکس یعنی صاحب شک دو و چهار اقتدا نماید بدیگری در صورتی که اختیار یک رکعت ایستاده
نماید و اما هر گاه اختیار دو رکعت نشسته نماید اقتدا صاحب دو و چهار [illegible] جایز نیست و [illegible]
خالی از اشکال است چنانچه بیان شد ششم آن است که امام شک در نماز ظهر کرده و دیگری در نماز عصر
ظاهر این است حکم اقتدا چنان است که مذکور شد در هر صورتی که در صورت [illegible] مشکوک فیه اقتدا جایز
در صورت اتحاد هم جایز است و در هر صورتی که در اتحاد جایز نبود در اینجا نیز جایز نخواهد بود هفتم
اقتدا مصلی در نماز احتیاط است [illegible] بنماز احتیاط مثل اقتدا در نماز احتیاط نمودن یکی که مشغول
نماز ظهر بود و این خالی از [illegible] نیست این نماز احتیاط [illegible] که در نماز ظهر شده یا در غیر نماز ظهر

اگر نماز احتیاط بجهة شکی است که بعد از نماز ظهر نموده و اقتدا در نماز احتیاط صحیح است بنابر احتمالی از آن
اینکه اقتدا در رکعتین اولیین از نماز ظهر است یا در رکعتین اخیرتین این بنابر جریان نماز احتیاط است
نماز مشکوک فیه ظاهر میشود که هیچ اشکال نداشته باشد مخصوصا که اقتدا در رکعتین اخیرتین بوده
باشد لکن در صورتیکه ایشان نماز مشکوک فیه بجماعت بوده باشد اما هرگاه فرادی ایشان نموده
باشد با فرادی و ملحق در نماز واحد بجماعت و انفراد اگرچه ظاهر اشکالی در صورتی است که وصف
انفراد مسبوق بوده باشد بوصف جماعت و اما عکس آن پس جهت عدم ضرر ظاهرا نیست لکن اینها
همه بنابر جزئیت نماز احتیاط است با الاضافه نماز زیرا که شک در آن شده است سابقا بیان شد که
این ضعیف است بلکه ظاهر این است که این نماز مستقل است بنابراین فرض جماعت در این صورت
که محل کلام است لازم میآید اقتدا این نوع از نماز به نوع دیگر و این محتاج به دلیل است و آن معلوم نیست
هشتم عکس این صورت است یعنی اقتدا مصلی نافله به نماز احتیاط بصحیح نماز احتیاط این نیز ثابت نیست
مسئله نهم در ظهور ظاهر است یعنی خلاف و عدم اثبات بدانکه هرگاه شکی اتفاق افتاد بعد از تمام از اقسام شکوک
مذکوره که بوده باشد بمقتضاء آن عمل نمود یا از اراده که عمل نموده باشد بعد از آن حقیقت حال که
مشخص شد که آیا در آن چه عمل نموده است … مکلف … حقیقت
حال مشخص شود یا قبل از شروع نماز احتیاط است یا بعد از فراغ از آن یا در اثنای نماز احتیاط بر جمیع تقادیر
آنچه مشخص شده یا مطابق با آن چیزی است که قرار بر آن داده یا مخالف پس اقسام شش است اول آنست
که قبل از شروع نماز احتیاط حقیقت حال مشخص شد و معلوم شد آنچه بنا بر آن گذاشته مطابق واقع
بوده ظاهر این است که در این صورت حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه لازم است که عمل بمقتضای واقع
نموده باشد مثلا شک کرده بوده میان سه و چهار بنا را بر چهار گذاشت و بعد از تسلیم قبل از شروع
نماز احتیاط مشخص شد که نماز او در واقع چهار رکعت بوده در این صورت نماز او صحیح و اعادت
حاجت نماز احتیاط نیست بلکه ایشان نمودن از قصد نماز احتیاط مشکل بلکه جایز نیست دوم مثل
اول است لکن قبل از شروع نماز احتیاط مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع است یعنی بنا گذارده
بود بر چهار مشخص شد در این صورت که نماز او سه رکعت بوده ظاهر این است که در این صورت باز نماز
احتیاط واجب نباشد بلکه برخیزد بدون نیت و تکبیرة الاحرام یک رکعت نماز را بطریقی که رکعت آخر
نماز را ایشان میکنند بجا آورد و نماز او صحیح است بجهة زیادتی سلام ایشان بسجده سهو نماید بلی هرگاه فرض شود
که ظهور حقیقت حال بعد از تکلم و حدث بوده باشد ظاهر این است که در این صورت لازم است

اعادهٔ نماز بعد از طهارت و چنین است حال در هر منافی که موجب بطلان است سهوا و عمدا مثل استدبار
سیم این است که در اثنای نماز حقیقت حال مشخص شد و معلوم شد آنچه بنا بر آن گذارده مطابق واقع بوده در
این صورت اصل نماز صحیح است بی سخن از عدم ضرورت با تمام نماز نیست لکن اتمام نماز احتیاط بنا بر نیت
نافله اگرچه یک رکعت واحده بوده باشد و این منافی نیست با افضلیت مشهوره که یک رکعت نماز نافله
نیست مگر نماز وتر بجهة آنکه قبل از شروع در نماز است حکم مثل سیم است لکن در اثنای نماز
مشخص شد که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده است مثل آنکه بنا بر چهار گذارده بود
مشخص شد که سه رکعت بوده در این صورت ظاهر این است که اتمام نماز احتیاط کفایت کند در صورتی
امثال خواه نماز احتیاطی که اختیار نموده موافق باشد با ناقص مثل آنکه مشخص شد که نماز سه رکعتی
بوده و این مشخص شد رکعت ایستاده را اختیار نموده یا مخالف بوده لکن مخالفتی که بمنزلهٔ موافق
بوده باشد مثل آنکه بنا فرض مذکور دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد و هرگاه آنچه اختیار
نموده مخالف با ناقص بوده باشد و این خالی از اشکال نیست که آن ناقص با اتمام است از آنچه
اختیار نموده یا کمتر از آن است اول مثل آنکه در صورت مفروضه اختیار نموده یک رکعت ایستاده را قبل
از فراغ از این یک رکعت مشخص شد که نماز او دو رکعت بوده در این صورت ظاهر این است که باید
رکعت دیگر را علاوه نماید با نیت رکعتی که شروع نموده بعد از اتمام از ظاهر این است که نماز صحیح بوده
باشد و نیز بدون نیت و تکبیر مخصوص نیست نظر با … مباحث غلط احتمال آنکه اتمام
همان رکعت که شروع نموده کفایت نماید و حکم بصحت ضعیف است نظر با آنکه مقتضای تعلیل
مذکور … آن است که این یک رکعت ایستاده در صورت شک میان سه و چهار کفایت میکند
در صحت بجهة آنکه در صورتیکه محتمل النقصان یک رکعت می باشد و اما در صورتیکه محتمل النقصان دو
رکعت بوده باشد شارع اجتزاء به یک رکعت ایستاده … با آنکه ناقص دو رکعت بوده …
این صورت … که ناقص شده از نماز از آنچه بوده باشد از آنچه اختیار نموده اما هرگاه مشخص شود
که ناقص شده از آن اقل بوده باشد از آنچه اختیار نموده از نماز احتیاط مثل آنکه شک …
بنا بر چهار گذارد و بعد از تسلیم شروع نموده بدو رکعت نماز ایستاده در اثنای این نماز مشخص شد که نماز
او سه رکعت بوده این منفصل … صورت … این است که علم بحقیقت حال قبل از دخول در
رکعت ثانیه بوده باشد خواه قبل از دو رکعت اول بوده باشد یا در رکوع رکعت اول یا سجده
آن یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه و در کل این صور اتمام همان یک رکعت کفایت

کند در حکم سهو نماز بلکه لازم است که چنین نماید هم چنین است حال اگر چه بعد فراغ از قرائت حمد باشد یا اینکه که رکوع
رکعت ثانیه داخل شده لکن در این حال از قیام را منهدم نموده نشسته اتیان تشهد و تسلیم نماید
و اتیان سجدهٔ سهو بجهت زیادتی احتیاطا و احتمالا اینکه در جمیع صور لازم بوده باشد اتمام دو رکعت با
اتمام این نماز صحیح بوده باشد نظر باطلاق مستند بسیط ضعیف است نظر بتعلیل مذکور در اواخر
حدیثی که مقتضای این است که اتیان بدو رکعت بعد از تسلیم بجهت آن است که محل انقضا در این نماز دو رکعت
است پس بعد از قطع بر اینکه محل انقضا یک رکعت است حدیث شامل آن نیست تا توانیم حکم
بابطال آن شد بلکه نماز را هم در صورتی است که منافی از منافیات نماز که مبطل نماز بوده سهوا
و عمدا بعد از تسلیم و قبل از شروع بنماز احتیاط از مکلف صادر شده باشد و اگر چنین منافی در این
وقت از مکلف ظاهر صادر نشده ظاهر این است که نماز باطل نباشد پس استیناف نماز بعد از
تبیین حقیقت حال لازم خواهد بود و اما اگر علم بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده
باشد پس حکم این دارد که هرگاه علم بحقیقت حال بهم رسیده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و آن مذکور
خواهد شد **پنجم** آن است که علم بحقیقت حال شده بعد از فراغ از نماز احتیاط و مشخص شد که
بنا بر آن که گذارده مطابق واقع بوده مثل اینکه در صورت شک از اقسام که بوده باشد بنا بر اکثر که گذارده بوده
در واقع چنین بود در این صورت نماز صحیح خواهد بود و نماز احتیاط که اتیان نموده بمنزلهٔ نماز نافله
خواهد بود و در این باب ماخوذ و مثاب خواهد بود ان شاء الله تعالی ششم مثل پنجم است لکن مشخص
شد بعد از فراغ از نماز احتیاط که آنچه بنا بر آن گذارده مخالف واقع بوده و در این مقام نیز بیان تفصیل این
جاری است پس بعد از ظهور حقیقت حال و علم بحقیقت حال در نماند مخالف معلوم شده از نماز احتیاط
یا ناقص شده آن نماز خالی از این نیست که آنچه ناقص شده در نماز که آنچه اتیان نموده از
نماز احتیاط یا اقل از آن است اگر اکثر بوده باشد مثل اینکه شک در سه و چهار بوده بنا بر چهار
گذارده بعد از تسلیم اتیان یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نموده و بعد از فراغ از نماز احتیاط
مشخص شد که دو رکعت از اصل نماز کم بوده در این صورت ممکن است که تفصیل داده شود ما بین
آنکه این علم بحقیقت حال قبل از فعل مثل منافی که مبطل صلوة بوده باشد سهوا و عمدا بوده یا بعد اگر قبل
بوده باشد بحکم لازم است بجز و یک رکعت نماز دیگر اتیان نماید و بعد از تسلیم اتیان بسجدهٔ سهو
نماید احتیاطا و اگر بعد از فعل چنین منافی بوده باشد حکم شود به بطلان نماز و لزوم اعاده آن اگر چه
احتیاط مقتضی اعادهٔ نماز و اولی نیز هست و احتمال اکتفا بهمان نماز احتیاط در هر دو صورت نظر باطلاق

مسئله

باید

مستند تمام است لکن ضعیف است نظر به بعض شمول اطلاق نسبت بمحل کلام و اگر ناقص شده از نماز کمتر بوده
از آنچه اتیان نموده از نماز احتیاط مثل شک در دو و سه و چهار بوده بعد از اتیان بدو رکعت نماز احتیاط
مشخص شد که اصل نماز سه رکعت بوده در اینجا نیز احتمال صحت تمام است نظر باطلاق مستند لکن
ضعیف است نظر بملاحظهٔ تعلیل پس ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اعاده آن لازم
باشد لکن با اتیان منافی هر گاه منافی آتی نبوده باشد مقتضی در اعادهٔ نماز بعد از علم بحقیقت حال
نموده باشد حکم بوجوب قضا نتوان نمود اگر احتیاط مقتضی عدم اخلال به آن است **مطلب چهارم** در
ترتیب شکوکات بدانکه در صورت ترتیب شکوک که عمل بمقتضای هر شک لازم است مثل اینکه اول شک
نموده میان دو و سه و بعد بنا بر سه گذارده و قرار داد بعد از فراغ از تسلیم اتیان بدو رکعت نماز ایستاده
نماید در اوان اشتغال در اتمام رکعت چهارم مشخص او شد که رکعت دو رکعت بوده نیست بلکه مردد است
ما بین آنکه سه بوده باشد یا چهار بنا بر این در این وقت شک او میانه سه و چهار خواهد بود نه دو و چهار
پس بعد از تسلیم اتیان بدو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده مثلا نموده باشد نه دو رکعت ایستاده
چنانچه مقتضای شک اولی بوده هر گاه تردد در اثنای نماز بهم رسد مکلف حاصل شد لکن بعد از آن
از شک است بالظن حکم آن حکم شک خواهد بود **مطلب پنجم** در بیان حکم کثیر الشک است بدانکه
آنچه مذکور شد از اول بحث تا اینجا در حکم شک خواه شک در اجزای غیر رکعات بوده باشد یا در
عدد رکعات نماز در صورتی است که مکلف کثیر الشک نبوده باشد و اما هر گاه کثیر الشک بوده حکم
حکم آن چنین نیست که مذکور شد تحقیق مقام مقتضی این است که نقل کلام شده اولا در تعریف کثیر الشک
ثانیا در حکم آن پس میگوییم در اول اینکه … در حکم کثیر الشک بدانکه کثیر الشک
نظر بانچه از احادیث صحیحه ظاهر میشود آن است که در هر سه نماز شک کند مثل اینکه شک کند در نماز
ظهر و عصر و مغرب یا در هر سه نماز یاد ندارد … و هم چنین در نماز عشا و صبح
و ظهر و هکذا و ظاهر حدیث اعم است از اینکه سه نماز کامل فریضه بوده باشد چنانچه مذکور شد یا کامل نافله
بوده باشد مثل شش رکعت نافلهٔ ظهر مثلا یا ملفق از فریضه و نافله بوده باشد بجهت اطلاق ظاهر از
حدیث صحیح آن است که کثیر الشک کسی است که در هر سه نماز شک نموده باشد چنانکه اشکالی ظاهرا این
تعریف متوجه است نظر باینکه بنا بر این معرف معروف کثیر الشک آن است که در هر سه نماز … شک از
شک نموده باشد عالم باین مطلب نیست مگر علام الغیوب مگر اینکه فرض شود نظر باطلاق اعاده در هر سه
نماز بسبیل علم عادی میرسد که در سه نماز این شخص مغفل از شک نخواهد بود و مع ذلک حکم بخفیف

تحقق کثیر الشک با معنی صحیح نیست لهذا جماعتی از فقها کثیر الشک را چنین تعریف فرموده اند که در یک
نماز سه شک کند یا در سه نماز متوالی شک نماید شاید این مطلب را بجهة کفایت شک در سه نماز
متوالی داخل در صدق کثیر الشک از آن حدیث صحیحی که اشاره شد استفاده فرموده باشند و آن حدیث
روایت شده در فقیه از جناب مبین دقائق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اذا کان
الرجل ممن یسهو فی کل ثلث فهو ممن کثر علیه السهو و ظاهر حدیث اگرچه آن معنی است که اول مذکور شد
لکن چون این معنی صحیح نبود حمل کرده اند بنا بر این تقدیر در حدیث چنین معنی دارد فاذا کان الرجل ممن یسهو
فی ثلث صلوات کلها فهو ممن کثر علیه السهو هر گاه شک در سه نماز متوالی موجب صدق کثیر الشک
شود لیکن شک در دو نماز واصل بطریق اولی خواهد بود و ممکن است لفظ کل در حدیث باعتبار افراد نماز
بوده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا بعضی فریضه یا ملفق پس معنی حدیث چنین خواهد بود هر گاه
کسی شک کند در سه نماز هر سه نماز که بوده باشد خواه هر سه نافله بوده باشد یا هر سه واجب
بوده باشد یا مختلف بعد از وقت این شخص کثیر الشک خواهد بود حق آنست در این مقام آنست که این
مختلف میشود باختلاف احوال اشخاص باعتبار جمع حواس و تفرق آن که هست کسی بلکه اکثر که در وقت حواس
ملکه شک میکند لکن این کفایت نمیکند در صدق این معنی بلکه مرجع در این باب آنست که ملاحظه
کرده شود حال این شخص و نسبت غالب افراد اشخاص در اعتدال احوال پس اگر بعد از ملاحظه نسبت
اشخاص در اعتدال الاحوال مشخص شد که شک این بیشتر است از وقت این شخص را کثیر الشک میگویند
مبحث دوم در حکم کثیر الشک بدانکه حکم کثیر الشک آنست که بنا را بر ان شکوک نگذارد خواه عدد ٢
رکعات بوده باشد یا اجزای دیگر خواه عدد رکعات نماز سه رکعتی بوده باشد یا دو رکعتی یا غیر آن خواه
جزء مشکوک فیه رکن بوده باشد یا غیر رکن خواه محل آن باقی بوده باشد یا گذشته بوده باشد مگر در صورتیکه
فعل مشکوک موجب بطلان نماز بوده باشد در این صورت بنا بر عدم میگذارد پس هر گاه شک
نمود که تکبیر گفته است یا نه حمد و اخلاص قرائت نموده است قرار دهد که اتیان نکرده است و هم
چنین قرائت حمد و سوره و غیر آنها پس هر گاه شک کند در حال ایستادن که آیا رکوع نموده است
یا نه و در حال جلوس شک کند که آیا سجدتین نموده است یا نه قرار دهد که اتیان نموده است
و اما هر گاه شک نمود که یک رکوع نموده است یا دو قرار دهد که یکی نموده و هکذا و هم چنین هر گاه شک
کند که این رکعت رکعت اول نماز است یا رکعت ثانی قرار دهد که رکعت ثانی است و هر گاه شک کند که رکعت
سیم است یا چهارم قرار دهد که رکعت چهارم است در نماز چهار رکعتی و اما هر گاه نماز سه رکعتی بوده باشد قرار بدهد

که رکعت

است
که رکعت سیم است چنانچه در نماز چهار رکعتی هر گاه شک کند که رکعت سیم است یا چهارم یا پنجم قرار دهد که چهارم است
مجملاً کثیر الشک در جمیع موارد بنا بر صحت میگذارد به تحقق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق آن موجب بطلان نماز
شود در این صورت بنا بر عدم میگذارد کلام در اینکه در این مقام هست اینست که گاه هست کسی
٢٨٦ کثیر الشک در نماز معینی هست و در نماز دیگر نیست و گاه هست در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است
و در نماز دو رکعتی نیست و گاه هست در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است در دو رکعتین اخیرتین و در دو
رکعتین اولیین نیست و گاه هست کثیر الشک در رکعات نماز هست و در اجزاء دیگر نیست
و گاه هست بعکس آن است مستفاد از احادیث معتبره آنست که هر گاه کثیر الشک شد در نماز معینی
اعتنا به اتفاق نبایست او نیست پس هر گاه فرض کنیم که کسی کثیر الشک است در نماز چهار رکعتی و
اتفاق امثال آن در نماز دو رکعتی شک نمود بنا بر صحت میگذارد و اعتنا باین شک نمیکند و هم چنین
هر گاه کسی کثیر الشک شد در دو رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی لکن در دو رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی
کثیر الشک نیست و اتفاقاً شکی در دو رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی نمود باز بنا بر صحت میگذارد
و اتفاق این شک نیست و هم چنین هر گاه کثیر الشک شد در رکعات نماز نه سایر اجزاء و اتفاقاً
شکی در اجزاء دیگر نمود یا کثیر الشک است در اجزاء غیر رکعات و لکن در رکعات نماز کثیر الشک نیست
در جمیع موارد بنا بر صحت میگذارد و اعتنا باین شک نمیکند بلکه کثیر الشک چنانکه در نماز شک را اعتنا نمیگذارد
و هم چنین است در شرایط نماز مثل وضو و غسل و تیمم پس هر گاه کثیر الشک شد در هر یک از اینها که بوده
باشد اتفاق شک نباید بکند و اما هر گاه کسی کثیر الشک در نماز هست نه در شرایط آن هر گاه شک کند
در شرایط آن آیا حکم آن در شک در شرایط حکم کثیر الشک یا نه حکم در این مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه
ظاهر این است که هم شک در شرایط در این صورت حکم کثیر الشک نبوده باشد بدانکه از جمله امور مهمه تنبیه
بحکم ظن کثیر الشک است پس میگوییم کثیر الشک ظن او متعلق شد با صحت طرفین آیا حکم این حکم است یا حکم
شک اشکال نیست در صورتیکه ظن متعلق مشکوک فیه بوده باشد ظن یا اینکه در صورت شک صحیح
مشکوک فیه بنا بر تحقق آن میگذارد و بنا بر صحت در تحقق ظن بطریق اولی خواهد بود بلی اشکالی که هست
در این صورت آنست که هر گاه مظنون تحقق امر مبطل بوده باشد مثل اینکه مظنون او این شد که در دو رکوع
در یک رکعت بجا آورده یا مظنون این شد که نماز دو رکعتی را مثلاً سه رکعت بجا آورده یا سه رکعتی را چهار رکعت
یا چهار رکعتی را پنج رکعت در این صورت اگر ظن او معتبر بوده باشد باید حکم به بطلان نماز کنیم و هم چنین است
هر گاه مظنون عدم جزئی از اجزای نماز شد مثل اینکه در حال قیام مظنون او این شد که قرائت را بجا نیاورده و در رکوع

عمل بآورده باشد در حال جلوس مظنون او این شد که نماز او سه رکعت است بنا بر این لازم است که اتیان نماید بر آن
در رکوع در اول و اتیان یک رکعت دیگر نماید نه آنکه حکم ظن کثیر الشک حکم شک او است پس اگر مظنون
مقدار مبطل بوده باشد بنا بر عدم میگذارد هم چنین هرگاه مظنون عدم چیزی است که انتفاء آن مبطل
است بنا بر وجود میگذارد ظاهر از حدیث مروی ثانی است و آن حدیثی است که محمد بن مسلم روایت
نموده از امام محمد باقر علیه السلام فی الرجل یکثر علیه الوهم فی الصلوة فیشک فی الرکوع فلا یدری ارکع
ام لا ویشک فی السجود فلا یدری اسجد ام لا فقال لا یسجد ولا یرکع و یمضی فی صلوته حتی یستیقن یقینا
نظر بآنکه مدلول علیه این حدیث لزوم بنا بر صحت نماز است و عدم التفات بشک مگر در صورتیکه
علم باخلال بوده باشد پس در صورت ظن باخلال لازم است بنا بر صحت گذارده التفات بظن
نماید عملا بحکم کثیر الشک بنا بر اتیان مشکوک فیه و عدم اعتناء باین شک است پس هرگاه خلاف آن نماید
بآن معنی که اتیان مشکوک فیه نماید نماز او صحیح نخواهد بود **مطلب دویم** در حکم ظن است بدانکه ظن یا
متعلق بنفس صلوة است یا بشرط صلوة است یا بجزء صلوة پس در این مقام سه مبحث است **مبحث اول** در ظن
متعلق بنفس صلوة است میگوئیم این یا متعلق بوقت است یا بالخروج وقت است یعنی گمان بانقضاء وقت است
مثل آنکه وقت نماز باقی است بنا بر این اتیان نماز نموده باشد لکن ظن او آنست که اتیان نماز نموده
است این ظن حال از آن نیست یا مستند است بسببی از اسباب شرعیه یا نه پس اگر اول است مثل آنکه دو نفر
عادل اخبار نموده باشند که اتیان نماز نموده در این صورت اعتماد بآن مظنه میتوان نمود و هم چنین است
هرگاه عادل واحد اخبار نماید بعید نمی نماید که در این صورت نیز ظاهر این است که اعتماد بآن مظنه میتوان
نمود و اما هرگاه این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد ظاهر این است که حکم ظن در این مورد حکم شک
بوده باشد پس اعتماد بآن مظنه نمیتوان نمود بلکه لازم است که اتیان نماز نماید و اگر این مظنه بعد از انقضاء
وقت است بآن معنی که بعد از تحقق غروب مثلا ملاحظه نمود که نماز ظهر را در وقت بجا آورده یا نه
تا آنکه قاطع حاصل شود نماز نیست لکن مظنون او این است که اتیان نماز نموده باشد ظاهر این است که حکم بوجوب
قضا نمیتوان نمود خصوصا هرگاه ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل شهادت عدلین بلکه قول عدل
واحد نیز چنین است و اما هرگاه ظن متعلق بعدم صحت نماز بوده باشد مثل آنکه مظنون او این است
که اتیان نماز در وقت ننموده است پس اگر این ظن مستند بسبب از اسباب شرعیه بوده باشد مثل آنکه
دو نفر عادل اخبار نموده باشند که او از اول وقت تا غروب منتظر بوده و اتیان نماز ننموده در این صورت قضاء
آن لازم است بلکه در صورتیکه چنین بوده باشد اگرچه مظنه مستند بوده باشد باخبار عدل واحد اما اگر

ظن مستند بسبب شرعی نبوده باشد حکم بوجوب قضا مشکل است لکن احوط معدوم اخلال آنها است اگرچه اتیان آن نماز
در وقت مظنون بوده باشد لکن در صورتیکه ظن مستند باخبار عدلین نبوده باشد **مبحث دویم**
در ظن بشرایط نماز است میگوئیم این ظن یا متعلق بانتفاء شرط است یا بتحقق آن پس در این دو مطلب است
مطلب اول در حکم ظن بانتفاء شرط است بدانکه این مظنه یا قبل از شروع در نماز است یا در اثناء نماز
است یا بعد از فراغ از نماز پس در این سه مبحث است **مبحث اول** در حکم مظنه است قبل از شروع نماز
بدانکه هرگاه مظنه هم رسید بانتفاء شرط قبل از شروع در نماز یا شک کرد اتیان بآن شرط لازم است و با
عدم آن شروع بنماز نمیتوان نمود و این مطلب واضح است در جمیع شرایط نماز مثل الطهارت از حدث و خبث
این ظن مستند بسبب از اسباب شرعیه نبوده باشد تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود که
هر شرطی از شرایط صلوة هرگاه قبل از شروع در نماز مظنون الانتفاء بوده باشد تفصیل آن شرط
لازم و با عدم آن اشتغال بنماز جایز نیست مثل آنکه مظنه دارد که محدث بوده باشد یا مظنه دارد که این
سمت قبله نیست یا این لباس از جنس ما یصح فیه الصلوة نیست و یا این جزء ما یصح علیه السجود نیست
در جمیع این صور اشتغال بنماز با این مظنه جایز نیست بلکه در صورت شک بتحقق آنها نیز چنین است
چنانچه سابق اشاره بآن شد بلی هرگاه ظن بتحقق حدث داشته باشد که مستلزم ظن بانتفاء طهارت
ثوب یا بدن است مثل آنکه مظنون او این است که جامه این شخص یا بدن او نجس است در این صورت اگر این
مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل آنکه دو عادل اخبار بنجاست آن نموده باشند بلکه عادل واحد نیز
چنین است یا مثل الحاکم بوجود نجاست ثوب یا بدن حال اینکه مثلا علم بوجود رفع شده لکن مظنه نجاست
حاصل است در این صورت اجتناب لازم است و اما هرگاه ظن ابتدائی بوده باشد مثل آنکه جامه
از کسی گرفته مظنون او این است که آن شخص اجتناب از نجاسات نمی نماید یا ضعیف در جهات شرعیه نمود
ظن بوصول آن به بدن مصلی یا ثوب او حاصل شد در مثل این صورت اجتناب لازم نیست پس حاصل آنست
که ظن بانتفاء شرطی که طهارت بدن یا ثوب مصلی بوده باشد محقق است و با ظن بانتفاء شرط
اشتغال بنماز جایز است در مثل این صورت اگرچه میتوان گفت صحت نماز مشروط بعدم علم بنجاست
ثوب یا بدن مصلی است و این در صورت مفروضه محقق است پس میتوان گفت با ظن بانتفاء شرط
شروع در نماز نموده و هم چنین ظن بحدث در صورتیکه مسبوق بوده باشد بقطع بطهارت مثل
آنکه با وضو بوده تا انتفاء بحدث او معارض شده اما تا قاطع نیست بلوغ آن بمرتبه که صدق قاطعیت
نشده باشد لکن مظنون او این است در این صورت نیز با ظن بعدم حدث اتیان طهارت لازم نیست

مگر در صورتی که مذکور شد **مطلب بیستم** در حکم مظنه است بعد از فراغ از نماز بدانکه هرگاه این مظنه بعد از فراغ
از نماز بوده باشد مطلقا اعتنائی باین مظنه نیست یعنی نماز ثانی به حکم صحت است و اعاده آن لازم
نیست اگرچه باعتبار وقت بوده باشد حکم مظنه در این مقام حکم شک بعد از فراغ از عمل است مگر در
صورتیکه این مظنه نسبت بتحقق حدث بوده باشد و مظنه مستند بوده باشد بسبب شرعی مثلا اخبار
عادلین مثل اینکه بعد از فراغ از نماز ظهر دو نفر عادل اخبار نمودند که نماز تو با حدث بود یعنی حدثی که موجب وضو
بود از تو صادر شد مثلا از ایشان بمعنی اثبات نماز نخواهی و در این صورت ظاهر این است که اعاده آن
نماز بعد از اثبات بمعنی لازم بوده باشد هم چنین است حال در قبله در صورتیکه عدلین اخبار نمایند
که نماز در خلاف قبله بوده اثبات شده است باجابت شرعی با بعضی دلائل شده لکن شرط بقای وقت
نماز در این صورت نیز لازم نماز ثانیه لازم است و بعد از خروج در بعضی صور اعاده آن نماز لازم نیست مثل
اینکه مظنون او شد که در حال نماز ملبوس او از جمله لباسی بود که نماز در آن صحیح نبوده یا مظنه بجهت او
هم رسیده که آنچه سجده بران نموده سجده بر آن جائز نبوده است یا در حال نماز بدن او یا ثوب
او نجس بوده در جمیع این صور اعتنائی باین مظنه نیست اگرچه مستند بوده باشد باخبار عدلین
بلکه حال چنین است اگرچه علم حاصل شود **مطلب بیست و یکم** در حکم مظنه با انتفاء شرط است در اثنای نماز بدانکه
هرگاه مظنه با انتفاء شرطی در اثنای نماز حاصل شود پس اگر مظنه با انتفاء طهارت ثوب یا بدن
بوده باشد مطلقا التفاتی باین مظنه نیست در صورتیکه این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده
باشد و اگر مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نمودند بنجاست ثوب یا بدن که
نزع آن ثوب ممکن بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل کثیر نبوده باشد لازم است نزع آن ثوب یا تطهیر نموده
اتمام نماز نماید یا اعاده نماز ضرور نیست اگرچه مخفی نماند که در صورتیکه شروع در نماز با نجاست بوده
باشد بشرط آنکه بعد از اخبار عدلین بنجاست ثوب یکی شده باشد نماز باطل از افعال نماز نشود
تا نزع آن ثوب نماید و الا نماز باطل خواهد بود استیناف آن لازم است و اگر اخبار بنجاست در اثنای
نماز نسبت بثوب مصاحب بوده باشد پس اگر تطهیر آن در اثنای نماز ممکن بوده باشد بنحویکه مستلزم فعل
منافی نبوده باشد لازم است تطهیر نموده صحیح خواهد بود لکن بشرطیکه مذکور شد و الا نماز باطل
و استیناف آن لازم است و اگر تحصیل آن منع یا تطهیر ممکن نبوده باشد مگر بعد از ارتکاب فعل
منافی در این صورت قطع نماز لازم و استیناف آن متعین است و اگر مظنه با انتفاء طهارت از حدث بوده
باشد پس اگر این مظنه مستند بسبب شرعی بوده باشد متعین است قطع نماز و استیناف آن بعد از

طهارت

طهارت و اگر این مظنه مستند بسبب شرعی نبوده باشد پس اگر این مظنه مسبوق بعلم بطهارت بوده باشد
مثل اینکه قطع داشت که قبل از شروع در نماز متطهر بوده و بعد از آنکه شروع در اثنای نماز کرد بعد از آن طهارت یقینی
باو مظنه نموده و مظنون او شد که آن نوم حدث ناقض بوده یا چنین نوعی در اثنای نماز زود حتی او اتفاق
افتاد و باین جهت ظن بنقض طهارت بهم رسیده در این صورت حکم ببطلان نماز ممکن نیست بلکه ظاهر این است
که این شخص شرعا متطهر است پس نماز او محکوم بصحت است و اشکالی که هست در این مقام این است
که مظنه بعدم طهارت از جهت نه از قبیل اول است که نماز محکوم بفساد شود و نه از قبیل قسم ثانی است
که نماز حکم بصحت نماز نمود بلکه لتشکیک و مظنه بعدم اصل طهارت است نه ناقض آن یعنی
که قبل از شروع در نماز تعلقی قاطع بطهارت ... و باعتقاد طهارت شروع در نماز نمود و
در اثنای نماز شک در طهارت نکرد و مظنه حاصل شد بعدم طهارت که اگر این مظنه نبود بلکه شک
هرگاه قبل از شروع در نماز بود لازم بود اثبات طهارت ... با عدم آن شروع بنماز جائز نبود تا
این در اثنای نماز مظنه حکم قبل از نماز است پس اثبات طهارت لازم و اتمام نماز بعدم اثبات طهارت
جائز نیست در این مقام سه احتمال است اول آن است که قطع نماز نموده استیناف نماز نماید بعد
از اثبات طهارت دوم آن است که اتمام نماز نماید بهمان نحو سوم آن است اتمام نماز نماید بعد
از اثبات طهارت در صورتی که تطهیر موجب ارتکاب منافی نماز نشود مختار اول است
نظر بحدیث معتبر ... حیث سأل اخاه موسی بن
جعفر علیهما السلام عن رجل یکون علی وضوء ثم یشک علی وضوء هو ام لا قال اذا ذکر و هو فی صلوته انصرف
فتوضأ و اعادها و ان ذکر و قد فرغ اجزأه ذلک وجه دلالت این حدیث بر اثبات مدعی این است حکم
نیست ... کلام سائل عن رجل یکون علی وضوء ... باینکه هرگاه کسی با وضو بوده
باشد و بعد از آن شک در نقض وضو کند ... باینکه ... بهمان وضو
... در عبادت اعاده وضو لازم نیست بلی ممکن است که ... مقصود
لکن در صورتیکه این شک قبل از دخول در نماز بوده باشد و اما هرگاه این شک در اثنای
نماز بوده باشد حکم باستحباب ممکن نیست نظر بجهت قطع نماز پس ... کلام سائل باینکه
... اعتقاد او این بود که با وضو بوده بعد از آن شک
در این مطلب ... حضرت ... اذا ذکر و هو فی صلوته انصرف فتوضأ و اعادها یعنی هرگاه
شک در حال اشتغال بنماز بوده باشد نماز لازم ... بوضو ... بعد از آن اعاده نماز

نمایند و از این ظاهر میشود که اگر قبل از شروع در نماز بوده باشد لزوم اتیان بوضو بطریق اولی خواهد بود اگر
این شک بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعتنا باین شک نیست پس هرگاه شک در طهارت در اثنای
نماز موجب قطع نماز و لزوم اتیان بطهارت شود پس قطع نماز با ظن بعدم طهارت در اثنای نماز بطریق
اولی خواهد بود مخفی نماند که انچه مذکور شد در حکم ظن با نتفای طهارت بود و اما سایر شروط مثل اینکه
در اثنای نماز ظن کرد که جامه او از جمله لباسی است که نماز در ان صحیح نیست یا انه مظنون عدم صحت
شد یا مظنون شد که مکان غصبی است در این صورت اگر ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد چنانچه
در سابق بیان شد عمل بمقتضای ان لازم است یعنی اجتناب لازم خواهد بود و هرگاه چنین
نبوده باشد بمقتضای استصحاب عمل بحکم سابق باید نمود پس اجتناب لازم نیست و اما هرگاه
چنین فرض در محل سجده محقق شود یعنی مظنون ان شد که سجود براین چیز جایز نیست پس
الخبان بسجده در سابق شده محکوم بصحت است و دلیل حق ظاهر این است که اجتناب لازم
نبوده باشد پس قطع جهه نباید نمود بغیر ان و با عدم امکان قطع نماز نماید مطلب دویم در حکم ظن بتحقق
شرایط است یعنی این نیز مثل سابق منقسم میشود بر سه قسم اول ظن بتحقق شرایط نماز است مثل انکه
شروع در نماز نماید و این ظن اگر مستند بسببی از اسباب شرعیه بوده باشد متبع است مطلقا
مثل انکه جامه نجس بود و عادل اخبار داد که تطهیر یافته یا اخبار بطهارت داد
در این صورت بلا اشکال اکتفا باین مظنه میتوان نمود و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل انکه
از حدث و هم چنین طهارت از خبث هر دو مظنون هست لکن این ظن مستند بسبب شرعی
نیست در این صورت هریک از حدث و خبث در حالت سابقه مقطوع به بوده ظاهر اینست که
مثل این صورت اکتفا بچنین مظنه نتوان نمود پس لازم است تحصیل طهارت از حدث یا خبث
نموده باشد و اما هرگاه تحقق هریک از حدث و خبث در سابق متحقق نبوده باشد بلکه قاطع
بخلاف ان بود مثل انکه اتیان بوضو یا بغسل نموده بود و حالت ان طهارت مظنون البقا
است یا طاهر از خبث بوده باشد و بقای ان مظنون است در نظر اول در این صورت بلا اشکال
عمل باین مظنه میتوان نمود بلکه چنین است حال اگر چه قبل مبدل بشک شود بلکه بعید نیست
که چنین بوده باشد اگر چه مبدل بوهم شده باشد چنانچه در مباحث سابقه بیان شد دویم
ظن بتحقق شرایط است در اثنای نماز یعنی در حین شروع در نماز قاطع بتحقق شرایط بود لکن در اثنای
نماز باعتبار یا حتی قطع مبدل بظن بتحقق شرایط شد در این صورت ظاهر اینست که عمل بمقتضای ان

مظنون

ان مظنه میتوان نمود اگر چه مستند بسببی از اسباب شرعیه نبوده باشد سیم ظن بتحقق شرایط است
بعد از فراغ عمل یعنی بر نیست مخفی است از شکل و دانی کالای یخفی مطلب سیم در حکم ظن متعلق بجزء
صلوات است و منقسم بدو قسم میشود اول ان است که این مظنه در اثنای نماز حاصل میشود دویم ان
است که این ظن حاصل میشود بعد از فراغ از نماز قسم اول یعنی ظن متعلق بجزء نماز در اثنای نماز بدانکه
این جزء یا از رکعات نماز است یا غیر رکعات پس هرگاه ظن متعلق بجزء غیر از رکعات بوده باشد
خالی از این نیست این ظن یا متعلق باتیان ان جزء است یا باخلال ان علی التقدیرین یا بعد از دخول
در رکنی است که بعد از ان جزء هست یا قبل پس در این مقام چهار احتمال است اول ان است که
ظن داده باشد باتیان جزئی از اجزاء صلوة مثل تکبیرة الاحرام یا قرائة یا بعضی اجزای ان یا رکوع یا سجود و همکذا
در این صورت شکی نیست که عمل بمقتضای ان مظنه می نماید خواه این مظنه بعد از دخول در
رکن بوده باشد یا قبل از ان پس لازم نیست عود بان جزء بلکه جایز نیست مطلقا خواه ان
جزء رکنی از ارکان نماز بوده باشد یا غیر رکن نظر بانکه با شک در اتیان بان عود بعد از محل
جایز نبود چنانچه مفصلا بیان شد پس عدم جواز عود بان با ظن باتیان بطریق اولی خواهد بود
در این صور بلکه داخل در جزء بعد از ان بوده باشد یا نشده باشد ظاهر است و اما هرگاه
داخل شده باشد مثل انکه مظنه دارد در اتیان بقرائت حمد قبل از شروع در سوره یا مظنه دارد
در اتیان بسجده قبل از شروع بتشهد یا مظنه دارد در اتیان برکوع قبل از دخول در سجود و همچنین
در جمیع موارد دیگر که ذکر شد اگر شک میبود لازم بود که عود نماید اما حکم مظنه در این صور حکم شک
است پس عود باید نمود یا حکم علم است پس عود جایز نیست خواه داخل شده باشد در جزء
بعد یا نه ظاهر ثانی است پس ظن در این مقام حکم علم است اگر چه متعلق بجزء رکنی بوده باشد بجهت
عموم نبوی معتضد باشتهار ما بین اصحاب اذا شک احدکم فلینظر احری ذلک الی الصواب فلیبن علیه
و دیگر انکه ظن متعلق باخلال بان جزء است در این صورت اگر این مظنه قبل از دخول در رکن بوده باشد
عود بان جزء که مظنون الاخلال بوده لازم خواه داخل در جزء بعد از ان شده باشد یا نه اما در صورت
عدم دخول پس ظاهر است نظر بانکه در این صورت اگر احتمال ان مشکوک میبود اتیان بان با ظن باخلال
بطریق اولی خواهد بود و اما در صورت دخول در جزء بعد از ان نظر بان که صحیح واحتمال ... و اما
بعدم عود ملتفت نشد که ظاهر دو شک ... است و عموم نبوی مذکور پس در این صورت بعد از اتیان
بان جزء که مظنون الاخلال بود لازم است اعاده نماز باید نمود یا نه و اگر قبل از این مظنه

سیاق دعوای دکن بوده باشد پس اگر ان مظنون الاخلال غیر رکن بوده باشد نماز صحیح خواهد بود بنا بر جواز نیت
نظر بانکه اگر ان جزء مفروض قطعی الاخلال هم بود نماز صحیح بود و عود بان جائز نبود چنانچه بیان خواهد شد
پس صحت و عدم جواز عود در صورت ظن بالاخلال بطریق اولی خواهد بود و اما هرگاه ان جزء مظنون
الاخلال رکن بوده باشد پس ظاهر این است که نماز باطل و استیناف ان لازم است نظر بعموم نهی
مذکور بعد از ملاحظه انچه مشخص شد که اگر اخلال برکنی از ارکان نماز شود و معنا شک نشود مگر بعد از
دخول در رکنی دیگر نماز محکوم ببطلان خواهد بود کلا مگر درین مقام حسب این است که مظنون
الاخلال مثل مقطوع الاخلال است در اخلال و بعد از فراغ از نماز در نوم سیقی النهی با ان
شاء الله تعالی ان باز حکم سهو نیز باین مطلب خواهد نمود خفی نماند انچه مذکور شد حکم
جمیع احتمالات مسئله ظاهر شد و انچه مذکور شد در صورتی بود که مظنه متعلق باجزای نماز
غیر از رکعات بود اما هرگاه ظن متعلق بعدد رکعات باشد ظاهر این است که در اینجا نیز بنا
بر مظنون میگذارد در جمیع صلاة خواه نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و ظهر و عشاء در سفر
و نماز ایات یا سه رکعتی بوده باشد یا چهار رکعتی و در نماز چهار رکعتی خواه ظن متعلق برکعتین اولیین
بوده باشد یا برکعتین اخیرتین پس هرگاه شک کرده در اینکه رکعت دوم است یا سوم است ظن او متعلق بیک
که شد بنا بر ان گذارد و بمقتضای ان اتمام نماز نماید و هم چنین هرگاه شک در عدد رکعت نموده باشد
و جانب مظنون عمل بمقتضای مظنون نماید خواه ان ظن مقتضی صحت نماز باشد یا بطلان مثل اینکه در
نماز دو رکعتی بعد از دخول در رکوع شک کرده که دو رکعت است یا سه و مظنون او این شد که سه
رکعت است نماز باطل خواهد بود و هم چنین در نماز مغرب کسی شک کرده که بعد از دخول در رکوع
که رکعت سوم است یا چهارم و مظنون او این شد که رکعت چهارم است نماز باطل خواهد بود و هم چنین
در نماز چهار رکعتی هرگاه در صورت مفروضه شک کرد که رکعت چهارم است یا پنجم و مظنون پنجم شد نماز باطل
و اعاده ان لازم است پس ظن در انجام حکم قطع خواهد بود خواه در ابتدا ظن بوده باشد یا در قسم
ثانی ان است که این مظنه حاصل شود بعد از فراغ از نماز اشکالی در عدم التفات باین ظن نیست
با انچه که بعد از فراغ شک در مظنون او این شد که اخلال بجزء در بعضی از رکعات یا در کل رکعات نموده
یا زیاده نموده و هم چنین تشهد و طمانینه و امثال ان از نماز لکه در صحت صلوة نیست و اما هرگاه مظنون
این شد که بعضی از ارکان نماز را اخلال نموده یا زیاد نموده یا مظنون او این شد که یک رکعت زیاد نموده
یا کم نموده در این صورت مسئله خالی از اشکال نیست لکن حکم بعدم اعتنا به ظن اقرب بصواب است نظر بانکه اینجمله

سهو
ست ان است حکم مظنه در احوال نماز حکم علم است اما بعد از فراغ از نماز پس اشتراک ثابت نیست و
صحت مقتضی عدم اعاده است لکن باید تفصیل داد باین نحو که اگر بعد از فراغ از نماز بعد از فاصله این
مظنه هم رسید که غیر رکن است نماز صحیح است مثل صورتی که مظنه باخلال ان دارد اگر رکن بوده باشد نماز محکوم
به بطلان است و اعاده ان نماز لازم است و حکم در صورتیکه مظنون اخلال به تجدید بعد از کشف خرج
بوده باشد در این صورت اعاده نماز لازم نیست بلکه اتیان به مجرد نماید بعد از اتیان به تشهد
و تسلیم منافی اینها در صورتی بود که مظنه بعد از فراغ از تسلیم بلا فصل حاصل شود و اما هرگاه بعد از
فصل حاصل شود ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اعاده نماز ضرور نبوده باشد مقام دوم
در احکام سهو است بدانکه سهو یا در شرایط نماز است یا در اجزای ان اما اول پس شک که باید در
اثنای نماز شود یا بعد از فراغ از ان اما پس در این مقام چند بحث است مقام دوم سهو در شرایط نماز
است که مذکور شده باشد و در اثنای نماز این چند قسم است اول سهو است در طهارت از
حدث مثل سهو در وضو یا در غسل یا تیمم باین معنی که شروع بنماز نمود باعتقاد انکه با وضو است مثلا در
اثنای نماز فساد اعتقاد او ظاهر شد در این صورت نماز باطل است استیناف ان بعد از اتیان بوضو
لازم است و هم چنین است حال در غسل و تیمم دوم سهو است در طهارت از خبث باین معنی که طاهر
بود نجاست ثوب یا بدن خود غافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و در اثنای نماز متذکر شد که ثوب
او یا بدن او نجس بود یا علم از ازاله ان نجاست شروع بنماز نموده در این صورت نیز ظاهر این است
که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم است بعد از ازاله نجاست یا نزع ان لباس نجس سیم
سهو در قبله است بعد اختیار اتیان نماز نمود نسبت باعتقاد انکه ان سمت سمت قبله است در اثنای
نماز فساد اعتقاد او منکشف شد مشخص شد که سمت قبله سمت دیگر است بدانکه این مشکل به چند صورت
منشعب اول ان است که در اثنای نماز مشخص شد که انحراف از قبله نموده لیکن بقبله بوده دوم
ان است در اثنای نماز مشخص شد که انحراف از نماز اتیان نموده لیکن یمین یا یسار بوده یا یمینی که سمت
قبله بوده که اگر متوجه بان سمت شد این سمت که بعضی از نماز را اتیان بان سمت نموده در جانب
یمین او یا یسار او واقع میشد ظاهر این است که در این دو قسم نماز باطل است استیناف نماز
لازم بوده باشد سیم ان است که در اثنای نماز مشخص شد که انحراف از نماز اتیان نموده و مانع شده
یا بین یمین و یسار بعینی که مذکور شد در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد لکن لازم است
بعد از اطلاع بلا فصل متوجه سمت قبله شود در حین توجه قطع اشتغال بافعال واجبه نماز نماید بلکه

افعال مستحبه نیز چنین است مسئله سهو است در چیزیکه سجده بران نموده یعنی در اثنای نماز متخص
شد که انچه سجده بران نموده سجده بران جایز نبوده این مسئله بر چند قسم منقسم میشود اول انکه اطلاع
بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجود بوده باشد در اینصورت نماز صحیح است لکن احتیاط انست اعاده
نماز کند با قی مانده باشد سجده بران جایز نیست بلکه اگر بعد از اطلاع شود سجده بران نماید
نماز باطل خواهد بود دویم ان است که در حین سجده عالم بحقیقت حال شده در اینصورت خالی از این
نیست یا بعد از فراغ از ذکر واجب است یا قبل از فراغ از ذکر واجب بوده باشد یا نماز
محکوم بصحت است لکن در اینصورت اگر ممکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه بجهت ذکر
مستحب ظاهر انست که اینه مستحب بوده باشد اما هر گاه علم بحقیقت حال قبل از فراغ از ذکر
واجب بوده باشد در اینصورت مطلب انست که تفصیل داده شود ما بین انکه این شخص یا ممکن
میشد از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجود بران صحیح بوده باشد بدون برداشتن از ان چیز جبهه را اگر
ممکن بوده باشد چنین نماید بعد از ان اتیان بذکر نماید و اگر ممکن است یا ممکن از رسانیدن جبهه
بان چیز ... مبادرت برسانیدن از انچیز بجهه ... در صورتیکه انچه سجده بران
جایز بوده باشد ملتصق بوده باشد تا انکه صادق اید جبهه بران واقع شده در اینصورت اولی ان
است ... مسئله بجهه بعد از ان اتیان بذکر نماید و اگر ممکن از این بوده باشد تفصیل
داده شود ما بین انکه این ... سجده اخر نماز متخص شد یا در غیر سجده اخر اگر در سجده اخر
بوده باشد بگوییم در اینصورت لازم است که اتیان بذکر نموده نماز را تمام نماید قطع نماز
جایز نبوده باشد و اگر در غیر سجده اخر بوده باشد خالی از این نیست یا بعد از رفع راس ممکن
خواهد بود از تفصیل ما یصح السجود علیه یا عدم امکان ... فعل منافی ... اگر ممکن بوده باشد در
اینصورت نیز بگوییم لازم است اتیان بذکر نماید در همان حالت بعد از رفع راس تحصیل ما یصح السجود
علیه نموده وضع جبهه بران نماید در سجود ثانی و اگر ممکن نبوده باشد در اینصورت
قطع نماز لازم است در همان حالت سجود و اتیان بذکر سجود در ان حالت بقصد نماز جایز
نیست بلکه لازم است قطع نماز نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه استیناف نماز نماید یک
در صورتیکه فرض شود که این واقعه در ضیق وقت بوده باشد نه بلکه قطع نماز نماید بجهت تفصیل
ما یصح السجود علیه درک نماز را در وقت نتواند نمود در اینصورت همان سجده را بهمان حالت که ... تمام
نموده در بقیه سجدات سجده بر ثوب نمود از قطن و کتان و با عدم امکان از سجود چنین ثوب

سجود

سجود بر ثوب سجود از پشم نماید با عدم تمکن سجود بر ثوب سجده بکف نماید ختم سهوات المکان یا بمعنی
با اعتقاد اباحه مکان شروع در نماز نمود مثل انکه در خانه کسی شروع بنماز نموده در اثنای نماز متخص
شد که خانه مغصوب بوده در اینصورت قطع نماز صحیح و استیناف نماز در مکان مباح لازم
است مگر در صورتیکه وقت مضیق بوده باشد در اینصورت احتیاط اتیان بنماز نموده مطلب این
... اعتقاد محکوم بصحت است و بقیه نماز در حین خروج از ان مکان مغصوب بعمل اید دویم
سهو در لباس است با این معنی که در حین اخذ بنماز معتقد این بود که لباس لباسی است که اتیان
بنماز در ان بی عیب است در اثنای نماز متخص شد خلاف اعتقاد او یعنی متخص شد که ان لباس لباسی
است که اتیان بنماز در ان جایز نیست مثل انکه حریر بوده یا نجس بوده یا متخص حاصل شد این بود
از جلد ... بوده یا ماخوذ از حیوان غیر ماکول اللحم بوده در اینصورت اگر نزع ان عضو یکه موجب
فعل منافی نبوده باشد ممکن بوده باشد نزع نموده اتمام نماز نماید اگر با عدم فعل منافی نزع
ان ممکن نبوده باشد قطع نماز نموده بعد از تبدیل لباسی که اتیان بنماز در ان بی عیب بوده باشد
استیناف نماز نماید مسئله سیم باید در حکم سهو در شرایط نماز است مثل طهارت لکن مقدر کی با ان شد
باشد بعد از فراغ از نماز و این نیز منقسم میشود باقسام سابقه اول سهو در طهارت از حدث
است دویم سهو در طهارت از خبث است که مقدر کی شود ... بعد از ... بوده باشد بعد از فراغ از
نماز با این معنی که با اعتقاد انکه با وضو است مشغول نماز شد یا غسلی که در بدن او یا ثوب او بود
در حین شروع بان غافل شده تا انکه بعد از فراغ از نماز ملتفت شد یا ... که سابق
بان ... بوده اتیان بنماز نموده در صورتیکه نماز باطل و اعاده ان لازم است اگر چه
بعد از انقضای وقت ... سیم سهو در ...
باین معنی با اعتقاد انکه این سمت سمت قبله است اتیان بنماز نمود بعد از فراغ از صلوة متخص شد
که اشتباه نموده در اینوقت اگر نماز واقع شده باشد ما بین یمین و یسار یعنی که ... تمام صحیح
و بی عیب است احتیاج باعاده نیست اگر چه بعد از علم بحقیقت حال ممکن از اتیان نماز در وقت بوده
باشد و اگر نماز بین یمین و یسار ... شده باطل ... اگر علم بحقیقت
حال در وقت شده باشد اعاده نماز لازم و اگر بعد از انقضای وقت شده باشد قضا لازم نیست
لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بقضا است مسئله چهارم سهو در چیزی است که سجده بران نموده با این معنی
با اعتقاد انکه ان چیز چیزی است که سجده بان صحیح است سجده نمود بعد از فراغ از نماز متخص شد خلاف

از دادن سوره نماز صحیح است مطلقا اگرچه عالم بغصبیت حال لباس یا مکان بوده باشد پنجم سهو
در لباس است ششم سهو در مکان یعنی که در حال نماز معتقد باشد که این لباس لباسی است که نماز در آن
صحیح است و هم چنین حال در مکان و بعد از فراغ از نماز مشخص شد که آن لباس لباسی بوده که نماز در آن
صحیح نبوده و هم چنین مکان مکانی بوده که نماز در آن صحیح نبوده در هر دو صورت نماز صحیح اعاده لازم
نیست اگرچه ممکن از اعاده آن در وقت بوده باشد هفتم سهو در اجزای صلوة است یا در امری که متعلق
با اجزای صلوة بوده باشد و متذکر بآن شود در اثنای نماز و آن نیز دو قسم است قسم اول آنکه عود
بآن جایز نیست اگر چنانچه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکن دیگر مثل اخلال بطمأنینه است در اجزای
صلوة مثل حال تکبیرة الاحرام یا حال قرائة حمد و سوره یا در حال اتیان بذکر رکوع و سجود پس هرگاه
کسی اخلال بطمأنینه نمیکند از آنها که مذکور شد تا بنحو سهو و متذکر شد بآن مطلب عود بجهة تدارک
آن لازم بلکه جایز نیست اگرچه متذکر شود بآن قبل از دخول در رکن دیگر و هم چنین هرگاه اخلال
نماید سهوا بکیفیت معتبره در قرائة مثل اینکه اخلال بجهر نموده در صلوة جهریه یا اخلال باخفات
نماید در صلوة اخفاتیه بعد از آن متذکر بآن شد بجهة تدارک آن لازم بلکه جایز نیست که
قبل از انتقال بفعل دیگر بوده باشد و هم چنین است حال در ذکر رکوع و سجود یعنی هرگاه اخلال
نماید بذکر رکوع و سجود هرگاه متذکر شود بآن بعد از رفع راس از رکوع و سجود عود برکوع و سجود
بجهة تدارک ذکر جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است قسم ثانی آن است که عود بجهة تلافی آن
لازم است هرگاه متذکر شود باخلال آن قبل از دخول در رکنی که بعد از آن است و این مثل اخلال بقرائة
حمد کلا او بعضا هرگاه متذکر بآن شد قبل از دخول در رکوع و هم چنین سجده واحده یا تشهد کلا او بعضا
پس هرگاه قبل از دخول در رکعت ثانیه متذکر شد که در سجده یا یک سجده را بعد یا کلمات اول را فراموش نموده
لازم است عود نماید سجده منسیه را بجا آورد و بعد از اتیان بسجده اتیان بقرائة نموده نماز را تمام
نماید و هم چنین هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد که اخلال به بعضی آیات حمد یا بعضی
از کلمات حمد نموده بلکه اخلال بحرکه یا سکون نیز چنین است در این صورت لازم است عود نماید
تلافی منسی نموده اعاده مابعد آن نماید و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع یا رکن دیگر متذکر شود بآن پس
این منقسم میشود باقسام قسم اول آن است که موجب بطلان نماز است استیناف لازم است و این
در صورتی است که منسی رکنی از ارکان نماز بوده باشد مثل اینکه تکبیرة الاحرام را فراموش نموده یا دو سجده
از یک رکعت را فراموش نموده بعد از رکوع متذکر شد یا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در سجود متذکر

شد

شد یا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در سجود متذکر شد اگرچه دخول در سجده اولی بوده باشد قسم ثانی
آن است که موجب بطلان نماز نمیشود لکن تلافی بعد از فراغ از نماز لازم است یا سجده سهو و آن مثل
یک سجده که فراموش نموده یا تشهد را فراموش نموده و متذکر نشد مگر بعد از دخول در رکوع در این صورت
نماز صحیح اتمام نماز نموده بعد از فراغ از نماز بلا فصل لازم است اتیان منسی نموده ظاهر این
است که در اجزای تشهد و صلوات در تشهد نیز چنین بوده باشد پس هرگاه در نماز چهار رکعتی
چهار سجده را فراموش نماید در هر رکعتی یک سجده را و متذکر نشود مگر بعد از دخول در رکوع
رکن دیگر و در رکعت آخر بعد از فراغ از تسلیم متذکر شود نماز صحیح است لازم است اتیان بچهار
سجده منسیه نموده باشد و اما هرگاه سه واحد در سجده را فراموش کرده لکن نمیداند که سجده از
یک رکعت است یا از دو رکعت نماز باطل است بنابر اقوی از نماز لازم نیست قسم ثالث نسیان ما
[illegible] نموده در [illegible] متذکر شده پس هرگاه کسی در نماز جهریه یا اخلال نماید [illegible] ارکان
نماز نموده باشد هم چنین تشهد در سجده نیز نموده باشد و اجزای تشهد و صلوات نیز بوده باشد
و متذکر بآن نشود مگر بعد از تجاوز از محل در این صورت نماز صحیح و تدارک منسی بعد از فراغ از نماز
واجب نیست مثل اینکه قرائت را فراموش نموده کلا یا بعضا یا ذکر رکوع را فراموش نموده یا طمأنینه
را در هر حالتی از احوال نماز که لازم بوده باشد فراموش نموده یا رفع راس از رکوع را فراموش نموده
متذکر نشد مگر بعد از دخول در سجده یا ذکر در سجده را فراموش نموده متذکر نشده بعد از رفع
راس از سجده در جمیع این صور نماز صحیح است بعد از فراغ از نماز اتیان منسی لازم نیست تنقیح مقام
مقتضی نقل کلام است در چند مبحث مبحث اول ظاهر این است که لازم بوده باشد رعایت شود در اجزای
منسیه که تلافی بعد از فراغ از نماز لازم است آنچه که لازم است رعایت آن شود در نماز پس
لازم است اتیان کرده شود در حالتی که مکلف با طهارت از حدث و خبث بوده باشد متوجه قبله
باشد با ستر عورت و اباحه مکان با طهارت از حدث و خبث بوده باشد متوجه قبله باشد [illegible]
و اباحه مکان و لباس و بودن لباس از جمله لباسی که اتیان نماز در آن جایز بوده باشد و لازم است
در جمیع منسیه و ضمیمه نماید [illegible] بلکه جایز بوده و در سجود اتیان نماید [illegible]
اثنای نماز [illegible] جمله لازم است در اجزای منسیه رعایت نماید آنچه که لازم بوده در صلوة
رعایت نماید اجتناب نماید از آنچه که لازم بوده از آن اجتناب نماید [illegible] لازم است
مبادرت [illegible] اتیان و جایز نیست [illegible] مثلا [illegible] ارتکاب [illegible]

بحث

نماز جایز نبوده **مبحث پنجم** در بیان این است که هرگاه منسی یک سجده بوده باشد و متذکر شود مابین قبل از دخول

در رکوع بیان شد که عود بجهة تدارک سجدهٔ منسیه لازم است مفهوم در این مقام این است که اما بعد

عود قبل از دخول در سجود لازم است که بنشیند یا نه و بحکم ملزم جلوس در این صورت است اما

در صورتیکه بعد از رفع راس از سجده اخلال بجلوس نموده باشد نظر باینکه معتقد این بود که این سجده

ثانیه است و جلوس بعد از سجده ثانی که بقصد اینکه جلوس استراحت شود صحیح بوده و ترک مستحب

جائز بوده و لهذا ترک جلوس نموده پس هرگاه جلوس قبل از سجده در این صورت ظاهر است نظر باینکه

جلوس در این مقام واجب است مفروض اینست که اخلال بان نموده و وقت تدارک آن باقی است پس

لازم است اتیان بان نماید و اما هرگاه اخلال بجلوس نموده باشد پس حکم بجلوس در این صورت

آن است که اشتغال موقوف بر نیت است واجب بر این شخص این بود که جلوس [illegible] بعمل آورده

باشد و این شخص اگرچه مفروض این است که جلوس را بعمل آورده است لکن جلوس [illegible]

بقصد جلوس مستحب بعد از سجده ثانیه بعمل آورده است پس [illegible] خواهد بود

غیر کافی [illegible] پس باقی [illegible] تکلیف خواهد بود [illegible] در هر صورت جلوس قبل از دخول در سجود لازم

خواهد بود و ممکن است [illegible] شود [illegible] صورت اولی و صورت ثانیه [illegible] حکم شود بوجوب جلوس

در اولی [illegible] ثانیه اما وجوب [illegible] پس [illegible] از ظاهر [illegible] اما عدم وجوب در ثانیه نظر

باینکه ظاهر [illegible] ائمه طاهرین علیهم السلام که نیت افعال [illegible]

کفایت میکند در حکم [illegible] نماز اگرچه در اثناء نماز سهوا در فعل [illegible] خلاف [illegible] شود [illegible]

شیخ الطائفه در باب احکام السهو من زیادات التهذیب فی الصحیح عن عبد الله بن المغیرة قال فی کتاب حریز انه

قال انی نسیت انی فی صلوة فریضة حتی رکعت و انا انویها تطوعا قال فقال هی التی قمت فیها ان کنت قمت

و انت تنوی فریضة ثم دخلک الشک فانت فی الفریضة و ان کنت دخلت فی نافلة فنویتها فریضة فانت فی

النافلة و فی الموثق [illegible] قال سألت ابا عبد الله عن رجل قام فی الصلوة المکتوبة فسها فظن

انها نافلة او کان فی النافلة فظن انها مکتوبة قال هی علی ما افتتح الصلوة علیه [illegible] و در این مسئله اختلاف

کرده اند [illegible] اول آن است که لازم نیست [illegible] این شخص [illegible] نیت [illegible] بعد از آن بسجود ثانی

خواه جلوس بعمل آورده باشد یا نه [illegible] شیخ [illegible] است و مختار علامه است در منتهی قول

دویم آن است که واجب است [illegible] سجده [illegible] اگرچه جلوس بعمل آورده باشد لکن [illegible] استراحت

و این قول [illegible] صاحب مدارک اختیار فرموده [illegible] ثالث تفصیل است [illegible] جلوس اگرچه بعضی جلسه

استراحت

استراحت از برای [illegible] صاحب مدارک الاحکام بوده باشد [illegible] اخلال بان در ثانی واجب [illegible] قبل از

دخول در سجده در اولی واجب نیست و این قول مختار [illegible] اقوی الاقوال است [illegible] مذکور شده در

صورتی بود که عالم بوده باشد باخلال بجلوس یا باتیان بان اما هرگاه شاک در این مطلب بوده باشد

پس ممکن است گفته شود در این مقام این شک یا در حال قیام بوده یا بعد از هوی بجهة سجود هر دو صورت

اگر اول بوده باشد [illegible] باینکه تدارک [illegible] جلوس لازم بوده باشد نظر باینکه دلیل شرعی

ناطق است باینکه مشکوک فیه در چنین صورت [illegible] است [illegible] صحیحه [illegible]

[illegible] امام [illegible] علیهما السلام [illegible] کما شککت فیه

ما قد مضی فامضه [illegible] ظاهر این است که مراد [illegible] بوده باشد [illegible] چنین [illegible]

آن مشکوک فیه [illegible] است پس اتیان بان لازم نیست بلکه در [illegible] کلام است و اما

اگر [illegible] است [illegible] مشکوک فیه لازم بوده باشد [illegible] عدم [illegible]

حال بعلاوه [illegible] اشتغال [illegible] مبحث [illegible] سابق بیان شد که هرگاه کسی [illegible] راس از رکوع را

فراموش نموده [illegible] داخل در سجود نشده باشد [illegible]

است لازم است [illegible] بعد از [illegible] سجود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سجده [illegible]

اخلال [illegible] ظاهر این است

که عود بجهة تدارک [illegible] لازم بلکه جایز نبوده باشد **مبحث ششم** [illegible] بیان شد [illegible]

که قضای آن لازم بوده [illegible] بعد از دخول در رکوع [illegible]

تشهد و صلوات [illegible] در رکعت آخره از نماز [illegible]

در این صورت [illegible] کلام در تشهد [illegible] در رکعت

آخره [illegible] نماز [illegible] تشهد [illegible]

واحد بوده باشد [illegible] در این مقام این است که هرگاه متذکر [illegible] منسیه در رکعت آخره

مثل [illegible] سلام [illegible] از نماز مثل اینکه در اثناء تشهد [illegible]

از تشهد [illegible] سلام [illegible] ظاهر این است که عود بجهة [illegible]

بسجده منسیه لازم بوده باشد و اما هرگاه متذکر [illegible] بصیغه سلام [illegible] از نماز بوده

باشد نماز صحیح [illegible] سجده منسیه فقط لازم خواهد بود مثل اینکه [illegible] بعد از دخول در رکن

در غیر صورت مفروضه دوم چنین است حال در تشهد منسی در رکعت اخیره پس هرگاه مذکر بیان شد
قبل از خروج از نماز عود میکند بجهت اتیان بتشهد منسی و اتمام نماز می نماید بطریق معهود و هرگاه مذکر
بیان شد بعد از خروج از نماز اکتفا میکند بقضای تشهد منسی چنانچه و اما هرگاه فرض شود منسی هر سجده
بوده باشد در رکعت اخیره پس هرگاه مذکر بیان شد قبل از اتیان بصیغه سلام یکه مخرج از نماز
بوده باشد لازم است عود نموده اتیان بآن سجده نماید بعد از آن اتمام نماز نماید بطریق معهود
و اما هرگاه مذکر بیان شد بعد از اتیان بصیغه سلام یکه موجب خروج از نماز میشود در این صورت
دو احتمال است اول آن است که حکم شود ببطلان نماز نظر بآنکه دو سجده در یک رکعت از ارکان
نماز است بعد از فراغ از نماز مشخص شده که اخلال باتیان نموده و اخلال بیکی موجب بطلان نماز است
نظر باینکه استیناف نماز لازم خواهد بود و این عام است از آنکه مذکر بیان شود بعد از اتیان بفعل
منافی سهوا و عمدا یا قبل از آن و دویم آن است که تفصیل داده شود ما بین تذکر بعد از حال سیاق
اتیان بفعل منافی سهوا و عمدا یا قبل از آن در صورت اول حکم میشود ببطلان نماز بخلاف صورت ثانیه که
نماز محکوم بصحت لکن باعود و اتیان بسجده منسیه و تشهد و تسلیم با ترتیب اما البطلان فی الاول فلاخلال
بالرکن و البطلان ثم بما اطبق علیه الاصحاب من ان المحکیة زیادة لا تفاد الصلاة الا من جهة الطهور
و الوقت و القبلة و الرکوع و السجود و اما الصحیح فی الثانی فلخروج عما بعد علی الصحیح فبالاتیان بالمنسی
بها الی السلم فیه علیه کما السلم فی رکعتین او قال الرکعة الثالثة و شک بالنقصان قبل الاتیان بالمنافی سهوا
کسی که اتیان بتسلیم نموده در رکعت سیم در نماز چهار رکعتی با اعتقاد آنکه رکعت چهارم است بعد از فراغ
از سلام بدون فاصله بعد از ارتکاب فعل منافی از منافیات نماز سهوا و عمدا اعلام شد بحقیقت حال که
سلام او در رکعت سیم واقع شده در این صورت بر میخیزد و اتیان برکعت چهارم مینماید و نماز او صحیح است
با آنکه اخلال بیک رکعت نموده بود که مشتمل بر سه رکن از ارکان نماز است مثل رکوع و قیام متصل برکوع
و سجده در صورت مفروضه اخلال بیک رکن که عبارت از سجده بوده باشد نموده پس حکم بصحت با الاتفاق
در صورتیکه اخلال به رکن شده باشد مقتضی حکم بصحت است در صورتیکه اخلال بیک رکن نموده
باشد بطریق اولی بنا بر این در صورت مفروضه عود میکند بسجده بعد از آن بسجده بعد اعاده تشهد
و تسلیم مینماید ممکن است جواب گفته شود از این استدلال بآنکه فرق است ما بین نقص یک رکعت و اخلال
بیک سجده در رکعات است پس هرگاه کسی در نماز چهار رکعتی در رکعت سیم سلام گفت با اعتقاد آنکه رکعت
رکعت چهارم است بعد از سلام بلا فصل و بدون فعل منافی اعلام بحقیقت حال شد در این صورت علی

الاولی رکعت باقی است و نیت و در این مقام ممکن باد فی تشهد و سلام مقدم محل و دلیل شرعی ما الحق برای اثبات
که اثبات آن این حکم بصحت نماز بنیت عمدا و در مسأله این دو صورت و دلیلیکه مقتضی فساد بوده باشد بنا بر آن هم
بلکه مقتضی صحت دارد مثل حدیث صحیح مروی از عمار قال سألت ابا عبد الله عن الرجل صلی ثلث رکعات
و هو یظن انها اربع فلما سلم ذکر انها ثلث قال یبنی علی صلاته متی ما ذکر و یصلی رکعة و یتشهد و یسلم و یسجد
سجدتی السهو و قد جازت صلاته و حجة لا افساد الصلاة الا من جهة [illegible] نیست نظر بآنکه
ظاهر آن است اتیان باخلال برکوع یا بسجود یا هر دو در رکعت منسوب باتیان است را جزای رکعت فرض شده محل
کلام آن است که اخلال بکل یک رکعت شده و بر فرض تسلیم شمول لا ابدیات از تخصیص آن نیز صورت مفروضه
نظر بحدیث موثق مذکور و غیر آن که معتضد بعمل اصحاب است خلاف صورت یکه محل کلام است یعنی صورت
اخلال بیک سجده در رکعت اخیره که مذکور شده باشد بیان بعد از فراغ از تسلیم که تمسک به شمول
حدیث لا تعاد است بآن نیست و معلوم است مقتضای آن حکم بفساد است و تمسک باولویت تمام نیست نظر
بآنکه محتمل است حکم بصحت در صورت اخلال بیک رکعت مثلا در صورت مفروضه نظر بخفا محل
رکعت بوده باشد بخلاف حیث یک رکعت مذکور بیان بعد از اتیان بتسلیم نمود و این مطلب نیست اظهر مذکور شد
پس هرگاه بعد از فراغ از تسلیم مذکور شد با اخلال بسجده واحده در رکعت اخیره و در این صورت خلاف است
با احتمال اکتفا نماید بقضای همان سجده تنها و اعاده تشهد و تسلیم ضرور نیست بلکه اعاده آن افضل
حتی صلوة جایز نیست عود و رجوع تا بفعل ما بینا آنکه منسی سجده بوده باشد یا مدعی نیست پس هرگاه
علی التدارک نسیت سجده واحده منتفی شده باشد و قضای سجده [illegible] بعد از آن نیز نیست حق
لازم نیست چنین است حال در انقضای محل است [illegible] سجده پس محل تدارک سجده بعد از فراغ از تسلیم
باقی نیست پس نماز باطل [illegible] حکم بطلان نماز در این صورت فرموده اند یعنی هرگاه منسی دو
سجده بوده باشد و مذکر نشود مگر بعد از اتیان بتسلیم این قول شهید ثانی است در شرح ارشاد و مطلب
[illegible] است [illegible] محل علما است در عبارت بلکه ظاهر مفهوم از کلام عبارت آنکه حکم ببطلان در
این صورت [illegible] است بلکه [illegible] تصریح بصحت نماز نماید بعد انما اتمام بحث
مذکور در کلام بعضی از اکابر علما موجب است لکن منقول است صحیح بدانکه در [illegible] بیان شد اجزای
منسیه نماز که لازم است اتیان بآن بعد از فراغ از نماز چند چیز است اول سجده منسیه است دویم
تشهد خواه در رکعت [illegible] بوده باشد یا در رکعات [illegible] دیگر سیم تشهد است کلا و بعضا سیم صلوات
در تشهد است دویم چنین بیانست که لازم است مکلف بعد از آن نماید در حال اتیان با اجزای منسیه اگر لازم

بید در حال نماز تعقیب نماید کلام که در این مقام هست انباشته هرگاه زمین شود حدث ... شود
از تکلف ... فارغ از سلام ... از شهرع عن ... ابان ... بطلان نماز ... خلاف
کرده اند فقها و در این مقام صحیح علامه ... بطلان نماز ... کتاب تذکره شد تم الفراغ ...
بعون الله تعالی

زیارت روز مولود حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله است که هفدهم ماه ربیع الاول است موافق مشهور و این زیارت ...

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ... در هفدهم ماه ربیع الاول این زیارت ...

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَبِهِ نَسْتَعِینُ

در بیان کیفیت زیارت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آداب آن بدانکه غسل کردن سنت است و علما غسل را مستحب دانسته یکی برای داخل شدن مدینهٔ مشرفه و یکی برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنچه از احادیث ظاهر میشود آنست که یک غسل سنت است و از اکثر پیش از دخول مدینه واقع سازد بهتر است و اگر در آن غسل قصد دخول مدینه و دخول مسجد و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه صلوات الله علیها بکند و مکرر بتوبه از گناهان بکند شاید بهتر باشد و بهتر آنست که در در مسجد بایستد و رخصت داخل شدن بطلبد و بعد از حصول رقت با خضوع و خشوع و حضور قلب و آرام تن داخل شود چنانچه در باب سابق مذکور شد و اگر دعائی که علما ذکر کرده اند بخواند خوبست و دعا این است

اَللّٰهُمَّ اِنِّی قَدْ وَقَفْتُ عَلٰی بَابِ بَیْتٍ مِنْ بُیُوتِ نَبِیِّکَ وَآلِ نَبِیِّکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَقَدْ مَنَعْتَ النَّاسَ الدُّخُولَ اِلٰی بُیُوتِهِ اِلَّا بِاِذْنِ نَبِیِّکَ فَقُلْتَ یَا اَیُّهَا

پس رو بقبله بایست و صد مرتبه الله اکبر بگو و بگو اَلسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلٰی خِیَرَةِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْبَشِیرِ النَّذِیرِ اَلسَّلَامُ عَلَی السِّرَاجِ الْمُنِیرِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلٰی اَنْبِیَاءِ اللهِ الْمُرْسَلِینَ وَعِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ اَلسَّلَامُ عَلٰی مَلَائِکَةِ اللهِ الْحَافِّینَ بِهٰذَا الْحَرَمِ وَبِهٰذَا الضَّرِیحِ اللَّائِذِینَ بِهِ پس بنزدیک قبر برو و بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَصِیَّ الْاَوْصِیَاءِ ...

المرسلين وحجة رب العالمين وصل على جعفر بن محمد امام المؤمنين ووارث المرسلين

وحجة رب العالمين وصل على موسى بن جعفر امام المؤمنين ووارث المرسلين

المرسلين وحجة رب العالمين وصل على جعفر بن محمد امام المؤمنين ووارث

قل اللهم مالك تؤتي الملك من تشاء وتعز من

در بیان کیفیت زیارت حضرت رسول صلی الله علیه واله واداب

ان بدانکه غسل کردن سنت است وعلماء وغسل را مستحب دانسته

در بیان کیفیت زیارت حضرت رسول صلی الله علیه واله و

اداب ان بدانکه غسل کردن سنت است وعلماء وغسل را

در بیان کیفیت زیارت حضرت رسول صلی الله علیه واله و

ان بدانکه غسل کردن سنت است وعلماء وغسل را مستحب

یارب بحق شاه شهیدان امام دین کو داد سر براه

مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و من

ما ما